

مقاصِدِ عَلِیّه

در بیان چهار آیه از قرآن کریم

تألیف

علامه امینی

ترجمه

بُشری طباطبایی یزدی



بنیاد محقق طباطبائی

بسم الله الرحمن الرحيم

مَقاصِدِ عَلیّه

در بیان مراد چهار آیه از قرآن کریم

نویسنده:

علامه امینی «صاحب الغدیر» رضوان‌الله تعالی علیه

مترجم:

بشری طباطبائی یزدی

ویراستار:

عبدالحسین طالعی



سرشناسه	:	امینی، عبدالحسین، ۱۲۸۱ – ۱۳۴۹. Amini, Abdul Hosein
عنوان و نام پدیدآور	:	مقاصد علیه: در بیان مراد چهار آیه از قرآن کریم/ نویسنده علامه امینی رضوان‌الله علیه؛ مترجم بشری طباطبایی‌یزدی؛ ویراستار عبدالحسین طالعی.
مشخصات نشر	:	تهران: موسسه فرهنگی نبأ، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	:	۵۸۷ ص.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۲۶۴-۱۴۲-۷: ۲۰۰/۰۰۰ تومان
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	قرآن .برگزیده‌ها -- ترجمه‌ها؛ Qur'an .Selections -- Translations خدا -- نام‌ها -- جنبه‌های قرآنی؛ God -- Name -- Qur'anic teaching میثاق -- جنبه‌های قرآنی؛ Covenants -- Qur'anic teaching مرگ -- جنبه‌های قرآنی؛ Death -- Qur'anic teaching
شناسهٔ افزوده		طباطبائی یزدی، بشری، ۱۳۴۴-، مترجم
شناسهٔ افزوده		طالعی، عبدالحسین، ۱۳۴۰ -، ویراستار
رده‌بندی کنگره	:	BP ۵۹/۹
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۱۴۱
شماره کتابشناسی ملی	:	۸۶۹۵۱۶۰





انتشارات نبأ

مَقاصِد عَلیّه:

در بیان چهار آیه از قرآن کریم

تألیف: علامه امینی (صاحب الغدیر) رضوان‌الله علیه

مترجم: بشری طباطبائی یزدی

ویراستار: عبدالحسین طالعی

صفحه‌آرائی: نادر برقی؛ قاسم فرهمند

ناشر: انتشارات نبأ، بنیاد محقق طباطبائی

چاپ اوّل: بهار ۱۴۰۱ شمسی، **شمارگان:** ۱۰۰۰ نسخه، **قیمت:** ۲۰۰/۰۰۰ تومان

ISBN: 978-600-264-142-7

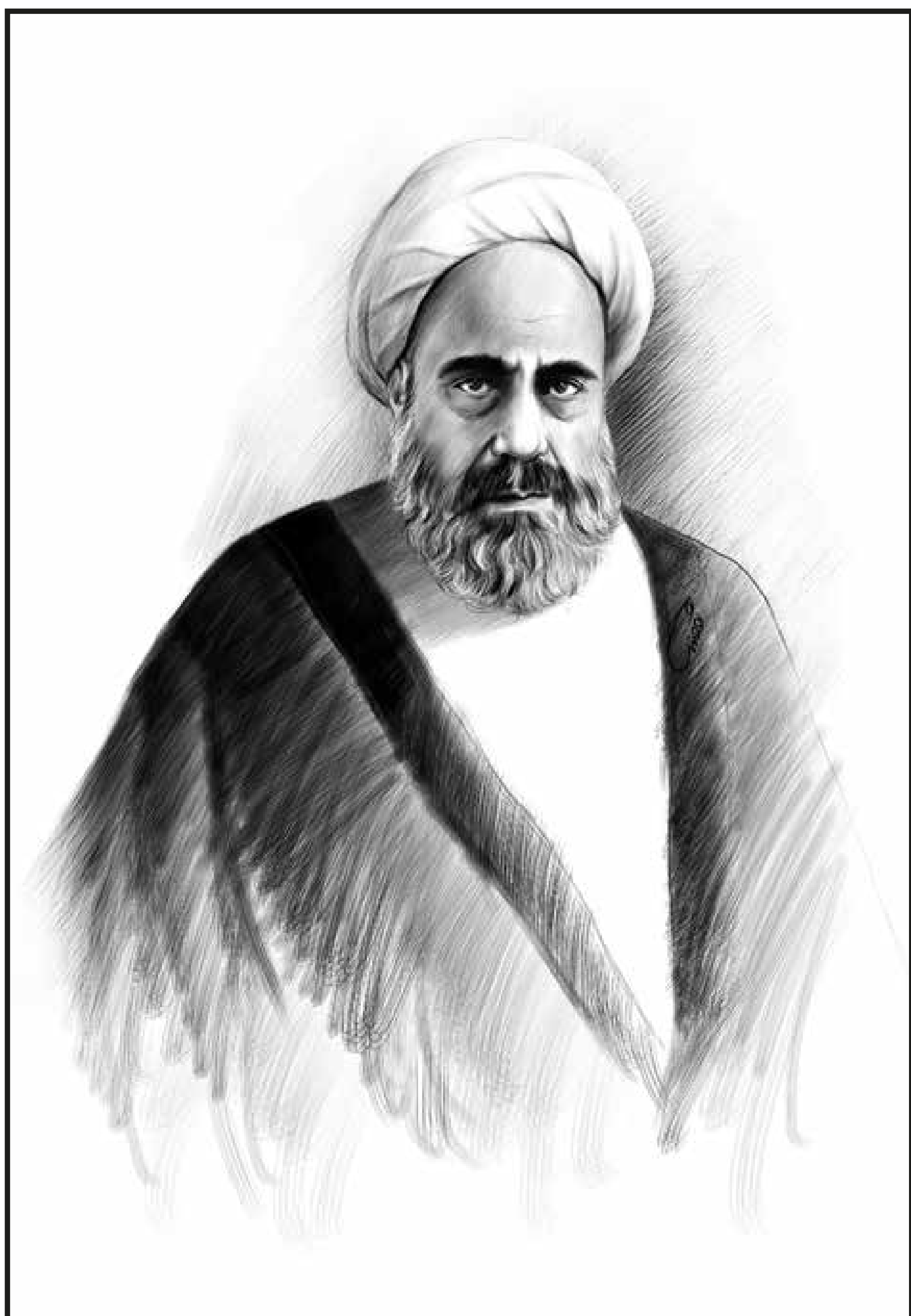
تهران: خیابان شریعتی، بالاتر از خیابان بهار شیراز، کوچهٔ مقدّم، نبش خیابان ادیبی، شمارهٔ ۲۶، طبقهٔ سوم

تلفن: ۷۷۵۰۶۶۰۲، **فاکس:** ۷۷۵۰۴۶۸۳، **صندوق پستی:** ۱۵۶۵۵/۳۷۷، **نشانی وب:** www.nabacultural.org

قم، میدان رسالت، ابتدای خیابان سمیه، شماره ۱۵. **بنیاد محقق طباطبائی**

تلفن: ۳۷۷۳۲۰۵۵ (۲۵) **نشانی وب:** www.mtif.org

این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است



الاحقر عبدالکریم الحائری

۲۹ ذیحجه

تقدیم به روح ملکوتی پدرم،

علامه محقق سید عبدالعزیز طباطبائی یزدی

وروح آسمانی همسرم

مرحوم میرزا باقر باعثی یزدی

ـ مترجم ـ

فهرست مطالب

مطلب دوم / ۷۷

در بیان آیهٔ شریفه «وَلِلهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (اعراف: ۱۸۰)

مطلب سوم / ۱۸۷

در بیان آیه کریمه: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَٰذَا غَافِلِينَ» (الاعراف: ۱۷۲)

پیوست ها/۵۷۱

مقدمهٔ مترجم

منت خدای را، عزوجل، که توفیق آن را یافتم که کتاب شریف المقاصد العلیة را از عربی به فارسی برگردانم تا فارسی‌زبانان نیز بتوانند از مضامین ارزشمند آن بهره برند. این کتاب را صاحب کتاب گرانسنگ الغدیر، علامه امینی، رضوان الله تعالی علیه، ظاهراً پیش از کتاب الغدیر تألیف کرده است و برخلاف الغدیر که کتابی است احتجاجی و در اثبات ولایت امیر المؤمنین صلوات الله علیه، این کتاب، تبیینی است و برای مخاطبی نوشته شده است که ولایت آن حضرت را پذیرفته است. علامه این کتاب را در چهار «مطلب» نگاشته و در هر مطلب، به بیان یکی از آیات شریف قرآن کریم پرداخته است. در مطلب اول بحث بر مدار معنی حیات است و مراحل حیات و ممات انسان را از آغاز تا انجام بررسیده است. در مطلب دوم، مدار بحث، اسماء و صفات خداوند است و تجلی آنها در اولیاء خدا. مطلب سوم دربارهٔ آغاز خلقت انسان و عالم ذر است و مطلب چهارم دربارهٔ آیه‌ای از سورهٔ واقعه است و تبیین معنی اصحاب یمین و اصحاب شمال. در هر چهار فصل کتاب، علامه با تکیه بر آیات قرآن و احادیث معصومین علیهم‌السلام و ارائه ادله و نقل آراء متقدمین و استفاده از شواهد لغوی و ادبی، مضمون و مدلول چهار آیه را کاویده است و معصومین علیهم‌السلام را مظهر صفات الهی معرفی کرده است که از طریق ایشان می‌توان به شناخت خداوند و طاعت او راه یافت.

اصل دستنوشته این کتاب در زمان حیات علامه امینی رحمة الله علیه مفقود شد و تا سالها پس از حیات ایشان منتشر نشد. آخر کار در سال ۱۴۳۴ قمری برابر ۱۳۹۱ شمسی، فرزند ایشان جناب حاج شیخ احمد امینی با همت خویش از روی نسخه‌ای که محدث فرزانه مرحوم حاج شیخ محمدرضا کریمی از دستخط علامه استنساخ کرده بود و نسخه‌ای از آن در بنیاد محقق طباطبائی نگهداری می‌شد، متن آن را آماده کردند و برادر ارجمندم جناب سید محمد طباطبائی یزدی با تصحیح و تحقیق متن و افزودن برخی منابع، آن را در ضمن انتشارات بنیاد محقق طباطبائی منتشر کردند و در برنامهٔ بزرگداشتی که از سوی این بنیاد

برای علامه امینی رضوان الله تعالی علیه برگزار شده بود رونمایی کردند. این کتاب مورد استقبال محققان قرار گرفت و به عنوان متنی درسی نیز در برخی حلقات درسی استفاده شد. ویژه‌نامهٔ رونمایی این اثر نیز کتابی بود با عنوان «امین شریعت» شامل مقالاتی دربارهٔ علامه امینی و دربارهٔ این کتاب، که همزمان با رونمایی کتاب منتشر شد. برای شناختن ابعاد مختلف این اثر، می‌توان به مقالاتی که در امین شریعت منتشر شده است مراجعه کرد.

ترجمهٔ فارسی این اثر را به پیشنهاد برادر ارجمندم سید علی طباطبائی یزدی آغاز کردم. ترجمهٔ این اثر از همان کارهایی بود که آسان می‌نمود اول ولی افتاد مشکلها. از سویی متن این کتاب به خاطر بیان مطالب ژرف معرفتی متنی سنگین و پیچیده بود و از سویی ترجمهٔ متون معارفی اساساً کار سختی است چون این متون مشتمل اصطلاحاتی است که اکثر قریب به اتفاق آنها از زبان عربی وارد زبان فارسی شده است و مترجم را برای معادل‌یابی سردرگم می‌کند و گویا جز شکستن ساختار نحوی و ریختن همان کلمات در یک نظام دستوری جدید، کاری از مترجم کم بضاعت، ساخته نیست. به هرروی، نتیجهٔ تلاش من، همچنان که از نظر شما خواهد گذشت، متنی است دشوار و به دور از روانی. امیدوارم این ترجمه گامی باشد برای انتشار فارسی این اثر و حق کتاب تا حدودی ادا شده باشد. از ساحت مقدس امام عصر علیه‌السلام عاجزانه می‌خواهم آنچه را که در توانم بوده است و به انجام رسانده‌ام از من قبول کنند. يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ.

پاورقی‌های مندرج در این کتاب، جز موارد معدودی که در این ترجمه افزوده شده است، همگی از محقق متن عربی است. ترجمهٔ آیات قرآن نیز از ترجمه‌های موجود نقل شده است.

از استاد ارجمند جناب دکتر عبدالحسین طالعی که این ترجمه را از اول تا آخر از نظر گذراندند و برخی عبارات را اصلاح کردند و در گزینش و نقل ترجمهٔ احادیث کتاب از ترجمه‌های موجود و ویراستاری آنها همت کردند سپاسگزاری می‌کنم. وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

بشری طباطبائی یزدی

۱۷ مهر ۱۴۰۰ هـ.ش.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمدلله رب العالمين
والصلوة على النبى المصطفى الامين وآله الطيبين
واللعنة على اعدائهم اجمعين

مطلب اول

در تفسیر آیهٔ کریمهٔ «قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ» (الغافر: ۱۱) و بیانِ دو زندگی و دو مرگ

تعریف حیات و موت

بدان و آگاه باش ـ خداوند به نور تأییداتش تو را راه نماید و به نیروی بازدارنده‌اش مدد فرماید ـ که «حیات» چنان که میان علما مشهور است، حقیقتی است در قوهٔ ادراکات و آنچه مقتضیِ آن است. به همین سبب، حیوان را حیوان نامیده‌اند. به عبارت دیگر، «حیّ» کسی است که شایستگیِ دانایی و توانایی داشته باشد، یعنی همان درک‌کنندهٔ فعّال است. پس به طور مَجاز بر قوهٔ نامیه، حیات اطلاق می‌شود، چون از مقدماتِ حیات است. همچنین فضایلی مانند عقل و علم و ایمان که مختصِ انسان است نیز حیات نامیده می‌شوند، زیرا غایت و کمال حیات هستند. در برابرِ آن، به هر چیزی که مقابلِ آن و در هر مرتبه‌ای که باشد، موت اطلاق می‌شود.[1]

گروهی در برابر این نظر می‌گویند که «حیّ» در لغت به معنای هر چیزی که این صفت را داشته باشد نیست، تا فقط به درک‌کنندهٔ فعال اختصاص یابد؛ بلکه به هرچیزی که در جنسِ خود کامل باشد «حیّ»، و در غیر این صورت «میت» گفته می‌شود. بدین روی به آباد کردنِ زمینِ بایر، «اِحیاءِ مَوات» گفته می‌شود. خداوند تعالی هم در

---

۱. برای تعریف حیات و موت در نظر متکلّمان و حکیمان، بنگرید:
تمهید الأصول شیخ طوسی ص۴۱؛ إرشاد الطالبین مقداد سیوری ص۹۲ تا ۹۴، الأسفار الأربعة صدرالدین شیرازی ج۶ ص۴۱۳–۴۲۱.

ایـن آیـهٔ کریمـه می‌فرمایـد:

«فَانظُر إِلى آثارِ رَحمَةِ اللهِ كَيفَ يُحيِي الأرضَ بَعدَ مَوتِها»[۱].

پس نیک بنگر به آثار رحمت خدای، که چگونه زمین را ـ بعد از مرگ آن ـ حیات می‌بخشد.

پس کمال هر زمینی در آن است که آباد باشد و به همین سبب به آن «حیات» می‌گویند. همچنین، کمالِ هر درختی در آن است که پربرگ و بار و تازه و شاداب باشد که آن را نیز «حیات» می‌نامند.

صفت «حیات» در عُرفِ متکلّمان، کمالی برای جسم است، زیرا کمالِ جسم آن است که احساس و حرکت داشته باشد و برای همین، این حالت حیات نامیده می‌شود. پس از آنجا که مفهوم از کلمهٔ «حیّ» همان است که در جنس خود کامل باشد؛ و کامل در وجود هم باید واجب الوجود بالذات باشد؛ پس در حقیقت «حیّ» کسی نیست مگر واجب الوجود بالذات.

این اختلاف در معنای حی، اختلافی میان مفسران برانگیخته است که آیا اطلاق اسم «حیّ» و «میت» بر جَماد، چُنان که در بسیاری از آیات نیز آمده، حقیقت است یا مَجاز؟ بیشترِ مفسّران آن را مَجاز دانسته‌اند، ولی در حقیقت چنین نیست. زیرا «حیات» و «موت»، کمالِ شیء در جنس یا نوعش نیست، زیرا اگر چنین بود، باید به هر چیزی که در نوع خود کامل باشد، «حیّ» گفته شود؛ در حالی که به طلایی که عیار کاملی داشته باشد یا به لباسی که دوخت آن کامل باشد و همچنین به گوهری که صاف و درخشنده باشد، «حیّ» گفته نمی‌شود. حتی آنچه را که حقیقتِ آن، به قوهٔ حساسِ موجود در حیوانات اختصاص دارد نیز حقیقتاً شامل نمی‌شود. بر مبادی و مقدماتِ آن در گیاهان و غیر آن، یا بر غایات آن همچون علم و ایمان نیز مجازاً نمی‌توان اطلاقِ حیات کرد. بلکه هر چیزی که اثری از آثار در آن دیده شود، دارای «حیات» است که فقدان آن موت است.

---

۱. روم: ۵۰.

توضیح اینکه: هر چیزی از حیوانات و نباتات و جمادات و غیر آن از جسمانیّات و نورانیّاتِ مجرّد و روحانیّاتِ محض و هر چه آثارِ وجودی دارد و شؤونی برای آن جعل شده است که انتظار می‌رود تأثیری داشته باشند، و سزاوار است که هر کدام بر همان شأن خود باشد و بر آثار وجودی که وابسته به حیات آن است، اثر گذارد، اینها همه «حیات» و «موت» دارند. پس هر آن چیزی که آثار ذاتی حیات بر او مترتب باشد و آن آثار را برساند و بدان سبب آنها را افاضه کند، و بدان گونه باشد که سزاوارِ اوست، ذاتی است که قائم به حیات است، و گرنه میّت است، پس هر چیزی حیاتی و موتی دارد.

این حقیقت را در کلماتِ بسیاری از ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام می‌بینیم، مانند این جمله در دعای جوشن کبیر که آمده است:

«يَا مُحْيِيَ كُلِّ شَيْءٍ وَمُمِيتَهُ يَا خَالِقَ كُلِّ شَيْءٍ وَوَارِثَه»[۱].

ای حیات‌بخش هر چیز و میرانندهٔ آن! ای آفرینندهٔ هر چیز و وارثِ آن!

پس حقیقتِ «حیات» و «موت» فقط از خاصیتِ قوهٔ حسّاسه ـ در ذات خود ـ نیست، بلکه هر چیزی که آثار دارد، به اعتبار مترتّب شدنِ آثارِ وجودی بر آن آثار، یا عدمِ آن، دارای حیات و موت است. این معنی در تمام مواردِ استعمال، جاری و ساری است و این خود، سببِ صحتِ اطلاقِ آن در بعضی موارد است. به همین دلیل نمی‌توانیم صفتِ «حیات» را به طلای دارای عیارِ کامل و لباس کامل و گوهر صاف و امثال اینها، که اثری از آثار وجودی در آنها دیده نمی‌شود و اثری بر وجود آن مترتّب نیست، اضافه کرد.

از آنچه گفتیم اینگونه فهمیده می‌شود که:

کلمهٔ «حیّ» به تنهایی و انفرادش ـ همچُنان که در بسیاری از ادعیهٔ شریفه آمده است ـ در مقام مدحِ بلیغ و ثنای جمیل ذکر می‌شود، بدون اینکه نیاز به داشتنِ قرینه‌ای مثل «قیّوم» داشته باشد. مدح و ستایش، فقط با کاربَستِ این کلمه حاصل می‌شود، نه با آن

---

۱. دعای جوشن کبیر را گروهی از محدّثان متأخّر از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌اند، از جمله کفعمی در البلد الأمین ص۴۰۲ تا ۴۱۱، و محدّث قمی در مفاتیح الجنان ص۸۶ تا ۱۰۰. کفعمی گوید: «این دعا از پیامبر روایت شده و آن را جبرئیل برای حضرتش فرود آورده است».

دو. «حیّ» خود کلمهٔ جامعی است که تمامِ اَسماء الهی از آن فهمیده می‌شود.

جَدَلی با فخررازی

آنچه فخررازی در مجلد اوّل تفسیر خود آورده، نادرست است. وی می‌گوید:

«اگر گفته شود که «حیّ» یعنی درک‌کنندهٔ فعال، یا کسی که دانایی و توانایی برای او غیرممکن نباشد. این مقدار سبب مدح عظیم نمی‌گردد. پس به چه دلیل این کلمه را خداوند در مورد مدح عظیم آورده است؟».

در جواب گفته می‌شود که: این مدح و ستایش، به مجرّدِ اینکه خداوند «حیّ» است حاصل نمی‌شود؛ بلکه از جمعِ این دو نکته که خداوند حیّ و قیوم است، به دست می‌آید؛ بدان روی که قیوم یعنی کسی که قائم به اصلاح هر چیزی غیر از خود است. و این سامان نمی‌گیرد مگر با علمِ تامّ و قدرتِ تامّه. و «حیّ» یعنی درک‌کنندهٔ فعّال. پس در مورد خداوند، «حیّ» یعنی بسیار درک‌کننده و فعال، و «قیّوم» یعنی درک کنندهٔ جمیع ممکنات و فعّال برای جمیع مُحدَثات و ممکنات. پس مدح از این راه حاصل می‌شود.[1]

سقراط نیکو گفته است:

«مهمترین وصفی که می‌شود باری تعالی را به آن وصف کرد، حیّ و قیوم بودنِ اوست؛ زیرا علم و قدرت و جود و حکمت، همگی مندرج تحت «حیّ» بودنِ اوست، و کلمهٔ «حیات» صفتِ جامعی برای کل آنها است. همچُنین بقاء و ازلیّت و دوام، تحتِ «قیّوم» بودنِ او جای دارد و قیّومیَّت صفتی جامع برای کلِ آنها است»[2].

حقیقتِ حیات و موت در احادیث معصومین علیهم‌السلام

اکنون احادیث معصومین علیهم‌السلام را بررسی می‌کنیم که ما را برای یافتن حقّ و صواب و ایضاح مطلب راهنمایی می‌کنند.

نخستین حدیثی که ما را به حقیقت معنای حیات و موت راهنمایی می‌کند، حدیثی

۱. التفسیر الکبیر فخر رازی ج۱ ص۴۷، تفسیر سورهٔ فاتحه، المسألة الرابعة.
۲. الملل والنحل شهرستانی ج۲ ص۸۴.

از امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که می‌فرماید:

«مَنْ لَمْ يَنْفَعْكَ حَيَاتُهُ فَعُدَّهُ فِي الْمَوْتَى»[۱].

کسی که حیاتش سودت نرساند، او را در شمار مردگان بدان.

این روایتِ شریفه معنای حیات را آشکارا به ما می‌رساند. توضیح این که: از آثارِ خاصِ وجودیِ بشر، سودرسانی و خیررسانی به دیگران است و از شأنِ وجودیِ بشری این است که دیگران از او بهره ببرند. پس هر کس چُنین اثرِ وجودی بر او مترتّب نباشد، در حقیقت نسبت به عدم ترتُّبِ این اثرِ خاصّ وجودی، مرده‌ای بیش نیست، هرچند که نسبت به دیگر آثارِ وجودی، زنده باشد.

دومین حدیث همچُنان از امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه‌السلام است که می‌فرماید:

«مَنْ تَرَكَ إِنْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ»[۲].

کسی که زشت شمردنِ امرِ منکَر به قلب و دست و زبانش را رها کند، مرده‌ای است میان زندگان.

توضیح حدیث و بیان مراتب نهی از منکر

از جمله آثار وجودیِ بشر و شؤون انسانیِ او که باید داشته باشد، انکارِ منکَر، با قلب و دست و زبان است. هر کس این انکار را و آثار بشریِ خاصّی را که بر این انکار مترتب است، رها کند، در حقیقت ـ نسبت به این اثر خاص ـ مرده‌ای بیش نیست. روایت نیز ناظر بر این مطلب است که کسی که نهی از منکر را با قلبِ خود ـ که از آخرین مراتب و مدارج نهی است ـ ترک کند، مرده است و مانند تارکِ نهی از منکر، در دو مرتبهٔ دیگر آن نیست.

زیرا نهی از منکر سه مرتبه دارد: نهی با دست، که نخستین مرتبهٔ انکار است، سپس نهی با زبان، و در مرتبهٔ سوم نهی با قلب، که از آثار وجودی اسلامی بشر است و باید این اثر بر وجود یک انسان متدین مترتّب شود، هرچند در آخرین مراتبش یعنی انکار با قلب

۱. عیون الحکم والمواعظ لیثي ص۴۲۵؛ مشکاة الأنوار ج۱ ص۱۰۵؛ تصنیف غرر الحکم ح ۹۶۰۶.

۲. وسائل الشیعة ج۱۶ ص۱۲۳؛ تهذیب الأحکام ج۶ ص۱۸۲ حدیث ۲۳.

باشد. در هر حال این مرتبهٔ آخرین، باید در زندگیِ دینیِ انسان حضور داشته باشد و انسانِ مکلَّف، در تمام احوال، باید از آن بهره گیرد، و در ترکِ آن بر هیچ احدی عذری وجود ندارد، بر خلاف دو مرتبهٔ دیگر، یعنی انکار با دست و زبان، که شاید بتوان برای آنها عذری آورد. پس اگر کسی این آخرین و پایین‌ترین مرتبهٔ انکار را ترک کند و چیزی از این اثر ولو به نازلترین مراتبش بر وجود او مترتّب نشود، به سببِ انقطاعِ این اثر وجودیِ حیاتی از او، آن هم در تمام درجات و مراتبش، مرده‌ای بیش نیست.

در این زمینه این کلام أمیرالمؤمنین علیه‌السلام ما را راهنمایی می‌کند که می‌فرماید:

«فَمِنْهُمُ الْمُنْكِرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ وَمِنْهُمُ الْمُنْكِرُ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ فَذَلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَمُضَيِّعٌ خَصْلَةً، وَمِنْهُمُ الْمُنْكِرُ بِقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ، فَذَاكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَتَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ، وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ»[۱].

از مردمان، کسی است که کار زشت را ناپسند می‌شمارد و به دست و زبان و دلِ خود آن را خوش نمی‌دارد؛ چُنین کسی خصلتهای نیک را به کمال رسانیده است. و از آنان کسی است که به زبان و دل خود انکار کند و دست به کار نبرد؛ چنین کسی دو خصلت از خصلتهای نیک را گرفته و خصلتی را تباه ساخته، و از آنان کسی است که منکر را به دل زشت می‌دارد و به دست و زبان خود بر آن انکار نیارد؛ چنین کس دو خصلت را که شریف‌تر است ضایع ساخته و به یک خصلت پرداخته، و از آنان کسی است که منکر را باز ندارد به دست و دل و زبان، چنین کس مرده‌ای است میان زندگان.

در این حدیث آمده است: «اشرف الخصلتین»، که اضافهٔ صفت بر موصوف است. یعنی این دو خصلت، در شرف، بر سومی برتری دارند، و مانند اضافهٔ اسم تفضیل بر متعدد نیست.

در جای دیگر فرموده‌اند:

---

۱. نهج البلاغة، حکمت ۳۷۴؛ به نقل از آن: وسائل الشیعة حر عاملی ج۱۶ ص۱۳۴؛ نیز به این مضمون: بحار الأنوار مجلسی ج۱۰۰ ص۸۲ حدیث ۴۳.

«إِنَّ أَوَّلَ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ، الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ، ثُمَّ بِأَلْسِنَتِكُمْ، ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ. فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفاً وَلَمْ يُنْكِرْ مُنْكَراً، قُلِبَ فَجُعِلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ وَأَسْفَلُهُ أَعْلَاه»[1].

نخست درجه از جهاد که از آن بازمی‌مانید، جهاد با دستانتان است، پس جهاد با زبان، سپس جهاد با دلهاتان. و آن کسی که به دل، کار نیکی را نستاید و کارِ زشت او را ناخوش نیاید، طبیعتش دگرگون شود؛ چنانکه پستیِ وی بلند شود و بلندیش سرنگون (زشتی‌هایش آشکار شود و نیکویی‌هایش ناپدیدار).

همچنین در این باره امام علیه‌السلام می‌فرماید:

«أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ! إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدْوَاناً يُعْمَلُ بِهِ، وَمُنْكَراً يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ، فَقَدْ سَلِمَ وَبَرِئَ. وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ، وَهُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ. وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا وَكَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى، فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى وَقَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَنَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِين»[2].

ای مؤمنان! کسی که بیند ستمی می‌رانند یا مردم را به منکری می‌خوانند و او به دلِ خود آن را نپسندد، سالم مانده و گناه نورزیده است. و کسی که آن را به زبان انکار کرد، مزد یافت و از کسی که به دل انکار کرد برتر است. و آن که با شمشیر به انکار برخاست تا کلام خدا بلند و گفتار ستمگران پست گردد، او کسی است که راه رستگاری را یافت و بر آن ایستاد، و نور یقین در دلش تافت.

گفتیم که انکار قلبی، آخرین مراتبِ نهی از منکر و پایین‌ترین درجاتِ انکارِ مُنکَر است. این سخن منافاتی با امر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ندارد که می‌فرمایند:

«إِنَّ أدنَى الإنكارِ أَنْ تَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوُجُوهٍ مُكفَهِرّة»[3]

پایین‌ترین مرحلهٔ انکار، آن است که با گناهکاران با چهرهٔ دژم و خشن روبرو شویم.

---

۱. نهج البلاغة، حکمت ۳۷۵؛ عیون الحکم ص۱۵۳؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج۱۹ ص۳۱۲؛ متقی هندی نیز در کنز العُمّال ج۳ ص۶۸۳ رقم ۸۴۵۲ با اختلاف اندک از ابن ابی شَیبَه و ابونُعَیم روایت کرده است.

۲. نهج البلاغة حکمت ۳۷۳؛ وسائل الشیعة ج۱۶ ص۱۳۳.

۳. الکافي ج۵ ص۵۸. به نقل از آن: وسائل الشیعة ج۱۶ ص۱۴۳، تهذیب الأحکام ج۷ ص۱۷۶.

از آن روی که این حالت از آثار انکار قلبی است، و این تعبیر از اثر آن است.

حدیث سوم: امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:
«الْمُحْسِنُ حَيٌّ وَإِنْ نُقِلَ إِلَى مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ»[۱].
نیکوکار، زنده است؛ گرچه به جایگاه مردگان منتقل شود.

پس در حقیقت، محسن «حیّ» است و حیاتِ حقیقی دارد، نسبت به احسانش و آثار وجودی که از این جهت به او مترتّب می‌شود، هرچند نسبت به ترتب آثار دیگر از آثار وجودی، مرده باشد.

در این مورد کلام امام صادق علیه‌السلام ما را بیشتر راهنمایی می‌کند که فرموده‌اند:
«منْ يَعِيشُ بِالْإِحْسَانِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَعِيشُ بِالْأَعْمَارِ»[۲].
کسانی که به نیکی زنده‌اند، بیش از آنانند که به عمر طبیعی زندگی می‌کنند.

پس همانطور که زندگی با گذران عمر، نوعی از حیات است، زندگی با احسان نیز نوع دیگری از آن است. و در حقیقت هر دو زندگی بر یک شیوه‌اند.

حدیث چهارم: امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:
«الْعَالِمُ حَيٌّ بَيْنَ الْمَوْتَى» و «الْجَاهِلُ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ.»[۳]
عالِم، زنده‌ای بین مردگان است و جاهل، مرده‌ای بین زندگان.

یعنی این که عالِم، «حیّ» است بین مردگان که همان جُهّالند. و جاهل، «میّت» است بین عالمان که همان زندگانند. پس اطلاقِ حیّ به عالِم، از جهت ترتّبِ آثار علمی است بر او، که مبدأ آن علم است؛ و همچنین است اطلاقِ میّت بر جاهل، از جهتِ عدم ترتّبِ آن آثار وجودی بر او، که بر وجه حقیقت است نه مَجاز.

---

۱. عیون الحکم والمواعظ لیثی ص۲۷؛ غرر الحکم حدیث ۸۸۱۹.

۲. بخشی از حدیثی که آغاز آن چنین است: «من یموت بالذنوب اکثر ممن یموت بالآجال». بنگرید: بحار الأنوار ج۵ ص۱۴۰ حدیث ۶؛ الأمالي طوسی ص۳۰۵ حدیث ۸۵۸؛ مستدرك الوسائل ج۱۱ ص۳۲۶ حدیث ۸.

۳. عیون الحکم والمواعظ ص۴۵ و ۶۵؛ تصنیف نهج البلاغة ص۷۵۷؛ غرر الحکم حدیث ۱۱۶۳. در آن آمده است: «الجاهل میت و إن کان حیا».

به عبارت دیگر، از آثار وجودیِ انسان و خاصیت بشری و جهات ممیزه‌اش علم است و این شایستگی را دارد که عالِم باشد. علم، پایه و اساسِ آثار زیاد و ثمربخشِ خیراتِ فراوانی است که این اثر بر وجودِ انسانی او مترتّب می‌شود.

پس در حقیقت بر مبنای ویژگیِ علم، او حیّ است و کسی که این اثر بر او مترتب نشود، حقیقتاً ـ نه مَجازاً ـ مرده‌ای بیش نیست.

در این مورد بعضی از ادبا چنین گفته‌اند:

هَـذِّبِ النَفـسَ بِالعُلـومِ لِتَرقَـی   وَتَـرَی الـکُلَّ فَهـيَ لِلـکلِّ بَیـتُ
إنَّمـا النَفـسُ کَالزُّجاجَـةِ وَالعَقـ   ـلُ[1] سِـراجٌ وَحِکمَـةُ اللهِ زَیـتُ
فَـإذا أشـرَقَت فَإنَّـكَ حَـيٌّ   وَإذا أظلَمَـت فَإنَّـكَ مَیـتُ[2]

نفس خود را با علوم تزکیه کن، تا برتری یابی همه چیز را ببینی، چرا که علم خانهٔ همه چیز است.
براستی که نفس شیشه‌ای است و عقل چراغی و حکمت خداوند روغن آن است.
پس اگر تابان شود براستی زنده‌ای و اگر تاریک گردد همانا مرده‌ای.

و در موضوع این روایت علوی علیه‌السلام، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:
«طَالِبُ الْعِلْمِ بَيْنَ الْجُهَّالِ كَالْحَيِّ بَيْنَ الْأَمْوَاتِ»[3].
جویندهٔ دانش در میان نادانان، مانند زنده‌ای میان مردگان است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به این آثارِ علمی اشاره می‌کند که ثمرهٔ درخت علم است و از آثار وجودیِ بشر و شؤن انسانیِ اوست که همان «حیات» است، و سزاوار است که انسان دارای این شأن باشد. همانگونه که امیرمؤمنان در سخنانشان اشاره می‌فرمایند که:
«اكْتَسِبُوا الْعِلْمَ يُكْسِبْكُمُ الْحَيَاة»[4].

---

۱. در برخی از منابع، «العلم» آمده است.
۲. این بیتها منسوب به ابن سینا است که ابن خلّکان در وفیات الأعیان ج۲ ص۱۶۱؛ ابن اَبی اُصَیبعَه در عیون الأنباء ص۴۵۲ و صَفَدی در الوافی بالوَفَیات ج۱۲ ص۳۵۳ ضمن شرح حال او آورده‌اند.
۳. بحار الأنوار ج۱ ص۱۸۱ ح ۷۱؛ الأمالي طوسی ص۵۷۷ ح ۵؛ کنز العُمّال ج۱۰ ص۱۴۳ ح ۲۸۷۲۶.
۴. غرر الحکم ح ۷۵۵؛ شرح غرر خوانساری ج۲ ص۲۴۰.

دانش را بجوييد تا زندگانی شما را بجويد.

«الْعِلْمُ حَيَاةٌ وَشِفَاء»[۱].

علم، زندگانی و شفا است.

«الْجَاهِلُ مَيِّتٌ»[۲].

نادان مرده است.

«الْعِلْمُ حَيَاةُ الْقُلُوب»[۳].

علم، زندگانیِ دلها است.

پس معلوم شد کسی که آثار علمی بر وجودش مترتّب شود، در حقیقت «حیّ» است و تا زمانی که این آثار بر او مترتّب باشد در حقیقت زنده است، هرچند نسبت به آثار دیگر که ترتُّبِ آثارِ آنها قطع شده است، مرده باشد. همچُنین جاهل تا زمانی که آثار علمی بر او مترتّب نباشد، در حقیقت مرده است، هرچند نسبت به آثار وجودیِ دیگری که بر او مترتّب است زنده باشد. این است معنای کلام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که می‌فرماید:

«الْعَالِمُ حَيٌ وَإِنْ كَانَ مَيِّتاً» و «الْجَاهِلُ مَيِّتٌ وَإِنْ كَانَ حَيّاً»[۴].

عالِم، (در واقع) زنده است، گرچه (در ظاهر) مرده باشد. و نادان (در واقع) مرده است، گرچه (در ظاهر) زنده باشد.

وهمچنین منسوب است به آن امام همام علیه‌السلام که فرموده‌اند:

فَفُز بِعِلمٍ تَعِش حيّاً بِهِ أبداً   النّاسُ مَوتَى وَأهلُ العِلمِ أحياءُ

پس به دانش زندگی کن تا بدان سبب همواره زنده باشی، زیرا مردم مردگانند و دانشوران، زندگانند.

---

۱. عیون الحکم والمواعظ ص۳۰؛ غرر الحکم ح ۷۵۲؛ شرح غرر خوانساری ج۱ ص۱۸۲.

۲. عیون الحکم ص۴۵. ملا هادی سبزواری به کسی که با جاهل همنشین شده بود، حکم کرد که غسل توبه کند. از آن روی که جاهل مرده است و مصاحبت او دل را می‌میراند. (شرح نبراس الهدی ص۱۱۵)

۳. الأمالي صدوق ص۱۷۳؛ بحار الأنوار ج۱ ص۱۶۶ و ۱۷۱؛ نهج السعادة ج۶ ص۴۲.

۴. بحار الأنوار ج۱ ص۱۶۶ ح ۷؛ غرر الحکم ح ۲۰۶ و ۱۱۶۳.

در معنای این روایت شریفه، ابومحمد عبدالله بن محمد بَطَلیوسی[۱] ازلی نحوی گفته است:

أخُـو العِلمِ حَـيٌّ خالِـدٌ بَعـدَ مَوتِهِ　　وَأوصالُـه تَحـتَ التُّـرابِ رَمِيـمُ
وَذُو الجَهلِ مَيْتٌ وَهوَ ماشٍ عَلَى الثَّرىٰ　　يُظَـنُّ مِـنَ الأحيـاءِ وَهـوَ عَديـمُ[۲]

صاحب علم زنده است و پس از مرگ جاویدان است، هرچند استخوانهایش در زیر خاک پوسیده باشد. و جاهل مرده است در حالی که روی زمین راه می‌رود. از زندگان شمرده می‌شود در حالیکه مرده است.

همچنین امام علی علیه‌السلام در خطبه‌ای طولانی فرموده‌اند:

«وَآخَرُ قَدْ تَسَمَّى عَالِماً وَلَيْسَ بِهِ؛ فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَّالٍ وَأَضَالِيلَ مِنْ ضُلَّالٍ، وَنَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاكاً مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ وَقَوْلِ زُورٍ. قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَعَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ، يُؤْمِنُ النَّاسَ مِنَ الْعَظَائِمِ وَيُهَوِّنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ. يَقُولُ أَقِفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ وَفِيهَا وَقَعَ، وَيَقُولُ أَعْتَزِلُ الْبِدَعَ وَبَيْنَهَا اضْطَجَعَ. فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ، لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعَهُ، وَلَابَابَ الْعَمَى فَيَصُدَّ عَنْهُ. وَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ. فَأَيْنَ تَذْهَبُون» تا آخر خطبه[۳].

و دیگری که دانشمندش دانند، در حالی که بهره‌ای از دانش نبرده؛ ترّهاتی چند از نادانان و مایه‌های جهلی از گمراهان به دست آورده، دامهایی از فریب و دروغ گسترده. کتاب خدا را به رأی خویش تفسیر کند، و حقّ را چُنان که دلخواهِ اوست تعبیر کند. مردم را از بلاهای سخت ایمن دارد، و گناهانِ بزرگ را آسان شمارد. در کارهای شبهه‌ناک افتاده است و گوید: چون شبهه‌ای باشد بازایستم. در بدعتها آرمیده است، حال آنکه گوید: اهل بدعت نیستم. صورت او صورتِ انسان است، و دل او دل حیوان. نه راه رستگاری را می‌شناسد، تا در آن راه رود، و نه راه گمراهی

۱. بطلیوسی، منسوب به بطلیوس، که شهری است در اندلس، از منطقه مارده، در ساحل نهرأنه در غرب قرطبه. شرح حال او را ذهبی در سیَر أعلام النُبلاء ج۱۹ ص۵۳۲ آورده و او را به عنوان علامهٔ نحوی لغوی صاحب تصانیف یاد می‌کند که به سال ۵۲۱ درگذشت.

۲. وفیات الأعیان ج۳ ص۹۶؛ البدایة والنهایة ج۱۲ ص۲۴۵؛ تفسیر آلوسی ج۱ ص۲۶۳.

۳. نهج البلاغة خطبه ۸۷؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج۶ ص۳۷۲. این خطبه در وصف اهل تقوا و فاسقان است و به جایگاه والای عترت تذکر می‌دهد.

را تا از آن بازگردد، چنین کس، مرده‌ای است میان زندگان. پس، کجا می‌روید؟

شاعر در پرتو این کلام آسمانی، گفته است:

لَیسَ مَن مَاتَ فَاستَرَاحَ بِمَیتٍ إنَّمَا المَیتُ مَیِّتُ[1] الأحیَاءِ

إنَّمَا المَیتُ مَن یَعِیشُ کَئِیباً عَلَی الثَّرَی کاسِفاً بَالُه قَلیلَ الرَّجاءِ[2]

آنکه مرد و راحت شد مرده نیست، براستی که مرده، مردهٔ زندگان است.

همانا مرده کسی است که با اندوه و غم و ناامیدی زندگی می‌کند.

دیگری گفته است:

وَفِي الجَهلِ قَبلَ المَوتِ مَوتٌ لِأهلِهِ وَأجسَادُهُم دُونَ القُبُورِ قُبُورُ

وَإن امرءاً لَم یَحيَ بِالعِلمِ قَلبُهُ الثَّرَی فَلَیسَ لَهُ حَتَّی النُّشُورِ نُشُورُ[3]

و در جهل برای جاهلان مرگی است پیش از مرگ. و بدنهای ایشان قبرهایی غیر از این قبرها.

و کسی که قلبش با علم زنده نباشد، تا هنگام قیامت برانگینخته نخواهد شد.

همچنین عیسی بن علیِ وزیر، معروف به ابن الجرّاح برای خود سروده است:

رُبَّ مَیتٍ قَد صَارَ بِالعِلمِ حَیّاً وَمُبَقّیً قَد حازَ جَهلاً وَغَیّا

---

۱. ابوهلال عسکری گوید: «فرق بین میّت (با تشدید) و مَیْت (به سکون یاء) اکثر اهل لغت گویند: دوم صورت دیگری است از اول. این دو را شاعر در یک بیت کنار هم آورده است: لیس من مات فاستراح بمیت... وبرخی نیز بین این دو فرق قائل شدند و گفتند: میّت (با تشدید) بر کسی اطلاق می‌شود که مرده است، و بر زنده‌ای که خواهد مرد، خداوند فرموده است: إنّكَ مَیِّتٌ وَإنَّهُم مَیِّتُون (زمر: ۳۹)، و به سکون یاء فقط بر کسی که مرده است اطلاق می‌شود» الفروق اللغویة ص۵۲۵. ر.ک: الصحاح جوهری ج۱ ص۲۶۷؛ لسان العرب ج۲ ص۹۱؛ تاج العروس ج۳ ص۱۳۷.

۲. دو بیت سرودهٔ عدیّ بن رعلاء غسانی است که ساکن بادیهٔ دمشق بود و «رعلاء» نام مادرش بود. ابن عساکر در تاریخ دمشق ج۴۰ ص۱۳۰ در باره‌اش سخن گفته است.

۳. منسوب به قاضی ماوردی شافعی (۳۶۴-۴۵۰) صاحب التفسیر و أدب الدین والدنیا. چنان که در کتاب سرّ السرور محمود نیشابوری آمده و صَفَدی در الوافي بالوفیات ج۲۱ ص۲۹۸ نقل کرده است. سمعانی ج۲ ص۱۴۱؛ قُرطُبی ج۷ ص۷۸ و رازی ج۲ ص۱۹۳ بدون اشاره به نام شاعر، دو بیت را آورده‌اند. نیز بنگرید: فتح القدیر شوکانی ج۲ ص۱۵۹.

فَاقتَنُوا العِلمَ كَي تَنالُوا خُلُوداً عَلَى الثَّرَى   لا تَعُـدُّوا الحَيـاةَ فِي الجَهلِ شَـيّا[۱]

چه بسا مرده‌ای که به علم زنده گشت، و چه بسا زنده‌ای که به جهل و نگونساری رسید.

علم به دست آرید تا جاودان شوید. زندگانی در جهل را هیچ مشمارید.

در تفسیر آیهٔ کریمه «وَمَا يَستَوِي الأَحيَاءُ وَلَا الأموَاتُ»[۲] گفته‌اند که مراد، علما و جهّال است.

پس هنگامی که علم و جهل، دو صفت متقابل هستند که با تحقّقِ هریک، اثری بر آنها مترتّب می‌شود، پس سزاوار است بر انسان، که متّصف به علم شود، و از آثار وجودیِ بشریِ اوست که عالم باشد، و از شأن انسانی و خاصیتِ او، اتّصاف به علم است که در وادیِ گمراهی نمانَد، بلکه شایسته است که از تاریکی‌های جَهالت خارج شود و به سمت نور علم حرکت کند. روشن است که هنگام دستیابی به علم و متّصف شدنِ انسان به آن...[۳] و دیگر، آثاری بر آن مترتب نمی‌شود و آن چیزی جز مرگ نیست.

این است معنای کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام که می‌فرماید:

«العِلمُ يُميتُ الجَهل».

علم، جهل را می‌میراند.

پس این میراندن، میراندنِ حقیقی است، و مَوتِ جهل، موتی است بر وجهِ حقیقت، نه مَجاز.

حدیث پنجم: مولا امیر المومنین علیه‌السلام می‌فرمایند:

«مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَ وَرَعُهُ، وَمَنْ قَلَ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ، وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ»[۴].

---

۱. تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج۱۱ ص۱۷۹. ابیات سرودهٔ ابوالقاسم فرزند وزیر ابوالحسن علی بن عیسی است که فیلسوف بود. وصیت کرد که بر قبر او این ابیات را بنویسند. چنان که ابن ابی اُصَیبعه در عیون الأنباء ص۳۱۸ و ۵۵۸ آورده است.

۲. الفاطر: ۲۲.

۳. در متن کتاب، در اینجا جمله ناتمام مانده است.

۴. نهج البلاغة، حکمت ۳۴۹.

هر که حیایش اندک باشد، ورع او اندک شود. هر که ورعش کم شود، دلش می‌میرد. و هر که دلش بمیرد، در دوزخ وارد شود.

و از جناب لقمان علیه‌السلام روایت شده که گفت:

«جَالِسِ الْعُلَمَاءَ وَزَاحِمْهُمْ بِرُكْبَتيكَ، فَإِنَّ اللهَ تَعَالَى يُحْيِي الْقُلُوبَ بِنُورِ الْحِكْمَةِ كَمَا يُحْيِي الْأَرْضَ بِوَابِلِ السَّمَاء»[1].

با دانشوران نشین، و در برابرشان زانو بزن. زیرا خدای عزوجلّ دلها را به نور حکمت زنده می‌دارد، چنانکه زمین را به بارانی که از آسمان می‌فرستد، زنده می‌دارد.

مراد از «قلب» در احادیث

مخفی نماند که مراد از قلب در این احادیث و مانند آنها، این تکه گوشتِ صنوبری شکل نیست که در قسمت چپ سینه قرار دارد و منبع روح مجازی طبی و معدن آن است. پس گوشتی مخصوص، که استخوانهای سینه، آن را در برمی‌گیرند، مورد نظر نیست. این قلبِ گوشتی در عالَمِ خلق و جسم و شهود است که نظیر آن در تمام حیوانات وجود دارد. بلکه مراد از قلب در احادیث، آن [شیء] لطیف ربانی نورانی روحانی است که از آن به قلب، نفس، انسان و روح تعبیر می‌شود. مراد از روح نیز، آن روح بخاری طبی نیست، بلکه آن لطیفِ عالِم مُدرِک است که مراد در این آیه نیز همان است:

«قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»[2]

بگو: روح از امر خداوندگارم است.

این قلب، سرّی از اسرار الهی و امری است از عالَمِ ربّانی![3]

---

۱. روضة الواعظین فتّال نیشابوری ص۱۱؛ نقل از آن: بحار الأنوار ج۱ ص۲۰۴. در منابع اهل تسنّن، مالک در الموطأ ج۲ ص۱۰۰۲، و به نقل از آن، ابن عبد البَرّ در جامع بیان العلم ج۱ ص۱۰۶ آورده است.

۲. الإسراء: ۸۵.

۳. أنس بن مالک روایت کرد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که فرمود: داوود با خدای خویش مناجات کرد و گفت: خدایا! برای هر پادشاهی گنجینه‌ای است، پس گنجینهٔ تو کجاست؟ پس خداوند جل جلاله فرمود: گنجینه‌ای دارم بزرگتر از عرش و وسیع‌تر از کرسی و خوشایندتر از بهشت و زیباتر از ملکوت: زمینش معرفت است و آسمانش ایمان، خورشیدش شوق است و ماهش محبت، ستارگانش خواطرند و ابرهایش عقل، بارانش رحمت است و درختانش طاعت، میوه‌هایش حکمت است. دارای چهار باغ است: علم و حلم

عَرشِ این قلبِ جسمانی، از عالَمِ خلق است، و سینه جایگاهِ اوست. سایِرِ اعضاء، عالَم و مملکتِ اویند. در آن عالَمِ انسانی، او امیر و پادشاه است و تمام اعضاء و جوارح ـ حتی قلبِ صنوبری ـ رعیّت و تحتِ حکمِ اویند، و او حاکم آنهاست؛ همچنان که در روایتی از امام جعفر صادق عليه‌السلام در بیان «الفروض علی الجوارح» آمده است:

«فَمِنْهَا قَلْبُهُ الَّذِي بِهِ يَعْقِلُ وَيَفْقَهُ وَيَفْهَمُ، وَهُوَ أَمِيرُ بَدَنِهِ، الَّذِي لَا تَرِدُ الْجَوَارِحُ وَلَا تَصْدُرُ إِلَّا عَنْ رَأْيِهِ وَأَمْرِهِ» تا آخر حدیث.[1]

در شمار اعضای بدن، قلب اوست که بدان عقل خود را به کار می‌گیرد، به وسیلهٔ آن ژرف می‌نگرد و نیک می‌فهمد. اوست امیر بدن؛ او که تمام کارهای اعضای بدنش تنها بر اساس رأی و امر او انجام می‌گیرد.

در دعا نیز آمده است:

«اللهم أصلِح الرّاعي وَالرَّعِيَّة».[2]

خدایا! کار حاکم و مردم را به سامان آور.

سلامتیِ این قلب باعث سلامتی تمامی اعضاء می‌شود، چنانکه فَسادِ او منجر به فاسد شدنِ تمامیِ جسد می‌شود، تغییر حالش موجبِ تغییر حالِ تمام اعضاء می‌شود. زیرا او رئیسی است که صلاحش دارای اثری شامل و فَسادش موجب ضررِ کامل می‌گردد. البته با تمام شَرافت و فَضلی که دارد، در معرض آفات و عُیوب است. روشن است که هرچه شیئی عزیزتر و منفعتش بیشتر باشد، آفات و دشمنانش نیز بیشتر می‌شوند. اقبال او مطلوب حقیقی در تمام عبادات است و خضوع و خشوع با آن مطلوب است. تذلُّل و تعبُّد به وسیله او محبوب است و شرفِ هر عبادتی به اندازهٔ حضورِ اوست. او روحِ طاعت است، که عبودیّت بدونِ قلب، مانند جسدی بدون روح است، و خیری در عبادت بدون

وصبر و رضا. همانا آن «قلب» است. (عوالي اللآلي ابن ابی جمهور احسائی ج۱ ص۲۴۹، و در پاورقی آن شرح مفصلی برای این حدیث است که خوب است مراجعه شود).

۱. الكافي كلينی ج۲ ص۳۴؛ شرح الكافي ملا صالح مازندرانی ج۸ ص۱۱۶؛ مستدرك الوسائل محدث نوری ج۱۱ ص۱۴۳، نقل از تفسیر نعمانی.

۲. رسائل الشهيد الثاني ص۱۲۴؛ كشف الخفاء عجلونی ج۱ ص۱۸۲؛ جامع السعادات نراقی ج۳ ص۲۷۵. نراقی افزوده: «وهو القلب والجوارح».

مشارکت قلب نیست. بدین روی، ابن عباس رضيَ اللهُ عنه، گفته است:

«رَكْعَتَانِ مُقْتَصَدَتَانِ فِي تَفَكُّرٍ، خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ بِلَا قَلْب».[1]

دو رکعت نماز متوسط که با تفکر و تدبر خوانده شود، از شب زنده داری‌ای که قلب در آن مشارکت نداشته باشد، نیکوتر است.

این قلب در این نشأۀ دنیا که مزرعۀ آخرت است، مانند زمینی است که ایمان، بذرِ آن است و طاعات به منزلۀ آبی است که زمین را سیراب می‌کند و پاکسازیِ آن از گناهان و اخلاقِ مذموم، به منزلۀ درو کردنِ زمین و پاکیزه‌کردن آن است از سنگ‌های بیهوده و علف‌های هرز و گیاهانِ خبیثی که مانع رشدِ گیاه و فاسد شدنِ آن می‌شوند. و روزِ قیامت، همان روزِ درو کردنِ محصول است.

این قلب، «حیات و موت» و «اِقبال و اِدبار» دارد. اقبالِ آن، نور است و اِدبارش ظلمت. انسان همراهِ آن تغییر می‌کند، همان گونه که سایه، همراه با آفتاب به این سوی و آن سوی می‌گردد، گاهی نیز بر آن غلبه می‌کند و جایش را روشن می‌کند. البته گاهی این امر بر عکس می‌شود! و آن هنگامی است که به وسیلۀ گناهان و طاعات متأثّر شود، که تأثیری متضاد است.

می‌توان یکی از این دو حالت را نور و دیگری را ظلمت و تاریکی نامید؛ به گونه‌ای که گاهی سفیدیِ قلب به نورِ حسنات و طاعات است و از نورِ علم و معرفت و حکمت و ایمان و توحید و صدق و اخلاص و حبّ حق و توجّه به آخرت بهره‌مند می‌شود، وبه مرتبۀ عالی می‌رسد که اشراق و نورانیت آن، تا آنجا می‌رود که... به حق... در آن عوالِمِ ملکوتی...[2] ودر این هنگام به وظایف مولای خویش اقدام می‌کند و ملتزم به اوامر او می‌شود. آنگاه به تعبّد خویش ادامه می‌دهد در حالی که متخلّق به اخلاق الله است و آراسته به اوصافِ او، از ناپاکی‌هایی که مانع رؤیتِ عالَمِ ملکوت

---

۱. ابن ابی الدنیا آن را روایت کرده، چنانکه در کنز العُمّال ج۸ ص۲۰۱ آورده است. در منابع امامیه، در وسائل الشیعة ج۴ ص۷۵ و بحار الأنوارج۷۴ ص۸۲، در ضمنِ وصایای رسول خدا به جناب ابوذر آمده است.

۲. در این بخشها که سه نقطه نهاده شده، در اصل کتاب افتادگی هست.

است، پاک است و از کُدوراتِ اخلاقی منزَّه، از تاریکی‌هایی که حجاب عالَمِ عُلوی است، دور است و قوای شهوانیّه و درّنده‌خویی و اوهامِ شیطانی را به زانو دراورده است. کسی را جز خداوندِ متعالی دوست نمی‌دارد و به غیر او آرامش نمی‌یابد. فقط از یاد خدا لذّت می‌برد و به ملکوتیّت او چنگ می‌زند. از جنبهٔ مُلکیِ او دست کشیده و از عالَمِ شهودش مجرّد گشته؛ ماهیتِ بشریِ مُلکی خود را در جانبِ مَلَکوتیِ او فانی کرده و در فضای طاعتِ او، نفس خود را محو کرده است؛ بلکه او «جَنب الله» است، متعیّن به تعیُّناتِ حقّانی و متّصف به صفات ربّانی است. و متجلّی است به اَسماء حسنای الهی، بلکه خود، أسماء حسنی است، در نزد خداوند، سلیم و مقبول است، و در جوار او در جنّت وصالش و عَدنِ لِقایش متنعّم است؛ با دیده ماندگارش به وجه الله می‌نگرد، بلکه خود «وجه الله» ماندگار است. او زنده‌ای است که نه می‌میرد و نه فنا می‌شود، با گوش شنوایش نجوای مولای خویش را می‌شنود، بلکه اوست، گوش شنوای خدا و چشمِ بینای او، و دستِ گیرندهٔ او. او خدا را دوست می‌دارد و خدا او را محبوب خود می‌داند.

پس این اِقبالی است برای قلب، و حیات و نورانیت و ترقّی و تأثّرش از طاعات و حسنات است. این مقامی است که باید قلب بدان برسد و شایسته است که این آثار بر او مترتّب شود، و در حقیقت باید اینگونه باشد. پس هر کسی که این آثارِ وجودی بر قلبش مترتّب شود، هم خود و هم قلبش حقیقتاً زنده‌اند، نه مَجازاً.

پس بدین جهت، حیاتِ مؤمن فقط از روی حقیقت است و قلب، حیات حقیقی دارد، ولی هر قلبی را حیاتی نیست و قلب هر انسانی زنده نیست، که اگر چنین می‌بود، خداوند نمی‌فرمود:

«إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ»[1].

بی گمان در آن برای کسی که قلب داشته باشد پند است.

یعنی قلبِ حیّ و زنده. چُنان که در حدیث بدان تصریح شده است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام

---

۱. ق: ۳۷.

به این قلبِ زنده اینگونه اشاره می‌فرمایند:

«أَنَا ذُو الْقَلْبِ، فَيَقُولُ اللهُ: إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرى لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ»[1]

منم صاحب قلب، که خداوند می‌فرماید: در این کلام، یادآوری‌ای است برای کسی که او را قلب باشد.

در روایتی از امام جعفر صادق علیه‌السلام نیز آمده است:

«لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّهُمُ اجْتَمَعُوا، يَتَضَرَّعُونَ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُنْجِيَكَ... إلى أن قال: ثُمَّ كَانَ لَكَ قَلْبٌ حَيٌّ، لَكُنْتَ أَخْوَفَ النَّاسِ لِلهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي تِلْكَ الْحَال»[2].

اگر تمام آسمانیان و زمینیان گرد آیند و به درگاه خدا عزّوجل تضرع کنند تا تو را نجات دهند،... آنگاه تو را قلبی زنده باشد، خوف تو از خداوند، در آن حال، بیش از تمام مردم باشد.

در این روایت اشاره شده است به اینکه: زهد یعنی اینکه با مشاهدهٔ احوال آخرت و عدم غَفلت از آن قلب را زنده نگه داریم، و آن را از دلبستگی به دنیا و زیبایی‌های آن بمیرانیم.

امام جعفر صادق علیه‌السلام در کلامی هشدار می‌دهد که بیشترین خوف نسبت به خداوند، از آنِ کسی است که دارای قلبی زنده باشد.

گوییا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قلب خود را زنده‌تر از دیگران می‌داند یا معرفت خود را از همگان برتر بداند. این حقیقتی مسلّم است که مضمون آن در حدیث علوی آمده است:

«أَكْثَرُ النَّاسِ مَعْرِفَةً لِنَفْسِهِ أَخْوَفُهُمْ لِرَبِّهِ»[3].

کسی که بیشترین معرفت نسبت به خود را دارد، بالاترین خوف را نسبت به خداوندگارش دارد.

---

۱. معاني الأخبار صدوق ص۵۸ ح ۹؛ بشارة المصطفى عمادالدين طبری ص۳۴؛ بحار الأنوار ج۳۳ ص۲۸۴.

۲. فروع الكافي ج۸ ص۱۲۸.

۳. غرر الحكم ح ۴۶۴۴.

پس پیامبر ما ﷺ بیشترین معرفت را نسبت به خداوند تعالی داشت، زیرا:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّه»[۱].

هر که خود را شناخت، خدایش را شناخته است.

و این به منزله گفتار پیامبر است که فرموده‌اند «أنا أعلَمُ الناس» (من داناترینِ مردم هستم)، که در حدیث علوی آمده است:

«أعْلَمُكُمْ أَخْوَفُكُم»[۲].

داناترین فرد شما کسی است که خوف او بیش از دیگران باشد.

و در آیهٔ کریمه آمده است:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»[۳].

از میان بندگان فقط عالمان از او خوف و خشیت دارند.

این نیز همانند آن است که پیامبر بفرماید: «أنا أتَمُّ الناسِ عَقلاً» (من تمام‌ترین عقل را در میان مردم دارم)، چُنان که در حدیثِ نبوی ﷺ وسلّم آمده است:

«أتَمُّكُم عَقلاً أشَدُّكُم للهِ خَوفاً».[۴]

تمام‌ترین عقل را کسی دارد که شدیدترین خوف را نسبت به خداوند دارد.

این نیز به منزلهٔ آن است که پیامبر بفرماید: «أنا أعرَفُ الناسِ بِاللهِ تَعالی» (من عارف‌ترین مردم به خدای تعالی هستم) که در روایت امام صادق علیه‌السلام آمده است:

«مَنْ عَرَفَ اللهَ خَافَ الله»[۵].

هر که خدا را می‌شناسد، نسبت به او خوف دارد.

---

۱. غرر الحکم ح ۴۶۳۷؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج۲۰ ص۲۹۲.

۲. غرر الحکم ح ۷۸۵؛ الغدیر ج۷ ص۲۲۰.

۳. الفاطر: ۲۸.

۴. شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج۱۰ ص۱۴۶.

۵. الکافي ج۲ ص۶۸ ح ۴؛ به نقل از آن: بحار الأنوار ج۶۷ ص۳۵۶ و ج۷۵ ص۲۴۴ ح ۵۳؛ أصل زید النرسي (در مجموعه: الأصول الستة عشر) ص۵۰.

پس این گفتار که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود:

«أنا أخوفُ الناس»

خوف من نسبت به خداوند، بیش از همهٔ مردم است،

کلمه‌ای است جامع و تمام، که ما را از اتّصافِ رسول الله به تمام فضایل و کمالات خبر می‌دهد، چنان که پوشیده نیست.

حقیقتِ «موت قلب»

آنچه تا کنون گفتیم دربارهٔ «حیات قلب» بود. گاهی امر به عکس می‌شود و تاریکیِ زشتکاری، نقطهٔ نور و روشناییِ قلب را محو می‌کند؛ تاریکی‌های گناهان، یکی بر روی دیگری، بر روی قلب نمایان می‌شود که مانعِ اِشراق و نوراَفشانیِ آن نقطهٔ سفیدِ قلب می‌شود؛ مانند دود سیاهی که به سوی آیینه بالا می‌رود. پس هر گناه و معصیت، یک نقطهٔ تاریکی است که مانع روشناییِ قلب می‌شود؛ چُنان که امام باقر علیه‌السلام فرموده‌اند:

«مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءُ. فَإِذَا أَذْنَبَ ذَنْباً خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ. فَإِنْ تَابَ، ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ؛ وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ، زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ حَتَّى يُغَطِّيَ الْبَيَاضَ. فَإِذَا غَطَّى الْبَيَاضَ، لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَداً. وَهُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: كَلَّا بَلْ رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُون».[1]

هیچ بنده‌ای نیست جز آنکه در دلش نقطه سفیدی است. هر گاه گناهی کند، در آن، نقطهٔ سیاهی برآید. اگر توبه کند، آن سیاهی برود و اگر دنبال گناه رود، سیاهی بیفزاید؛ تا آنجا که همه سفیدیِ دل را فرو گیرد. و چون آن سفیدی از سیاهیِ گناهان پوشیده شد، دیگر صاحب آن دلِ سیاه، هرگز به خوبی و صلاح برنگردد. و این است فرمودهٔ خدا عزّوجلّ: «نه، هرگز، بلکه رنگ سیاه بر دل آنها نقش کرده؛ و آن کرداری که به دست خود کرده‌اند (سوره مطفّفین: ۱۴)».

هنگامی که گناهان انباشته شوند و تاریکی‌های گناه، یکی پس از دیگری، صفحهٔ قلب را بپوشانند، قلب را می‌میرانند و دین را فاسد می‌کنند. آنگاه به سبب آن، برای نفس آدمی ملکات مهلکی حاصل می‌شود که انسان را به زیانِ آشکار می‌کشاند، روی

۱. الکافي ج۲ ص۲۷۳؛ به نقل از آن: بحار الأنوار ج۶۶ ص۳۳۲ ح ۱۷؛ آیهٔ یاد شده: مطففین: ۱۴.

قلب را نقش می‌بندد و آینهٔ آن را تاریک و سیاه می‌گرداند. بدین گونه به کلی از خدا و معرفت به خدا، دور می‌ماند و این آیات اشاره به همین مطلب دارد:

«أنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلى قُلُوبِهِم فَهُمْ لا يَسْمَعُون»[۱].

اگر ما بخواهیم، به کیفر گناهانشان می‌رسانیم و بر دلهایشان مهر می‌نهیم که دیگر (به گوش دل) چیزی نشنوند.

«وَكذلِكَ نَطبَعُ عَلى قُلُوبِ المُعتَدِين»[۲].

این چنین ما هم بر دلهای سرکشان مهر می‌نهیم.

«وَكَذلِكَ يَطبَعُ اللهُ عَلى قُلُوبِ الكافِرِين»[۳].

اینچنین خداوند بر دلهای کافران مهر می‌نهد.

«كَذلِكَ يَطبَعُ اللهُ عَلى قُلُوبِ الَّذِينَ لا يَعلَمُون»[۴].

اینچنین خداوند بر دلهای جاهلان مهر می‌نهد.

«كَذلِكَ يَطبَعُ اللهُ عَلى كُلِّ قَلبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّار»[۵].

اینگونه خداوند بر قلب هر متکبر خودکامه‌ای مهر می‌نهد.

و دیگر آیات.

از انباشته شدنِ گناهان و ورود تاریکی‌ها، قلب مانند سنگ می‌شود و در نهایتِ تاریکی و قساوت قرار می‌گیرد. پس کسانی که قلب‌های قساوت‌پیشه و دور از حق دارند، هیچ بهره‌ای از گوش و چشم و دل خود نمی‌گیرند و مانند

«صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يَعقِلُون»[۶].

کران و لالان و کورانند، پس تعقل نمی‌کنند.

---

۱. الأعراف: ۱۰۰.

۲. یونس: ۷۴.

۳. الأعراف: ۱۰۱.

۴. الروم: ۵۹.

۵. الغافر: ۳۵.

۶. البقرة: ۱۷۱.

می‌شوند، که در حقیقت چیزی جُزمرگِ قلب نیست. این قلب، قلبی است که در حقیقت مرده است، زیرا آثارِ وجودی که باید برآن مترتّب شود و سزاوار آن است، وجود ندارد. بدین روی پیامبر اکرم فرمود:

«لَا تُمِيتُوا الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ؛ فَإِنَّ الْقُلُوبَ تَمُوتُ كَالزَّرْعِ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهِ الْمَاء»[1]

دلها را با زیاده‌روی در خوردن و نوشیدن نمیرانید، زیرا دلها مانند زراعت است که وقتی آب زیاد برآن رسد، می‌میرد.

و نیز می‌فرماید:

«الذَنْبُ عَلَى الذَنْبِ يُمِيتُ القَلب»[2].

انباشتن گناه روی گناه، دل را می‌میراند.

همچنین امیرمؤمنان علی علیه‌السلام دربارهٔ کسی که او را سرزنش کرده بود، فرمودند:

«قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ، وَأَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ؛ وَوَلِهَتْ عَلَيْهَا نَفْسُهُ، فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا»[3].

شهوت‌ها عقل او را دریده‌اند و دنیا قلب او را میرانده است. و در درون او نسبت به آن شوق نشان داده‌اند؛ بدین روی او بندهٔ دنیا شده است.

و امام جعفر صادق علیه‌السلام فرموده‌اند:

«مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْآجَال»[4]

کسانی که به سبب گناهان می‌میرند، بیش از آنانند که به مرگ طبیعی می‌میرند.

از امام صادق علیه‌السلام در شمار مواعظ خداوند تعالی به حضرت عیسی علیه‌السلام روایت شده

۱. مشکاة الأنوار ص۱۶۲؛ بحار الأنوار ج۶۳ ص۳۳۱ ح ۷؛ مستدرك الوسائل ج۱۶ ص۲۰۹ ح ۴؛ تنبیه الخواطر ج۱ ص۴۶؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج۱۹ ص۱۸۷.

۲. الخصال صدوق ج۱ ص۲۲۸ (مضمون حدیث).

۳. عیون الحکم والمواعظ ص۳۳۶؛ نهج البلاغة ص۱۶۰ خطبه ۱۰۹.

۴. مستدرك الوسائل ج۱۱ ص۳۲۷، نقل از الأمالي ابوعلی طوسی؛ الأمالي طوسی ص۳۰۵؛ بحار الأنوار ج۵ ص۱۴۰.

است که فرمود:

«يَا عِيسَى كُنْ رَاغِباً رَاهِباً وَأَمِتْ قَلْبَكَ بِالْخَشْيَة»[۱]

ای عیسی! با رَغبَت و رَهبَت باش، و قلبِ خود را به خَشیَت بمیران.

نتیجهٔ مطالب پیش‌گفته

از آنچه گفته شد، نتیجه می‌گیریم که اطلاق حیات و موت و آنچه که به آنها تعلق می‌گیرد برروی قلب، از روی حقیقت است نه مَجاز. و اطلاق حیّ برمؤمن و اطلاق میّت برکافر نیز، از این جهت حقیقت است. از آیات نیز همین مطلب حاصل می‌شود. از جمله این آیات:

«لِيُنذِرَ مَن كانَ حَيّاً»[۲].

تا زندگان (مؤمنان) را بیم دهد.

در این آیه، حیّ یعنی مؤمن.

«إِنَّما تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحمنَ بِالغَيْب»[۳].

تو تنها کسی را بیم می‌دهی که از قرآن تبعیت کند و از خدای رحمن در نهان بترسد.

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ»[۴].

و زندگان و مردگان برابر نیستند.

یعنی مؤمن و کافر برابر نیستند. و گفته‌اند یعنی عالمان و جاهلان برابر نیستند. و اطلاق ـ بر مبنای هر دو تأویل ـ محمول بر حقیقت است. در آیهٔ

«إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ»[۵].

تو نمی‌توانی مردگان را شنوا سازی

---

۱. الكافي ج۸ ص۱۳۲؛ الأمالي صدوق ص۶۰۷؛ بحار الأنوار ج۱۴ ص۲۸۹ به نقل از آن دو کتاب.

۲. یس: ۷۰ بنگرید: احادیث ذیل آیه در: الكافي ج۲ ص۵؛ بحار الأنوار ج۶۴ ص۸۷ نقل از آن؛ تفسیر قمّی ج۲ ص۲۱۷.

۳. یس: ۱۱.

۴. الفاطر: ۲۲.

۵. النمل: ۸۰. بنگرید: شرح اصول الكافي مازندرانی ج۱۰ ص۲۸۷؛ در المیزان، مراد از إسماع را هدایت می‌داند (المیزان ج۱۵ ص۳۹۰). نیز بنگرید: التفسیر الكبیر فخر رازی ج۱۳ ص۱۷۰.

و «أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ»[1].

آیا آن کس که مرده بود و ما زنده‌اش ساختیم.

یعنی: کافری که او را به سوی ایمان هدایت کردیم.

«يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ»[2].

زنده را از مرده بیرون آرد و مرده را از زنده.

به اخراجِ مؤمن از صلب کافر و بالعکس تفسیر شده است.[3]

«مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»[4].

هر کس کس دیگر را نه به قصاص قتل کسی یا ارتکاب فسادی برروی زمین بکشد، چنان است که همه مردم را کشته باشد. و هر کس که به او حیات بخشد چون کسی است که همه مردم را حیات بخشیده باشد.

مراد از قتل اول، همان میراندن با گمراهی و فریب به سوی راه شیطان است، که ترتُّبِ آثارِ وجودیِ دینی را از آنها قطع و دور می‌کند. اِحیاء اول، همان نجات گمراه از ضَلالت و گمراهی و سرگردانی و کوری، رهاییِ او از گمراهی‌ها، و هدایتش به سوی طریق حقِ مستقیم و صراطِ برترِ استوار است. این تأویلِ اعظم و یکی از بطون آیه است که مراد ما همین است، چه بالخصوص و چه از جهت فردیّت. این تأویل در بسیاری از روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام آمده است.

---

۱. الأنعام: ۱۲۲.

۲. الروم: ۱۹.

۳. الكافي ج۲ ص۵ ح ۶، از امام صادق علیه‌السلام؛ تفسیر قمی ج۱ ص۲۱۱ و ج۲ ص۱۵۴؛ نور الثقلین ج۱ ص۷۶۴ ح ۲۷۱؛ معاني الأخبار ص۲۹۰؛ (در معاني الأخبار به این صورت: «عن الصادق علیه‌السلام قال: إن المؤمن إذا مات لم يكن ميتاً فإنّ الميّت هو الكافر، إن الله عزّوجلّ يقول: يُخرِجُ الحيّ من الميّتِ ويُخرِجُ الميّتَ من الحَيّ. يعني المؤمن من الكافر والكافر من المؤمن»)، بحار الأنوار ج۶۴ ص۹۳؛ الميزان ج۳ ص۱۴۳ و ج۷ ص۳۸.

۴. المائده: ۳۲.

تأویل اِحیاء و اِماته در احادیث معصومین علیهم‌السلام

الف. ابی بصیر، از امام باقر علیه‌السلام در مورد آیهٔ «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» پرسید. امام علیه‌السلام فرمود:

«مَنِ اسْتَخْرَجَهَا مِنَ الْكُفْرِ إِلَى الْإِيمَانِ»[۱].

کسی که فردی را از کفر بیرون برد و به ایمان در آورد، (همان است که همه مردم را حیات بخشیده است).

ب. محمد بن مسلم گوید: امام باقر علیه‌السلام در تفسیر همین آیه فرمود:

«لَمْ يَقْتُلْهَا أَوْ أَنْجَاهَا مِنْ غَرَقٍ أَوْ حَرَقٍ، أَوْ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ يُخْرِجُهَا مِنْ ضَلَالَةٍ إِلَى هُدًى»[۲].

کسی که فردی را از غرق شدن یا سوختن نجات دهد، یا بزرگتر از تمام اینها، از ضلالت به هدایت در آورد.

ج. فضیل بن یسار می‌گوید:

«قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام: قَوْلُ اللهِ فِي كِتَابِهِ: وَمَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً. قَالَ: مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ. قُلْتُ: فَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى؟ فَقَالَ: ذَلِكَ تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ»[۳].

فضیل بن یسار گوید: از امام باقر علیه‌السلام در مورد آیه «ومن أحیاها...» پرسیدم. فرمود: فردی را از سوختن یا غرق شدن نجات دهد. گفتم: کسی که فردی را از گمراهی به هدایت بکشاند (چه جایگاهی در این آیه دارد؟) فرمود: این تأویلِ بزرگترِ آن است.

د. سماعه، از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند:

«قُلْتُ لَهُ: قَوْلُ اللهِ عزّوجلّ: مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّما

---

۱. مستدرك الوسائل ج۱۲ ص۲۴۰ ح ۵؛ تفسیر عیاشی ج۱ ص۲۱۳ ح ۸۸؛ بحار الأنوار ج۲ ص۲۱ ح۶۱؛ البرهان ج۱ ص۴۶۴؛ در روایت اهل تسنن نیز آمده است. بنگرید: المیزان ج۵ ص۳۲۳.

۲. مستدرك الوسائل ج۱۲ ص۲۳۹ ح ۴؛ تفسیر عیاشی ج۱ ص۳۱۳ ح ۸۷؛ بحار الأنوار ج۲ ص۲۱ ح ۶۰.

۳. المحاسن برقی ج۱ ص۳۳۲ ح ۱۸۲؛ الکافي ج۱ ص۲۱۰؛ بحار الأنوار ج۷۱ ص۴۰۳ ح ۴۹؛ مجلسی می‌گوید: «ذاك تأويلها الأعظم» یعنی اینکه آیه این معنی را در بر می‌گیرد و این یکی از بطون آن است.

قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَمَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً. فَقَالَ: مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَقَدْ أَحْيَاهَا، وَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا»[1].

سَماعه گويد: از امام صادق عليه‌السلام در مورد آيهٔ «ومن أحياها...» پرسيدم. فرمود: كسى كه فردى را از ضلالت به هدايت بكشاند، گويى او را حيات بخشيده است. و هر كه فردى را از هدايت به ضلالت ببرد، او را كشته است.

هـ. حِمران گويد: امام صادق عليه‌السلام فرمود:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه‌السلام: أَسْأَلُكَ أَصْلَحَكَ اللهُ. فقَالَ عليه‌السلام: نَعَمْ. قَالَ: كُنْتُ عَلَى حَالٍ وَأَنَا الْيَوْمَ عَلَى حَالٍ أُخْرَى، كُنْتُ أَدْخُلُ الْأَرْضَ فَأَدْعُو الرَّجُلَ وَالِاثْنَيْنِ وَالْمَرْأَةَ فَيُنْقِذُ اللهُ مَنْ يَشَاءُ، وَأَنَا الْيَوْمَ لَا أَدْعُو أَحَداً. فَقَالَ عليه‌السلام: وَمَا عَلَيْكَ أَنْ تُخَلِّيَ بَيْنَ النَّاسِ وَبَيْنَ رَبِّهِمْ، فَمَنْ أَرَادَ اللهُ أَنْ يُخْرِجَهُ مِنْ ظُلْمَةٍ إِلَى نُورٍ أَخْرَجَهُ.

ثُمَّ قَالَ عليه‌السلام: وَلَا عَلَيْكَ إِنْ آنَسْتَ مِنْ أَحَدٍ خَيْراً أَنْ تَنْبِذَ إِلَيْهِ [الشَّيْءَ] نَبْذاً.

قُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللهِ: وَمَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً. قَالَ عليه‌السلام: مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ [أَوْ غَدَرٍ في بعض النسخ]. ثُمَّ سَكَتَ، فَقَالَ: تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ أَنْ دَعَاهَا فَاسْتَجَابَتْ لَه»[2].

حمران گويد: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم: اصلحك الله، از شما سؤال كنم؟ فرمود: آرى. عرض كردم: من در گذشته حالى داشتم و امروز حال ديگرى دارم، من در گذشته در زمين مى‌گشتم و يک مرد و دو مرد يا زنى را به مذهب حق دعوت مى‌كردم، و خدا هر كه را مى‌خواست (به وسيله دعوت من) نجات مى‌داد، ولى امروز كسى را دعوت نمى‌كنم. فرمود: چه زيانى بر تو است كه مردم را با پروردگارشان واگذارى، تا هر كه را خدا خواهد از تاريكى به سوى نور برد، سپس فرمود: باكى بر تو نيست كه اگر از كسى احساس خير نمودى، سخنى با نرمى و احتياط به او القا كنى.

عرض كردم: معنى اين قول خدا عزّوجلّ را به من خبر ده: «و هر كه او را زنده كند،

---

۱. الكافي ج۲ ص۲۱۰ ح ۱؛ محاسن ج۱ ص۲۳۲؛ الأمالي طوسى ص۲۲۶.

۲. الكافي ج۲ ص۲۱۱ ح ۳؛ المحاسن ج۱ ص۲۳۲؛ بحار الأنوار ج۲ ص۲۰ و ج۷۱ ص۴۰۴. مجلسى حديث را از الكافي همراه با شرحى گسترده آورده است.

گویا همه مردم را زنده کرده». فرمود: یعنی او را از سوختن و غرق شدن برهاند، آنگاه سکوت نمود و سپس فرمود: تأویل اعظم آیه این است که او را دعوت کند و او هم بپذیرد.

و. امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمود:

«قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه‌السلام لِرَجُلٍ: أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ؛ رَجُلٌ يَرُومُ قَتْلَ مِسْكِينٍ قَدْ ضَعُفَ، تُنْقِذُهُ مِنْ يَدِهِ، أَوْ نَاصِبٌ يُرِيدُ إِضْلَالَ مِسْكِينٍ [مُؤْمِنٍ] مِنْ ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا، تَفْتَحُ عَلَيْهِ مَا يَمْتَنِعُ [الْمِسْكِينُ] بِهِ مِنْهُ وَيُفْحِمُهُ وَيَكْسِرُهُ بِحُجَجِ اللهِ تَعَالَى؟ قَالَ: بَلْ إِنْقَاذُ هَذَا الْمِسْكِينِ الْمُؤْمِنِ مِنْ يَدِ هَذَا النَّاصِبِ. إِنَّ اللهَ تَعَالَى يَقُولُ: مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً؛ أَيْ: وَمَنْ أَحْيَاهَا وَأَرْشَدَهَا مِنْ كُفْرٍ إِلَى إِيمَانٍ، فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً، مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْتُلَهُمْ بِسُيُوفِ الْحَدِيدِ»[۱].

امام حسین علیه‌السلام به شخصی فرمود: کدام کار را بهتر دوست می‌داری؟ اینکه فردی ناتوان را از دست کسی که قصد قتل او را دارد، نجات دهی؟ یا اینکه فردی از شیعیان ناتوان ما را از دست ناصبی‌ای که می‌خواهد گمراهش کند، نجات دهی؟ یعنی درهای برهان‌های الهی را بر رویش بگشایی به گونه‌ای که آن شیعه ما بتواند بر آن ناصبی غلبهٔ علمی کند؟

گفت: رهانیدن آن فرد مؤمن ناتوان را از دست ناصبی؛ زیرا خدای تعالی می‌فرماید: «وَمَن أحياها فَكأنّما أحيَا النّاسَ جَميعاً»، یعنی: هر کس او را اِحیا کند و اِرشاد کند و از کفر به ایمان آوَرَد، گویی تمام مردم را زندگی بخشیده، پیش از آنکه با شمشیر کشته شوند.

البته در بعضی از این احادیث اشاره شده که مراد از اِحیاء و قتل اول در آیه کریمه، مطلقِ زنده‌کردن و میراندن است، نه فقط مصداقِ خاصِّ یادشده از آنها، بلکه اراده کردنِ آنها از جهت فردی و داخل شدن آن تحت آن معنای مطلقِ احیاء و اماته، به دلالت حقیقی است، که از اکمل و اعظمِ مصادیق آنهاست. به هر حال در هر دو فرض، اطلاق آن از روی حقیقت است نه مَجاز.

---

۱. تفسیر منسوب امام عسکری علیه‌السلام ص۳۴۸؛ بحار الأنوار ج۲ ص۹ ح ۱۷.

ترتّب آثار حیاتیِ دینی و قلبی در نشأهٔ دنیا، با مرگ از انسان جدا نمی‌شود، بلکه با بقای او ادامه می‌یابد و حیات او از جهت این آثار باقیهٔ دینی از بین نمی‌رود، حتی اگر به منازل مردگان منتقل شود. پس مؤمن از جهت این حیاتِ باقیه، در حقیقت همواره زنده است؛ حیات از او جدا نمی‌شود و هیچ‌گاه از بین نمی‌رود، چنان که در دو آیهٔ کریمه به آن اشاره شده است:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَٰكِن لَّا تَشْعُرُونَ»[۱].

آنان را که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده مخوانید. آنها زنده‌اند و شما درنمی‌یابید.

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»[۲].

کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

پس هر کس که در راه خدا عزّوجلّ کشته شود، در حقیقت زنده است، هرچند به منازل مردگان منتقل شود؛ چه این کشته شدن با جهادِ اصغر و بَذلِ نفْس در راهِ خدا باشد، یا با جهادِ اکبر و شکستنِ هوای نفس و کندن هوی و هوس به وسیلهٔ ریاضت باشد.

از آنچه درباره حیات و موت قلبِ سرّیِ ملکوتی ذکر شد، روشن می‌شود که حیات و موتِ هر عضوی از اعضاء و جوارح، نسبت به آثارِ وجودیِ خودِ آن عضو سنجیده می‌شود، و هر آنچه از حیات و موت به هر عضوی از اعضای بشریِ جسمانی، حتی قلب صنوبری، ـ با وجود بقای نفس و حیاتش ـ نسبت داده می‌شود، از روی حقیقت است نه مَجاز.

مثلاً گفته می‌شود: «دست فلانی مُرده است» یا «قلب مریض مرده است» و «سمت راست فلانی مرده و سمت چپ او زنده است». این اطلاقات و نظایر آنها همگی حقیقتند نه مَجاز. پس هر عضوی که آثاری بر او مترتّب باشد زنده است، و گرنه مرده است.

نکتهٔ دیگر: به این قلبِ سِرّی و امرِالهی که حیات و موتش و اِقبال و اِدبارش، و نور و

---

۱. البقرة: ۱۵۴.

۲. آل عمران: ۱۶۹. در بحار الأنوار ج۶ ص۲۰۳ اقوال را در تفسیر آیه نقل کرده، از جمله اینکه طبرسی در مجمع البیان ج۱ ص۴۳۷ حیات حقیقی را بدین سان تفسیر می‌کند.

ظلمتش را شناختید، در احادیث مأثوره از معصومین علیهم‌السلام، اضافه بر آنچه ذکر شد، اشاره شده است. بعضی از روایات، بیان حیات و موتِ قلب را عهده‌دار شده‌اند. اینک در اینجا سخن را کوتاه می‌کنیم و به ذکر چهل حدیثِ روایت شده از ابی الائمه امیرالمؤمنین علیه‌السلام و چهل حدیث دیگر مأثور از رسول گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله و دیگر ائمه صلوات الله علیهم أجمعین با ذکر مستندات آنها می‌پردازیم.

چهل حدیث از امیر المؤمنین علیه‌السلام در احوال قلب

۱. «مَنْ سَكَنَ قَلْبَهُ الْعِلْمُ بِاللهِ، أَسْكَنَهُ الْغِنَى عَنْ خَلْقِ اللهِ»[۱].

هر که قلب خود را از علم به خدا پُر کند، خداوند دلش را از بی‌نیازی نسبت به آفریدگانِ خدا می‌آکند.

۲. «مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَكَبُرَ مَوْقِعُهَا فِي قَلْبِهِ، آثَرَهَا عَلَى اللهِ تَعَالَى، وَانْقَطَعَ إِلَيْهَا وَصَارَ عَبْداً لَهَا»[۲].

هر که دنیا در نظرش بزرگ آید و جایگاهش را در دل بزرگ بدارد، دنیا را به جای خدا برمی‌گزیند و به دنیا دل بندد و بردهٔ آن شود.

۳. «غَيْرُ مُنْتَفِعٍ بِالْعِظَاتِ، قَلْبٌ تَعَلَّقَ بِالشَّهَوَاتِ»[۳].

دلی که از شهوتها سود گیرد، از موعظه‌ها پند نپذیرد.

۴. «فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتاً مُسْتَقِرّاً فِي الْقُلُوبِ، وَمِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِيَ بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ»[۴].

نوعی از ایمان، استوار و ثابت در دلها است. و گونه‌ای دیگر، عاریتی میان دلها و سینه‌ها.

۱. عیون الحکم والمواعظ ص۴۶۳؛ غرر الحکم ح ۱۲۸۸.

۲. نهج البلاغة خطبه ۱۶۰؛ کنز العُمّال ج۳ ص۷۱۹ رقم ۸۵۶۳.

۳. غرر الحکم ح ۸۴۱؛ عیون الحکم والمواعظ ص۳۴۷.

۴. نهج البلاغة خطبه ۱۸۹؛ عیون الحکم والمواعظ ص۳۶۰. رجوع شود به بیان ملاصالح مازندرانی در شرح الکافي ج۸ ص۱۰۵ و بیان ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة ج۱۳ ص۱۰۱ و بیان علامه مجلسی در بحار الأنوار ج۶۶ ص۲۲۷.

۵. «قَدْ قَادَتْكُمْ أَزِمَّةُ الْحَيْنِ، وَاسْتَغْلَقَتْ عَلَى قُلُوبِكُم أَقْفَالُ الرَّيْنِ»[۱].

زِمام امورِ موقت، شما را در پی خود کشانده و قفل‌های آلودگی بر دلهاتان بسته شده است.

۶. «قُلُوبُ الْعِبَادِ الطَّاهِرَةُ، مَوَاضِعُ نَظَرِ اللهِ سُبْحَانَهُ؛ فَمَنْ طَهَّرَ قَلْبَهُ نَظَرَ إِلَيْهِ.»[۲].

دلهای پاک بندگان، جایگاهِ نظر خدای سبحان است؛ پس هر کس دلش را پاک کند، بدو می‌نگرد.

۷. «إِيَّاكُمْ وَالْبِطْنَةَ، فَإِنَّهَا مَقْسَاةٌ لِلْقَلْبِ»[۳].

از شکم‌بارگی بپرهیزید، زیرا دل را به قَساوت می‌کشاند.

۸. «أَيْنَ الَّذِينَ أَخْلَصُوا أَعْمَالَهُمْ لِلّهِ، وَطَهَّرُوا قُلُوبَهُمْ لِمَوَاضِعِ نَظَرِ اللهِ»[۴].

کجایند آنان که کارهای خود را برای خدا خالص کردند، و دلهای خود را برای جایگاه نظرِ لطف الهی پاک ساختند؟

۹. «أَفْضَلُ الْقُلُوبِ، قَلْبٌ حُشِيَ بِالْفَهْم»[۵].

برترین دل، آن است که سرشار از فهم شود.

۱۰. «أَصْلُ صَلَاحِ الْقَلْبِ، اشْتِغَالُهُ بِذِكْرِ اللهِ»[۶].

ریشهٔ صلاح قلب، اشتغال آن به یاد خدا است.

۱۱. «أَصْلُ قُوَّةِ الْقَلْبِ، التَّوَكُّلُ عَلَى اللهِ»[۷].

ریشهٔ نیروی قلب، توکّل بر خدا است.

---

۱. نهج البلاغة خطبهٔ ۲۳۷؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج۱۳ ص۱۱۵؛ عیون الحکم ص۳۶۸؛ غرر الحکم ۶۶۸۹.
۲. عیون الحکم ص۳۷۲؛ غرر الحکم ح ۹۰۶.
۳. غرر الحکم ح ۸۱۷۲، و به این مضمون: ح ۸۱۵۱.
۴. عیون الحکم ص۱۲۹؛ تمام نهج البلاغة ص۸۸؛ ترجمهٔ غرر الحکم انصاری ج۱ ص۱۷۲.
۵. غرر الحکم ح ۳۰۷۸ (از شرح خوانساری).
۶. عیون الحکم ص۱۲۰؛ غرر الحکم ح ۳۶۰۸.
۷. عیون الحکم ص۱۲۹؛ غرر الحکم ح ۳۸۷۹.

۱۲. «فِي الذِّكْرِ حَيَاةُ الْقُلُوب»[۱].

در یاد (خدا) حیات دلها است.

۱۳. «مَنْ كَثُرَ ضِحْكُهُ، مَاتَ قَلْبُهُ»[۲].

هر که زیاد خندد، دلش می‌میرد.

۱۴. «حَرَامٌ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَوَلِّهٍ بِالدُّنْيَا أَنْ يَسْكُنَهُ التَّقْوَى»[۳].

بر دلی که شیفتهٔ دنیا شود، حرام است که جایگاه تقوی گردد.

۱۵. «حُبُّ الدُّنْيَا يُفْسِدُ الْعَقْلَ وَيُصِمُّ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَة»[۴].

دنیادوستی عقل را تباه می‌سازد و دل را از شنودن حکمت، ناشنوا می‌گرداند.

۱۶. «حُزْنُ الْقُلُوبِ يُمَحِّصُ الذُّنُوب»[۵].

غصهٔ دلها، گناهان را پاک می‌گرداند.

۱۷. «عَلَيْكَ بِذِكْرِ اللهِ، فَإِنَّهُ نُورُ الْقُلُوب»[۶].

بر تو باد یاد خدا، که نور دلها است.

۱۸. «خَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنْ صَدْرٍ تَقِيٍ وَقَلْبٍ نَقِيٍ»[۷].

بهترین دعا، آن است که از سینه‌ای پاک و دلی پاکیزه برخیزد.

۱۹. «احْذَرُوا أَهْلَ النِّفَاقِ فَإِنَّهُمُ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ الزَّالُّونَ الْمُزِلُّونَ؛ قُلُوبُهُمْ رَدِيَّةٌ وَصِفَاحُهُمْ نَقِيَّة»[۸].

---

۱. غرر الحکم ح ۳۶۴۳.
۲. عیون الحکم ص۴۳۰؛ غرر الحکم ح ۴۴۷۳.
۳. غرر الحکم ح ۲۵۲۱.
۴. مستدرك الوسائل ج۱۲ ص۴۱؛ غرر الحکم ح ۸۵۷؛ عیون الحکم ص۲۳۱.
۵. عیون الحکم ص۲۳۳؛ غرر الحکم ح ۹۰۲.
۶. عیون الحکم ص۳۳۵؛ غرر الحکم ح ۳۶۴۲.
۷. تنبیه الخواطر ج۲ ص۱۵۴؛ بحار الأنوار ج۹۰ ص۳۴۱؛ بهج الصباغة ج۷ ص۳۴، نقل از الکافي.
۸. عیون الحکم ص۱۰۵؛ غرر الحکم ح ۱۰۴۹۴؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج۱۰ ص۱۶۳؛ شرح نهج البلاغة ابن میثم ج۳ ص۴۲۵؛ حدائق الحقائق ج۲ ص۱۳۷.

از دورویان بپرهیزید؛ که آنان گمراهند و گمراه‌گر. خود لغزیده‌اند و به لغزش می‌کشانند. دلهاشان آلوده است و ظاهرشان پاکیزه.

۲۰. «أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَأَمِتْهُ بِالزَّهَادَةِ»[۱].

دل خود را به موعظه زنده بدار، و به زهد بمیران.

۲۱. «إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا لَتَبْكِي قُلُوبُهُمْ وَإِنْ ضَحِكُوا»[۲].

آنها که به دنیا دل نبسته‌اند، دلهاشان می‌گرید، گرچه در ظاهر بخندند.

۲۲. «إِنَّ النَّاظِرَ بِالْقَلْبِ الْعَامِلَ بِالْنَظَرِ، يَكُونُ مُبْتَدَأُ عَمَلِهِ أَنْ يَنْظُرَ عَمَلَهُ لَهُ أم عَلَيْه»[۳].

کسی که به دل می‌نگرد و با تأمّل عمل می‌کند، در آغاز هر کار، ژرف می‌نگرد که آیا به سود اوست یا به زیانش.

۲۳. «إِذَا مُلِئَ الْبَطْنُ مِنَ الْمُبَاحِ، عَمِيَ الْقَلْبُ عَنِ الصَّلَاحِ»[۴].

وقتی شکم از مباح پُر شود، دل صلاح را نمی‌بیند.

۲۴. «ثَمَرَةُ الذِّكْرِ اسْتِنَارَةُ الْقُلُوب»[۵].

نتیجهٔ یاد (خدا)، روشنیِ دلها است.

۲۵. «دَوَامُ الذِّكْرِ يُنِيرُ الْقَلْبَ وَالْفِكْر»[۶].

مداومت بر یاد (خدا)، به دل و اندیشه نور می‌بخشد.

۲۶. «ذِكْرُ اللهِ جَلَاءُ الصُّدُورِ وَطُمَأْنِينَةُ الْقُلُوب»[۷].

یاد خدا، جلادهندهٔ سینه‌ها و مایهٔ آرامش دلها است.

---

۱. نهج البلاغة نامهٔ ۳۱ ص۳۹۲؛ عیون الحکم ص۸۵.
۲. عیون الحکم ص۱۵۲.
۳. عیون الحکم ص۱۵۵؛ نهج البلاغة خطبه ۱۵۴.
۴. غرر الحکم ح ۸۱۵۴.
۵. غرر الحکم ح ۳۶۳۷.
۶. غرر الحکم ح ۳۶۵۶.
۷. عیون الحکم ص۲۵۶؛ غرر الحکم ح ۳۶۳۹.

۲۷. «ذَلِّلْ قَلْبَكَ بِالْيَقِينِ، وَقَرِّرْهُ بِالْفَنَاءِ، وَبَصِّرْهُ بِفَجَائِعِ الدُّنْيَا»[۱].

دل خود را به یقین رام کن، به فنا (تمام شدن همه نعمتها) استوار ساز، و آن را با (تأمّل در) فجایع دنیا، بینا کن.

۲۸. «زِينَةُ الْقُلُوبِ إِخْلَاصُ الْإِيمَان»[۲].

آرایش دلها، اخلاص ایمان است.

۲۹. «صَوْمُ الْقَلْبِ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ اللِّسَان»[۳].

روزهٔ دل؛ بهتر از روزهٔ زبان است.

۳۰. «طُوبَى لِلْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ أَجْلِ الله»[۴].

خوشا دلهایی که به یاد خدا شکسته شوند!

۳۱. «طُوبَى لِمَنْ أَشْعَرَ التَّقْوَى قَلْبَه»[۵].

خوشا کسی که دلش را به تقوا آشنا کند.

۳۲. «طَهِّرُوا قُلُوبَكُمْ مِنْ دَرَنِ السَّيِّئَاتِ، تَتَضَاعَفْ لَكُمُ الْحَسَنَات»[۶].

دلهای خود را از پلیدیِ گناهان پاک سازید تا حسناتِ شما چند برابر شود.

۳۳. «مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْغَفْلَةُ مَاتَ قَلْبُه»[۷].

کسی که غَفلت براو غلبه کند، دلش می‌میرد.

۳۴. «مَنْ أَشْعَرَ قَلْبَهُ التَّقْوَى فَازَ عَمَلُه»[۸].

---

۱. عیون الحکم ص۲۵۶؛ غرر الحکم ح ۹۰۳.

۲. عیون الحکم ص۲۷۶؛ غرر الحکم ح ۱۳۴۲.

۳. عیون الحکم ص۳۰۵؛ غرر الحکم ح ۳۳۶۳.

۴. عیون الحکم ص۳۱۳؛ غرر الحکم ح ۳۷۱۵.

۵. عیون الحکم ص۳۱۴؛ غرر الحکم ح ۵۸۶۴؛ همین مضمون: تحف العقول ص۳۰۵. طوبی نام درختی است در بهشت. شرح الکافي مازندراني ج۱۰ ص۳۱۱؛ لسان العرب ج۱ ص۵۶۴.

۶. عیون الحکم ص۳۱۸؛ غرر الحکم ح ۹۰۵.

۷. عیون الحکم ص۴۴۸؛ غرر الحکم ح ۵۷۶۵.

۸. عیون الحکم ص۴۵۹؛ غرر الحکم ح ۵۹۳۲.

کسی که دلش را با تقوا آشنا سازد، کارش به رستگاری رسد.

۳۵. «مَنْ نَسِيَ اللهَ سُبْحَانَهُ، أَنْسَاهُ اللهُ نَفْسَهُ وَأَعْمَى قَلْبَه. مَنْ ذَكَرَاللهَ سُبْحَانَهُ، أَحْيَا قَلْبَهُ وَنَوَّرَ عَقْلَهُ وَلُبَّه»[۱].

کسی که خدای سبحان را از یاد برد، خداوند او را از یاد خودش می‌برد و دلش را نابینا می‌سازد. کسی که خدای سبحان را یاد آرد، خداوند قلبش را حیات بخشد و عقل و خردش را نورانی کند.

۳۶. «مَا أَعْظَمَ سَعَادَةَ مَنْ بُوشِرَ قَلْبُهُ بِبَرْدِ الْيَقِين»[۲].

بسا بزرگ است سعادت کسی که دلش به خنکای یقین همراه گردد.

۳۷. «لَا خَيْرَ فِي قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَعَيْنٍ لَا تَدْمَعُ وَعَمَلٍ لَا يَنْفَع»[۳].

خیری نیست در قلبی که خشوع نیارد، و دیده‌ای که نبارد، و کاری که سود نرساند.

۳۸. «الْعِلْمُ حَيَاةُ الْقُلُوبِ وَنُورُ الْأَبْصَارِ مِنَ الْعَمَى»[۴].

علم، زندگانی دلها و نور دیدگان از نابینایی است.

۳۹. «لَا وَجَعَ أَوْجَعَ لِلْقُلوبِ مِنَ الذُّنُوب»[۵].

دردی برای دلها، بدتر از گناهان نیست.

۴۰. «الْمَوَاعِظُ حَيَاةُ الْقُلُوب»[۶].

موعظه‌ها زندگانیِ دلها است.

این چهل حدیث همه از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده است. برای تکمیل مطلب، چهل حدیث دیگر می‌آوریم.

---

۱. غرر الحکم ح ۳۶۶۶ و ۳۶۴۵.
۲. غرر الحکم ح ۷۱۵؛ عیون الحکم ص۳۱۵.
۳. غرر الحکم ح ۳۷۲۱؛ عیون الحکم ص۵۳۴.
۴. تحف العقول ص۲۸؛ بحار الأنوارج۱ ص۱۶۶، نقل از الأمالي صدوق.
۵. غرر الحکم ح ۳۲۱ (از شرح خوانساری)؛ بحار الأنوارج۷۳ ص۳۴۲.
۶. غرر الحکم ح ۴۵۲۳؛ عیون الحکم ص۱۷ و ۶۲.

چهل حدیث دیگر از معصومین علیهم‌السلام در احوال قلب

۱. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: «مَا مِن عَبدٍ يُخلِصُ الْعَمَلَ للهِ تَعالى أَرْبَعِينَ يَوماً، إلّا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِه»[۱].

بنده‌ای نیست که چهل روز عمل را برای خدا خالص گرداند، مگر آنکه چشمه‌های حکمت، از دلش برزبانش ظاهر شود.

۲. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: «إِذَا أَرَادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَيْراً، جَعَلَ لَهُ وَاعِظاً مِنْ قَلْبِه»[۲].

اگر خداوند برای بنده‌ای خیر بخواهد، برایش واعظی از قلبش قرار می‌دهد.

۳. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: «مَنْ كَانَ لَهُ مِنْ قَلْبِهِ وَاعِظٌ، كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللهِ حَافِظٌ»[۳].

کسی که او را از درون دلش واعظ باشد، او را از جانب خداوند، حافظ باشد.

۴. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: «اعْطُوا اللهَ الرِّضَا مِنْ قُلُوبِكُمْ، تَظْفَرُوا بِثَوَابِ اللهِ تَعَالَى يَوْمَ فَقْرِكُمْ وَالْإِفْلَاس»[۴].

به خداوند، از دلهاتان رضا دهید تا در روز نیازمندی و بیچارگی‌تان به پاداش الهی برسید.

۵. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: «إِيَّاكُمْ وَالظُّلْم، فَإِنَّهُ يُخَرِّبُ قُلُوبَكُم، كما يخربُ الدُور»[۵].

از ستم بپرهیزید، که دلهاتان را ویران می‌سازد، همان گونه که خانه‌ها ویران می‌شوند.

۶. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: «شَرُّ الْعَمَى عَمَى الْقَلْب»[۶].

بدترین نابینایی، نابیناییِ دل است.

---

۱. الجامع الصغیر سیوطی ج۲ ص۵۶۰؛ بحار الأنوارج۵۳ ص۳۲۶؛ المصنَّف ابن ابی شَیبه ج۸ ص۱۳۱ ح ۴۳؛ المیزان ج۵ ص۱۲۲.

۲. بحار الأنوارج۷۳ ص۳۲۷ باب ۱۳۷؛ کنز العُمّال ح ۳۰۷۶۲.

۳. بحار الأنوارج۷۳ ص۳۲۷ باب ۱۳۷.

۴. بحار الأنوارج۷۹ ص۱۴۳ باب ۱۸؛ همین مضمون: کنز العُمّال ج۶ ص۴۸۵.

۵. بحار الأنوارج۷۲ ص۳۱۵ ح ۳۴.

۶. بحار الأنوارج۶۷ ص۵۱، نقل از الأمالي صدوق؛ همین مضمون: نهج البلاغة خطبه ۱۰۸.

۷. پیامبر اکرم ﷺ: «قال الله تعالی: الْإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِي، أَسْتَوْدِعُهُ قَلْبَ مَنْ أَحْبَبْتُ مِنْ عِبَادِي»[۱].

خداوند تعالی می‌فرماید: اخلاص، سرّی است از اَسرارم. آن را در دلِ هریک از بندگانم که دوستش می‌دارم، به امانت می‌سپارم.

۸. پیامبراکرم ﷺ: «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ أَجْرَدُ، فِيهِ سِرَاجٌ يَزْهَرُ. وَقَلْبُ الْكَافِرِ أَسْوَدُ مَنْكُوس»[۲].

دل مؤمن شفّاف است و در آن چراغی می‌تابد، و دل کافر سیاه و وارونه است.

۹. پیامبر اکرم ﷺ: «إِنَّ الْقُلُوبَ أَرْبَعَةٌ: قَلْبٌ فِيهِ نِفَاقٌ وَإِيمَانٌ، وَقَلْبٌ مَنْكُوسٌ، وَقَلْبٌ مَطْبُوعٌ، وَقَلْبٌ أَزْهَرُ أَجْرَدُ. فَقُلْتُ: مَا الْأَزْهَرُ؟ قَالَ: فِيهِ كَهَيْئَةِ السِّرَاجِ. فَأَمَّا الْمَطْبُوعُ، فَقَلْبُ الْمُنَافِقِ. وَأَمَّا الْأَزْهَرُ فَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ، إِنْ أَعْطَاهُ شَكَرَ وَإِنِ ابْتَلَاهُ صَبَرَ. وَأَمَّا الْمَنْكُوسُ فَقَلْبُ الْمُشْرِكِ. ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.[۳]

فَأَمَّا الْقَلْبُ الَّذِي فِيهِ إِيمَانٌ وَنِفَاقٌ، فَهُمْ قَوْمٌ كَانُوا بِالطَّائِفِ، فَإِنْ أَدْرَكَ أَحَدَهُمْ أَجَلُهُ عَلَى نِفَاقِهِ هَلَكَ وَإِنْ أَدْرَكَهُ عَلَى إِيمَانِهِ نَجَا»[۴]

دلها چهار گونه‌اند: ۱. دلی که نفاق و ایمان در آن است. ۲. دلی وارون شده. ۳. دلی مُهرزده شده. ۴. دلی روشن و شفاف.

راوی پرسید: دل روشن چیست؟ فرمود: به شکل چراغ. اما دل مُهرزده شده، دل منافق است. دل روشن، دل مؤمن است؛ وقتی خدا به او عطا کند، سپاس می‌گزارد و زمانی که او را بیازماید، صبر کند. دل وارون، دل مشرک است. سپس این آیه را خواند: «أفمن یمشی مکبّاً علی وجهه...». دلی که در آن هم ایمان است و هم نفاق، دل گروهی است که در

---

۱. بحار الأنوارج۷۰ ص۲۴۹؛ الجواهر السنية ص۱۶۷ (به عنوان حدیث قدسی). همین مضمون: الکشف والبیان ثعلبی ج۲ ص۶.

۲. بحار الأنوارج۷۰ ص۵۹ ح ۳۹، نقل از أسرار الصلاة شهید ثانی.

۳. الملك: ۲۲.

۴. معاني الأخبار ص۳۹۵ ح ۵۱؛ بحار الأنوارج۷۰ ص۵۱ ح ۱۰؛ مجمع البحرین ج۳ ص۵۳۷.

طائف بودند؛ اگر اجل او زمانی سررسد که در حالت نفاق است، هلاک شده و اگر زمانی سررسد که در حالت ایمان است، نجات یافته است.

۱۰. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: «لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ يُقْبِلُ بِقَلْبِهِ عَلَى اللهِ إِلَّا أَقْبَلَ اللهُ بِقُلُوبِ الْمُؤْمِنِين عَلَيْهِ»[۱].

هیچ بندهٔ مؤمنی نیست که به دل خود به سوی خداوند روی آرد، مگر اینکه خداوند با دلهای مؤمنان، به سوی او روی آرد.

۱۱ـ «رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله قَرَأَ: أَفَمَنْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ، فَقَالَ: إِنَّ النُّورَ إِذَا وَقَعَ فِي الْقَلْبِ، انْفَسَحَ لَهُ وَانْشَرَحَ»[۲].

زمانی که پیامبر خدا این آیه را خواند: «أَفَمَن شَرَحَ اللهُ...». آنگاه فرمود: نور، زمانی که در دل جای می‌گیرد، دل برای آن گشاده و باز می‌شود.

۱۲. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا تَخَلَّى بِسَيِّدِهِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَنَاجَاهُ، أَثْبَتَ اللهُ النُّورَ فِي قَلْبِه»[۳].

وقتی بنده در نیمهٔ شب تاریک با سَرور خود خلوت کند و با او سخن گوید، خداوند نور را در دلش استوار گرداند.

۱۳. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَذْنَبَ، كَانَ الذَّنْبُ نُكْتَةً سَوْدَاءَ فِي قَلْبِهِ؛ فَإِنْ تَابَ وَنَزَعَ وَاسْتَغْفَرَ صُقِلَ قَلْبُه منه...»[۴].

---

۱. رسائل شهید ثانی ص۱۰۷؛ وسائل الشیعة ج۵ ص۴۷۷؛ همین مضمون به روایت از امام صادق علیه‌السلام: بحار الأنوار ج۸۱ ص۲۶۰.

۲. روضة الواعظین ص۲۶۴؛ تفسیر الصافي ج۶ ص۲۶۴؛ المیزان ج۱۷ ص۲۶۲؛ ذیل آیه ۲۲ سوره زمر (أَفَمَن شَرَحَ اللهُ صَدرَهُ للإسلام...) در منابع اهل تسنن: المصنَّف ابن ابی شَیبه ج۸ ص۱۲۶؛ تفسیر ابن ابی حاتم رازی ج۴ ص۱۳۸۴؛ تفسیر ابن کثیر ج۲ ص۱۸۱؛ ذیل آیه ۱۲۵ أنعام (فَمَن يُرِدِ اللهُ أن يَهدِيَه...).

۳. روضة الواعظین فتال ص۴۴۶؛ مشکاة الأنوار ص۴۵۰؛ الأمالي صدوق ص۲۳۰ ح ۹؛ بحار الأنوار ج۳۸ ص۹۹.

۴. روضة الواعظین ص۴۱۴؛ کنز العُمّال ج۱ رقم ۱۰۲۸۸؛ همین مضمون از امام باقر علیه‌السلام: الکافي ج۲ ص۲۷۳.

مؤمن وقتی گناه کند، این گناه نقطه‌ای سیاه در دلش می‌شود. حال اگر توبه کند و گناه را از خود دور کند و آمرزش از خدا خواهد، دلش صیقل یابد.

۱۴. پیامبر اکرم ﷺ: «أَرْبَعٌ يُمِتْنَ الْقَلْبَ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ، وَكَثْرَةُ مُنَاقَشَةِ النِّسَاءِ يَعْنِي مُحَادَثَتَهُنَّ، وَمُمَارَاةُ الْأَحْمَقِ، تَقُولُ وَيَقُولُ وَلَا يَرْجِعُ إِلَى خَيْرٍ أَبَداً، وَمُجَالَسَةُ الْمَوْتَى. فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللهِ! وَمَا الْمَوْتَى؟ قَالَ: كُلُّ غَنِيٍّ مُتْرَفٍ»[1].

چهار چیز دل را می‌میراند: گناه روی گناه، مناقشه با زنان یعنی هم‌صحبتی بسیار با آنان، مجادله با احمق که هر چه گفتگو کنی حق را نپذیرد، و هم‌نشینی با مردگان. پرسیدند: یا رسول الله! مقصود از مردگان چیست؟ فرمود: هرآنکه ثروتمند باشد و نازپرور‌د.

۱۵. پیامبر اکرم ﷺ: «مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ، جُمُودُ الْعَيْنِ وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ»[2].

از نشانه‌های شقاوت، خشکیِ چشم و قساوت دل است.

۱۶. پیامبر اکرم ﷺ: «إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: تَذَاكُرُ الْعِلْمِ بَيْنَ عِبَادِي مِمَّا تَحْيَا عَلَيْهِ الْقُلُوبُ الْمَيْتَةُ، إِذَا هُمُ انْتَهَوْا فِيهِ إِلَى أَمْرِي»[3].

خدای عزّوجل می‌فرماید: مذاکرهٔ علم بین بندگانم، از عواملی است که دلهای مرده بدان زنده شوند؛ (البتّه) زمانی که سخن آنان به امر من پایان گیرد.

۱۷. پیامبر اکرم ﷺ: «تَذَاكَرُوا وَتَلَاقَوْا وَتَحَدَّثُوا؛ فَإِنَّ الْحَدِيثَ جِلَاءُ الْقُلُوبِ؛ إِنَّ الْقُلُوبَ لَتَرِينُ كَمَا يَرِينُ السَّيْفُ، جِلَاؤُهَا الحديث»[4].

با هم مذاکره کنید، ملاقات کنید و حدیث بگویید، زیرا حدیث جلای دلها است. دلها زنگار می‌گیرد، همان گونه که شمشیر زنگار می‌گیرد، و جلای آن به حدیث است.

۱۸. امام محمد باقر علیه‌السلام: «مَا أَخْلَصَ الْعَبْدُ الْإِيمَانَ بِاللهِ عَزَّوَجَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْماً، إِلَّا زَهَّدَهُ

۱. الخصال ص۲۲۸؛ بحار الأنوار ج۲ ص۱۲۸ و ج۷۰ ص۳۴۹.

۲. الكافي ج۲ ص۲۹۰؛ الخصال ص۲۴۲.

۳. الكافي ج۱ ص۴۰؛ منية المريد شهيد ثانى ص۱۶۹؛ بحار الأنوار ج۱ ص۲۰۳ ح ۱۷؛ الفصول المهمة ج۱ ص۴۷۷.

۴. المحاسن برقى ج۲ ص۳۴۱؛ الكافي ج۱ ص۴۱ ح ۸؛ عوالي اللئالي ج۴ ص۷۸؛ بحار الأنوار ج۱ ص۲۰۲.

اللهُ فِي الدُّنْيَا وَبَصَّرَهُ دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا، فَأَثْبَتَ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَه»[۱].

هیچ بنده‌ای در ایمان به خدای عزّوجلّ، اخلاص نداشته باشد، مگر اینکه خدا تمایل او را از دنیا بگیرد و او را نسبت به بیماری و داروی (واقعی) اش بینا گرداند، آنگاه حکمت را در دلش استوار گرداند و زبانش را بدان گویا سازد.

۱۹. امام محمد باقر علیه السلام: «الْقُلُوبُ ثَلَاثَةٌ: قَلْبٌ مَنْكُوسٌ لَا يَعِي شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ، وَهُوَ قَلْبُ الْكَافِرِ. وَقَلْبٌ فِيهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ، فَالْخَيْرُ وَالشَّرُّ فِيهِ يَخْتَلِجَانِ، فَأَيُّهُمَا كَانَتْ مِنْهُ غلبةٌ غَلَبَ عَلَيْهِ. وَقَلْبٌ مَفْتُوحٌ، فِيهِ مَصَابِيحُ تَزْهَرُ، وَلَا يُطْفَأُ نُورُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَهُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ»[۲].

دلها سه دسته‌اند: دل وارونه که هیچ خیر و خوبی در آن جا نکند و آن دل کافر است؛ و دلی که در آن نقطهٔ سیاهی است، و خوبی و بدی در آن با هم در کشمکش باشند، پس هر کدام از ایشان غلبه کند بر قلب چیره گردد؛ و دلی است باز و گشاده که در آن چراغ‌هایی است تابناک، و نورش تا روز رستاخیز خاموش نگردد، و آن دل مؤمن است.

۲۰. «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ: هُوَ الْإِيمَان»[۳].

ابوحمزه گوید از امام باقر علیه السلام دربارهٔ آیهٔ «أنزل السكينة في قلوب المؤمنين» پرسیدم. فرمود: این آرامش، همان ایمان است.

۲۱. «عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا.[۴] فَقَالَ: يَا أَبَا خَالِدٍ! النُّورُ، وَاللهِ الْأَئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَهُمْ وَاللهِ نُورُ اللهِ الَّذِي أَنْزَلَ، وَهُمْ وَاللهِ نُورُ اللهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ.

وَاللهِ يَا أَبَا خَالِدٍ! لَنُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ، وَهُمْ

---

۱. الكافي ج۲ ص۱۴ ح ۶؛ مستدرك الوسائل ج۵ ص۲۹۵ ح ۱۷؛ نور الثقلين ج۲ ص۷۴ ح ۲۷۸.
۲. الكافي ج۲ ص۴۲۳ ح ۳؛ معاني الأخبار ص۳۹۵؛ بحار الأنوار ج۶۷ ص۵۱ ح ۹.
۳. الكافي ج۲ ص۱۵ ح ۱، ذیل آیه ۴ سوره فتح (أنزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ المُؤمِنين)
۴. التغابن: ۸.

وَاللهِ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَحْجُبُ اللهُ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ، فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ.

وَاللهِ يَا أَبَا خَالِدٍ! لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَيَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَاللهُ قَلْبَهُ، وَلَا يُطَهِّرُاللهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا»[۱].

ابوخالد کابلی گوید: از امام محمد باقر علیه‌السلام دربارهٔ تفسیرقول خدا عزّوجلّ پرسیدم که می‌فرماید: «به خدا ورسولش ونوری که فرستاده‌ایم ایمان آورید». فرمود: ای ابا خالد! به خدا سوگند که مقصود از نور، ائمه از آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله باشند تا روز قیامت. به خدا که ایشان همان نور خدایند که فرو فرستاده است. به خدا که ایشانند نور خدا در آسمانها و زمین.

به خدا ای ابا خالد، نورِ امام در دلِ مؤمنان، از نورِ خورشیدِ تابان در روز، روشن‌تراست. به خدا که ائمه دلهای مؤمنان را منوّر سازند، و خدا از هر کس خواهد نور ایشان را پنهان دارد، پس دل آنها تاریک گردد. به خدا ای ابا خالد! بنده‌ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند، مگرآنکه خدا قلبش را پاکیزه کرده باشد. و خدا قلب بنده‌ای را پاکیزه نکند تا اینکه با ما خالص شده و یکرنگ وسازگار باشد.

۲۲. امام باقر علیه‌السلام: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ؛ إِنَّ الْقَلْبَ لَيُوَاقِعُ الْخَطِيئَةَ، فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ، فَيصيرُ أسفَله أعلاهُ وأَعْلَاهُ أَسْفَلَه»[۲].

چیزی دل را بیشتر از گناه فاسد نکند. دل که آلوده به گناه شد، مغلوبِ آن گردد تا وارونه شود.

۲۳. امام باقر علیه‌السلام: «إِنَّ اللهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَى عِلِّيِّينَ، وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقَنَا مِنْهُ، وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ؛ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْنَا، لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خَلَقَنَا مِنْه»[۳].

---

۱. الكافي ج۱ ض ۱۹۴ ح ۱؛ تفسیر قمی ج۲ ص۳۷۱؛ بحار الأنوار ج۲۳ ص۳۰۸ ح ۵؛ نور الثقلين ج۵ ص۳۴۱ ح ۱۴؛ البرهان ج۴ ص۳۴۱ ح ۲؛ تأويل الآيات ج۲ ص۶۹۶ ح ۲؛ شرح الكافي مازندرانی ج۵ ص۱۷۷.

۲. الأمالي صدوق ص۴۸۱ ح ۹؛ بحار الأنوار ج۶۷ ص۵۴ ح ۲۲؛ الأمالي طوسی ص۴۳۸ ح ۳۶؛ مستدرك الوسائل ج۱۱ ص۳۲۸ ح ۱۱؛ نور الثقلين ج۵ ص۵۳۱؛ الميزان ج۲۰ ص۲۳۷ نقل از روضة الواعظين.

۳. الكافي ج۲ ص۴ ح ۴.

بـه راسـتی خدای مـا را از اعلی علّیّین آفریـد، و دلِ شـیعیان ما را از همـان آفرید که ما را آفریـد، و تـنِ آنهـا را از درجـهٔ نازل‌تـر آفریـد. لذا دل در هـوای ما دارنـد، زیرا دل آنهـا با ما، هم‌سرشت است.

۲۴. امام باقر علیه السلام: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورَانِ: نُورُ خِيفَةٍ وَنُورُ رَجَاء»[۱].
هیچ بندهٔ مؤمنی نیست که در دلش دو نور نباشد: نور ترس و نور امید.

۲۵. امام جعفر صادق علیه السلام: «بَيْنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ علیه السلام يَعِظُ أَصْحَابَهُ، إِذْ قَامَ رَجُلٌ فَشَقَّ قَمِيصَهُ؛ فَأَوْحَى اللهُ تَعالى إِلَيْهِ: يَا مُوسَى! قُلْ لَهُ: لَا تَشُقَّ قَمِيصَكَ، وَلَكِنِ اشْرَحْ لِي عَنْ قَلْبِك»[۲].

در حالی که موسی بن عمران علیه السلام یاران خود را پند می‌داد، به ناگاه مردی برخاست و پیراهنش را چاک زد. خدای تعالی وحی فرستاد: ای موسی! به او بگو: جامهٔ خود را چاک مزن، بلکه دلت را برایم بگشا.

۲۶. امام جعفر صادق علیه السلام: «إذا أَحَبَّ الله عبداً، جعل له واعظاً من نَفسِه و زاجِراً من قلبِه، يأمُرُه وَيَنهاه»[۳].

وقتی خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، برایش اندرزگویی از درونش و هشداردهنده‌ای از دلش قرار می‌دهد که به او امر و نهی کند.

۲۷. «عَنْ فُضَيْلٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ علیه السلام: أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ.[۴] هَلْ لَهُمْ فِي مَا كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمْ صُنْعٌ؟ قَالَ: لَا.»[۵].

فضیل (بن یسار) از امام صادق علیه السلام در مورد آیهٔ «أولئك كتب في قلوبهم الإيمان»

۱. الكافي ج۲ ص۶۷؛ تحف العقول ص۳۷۵.
۲. الكافي ج۸ ص۱۲۸؛ بحار الأنوار ج۱۳ ص۳۵۲ و ج۷۱ ص۹۵؛ الجواهر السنية ص۵۲.
۳. كنز العُمّال ج۱۱ ص۹۵ رقم ۳۰۷۶۲؛ الجامع الصغير سيوطى ج۱ ص۶۱؛ جامع السعادات ج۳ ص۱۴۵.
۴. المجادلة: ۲۲.
۵. بحار الأنوار ج۶۶ ص۲۰۰ ح ۲۲، نقل از الكافي، ذیل آیهٔ ۲۲ سوره مجادله (أولئِكَ كتبَ في قُلُوبِهِم الأيمان).

پرسید که آیا در مورد آنچه خداوند در دلهاشان می‌نویسد، نقشی دارند؟ فرمود: نه.

۲۸. امام صادق علیه‌السلام در ضمن حدیثی که فریضه‌های اعضای بدن را بیان می‌دارد فرمود: «فَأَمَّا مَا فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ، فَالْإِقْرَارُ وَالْمَعْرِفَةُ وَالْعَقْدُ وَالرِّضَا وَالتَّسْلِيمُ.... إلى أن قال: فَذَلِكَ مَا فَرَضَ اللهُ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِقْرَارِ وَالْمَعْرِفَةِ، وَهُوَ عَمَلُه»[۱].

آنچه بر دل واجب شده، اقرار و معرفت و پیوند و رضا و تسلیم است... تا آنجا که فرمود: این اقرار و معرفت که بر قلب واجب شده، عمل دل است.

۲۹. امام جعفر صادق علیه‌السلام: «إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً، نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً مِنْ نُورٍ، وَفَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَوَكَّلَ بِهِ مَلَكاً يُسَدِّدُهُ. وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ سُوءاً، نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً سَوْدَاءَ، وَسَدَّ مَسَامِعَ قَلْبِه»[۲].

هرگاه خدا خیر بنده‌ای را خواهد، در دلش نقطهٔ سفیدی اندازد و گوش‌های دلش را بگشاید و براو فرشته‌ای گمارد که استوارش دارد. و هرگاه بدِ بنده‌ای را خواهد، در دلش نقطهٔ سیاهی افکند و گوش‌های دلش را ببندد.

۳۰. امام جعفر صادق علیه‌السلام: «الْإِيمَانُ الْهُدَى وَمَا يَثْبُتُ فِي الْقُلُوبِ مِنْ صِفَةِ الْإِسْلَامِ، وَمَا ظَهَرَ مِنَ الْعَمَلِ بِه»[۳].

ایمان، هدایت است و آنچه در دلها از صفت اسلام پا برجا می‌شود و عمل به آن آشکار می‌گردد.

۳۱. امام جعفر صادق علیه‌السلام: «مَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيَا، أَثْبَتَ اللهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِه»[۴].

کسی که به دنیا دل نبندد، خداوند حکمت را در دلش استوار می‌دارد.

---

۱. الكافي ج۲ ص۳۲ تا ۳۷؛ بحار الأنوار ج۶۶ ص۲۴ ح ۶؛ شرح الكافي مازندرانی ج۸ ص۱۰۶ (ضمن حديث بيان الفروض على الجوارح).

۲. الكافي ج۲ ص۲۱۵ و ۴۲۳؛ التوحيد صدوق ص۴۱۵ ح ۱۴.

۳. الكافي ج۲ ص۲۵؛ بحار الأنوار ج۶۵ ص۲۴۸؛ همين مضمون: تحف العقول ص۳۲۹؛ بحار الأنوار ج۶۵ ص۲۷۸.

۴. الكافي ج۲ ص۱۲۸؛ الأمالي طوسی ج۲ ص۳۳۲؛ ثواب الأعمال ص۱۵۱؛ بحار الأنوار ج۲ ص۳۳ ح ۲۷.

۳۲. امام جعفر صادق علیه‌السلام: «إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ، خَرَجَ مِن قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ. فَإِنْ تَابَ انْمَحَتْ وَإِنْ زَادَ زَادَتْ، حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدا»[۱].

چون مرد گناه کند، در دلش نقطه سیاهی برآید. اگر توبه کند، آن نقطهٔ سیاه نابود شود. و اگر بر گناه افزاید، بر آن سیاهی فزوده گردد، تا سیاهی بر دلش چیره شود، و پس از آن هرگز رستگار نگردد.

۳۳. امام جعفر صادق علیه‌السلام: «إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ، انْمَاثَ الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ، كَمَا يَنْمَاثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ»[۲].

اگر مؤمن برادرِ (دینیِ) خود را تهمت زند، ایمان از دلش محو شود، همچون نمک در آب.

۳۴. امام جعفر صادق علیه‌السلام: «إِنَّ الْقَلْبَ لَيَتَرَجَّجُ فِي مَا بَيْنَ الصَّدْرِ وَالْحَنْجَرَةِ، حَتَّى يُعْقَدَ عَلَى الْإِيمَانِ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ[۳]»[۴].

دل میان سینه و گلوگاه، در آمد و رفت است، تا آنکه به ایمان بسته شود، و این است گفتار خدای عزّوجل: «و آنکه ایمان به خدا آرد، خداوند دلش را رام نماید.» (التغابن:۱۱).

۳۵. امام جعفر صادق علیه‌السلام: «إِنَّ الْقَلْبَ لَيَتَجَلْجَلُ فِي الْجَوْفِ، يَطْلُبُ الْحَقَّ. فَإِذَا أَصَابَهُ اطْمَأَنَّ وَقَرَّ. ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام هَذِهِ الْآيَةَ: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ...[۵]»[۶].

براستی دل در درون انسان مضطرب و لرزان است و حق را جستجو کند. و چون بدان رسد، آرامش پیدا کند و قرار گیرد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «آن کس را که خداوند

---

۱. الكافي ج۲ ص۲۷۱؛ بحار الأنوار ج۷۰ ص۳۲۷ ح ۱۰. بنگرید: بیان علامه مجلسی ذیل حدیث.

۲. الكافي ج۲ ص۳۶۱؛ مشكاة الأنوار ص۵۵۱.

۳. التغابن: ۱۱.

۴. الكافي ج۲ ص۴۲۱؛ المحاسن برقی ج۱ ص۲۴۹ ح ۲۶۱، ذیل آیه ۱۱ سوره تغابن (وَمَن يُؤمِن بالله يهدِ قَلبه).

۵. الأنعام: ۱۲۵.

۶. الكافي ج۲ ص۲۲۱؛ ذیل آیه ۱۲۵ سوره أنعام (فمن يرد الله...).

بخواهد رهنماییش کند، سینه‌اش را برای (پذیرفتنِ) اسلام بگشاید» (سوره انعام آیه ۱۲۵).

۳۶. امام جعفر صادق عليه‌السلام: «إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءً بِظَهْرِ قَلْبٍ قَاسٍ»[۱].

خدای عزّوجلّ، دعایی را که از قلبِ قساوت‌گرفته برخیزد، مستجاب نمی‌کند.

۳۷. امام جعفر صادق عليه‌السلام: «أَوْحَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى عليه‌السلام: يَا مُوسَى! لَا تَفْرَحْ بِكَثْرَةِ الْمَالِ، وَلَاتَدَعْ ذِكْرِي عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَالِ تُنْسِي الذُّنُوبَ، وَإِنَّ تَرْكَ ذِكْرِي يُقْسِي الْقُلُوبَ»[۲].

خدا عزّوجلّ، به موسی وحی کرد: ای موسی! به زیادیِ مال شاد مشو، و یاد مرا در هر حالی وامگذار؛ زیرا زیادیِ مال، گناهان را فراموش سازد، و واگذاردنِ یادِ من، دلها را سخت کند.

۳۸. امام جعفر صادق عليه‌السلام از پدرانش عليهم‌السلام از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: «ثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِيتُ الْقَلْبَ: مُجالسَةُ الْأَنْذَالِ، وَالْحَدِيثُ مَعَ النِّسَاءِ، وَمُجالسَةُ الْأَغْنِيَاءِ»[۳].

سه دسته‌اند که همنشینی با آنها دل را بمیراند: هم‌نشینی با اراذل و فرومایگان، و گفت و شنود با زنها، و نشستن با توانگران.

۳۹. در مناجات موسی عليه‌السلام و خداوند عزوجل آمده است:«يَا مُوسَى! لَا تُطَوِّلْ فِي الدُّنْيَا أَمَلَكَ، فَيَقْسُوَ قَلْبُكَ، وَالْقَاسِي الْقَلْبِ مِنِّي بَعِيدٌ»[۴].

ای موسی! آرزوی خود در دنیا را به درازا مکشان که دلت به قساوت می‌افتد، و دل قساوت گرفته از من دور است.

۴۰. خداوند به حضرت داود عليه‌السلام وحی فرمود: يا داوود! إلی کم تذكر الجنّة ولا تسألني الشوق إليّ؟ قال: يا ربّ من المشتاقون إليك؟ قال: إنّ المشتاقين إليّ، الذين صفّيتهم من

---

۱. الكافي ج۲ ص۲۷۴؛ بحار الأنوارج۹۰ ص۳۰۵ ح ۱.

۲. الكافي ج۲ ص۴۹۷؛ الخصال ص۳۹؛ علل الشرائع ج۱ ص۷۷.

۳. الكافي ج۲ ص۶۴۱؛ الخصال ص۸۷؛ من لا يحضره الفقيه ج۴ ص۳۹۵.

۴. الكافي ج۸ ص۴۲ تا ۴۹؛ بحار الأنوارج۱۳ ص۳۳۲ ح ۱۳.

كل كدر وأنبهتهم بالحذر، وخرقت من قلوبهم إليّ خرقاً ينظرون إليّ، وإنّي لأحمل قلوبهم بيدي فأضعها على سمائي ثمّ أدعو نجباء ملائكتي، فإذا اجتمعوا سجدوا. فأقول: إنّي لم أجمعكم لتسجدوا لي، ولكن دعوتكم لأعرض عليكم قلوب المشتاقين إليّ وأباهي بكم أهل الشوق إليّ، وإنّ قلوبهم لتضيء سمائي لملائكتي كما تضيء الشمس لأهل الأرض. يا داوود! إنّي خلقت قلوب المشتاقين من رضواني ونعّمتُها بنور وجهي و اتّخذتهم لنفسي محدّثين وجعلتُ أبدانهم موضع نظري إلى الأرض، وقطعت من قلوبهم طريقاً ينظرون به إليّ» تا آخر حدیث[1].

ای داوود! چقدر به یادِ بهشت هستی و شوق به مرا، از من درخواست نمی‌کنی؟ گفت: خدایا! مشتاقان به تو کیانند؟ فرمود: مشتاقان به من کسانی هستند که آنها را از هر آلودگی پاکیزه داشته‌ام و به هشدارها بیدار کرده‌ام. از دلهای آنها حجاب را دریده‌ام تا به سویم بنگرند. و من دلهایشان را به دست خود می‌گیرم، آنگاه بر آسمانم می‌نهم، سپس نجبای ملائکه‌ام را فرامی‌خوانم. وقتی گرد آمدند سجده می‌کنند. آنگاه می‌گویم: من شما را گرد نیاوردم تا سجده‌ام کنید، بلکه شما را فرا خواندم تا دلهای افرادی را که به من مشتاقند به شما عرضه کنم، و به اهل شوق، بر شما مباهات کنم، و به راستی دلهای آنها آسمانهایم را برای فرشتگانم روشن می‌سازد، چُنان که خورشید بر اهلِ زمین می‌تابد. ای داوود! من دلهای مشتاقان را از رضوانم آفریده‌ام، و آنها را به نور روی خودم نعمت بخشیده‌ام و به عنوان سخنگو برای خودم برگرفته‌ام. بدنهای آنها را جایگاه نظر خودم به زمین قرار داده‌ام و از دلهاشان راهی کشیده‌ام تا به سبب آن به من بنگرند.

خلاصهٔ کلام

از مطالبی که در مورد معنای حیات و موت تحقیق کردیم و آوردیم، در مورد کلامی که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده، اشکال و تأمّلی باقی نمی‌ماند که فرمودند:

«خَيْرُ الْمُلُوكِ مَنْ أَمَاتَ الْجَوْرَ وَأَحْيَا الْعَدْلَ»[2].

بهترین پادشاه، آن است که ستم را بمیراند و داد را زنده سازد.

---

۱. المحجة البيضاء ج۸ ص۵۹؛ جامع السعادات نراقی ج۳ ص۱۰۳.

۲. عيون الحكم ص۲۳۹؛ غرر الحكم ح ۷۸۰۱.

در ایــن مضامیــن، هشــت حدیــث دیگــر نیــز می‌آوریــم کــه پنــج حدیــث اول از امــام امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده است:

«الذِّكْرُ نُورُ الْعُقُولِ وَحَيَاةُ النَّفسِ، و تَركُ الْعِتَابُ حَيَاةُ الْمَوَدَّة»[1].

ذکر، نور دلها و حیات درون است. و ترک ملامت، سبب زنده ماندن دوستی است.

۲. «الكاظِمُ مَن أَماتَ أَضغانَهُ»[2].

فروخورندهٔ خشم، کسی است که کینه‌های خود را بمیراند.

۳. «الْعَاقِلُ مَنْ أَمَاتَ شَهْوَتَه، وأَفْضَلُ النَّاسِ عِنْدَ اللهِ مَنْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَأَمَاتَ شَهْوَتَه»[3].

عاقل کسی است که شهوتش را بمیراند. و برترین مردم نزد خدا، کسی است که عقلش را زنده بدارد و شهوتش را بمیراند.

۴. «العَدلُ حَياةٌ»[4].

عدالت، زندگی است.

۵. «رَحِمَ اللهُ امرأً أحيى حقّاً وأماتَ باطلاً»[5].

خداوند رحمت کند بر کسی که حقّی را زنده دارد و باطلی را بمیراند.

۶. خثیمه از امام باقر علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرتش در وصایای خود به موالیشان می‌فرماید: «أَنْ يَتَلَاقَوْا فِي بُيُوتِهِمْ، فَإِنَّ لُقِيَّا بَعْضِهِمْ بَعْضاً حَيَاةٌ لِأَمْرِنَا. رَحِمَ اللهُ عَبْداً أَحْيَا أَمْرَنَا»[6].

در خانه‌ها با هم ملاقات کنند. زیرا این ملاقاتهای متقابل، سبب حیات امر ما

۱. غرر الحکم ح ۱۹۹۹.

۲. غرر الحکم ح ۵۰۶۰؛ عیون الحکم ص۴۴.

۳. نیمه اول حدیث، در: غرر الحکم ح ۳۰۸؛ نیمه دوم در: مستدرك الوسائل ج۱۱ ص۲۱۱؛ همین مضمون: نهج البلاغة، خطبه ۲۱۴؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج۱۱ ص۱۲۷.

۴. مستدرك الوسائل ج۱۱ ص۳۱۸؛ غرر الحکم ح ۱۶۹۹.

۵. غرر الحکم ح ۹۸۰.

۶. الكافي ج۲ ص۱۷۵، باب زيارة الإخوان، ح ۲؛ الأمالي طوسی ص۱۳۵؛ قرب الإسناد حمیری ص۳۲ ح ۱۰۵؛ به نقل از این منابع: وسائل الشیعة ج۱۴ ص۵۸۷.

می‌شود. خداوند رحمت آرد بر کسی که امر ما را زنده بدارد.

۷. امام صادق علیه‌السلام: «رَحِمَ اللهُ امرءً أحيى أمرَنا»[۱].

خداوند رحمت آرد بر کسی که امر ما را زنده بدارد.

۸. امام رضا علیه‌السلام: «مَنْ جَلَسَ مَجْلِساً يُحْيَا فِيهِ أَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوب»[۲]

هر که در مجلسی بنشیند که در آن امر ما را زنده می‌دارند، دلش نمی‌میرد در روزی که دلها می‌میرند (قیامت).

اطلاق حیات و موت و اماته و احیاء، در تمامیِ این احادیثِ شریفه و مانند آنها که قابل شمارش نیستند، همه حقیقتند نه مَجاز. هدف در تمامیِ آنها کاملاً آشکار است، بدون آنکه شرحِ تک تکِ آنها ضرورت داشته باشد.

این نکته را در روایت امام صادق علیه‌السلام می‌بینیم که فرموده‌اند:

«كَانَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله إِذَا آوَى إِلَى فِرَاشِهِ قَالَ: اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَحْيَا وَبِاسْمِكَ أَمُوتُ. فَإِذَا قَامَ مِنْ نَوْمِهِ قَالَ: الْحَمْدُ للهِ الَّذِي أَحْيَانِي بَعْدَ مَا أَمَاتَنِي وَإِلَيْهِ النُّشُور»[۳].

وقتی رسول خدا به بستر می‌رفت، می‌گفت: خدایا! به اسم تو زنده می‌شوم و به اسم تو می‌میرم. وقتی هم از خواب برمی‌خاست، می‌گفت: حمد، خدای را که مرا ـ بعد از آنکه میراند ـ زندگی بخشید. و نشور، تنها به سوی اوست.

خواب در حقیقت مرگ است، زیرا آثار وجودی از شخصی که در حال خواب است، منقطع می‌شود و ترتُّبِ این آثار بر او نیز قطع می‌گردد، زیرا نفسِ عاقلهٔ ممیّزِه، از انسان جدایی می‌گیرد. خداوند متعال در این آیهٔ کریمه بدان تصریح کرده است:

«وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ»[۴].

---

۱. الكافي ج۱ ص۱۴۱.

۲. الأمالي صدوق ج۱ ص۱۳۱؛ وسائل الشيعة ج۱۴ ص۵۰۲؛ الدعوات قطب راوندی ص۲۷۸، به روایت از امام صادق علیه‌السلام. مرگ قلب در قیامت، کنایه از شدتِ دشواری آن روز است و احیای امر اهل بیت، به ذکر فضائل و نشر اخبار و حفظ آثارِ آن گرامیان به دست می‌آید.

۳. الكافي ج۲ ص۵۳۹ ح ۱۶. ادامه حدیث را در این منبع ببینید.

۴. الأنعام: ۶۰.

و اوست که شما را شب هنگام، می میراند.

و نیز فرمود:

«وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ. أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ»[1].

آنهایی را که به جای الله فرامی‌خوانند، نمی‌توانند چیزی بیافرینند، و خود مخلوقند. مردگانند، نه زندگان، و ندانند که چه وقت آنها را دوباره زنده می کنند.

توضیح معنی

پروردگار کسی است که آثاری چون آفرینش و علم به احوال بندگان، اطلاع از آیندهٔ آنان، رساندن خیر به آنها و دفعِ شر از آنها و دیگر آثار لازم بر وجود او مترتّب است. بُت‌ها قدرت بر خلق چیزی و آگاهی از رستاخیز ندارند و این گونه آثار بر آنها مترتّب نمی‌شود، همچنانکه در این آیه هم به آن اشاره شده است:

«وَاتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا»[2].

غیر از او خدایانی دیگر گرفتند که هیچ چیز نمی‌آفرینند و خود مخلوقند. نه مالك زیان خود هستند و نه سود خود، و مالك مرگ و زندگی و رستاخیز نیستند.

پس آنها در حقیقت مردگانند.

این در صورتی است که مقصود از آیهٔ (أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ) وصفِ بتها باشد. اگر بر اساس بعضی تفاسیر در مورد کفّار باشد، باز هم این اطلاق بر آنها از روی حقیقت است، چُنان که بررسی شد.

همین گونه است در آیات دیگر، مانند:

۱. «فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»[3].

---

۱. النحل: ۲۰ و ۲۱.

۲. الفرقان: ۳.

۳. البقره: ۱۶۴؛ النحل: ۶۵؛ الجاثية: ۵.

و زمینِ مرده را بدان زنده ساخت.

در این آیه، صفت حیات و موت به «ارض» اضافه شده و حیّ و میت بر زمین اطلاق شده است.

۲. «فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ مَوْتِهَا»[۱].

و زمینِ مرده را بدان زنده ساخت.

۳. «وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا»[۲].

سرزمین مرده را با آن زنده کردیم.

۴. «وَآيَةٌ لَّهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا»[۳].

نشانه عبرتی است برایشان زمین مرده که زنده‌اش ساختیم.

۵. «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا. أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا»[۴].

آیا زمین را جایگاهی نساختیم، برای زندگان و مردگان.

۶. «فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»[۵].

پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مُردنش زنده می‌کند.

۷. «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»[۶].

دانید که خدا زمین را پس از مردنش زنده می‌کند.

۸. «لِّنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا»[۷].

تا سرزمین مرده را بدان زندگی بخشیم.

---

۱. عنکبوت: ۶۳.

۲. ق: ۱۱.

۳. یس: ۳۳.

۴. المرسلات: ۲۵-۲۶.

۵. الروم: ۵۰.

۶. الحدید: ۱۷.

۷. الفرقان: ۴۹.

تمامـیِ آنچـه در ایـن آیـاتِ شـریفه بیـان شـده، حمـل بـر حقیقـت می‌شـود. زیـرا در شـمارِ آثـار وجـودیِ زمیـن، رویـشِ گیاهـان و سرسـبزی و آبـادی و پربـاریِ درختـان اسـت. هـر زمینـی کـه ایـن آثـار بـر او مترتّـب می‌شـود، در حقیقـت حـیّ اسـت و در غیـر ایـن صـورت مـرده‌ای بیـش نیسـت. بدیـن روی در ایـن آیـات بـا ذکـر ایـن آثـار، بـه حیـات آن تعبیـر شـده اسـت:

«وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتَّىٰ»[1].

و از آسمان باران فرستاد، تا بدان انواعی گوناگون از نباتات برویانیم.

و فرمود:

«وَتَـرَى الْأَرْضَ هَامِـدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْها الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ»[2].

تـو زمیـن را فسـرده می‌بینـی. چـون بـاران بـر آن بفرسـتیم، در اهتـزاز آید و نمـو کنـد و از هـر گونـه گیـاه بهجت‌انگیـز برویاند.

و دیگر آیات فراوانی که در این مورد وجود دارد[3].

بازگشت به اصل کلام:

مراحلِ سفرِ انسان از مبدأ به مقصد و بیانِ معنیِ دو زنده کردن و دو میراندن

اکنـون کـه حقیقـتِ معنـای حیـات و مـوت دانسـته شـد، پـس بـدان ـ خداونـد متعـال تـو را در دو عالَـم تأییـد و بـه نـور یقیـن هدایتـت گردانـد ـ کـه سـالک، مراتـبِ سیـرِ عوالـمِ بشـری و مراحـلِ سـفرِ خـود بـه دار آخـرت را از وقتـی کـه نطفـه‌ای بیـش نبـود تـا هنـگامِ بازگشـت بـه سـوی مـولای خـویش و حلـولِ قیامـتِ کـبری، و حضـورش در محضـرِ پروردگـارِ خـویش بـرای پاسـخگویی، و رسـیدنش بـه آخریـن منـازل و مراحـلِ سیـر و سـفر، می‌پیمایـد.

در ایـن سیـر و سـفر، افـزون بـر آثـارِ وجـودِ جسـمی و شـهودی و اَجزاءِ مُلکـیِ عُنصریَـش،

---

۱. طه: ۵۳.

۲. الحج: ۵.

۳. مانند: الفاطر: ۲۷؛ النمل: ۶۰؛ الأنعام: ۹۹.

سه حالت و مرحله وجود دارد که هیچ آثارِ وجودی بر آن مترتّب نمی‌شود و عمدهٔ آنها «گفتار» اوست. و همین، سرّ قسیم شدنِ گفتار با عمل است وقتی می‌گوییم: «قول و فعلِ او، چنین است و چنان». در حالی که خودِ «گفتار»، یک «عمل» است. اینکه گفتار قسیم عمل شده است فقط به خاطر این است که گفتار مهم‌ترینِ آثار است. برای همین گفتار به تنهایی نیمی از تمامیِ آثار وجودیِ انسان است.

ضمناً برای او سه حالتِ دیگر وجود دارد که به اِزاءِ آنها، آثارِ وجودیِ بشری بر آنها مترتّب می‌شود. پس تمامیِ حالات او در ایام سیرش، از نخستین مرحله تا واپسینِ آنها، شش مرحلهٔ پیاپی می‌شود که سه مرحله موتی و سه مرحله حیاتی است. نخستین مرحله از مراحل شش گانهٔ آنها موت، و واپسینِ آنها حیات است. و در میان آنها، دو موت و دو حیات وجود دارد.

نخستین مرحله از مراحلِ شش گانه، دورهٔ نطفه بودن او است، تا هنگامی‌که روح در او دمیده شود. در این مرحله هیچ اثری مترتّب نمی‌شود، و در حقیقت در این حالت مرده‌ای بیش نیست. به همین سبب خداوند متعال در آیه کریمه

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ...»[1].

چگونه خدا را انکار می‌کنید، در حالی که مُرده بودید و او شما را زنده ساخت.

آن را در بیان، مقدّم دانسته و در این حالت، لفظِ «میت» را به او اطلاق می‌کند.

دومین مرحله، روزهای مترتّب شدن آثار وجودی بر او در این دنیای پَست است، که نخستین حالت از حالتهای سه گانهٔ حیاتی است.

سومین مرحله، مرحلهٔ قبض حیات از او، و انقطاعِ آثارِ وجودیِ او است، به سبب اِعراضِ روح از حکومت و مملکتِ جسمانی، که دومین حالتِ موتی است.

چهارمین مرحله، برانگیختن از قبر برای پاسخگویی است که حیات ثانویه است.

پنجمین مرحله، گذراندن برزخ تا روز رستاخیز است، که سومین مرحلهٔ موتِ اوست.

---

۱. البقرة: ۲۸.

ششمین مرحله، که واپسین حالت و مرحله و «سومین حیات» اوست، برانگیخته شدن در دار آخرت است که دار بقاء و قرار است.

به جزاین مرحله، تمام مراحل پنج گانه، مراحل سیرو نزول و غربت در سفر به سوی آخرت است و انسان در آن پنج مرحله مانند رهگذر است و هرچه در این مراحل می‌گذرد، به مثابه منازلی است که برای این عابر تدارک دیده شده.

گذرگاه بودن دنیا و چند حدیث درباره آن

اقامت ما در این نشأه و منزلی که اکنون در آن هستیم، نسبت به منازلِ قبلی طولانی‌تر است و فضای آن وسیع‌تر. بدین روی، جاهل می‌پندارد که به آخرین مرحله رسیده است، آن را منزلِ نهایی می‌داند و فکر می‌کند به مقصد و وطنش رسیده و در آن آرام گرفته است. برای نجاتِ این جماعت از گمراهیِ جهالت و بیداریِ آنها از خوابِ غفلت، و برای بیان حقیقتِ این مرحله، پیامبر گرامی ﷺ در کلام خود با ابن عمر چنین فرموده‌اند:

«کُن فِي الدُنیا کَأنَّكَ غَریبٌ أو عَابِرُ سَبیلٍ وَاعدُد نَفسَكَ مَعَ المَوتَی»[۱].

در دنیا چنان باش که گویی غریب یا رهگذری هستی. و خود را همراه با مردگان به شمار آور.

در این مورد شاعر هم اینچنین سروده است:

کُن غَریباً وَاجعَلِ الدُنـ ـیا سَبیلاً لِلعُبُور
وَاعدُدِ النَّفسَ طِوَالَ الدَّهـ ـرِ مِن أهلِ القُبُور
وَارفُضِ الدُّنیَا وَلا تَر کَن إلَی دَارِ الغُرُور[۲]

غریب باش و دنیا را راهی برای عبور قرار ده. و در طول زمان خویشتن را از اهل قبور بشمار. و از دنیا روی گردان و به دار الغرور تکیه مکن.

---

۱. مسند احمد ج۲ ص۲۴؛ سنن ابن ماجه ج۲ ص۱۳۷۸؛ الأمالي طوسی ص۴۰۲.

۲. این بیتها را فَتّال نیشابوری در روضة الواعظین ص۴۴۸ ذیل روایت نبوی آورده است. محمد بن حسین آجری متوفای ۳۶۰ نیز این سه بیت را در کتاب الغرباء آورده و پس از آن یک بیت افزوده است: أیّها الغافل في ظل / لِ نَعیمٍ وَسُرور.

در این زمینه، هشت حدیث از رئیس الموحدین امیر المؤمنین علیه‌السلام می‌آوریم:

۱. «إِنَّمَا مَثَلُ مَنْ خَبَرَ الدُّنْيَا كَمَثَلِ قَوْمٍ سَفْرٍ نَبَا بِهِمْ مَنْزِلٌ جَدِيبٌ، فَأَمُّوا مَنْزِلًا خَصِيباً وَجَنَاباً مَرِيعاً؛ فَاحْتَمَلُوا وَعْثَاءَ الطَّرِيقِ وَخُشُونَةَ السَّفَرِ وَجُشُوبَةَ الْمَطْعَمِ، لِيَأْتُوا سَعَةَ دَارِهِمْ وَمَحلّ قَرَارِهِم»[1].

داستان آنان که دنیا را آزموده‌اند، داستان مسافرانی است که در جایی خراب و همراه با قحطی و تنگی، منزل گرفته‌اند. آنان عزمِ رفتن به منطقه‌ای پر از نعمت و لذت و محلّی سرسبز و خرّم نموده‌اند؛ رنجِ راه و سختیِ سفر و ناگواریِ طعام را تحمل کرده‌اند، تا به خانهٔ فراخ و منزلگاهِ اَمنشان درآیند.

۲. «الإنسانُ فِيها (يعني في الدنيا) غَرِيبٌ وَلَيس وَطَنَه»[2].

انسان در دنیا غریب است و دنیا وطنش نیست.

۳. «إِنَّ الدُّنيَا مَنْزِلُ قُلْعَةٍ وَلَيْسَتْ بِدَارِ نُجْعَةٍ»[3].

براستی که دنیا منزل کوچ است نه جای اقامت.

۴. «إِنَّ الدُّنيا دَارُ شُخُوصٍ وَمَحَلَّةُ تَنْغِيصٍ، سَاكِنُهَا ظَاعِنٌ وَقَاطِنُهَا بَائِن»[4].

همانا دنیا سرای کوچ و محلّ سختی و رنج است. ساکنش مسافر، و مقیمش جدا شونده از آن است.

۵. «إِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُخْلَقْ لَكُمْ دَارَ مُقَامٍ [وَلَا مَحَلَّ قَرَارٍ] وَإِنَّمَا جُعِلَتْ لَكُمْ مَجَازاً، لِتَزَوَّدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ لِدَارِ الْقَرَار»[5].

دنیا برای اقامت دائم شما آفریده نشده، بلکه گذرگاهی ساخته شده تا از آن برای خانه ابدی زاد و توشه‌ای فراهم آورید.

---

۱. نهج البلاغة نامه ۳۱، خطاب به امام مجتبی علیه‌السلام. همین مضمون: تحف العقول ص۷۳.
۲. این مضمون در تحف العقول ص۳۷۰ از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است.
۳. نهج البلاغة خطبه ۱۱۳؛ غرر الحکم ح ۲۲۷۴.
۴. نهج البلاغة خطبه ۱۹۶؛ غرر الحکم ح ۲۱۶۲.
۵. نهج البلاغة خطبه ۱۳۲؛ غرر الحکم ح ۲۷۱۵.

۶. «إِنَّمَا خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ، وَإِنَّكُمْ فِي دَارِ بُلْغَةٍ وَمَنْزِلِ قُلْعَةٍ»[1].

شما تنها برای بقا آفریده شده‌اید، نه برای فنا. و شما در خانه‌ای عاریتی هستید که نتوان آن را وطن برگرفت.

۷. «إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍّ وَالْآخِرَةَ دَارُ مَقَرٍّ؛ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ. وَلَا تَهْتِكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعلَمُ أَسْرَارَكُم»[2].

دنیا محل گذر و آخرت خانهٔ پایندگی است. از گذرگاه خود برای آسایشگاه خود توشه گیرید، و پرده را نزد کسی که از اسرار شما آگاه است ندرید.

۸. «أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكْبٍ يُسَارُ بِهِمْ وَهُمْ نِيَام»[3].

اهل دنیا مانند کاروانی هستند که آنها را به حرکت می‌برند، در حالی که آنان خوابند.

در این مورد، محمد بن ولید طُرطوشی[4] چنین سروده است:

إن لِلهِ عِبادًا فَطِنًا   طَلَّقُوا الدُّنيا وَخافُوا الفِتَنا

نَظَرُوا فِيها فَلمّا عَلِمُوا   أنّها لَيسَت لِحَيٍّ وَطَنا

جَعَلوها لُجَّةً وَاتَّخَذوا   صالِحَ الأعمالِ فيها سُفُنا

همانا خداوند بندگان زیرکی دارد که دنیا را طلاق گفته و از فتنه‌ها کناره گرفتند.

در دنیا نظر کردند و دانستند که دنیا جای ماندن زندگان نیست.

دنیا را غرقابی دانسته که اعمال صالح در آن مانند کشتی‌هایی هستند.

و چه نیکو سروده است کاتبی ترشیزی[5]:

---

۱. غرر الحکم ح ۲۲۹۱؛ نهج البلاغة نامه ۳۱؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج۱۶ ص۸۹.

۲. الأمالي صدوق ص۲۸۹ ح ۵؛ غرر الحکم ح ۲۷۱۸.

۳. نهج البلاغة حکمت ۶۴، ج۴ ص۱۵؛ بنگرید به کلام ابن ابی الحدید درباره آن در شرح نهج البلاغة ج۱۸ ص۲۰۹.

۴. ابوبکر محمد بن ولید قُرَشی فِهری اَندُلُسی طُرطوشی دانشمند مالکی مشهور به اَبی رَنْدَقه متوفای سال ۵۲۰. ابن خَلّکان در وفیات الأعیان ج۴ ص۲۶۲، از او یاد کرده و این ابیات را از او آورده است. طُرطوش (به ضمّ دو طاء) شهری در ساحل دریایی در شرق اندلس است.

۵. مولی محمد بن عبدالله کاتبی تُرشیزی نیشابوری متوفای سال ۸۸۹ در استرآباد، شاعر مشهوری

ما کاروانیان و جهان کاروانسرا | در کاروانسرا، نکند کاروان، سرا
یک شب به سر بَریم در این منزل و به صبح | بندیم بار چون که برآرد فغان ورا
باشد برای کهنه رباطِ جهان دو در | از این درش درون رو و از آن درش درآ

مراحل شش گانه سیر انسان و بیان وجوه تفسیر آنها

دانستیم که مراحل سیر انسان، شش مرحله موتیه و حیاتیه است؛ و اطلاق موت در سه مرحلهٔ موتیه، و حیات در سه مرحلهٔ حیاتیه، در تمام موارد در حالات شش گانه، به یک شیوه و آیین، بر سبیل حقیقت است نه مَجاز، که در این جنبهٔ اطلاق، هیچکدام مزیتی بر دیگری ندارند. و خداوند متعال هم در آیه شریفه‌ای که عنوان شد، از هر سه مورد، دو مورد را یاد کرده است. اما اختلافی بین مفسران در معنی کردن آن پیش آمده که بر چهار وجه است:

وجه تفسیر اول:

موت اول: هنگامی است که انسان در اَصلابِ پدران و رحم مادران بوده.

موت دوم: بعد از این زندگی دنیوی است.

حیات اول: زندگی همین دنیاست.

حیات دوم: حیات آنها هنگام برانگیخته شدن و قیامت کبری است.

وجه تفسیر دوم:

موت اول: مرگ آنها بعد از زندگی در این دنیاست.

موت دوم: بعد از سؤال و جواب در قبر است.

حیات اول: زندگی در در قبر برای سؤال و جواب است.

حیات دوم: برانگیخته شدن روز قیامت است.

که شهید قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین، او را در شمار شاعران شیعه برشمرده و برخی از قصاید او در مدح امیرالمؤمنین علیه‌السلام را آورده است. محدث قمی نیز در الکنی والألقاب ج۳ ص۱۰۰، از او یاد کرده است. مصنف این کتاب در الغدیر ج۶ ص۲۸، از او در شمار شاعران بزرگ شیعی یاد کرده و بیتهایی از او آورده که رویداد ولادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کعبه را به نظم کشیده.

وجه تفسیر سوم:

موت اول: همان مرگ در دنیا است.

موت دوم: در قبر است.

حیات اول: زندگی در دنیاست.

حیات دوم: در قبر است.

وجه تفسیر چهارم:

موت اول: مرگ بعد از اِحیاء در عالم ذر است.

موت دوم: مرگ در دنیا بعد از حیات دنیوی است.

حیات اول: در آن عالم [عالم ذر].

حیات دوم: زندگی در این دنیاست.

این وجوه مختلف تفسیر در معنی آیه بود، و خاستگاه آنها همان است که بیان کردیم.

سخن حق در این مورد

ولی حق بر خلاف این چهار تفسیر است. مخفی نماند که هر کدام از آنها به نوعی دارای اشتباه است. سخن درست این است که: دو مرگ، عبارت است از آنچه که در وجه دوم ذکر شد و دو حیات آنچه در وجه اول آمده صحیح است. پس بخشی از وجه اول و بخشی را از وجه دوم می‌گیریم که از مجموع آنها وجه پنجمی به‌دست می‌آید:

موت اول: مرگ در این دنیاست.

موت دوم: مرگ در قبر است.

حیات اول: زندگی در این دنیاست.

حیات دوم: روز قیامت و برانگیخته شدن است.

در توضیح آن می‌گوییم: موتی که در کلام الهی و لسان شارع به موت اولیه یاد شده، همان مرگی است که در این دنیا روی می‌دهد، به دلیل صراحتی که در این آیات آمده است:

«إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ»[۱].

---

۱. الدخان: ۳۴ و ۳۵.

هر آینه اینان می‌گویند پایان کار جز همین مرگ نخستین نیست و ما دیگربار زنده نمی‌شویم.

«لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ»[۱].

در آنجا طعم مرگ را نمی‌چشند، مگر همان مرگ نخستین.

«أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ»[۲].

یا ما را مرگی نیست، جز آن مرگ نخستین؟

پس اگر موت اول همان است که در این دنیا روی می‌دهد، نه مرگی که قبل از این حیات بوده است؛ پس باید موت دوم در قبر و بعد از پاسخگوییِ در قبر باشد. زیرا دیگر موتی جز آن وجود ندارد. با ملاحظهٔ اینکه مرگ دوم نمی‌تواند قبل از مرگ اول باشد.

مرگی که مورد قبول کافران است مرگ در همین دنیاست. و [حیات] و مرگی که انکار می‌کنند ـ بنا بر آیات متعدد قرآن کریم ـ بعد از زندگانی در دنیاست.

پس مقصود از دو حیات و دو موت در آیهٔ کریمه:

«قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا..»[۳]

می‌گویند: ای پروردگار ما، ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی و ما به گناهانمان اعتراف کردیم».

این است که کافران که حیات دوم و مرگ دوم را انکار می‌کردند و فقط حیات در این دنیا و مرگ در این دنیا را باور داشتند، در روز قیامت و با مشاهدهٔ آنچه بر آنان گذشت، به دو حیات و دو موت، یکجا اقرار می‌کنند.

همچنان که کسی که از دو چیز، فقط به یکی معتقد بوده، بعد از مشاهدهٔ مورد دوم، یکجا به هر دو ـ با یک لفظ تثنیه ـ اقرار می‌کند. همچنین است اقرار آنها به دو حیات، که در آغاز فقط حیات اول را قبول داشتند، طبق این آیات:

---

۱. الدخان: ۵۶.

۲. الصافات: ۵۸ و ۵۹.

۳. الغافر: ۱۱.

«وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا»[1].

و گفتند: جز این زندگی دنیوی ما هیچ نیست.

«مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا»[2].

و گفتند: جز زندگی دنیوی ما هیچ نیست.

همچنین حیات دوم را که مورد انکار آنها بوده در این آیات آمده است:

«وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ»[3].

و ما دیگر بار زنده نخواهیم شد.

«وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ»[4].

و ما دیگربار زنده نمی‌شویم.

پس مراد از آیهٔ مورد بحث، این است که آنها مورد انکار خویش را بعد از مورد تصدیقشان قرار می‌دهند و به هردو مورد یکجا اعتراف می‌کنند، همانگونه که در این آیه هم می‌بینیم:

«وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ»[5].

و گفتند: جز این زندگی دنیوی ما، هیچ نیست. و ما دیگربار زنده نخواهیم شد. و اگر ببینی آن هنگام را که در برابر پروردگارشان ایستاده‌اند، خدا می‌گوید: آیا این به حق نبود؟ گویند: آری، سوگند به پروردگارمان. گوید: به کیفر آنکه کافر بوده‌اید عذاب خدا را بچشید.

و همچنین است در هرآیه‌ای که در آن حیات دوبار ذکرشده است که یکی از آنها بر حیات دنیوی حمل شده و دومی بر حیات بعث و حشر. و هر حیاتی که بعد از ذکر موت در دنیا،

۱. الأنعام: ۲۹.
۲. الجاثية: ۲۴.
۳. الأنعام: ۲۹.
۴. الدخان: ۳۵.
۵. الأنعام: ۲۹ و ۳۰.

بی فاصله ذکر شود، منظور همان حیات قیامت است. همان‌گونه که در این دو آیه نیز آمده:

«وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»[۱].

اوست آن که شما را زندگی بخشید و سپس بمیراند و باز زنده می سازد.

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»[۲].

خداست آن که شما را بیافرید، سپس روزی داد، سپس می‌میراند، سپس زنده می‌کند.

این آیه نیز به آن تصریح کرده است:

«قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ»[۳].

بگو: خداست که شما را زنده می‌کند، پس می‌میراند و سپس همه را در روز قیامت گرد می‌آورد.

چکیده سخن در معنی آیه شریفه

برهرکه درنگ کند، پوشیده نیست که اقرار آنان که گفتند «أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ»، تصدیق و اعترافی است بر حیاتی که در قبر، برای سؤال و جواب، روی می‌دهد. زیرا اقرار به دو موت، چُنین اقتضا می‌کند. چرا که دو موت، تحقق نمی‌یابد مگر با حیاتِ واقعی بینِ دو موت. پس لازمهٔ اقرارِ آنها بر موتِ دوم و اول ـ که در دنیا هم مورد قبول آنهابود ـ، این است که به حیاتی که میان آن دو مرگ روی می‌دهد نیز اقرار کنند.

لذا آیهٔ شریفهٔ عنوان شده، بر این مطلب دلالت دارد که کفّار در روزِ قیامت به دو موت و سه حیات[۴] اقرار می‌کنند. خداوند، ما را از دشواری‌های آن روز باز دارد و در آن روز سرور و شادمانی نصیب ما فرماید.

این تمام سخن در مطلب اول است. والحمد لله رب العالمین.

---

۱. الحج: ۶۶.

۲. الروم: ۴۰.

۳. الجاثیة: ۲۶.

۴. محصول بحث در مورد دو مرگ و دو زندگی که در آیه ذکر شده بود این است که: در واقع مراحل زندگی و مرگ انسان در دنیا و بعد از آن چنین است: اول. زندگی در دنیا، دوم. مردن در دنیا، سوم. زنده شدن در قبر، چهارم. مرگ در قبر، پنجم. زنده شدن در روز قیامت. (مترجم)

مطلب دوم

دربیان آیهٔ شریفه «وَلِلهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (اعراف: ۱۸۰)

اسم در لغت و معنی

بدان که ـ خداوند در فهم اسرار قرآن توفیقت دهاد، و ما را از اسارت عالَم حوادث رها گرداناد ـ «اسم» مشتق است از «سِمَة» به معنای نشانه. این لفظ برمعنای عام وضع شده، وآن مطلق علامت است که برمُسمّیٰ دلالت دارد، چه از قبیل اَلفاظ یا ذوات و یا غیرآنها باشد.

گویا «اسم»، منقولِ لغوی بوده است، که از مطلقِ «علامت بر چیزی» به علامت خاصّی منتقل شده است. مقصود من، لفظی است که برمسمّی دلالت کند. آنچه در حدیث امام رضا علیه‌السلام وارد شده، ما را به این مطلب راهنمایی می‌کند که می‌فرماید:

«مَعْنَى قَوْلِ الْقَائِلِ بِسْمِ اللهِ أَيْ أَسِمُ عَلَى نَفْسِي بِسِمَةٍ مِنْ سِمَاتِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهِيَ العِبادَةُ. قَالَ فَقُلْتُ لَهُ مَا السِّمَةُ قَالَ الْعَلَامَةُ»[1].

«وقتی کسی ﴿بسم الله﴾ می‌گوید، یعنی اینکه: بر خود، نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند عزّوجلّ می‌گذارم، که همان عبادت است. (ابن فضال که راوی حدیث است) گوید: به حضرتش گفتم: نشانه (سمة) چیست؟ فرمود: علامت».

---

۱. صدوق در سه کتاب خود این حدیث را روایت کرده است: عیون أخبار الرضا علیه‌السلام ج۱ ص۲ ح ۱۹؛ معاني الأخبار ص۳ ح ۱؛ توحید ص۲۲۹؛ و به نقل از این مصادر: بحار الأنوار ج۹۲ ص۲۳۰

پس اسم چیزی است که مسمّی را نشان دهد. بدین روی، عالَم با تمام کلیات و جزئیاتش، مادیات و مجرداتش، بلندی‌ها و پستی‌هایش، مُلک و ملکوتش، غیب و شُهودش، عقلها و نُفوسش، نورانیت و ظلمانیتش، روحانیات و جسمانیاتش، جمادات و نباتاتش، جانوران و وحوشش، و انس و جنّش، کلمه‌ای تامّ و حقیقتی واحد و کلی است با اَجزاء و جزئیاتِ خود.

هر جزئی از اجزاء این کلمهٔ تامّه و هر یک از مصادیق این حقیقتِ کلّیه، و هر شاخه‌ای از شاخه‌های این درخت، مَظهرِ اسمی از اَسماء او است، بلکه هر یک از آنها ـ در حدّ ذات خود ـ اسمی برای صفتی از صفات او و نشانه و علامتی بر فعلی از افعال او است.

اَسماءِ حُسنای الهی

اَسماءِ حُسنای الهیِ لفظی، که دارای معنای نیک هستند، بعضی به صفاتِ ذاتِ او برمیگردند، مانند عالِم و قادِر و حَیّ؛ و بعضی به صفاتِ فعلِ او برمی‌گردند، مانند خالق و رازق و بارئ و مصوّر. و برخی دیگر مانند قُدّوس و واحد و غنی، تمجید و تقدیس را می‌رسانند. در مورد تعداد آنها اختلاف شده، که مشهور، نود و نه اسم است و اخبار فراوانی هم دربارهٔ آن وارد شده است[۱]. اینها همه مقتضای ظهور حق در مظاهر ذاتیه است، یعنی هر یک از آنها اقتضا دارد که مظهری در خارج داشته باشد که بوسیلهٔ آن، اثرش ظهور پیدا کند.

مسمّی که همان ذات باری تعالی است، در نگاه موحِّد به صفتی از صفات او متجلّی شده و به آن مظهر ظاهر شده است. مثلاً خالق، رازق، رحمن، قهّار. هر کدام از این الفاظ، اسمی از اسماءِ خداوند عزّوجلّ هستند که در مخلوق و مرزوق و مرحوم و مقهور، اثرشان ظاهر می‌شود؛ که اگر این موجودات خارجیه و مظاهر وجودیه نبودند، این صفاتِ خالق و رازق و دیگر صفاتِ باری تعالی تجلّی پیدا نمی‌کردند.

---

۱. در المیزان ج۸ ص۳۵۹، به این روایات اشاره کرده و می‌گوید که این دلیل بر توقیفی بودن آنها نیست. البته احتیاط فقهی حُکم می‌کند که به هر آنچه از طریق شرع رسیده، اکتفا شود.

خداوند با صفات و افعالش در هر چیزی ظاهر است. چیزی وجود ندارد که این خصوصیت را نداشته باشد. و او در تمام ساخته‌های الهی و آیات و مخلوقات و تکوین یافته‌هایش با اسماء و صفات و اَفعالش جلوه می‌کند، و تمامیِ ذوات، مظهرِ صفات و آینهٔ اَفعال و کتاب آیات و اسمی از اَسماءِ او و نشان شأنی از شؤونِ اویند که جمال صنایع و کمال بدایعِ او را ظاهر می‌سازند.

در شعری از جامی چنین آمده است:

مجموعهٔ کَونَین به آیین سبق — کردیم تفحّص ورقاً بعدَ ورق

حقا که نخواندیم و ندیدیم در او — جز ذاتِ حق و شئونِ ذاتیهٔ حق[1]

امام الموحّدین امیرالمؤمنین عليه‌السلام می‌فرماید:

«ما رَأيتُ شَيئاً إلّا ورَأيتُ اللهَ فيهِ»[2].

هیچ چیزی ندیدم جز آنکه خدا را در آن دیدم.

نیز می‌فرماید:

«داخِلٌ في الأشياءِ لا بِالمُمازَجَةِ وخارِجٌ عَنها لا بِالمُزايَلَةِ»[3].

درون هر چیز است ولی بی پیوستگی، و برون هر چیزی است امّا بی دوری از آن.

در کلامی از امام همام حسین بن علی عليهما‌السلام در دعای روز عرفه آمده است:

«إِلَهِي عَلِمْتُ بِاخْتِلَافِ الْآثَارِ وَتَنَقُّلَاتِ الْأَطْوَارِ أَنَّ مُرَادَكَ مِنِّي أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى لَا أَجْهَلَكَ فِي شَيْءٍ»[4].

خدایا! از اختلاف آثار (قدرتت) و تحول اطوار (خلقتت) دانستم که مراد تو از من آن است که خود را در هر چیز به من بشناسانی تا آنجا که در هیچ چیز نسبت به تو جاهل نباشم.

---

۱. در کشکول شیخ بهایی آمده است.

۲. شرح الکافي مازندرانی ج۳ ص۸۳ و ۹۸ و ج۵ ص۸۳.

۳. نهج البلاغة، خطبه اول.

۴. بحار الأنوار ج۶۴ ص۱۴۲.

نیز فرموده‌اند:

«أَنْتَ الَّذِي تَعَرَّفْتَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ فَرَأَيْتُكَ ظَاهِراً فِي كُلِّ شَيْءٍ وَأَنْتَ الظَّاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ»[1].

خدایا! تو خود را در هر چیز به من شناساندی، به گونه‌ای که حضرتت را آشکار در هر چیز دیدم، و تو در هر چیز آشکاری.

شاعر گوید:

مقصودِ وجودِ اِنس و جان آینه است — منظورِ نظر در دو جهان آینه است

دل آینهٔ جمالِ شاهنشاهی است — وین هر دو جهان غلاف آن آینه است[2]

مراتب در اَسماءِ حُسنای الهی

همچنین باید دانست که موجودات و ذوات در مظهریّت، مراتبِ مختلفی دارند؛ بعضی از آنها تنها یک صفت از صفاتِ الهی را آشکار می‌سازند و خداوند در یک صفتِ خاص و در یک فعل از اَفعالش در آنها متجلّی می‌شود. اما برخی دیگر، نشانه‌ای از دو صفتِ اویند و گاه بر سه صفت از صفاتش دلالت می‌کنند و مظهر سه اسم از اسامیِ اویند. و همینطور...

بدین سان، اَسماءِ حُسنای الهیِ لفظی، در توصیفِ صفاتِ باری تعالی درجات و مراتبِ مختلفی دارند؛ بعضی از آنها وصف را فقط با دلالت مُطابقت توصیف می‌کنند و بعضی دیگر، یک صفت را با مطابقت و دیگری را با اِلتزام نشان می‌دهند، و گروهِ سوم بر یک صفت با مطابقت دلالت می‌کند و بر دو صفت با التزام و...

از اینجاست که مفهومِ بعضی از اَسماءِ لفظی، تحت بعضی دیگر جای می‌گیرند و در همدیگر جمع می‌شوند. همچنین بعضی از اَسماء و صفات، وجود دارند که تمامِ موجودات در دلالت به آن مشترکند و هر چه در عالَم هست، نشانه‌ای از او با رویکردی واحد است.

---

۱. بحار الأنوارج۹۵ ص۲۲۷.

۲. شعر در مرصاد العباد آمده است. (ویراستار)

مثلاً اسمِ «خالق» که تمامیِ موجودات از آن خبر می‌دهند. خداوندِ متعال با صفات خود، در تمامیِ اَشیاء، متجلّی است، و با این فعلِ خود در تمامیِ اَشیاء، از حَجَر و مَدَر، نبات و شجر، و حیوان و بَرّ و بحر، آسمان و زمین و آب و جوهر و عَرَض و نور و ظلمت، جلوه می‌کند. هر ذره‌ای از موجودات با تمامِ وجود، به زبان حالش ندا می‌دهد که وجودش و حرکتش وابسته به خود و مربوط به ذات خود نیست، بلکه وجودش، صُنعی از موجودِ به وجودِ اصلی، و اثری از آثارِ اوست، و در حقیقت، بدون او هرگز وجود ندارد.

هرآنچه در عالمِ عُلوی و سُفلی، مُلکی و مَلَکوتی است، شاهدی از صُنعِ او است و گویای این است که مُکوِّن و باری و فاطِر و صانع و مُحیی و مُمیت اوست. این امر چنان آشکار است و نزد هر انسانِ عاقل چُنان ظاهر است که هیچ گاه نمی‌توان آن را عقلاً انکار کرد، همچُنان که در روایات ائمه معصومین علیهم‌السلام آمده است[1].

در قرآن می‌فرماید:

«وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»[2].

قطعاً اگر از ایشان بپرسی که چه کسی آنها را آفریده است، می‌گویند: الله.

«وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»[3].

اگر از آنها بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و آفتاب و ماه را رام کرده است؟ همانا خواهند گفت: خدای یکتا.

«وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ»[4].

گر از آنها بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ همانا می‌گویند: آنها را آن پیروزمند دانا آفریده است.

برخی صفات و اسم‌ها در مظهریت، فقط به بعضی از موجودات و ذوات اختصاص

۱. به طور مثال این مضمون در خطبهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده است. به این لفظ: «لا تستطیع عقول المتفکرین جحده» (الکافي ج۱ ص۱۴۱).

۲. زخرف: ۸۷.

۳. عنکبوت: ۶۱.

۴. زخرف: ۹.

دارد. مانند مظهریتِ «عالِم»، به سببِ داشتنِ صفتِ علم، و صفت «حَلیم» به سبب داشتن صفت حلم، و «جواد» به سببِ داشتن صفتِ جود. در اینجاست که هرکسی که بصیرتش قوی گردد و تواناییش اندک نباشد و در اعتدال باشد، کسی را به جز «الله» نمی‌بیند و غیر او کسی را نمی‌شناسد، و می‌داند که وجودی جز الله نیست و تمامیِ ذوات تابع اویند، و وجودِ حقیقی ندارند، و وجود، مختصِّ واحدِ حیّ است، که وجودِ کلِّ اَفعال و اَشیاء وابسته به اوست[۱].

در کون و مکان، فاعلِ مختار یکی است — آرنده و دارندهٔ اَطوار یکی است
از روزنِ عقل اگر برون آری سر — روشن شوَدَت کاین همه اَنوار یکی است

نظر به عالَم، راهِ شناختِ پروردگار

کسی که چنین بصیرتی یافته، در هیچ چیزِ عالَم از آسمان و زمین و حیوان و درخت و... نمی‌نگرد مگر به عنوان صُنعِ خداوند.

همچنانکه کسی که شعر یا خط یا نگارشی را از فردی می‌بیند، به دیدهٔ یک اثر به آن نگاه می‌کند، نه اینکه بطور مجرد محض به آن بنگرد. یعنی در آنها، شاعر و کاتب و مصنّف را آشکارا می‌بیند.

همهٔ عالم تصنیفِ خدای متعال است. هر کس به آن بنگرد از این حیث که فعل خدا است و آن را صنع خدا بداند، چیزی جز الله نمی‌بیند و به سَمتی جز او نمی‌رود و احسان نمی‌کند مگر برای خدا. پس آشکارترین و بارزترین موجود ـ به سبب آشکار بودن صفات و شیوعِ آثار و تجلّیِ اَفعالش ـ خداوند عزّوجلّ است.

این راه شناخت او در جمیع اَشیاء و ذوات است، همچنان که اگر انسانی را ببینیم که می‌نویسد یا دوزندگی می‌کند، قدرت نویسندگی و دوزندگیِ او برای ما، از دیگر صفاتِ

---

۱. از این جملات نباید عقیدهٔ باطلِ وحدت وجود را نتیجه گرفت، چُنان که مصنف بزرگوار هرگز آن را قصد نکرده است. عقل انسان گواه است بر اینکه بنده گرچه قدرتش را از خدای خود دارد، ولی در فعل خود اختیار دارد و نمی‌تواند کارهای خود مخصوصاً کارهای زشت خود را به خدایش نسبت دهد. بخشهای دیگر همین کتاب، به ویژه احادیثی که در ضمن آن آمده، بر این مدعا، گواه است. (ویراستار).

ظاهری و باطنیِ او، مانند شهوت و غضب و علم و سلامتی و بیماریش، آشکارتر است. چون آثار علمی و اراده و قدرتش در آن ظهور دارد. پس اگر آثار صفتی از صفات را ببینیم، همان صفت نزد ما بارز و آشکار و متجلّی می‌شود.

پس اگر هرچه را که مشاهده می‌کنیم و آن را با حواسّ ظاهریِ مُلکی و یا باطنیِ مَلَکوتی درک می‌کنیم، اثری از آثار وجود خداوند متعال و فیضی از فیوضات او را می‌بینیم، و هرکدام از آنها ضرورتاً شاهدی بر وجود او و مظهرِ صفتی از صفاتِ اویند؛ پس وجود و قدرت و علم و اراده و حیات و حکمت و لطف و عفو و کرم و سایر صفاتش در آثارشان ظاهرند و در مظاهرشان متجلّی هستند. و هریک از این مُدرَکات، مدرک واحدی بر یکی ازصفات اویند و نشانه و علامتی که بر ذات او دلالت دارند. و هر چه در عوالم است، گواهِ ناطق و دلیلِ شاهدی بر وجود خالق و مدبّر و گرداننده و محرّک و سازنده‌اش می‌باشد، و اوست نورِ آسمانها و زمین.

خلق را چون آب دان صاف و زلال — اندر آن تابان، صفاتِ ذوالجلال
پادشاهان مظهر شاهیّ حق — عالمان مرآت آگاهیّ حق[1]

دلیلِ اختفای خداوند، با وجودِ ظهورش جلّ وعلا

اقتضای این ظهور، آن است که معرفتِ خداوند متعال، اولِ معارف، و پیشگام در افهام، آسان‌ترین در عقول، بارزترین آن برای اولی الألباب و ظاهرترین آن نزد دارندگان بصیرت باشد. لکن می‌بینیم که امر، خلافِ آن است، تنها به دلیل شدت ظهور او و ضعفِ دیدِ بینندگان. مثلاً خفاش در شب بینا و در روز نابینا است. ولی نه به این سبب که روز، پنهان و فاقد روشنی باشد؛ بلکه به خاطر شدتِ نورانیت و ظهورِ آن است، چرا که دیدۀ خفاش ضعیف است و نور خورشید بسیار تابنده، و شدت ظهور نور و ضعف بینایی خفاش، سبب نابینایی او می‌شود. در اینجا هم اینگونه است. یعنی ضعفِ عقل‌های ما و کمیِ دیدِ بینندگان و نهایت اِشراق جمال حضرت الهی و منتهای نورانیتش در هر ذره‌ای از ملکوت آسمان‌ها و زمین، سبب اختفای او شده است. منزّه است خدایی که به اشراق نورش مُحتجِب شده و به فرط ظهورش از دیده‌ها پنهان گشته است. پس اوست ظاهر و باطن.

---

۱. شعر از جلال الدین بلخی در دفتر ششم مثنوی.

ای بـا همه در کمـالِ نزدیکی، دور حُسنت به نقابِ «لن تَرانی» مستور
نـور تو چـو آفتاب، خاکـم به دهن در پردۀ اختفاسـت از فـرط ظهور[1]

پنهان بودنِ خداوند در عینِ ظهورش سببِ دیگری هم دارد و آن این که هر چیزی بوسیله ضدِّ خود شناخته می‌شود و در برابر اضداد خود آشکار می‌گردد. و به اختلاف اشیاء و تضاد و تباینشان از یکدیگر، شناخت حاصل می‌شود و هر چیز از دیگری تمایز می‌یابند. ولی اگر همه چیز در یک صفت واحد مشترک باشند، امر مشکل می‌شود. مثلاً خورشید، اگر همیشه ـ بدون غروب ـ در حال نورافشانی و اِشراق می‌بود، ما می‌پنداشتیم که شب و روزی وجود ندارد؛ و همین سان در مورد سیاهی و سفیدی و غیره. ولی هنگامی‌که خورشید غروب می‌کند و تاریکی همه جا را در بر می‌گیرد، آنگاه ما متوجه نور و تاریکی می‌شویم. پس نور، به وسیلۀ عدمش که تاریکی است شناخته می‌شود...[2] ولی آنچه وجودش عام باشد به طوری که ضدی نداشته باشد، [ادراکش آسان نیست].

نور خدا نه تنها به خودیِ خود ظاهر است، بلکه اشیاء را ظاهر می‌سازد...[3] و اگر برای او عدم و تغییر و غیبتی می‌بود، آن هنگام بود که آسمان‌ها و زمین منهدم می‌گشت و مُلک و ملکوت تباه می‌شد...[4] بوسیلۀ اوست که این دو حالت، از هم جدا می‌شود. و اگر بعضی از اشیاء وابسته به وجود او بودند، و بعضی دیگر وابسته به وجود غیرِ او، آنگاه جدایی آشکار و همه چیز معلوم می‌شد.

ولی حال که ذوات رویکردی واحد [در دلالت بر خداوند] دارند و وجود او در همه احوال، ابدی است و هر ذره‌ای اثری از آثار وجودی او و آثار جود و کرم اوست، شدت ظهورش موجب خفای او شده است.

گر آینه‌ات روشن و صافی است ببینی ذرات جهـان آینـۀ حسـن الهـی

۱. میرزا حبیب الله خویی این دو بیت را در شرح خود بر نهج البلاغة، منهاج البراعة، ج۱ ص۳۵۰، بدون اشاره به نام سرایندۀ آن آورده است.
۲. در اصل کتاب افتادگی هست. (مترجم)
۳. در اصل کتاب افتادگی هست. (مترجم)
۴. در اصل کتاب افتادگی هست. (مترجم)

لفظِ «الله» جامع اوّل و «علی» جامع دومِ اسماء الهی هستند

دانستیم که اَسماءِ حُسنای لفظیِ الهی، مانند نشانه‌های غیر لفظی، در دلالت، درجات و مراتب مختلفی دارند، گرچه همه از او خبر می‌دهند و بعضی، جامع بعضی دیگرند. اینک باید دانست که: جامعِ تمامِ اَسماءِ لفظی الهی، در درجهٔ دوم، لفظ «علی» است و تمامی اَسماء، در معنی، تحت این اسم مندرج است، و این اسم است که ذات باری تعالی را به داشتن جمیعِ صفاتِ کمالیه خبر می‌دهد.

و جامع کبیر اَسماءِ الهی، یعنی کلمهٔ «الله»، معنای همان کلمهٔ جامع دوم است، زیرا علوّ حقیقی از تمام جهات، اتّصافِ او را به جمیع کمالات ذاتیه و صفات جلالیه اقتضا می‌کند. به همین این دلیل، خداوند «علی» را به عنوان نخستین اسم از اَسماءِ حُسنای خود برگزید.

در حدیث امام رضا علیه‌السلام به صراحت آمده است که امام علی علیه‌السلام فرموده‌اند:

«فَأَوَّلُ مَا اخْتَارَهُ لِنَفْسِهِ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، لِأَنَّهُ أَعْلَى الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا، فَمَعْنَاهُ اللهُ، وَاسْمُهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ هُوَ أَوَّلُ أَسْمَائِهِ لِأَنَّهُ عَلَا عَلَى كلّ شَيْء» ـ تا آخر حدیث[1].

نخستین نامی که برای خود برگزید، «علیّ عظیم» بود، چون او برتر از همه چیزها است. بنا براین معنای آن «الله» است و نام «علیّ عظیم» اوّلینِ اسم‌های اوست، زیرا بر هر چیزی برتری یافت.

از اینجاست که وجه اشتقاقِ اسمِ اَکملِ مخلوقاتش را از اسم او می‌فهمیم. تسمیهٔ او به «علی»، تسمیه‌ای است که جامعِ تمامیِ مظاهر و آیات و جامع اَسماء است.

هُوَ المَثَلُ الأعلى كَفاكَ بِإسمِهِ   «عَليٌّ» عَلا فِي الإسمِ وَالبأسِ وَالحَسَب[2]

او برترین نمونه است، نام او تو را بسنده است، که «علی» است و در اسم و قوت و حسب بالاترین است.

---

۱. حدیث را شیخ صدوق در سه کتاب خود آورده است: توحید ص۱۹۲ ح ۴؛ عیون أخبار الرضا ج۱ ص۱۲۹؛ معاني الأخبار ص۲ ح ۲. مجلسی حدیث را به نقل از این سه کتاب با توضیح و تبیین آورده است. بحار الأنوار ج۴ ص۸۸.

۲. بیت سرودهٔ عونی شاعر بلندپایهٔ شیعی است. مناقب ابن شهرآشوب ج۲ ص۳۰۳.

ذکر نام علی بن ابی طالب علیه‌السلام در اُمّ الکتاب و قرآن کریم

خداوند، اسم جامع «علی عظیم» را بر او نهاد و در کتاب محکم خود به پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر داد و فرمود:

«وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ»[۱].

و همانا او در اُمّ الکتاب، نزد ما، علیِ حکیم است.

شعری که بر دیوار پیشین صحن شریف مرتضوی نوشته شده بود، برگرفته از همین آیهٔ کریمه است:

خوانده رواق تو به عرش عظیم «إنَّ لدَینا لَعلِیٌّ حَکیم»

در اینجا ضمیر «إنّه» به علی علیه‌السلام برمی‌گردد که در این زمینه، نصوص فراوانی در اَخبار معصومین علیهم‌السلام آمده است.

از دیلَمی به اِسنادش از حَمّادِ سِندی روایت شده است هنگامی‌که سائلی از امام صادق علیه‌السلام در مورد آیهٔ «وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ» می‌پرسد، ایشان می‌فرماید:

«هُوَ اَميرُالمُؤمِنينَ علیه‌السلام»[۲].

مراد آیه، امیرالمؤمنین علیه‌السلام است.

از امام رضا علیه‌السلام رسیده است که هنگامی‌که آیهٔ شریفهٔ «وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ» را تلاوت می‌کردند، می‌فرمودند: «عليٌّ بنُ ابی طالِبٍ»[۳].

در تفسیر البرهان از ابن ماهیار از اَصبَغ بن نُباته آمده است که می‌گوید:

«خَرَجْنَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى صَعْصَعَةَ بْنِ صُوحَانَ، فَإِذَا هُوَ عَلَى فِرَاشِهِ. فَلَمَّا رَأَى عَلِيّاً علیه‌السلام خَفَّ لَهُ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه‌السلام: لَا تَتَّخِذَنَّ زِيَارَتَنَا إِيَّاكَ

---

۱. زخرف: ۴.

۲. الغارات ثقفی ج۲ ص۸۴۹؛ معانی الأخبار صدوق ص۳۲ ح ۳؛ شرح الأخبار قاضی نعمان ج۱ ص۲۴۲؛ بحار الأنوار ج۲۶ ص۳۳۹ نقل از تأویل الآیات؛ ابراهیم بن محمد ثقفی گوید: ضمیر در کلمهٔ «انه» به علی علیه‌السلام برمی‌گردد. این گونه تأویل که التفات نام دارد، در قرآن بسیار است. آنگاه نمونه‌هایی از التفات یاد می‌کند.

۳. بحار الأنوار ج۲۳ ص۲۱۰ ح ۱۶، و تفسیر البرهان ج۴ ص۱۳۵ ح ۳، نقل از تأویل الآیات.

فَخْراً عَلَى قَوْمِكَ. قَالَ: لَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَكِنْ ذُخْراً وَأَجْراً. فَقَالَ لَهُ: وَاللهِ مَا كُنْتَ إِلَّا خَفِيفَ الْمَئُونَةِ كَثِيرَ الْمَعُونَةِ. فَقَالَ صَعْصَعَةُ: وَأَنْتَ وَاللهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا عَلِمْتُكَ إِلَّا إِنَّكَ بِاللهِ العَلِيمِ لَعَلِيمٌ وَإِنَّ اللهَ فِي عَيْنِكَ لَعَظِيمٌ، وَإِنَّكَ فِي كِتَابِ اللهِ لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ، وَإِنَّكَ بِالْمُؤْمِنِينَ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ»[۱].

ابن طریف از ابن نُباته نقل می‌کند که گفت: با حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیرون رفتیم تا به خانه صعصعة بن صوحان رسیدیم. او در رختخواب خوابیده بود. همین که چشمش به علي علیه‌السلام افتاد، احترام کرد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او فرمود: مبادا این دیدار ما را، مایه فخر خود بر قوم و خویشانت قرار دهی. عرض کرد: نه مولای من، ولی ذخیره‌ای برای آخرت و اجر و پاداشی محسوب می‌کنم. علی علیه‌السلام فرمود: صعصعه! من خدا را شاهد می‌گیرم که تو را مردی کم‌هزینه و بسیار کمك‌کننده یافته‌ام.

صعصعه در جواب عرض کرد: تو نیز ـ یا امیرالمؤمنین ـ به خدا قسم علیم و دانا به خداوند هستی، و خداوند در نظرت بزرگ است. و در قرآن کریم به نام علی عظیم یادشده‌ای و نسبت به مؤمنین رؤوف و مهربانی.

همچنین به اِسنادش از امام صادق علیه‌السلام آورده که فرمود:

«لَمَّا صُرِعَ زَيْدُ بْنُ صُوحَانَ يَوْمَ الْجَمَلِ، جَاءَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام حَتَّى جَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهِ. فَقَالَ: رَحِمَكَ اللهُ يَا زَيْدُ! كُنْتَ خَفِيفَ الْمَئُونَةِ عَظِيمَ الْمَعُونَةِ. فَرَفَعَ زَيْدٌ رَأْسَهُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: وَأَنْتَ، جَزَاكَ اللهُ خَيْراً أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَوَاللهِ مَا عَلِمْتُكَ إِلَّا بِاللهِ عَلِيماً، وَفِي أُمِّ الْكِتَابِ عَلِيّاً حَكِيماً، وَإِنَّ اللهَ فِي صَدْرِكَ لَعَظِيم»[۲].

وقتی زید بن صوحان در جنگ جمل روی زمین افتاد، امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و بالای سرش نشست. فرمود: خدا تو را رحمت کند، زید! مردی کم‌هزینه ولی بسیار کمك‌کننده بودی. زید سر برداشت و نگاهی به او نموده، گفت: خدا

۱. تفسیر برهان ج۴ ص۱۳۵؛ بحار الأنوار ج۲۳ ص۲۱۱؛ شاذان بن جبرئیل قمی در کتاب الفضائل ص۱۷۴ گوید: راویان راست گفتار سیصد نام برای امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در قرآن یافته‌اند، از جمله روایت صحیح از ابن مسعود که «علي حکیم» را در آیهٔ «وإنه في أم الکتاب لدینا لعلي حکیم» به حضرتش تفسیر کرد. نیز بنگرید: الهدایة الکبری خضیبی ص۹۱ تحت عنوان «لعلي علیه‌السلام ثلاثمائة اسم في القرآن».

۲. بحار الأنوار ج۲۳ ص۲۱۱ ح ۲۰؛ البرهان ج۴ ص۱۳۵ ح ۶.

به شما نیز جزای خیر دهد یا امیرالمؤمنین. به خدا قسم شما را علیم و دانا به خدا می‌دانم و در قرآن به نام «علی حکیم» یادشده‌ای و خداوند در دل تو بسیار بزرگ است.

در زیارت امیرالمومنین علیه‌السلام که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده و در بسیاری از کتب بزرگان علمای ما به اسنادشان آمده است، مانند کتاب «المزار» نوشتهٔ شیخ بزرگوار متقدّم محمد بن المشهدی ـ خداوند قبر او را خوش گرداند ـ که نسخه‌ای از آن در نزد ما موجود است[1]، آمده است:

«السَّلامُ علی صاحبِ الدّلالاتِ والآیاتِ الباهِراتِ».

سلام بر صاحب دلالتها و نشانه‌های روشن.

تا جایی‌که می‌گوید:

«الَّذِي ذَكَرَهُ اللهُ تَعالى فِي مُحْكَمِ الْآياتِ، فَقَالَ تَعَالَى: وَإِنَّهُ فِي أمّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ».

کسی که خداوند در آیات محکم خود، او را یاد کرده و می‌گوید: وإنّه فی أمّ الکتاب لدینا لعليٌّ حکیم[2].

در زیارت دیگری از امام علیه‌السلام که سید بزرگوار در مصباح الزائر خود آن را ذکر کرده، آمده است:

«السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَنْزَلَ اللهُ فِيهِ: وَ إِنَّهُ فِي أمّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكِيم»[3].

سلام بر کسی که خداوند در باره‌اش (این آیه را) فرو فرستاد: وإنّه في أم الكتاب لدينا لعليٌّ حكيم.

در دعای روز غدیر که مأثور است و در کتب حدیثی مانند تهذیب الأحکام و المزار

---

۱. این نسخه‌ای ارزشمند است به خط ابونصر شریف بن ابی سعید که به سال ۹۵۶ نوشته است. این نسخه تصحیح و مقابله شده و اکنون ضمن نسخه‌های خطی کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نجف به شماره ۳۹ موجود است.

۲. المزار ابن مشهدی ص۲۱۸؛ بحار الأنوار ج۹۷ ص۳۰۶ ح ۲۳. نقل از مصباح الزائر.

۳. مصباح الزائر ص۱۴۷؛ بحار الأنوار ج۹۷ ص۳۰۳ ح ۲۲. با عنوان «زیارة رابعة...».

مشهدی و منابع دیگر به سند کامل، از امام صادق علیه‌السلام روایت شده، آمده است:

«فَأَشْهَدُ يَا إِلَهِي أَنَّهُ الْإِمَامُ الْهَادِي الْمُرْشِدُ الرَّشِيدُ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، الَّذِي ذَكَرْتَهُ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ: وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكِيم»[1].

من گواهی می‌دهم ـ خدایا ـ که اوست امام هدایتگر راهنمای رشید، علی امیر مؤمنان، که در کتاب خود (قرآن) او را یاد کردی و فرمودی: و إنّه في أمّ الكتاب لدينا لعليّ حكيم.

در جای دیگر از همان دعا آمده است:

«عَلِيّ بْنِ أَبِي طالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِي أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ، وَجَعَلْتَهُ فِي أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْكَ عَلِيّاً حَكِيما».

علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان، همان که بر او نعمت بخشیدی، و او را در ام الکتاب، نزد خود علیّ حکیم قرار دادی.

در دعای ندبه[2] [خطاب به حضرت بقیة الله ارواحنا فداه] آمده است:

«یابنَ مَن هُوفی أمّ الكتابِ لَدى اللهِ عليٌّ حكيمٌ»[3].

ای فرزند کسی که در اُم الکتاب ـ که نزد خدا است ـ علیّ حکیم است.

و چه نیکو سروده است عونی:

هـذا وَتَسـمِيَةٌ جـاءَت مُصَرَّحَـةً   لِصاحِـبِ الأمـرِ لِلألبابِ تَكشِـفُهُ
إنّـا جَعَلنـا لَهُـم مِـن فَـوزِ رَحمَتِنا   لِسـانَ صِـدقٍ عَليًّـا ثُـمّ يُردِفُـهُ
بِقَولِـهِ هُـوَ فِـي أُمِّ الكِتابِ لَـدَى الـ   ـبارِي عَلـيٌّ حَكيـمٌ لا يُعَنِّفُـهُ
إلّا ضَعِيـفُ أَسـاسِ العَقـلِ بَاطِلُهُ   عِندَ احتِمالِ صَريحِ الحَقِّ مُضعَفُهُ

---

۱. تهذیب الاحکام ج۳ ص۱۴۵ ح ۱ (باب ۷: باب صلاة الغدیر)؛ المزار ابن مشهدی ص۲۸۷؛ مصباح المتهجد ص۷۴۷ –۷۴۸ (صلاة یوم الغدیر والدعاء فیه)؛ مناقب ابن شهرآشوب ج۲ ص۳۰۲ نقل از تهذیب و مصباح.

۲. دعایی مروی از حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام که مستحب است در چهار عید (فطر، اضحی، غدیر، جمعه) خوانده شود.

۳. إقبال الأعمال ج۱ ص۵۰۱؛ بحار الأنوار ج۹۹ ص۱۰۸.

و نام‌گذاریی صریح برای صاحب امر آمد تا آن را برای ارباب خرد آشکار کند.
همانا از ظهور رحمت خود برای آنان لسان صدق علی را قرار دادیم، سپس در دنبال آن فرمود: و اوست در ام الکتاب نزد خداوند علی حکیم است. انکار نمی‌کند آن را، مگر کسی که اساس عقلش ضعیف و باطل باشد، آنجا که حق صریح را دو بار دریافته باشد.

شاید بپرسند که چگونه ضمیر «الیه» به او [علی علیه‌السلام] برمی‌گردد، در حالی‌که قبل از آن ذکری از او به میان نیامده است؟ در جواب می‌گوییم که نظیر آن در قرآن و غیر آن فراوان است که به اصطلاح فصحا و اُدبای بلاغت، به آن «التفات» گفته می‌شود، مانند آیهٔ کریمهٔ
«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»[۱].
خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

و آیهٔ
«وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ»[۲].
و بی‌گمان، ابراهیم از پیروان اوست.

که در بسیاری از روایات، به ائمه اطهار علیهم‌السلام تاویل شده است[۳].
[نمونه التفات در قرآن، این آیه است:] در تأویل آیه
«تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ»[۴].
پس در حجاب شد.

گفته‌اند: یعنی خورشید غروب کرده است[۵]، همچنانکه لبید گفته است:

---

۱. الأحزاب: ۳۳.
۲. الصافّات: ۸۳.
۳. التبیان ج۸ ص۵۰۸؛ شرح الأخبار قاضی نعمان ج۳ ص۴۶۹. بنگرید: تأویل الآیات ج۲ ص۴۹۶ که اخبار فراوان در این زمینه آورده است.
۴. ص: ۳۲.
۵. ابن جوزی در زاد المسیر ج۶ ص۳۳۵ و قرطبی در الجامع لأحکام القرآن ج۱۵ ص۱۹۵، ضمیر را در آیه به خورشید برگردانده‌اند، بدون اینکه در آیه یاد شده باشد.

حَتَّـى اِذَا أَلقَـت يَـداً فِـي كافِـر   وَأجَـنَّ عَـورَاتِ الثُغُـورِ ظِلامُهـا[۱]

تا آنکه [خورشید] دستی در حجاب کرد (پشت حجاب پنهان شد)

و تاریکی زشتی‌های دره‌ها را پوشاند.

نمونه دیگر اینکه: مراد از «أمّ الكِتاب» در آیهٔ شریفه همان «لوح محفوظ» است، به قرینهٔ لفظ «لَدينا» اگر صفت گرفته شود، چنان که در آیه کریمه آمده است:

«يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»[۲].

خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند، و ام الکتاب نزد اوست.

در سوره فاتحه نیز ضمیر به امیرالمؤمنین علیه‌السلام برمی‌گردد که در آن ذکر شده است:

«اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»[۳].

ما را به راه راست هدایت فرما.

چنان که در آیات دیگر نیز همین معنی مورد نظر است:

«فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ»[۴].

پس در آنچه به تو وحی شده است چنگ بزن که تو بر راه راست هستی.

«هَٰذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ»[۵].

این راه راستی است که بر من می‌رسد.

«وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ»[۶].

و این است راه راست من. از آن پیروی کنید.

«أَفَمَن يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّن يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ»[۷].

---

۱. بیت را طَبرِسی در مجمع البیان ج۳ ص۳۷۵ با توضیح آورده است.

۲. الرعد: ۳۹.

۳. الحمد: ۶.

۴. الزخرف: ۴۳.

۵. الحجر: ۴۱. بنگرید: الکافي ج۱ ص۴۲۴؛ بحار الأنوار ج۲۴ ص۲۲ ح ۴۹.

۶. الأنعام: ۱۵۳.

۷. المُلك: ۲۲.

یا آن کس که نگونسار برروی افتاده راه می‌رود، هدایت یافته‌تر است یا آن که بر پای ایستاده و برراه راست می‌رود؟

«وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ»[1].

خداوند به سرای سلامت فرا می‌خواند و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

«وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ»[2].

و توبه راه راست راه می‌نمایی.

مراد از صراط مستقیم در آیات، امیرالمؤمنین است.

روایاتِ بسیاری از معصومین، دلالت براین دارند که مراد از آیات یاد شده، علی بن ابی طالب علیه‌السلام است. نمونه را بنگرید:

۱. علی بن ابراهیم در تفسیرش به اِسنادش از امام صادق علیه‌السلام که در بارهٔ آیهٔ «اهدِنَا الصِّراطَ المُستَقِیم» فرموده است:

«الصِّراط المُستَقیمُ هو أمیرُ المُؤمنینَ علیه‌السلام ومَعرِفَتُه»[3].

صراط مستقیم، امیر مؤمنان و معرفت اوست.

۲. شیخ اجلّ صدوق رحمه الله، از امام صادق علیه‌السلام که دربارهٔ آیهٔ کریمهٔ «اهدِنَا الصِّراطَ المُستقیم» می‌فرماید:

«عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلّ: اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ، قَالَ: هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَمَعْرِفَتُهُ. وَالدَّلِيلُ عَلَى أَنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام، قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ[4]. وَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام فِي أُمّ

---

۱. یونس: ۲۵.

۲. الشوری: ۵۲. همچنین ذیل آیهٔ ۷۶ سوره النحل (هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَن يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ) امام باقر علیه‌السلام فرمود: «هو أمیرالمؤمنین، یأمر بالعدل وهو علی صراط مستقیم» (کنز الفوائد کراجکی ص۱۲۹؛ بحار الأنوار ج۲۴ ص۲۴ ح ۵۱).

۳. تفسیر قمی ج۱ ص۲۹.

۴. الزخرف: ۴.

الْكِتَابِ، فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ»[۱].

حمّاد بن عیسی در تأویل آیه «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ» از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که مراد، امیرالمؤمنین و شناختن او است. و دلیل بر این، قول خداوند است: «وَإِنَّهُ فِي أم الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ» (الزخرف: ۵۰). و منظور آن امیرالمؤمنین است که در أمّ الکتاب (یعنی سوره حمد) آمده است: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ».

۳. نیز از امام صادق علیه‌السلام می‌آورد:

«الصِّراطُ المُستَقيمُ أميرُالمُؤمنينَ علیه‌السلام»[۲].

صراط مستقیم، امیر مؤمنان است.

۴. در تفسیر علی بن ابراهیم به اِسناد از امام باقر علیه‌السلام:

«قَالَ اللهُ لِنَبِيِّهِ: وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ، يَعْنِي أَنَّكَ لَتَأْمُرُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَتَدْعُوإِلَيْهَا. وَعَلِيٌّ هُوَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ. صِراطُ اللهِ يَعْنِي عَلِيّاً أَنَّهُ جَعَلَهُ خَازِنَهُ عَلَى مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ وَائْتَمَنَهُ عَلَيْه» تا آخر حدیث[۳].

خدای تعالی به پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: و به راستی تو (مردم را) به صراط مستقیم هدایت می‌کنی. یعنی: تو مردم را به ولایت علی امر می‌کنی و بدان فرا می‌خوانی. و علی همان صراط مستقیم است. (در ادامه آیه آمده:) صراط الله، یعنی علی، که خداوند، او را خزانه‌دار و امین بر تمام آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، قرار داد.

۵. در همان کتاب، ذیل آیهٔ ۴ سوره الزخرف آمده:

«قَوْلُهُ تَعَالَى: وَإِنَّهُ فِي أمّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ، يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام مَكْتُوبٌ فِي سُورَةِ الْحَمْدِ فِي قَوْلِهِ: اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ. قَالَ أَبُوعَبْدِ اللهِ علیه‌السلام: هُوَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام».[۴]

۱. معاني الأخبار، باب معنى الصراط، ص۳۲؛ تفسير الصافي ج۴ ص۳۸۴ ح ۴.

۲. معاني الأخبار ص۳۲ ح ۲.

۳. تفسیر قمی ج۲ ص۲۸۰، ذیل آیهٔ ۵۲ و ۵۳ سوره الشوری.

۴. تفسیر قمی ج۲ ص۲۸۰، ذیل سورهٔ الزخرف.

در قول خداوند «وهمانا او در ام الکتاب نزد ما علی حکیم است»، یعنی امیر المؤمنین علیه‌السلام که در سورۀ حمد (سورۀ ام الکتاب) فرموده است: اهدنا الصراط المستقیم. امام صادق علیه‌السلام فرمود: او امیر المؤمنین علیه‌السلام است.

۶. صفار در کتاب بصائر الدرجات، باب النوادر في الأئمة علیهم‌السلام به اِسناد خویش از ابو حمزۀ ثُمالی از امام صادق علیه‌السلام ذیل آیۀ «هذا صراط عليّ مستقیم»[۱] می‌فرماید:

«هُوَ وَاللّهِ عَلِيٌّ، هُوَ وَاللّهِ عَلِيٌّ الْمِيزَانُ وَالصِّرَاط»[۲].

او، به خدا سوگند، علی است. به خدا قسم، علی است که میزان و صراط است.

۷. همچنین با سند مُعَنعَن از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که می‌فرماید:

«أَوْحَى اللّهُ إِلَى نَبِيِّهِ: فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ.[۳] قَالَ: إِنَّكَ عَلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ، وَعَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاط المُستَقيمُ»[۴].

خداوند به پیامبرش وحی فرستاد: «پس چنگ بزن به آنچه بر تو وحی شده، تو بر صراط مستقیم هستی». فرمود: تو بر ولایت علی هستی، و علی همان صراط مستقیم است.

۸. کلینی رحمه الله در حدیثی طولانی آورده: امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«إِنَّ اللّهَ ضَرَبَ مَثَلَ مَنْ حَادَ عَنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ كَمَنْ يَمْشِي عَلَى وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِي لِأَمْرِهِ، وَجَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِيّاً عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام»[۵].

خدا برای کسانی که از ولایت علی منحرف شدند، مثل زده که مانند کسانی هستند که به رو درافتاده راه می‌پیمایند و راه بدو نبرده‌اند. و کسانی را که پیرو اویند، به کسانی مثل زده که درست برراه راست می‌روند. و صراط مستقیم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام است.

---

۱. الحجر: ۴۱.

۲. بصائر الدرجات ص۹۹؛ به نقل از آن: تفسیر ابی حمزة ص۱۶۶ رقم ۹۵.

۳. الزخرف، ۴۳.

۴. بصائر الدرجات ص۹۱؛ الكافي ج۱ ص۴۱۶ ح ۲۴؛ شرح الكافي مازندرانی ج۷ ص۶۵.

۵. الكافي ج۱ ص۴۳۳ ح ۹۱؛ بحار الأنوار ج۲۴ ص۳۳۶ ح ۵۹. حدیث ناظر است به آیۀ ۲۲ سورۀ المُلك.

۹. در زیارتِ مطلقهٔ حضرتش آمده است:

«السَّلامُ علی صِراطِ اللهِ المُستقیمِ»[۱].

سلام بر صراط مستقیم خدا.

۱۰. در همان زیارت آمده است:

«یا حجّة الله، یا ولیّ الله، یا صراطَ الله»[۲].

ای حجت خدا، ای ولیّ خدا، ای صراط خدا.

۱۱. در زیارت مخصوص غدیریه که به اَسانیدِ معتبر، از امام علی بن محمد نقی علیه‌السلام مأثور است، آمده است:

«السّلام علیكَ یا دینَ اللهِ القویمَ وصراطَهُ المُستقیمَ».

سلام برتو، ای دین استوار خدا و صراط مستقیم او.

همچنین آمده است:

«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ الْمَعْنِيُّ بِقَوْلِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ: وَأَنَّ هـذا صِراطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ. ضَلَّ وَاللهِ وَأَضَلَّ مَنِ اتَّبَعَ سِوَاكَ، وَعَنَدَ عَنِ الْحَقِّ مَنْ عَادَاكَ. اللَّهُمَّ سَمِعْنَا لِأَمْرِكَ وَأَطَعْنَا، وَاتَّبَعْنَا صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيم»[۳].

شهادت می‌دهم که تویی مورد نظر کلام الهی که فرمود: «این است صراط مستقیم من، پس پیروی از آن کنید و از راههای دیگر پیروی مکنید که شما را از راهش متفرّق کنند». به خدا سوگند، گمراه شد و گمراه کرد هر آن کس که فردی دیگر غیر تو را پیروی کرد، و با راه حق، عِناد ورزید هر که با حضرتت دشمنی کرد. خدایا! امرت را شنیدیم و اطاعت کردیم، و صراط مستقیمت را پیروی کردیم.

۱۲. در زیارت مخصوص مولودیه، که شیخ مفید و سید ابن طاووس و شهید اول طیب الله مضاجعهم، از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرموده است:

---

۱. مصباح الزائر ص۱۴۷ (زیارت چهارم).

۲. مصباح الزائر ص۱۴۷؛ المزار الکبیر ص۲۵۸ و ۲۵۹ ح ۱۰؛ بحار الأنوار ج۱۰۰ ص۳۰۱ ح ۲۲.

۳. المزار ابن مشهدی ص۲۶۴ و ۲۶۶ ح ۱۲؛ بحار الأنوار ج۹۷ ص۳۶۰.

«السّلامُ علی اسمِ اللهِ الرَّضیِّ... وصِراطِهِ السَّویِّ»[۱].

سلام براسم پسندیدهٔ خدا... و صراط استوار او.

۱۳. در زیارت مخصوص حضرت امیر علیه‌السلام در روز مبعث، آمده است:

«السّلامُ علیکَ أیّها الصِراطُ المستقیمُ»[۲].

سلام برتو، ای صراط مستقیم.

نتیجه آنکه مراد از صراط مستقیم که در عده‌ای از آیات الهی وارد شده است، همان امیرمؤمنان علیه‌السلام است.

سبیل الله و تأویل آن به امیرالمؤمنین علیه‌السلام

روایات می‌رساند که مراد از سبیل الله در این آیات، امیرالمؤمنین علیه‌السلام است:

۱. «یَا لَیْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلاً»[۳].

ای کاش با پیامبر راهی برمی‌گرفتم.

۲. «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِیلِ اللَّهِ...»[۴].

همانا کسانی که کفرورزیدند و [مردم را] از راه خدا باز داشتند...

۳. «فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِیلَکَ»[۵].

کسانی را که توبه کرده و راه تورا دنبال کرده‌اند ببخش.

۴. «وَاللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِینَ لَکَاذِبُونَ اتَّخَذُوا أَیْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِیلِ اللَّهِ»[۶].

و خدا گواهی می‌دهد که مردم دوچهره سخت دروغگویند. سوگندهای خود را [همچون] سپری بر خود گرفته و [مردم را] از راه خدا بازداشته‌اند.

---

۱. بحار الأنوارج۹۷ ص۳۷۳؛ نقل از مفید؛ إقبال الأعمال ج۳ ص۱۳۳؛ المزار شهید اول ص۹۴.

۲. مصباح الزائر ص۱۷۶.

۳. الفرقان: ۲۷. بنگرید: کنز الفوائد ص۱۹۱؛ بحار الأنوارج۲۴ ص۱۷ ح ۲۸.

۴. نساء: ۱۶۷. بنگرید: بحار الأنوارج۳۵ ص۳۶۴ ح ۴.

۵. الغافر: ۷. بنگرید: المناقب ابن شهرآشوب ج۲ ص۲۰۷.

۶. المنافقون: ۱ و ۲. بنگرید: بحار الأنوارج۳۵ ص۳۶۴.

۵. «وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ...»[۱].

و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید...

در روایات بسیاری که محدّثان از ائمّه معصومین علیهم‌السلام در تفسیر این آیات روایت کرده‌اند، تصریح شده است که معنای «سبیل» در این آیات، همان علی بن ابی طالب است؛ که نقل تمام این احادیث موجب طولانی شدن کلام و خروج از گفتار می‌شود.[۲]

خداوند، آن گرامی را «علی» نامید.

اخباری که می‌رساند که خدای متعال اسم علی را بر او نهاد و این نام را مخصوص او قرار داد و آن را برای او برگزید، بسیار فراوان است که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱. در کمال الدین از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که فرمودند:

«لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ، أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي اطَّلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ اطِّلَاعَةً فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا، فَجَعَلْتُكَ نَبِيّاً وَشَقَقْتُ لَكَ مِنِ اسْمِي اسْماً، فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ. ثُمَّ اطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ، فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيّاً، وَجَعَلْتُهُ وَصِيَّكَ وَخَلِيفَتَكَ وَزَوْجَ ابْنَتِكَ وَأَبَا ذُرِّيَّتِكَ، وَشَقَقْتُ لَهُ اسْماً مِنْ أَسْمَائِي، فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ» تا آخر حدیث[۳].

چون مرا به آسمانها بردند، خدایم به من وحی کرد که: ای محمّد! من بر زمین نظری افکندم و تو را از آن میان برگزیدم و تو را پیامبر ساختم، و از اسم خود برای تو اسمی برگرفتم، که من محمودم و تو محمّدی. سپس دوم بار بر زمین نظری افکندم و از آن میان علیّ را برگزیدم و او را وصیّ و خلیفه تو همسر دختر و پدر فرزندانت قرار دادم، و برای او اسمی از اسماء خود برگرفتم که من علیّ اعلی هستم و او علیّ است.

---

۱. آل عمران: ۱۵۷. بنگرید: بحار الأنوار ج۳۵ ص۳۷۱ ح۱۵، نقل از تفسیر عیاشی.

۲. بنگرید: المراجعات ص۸۸؛ تأویل الآیات ج۱ ص۱۶۷ ح ۹ و ۱۰؛ الغدیر ج۲ ص۳۱۱ و ۳۱۲.

۳. کمال الدین ص۲۵۲؛ عیون أخبار الرضا ج۲ ص۶۱؛ کفایة الأثر ص۱۵۲.

ابن حمّاد[1] سروده است:

اللهُ سَـمّاهُ عَليًّـا بِاسْـمِهِ فَسَـما عُلُـوّاً فِـي العُلـىٰ وَسُـمُوقا
وَاختـارَهُ دُونَ الـوَرىٰ وَأقامَـهُ عَلَمـاً إلـىٰ سُـبُلِ الهُـدىٰ وَطَريقـا
أخَـذَ الإلٰـهُ عَلَـى البَرِيَّـةِ كُلِّهـا عَهـداً لَـه يَـومَ الغَديـرِ وَثيقـا
وَغَداةَ واخَـى المُصطَفىٰ أصحابَهُ جَعَـلَ الوَصِـيَّ لَـهُ أخـاً وَشَـقيقا[2]

خداونـد او را بـه نـام خـودش «علـی» نامیـد. پـس در بلنـدی و رفعـت، برتـری یافـت. و او را از میـان خلـق، برگزیـد، و همچـون پرچمـی بـرای راهنمایـی، در جاده‌هـای هدایـت برافراشـت. خـدا از همـهٔ مـردم بـرای او در روز غدیـر پیمانـی محکـم گرفـت. و وقتـی حضـرت مصطفـی اصحـاب خویـش را پیمـان بـرادری داد، وصـی خـود را بـرادرِ خویـش قـرار داد.

۲. در کتاب المناقب المأئة اثر شیخ اجلّ ثقه، ابوالحسن محمد بن احمد بن علی بن الحسن بن شاذان قدّس الله سره[3] ـ که نسخه کتاب نزد ما موجود است ـ ابی سلمی چوپان رسول الله ﷺ گفته است:

«سَـمِعْتُ رَسُـولَ اللهِ ﷺ يَقُـولُ: لَيْلَـةَ أُسْـرِيَ بِـي إِلَـى السَّـمَاءِ قَـالَ لِـيَ الْجَلِيـلُ جَـلَّ جَلَالُـهُ:.. إلـى أن قـال: يَـا مُحَمَّـدُ! مَـنْ خَلَّفْـتَ فِـي أُمَّتِـكَ؟ قُلْـتُ: خَيْرَهَـا. قَـالَ: عَلِـيَّ بْـنَ أَبِـي طَالِـبٍ. قُلْـتُ: نَعَـمْ يَـا رَبِّ. قَـالَ: يَـا مُحَمَّـدُ! إِنِّـي اطَّلَعْـتُ إِلَـى الْأَرْضِ فَاخْتَرْتُـكَ مِنْهَـا، فَشَـقَقْتُ لَـكَ اسْـماً مِـنْ أَسْـمَائِي، فَـلَا أُذْكَـرُ فِـي مَوْضِـعٍ إِلَّا ذُكِـرْتَ مَعِـي، فَأَنَـا الْمَحْمُـودُ وَأَنْـتَ مُحَمَّـدٌ؛ ثُـمَّ اطَّلَعْـتُ الثَّانِيَـةَ، فَاخْتَـرْتُ مِنْهَـا عَلِيّـاً، فَشَـقَقْتُ لَـهُ اسْـماً مِـنْ أَسْـمَائِي، فَأَنَـا الْعَلِـيُّ الْأَعْلَـى وَهُـوَ عَلِـيٌّ»
تا آخر حدیث[4].

---

۱. ابوالحسن علی بن حمّاد بن عبیدالله بن حماد عبدی بصری، از محدثان نامدار و شاعران برجستهٔ شیعه در سدهٔ چهارم که نویسنده نمونه‌ای از شعرهایش را همراه با شرح حالش در الغدیر ج۴ ص۱۴۱ به بعد، آورده است.
۲. مناقب ج۳ ص۱۰۹؛ الغدیر ج۴ ص۱۵۰.
۳. مشهور به ابن شاذان قمی (حدود ۳۳۵–۴۲۰) از بزرگان شیعه که کتابش مأة منقبة موجود است.
۴. مأة منقبة ص۳۷ ح ۱۷. ذیل حدیث منابع متعدد برایش یاد شده است.

شبی که مرا به آسمانها سیردادند، خداوند جلیل جلّ جلالُه فرمود:... ای محمد! چه کسی را به جای خود برای امّت گذاشتی؟ گفتم: بهترینِ آنان را. فرمود: علی بن ابی طالب؟ گفتم: بلی، پروردگارا! فرمود: ای محمد! من نظری به زمین افکندم و تورا از آن برگزیدم، و برای تو نامی از نامهای خود جدا کرده و برگرفتم، من در جایی یاد نشوم مگر اینکه تو هم یاد شوی، من محمودم و تو محمد. سپس دوباره به زمین نظر افکندم و علی را از آن برگزیدم، و برای او نامی از نامهای خود برگرفتم، من اعلایم و او علیّ است.

علامه ابن عیاش در مقتَضَب الأثر نیز آن را روایت کرده است[۱].

۱. در تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی رحمه الله ـ که نسخه‌اش نزد ما موجود است[۲] ـ در تفسیر سوره بقره (ذیل آیه ۲۸۵)، به اِسناد خود از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده است که امام فرمودند:

«قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ قَالَ لِيَ الْعَزِيزُ: آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ. قُلْتُ: وَالْمُؤْمِنُونَ. قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ، عَلَيْكَ السَّلَامُ، مَنْ خَلَّفْتَ لِأُمَّتِكَ مِنْ بَعْدِكَ؟...».

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هنگامی که مرا به آسمان بردند خداوند عزیز به من فرمود: «پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده است ایمان آورد» (البقرة ۲۸۵)، گفتم: وهمچنین مؤمنان. گفت: درست گفتی ای محمد. سلام بر تو. چه کسی را برای امت خود بعد از خودت جانشین کردی؟...

---

۱. مقتضب الأثر ص۱۱.

۲. دو نسخه از کتاب در اختیار مؤلف بوده است: یکی نسخه به خط عبدالحسین بن محمد امین عاملی براساس نسخه ابراهیم بن علی بن عبدالله اَحسائی که به سال ۱۰۸۳ در مکه نوشته است. دیگری به خط علامه محمدعلی بن ابی القاسم اردوبادی متوفای سال ۱۳۸۰. این دو نسخه اکنون به شماره‌های ۹۷۸ و ۱۸۹۰ در کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نجف اشرف موجود است. بنگرید: فهرس مخطوطات مکتبة الإمام أمیر المؤمنین علیه‌السلام نوشته علامه محقق سید عبدالعزیز طباطبایی.

تا آخر حدیث مانند حدیث ابن شاذان است که یاد شد. و در موضع دیگر از کتابش نیز به سند دیگر آورده است[۱].

۲. فرات کوفی در تفسیرش از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:

«إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ وَلَا شَيْءَ، فَخَلَقَ خَمْسَةً مِنْ نُورِ جَلَالِهِ وَجَعَلَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ اسْماً مِنْ أَسْمَائِهِ الْمُنْزَلَةِ؛ فَهُوَ الْحَمِيدُ وَسَمَّى النَّبِيَ مُحَمَّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله. وَهُوَ الْأَعْلَى وَسَمَّى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيّاً. وَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، فَاشْتَقَّ مِنْهَا حَسَناً وَحُسَيْناً. وَهُوَ فَاطِرٌ، فَاشْتَقَّ لِفَاطِمَةَ مِنْ أَسْمَائِهِ اسْما» تا آخر حدیث[۲].

خدا تبارك وتعالی، بود در حالی که هیچ شیئی نبود. پس پنج تن را از نور جلالش آفرید. و بر هر یک از آنها اسمی از اسماء فروفرستادهٔ خود نهاد. او حمید است و پیامبرش را محمد نامید، صلی‌الله‌علیه‌وآله. او اعلیٰ است و امیرالمؤمنین را علی نامید. او را اَسماء حُسنیٰ است که از آنها اسم حسن و حسین را مشتق کرد. او فاطر است و برای فاطمه اسمی از اسماء خود را مشتق فرمود.

۳. شیخ اجلّ محمد بن جَریر طَبَری، در کتاب دلائل الإمامة ـ که نسخه‌اش نزد ما موجود است ـ از سلمان روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من فرمود:

«إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ، لَمْ يَبْعَثْ نَبِيّاً وَلَا رَسُولًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، لَقَدْ عَرَفْتُ هَذَا مِنْ أَهْلِ الْكَنَائِسِ. فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ: هَلْ عَلِمْتَ مَنْ نُقَبَائِي وَمَنِ الاِثْنَيْ عَشَرَ الَّذِينَ اخْتَارَهُمْ اللهُ لِلْأُمَّةِ مِنْ بَعْدِي؟ فَقُلْتُ: اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ، خَلَقَنِي اللهُ مِنْ صَفْوَةِ نُورِهِ،... إلى أن قال: ثُمَّ سَمَّانَا بِخَمْسَةِ أَسْمَاءٍ مِنْ أَسْمَائِهِ، فَاللهُ الْمَحْمُودُ وَأَنَا مُحَمَّدٌ، وَاللهُ الْعَلِيُّ وَهَذَا عَلِيٌّ، وَاللهُ الْفَاطِرُ وَهَذِهِ فَاطِمَةُ، وَاللهُ ذُو الْإِحْسَانِ وَهَذَا الْحَسَنُ، وَاللهُ الْمُحْسِنُ وَهَذَا الْحُسَيْن» تا آخر حدیث[۳].

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خداوند تبارك وتعالیٰ هیچ پیامبر و یا رسولی را نفرستاد،

---

۱. تفسير الفرات الكوفي ص۷۳.

۲. تفسير الفرات الكوفي ص۵۶؛ بحار الأنوار ج۳۷ ص۶۲.

۳. دلائل الإمامة طبري شیعی ص۴۴۷ ح ۲۸؛ خصیبی در الهداية الكبرىٰ ص۳۷۵، و بیّاضی در الصراط المستقيم ج۲ ص۱۴۲، نزدیک به این لفظ روایت کرده‌اند.

مگر اینکه برای او دوازده نقیب قرار داد. عرض کردم: من این مطلب را نزد اهل کنیسه‌ها دیده‌ام. فرمود: ای سلمان! آیا نقیبانِ دوازده‌گانهٔ مرا که خداوند آنان را بعد از من برای امت برگزیده است، می‌شناسی؟ عرض کردم: خدا و پیامبرش بهتر می‌دانند. فرمود: ای سلمان! خداوند مرا از صفای نور خود آفرید... تا آنجا که فرمود: ما را به پنج اسم از اسمهای خود نامید. خداوند محمود است و من محمّدم. او علی است و این هم علی. او فاطر است و این فاطمه. خداوند صاحب احسان است و این حسن. او محسن است و این حسین.

علامه ابن عیّاش نیز در کتاب خود مقتضب الأثر فی النصّ علی الائمة الاثني عشر، آن را روایت کرده است[1].

۴. شیخ شهید فَتّال رحمه الله در روضة الواعظین، و صدوق در دو کتابش معاني الأخبار و علل الشرائع به اِسنادِ خود روایت کرده‌اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، ضمن حدیثی طولانی فرمود که ما به اندکی از آن اقتصار می‌کنیم:

«...وَشَقَّ لَنَا اسْمَيْنِ مِنْ أَسْمَائِهِ؛ فَذُو الْعَرْشِ مَحْمُودٌ وَأَنَا مُحَمَّدٌ، وَاللهُ الْأَعْلَى وَهَذَا عَلِي»[2].

دو اسم از اسماء خود را برای ما برگزید. خدای صاحب عرش محمود است و من محمدم. خداوند، اعلی است و این علی است.

۵. صدوق به اِسناد خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله، روایت کرده است که می‌فرماید:

«وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيراً مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ خَلْقٌ أَحَبَّ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَلَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنَّا. إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى شَقَّ لِي اسْماً مِنْ أَسْمَائِهِ، فَهُوَ مَحْمُودٌ وَأَنَا مُحَمَّدٌ. وَشَقَّ لَكَ يَا عَلِيُّ اسْماً مِنْ أَسْمَائِهِ، فَهُوَ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَأَنْتَ عَلِيٌّ..» تا آخر حدیث[3].

سوگند به خدایی که مرا نوید دهنده برانگیخت، که هیچ مخلوقی برروی زمین

---

۱. مقتضب الأثر ص۶؛ بحار الأنوار ج۲۵ ص۶.

۲. روضة الواعظین ص۱۳۹؛ معاني الأخبار ص۵۶ ح ۶؛ علل الشرائع ج۱ ص۱۳۴ باب ۱۱۶؛ بحار الأنوار ج۱۶ ص ۳۱۴ ح ۲ و ۳، ج۳۵ ص۳۴ ح ۳۱.

۳. معاني الأخبار ص۵۵ ح ۳؛ علل الشرائع ص۹۱.

نزد او محبوب‌تر و گرامی‌تر از ما نیست، زیرا خداوند، تبارك وتعالی، برای من از اَسماءِ خود نامی اقتباس کرده است. نام او «محمود» و نام من «محمّد» است، برای تو نیزای علی، نامی از نامهای خود گرفت، یعنی او «علیِ اَعلیٰ» است و تو را «علی» نامید.

۶. صدوق در علل الشرایع به اِسنادِ خود، و دیلمی در اِرشاد القلوب، از یزید بن قعنَب آورده‌اند که گوید:

«كُنْتُ جَالِساً مَعَ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَفَرِيقٌ مِنْ عَبْدِ الْعُزّىٰ بِإِزَاءِ الْبَيْتِ الْحَرَامِ، إِذْ أَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ أمّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام، وَكَانَتْ حَامِلَةً بِهِ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ، وَقَدْ أَخَذَهَا الطَّلْقُ ـ إلىٰ أن قال: ـ ثُمَّ خَرَجَتْ بَعْدَ الرَّابِعِ وَبِيَدِهَا عليّ بنُ أبي طالِبٍ عليه‌السلام. ثُمَّ قَالَتْ: إِنِّي فُضِّلْتُ عَلىٰ مَنْ تَقَدَّمَنِي مِنَ النِّسَاءِ... إلىٰ أن قالت:... أَنِّي دَخَلْتُ بَيْتَ اللهِ الْحَرَامَ وَأَكَلْتُ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّةِ وَأَرْزَاقِهَا؛ فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَخْرُجَ هَتَفَ بِي هَاتِفٌ: يَا فَاطِمَةُ! سَمِّيهِ عَلِيّاً فَهُوَ عَلِيٌّ. وَاللهُ الْأَعْلَىٰ يَقُولُ: إِنِّي شَقَقْتُ اسْمَهُ مِنِ اسْمِي وَأَدَّبْتُهُ بِأَدَبِي...» تا آخر حديث[1].

با عبّاس بن عبد المطلب و گروهی از طایفۀ عبدالعزی، در مقابل بیت الله الحرام نشسته بودیم که در این هنگام، فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین عليه‌السلام که باردار و نُه ماهه بود جلوآمد، در حالی که درد وضع حمل بر او چیره شده بود... سپس بعد از گذشت چهار روز ـ در حالی که علی بن ابی طالب عليه‌السلام در دستش بود ـ از بیت خارج شد، پس فرمود: من بر تمام زنان پیش از خودم برتری یافتم... من به داخل بیت الله الحرام وارد شده و از میوه‌های بهشتی و ارزاق و طعام‌های آن خوردم و هنگامی که خواستم خارج شوم، سروشی مرا بانگ زد و گفت: ای فاطمه! این مولود را علی نام کن، که او علی است. خداوند اعلی می‌فرماید: اسم او را از اسم خود مشتقّ کرده و به آداب و روش خود تأدیبش نموده‌ام...

۷. حافظ محمد بن یوسف گنجی در کفایة الطالب ـ که نسخه‌اش نزد ما موجود

---

۱. الأمالي صدوق ص۱۹۴؛ علل الشرائع ج۱ ص۱۳۵؛ معاني الأخبار ص۶۲؛ بحار الأنوار ج۳۵ ص۸ به نقل از این سه کتاب و الغیبة نعمانی؛ روضة الواعظین ص۷۶ (بدون ذکر سند)؛ تفسیر البرهان ج۳ ص۱۰۷، ذیل سوره مؤمنون از الأمالي طوسی.

است ـ به اِسنادِ خود از پیامبرﷺ حدیثی طولانی روایت کرده است که بخشی از آن در اینجا ذکر می‌شود. فرمودند:

«لَمّا کانَ اللیلةَ التي وُلِدَ فیها عليٌّ ، أشرَقَت الأرضُ، فَخَرَج أبو طالبٍ وَهو یقول: أیّها الناس! وُلِدَ في الکعبةِ وليُّ الله عزَّوجلَّ. فَلَمّا أصبَحَ دَخَلَ الکَعبةَ وَهُوَ یَقولُ:

یَا رَبِّ هـذا الغَسَقِ الدَّجيّ وَالْقَمَرِ الْمُنْبَلِجِ الْمُضِيّ

بَیِّنْ لَنَا مِنْ أمرِكَ الخَفيِّ مَاذَا تَرىٰ فِي إسْمِ ذَا الصَّبِيّ

فَسَمِعَ صوتَ هَاتِفٍ وَهوَ یَقُولُ:

یَا أهلَ بَیتِ المُصطَفَی النبيّ خُصِّصْتُمُو بِالْوَلَدِ الزَّکِيّ

إنَّ اسْمَهُ مِنْ شَامِخِ العَلِيّ عَلِيٌّ اشْتُقَّ مِنَ الْعَلِيّ

چون شبی فرا رسید که در آن علی زاده شد، زمین تابان شد. ابوطالب پیش آمد، در حالی که می‌گفت: مردمان! ولیّ خدا عزّوجلّ در کعبه زاده شد. صبح که فرا رسید، وارد کعبه شد، در حالی که می‌گفت:

ای خدا! ای صاحب تاریکی فراگیر، و ماه روشن تابان! از امر پنهان خود برایمان بیان کن که در مورد اسم این نوزاد چه رأیی داری؟

در آن حال، صدای هاتفی شنید که می‌گفت:

ای خاندان پیامبر برگزیده! شما را به فرزند پاک اختصاص دادند، اسم او از جایگاه بلند برگزیده شد؛ نام «علی» از اسم «علیّ» خدا مشتق شده است.

صاحب این اسمِ جامع، به صفاتِ قُدسیّهٔ الٰهیه متّصف است.

امام علی خود به این شرفِ والا افتخار می‌کرد، همچُنان که در حدیث امام باقر از امیرالمؤمنین آمده است:

«أنا الذي أنحلَني ربّي اسمَه»[۱].

من آنم که خدایم اسم خود را به من بخشید.

۱. مختصر بصائر الدرجات حسن بن سلیمان حلی ص۳۴ و ۱۵۰؛ بحار الأنوار ج۵۳ ص۴۹.

اینکه خداوند، تبارك وتعالی، خود، این نام را بر او نهاد، دلالت می‌کند بر اینکه حضرتش به صفات کمالیّه متّصف است و نام نهادنِ خداوند بر او، از تخلُّقش به اخلاقِ الهی خبر می‌دهد و ما را به تطابُقِ اسم، با مُسمّی می‌رساند. از این نامگذاری نتیجه می‌گیریم که اوست که جامع مظاهر و مستجمِعِ مفاخر و بزرگترین آیت و آشکارترین نشانهٔ خداوند است.

هـو خِـدنُ العُلـیٰ وَلِلعِلـمِ مَـأویٰ كُلُّ فَضـلٍ عَنهُ مَـدَی الدَّهرِ یُرویٰ
مُـذ سِـواهُ العَلیـاءُ لـم تَـرَ كُفـواً اَلِفَتـهُ بِكـرُ العُلـیٰ فَهْـيَ تَهـویٰ
حُسنَ أخلاقِهِ كَما یَهواها
طابَـقَ اسـمَ العلي بِفَضلٍ مُسَـمّیٰ مِنـهُ أعیٰـا ظَنـاً وَأتعَـبَ وَهمـا
هُـوَ نَفـسُ العَلـيِّ القَدیـمِ وَقِدمـا شَـقَّ مِـن ذِكـرِهِ العَلـيُّ لَـهُ اسْـما
فَهوَ ذاتُ العَلیاءِ جَلَّ ثَناها[۱]

او صاحب بلندی و مأوای علم است. در همهٔ دهر، هر فضیلتی از او حکایت می‌شود. اگر او نبود، بلندی همتایی نمی‌یافت. رفعتِ دست‌نایافته، به او پیوست، چراکه اخلاق نیکویش را پسندید، همچنان که او نیز خواهان آن رفعت است.

نام «علی» با فضیلت صاحب نام، مطابق است. فضلی که گمان از آن عاجز ماند و وهم درمانده شد. او خودِ والای قدیم است و خداوندِ علی، در قِدَم، نام او را از نام خویش برگرفت. پس او، ذاتِ رفعت است ـ جلیل باد ثنای او.

و چه نیکو سروده است عالم ادیب شیخ عبدالصمد خامنه‌ای[۲] در شعر زیبایش:

---

۱. قصیدهٔ اُزریّه سرودهٔ شاعر سترگ شیعی، شیخ محمدکاظم اُزریِ بغدادی (۱۱۴۳–۱۲۱۱) قصیدهٔ جاودانهٔ اوست مشهور به چکامهٔ اُزریه که اِعجابِ اهل نظر را برانگیخته است و شاعرانی آن را تخمیس کرده‌اند. مصنّف بیتهای دیگری از قصیدهٔ ازریه را در همین کتاب نقل کرده است

۲. میرزا عبدالصمد بن محمدباقر خامنجی از عالمان خامنه، درگذشته به سال ۱۳۱۱، که علاوه بر فنون علمی در ادب عرب نیز دستی چیره داشت. بنگرید: مستدرکات أعیان الشیعة ج۳ ص۱۳۲؛ تکملة أمل الآمل ج۳ ص۲۷۰. گزیده‌ای از اشعارش تحت عنوان «مقتطفات من دیوان عبد الصمد الخامنجي» توسط مؤسسهٔ امام صادق علیه‌السلام در قم به سال ۱۴۱۴ هـ.ق. منتشر شده است.

اللهُ أبدَعَـهُ خَلقـاً وَفَضَّلَـهُ خُلقاً وَأَحسَـنَ فِي الإيجـادِ هَيكَلَهُ
إن عُـدَّ خَلـقُ وُجـودٍ كانَ أوَّلَـه لَـو لا حُـدوثُ عَلـيٍّ دَحَيـتُ لَـهُ
قِدماً وَقُلتُ هُوَالباري بِلا سَبَبِ
سَـمّاهُ والِـدُهُ «زَيـداً» وَبَعـضٌ تَـلا «عَمرًوا» وَفِيهِ اختِلافٌ بَينَهُم حَصَلا
فَالأمـرُ فِيـهِ إلـى رَبِّ السَّـما وُكِلا شَـقَّ الإلـهُ اسـمَهُ مِن إسـمِهِ فَكِلا
هُما عَليٌّ حَكيمٌ شامِخُ الرُّتَبِ

خداوند خلقت او را ابداع نمود و خویَش را برتری داد و تن او را به نیکویی در وجود آورد. اگر آفرینش موجودات به شمار آید، او اولینِ آنهاست. و اگر علی حادث نبود، برای او قائل به قِدَم بودم و او را آفرینندهٔ بی علت می‌دانستم.

پدرش او را زید نامید، و بعضی گویند که او را عمرو نامید. و در این مسأله بینشان اختلاف افتاد. پس این امر را به به خداوند آسمان، واگذار کردند. خداوند نام او را از نام خود مشتق نمود چرا که هر دو علی و حکیم و بلند مرتبه هستند.

عالم ادیب میرزا ابراهیم متخلص به ساغر[۱] اینگونه سروده است:

یا علی آن که تو را نام نکو ایزد پاک کرده از نام خود از فرطِ بزرگی مشتق
خاکِ درگاهِ تو صد مرتبه بِه از تسنیم خارِ دربارِ تو صد بار بِه از اِستَبرَق

تمام مفاخر و مزایا تحت این اسمِ جامع، گرد آمده‌اند و متّصف نمودنِ صاحب این اسم به صفاتِ قدسیِ الهی، از این نامگذاری مشخص می‌شود. همهٔ این مناقب نورانی و شکوهمند، تحت این چند حرف ثبت شده است. و این اسم برای هر عاقل بصیر، همان اسم اعظم است که بوسیله آن، آرزوها برآورده و مشکلات حلّ، و سختی‌ها آسان و دعاها مستجاب و حاجات برآورده می‌شود.

بنگرید به حدیثی که شیخ المحدثین صدوق رحمه الله روایت کرده است:

---

۱. میرزا محمد ابراهیم بن محمد اسماعیل معروف به ساغر اصفهانی (۱۲۲۵-۱۳۰۰ ق.) کتابی در سیرهٔ نبوی و رویدادهای عاشورا به نظم و نثر دارد که به سال ۱۲۷۴ ق. در هند منتشر شده است. شرح حالش در المآثر والآثار ص ۲۱۶ و مجلهٔ وحید شماره ۱۳۰ ص ۵۷۷ آمده و علامه شیخ آقابزرگ طهرانی دربارهٔ دیوان شعرش در الذّریعة ج ۹ ص ۴۶۵، توضیح داده است.

«عَن أميرِالمؤمنين عليه السلام أنّه مَرَّ في طريقٍ، فسايَرَهُ خَيبَريٌّ، فَمَرَّ بوادٍ قَد سالَ، فَرَكِبَ الخَيبَريُّ مِرطَهُ وعَبَرعَلَى الماء. ثُمَّ نادى إلى أميرِالمؤمنين عليه السلام: يا هذا لَوعَرفتَ كما عَرفتُ لَجُزتَ كما جزتُ. فقال له أميرالمؤمنين: مَكانَك، ثُمَّ أومأ بيَدِهِ إلَى الماء فَجَمَدَ وَمَرَّ عَلَيه. فَلَمّا رَأى الخَيبَريُّ ذالكَ، انكَبَّ عَلى قَدَمَيهِ وَقالَ: يا فَتى ما قُلتَ حَتّى حَوَّلتَ الماءَ حَجَرا؟ فقالَ لَه أميرُ المؤمِنينَ عليه السلام: فَما قُلتَ أنتَ حَتّى عَبَرتَ علَى الماء؟ فَقالَ الخَيبَريُّ: دَعَوتُ اللهَ بِاسمِه الأعظَمِ، فَقالَ أميرُ المؤمنينَ عليه السلام: وَما هُوَ؟ قال: سَألتُهُ بِاسمِ وَصيِّ مُحمَّد. فَقالَ أميرُ المؤمِنينَ: أنا وَصيُّ مُحمّد، فقال الخيبريُّ: إنَّه الحَقّ. ثُمَّ أسلَمَ...» تا آخر حديث[1].

امیرالمؤمنین عليه السلام در راهی می‌گذشت. با مردی خیبری همسفر شد. به یک وادی پر از آب رسیدند. مرد خیبری، سوار بر عبای خود شد و از آب گذشت. سپس امیرالمؤمنین را فراخواند و گفت: اگر آنچه را که من می‌دانم تو هم می‌دانستی، مانند من از آب می‌گذشتی. امیرالمؤمنین فرمود: اینک بر جای خود باش. سپس با دست خود به آب اشاره کرد، جامد شد و از آن گذشت. خیبری که این صحنه را دید، بر پاهای حضرت افتاد و گفت: جوان! چه گفتی که آب تبدیل به سنگ شد؟ حضرتش پرسید: تو چه گفتی که از آب گذشتی؟ خیبری گفت: خدا را به حق اسم اعظمش خواندم. امیرالمؤمنین پرسید: اسم اعظم خدا چیست؟ گفت: او را به اسم وصیّ بزرگ محمد خواندم. فرمود: منم وصیّ محمد. خیبری گفت: این حق است و اسلام آورد.

از «عینِ» علی دیدهٔ امت بیناست — در «لامِ» علی لوای دولت برپاست
گر چشمهٔ رحمت طلبی، ای نادم — دریای علی طلب که دریا در «یا» ست

اسم جامعِ «الله» و ویژگی‌های آن

مراتب و درجات اَسماءِ حُسنای الهی لفظی، در دلالت روشن شد. اینک باید دانست که جامعِ جمیع آنها و شریف‌ترین و بزرگ‌ترین و مشهورترین و والاترینِ آنها، و آنچه از دیگر اسم‌های ویژهٔ خدا، تبارك وتعالی، متمایز شده، همان لفظ «الله» است. این اسم در

۱. مشارق أنوار اليقين ص۲۷۱؛ مدينة المعاجز ص۴۳۰.

مرتبه‌ای است که از ذات خبر می‌دهد و بر ذات، بِما هوَذات، دلالت دارد و برخلافِ سایر اَسماء، جامعِ جمیع کمالات است. زیرا هرکدام از آنها بر یک معنی دلالت می‌کند، مثلاً قادر بر قدرت و عالِم بر علم و رازق بر رزق و... دلالت می‌کند. لذا در میان تمامیِ اسامی، این اسم به این سه امر اختصاص داده شد:

۱. این اسم بر هیچ کس جز خداوند متعال ـ نه حقیقتاً و نه مجازاً ـ اِطلاق نشده است، بلکه خداوند متعال آن را به خود اختصاص داده است؛ همان طور که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرموده است:

«الله أعظَمُ اسمٍ مِن أسماءِ اللهِ عَزَّوَجلّ، لا يَنبَغي أن يَتَسَمّى بِهِ غَيرُه»[1].

«الله» بزرگترین اسم در میان نام‌های خدا عزوجل است، که سزاوار نیست هیچ کسی جز او بدان نامگذاری شود.

۲. کلمه «الله» به تمامی صفات وصف داده می‌شود، در حالی که نام‌های دیگر این گونه نیستند. مثلاً می‌گویی: «هو الله الرحمن الرحیم»، «هو الله الخالق البارئ المصوّر». ولی نمی‌گویی: «هو الرحمن الله»، «هو الرحیم الله»، «هو البارئ الله» و غیره.

۳. خداوند به سایر اَسماء نامیده می‌شود و هر کدام از آنها نشانه‌ای برای اوست که به یکی از آنها نامیده می‌شود. مثلاً می‌گویی: «کریم» نامی از نام‌های الله است، و «عَلیم» از نام‌های الله است. ولی نمی‌گویی: «الله» نامی از نام‌های کریم یا علیم یا غفور است. این خصوصیت به سبب همان نکته‌ای است که قبلاً یاد شد که این اسم (الله) بر ذات، بِما هُوَذات، دلالت دارد؛ یا جامعِ تمامِ صفات است، برخلاف دیگر نام‌های خداوند.

انسان کامل همان عالَمِ کبیر است

مراتب اَسماء را در دلالت دانستیم و دیدیم که یک مفهوم بزرگ جامعی آنها را در بر می‌گیرد که همان لفظ جلاله است. نیز دانستیم که هر جزیی از اَجزاء عالَمِ کبیر، مظهر اسم خاصی از اَسماء الله و نشانه‌ای از یکی از صفات او است، و مراتب موجودات عالم، مانند اختلاف مراتب اَسماءِ حُسنای الهی، در مَظهَر بودن مختلف هستند. اینک باید

---

۱. تفسیر الصافي ج۱ ص۸۱؛ مصباح البلاغة مستدرک نهج البلاغة میرجهانی ج۳ ص۸۰، نقل از التوحید.

دانست که: تمامیِ اَسماء ـ با همان معانیِ تفصیلی آنها ـ همگی در معنیِ اسمِ الله، آمیخته‌اند، و در آن جای دارند و «الله» جامع همهٔ آنهاست. همچنین است حقیقتِ مظاهرِ اَسماءِ خداوند، که خود اَجزاءِ عالَمِ کبیرِ آفاقیه است. و تمامی افراد ذوات کَون در کتابی کریم و عالمی صغیر و کلمه‌ای تامه گرد آمده، و همگی در کتاب رحمانی و هیکلی قدسی پیچیده شده است؛ یعنی همان انسانِ کامل و عالَمِ کبیر، بلکه عالَمِ اکبر. به اعتبارِ اِحاطهٔ علمیِ آن، که از معدنِ علمِ الهی به جمیع موجودات، و مبادی و اَسباب و صوَر و غایاتِ آن، سرچشمه گرفته است. همچُنان که امام الموحّدین امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این اَشعار به آن اشاره نموده است:

أَتَزعَمُ أَنَّكَ جِرمٌ صَغيرٌ وَفيكَ انْطَوَى العالَمُ الأكبَرُ
وَأنتَ الكِتابُ المُبينُ الَّذي بِأَحرُفِهِ يَظهَرُ المُضمَرُ[۱]

آیا می‌پنداری که جرم کوچکی هستی؟ در حالی که عالم اکبر در تو درپیچیده است. و تویی آن کتاب آشکاری که با حروفِ آن، پوشیده آشکار می‌گردد.

پس هر ممکنِ جزئی، از میان دیگر ممکنات، مَظهَرِ اسمِ خاصّی از اَسماء الله است که از ذاتِ باری تعالی خبر می‌دهد و برگرفته از صفتِ خاصّی از صفات کمالیه یا اِضافیه یا سَلبیه، مانند حیّ و قادر و قدّوس است. و جامعِ عالَمِ کبیر و کتابِ حقّ مبین، که خدایش آن را با دستِ خود نگاشته است ـ یعنی انسان کامل ـ مظهری برای جامعِ اَسماء است، مانند مظهریت افراد برای افراد و اجزاء برای آحاد.

پس عالَم با تمامِ اَجزای آن، همان تصویرِ حقیقتِ انسان است و تفصیلِ هَیاکِلِ بَشَری است، که اَسرارِ الهی در آن گنجانده شده است، و تمامیِ حقایقِ عالَم، مَظاهرِ حقیقتِ انسانی هستند، و اَرواحِ آنها، جزئیّاتِ روحِ اَعظَمِ انسانی است، چه آن روح عالی باشد چه عنصری چه حیوانی. به همین روی، عالَمِ بَرتَر را «عالَمِ کبیر» نامیدند، یعنی به سببِ ظهورِ حقیقتِ انسانی که در آن موجود است.

---

۱. دیوان اشعار منسوب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام ص۱۷۵. در مورد صحت انتساب این اشعار به حضرتش بنگرید: مقدمهٔ دیوان فجنگردی نیشابوری (سلوة الشیعة) نوشته جویا جهانبخش.

و آن را در عالَمِ کبیر، ظهوراتی است تفصیلی، همچنانکه آن را در عالم انسانی، ظهوراتی است اجمالی. و نخستین ظهورش همان صورت روح مجرد است که مطابق با صورت عقلی اوست. سپس صورت قلبی او که مطابق با صورت نَفْسِ کلی و نفسِ صورت‌یافتهٔ فَلَکی است. سپس صورت دخانیه لطیفی که روح حیوانی طبی نامیده شده و مطابق است با هیولی کلی. بعد از آن صورت دَمَویه است که مطابق با صورت جسمی کلی است. سپس صورت اَعضائیه که مطابق است با اجسام در عالم کبیر. و با این تنزّلاتی که در مَظاهرِ انسانی دیدیم، تَطابق بین دو نسخه پدید آمد و به همین سبب، عالم صغیر نامیده شد. شاعر گوید:

هر چه در عالَمِ کبیر بُوَد — همه شرحِ کتابِ اَکبرِ توست

شاعر دیگر گوید:

گر تو آدم‌زاده‌ای چون او نشین — جملهٔ ذرات را در خود ببین
چیست اندر خُم که اندر نهر نیست — چیست اندر خانه کاندر شهر نیست
این جهان خُمّ است، دل چون جوی آب — این جهان خانه است، دل شهر عُجاب[1]

انسان کامل، کتابی جامع برای کلّ

انسان کامل، کتاب الهی جامعی است که کتب و صُحُف را در بر دارد. زیرا او از حیث روحِ جزئی و عقلِ مجرَّدش، کتابی است عقلی، که «اُمّ الکتاب» نامیده شده است، بدان روی که شامل مُعظَمِ حقایقِ عقلیِ کلی، بروجهِ مقدّس عقلی است. همچنین، از جهت اینکه نمونه‌ای از عالم کبیر و اصلِ آن است نیز «اُمّ الکتاب» نامیده می‌شود.

از جهت قلب سرّی حقیقی و ملکوتیِ او، که از عالَمِ اَمر است، همان «لوح محفوظ» و «کتاب مبین» و «امام مبین» است، به سبب اینکه نقوش و آثارش ـ به حفظ قلم نگارندهٔ این نقوش و کسی که این نقش‌ها را بر آن لوح را بر آن ثبت کرده است ـ تا ابد محفوظ است.

او از حیث نفسِ منطبعهٔ خیالیه، «کتاب محو و اثبات» است، و از جهت جسد و بدن، همان «کتاب مسطور» است، و از جهت مجموعیتش «نسخهٔ کل» و «جامع کل» است.

---

۱. مثنوی جلال الدین بلخی، دفتر چهارم.

پس او کتابی است جامعِ کلّ، که به تنهایی و اِنفِرادش، برای مطالعه کفایت می‌کند، و مظهری است برای آنچه کل اظهار می‌کنند، و خالقش در آن جلوه‌گر می‌شود، به آنچه خودِ او، در همه چیز متجلّی است.

شگفت نیست که کلّ، در درونِ اوست، و او جامعی است برای کلّ، و به منزلهٔ امامی است که تمامیِ خلایق از بسیط و مرکّب و کائنات عنصریه و آثار سماویه، در او جمع می‌شوند، و کتابی است جامع، برای آیات پروردگارِ قُدّوسش، و نسخه‌ای است مکتوب از کُن فَیَکون. زیرا که مَظهَرِاسمُ اللهِ الأعظَم، و جامعِ تمامیِ اَسماءِ حُسنای الهی است.

بلکه شگفت آن است که همه به خاطر او آفریده شده‌اند، و همه خادم اویند، و او مخدومِ همه. و تمامیِ آسمانها و زمین به دست اویند و همگی در تسخیرِ او و معلولِ وجود او. و همه در سجدهٔ اویند و او مَسجودِ همه. او مظهری است برای ذات مقدسی که جامعِ صفاتِ حُسنای کمالی است و از تمام زشتی‌ها و عیوب منزّه است.

نتیجه کلام

نتیجه این که اَشرَفِ اَسماءِ لفظیِ اِلهی و جامعِ آنها، همان لفظِ جلاله است، و اَشرَفِ مَظاهر و اَعظم و جامعِ آنها، همان انسانِ کامل است. و این جامعِ مظهری، مَظهَر و نشانه است برای آن جامعِ اِسمی. و تصویری است در خارج که حقیقت او را نشان می‌دهد، و در عالَمِ شُهود آشکار می‌سازد. او مَخلوقی است به صورتِ جامِع، همانطور که سایرِ مظاهرِ جزئی، برای دیگر اَسماء الهی، تصاویری خارجیّه هستند که حقیقتِ آنها را آشکار می‌نمایند.

و اَسماءِ آشکار در هر موجودی، خود، اصل و حقیقتِ آن موجود هستند و او و قائم به آنهاست. و مَظهَرِ هر اسمی، تصویری است از او، که حقیقتش را آشکار می‌کند و به صورتِ اسمی خلق شده است که در آن ظاهر شده است.

این است حقیقت معنای قول پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که می‌فرماید:

«إنّ اللهَ خَلَقَ آدَمَ عَلی صورَتِه» یا «..عَلی صورَةِ الرَّحمن»[۱].

---

۱. التوحید صدوق ص۱۵۲ و ۱۵۳؛ عیون أخبار الرضا علیه‌السلام ج۲ ص۱۱۰؛ الإیضاح فضل بن شاذان ص۲۰. منابع

خدا آدم را بر صورت او آفرید، یا بر صورت رحمان آفرید.

از آنجا که نوعِ انسان، در مجموع، قابلیتِ این را دارد که بالقوه، مَظهَری برای این اسمِ جامع باشد، پس باید دانست که شرف و عظمت و فرهنگ، شایستهٔ کسی نیست جز مَظهرِ بالفعل آن، که همان پیامبر ما صلی الله علیه و آله و وصیِّ او علیه السلام است، که در درجهٔ نخستِ اَنبیاء و اولیاء قرار دارند، و سایر اَنبیاء و اوصیاء بعد از آنها ـ به ترتیبِ مقاماتِ خود ـ قرار می‌گیرند.

شمسِ ازل، چراغِ ابد، سرّ ممکنات   آیینه‌دارِ [...] قِدَم، مَظهَرِ صفات

پس مظهرِ بالفعل، برای جامعِ اَسماءِ حُسنای الهی، در مرتبهٔ اول، اَشرفِ مخلوقات و جامعِ آیات و کتابِ دلالات و اَعظمِ عَلامات، و جامعِ مظاهر و مجمعِ عوالمِ آفاقی و اَنفُسی، اوست. و اوست نسخهٔ کل و روحِ کل و حقیقتِ کل و آینهٔ کل و نشانهٔ یگانه‌ای که جمیعِ آیات در او گرد آمده‌اند و تمامِ عَوالمِ اَجسام و اَرواح ـ به جهت حقیقتش، نه بَشَری بودنش ـ مربوب اویند. او از جهتِ بشری، عبدی مربوب است؛ ولی به سبب داشتنِ دو جهتِ الهی و بندگی، متعیّن به خلافت [الهی] است، و واجدِ منصبِ نبوّتِ و ولایتِ مُطلَقه است. پس اوست مَجمَعِ بَحرَین و مَظهَر عالَمَین.

به سبب همین اتّصافش به صفات جلالیهٔ کمالیهٔ قدسیهٔ الهیه، و تأدّبِ او به تأدیب الهی است، که پیامبر صلی الله علیه و آله خود فرموده است:

«أدّبنی ربي فأحسن تأديبي»[1].

خداوندگارم تربیتم فرمود، و نیکو تربیتم فرمود.

در کافی به اِسنادش از فُضَیل بن یَسار، آورده که امام صادق علیه السلام با اشاره به آیهٔ «إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظيم» (القلم: ۴) فرمود:

«إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ. فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ: إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ

اهل سنت: صحیح بخاري ج۷ ص۱۲۵؛ صحیح مسلم ج۸ ص۳۲؛ مسند احمد ج۲ ص۲۴۴ و۲۵۱. همگی از ابوهریره از پیامبر روایت کرده‌اند. طَبَرانی در المعجم الکبیر و خطیب از ابن عمر روایت کرده‌اند. چنانکه در کنز العُمّال ج۱ ص۲۲۷ آمده. بنگرید به توضیح نَوَوی در شرح صحیح مسلم ج۱۶ ص۱۶۵.

۱. بحار الأنوار ج۱۶ ص۲۱۰، نقل از مکارم الاخلاق.

عَظِیمٍ...» تا آخر حدیث[1].

خدا عزّوجلّ پیامبرش را تربیت فرمود و نیکو ادب آموخت. چون ادب را در او به کمال رساند، فرمود: تو بر خُلق عظیم هستی.

در بصائرالدرجات است که امام صادق علیه‌السلام با اشاره به همان آیه فرمود:

«إِنَّ اللهَ أَدَّبَ نَبِیَّهُ عَلَی أَدَبِهِ. فَلَمَّا انْتَهَی بِهِ إِلَی مَا أَرَادَ، قَالَ لَهُ إِنَّكَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیم...» تا آخر حدیث[2].

خداوند، پیامبرش را به ادب خود، تربیت کرد. وقتی رسید به بالاترین درجه‌ای که اراده فرموده بود، فرمود: تو به راستی که بر خُلق عظیم هستی.

همچنین در بصائر، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که با اشاره به آیه ۴ سوره قلم و آیه ۱۹۹ سوره اعراف:

وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِینَ.

و به [کار] پسندیده فرمان ده، و از نادانان روی بگردان.

می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ أَدَّبَ نَبِیَّهُ، حَتَّی إِذَا أَقَامَهُ عَلَی مَا أَرَادَ، قَالَ لَهُ: وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِینَ. فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله، زَكَّاهُ اللهُ، فَقَالَ: إِنَّكَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیم...» تا آخر[3].

به راستی خداوند پیامبرش را ادب آموخت تا آنجا که او را بر آنچه اراده فرموده بود واداشت. فرمود: «به نیکی امر کن و از نادانان روی گردان». پیامبر چنین کرد. پس از آن تزکیه‌اش کرد و فرمود: براستی تو بر خُلق عظیم هستی.

در صفحات پیشین در باب ولادت علی علیه‌السلام و نامگذاریِ او، حدیثی از فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه‌السلام یاد شد که ضمن آن می‌گوید:

«فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَخْرُجَ، هَتَفَ بِي هَاتِفٌ: یَا فَاطِمَةُ سَمِّیهِ عَلِیّاً فَهُوَ عَلِيٌّ. وَاللهُ الْعَلِيُّ

---

۱. الکافي ج۱ ص۲۶۶؛ بحار الأنوار ج۱۷ ص۴.

۲. بصائر الدرجات ص۳۹۹ ح ۴.

۳. بصائر الدرجات ص۳۹۹ ح ۵.

الْأَعْلَى يَقُولُ: إِنِّي شَقَقْتُ اسْمَهُ مِنِ اسْمِي وَأَدَّبْتُهُ بِأَدَبِي...» تا آخر حدیث[1].

چون خواستم بیرون آیم، هاتفی ندا داد: ای فاطمه! او را «علی» نام گذار، که او علی است. خدای علیِّ اَعلی می‌فرماید: من اسمی از اَسماءِ خودم را برای او مشتق کردم و او را به تأدیب خود ادب آموختم.

چون آن حضرت، متخلّق به اخلاقِ الهی و مظهرِ جامعِ اَسماء اوست؛ بدین سبب مربّیِ عَوالم است و در آن خلافت دارد و صاحبِ اَمر و نهی است.

شاعر در تَخمیسِ بیتهای چکامهٔ اُزریّه گوید:

مَلِـكٌ دُونَ فَخـرِهِ كُلُّ فَخـرِ　　أمـرُهُ نافِـذٌ بِحَشـرٍ وَنَشـرِ

كَـم بِنَهـيٍ مِنـهُ انتَهى صَـرفُ دَهرٍ　　ذاكَ ذُو أمـرَةٍ عَلـى كُلِّ أمـرِ

رُتبَـةٌ لَيـسَ غَـيرُهُ يُؤتاها

بِحِمـاهُ يَحمِـي الوُجـودَ وَيَسـلُفْ　　وَالسَّـماواتُ فِيهِ كَالـذَّرِّ فِي الكَفّ

كَـم لَـهُ وَهـوَ فِـي الوُجُـودِ تَصَـرُّفْ　　هِمَـمٌ لا تَـرى بِهـا فَلَـكُ الأفـ

ـلاكِ إلّا كَحَبَّةٍ في فَلاها[2]

پاداشاهی که فخرش از هر فخری برتر است و فرمانش در حشر و نشر نافذ است.

چه بسا که گردش روزگار (شدائد و حوادث زمانه) با نهی او از میان رفته و اوست که بر هر فرمانی، صاحب فرمان است. مرتبتی که به کسی جز او داده نشود.

با حمایت خود وجود را حمایت می‌کند و آسمانها در کف او چون ذره‌ای هستند

حقیقت این انسان کامل بالفعل، نزد خداوند، مخزون و مکنون است و هیچ اَحَدی جز او و آفریدگارش، از آن آگاه نیست. چُنان که حقیقتِ اسم جامعی را که در او ظاهر است، هیچ کس نمی‌تواند بفهمد. این همان حقیقت است که پیامبر گرامی ﷺ این

۱. پیش از این منابع حدیث نقل شد، از جمله کتابهای سه گانهٔ صدوق: الأمالي ص۱۹۴؛ علل الشرائع ج۱ ص۱۹۴؛ معاني الأخبار ص۶۲.

۲. تخمیس دو بیت از چکامهٔ اُزریه که در صفحات ۳۱ و ۷۴ این قصیده آمده است.

چنین به آن اشاره می‌فرمایند:

«يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَ اللهَ إِلَّا أَنَا وَأَنْتَ، وَمَا عَرَفَنِي إِلَّا اللهُ وَأَنْتَ، وَمَا عَرَفَكَ إِلَّا اللهُ وَأَنَا»[۱].

ای علی! کسی خدا را نشناخت جز من و تو. کسی مرا نشناخت مگر خدا و تو. کسی تو را نشناخت مگر خدا و من.

شاعر با اقتباس از این حدیث نبوی می‌گوید:

سِوى الله لم يَعرِفكُم يا نَبيَّ الهُدى — وَما عَرِفَ اللهَ العَليَّ سِواكُم
وَما عَرِفَ الأمـلاكُ مِن عِظَمِ قَدرِكُم — وجِبريلُ يَعلُو رَفعَةً لِعُلاكُم
فَمَن فُوهُ مِثلِي أن يَفوهَ بِفَضلِكُم — وَمَن لِلِساني أَن يَعُدَّ عَلاكُم؟[۲]

ای پیامبر هدایت، جز خداوند کسی شما را نشناخت و خدای بلندمرتبه را جز شما کسی نشناخت. و فرشتگان، بزرگیِ مرتبت شما را نشناختند، در حالی که جبرئیل به خاطرِ والاییِ شما، رفعت یافته است. پس چه کسی زبان مرا دارد تا فضل شما را بیان کند، و مراتب والای شما را بشمارد.

---

۱. مصنف (علامه امینی) در حاشیهٔ این صفحه در مورد این حدیث می‌نویسد: «این حدیث را محدثانِ چندی در کتابهایشان آورده‌اند. از جمله: علامه سید شرف الدین نجفی در کتاب تأویل الآیات. شیخ قطب الدین اشکوری در کتاب محبوب القلوب گوید: ابوذر رضی الله عنه نیکو انصاف داده در آنجا که اعتراف کرد امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نمی‌شناسد، چنان که در کتاب البشائر آمده که روزی عمر وارد مسجد، یعنی مسجد رسول الله شد در حالی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حضور حضرتش ایستاده بود. گفت: یا رسول الله! من از ابوذر در باره‌ات پرسیدم. به من خبر داد که در مسجدی. به او گفتم: چه کسی نزد اوست؟ گفت: او را نمی‌شناسم، در حالی که علی نزد توست. پیامبر فرمود: ابوذر راست گفته است. این مردی است که کسی او را نمی‌شناسد جز خدا و رسولش.

همچنین سید الفقهاء جمال الملّة والدین فقیه وجیه عزّ الشریعة و فخر الطائفة المحقّة سید جواد بن محمد صاحب مفتاح الکرامة و دیگران به این حدیث شریف اشاره کرده‌اند. وی می‌گوید:

بالله ما عرف الإله من الورى — غير النبيّ محمّد و وصيّه
كلّا ولا عرف النبيَّ محمداً — غيرُ الإله بكُنهه ووليّه
وكذاك ما عرف الوصيَّ بكنهه — أحدٌ سوى ربّ السما ونبيّه

۲. شاعرش را نیافتیم.

چه نیکو سروده است مولی عبدالرزاق لاهیجی[۱]:

علـی را قـدر، پیغمبـر شناسـد — کـه هرکس خویش را بهتر شناسـد

وچه زیبا سروده شده است این شعر:

گفتـا بـه وصـیّ خـود نبـیِّ مطلق — نشناخت تورا کسی به غیرِمن وحق

حق را نشناخت کس به غیرمن وتو — من را نشناخت کس به غیرِتو وحق

این حقیقت، حقیقتی است که از درون هویت الهی و شمس حقیقت واجب سرچشمه گرفته است، که نور آن در تمام هیاکل ممکناتْ نافذ، و فیضش بر همهٔ ماهیات، گسترده شده است. او حقیقتی است که در کلّ، ساری و جاری است، و ذاتش را، فقط ذات او، یا لوازمِ ذاتِ او، به صورت ادراکی عینی و اجمالی، درک می‌کند.

و او نخستین کسی است که درِ طلبِ نور الهی را کوفت، و اول کسی است که به عالمِ وجود پا نهاد، و اول کسی است که کلمهٔ لا اله الا الله را بر زبان آورد.

سَـبَقَ الكَـونَ جَميعـاً فِـي الوُجُودْ — وَطَـوى عالَـمَ غَيـبٍ وَشُـهُودْ

كُلُّ مـا فِي الكَـونِ مِن يُمنـاهُ جُودْ — إذ هُـوَ الكائِـنُ لِلّٰهِ يَـدا

وَيَــدُ اللّٰهِ مَـدَرُّ الأنعُــمِ[۲]

از همهٔ عالم، در وجود یافتن، پیشی گرفت وعالم غیب و شهود را پیمود. هر چه در عالم هست از جود دست اوست، چرا که او دست خداست و از دست خداوند است که نعمتها سرازیر می‌شود.

او اشرف ممکنات است و مخاطب به خطابِ

«لَولاكَ لَما خَلَقتُ الأفلاكَ»[۳].

اگر تو نبودی، افلاک را نمی‌آفریدم.

---

۱. حکیم متألّه صاحب شوارق الالهام متوفی ۱۰۵۱ و متخلص به فیاض.

۲. از میرزا اسماعیل شیرازی فقیه نامدار درگذشته به سال ۱۳۰۵. آنچه در اینجا آمده، بخشی از قصیدهٔ اوست که نویسنده در کتاب دیگرش الغدیر ج۶ ص۲۹ و ۳۰ آورده است.

۳. حدیث قدسی مشهور بین فریقین. درباره آن بنگرید: المیزان ج۱۰ ص۱۵۲.

و مورد ندای پروردگار به کلام:

«خَلَقتُ الأشياءَ لِأجلِكَ وَخَلَقتُكَ لِأجلي»[۱].

همه اشیاء را برای تو آفریدم و تورا برای خودم آفریدم.

غرض تویی ز وجودِ همه جهان، ورنه

لَما تَكَوَّنَ فِي الكَونِ كائِنٌ لَولاك

اوست مصباح نور خداوند که به واسطهٔ نورش جمیع ماهیاتِ موجود در فضا و کائناتِ عالَمِ غیب و شُهود، قابلیتِ نورپذیری را دارا می‌شوند. اوست علةُ العلل و غایت موجودات و عقلِ اول و روح الأرواح و سرّ کائنات و واسطهٔ فیضِ وجود در أشباح و وصولِ حق به سوی خلق. این است که از پیامبر خاتم ﷺ روایت شده است که می‌فرماید:

«لولا انا و انت یا علی لما خلق الله الخلق».

اگر من و تو نبودیم، خداوند آفریدگانش را نمی‌آفرید.

لَهُم خَلَقَ اللهُ العَوالِمَ كُلَّها وَحَكَّمَهم فيها بها من خليقة

فَهُم عِلّةُ الإيجادِ وَاللهُ موجِدٌ بِهِم قالَ لِلأشياءِ: «كوني» فكانتِ

خداوند همهٔ عوالم را برای آنان آفرید و آنان را در آن عوالم حاکم و جانشین کرد. پس ایشان علت ایجادند و خداوند برای آنان به اشیاء فرمود: «باشید» پس به وجود آمدند. اوست آبِ حیات در دو عالَم، و سببِ رستگاری در دنیا و آخرت، و چشمهٔ رحمت در هر دو عالم، که بندگان خدا از آن می‌نوشند. و مرجع نجدین (راه رستگاری دنیا و راه رستگاری آخرت) است و مآل و انجام و آغازِ هر دو راه.

دیلمی در ارشاد القلوب به اِسنادِ خود از پیامبر اکرم ﷺ، روایت کرده است که با اشاره به آیهٔ ۲۴ سوره نور، به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ! إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ خَلَقَنِي وَإيّاكَ مِنْ نُورِهِ الْأَعْظَمِ، ثُمَّ رَشَّ مِنْ نُورِنَا عَلىٰ جَمِيعِ الْأَنْوَارِ مِنْ بعد خَلْقِهِ لَهَا. فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ، اهْتَدَى إِلَيْنَا.

۱. حدیث قدسی مشهور که به این لفظ در منابع متقدم یافته نشده است. برخی آن را به وحی نازل شده به حضرت موسی علیه‌السلام نسبت داده‌اند. بنگرید: شرح فصوص قیصری ص۹۷۷.

وَمَنْ أَخْطَأَهُ ذَلِكَ النُّورُ، ضَلَّ عَنَّا. ثُمَّ قَرَأَ: وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ، يَهْتَدِي إِلَىٰ نُورِهِ» تا آخر حديث[1]

ای علی خدا من و تورا از نورِ اعظمِ خودش آفریده، آنگاه از نور ما بر تمام نورها پاشید، بعد از آنکه آنها را آفرید. هر آفریده‌ای که از این نور به او رسیده، هدایت ما را پذیرفت. و این نور به هر کس نرسیده، از درِ خانۀ ما گمراه شده است. بعد این آیه را خواند که: وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ[2]. (هر که خداوند برایش نوری قرار ندهد، هرگز نوری برایش نیست).

اوست نوری که انوار از او اِشراق شد، و واحدی است که آحاد از او ظاهر گشت، سرّی که اسرار از او نشأت گرفت، عقلی که عقول از آن برآمد، نفسی که نفوس از آن صادر شد، لوحی که حاویِ اَسرارُ الغُیوب است، جایگاهی که آسمانها و زمین را در برگرفته و عرش عظیمی که به لحاظ عظمت و علم بر همه چیز احاطه دارد، چشمه‌ای که همه چشمه‌ها از او ظاهر شد، و به اسم او کائنات تکوُّن گرفت.

این معنای همان روایتی است که عمّار از امیر مؤمنان علی عليه‌السلام نقل کرده است که می‌فرماید:

«یا عمّار باسمي تكوّنت الكائنات والأشياء، وباسمي دعا سائرُ الأنبياء، وأنا اللوح والقلم، وأنا العرش والكرسي، وأنا السّماوات السبع» تا آخر حديث[3].

ای عمّار! کائنات و اشیاء به اسم من تکوین یافتند. دیگر پیامبران به اسم من فراخواندند. منم لوح و قلم، منم عرش و کرسی، منم آسمانهای هفتگانه.

البته در این مورد، اخبار دیگری نیز وجود دارد.

حجت خدا، روح عالَم است که اگر نباشد، زمین اهلش را در خود فرو می‌برد

او به منزله روح عالم است که عالَم جسدِ اوست. روح، جسد را تدبیر می‌کند و در آن بدان‌گونه که می‌خواهد ـ با قوای روحانی و جسمانی ـ تصرف می‌کند. حجت نیز همان

---

۱. إرشاد القلوب ج۲ ص۴۰۴؛ بحار الأنوار ج۶۵ ص۴۴ ح ۹۰.

۲. نور ۴۰.

۳. مستدرك سفينة البحار ج۵ ص۱۹۶ و ج۶ ص۳۸. نقل از کتاب سلسبيل.

گونه عالَم را تدبیر کرده و به واسطهٔ اَسماء الٰهی که در او ودیعه نهاده شده است، در جهان تصرف می‌کند. اَعیانِ عالَم رعایای اویند و او خلیفهٔ خدا بر آنهاست. بر خلیفه است که رعایای خود را بدان سان که شایسته است، سرپرستی کند.

اوست سرِّ عالمَین و مَجمَعِ بَحرَین و علتِ نورَین. تنها به سبب وجودش زمین و آسمان استوار گشت و به یُمن اوست که مردم روزی می‌خورند و بوسیله او آسمانهای بلند و زمین‌های پست، قائم گشته است.

کَراجَکی از نبیّ اکرم ﷺ، روایت می‌کند که می‌فرماید:

«وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيراً وَنَذِيراً، مَا اسْتَقَرَّ الْكُرْسِيُّ وَالْعَرْشُ وَلَا دَارَ الْفَلَكُ وَلَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرَضُونَ إِلَّا بَعْدَ أَن كَتَبَ اللهُ عَلَيْهَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ أميرالمؤمنين»[1].

سوگند به خدایی که مرا بحق نویددهنده و هشداردهنده فرستاد، کرسی و عرش در جای خود آرام نگرفت و فلَک به چرخش نیفتاد و آسمانها و زمین برپا نشد، مگر پس از آنکه خداوند بر آن نوشت: لا إله الّا الله، محمّد رسول الله، علی أمیرالمؤمنین.

در این باب اخبار فراوانی رسیده است که از حد تواتر می‌گذرد و فقط کوته نظران در آنها تردید می‌کنند.

كُلُّ جُودٍ لَدَى الوُجوداتِ مِنهُ   وَلِكُنهِ النَّدىٰ أيادِيهِ كُنهُ
سَل دُهوراً حَياتُها مِن لَدُنهُ   وَاسأَلِ الأعصُرَ القَديمَةَ عَنهُ
كَيفَ كانَت يَداهُ رُوحَ غَداها[2]

هر جود و عطایی در موجودات از اوست، و دستانش ذاتِ ذاتِ بخششند.
از دهرها که حیاتشان از جانب اوست، و از روزگاران کهن، دربارهٔ او بپرس که چگونه دستانِ او، آغازگر حرکتشان بوده است.

---

۱. مائة منقبة ابن شاذان ص۴۹؛ التحصین ابن طاووس ص۵۶۷؛ الیقین ص۲۳۹؛ بحار الأنوار ج۳۷ ص۳۳۸ نقل از کنز الفوائد کراجکی.

۲. تخمیس دو بیت از شیخ کاظم اُزری که در قصیدهٔ او ص۷۸ آمده است.

تنها به برکت اوست که از زمین گیاه می‌روید و زمین بار می‌دهد و آسمان رزقش را فرو می‌فرستد و کوهها بر روی زمین استوار می‌گردند. ارادهٔ پروردگار در مقادیر امورش بر او نازل می‌شود و از حضرتش صادر می‌شود[1].

او روح عالم و سبب ایجاد و بقای آن است که اگر نمی‌بود، تمام عوالم ـ همانند بدنی که با مفارقت نفس ناطقه، پوسیده و فانی می‌شود ـ از بین می‌رفت. بدین روی، زمین لحظه‌ای از وجود او خالی نمی‌ماند و بی او باقی نمی‌ماند. این بیانات، توضیحی است بر آنچه شیخ اجلّ کلینی و دیگر محدّثان به اِسنادشان از امام سجاد علیه‌السلام روایت کرده‌اند که می‌فرماید:

«لولا ما في الأرض منّا لساخَت بأهلها»[2].

اگر ما در زمین نبودیم، زمین اهلش را فرو می‌برد.

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«لَو بَقِيَت الأرضُ بغَيرِ إمامٍ ساعَةً لَساخَت»[3].

اگر زمین ساعتی بدون امام بماند فرو خواهد ریخت.

امام رضا علیه‌السلام فرمود:

«لَو خَلَت الأرضُ طَرفَةَ عَينٍ مِن حُجَّةٍ لَساخَت بِأهلِها»[4].

اگر زمین چشم برهم زدنی از حجت خالی شود اهلش را فرو می‌برد.

در این زمینه از ائمه معصومین علیهم‌السلام بیشتر از بیست حدیث رسیده است[5]. پس وجود

---

۱. این جمله برگرفته از جمله‌ای بس بلند است که در ضمن زیارت امام حسین علیه‌السلام آمده است. بنگرید: الكافي ج۴ ص۵۷۷؛ تهذيب الأحكام ج۶ ص۵۵؛ كامل الزيارات ص۲۰۰. (ویراستار)

۲. الكافي ج۱ ص۱۷۷ تا ۱۷۹.

۳. الكافي ج۱ ص۱۷۹ ح ۱۰؛ علل الشرائع ج۱ ص۱۹۶ ح ۵؛ كمال الدين ص۲۰۱ باب ۲۱ ح ۱.

۴. عيون أخبار الرضا علیه‌السلام ج۲ ص۲۴۷؛ علل الشرائع ج۱ ص۱۹۹ ح ۲۱؛ مسند الإمام الرضا علیه‌السلام عطاردی ج۱ ص۸۸ و ۸۹ ح ۳ و ۱۰.

۵. بنگرید: علل الشرائع ص۱۹۶؛ الغيبة نعمانی ص۱۳۸؛ الغيبة طوسی ص۲۲۰؛ المناقب ابن شهرآشوب ج۱ ص۲۱۱؛ الصراط المستقيم ج۲ ص۱۱۴؛ بصائر الدرجات ص۴۸۷؛ تفسير نور الثقلين ج۴ ص۳۶۹ ـ ۳۷۰ ح ۱۱۴ تا ۱۲۰. این مضمون تواتر دارد.

ائمه معصومین علیهم‌السلام نعمت تام و کاملی است که خداوند در این آیات اینگونه به آن اشاره فرموده است:

«وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»[۱].

و نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است.

«ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»[۲].

سپس در همان روز است که از نعمت پرسیده خواهید شد.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا»[۳].

هیچ ندیدی حال مردمی را که نعمت خدا را به کفر مبدل ساختند.

«يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا»[۴].

نعمت خدا را دانسته و شناخته باز انکار می‌کنند.

در این موضوع، آیات شریفه بیش از این است.

آنان ـ که سلام خدا بر ایشان باد ـ واسطهٔ فیضهایی هستند که فرود می‌آید، و اولیای نعمتهای جزئی و کلی و آشکار و پنهانی هستند که به دست ما می‌رسد، همچنان که در فقرات زیارت جامعه معروف آمده است:

«قادة الأمم وأولياء النعم»[۵].

پیشوایان امتها و اولیای نعمتها.

---

۱. لقمان: ۲۰.

۲. تکاثر: ۸.

۳. ابراهیم: ۲۸. الکافي ج۱ ص۲۱۷ ح ۱ و ۴ و ج۸ ص۱۰۲ ح ۷۷؛ المناقب ج۳ ص۴۰۴؛ بحار الأنوار ج۲۴ ص۵۱.

۴. نحل: ۸۳. الکافي ج۱ ص۴۲۷ ح ۷۷؛ المناقب ج۲ ص۲۱۰ و ج۳ ص۵۴؛ بحار الأنوار ج۲۴ ص۵۱ ح ۳؛ در بحار الأنوار ج۳۷ ص۱۶۶ ح ۴۲ از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده: «يعرفون يوم الغدير وينكرونها يوم السقيفة».

۵. تهذیب الأحکام ج۶ ص۹۶؛ من لا یحضره الفقیه ج۲ ص۶۱۰. دربارهٔ اعتبار سند و قوت مضامین این زیارت بنگرید: کلام مولی محمدتقی مجلسی در روضة المتقین ج۵ ص۴۵۱ و شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان ص۹۹۸.

وَما نِعمَةٌ إلّا وَهُم أولِياؤُها   فَهُم نِعمَةٌ مِنها أَتَت كُلُّ نِعمَةٍ

هیچ نعمتی نیست مگر آنکه آنان اولیایش باشند. پس ایشان نعمتی هستند که همهٔ نعمتها از آن آمده است.

امکانِ شناختِ حقیقتِ مَظهرِ فِعلیِ جامعِ اَسماء در مرتبهٔ اولیٰ ـ یعنی صاحبان نبوت و ولایت مطلقه ـ را نداریم. بدین روی، اندیشه‌ها در میدان این معرفت، وامانده و عقلها سرگردان شده‌اند. و صفاتش موجب حیرت اندیشمندان و گمراهی آرزومندان شده است، همچنان که امام علی علیه‌السلام خطاب به طارق بن شهاب، امام را اینگونه وصف نموده است:

«الْإِمَامُ ـ يَا طَارِقُ ـ بَشَرٌ مَلَكِيٌ وَجَسَدٌ سَمَاوِيٌّ وَأَمْرٌ إِلَهِيٌّ وَرُوحٌ قُدْسِيٌّ وَمَقَامٌ عَلِيٌّ وَنُورٌ جَلِيٌّ وَسِرٌّ خَفِيٌّ؛ فَهُوَ مَلَكِيُّ الذَّاتِ، إِلَهِيُّ الصِّفَاتِ، زَائِدُ الْحَسَنَاتِ، عَالِمٌ بِالْمُغَيَّبَاتِ، خَصّاً مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَنَصّاً مِنَ الصَّادِقِ الْأَمِين» تا آخر حديث[۱].

طارق! امام انسانی ملکوتی و پیکری آسمانی و امری الهی و روحی قدسی و مقامی والا و نوری تابان و سرّی نهان است. او ذاتش ملکوتی و صفاتش خدایی و حسناتش فراوان است و به غیب آگاه است، برگزیده پروردگار جهانیان و مورد اعلان از جانب صادق امین (پیامبر) است.

هوَ رُوحُ العُلومِ أُجهِلَ كُنهُه   مِنهُ وَالرُّوحُ عُلِّمَ العِلمَ مِنهُ

ذٰلِكَ الذِكرُ عَنهُ إن تَسأَلَنهُ   فَتَأَمَّل بِ(عَمْ) تُنَبِّئكَ عَنهُ

نَبَأٌ كُلِّ فِرقَةٍ أعياها

تَجِدُ الأرضَ وَالسَّما فِي التَحَيُّر   وَالبَرَايا عَن دَركِ مَعناهُ تَقصُر

فَهيَ غَرقىٰ بِكُنهِهِ فِي التَفَكُّر   وَبِمَعنىٰ «أَحَبِّ خَلقِكَ» فَانظُر

تَجِدُ الشَّمسَ قَد أزاحَت دُجاها

او روح علوم است که ذاتش دانسته نمی‌شود. و روح، علم را از او فراگرفته است. این قرآن دربارهٔ اوست اگر ازو پرسی. پس در سورهٔ عم یتسائلون تأمل کن تا تورا از او باخبر سازد. خبری که هرفرقه‌ای آن را دریافت.

۱. بحار الأنوار ج۲۵ ص۱۶۹ ح ۳۸، نقل از مشارق أنوار اليقين بُرسی.

آسمان و زمین را در حیرت می‌یابی و مردم از درک معنای آن قاصرند. پس غرق تفکر در ذات اویند. و در معنای «محبوبترینِ خلقت» بنگر تا ببینی که خورشید تاریکی‌اش را از میان برداشته.

کوتاهی فهم‌ها از شناخت امام

در باب معرفت به مقام امام، روایت شیخ اجلّ ثقه کلینی ـ طیّبَ اللهُ رَمسَه ـ که از امام رضا علیه‌السلام به اِسنادِ خود روایت کرده، ما را بسنده است. این حدیث طولانی است و ما تنها به ذکر بخشهایی از آن می‌پردازیم. امام می‌فرماید:

«هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَمَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ، فَيَجُوزَ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ؟ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلُّ قَدْراً وَأَعْظَمُ شَأْناً وَأَعْلَى مَكَاناً وَأَمْنَعُ جَانِباً وَأَبْعَدُ غَوْراً، مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِآرَائِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَاماً بِاخْتِيَارِهِمْ. إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ علیه‌السلام بَعْدَ النُّبُوَّةِ وَالْخُلَّةِ، مَرْتَبَةً ثَالِثَةً؛ وَفَضِيلَةً شَرَّفَهُ بِهَا وَأَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ، فَقَالَ: إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماما (إلىٰ أن قال علیه‌السلام): فَمَنْ ذَا الَّذِي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ يُمْكِنُهُ اخْتِيَارُهُ؟ هَيْهَاتَ، هَيْهَاتَ! ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَتَاهَتِ الْحُلُومُ وَحَارَتِ الْأَلْبَابُ وَخَسَأَتِ الْعُيُونُ وَتَصَاغَرَتِ الْعُلَمَاءُ وَتَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ وَتَقَاصَرَتِ الْعُلَمَاءُ وَحَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ وَجَهِلَتِ الْأَلِبَّاءُ وَكَلَّتِ الشُّعَرَاءُ وَعَجَزَتِ الْأُدَبَاءُ وَعَيِيَتِ الْبُلَغَاءُ، عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ؛ وَأَقَرَّتْ بِالْعَجْزِ وَالتَّقْصِيرِ. وَكَيْفَ يُوصَفُ بِكُلِّهِ ويُنْعَتُ بِكُنْهِهِ وْيُفْهَمُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ» تا آخر حدیث[۱].

آیا می‌دانند قدر و موقعیت امامت را در میان امت، تا اختیار و انتخاب آنان در آن روا باشد؟ به راستی امامت اندازه‌ای فراتر و مقامی والاتر و موقعی بالاتر و آستانی منیع‌تر و عمقی فراتر از آن دارد که مردم با عقل خود بدان رسند یا با رأی و نظر خود، آن را درك كنند يا به انتخاب خود امامی بگمارند. امامت مقامی است که خداوند به حضرت ابراهیم علیه‌السلام پس از مقام نبوت و خُلَّت عطا کرد، این امامت، سومین درجه و فضیلتی بود که خدایش بدان مشرَّف کرد و نامش را بوسیله آن بلند نمود و فرمود: بدرستی که من تورا برای مردم امام نمودم (۱۲۴

۱. الکافي ج۱ ص۱۹۹، باب نادر جامع في فضل الامام وصفاته.

سوره بقره)...». کیست که به حقّ شناسائی امام برسد یا تواند او را انتخاب کند؟ هیهات هیهات، خردها در باره‌اش گمراهند و خاطرها در گمگاه، عقلها سرگردان و چشمها بی‌دید، عالمان در اینجا کوچکند و حکیمان در حیرت و بزرگان کوته‌نظر و هوشمندان گیج و نادان و شعراء لال و گنگ و ادباء درمانده و سخندانان بی‌زبان، شرح یك مقامش نتوانند و وصف یکی از فضائلش ندانند، همه به عجز معترفند، چگونه می‌توان تمام کنهش را وصف کرد و چیزی اسرارش فهمید؟

جَـرَّد اللهُ لِلمَعالـي ذَواتـا مِنـهُ عـادَت لِوَصفِـهِ مِرآتـا
وَهـوَ لِلحَـقِّ إذ غَـدٰا مِشـكاتا جٰـازَ مِـن جَوهَـرِ التَّقَـدُّسِ ذاتـا
تاهَـتِ الأنبِيـاءُ فِـي مَعنٰاهٰـا
إنَّ آيٰاتِـهِ العَظِيمَـةَ ذِكـرا بَعضُهٰـا أعجَـزَ النَّبِيّيـنَ طُـرّا
دَع مَزٰايٰـا أبَـت مَدَى الدَّهـرِ حَصرا لا تُجِـل فـي صِفـاتِ أحمَـدَ فِكرا
فَهِـيَ الصُّـورَةُ الَّتـي لَـن تَرٰاهٰـا[۱]

خداوند برای والایی ذات‌هایی از خود جدا نمود که آیینه وصفش شدند. و او برای حق چراغی شد که در ذات، از جوهر تقدس گذشت و انبیاء در معنای آن سردرگم شدند.

برخی از آیات بزرگ او همهٔ انبیاء را عاجز نمود. آن مزایایی را که در طول دهر قابل حصر نبودند را واگذار. در صفات احمد فکر خود را جولان مده، که او همان صورتی است که آن را نخواهی دید.

به همین مضمون، حدیثی طولانی از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام روایت شده است که می‌فرمایند:

«فَمَنْ ذَا يَنَالُ مَعْرِفَتَنَا أَوْ يَعْرِفُ دَرَجَتَنَا أَوْ يَشْهَدُ كَرَامَتَنَا أَوْ يُدْرِكُ مَنْزِلَتَنَا؟ حَارَتِ الْأَلْبَابُ وَالْعُقُولُ وَتَاهَتِ الْأَفْهَامُ فِي مَا أَقُولُ. تَصَاغَرَتِ الْعُظَمَاءُ وَتَقَاصَرَتِ الْعُلَمَاءُ

۱. تخمیس دو بیت از چکامهٔ اُزریه، ص۴۳

وَكَلَّتِ الشُّعَرَاءُ وَخَرِسَتِ الْبُلَغَاءُ وَألكَنَتِ الْخُطَبَاءُ وَعَجَزَتِ الْفُصَحَاءُ وَتَوَاضَعَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنِ الْأَوْلِيَاءِ. وَهَلْ يُعْرَفُ أَوْ يُوصَفُ أَوْ يُعْلَمُ أَوْ يُفْهَمُ أَوْ يُدْرَكُ أَوْ يُمْلَكُ شأنُ مَنْ هُوَ نقطةُ الكائناتِ وقُطبُ الدائراتِ وسِرُّ المُمكِناتِ وشُعَاعُ جَلَالِ الْكِبْرِيَاءِ وَشَرَفُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ؟ جَلَّ مَقَامُ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله عَنْ وَصْفِ الْوَاصِفِينَ ونَعْتِ النَّاعِتِينَ، وَأَنْ يُقَاسَ بِهِمْ أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ. كَيْفَ وَهُمُ النورُ الأَوَّلُ والْكَلِمَةُ الْعَلْيَاءُ وَالتَّسْمِيَةُ الْبَيْضَاءُ وَالْوَحْدَانِيَّةُ الْكُبْرَىٰ، الَّتِي أَعْرَضَ عَنْهَا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّىٰ، وَحِجَابُ اللهِ الْأَعْظَمُ الْأَعْلَىٰ. فَأَيْنَ الِاخْتِيَارُ مِنْ هَذَا وَأَيْنَ الْعُقُولُ مِنْ هَذَا؟» تا آخر حديث[1].

چه کسی می‌تواند عارف به مقام ما شود یا به درجات ما آگاهی یابد و شاهد عظمت ما باشد و منزلت ما را دریابد؟ عقل و خردها درباره آنچه می‌گویم حیران است و اندیشه سرگردان. بزرگان کوچکند و دانشمندان ناتوان و شاعران گنگ و بلیغان لال و سخنوران الکن و فصیحان عاجز، آسمان و زمین در مقام توصیف مقام اولیاء اظهار کوچکی می‌نمایند. آیا می‌توان شناخت یا ستایش نمود و یا فهمید و یا درك کرد یا احاطه یافت بر مقام کسی که نقطهٔ کائنات است و قطب دایره‌ها و سرّ ممکنات و پرتو جلال کبریا و افتخار زمین و آسمان؟ مقام آل محمّد بزرگتر است از وصف ستایشگران و توصیفِ وصف‌کنندگان و اینکه احدی را با آنها مقایسه نمود. چگونه می‌توان چنین مقایسه‌ای کرد، در حالی که آنها نورِ اولند و کلمهٔ والا و نام درخشان و وحدانیت بزرگ هستند، که هر کس به آنها پشت کند یا از آنان کناره گیرد از توحید فاصله گرفته است. و حجاب اعظمِ خداوند هستند، پس چگونه می‌توان چنین شخصیت‌ها را با انتخاب تعیین نمود و کجا عقل‌ها می‌توانند آنها را درك کنند؟

ذاتُ قُدسٍ لَيسَ الثَنا يَكفِيها لاٰ وَلَا العالمون مَدحاً تَفِيها
بَل وَلَا الأنبِياء مَع مَن يَلِيها وَصَفوا ذاتَهُ بِما كانَ فِيها
مِن صِفاتٍ كَمَن رَأىٰ مَرآها
كَلَّ عن كُنهِ ذاتِه كُلُّ نَبلٍ وَتَحامىٰ عَن دَركِهِ كُلُّ عَقلٍ

۱. بحار الأنوارج۲۵ ص۱۷۱ ح ۳۸. نقل از أنوار اليقين برسی.

مَلَكَت كَفُّهُ الوُجُودَ بِبَذلٍ　　مَلِكٌ يَحتَوِي مَمٰالِكَ فَضلٍ
غَيرِ مَحدودَةٍ جِهاتِ عُلاهٰا[۱]

ذاتِ مقدّسی که ثنا کفایتش نمی‌کند و مدح جهانیان از عهدهٔ ثنایش برنمی‌آید. بلکه حتی انبیاء و دنبالهٔ آنان نیز، نتوانستند ذات او را آن گونه که هست وصف کنند، آنچنان که کسی او را دیده باشد.

هر با فضیلتی از فهم کنه ذاتش عاجز است و هر عقلی از درک آن طفره رفته. دستانش با بخشش تمام عالم وجود را گرفته. پادشاهی که بر ممالک فضلی فرمان می‌راند که جهات بزرگی آن نامحدودند.

دفع توهم: مجالی برای توهّم تفویض نیست

اکنون که گفتار به اینجا رسید و پاره‌ای از شؤون منصب نبوت و ولایتِ مطلقه را دانستیم، دیگر جای تأمّل نمی‌ماند که نسبتِ اشیاء واضافهٔ امور تکوینیه به معرَّف (یعنی نبیّ و ولیّ مطلق)، چه در ایجاد و چه در بقاء، به لحاظ علیت و غایت و اعتبار وساطت و سببیت و حکومت و ولایت و خلافت، صحیح و خالی از اشکال است؛ مانند نسبت امور تشریعیه به نبی و ولیّ مطلق. و این هرگز ما را به تفویض نمی‌رساند.

ولی برخی پنداشته‌اند که این موجب تفویضی است که باطل است و فاسد. اما فساد این پندار، آشکار است و کوته‌فکری آنان را نشان می‌دهد؛ زیرا این اضافه و نسبت، به اعتبارات و وجوهِ قاصر از علیت و غائیت، صحیح می‌باشد.

این اضافات و نسبت‌ها را در کتاب و سنت می‌توانیم ببینیم، همانند نسبت توفّی و اِماته (میراندن) که گاهی به خداوند عزّوجلّ نسبت داده می‌شود، مانند این آیات:

«اللَّـهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»[۲].

خداست آن که وقت مرگ، ارواح را می‌گیرد.

---

۱. تخمیس دو بیت از چکامهٔ اُزریه ص۳۸ و ۳۰.

۲. زمر: ۴۲.

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ»[1].

خدا شما را آفریده و سپس می‌میراند.

و گاهی هم به ملک الموت نسبت داده می‌شود، مانند این آیه:

«قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ»[2].

بگو فرشتهٔ مرگ که مأمورِ قبض روح شماست جان شما را خواهد گرفت.

و گاهی به ملائکه نسبت داده می‌شود، مانند این آیات:

«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ»[3].

آنان که در حال پاکیزگی (از شرک) فرشتگان قبض روحشان کنند.

«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ»[4].

آنها که فرشتگان در حالی جانشان را می‌گیرند که به نفس خود ستم کرده‌اند.

و گاهی هم به فرستادگان الهی نسبت داده می‌شود، مانند این آیه:

«تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا»[5].

رسولان ما او را می‌میرانند.

پس نسبت دادن قبض و توَفّی (گرفتن روح) به ملک الموت و ملائکه و رسل، با وجود اینکه خدای متعال خود مُمیت و متوفّیِ ارواح است، کاملاً صحیح است. این صحیح بودن و تامّ بودن فقط به اعتبار آلیت و تولیت است. و تعارض و اختلاف ظاهر آیات، رفع نمی‌شود مگر با آنچه ذکر شد.

پس با توجه به اضافه نمودن این امر الهی و نسبت دادن آن به غیر خداوند متعال، جای آن نیست که گفته شود: ملک الموت و دیگر ملائکه در هنگام مرگ، ارواح را قبض

۱. نحل: ۷۰.

۲. سجده: ۱۱.

۳. نحل: ۳۲.

۴. نحل: ۲۸.

۵. انعام: ۶۱.

می‌کنند، همانطور که در زبان عرف هم جاری است. آیا این سبب می‌شود که تفویض محضِ باطل، تحقق یابد؟ و آیا به عبودیت ملک الموت و سایر ملائکه موکلین در این امر کشیده می‌شود؟ و آنها را شریکی برای خداوند قرار می‌دهد؟ و برای گوینده آن کفر و کوته فکری را ثابت کرده و او را از توحید خداوند در افعالش خارج می‌سازد؟! پناه می‌بریم به خداوند، از گمراهی و جهالت و جُمود فَهم.

اکنون نیک بنگریم به حدیثی که رئیس المحدّثین شیخ صدوق قدّس سره در این مورد روایت کرده است. ایشان در کتاب «من لا یحضره الفقیه» گوید:

«سُئِلَ الصَّادِقُ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَ: اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها، وَعَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَ: قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ، وَعَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبِينَ وَالَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ، وَعَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا، وَعَنْ قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: وَلَوْ تَرى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلائِكَةُ؛ وَقَدْ يَمُوتُ فِي السَّاعَةِ الْوَاحِدَةِ فِي جَمِيعِ الْآفَاقِ مَا لَا يُحْصِيهِ إِلَّا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَكَيْفَ هَذَا؟

فَقَالَ: إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ لِمَلَكِ الْمَوْتِ أَعْوَاناً مِنَ الْمَلَائِكَةِ، يَقْبِضُونَ الْأَرْوَاحَ بِمَنْزِلَةِ صَاحِبِ الشُّرْطَةِ لَهُ أَعْوَانٌ مِنَ الْإِنْسِ، يَبْعَثُهُمْ فِي حَوَائِجِهِ، فَتَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَيَتَوَفَّاهُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، مَعَ مَا يَقْبِضُ هُوَ، وَيَتَوَفَّاهَا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ مَلَكِ الْمَوْتِ»[1].

از امام صادق عليه السلام سؤال شد در مورد این فرمایش خداوند عزّ و جلّ: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا (الزمر: ۴۲) یعنی: خداوند جانها را به هنگام مرگشان می‌گیرد. و اینکه خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ (الم سجده:) یعنی: ای پیامبر بگو که فرشته‌ای به نام ملك الموت که بر شما گمارده شده شما را قبض روح می‌کند. و اینکه می‌فرماید: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ (النحل ۳۲) یعنی: آنان که فرشتگان جانشان را می‌ستانند در حالی که طیّب و پاکیزه‌اند از همه بدیها و زشتیها. و اینکه می‌فرماید: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ (النحل: ۲۸) یعنی: آنان که فرشتگان جانشان را می‌گیرند در حالی که

---

۱. من لا یحضره الفقیه ج۱ ص۱۳۶ ح ۳۶۸؛ بحار الأنوار ج۶ ص۱۴۴ ح ۱۵ و ج۵۹ ص۲۳۳.

بر خویشتن ستم‌کنندگانند. و اینکه می‌فرماید: تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا (انعام: ۶۱) یعنی: رسولان و فرستادگان ما او را قبض روح می‌کنند. و اینکه در جای دیگر می‌فرماید: وَلَوْ تَرى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلائِكَةُ (انفال: ۵۲) و اگر ببینی که فرشتگان چگونه کسانی را که کافرند قبض روح می‌کنند حتما تعجّب خواهی کرد. حال با توجّه به اینکه در یك زمان آنقدر نفوس در اطراف جهان از دنیا می‌روند که شمارش آنها را جز خدا نتواند، اگر تنها ملك الموت قبض روح می‌کند، با توجه به مضمون آیات یاد شده چگونه چنین چیزی ممکن است؟

آن حضرت پاسخ فرمود: خداوند تبارك وتعالی برای ملك الموت، دستیاران و کمک‌کارانی از فرشتگان قرار داده است که آنها جانها را می‌ستانند، به سان رئیس نظمیه (پلیس) که دارای مددکاران و دستیارانی از میان انسانهاست و برای انجام کارها و نیازهای خود به ایشان مأموریت می‌دهد و آنان را به نقاط مختلف گسیل می‌دارد. ملائکه نیز به همین ترتیب، از طرف ملك الموت اعزام می‌شوند و انسانها را قبض روح می‌کنند. ملك الموت نیز جانهای قبض شده را از فرشتگان می‌ستاند، علاوه بر آنچه که خود قبض کرده است و همهٔ آنها را خداوند عزّوجلّ، از ملك الموت می‌ستاند.

این روایت ما را راهنمایی می‌کند به اینکه نسبت فعل و اضافه نمودن آن به دستیاران مأمور، نیز کاملاً صحیح است و آنچه در مورد نسبت توفّی (گرفتن جان) به ملائکه و رسل آمده، از این قبیل و به همین شکل است. پس نسبت دادن افعال به دستیاران مأمور، صحیح است، همچون اضافه نمودن آن به خود مأمور و حاکم.

حدیث دیگر نیز ما را به حقیقت این امر راهنمایی می‌کند. این روایت را محدث ثقهٔ وجیه شیخ المحدثین طبرسی در کتاب «الاحتجاج» آورده، از حدیث احتجاج امیر المومنین عليه السلام بر زندیقی که به آیات متشابه قرآن استدلال می‌کرد ومی‌گفت که آیات دارای تناقض و اختلاف هستند. این حدیث طولانی است، ولی ما فقط به آنچه مربوط به آیات ذکر شده است، می‌پردازیم.

وَمِنْ سُؤَالِ هَذَا الزِّنْدِيقِ أَنْ قَالَ: أَجِدُ اللهَ يَقُولُ: قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي

وُكِّلَ بِكُمْ[۱]، وَفِي مَوْضِعٍ آخَرَ يَقُولُ اللهُ: يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا[۲]، وَالَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ[۳] وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ؛ فَمَرَّةً يَجْعَلُ الْفِعْلَ لِنَفْسِهِ وَمَرَّةً لِمَلَكِ الْمَوْتِ وَمَرَّةً لِلْمَلَائِكَةِ... إلى أن قال: سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا سَأَلْتَ، وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ. فَأَمَّا قَوْلُهُ: اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا، وَقَوْلُهُ: يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ وَتَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا، وَالَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ، وَالَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ، فَهُوَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَجَلُّ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتَوَلَّى ذَلِكَ بِنَفْسِهِ، وَفِعْلُ رُسُلِهِ وَمَلَائِكَتِهِ فِعْلُهُ، لِأَنَّهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ.

فَاصْطَفَى جَلَّ ذِكْرُهُ، مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلاً وَسَفَرَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، وَهُمُ الَّذِينَ قَالَ اللهُ فِيهِمْ: اللهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ. فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الطَّاعَةِ تَوَلَّتْ قَبْضَ رُوحِهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ؛ وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْمَعْصِيَةِ تَوَلَّتْ قَبْضَ رُوحِهِ مَلَائِكَةُ النَّقِمَةِ.

وَلِمَلَكِ الْمَوْتِ أَعْوَانٌ مِنْ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ وَالنَّقِمَةِ يَصْدُرُونَ عَنْ أَمْرِهِ، وَفِعْلُهُمْ فِعْلُهُ. وَكُلُّ مَا يَأْتُونَ مَنْسُوبٌ إِلَيْهِ. وَإِذَا كَانَ فِعْلُهُمْ فِعْلَ مَلَكِ الْمَوْتِ وَفِعْلُ مَلَكِ الْمَوْتِ فِعْلَ اللهِ، لِأَنَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ عَلَى يَدِ مَنْ يَشَاءُ وَيُعْطِي وَيَمْنَعُ وَيُثِيبُ وَيُعَاقِبُ عَلَى يَدِ مَنْ يَشَاءُ وَإِنَّ فِعْلَ أُمَنَائِهِ فِعْلُهُ، فَمَا يَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللهُ... تا آخر حدیث[۴]

و از جمله سؤالات فرد زندیق، تضادّ در این آیات بود که: قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ؛ و آیهٔ: اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا؛ و آیهٔ: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ، در آیه‌ای فعل ستاندن جان را به فرشته مرگ، و در جای دیگر به خود، و در جای دیگر به ملائکه نسبت داده است. تا آنجا که می‌فرماید: حضرت فرمود: تأویل آیاتی را که سؤال نمودی برایت بیان خواهم کرد، و هیچ توفیقی جز در پرتو خداوند میسور نگردد، بر او توکّل نموده و به سوی او بازمی‌گردم، و متوکّلان باید بر او توکّل می‌کنند.

۱. السجدة: ۱۱.
۲. الزمر: ۴۲.
۳. النحل: ۳۲.
۴. الاحتجاج ج۱ ص۳۵۸ به بعد؛ بحار الأنوار ج۹۰ ص۹۸ به بعد، باب ۱۲۹.

امّا آیات: اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها، و قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ، و تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا، و الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبِينَ، و الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ، خداوند تبارك وتعالی اجلّ و اعظم از آن است که خود متولّی این امور شود. و اما فعل رسولان و ملائکه او همان فعل خداوند است، زیرا اینان عمل به امر او می‌کنند، بنا بر این خداوند جلیل گروهی از ملائکه را به عنوان فرستاده و سفیر میان خود و خلق برگزیده است، و ایشان همان کسانند که می‌فرماید: اللهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ، بنا بر این مباشرتِ قبض روح أهل طاعت را ملائکهٔ رحمت بعهده دارند، و قبض روح أهل معصیت را ملائکهٔ عذاب انجام می‌دهند، و ملك الموت؛ یارانی از فرشتگان رحمت و عذاب دارد، که تحت فرمان او بوده و فعل ایشان همان فعل اوست، و سراغ هر که می‌روند کارشان منسوب به ملك الموت است، و به همین صورت فعل ملك الموت نیز همان فعل خداوند است، زیرا پروردگار، قبض روح را به دست هر که خواهد جاری می‌سازد، عطا می‌کند و منع می‌فرماید، پاداش و عقوبت را در دست هر که خواهد روان می‌کند، چرا که فعل افرادِ امینِ او، فعل خودِ اوست، وَما يَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللهُ.

احتجاج امیرالمؤمنین عليه السلام در این روایت شریفه، برای کسی که طالب حق و حقیقت باشد، کفایت می‌کند؛ زیرا در آن آشکارا اعلام می‌کند که اولیای خدا اُمناءِ او در بلاد و اجراکنندگان فرمانِ او و کارگزاران به اراده‌اش هستند که چیزی نمی‌خواهند جز آنچه خدا می‌خواهد. آنان بجز آنچه به آن مأمور می‌شوند را انجام نمی‌دهند و جمیع امور تکوینی به اعتبار آلیت و تولیت به آنها، نسبت داده می‌شود. پس نسبت دادن و اضافه نمودن جمیعِ افعال الهی، از قبض و عطاء و منع و پاداش و کیفر و خلق و تصویر و اِحیاء و غیر آن، به کسی که قائم به امر اوست و به اراده او آن را انجام می‌دهد و به مشیت او آن را متولی می‌شود و به حکم او آن را بدست می‌آورد، صحیح است. فعل او همان فعل خداوند است، و منصب آلیت و تولیت در امور برای اوست، چه ملائکه باشند و چه رسل.

شیخ اجل ثقه صدوق قدّس سرّه، در کتاب «التوحید» خود به اِسنادش از ابی معمر

سعدانی روایت کرده است:

«عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ السَّعْدَانِي أَنَّ رَجُلاً أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنِّي قَدْ شَكَكْتُ فِي كِتَابِ اللهِ الْمُنْزَلِ.

قَالَ لَهُ عليه‌السلام: ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ، وَكَيْفَ شَكَكْتَ فِي كِتَابِ اللهِ الْمُنْزَلِ؟

قَالَ: لِأَنِّي وَجَدْتُ الْكِتَابَ يُكَذِّبُ بَعْضُهُ بَعْضاً، فَكَيْفَ لَا أَشُكُّ فِيهِ؟

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام: إِنَّ كِتَابَ اللهِ لَيُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَلَا يُكَذِّبُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَلَكِنَّكَ لَمْ تُرْزَقْ عَقْلاً تَنْتَفِعُ بِهِ، فَهَاتِ مَا شَكَكْتَ فِيهِ مِنْ كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ. قَالَ لَهُ الرَّجُلُ.... إلى أن قال: وَأَجِدُ اللهَ تَعَالَى يَقُولُ: قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ،[1] وَقَالَ: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا،[2] وَقَالَ: تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ،[3] وَقَالَ: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ،[4] وَقَالَ: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ،[5] فَأَنَّى ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟...

مردی به خدمت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه آمد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین من در کتاب مُنزَل خدا شک کرده‌ام. علی عليه‌السلام به آن مرد فرمود: مادرت به مرگت نشیند، چگونه در کتاب منزل خدا شک کرده‌ای؟ گفت: برای آنکه من کتاب خدا را چنان یافتم که بخشی از آن بخشی دیگر را تکذیب می‌کند، پس چگونه در آن شک نکنم؟ علی بن ابی طالب عليه‌السلام فرمود که کتاب خدا بخشی از آن، بخشی را تصدیق می‌کند وتکذیب نمی‌کند. و تورا چنان می‌پندارم که عقلی به توروزی نشده که به آن بهرمند شوی، پس آنچه را که در آن شک کرده‌ای از کتاب خدای عزوجل بیاور.... تا آنجا که آن مرد گفت:

و خدای تعالی را می‌یابم که می‌گوید: قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ یعنی: بگو که تمام فرا گیرد یا بمیراند شما را فرشته مرگ یعنی عزرائیل

---

۱. السجدة: ۱۱.

۲. الزمر: ۴۲.

۳. الأنعام: ۶۱.

۴. النحل: ۳۲.

۵. النحل: ۲۸.

که گماشته شده است برشما سپس به سوی پروردگار خویش باز گردانیده می‌شوید. وگفته است: اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها یعنی خدا قبض می‌کند و می‌میراند جانها را در هنگام مردن آنها. وگفته است: تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَهُمْ لا يُفَرِّطُونَ یعنی می‌میرانند او را فرستادگان ما و ایشان تفریط و کوتاهی نمی‌کنند. وگفته است: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ یعنی آنان که می‌میرانند ایشان را فرشتگان در حالتی که آن کسان ستمکارانند برخویش؛ پس این یا امیرالمؤمنین چگونه می‌شود؟

حدیث ادامه می‌یابد تا آنجا که امام علیه‌السلام ضمن پاسخ به پرسش‌های او می‌فرماید:

فَإِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُدَبِّرُ الْأُمُورَ كَيْفَ يَشَاءُ، وَيُوَكِّلُ مِنْ خَلْقِهِ مَنْ يَشَاءُ بِمَا يَشَاءُ. أَمَّا مَلَكُ الْمَوْتِ، فَإِنَّ اللّٰهَ يُوَكِّلُهُ بِخَاصَّةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ، وَيُوَكِّلُ رُسُلَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ خَاصَّةً بِمَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ، وَالْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ سَمَّاهُمُ اللّٰهُ عَزَّ ذِكْرُهُ وَكَّلَهُمْ بِخَاصَّةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ، إِنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُدَبِّرُ الْأُمُورَ كَيْفَ يَشَاء... تا آخر حدیث[1].

پس بدرستی که خدای تبارك وتعالی کارها را تدبیرکند به هروضعی که خواهد و می‌گمارد از خلق خویش هرکه را خواهد به آنچه خواهد. خداوند ملک الموت را بر خاصه و مخصوصان کسانی که می‌خواهد از خلق خویش می‌گمارد، فرستادگان خود را از فرشتگان به خصوص برکسانی که می‌خواهد از خلق خویش، می‌گمارد، فرشتگانی که خدای عزذکره ایشان را نامیده، ایشان را بر جماعت خاصی ازکسانی که می‌خواهد از خلق خویش تبارك وتعالی گماشته، و امور را به هروضع که خواهد تدبیر می‌کند.

در اینجاست که باید در باب آنچه خداوند در کتابش به نبیّ خود عیسی ـ علی نبینا وآله وعلیه‌السلام ـ از اَفعالِ الهی و امور تکوینی مانند خلق و اِحیاء و اَمثال آن نسبت داده، تأمل کنیم، آنجا که فرمود:

«وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي»[2].

---

۱. التوحید ص۲۵۵؛ بحار الأنوار ج۹۰ ص۱۲۷؛ مستدرك الوسائل ج۱۷ ص۳۲۶.

۲. مائده: ۱۱۰.

و هنگامی که از گِل، شکل مرغی به امر من ساخته و در آن می‌دمیدی تا به امر من مرغی می‌گردید، و کور مادرزاد و پیس را به امر من شفا می‌دادی، و آن گاه که مردگان را به امر من (از قبر) بیرون می‌آوردی.

روشن‌تر از آن، این است که حضرت عیسی علیه‌السلام خلق و اِحیاء و شفا دادن را به خود نسبت داده، چنانکه خدای تعالی از حضرتش نقل می‌کند:

«أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ»[1].

من از گل مجسمه مرغی ساخته و برآن بدمم تا به امر خدا مرغی گردد، و کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را به امر خدا شفا دهم، و مردگان را به امر خدا زنده کنم.

آیا این نسبت‌ها و اضافه‌ها که در کتاب خدا آمده، موجب می‌شود که ما ادعای تفویض و عدم توحیدِ اَفعالی را داشته باشیم؟

آیا کسی که بگوید عیسی علیه‌السلام پرندگان را می‌آفرید و مردگان را زنده می‌کرد و بیماران را شفا می‌داد، چنین کسی قائل به تفویض و شرک است و توحید افعالی را منکر می‌شود؟ شایسته است که در مورد اضافهٔ خلق و تصویر به ملک معروف، که در لسان ائمه علیهم‌السلام و احادیث آنها در بسیاری از کتب وارد شده، و متّصف به «ملک مصوّر و خلاق» است، تدبر شود.

در قرب الإسناد و کافی و مانند آنها، روایات استوار و متعددی آمده است مانند:

«يَبْعَثُ اللهُ مَلَكَيْنِ خَلَّاقَيْنِ يَخْلُقَانِ فِي الْأَرْحَامِ مَا يَشَاءُ»[2].

خدا دو فرشتهٔ خلاق برمی‌انگیزد که درون رَحِم، هر آنچه را که خدا بخواهد، خلق کنند.

اضافهٔ خلق و تصویر به فرشتهٔ مأمور به این موارد، کاملاً صحیح است، در حالی که

۱. آل عمران: ۴۹.

۲. قرب الإسناد ص۳۵۲؛ الكافي ج۶ ص۱۳ ح ۶ و۷؛ بحار الأنوار ج۶۷ ص۳۴۴ ح ۳۱؛ الحدائق الناضرة ج۲۵ ص۳۶۶.

خود خداوند، خالق و بارئ و مصوِّر است. و خود خداوند است که هر آنچه بخواهد در رحم‌ها شکل می‌دهد. و اوست که تمام موجودات را آفریده و در جایگاه خود نشانده و به هر چیزی صورتی خاص و شکلی جدا بخشیده،که می‌توان با وجود کثرت و اختلاف، آنها را از یکدیگر تمییز داد.

پس این نسبت مسلّم صحیح و اضافهٔ تامّ ثابت، که جز فرد نادان کسی نمی‌تواند منکرِ آن شود، به معنای تفویض آفرینش و صورت‌بخشی، به دو فرشتهٔ خلّاق نمی‌شود و به چنین نتیجه‌ای نمی‌رسد، بلکه در معنی تولیت و آلیّت، صحیح و تامّ است، همانطور که پیش از این یاد شد.

نسبت دادن امور بشری و اضافهٔ آن به خداوند، موجب جبر نمی‌شود

در این جا باید انسان به این امر بدیهی نیک بنگرد که اضافه امور و تمام کارها، چه جزئی و چه کلی، به جوارح و اعضاء، اضافه‌ای تامّ و صحیح است که در نظر هر شخصی امری مسلّم و غیر قابل انکار است. در حالی‌که اَفعال به جوارح و ارادهٔ آنها تفویض نشده‌اند، بلکه هیچ فعلی از هیچ عضوی صادر نمی‌شود مگر با اراده و دستور قلب، و اعضاء تنها واسطهٔ تحصیل فعل‌اند، و اسباب تحقق فعل و قوای مجریه‌اند برای آنچه که قلب سِرّی و روح ملَکوتی خواهان است. پیشتر دانستیم که تمام اعضاء و جوارح ـ حتی قلب صنوبری ـ رعایای قلب درونیِ ملکوتی هستند و هر چیزی که تحت حکومت اوست، محکوم به ارادهٔ اوست. اوست امیر و پادشاه و مدبّر در عالم انسانی یا همان اَجزاء عالَمِ کوچک، در حالی‌که اعضا و جوارح هیچ اختیار و ارادهٔ مستقلی در مقابل اراده و اختیار قلبِ درونی ندارند و هیچ فعلی از اَفعال به هیچ یک از اعضاء، به طور مطلق تفویض نشده است. از مطالب پیشین روشن شد که امر برعکسِ این است، یعنی نسبتِ امور بشری به خداوند متعال، مانند نسبت هدایت و ضلالت، و همچنین اضافهٔ صفات قلبی مانند صَرف و خَتم و طَبع به خداوند متعال در جاهای بسیاری از قران کریم آمده است که به بیش از چهل مورد می‌رسد. پس مجردِ این نسبت و اضافه، موجب جبر باطل نمی‌شود و با اختیار بندگان منافاتی ندارد و با آنچه در آیات به آن اشاره شده که کارهای بندگان از ناحیهٔ نفس انسان و آثار فعل اختیاری اوست، تناقضی ندارد؛ و هیچ تعارضی

هم بین آنها نیست و همدیگر را تکذیب نمی‌کنند؛ زیرا نسبت دادن امور یاد شده و اضافهٔ آنها به خداوند متعال، به سبب تحقق آن افعال است از جهت پیروی و عصیانِ فاعل نسبت به خداوند متعال، و پدید آمدن آن افعال، در پی اوامر و نواهی خداوند و اینکه آن افعال آثار طاعت و معصیت اویند. مثلاً اگر مردی زنی را دوست بدارد در حالی‌که آن زن هیچ فعلی انجام نداده باشد، گفته می‌شود که «آن زن هلاکش کرد»، زیرا به سبب عاشق شدن و دنبال او رفتن، هلاک شده است.

توضیح مطلب ان شاء الله در آینده خواهد آمد.

بالجمله می‌گوییم که اضافهٔ امور تکوینی و اَفعال الهی به اولیای خداوند متعال و اجرای اوامر و نواهی او از سوی فرشتگان و انسانها، موجب قول به تفویضِ باطل نمی‌شود، به سبب وجوهی که این نسبت و اضافه را تصحیح می‌کند؛ همانگونه که نسبت و اضافه آنچه به بندگان برمی‌گردد ـ مانند هدایت و ضلالت و غیر آن ـ به خداوند متعال، موجب جبر باطل نمی‌شود، همانگونه که قبلاً هم ذکر شد. پس تردیدی باقی نمی‌ماند که اضافهٔ امور تکوینیه به معرَّف و امام که امیر مؤمنان علیه‌السلام آن را در کلامش شناسانده، اشکالی ندارد. امام علیه‌السلام می‌فرماید:

«فَالْإِمَامُ هُوَ السِّرَاجُ الْوَهَّاجُ وَالسَّبِيلُ وَالْمِنْهَاجُ وَالْمَاءُ الثَّجَّاجُ وَالْبَحْرُ الْعَجَّاجُ، وَالْبَدْرُ الْمُشْرِقُ وَالْغَدِيرُ الْمُغْدِقُ،... وَالْأَبُ الشَّفِيقُ، مَفْزَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّوَاهِي وَالْحَاكِمُ وَالْآمِرُ وَالنَّاهِي، مُهَيْمِنُ اللهِ عَلَى الْخَلَائِقِ وَأَمِينُهُ عَلَى الْحَقَائِقِ»[1].

امام چراغ فروزان و راه و روش و آب سرشار و دریای زخّار و ماه تابان و آب‌گیری گوارا... و پدر مهربان است و پناه بندگان در گرفتاریها و حاکم آمر و ناهی و مراقب از جانب خدا بر خلایق و امین پروردگار بر حقایق است.

کسی که در صحّت اضافهٔ وجودش به خداوند متعال بیندیشد و نیک بنگرد که او برای خدا خلق شده است و خدا خلق را برای او آفرید، و تدبّر کند به اینکه او دست و زبان و چشم و گوش شنوا و روح خدا است، و حقیقت منصب خود را تصوّر کند، امر بر او

---

۱. بخشی از حدیث امیرالمؤمنین علیه‌السلام که در بحار الأنوار ج۲۵ ص۱۶۹ رقم ۳۹ به نقل از مشارق انوار الیقین برسی آمده است.

آشکار خواهد شد و احتیاجی به اقامهٔ هیچ بینه و برهانی ندارد، بلکه آن را از مقتضیات منصب و شؤون خلافت و لوازم ولایتش می‌بینند.

اکنون بنگریم به این کلام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که می‌فرماید:

«أنا مسبّب الأسباب، أنا منشئ السحاب، أنا مورق الأشجار، أنا مُخرج الثمار، أنا مُجری العیون، أنا داحي الأرضین، أنا سمّاك السماوات»[1].

منم مسبّب الأسباب، منم فرستندهٔ ابرها، منم برگ‌دهندهٔ درختان، منم ثمردهندهٔ میوه‌ها، منم جاری‌کنندهٔ چشمه‌ها، منم گسترانندهٔ زمینها، منم برپادارندهٔ آسمانها.

و امثال این احادیث که در اخبار آمده است و به حد تواتر رسیده است. تردید در این مضامین، برخاسته از جهالت نسبت به حقیقت امر است.

برخی اشکال گرفته‌اند که این عبارتها و نسبت‌ها و اضافات، موجب تفویض می‌شود. چنین برخوردی فقط کاشف از کوته‌فکری و جمود در معانی الفاظ، و غفلت از موارد نسبت و اضافات و اعتبارات مصحِّحه در نسبت‌ها و اضافات، و ندانستن معنای حقیقی تفویض است، وگرنه این گونه تعبیرها هرگز جای تأمل ندارد. پناه می‌بریم به خدا از نفهمیدن واضحات و لغزش در چنین احادیث آسانی که معانی آشکار دارند. شاید بتوان اشکال کرد که حدیث سند ندارد. این امر دیگری است که البته ضرری به بحث ما وارد نمی‌کند، زیرا متن حدیث را دچار ایراد نمی‌سازد و در معنی آن فسادی وارد نمی‌کند. ولی اگر بین خود و وجدان خود باشیم و درست در مورد منصب شخصیت مورد شناسایی بیندیشیم، آن را همان گونه تعبیر می‌کردیم که در این حدیث و امثال آن آمده است؛ همان گونه که دانستیم که این موارد، از شؤون منصب و مقتضیات خلافت و ولایت شخصیت اوست.

---

۱. مشارق أنوار الیقین برسی ص۲۶۹؛ در مورد این گونه عبارات و مضامین بنگرید به رسالهٔ گرانقدر میرزا ابوالقاسم قمی در باب خطبة البیان که متن کامل آن در فصلنامه سفینه شماره ۱۶ آمده است. (ویراستار).

صاحب اسماء الحُسنی، همان صاحب نبوت و ولایت مطلقه است

معنای اسم و مراتب اَسماء روشن شد و حالِ مظاهرِ آنها و مراتبشان را در مظهریّت دانستیم. اینک باید دانست که: مراد از الأسماء الحسنی در آیه شریفه:

«وَلِلَّـهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»[1].

و خدا را نیکوترین نامهاست، بدانها خدا را بخوانید.

همان کتابی است که محتویِ اَسماء الهی است. کلمات هم نشانه‌ها و علامات حسنای الهی مطلقه هستند، چه لفظی باشند و چه ذاتی.

پس کتاب مبین، محتویِ اَسماء الهی و کلمهٔ تامّهٔ جامعه برای آیات است و پروندهٔ پیچیده‌ای است که در آن حقایق مظاهروجود دارد، مظهر جامعی برای اَسماء الحسنی است که سایر مظاهر نوریه و جلوه‌گاه‌های ظلّی را در بر دارد، تمام حقایق نهان و آشکار را شامل می‌شود، و محتویِ تمام نکات باطنی و ظاهری است. این کتاب مبین، همان انسان کامل و معرَّفِ اوّل، یعنی صاحب نبوت و ولایت مطلقه است که همانا مراد آیه شریفه اوست؛ به سبب اینکه روشن‌ترین و کامل‌ترین مصداقِ اَسماء الهی و در حقیقت بارزترینِ مصادیق آن است.

به عبارتی آشکار، مراد از اَسماء در آیهٔ شریفه، همان معنای لغوی آن است، یعنی مطلق نشانه‌ای که خداوند با آن شناخته می‌شود و او را به آن می‌خوانیم و بر او دلالت دارد، خواه از الفاظ باشد و خواه از ذَوات.

الفاظ، همان است که در احادیث شریفه آمده است. و ذوات، انسان کامل است که واجد حقایق این أسماء لفظی و دارای معانی حقیقی آنها است.

این حقیقت در چندین حدیث آمده است، از جمله:

۱. عیاشی رحمه الله در تفسیرش از محمد بن ابی زید رازی روایت کرده است که امام

---

۱. اعراف: ۱۸۰

رضا علیه‌السلام می‌فرماید:

«إِذَا نَزَلَتْ بِكُمْ شِدَّةٌ فَاسْتَعِينُوا بِنَا عَلَى اللهِ، وَهُوَ قَوْلُ اللهِ: وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِها[1]. قَالَ: قَالَ أَبُوعَبْدِ اللهِ علیه‌السلام: نَحْنُ وَاللهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّذِي لَا يَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا، قَالَ: فَادْعُوهُ بِها»[2].

هنگامی که دشواری به شما فرود آید، به سبب ما از خداوند کمک جویید. و این است کلام الهی: «خدا را اسماء حسنی است، پس او را بدان اَسماء بخوانید». امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: ماییم آن اَسماء حسنی که خداوند هیچ عملی را از هیچ فردی نمی‌پذیرد مگر به معرفت ما. که فرمود: خدا را بدان اَسماء بخوانید.

۲. شیخ ثقه فقیه وجیه کلینی طیب الله تعالی رمسَه به اِسنادِ خود از معاویة بن عمّار آورده که امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که ذیل آیه شریفه «ولله الأسماء الحسنی فادعوه بها» فرمودند:

«نَحْنُ وَاللهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»[3].

به خدا قسم، ماییم اسماء حسنی که خداوند هیچ عملی را از بندگان جز با معرفت ما نمی‌پذیرد.

۳. ضمن حدیثی طولانی که شیخ اجلّ حسن بن سلیمان حلّی قدّس سرّه در «المحتضر» نقل کرده، از کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورده است:

«نَحْنُ الاسْمُ الْمَخْزُونُ الْمَكْنُونُ، نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي إِذَا سُئِلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهَا أَجَاب»[4].

ماییم اسم مخزونِ مکنون. ماییم اَسماء حسنی که وقتی خدا عزّو جلّ را بدان بخوانند، پاسخ می‌دهد.

۴. در روایت طولانی دیگری در همان کتاب، که با ذکر سند، از کتاب الواحدة نقل

---

۱. الأعراف: ۱۸۰.

۲. تفسیر العیاشي ج۲ ص۴۲؛ بحار الأنوارج۹۴ ص۵ و ۲۲ نقل از عیاشی و الاختصاص.

۳. الکافي ج۱ ص۱۱۱؛ شرح الکافي مازندرانی ج۴ ص۲۱۷؛ بحار الأنوارج۲۵ ص ۴ و ج۹۴ ص۵ ح ۲۱.

۴. المحتضر ص۱۳۶؛ بحار الأنوار ج۲۷ ص۳۸.

کرده، امام علیه السلام می‌فرماید:

«وَ أَنَا أَسْمَاءُ الله الْحُسْنَى وَأَمْثَالُهُ الْعُلْيَا وَآيَاتُهُ الْكُبْرَى»[۱].

منم اسماء حسنای خدا و اَمثالِ برتر او و آیات بزرگش.

۵. از امیرمؤمنان علیه السلام است که می‌فرماید:

«أنا الأسماء التی أمر الله أن يُدعى بها»[۲].

منم أسمائی که خداوند امر فرموده بدان خوانده شود.

۶. عمّار از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده است:

«وأنا الأسماء الحسنى والكلمات العليا».

منم اسماء حسنی و کلمات برتر.

۷. در زیارت امیرمؤمنان علیه السلام در روز ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که از امام صادق علیه السلام روایت شده است (و آن را سید ابن طاووس و مفید و شهید و دیگران در کتابهایشان نقل کرده‌اند) آمده است:

«السلام على اسم الله الرضيّ ووجهه المضيء»[۳].

سلام بر اسم پسندیده و چهرهٔ تابناک خداوند.

۸. در زیارت مطلقهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

«السلام على اسم الله الرضيّ، السلام على وجه الله المضيّ، السلام على حبيب الله العليّ»[۴].

سلام بر اسم پسندیدهٔ خدا، سلام بر چهرهٔ تابناک خدا، سلام بر محبوب برتر خدا.

---

۱. بحار الأنوار ج۵۳ ص۴۷، نقل از منتخب البصائر که از کتاب الواحدة ذیل آیه ۶۰ سوره نحل آورده است. کتاب الواحدة نوشته محمد بن حسن بن جمهور عمی بصری متوفای سال ۲۱۰ از محدثان متقدم و از خواصّ اصحاب امام رضا علیه السلام است که در بحار الأنوار نزدیک به بیست مورد از او نقل شده است.

۲. مشارق أنوار اليقين ص۲۶۹.

۳. إقبال الأعمال ج۳ ص۱۳۳؛ المزار شهید اول ص۹۴؛ المزار ابن مشهدی ص۲۰۹؛ الغارات ج۲ ص۸۴۹.

۴. بحار الأنوار ج۹۷ ص۳۰۲؛ المزار ابن مشهدی ص۲۵۴ ح ۵؛ مصباح الزائر ص۱۵۰.

پس انسانِ کاملِ بالفعل آیتی است از لفظ «الله» که تمامی اَسماء الحسنی تحت آن مندرج است، و حقیقتی است که تمامیِ حقایقِ اسماء را در بردارد. به این اعتبار و به لحاظ حقیقت و جامعیتش نسبت به معانیِ تمامیِ اَسماء، در حقیقت همان اَسماء الحسنی است. پس به همان میزان که همهٔ اسماء لفظی و غیرلفظی، روی هم رفته بر معرفت خداوند دلالت می‌کنند، انسان کامل به تنهایی نشانه‌ای بر آن است.

بدین روی، از معصومان علیهم‌السلام این مضمون بسیار روایت شده است:

«بِنَا عُبِدَ اللهُ، وَبِنَا عُرِفَ اللهُ، وَبِنَا وُحِّدَ اللهُ، و لَولا نَحنُ ما عُبِدَ اللهُ»[۱].

تنها از طریق ما خدا عبادت شد. تنها از طریق ما خدا شناخته شد. تنها به وسیلهٔ ما بود که خدا مورد توحید قرار گرفت. و اگر ما نبودیم، عبادت خدا انجام نمی‌شد.

امام همان کلمة الله است

انسان کامل، در حقیقت به منزلهٔ اَسماء الحسنای لفظی است که مردم، خداوند را به آن می‌خوانند، می‌شناسند و به توحید، می‌پرستند. بدین روی در روایات، گاهی از آن بزرگواران به الأَسماء الحسنی تعبیر می‌شود و گاهی به «کلمات». اینک به چند حدیث در این زمینه توجه فرمایید:

۱. در روایت علوی علیه‌السلام آمده است:

«الإمامُ کلِمَةُ الله»[۲].

امام، کلمة الله است.

۲. در کلام دیگری فرمودند:

«نزِّلونا عَن الرُبوبیَّة ثُمَّ قولوا في فَضلِنا مَا استَطَعتُم، فَإنَّ البَحرَلا یُنزَفُ وَسِرُّ الغَیبِ لا یُعرَفُ وَکَلِمَةُ اللهِ لا توصَفُ»[۳].

۱. الکافي ج۱ ص۱۴۵ ح۱۰؛ شرح الکافي مازندرانی ج۴ ص۲۲۷؛ بحار الأنوار ج۲۳ ص۱۰۲ و ج۱۰۸ ص۳۷۲.

۲. بحار الأنوار ج۲۵ ص۱۶۹ نقل از مشارق أنوار الیقین به روایت از طارق بن شهاب.

۳. بحار الأنوار ج۱۰ ص۹۲، ج۲۵ ص۲۷۰ و ۲۷۹ و ۲۸۳ و ۲۸۹. و به همین مضمون: «إِیَّاکُمْ وَالْغُلُوّ فِینَا، قُولُوا إِنَّا مَرْبُوبُونَ وَاعْتَقِدُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُم». مبادا در بارهٔ ما غلوّ کنید، ما را بندهٔ تحت ربوبیّت خداند بدانید، آنگاه در فضیلت ما هرچه می‌خواهید بگویید.

ما را از مقام ربوبیّت پایین بیاورید، سپس در فضل ما هرچه توانستید بگویید، که آب دریا تمام نمی‌شود و راز نهان دانسته نمی‌شود و کلمة الله وصف نمی‌گردد.

۳. حضرتش در خطبه‌ای طولانی می‌فرمایند:

«وَفِيكُمْ مَنْ يَعْلَمُ أَنِّي الْآيَةُ الْبَاقِيَةُ وَالْكَلِمَةُ التَّامَّةُ وَالْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»[۱].

در میان شما کسانی هستند که می‌دانند من نشانهٔ باقی و کلمهٔ تامّ و حجت رسای خداوندم.

۴. در زیارت آن حضرت آمده است:

«السَّلَامُ عَلَى يَعْسُوبِ الدِّينِ وَالْإِيمَانِ وَكَلِمَةِ الرَّحْمَنِ»[۲].

سلام بر پادشاه دین و ایمان، و کلمهٔ خدای رحمان.

۵. در زیارت دیگر آن حضرت:

«وَصَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدِكَ الْمُرْتَضَى... وَكَلِمَتِكَ الْحُسْنَى»[۳].

درود فرست بر امیرالمؤمنین بندهٔ برگزیده‌ات... و نیکوترین کلمه‌ات.

۶. در زیارت دیگری از آن جناب که در روز مبعث خوانده می‌شود، آمده است:

«وَصَلِّ عَلَى عَبْدِكَ وَأَمِينِكَ الْأَوْفَى وَعُرْوَتِكَ الْوُثْقَى وَيَدِكَ الْعُلْيَا وَكَلِمَتِكَ الْحُسْنَى»[۴].

درود فرست بر بنده‌ات، وفادارترین امینت، رشتهٔ محکمت، و دست برترت، نیکوترین کلمه‌ات.

۷. در زیارت امام محمد بن علی الجواد علیه‌السلام آمده است:

«السلام علیك یا کلمة الله»[۵].

سلام بر تو ای کلمة الله.

---

۱. بحار الأنوار ج ۵۷ ص ۳۴۵.
۲. بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۷۸.
۳. بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۳۰۷.
۴. بحار الأنوار ج ۱۰۰ ص ۳۰۷.
۵. بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۲۰.

۸. در صلواتی که بعد از زیارت حضرتش نقل شده، آمده است:

«وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ التَّقِيِّ... وَكَلِمَتِكَ الْحُسْنَى الدَّاعِي إِلَيْكَ وَالدَّالِ عَلَيْك»[1].

درود فرست بر محمد بن علی، زکیّ تقیّ... و نیکوترین کلمه‌ات، دعوت کننده به سوی حضرتت و راهنما به سویت.

۹. در زیارت امام صاحب الزمان علیه‌السلام آمده است:

«اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحمّدٍ حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ... وَكَلِمَتِكَ التَّامَّةِ فِي أَرْضِك»[2].

خدایا! درود فرست بر حجتت در زمینت... و کلمهٔ تامّت در زمینت.

۱۰. در زیارت دیگری از آن جناب چنین آمده است:

«وَأَظْهِرْ كَلِمَتَكَ التَّامَّةَ وَمُغَيَّبَكَ[3] فِي أَرْضِكَ»[4].

و کلمهٔ تامّ خود و غایب شده‌ات در زمینت را آشکار گردان.

۱۱. در دعای شب نیمه شعبان می‌خوانیم:

«اللّهُمَّ بِحَقِّ لَيْلَتِنَا هَذِهِ وَمَوْلُودِهَا وَحُجَّتِكَ وَمَوْعُودِهَا الَّتِي قَرَنْتَ إِلَى فَضْلِهَا فَضْلًا، فَتَمَّتْ كَلِمَتُكَ صِدْقاً وَعَدْلًا، لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِكَ وَلَا مُعَقِّبَ لِآيَاتِك»[5].

خدایا! به حقّ این شبِ ما و مولودِ آن، و حجتت و موعودِ آن، که به فضیلتِ این شب، فضیلتی همراه کرده‌ای؛ پس کلمه‌ات به صدق و عدل تمام شده است، نه کلمات تو را تبدیل کننده‌ای است و نه چیزی پس از آیاتت می‌آید.

این کلمهٔ تامّهٔ کامله ـ که بوسیلهٔ آن کلمات الهی تمام می‌شود، و اَسماء تحت آن مندرج می‌شود، و کلمات از عهده بیان آن برنمی‌آیند ـ هنگامی که در رحِم تغییرات نطفه به پایان می‌رسد و روحِ بشری در آن دمیده می‌شود، خداوند فرشته‌ای به نام «حَیَوان»

۱. بحار الأنوار ج۹۹ ص۲۱.
۲. بحار الأنوار ج۹۹ ص۸۲ ح ۱، ج۹۴ ص۴، ج۹۷ ص۱۷۱ ح ۵.
۳. در اصل عربی: ونقیبك. (مترجم)
۴. بحار الأنوار ج۹۹ ص۱۱۸.
۵. إقبال الأعمال ج۳ ص۳۳۰.

را می‌فرستد که بر بازوی راست او می‌نویسد:

«وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ ۚ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»[1].

کلام خدای تو از روی راستی و عدالت به حد کمال رسید و هیچ کس تبدیل و تغییر آن کلمات نتواند کرد و او خدای شنوا و داناست.

زمانی که پرده‌ها از چهرهٔ او برداشته شد، و مراحل سیر عالَمِ درونی به عالَمِ بشَری پایان یافت و هنگامِ رهاییِ او از تاریکیِ رحِم نزدیک شد، و وقت آن رسید که جهان به وسیلهٔ او نورانی شود و تمامیتِ این کلمه با ولادتش کامل گردید، و مادرش او را به دنیا آورد، با قلمِ الهی و به خط کاتبی قدسی، بین چشمها و بازوانش نوشته می‌شود:

«وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا...».

و سخن پروردگارت به راستی و داد، سرانجام یافته است.

در بیان اینکه این آیه بر روی بازوی او در هنگام دمیدنِ روحِ بشری و بین چشمها و کتفش هنگام ولادت نوشته شده است، و اینکه در سه موضع از جمله لوح محفوظ و کتاب مسطور نگاشته شده است اخبار عدیده‌ای از ائمه معصومین علیهم‌السلام وارد شده است که شیخ ثقه وجیه کلینی و دیگر راویان حدیث به اَسانیدِ معتمده آنها را روایت کرده‌اند که مجالی برای ذکر آنها نیست[2].

وجه نامگذاری انسان کامل، به «کلمهٔ تامّهٔ الهیّه»

این کلام نورانی شایستهٔ اشاره است که: تسمیهٔ انسان کامل یعنی مالک زمام نبوتِ مطلقه و ولایتِ مطلقه به «کلمهٔ تامّهٔ الهی»، شاید به اعتبار دیگری باشد، و آن اینکه حقیقت اصل و کُنهِ ذاتِ او الهی است، زیرا مادهٔ خلقت او، خمیر طینت او، و اصلِ اولیهٔ او، کلمه‌ای است که خداوند با آن تکلم نمود؛ آنگاه خداوند به وسیلهٔ این کلمه، نوری آفرید و سپس از این نور، او را آفرید.

---

۱. الأنعام: ۱۱۵.

۲. المحاسن برقی ج۲ ص۳۱۵ ح ۳۲؛ بصائر الدرجات ص۴۵۱ باب ۷: في الأئمة أنّهم تعرض عليهم...؛ الکافي ج۱ ص۳۸۵: باب مواليد الائمة علیهم‌السلام. بنگرید: المیزان ج۷ ص۳۳۴ بیان وجه جمع بین گروههای مختلف این احادیث.

برای توضیح این مطلب سه حدیث نقل می‌شود:

۱. در حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ خَلَقَنِي وَخَلَقَ عَلِيّاً وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ، حِينَ لَا سَمَاءٌ مَبْنِيَّةٌ وَلَاأَرْضٌ مَدْحِيَّةٌ وَلَاظُلْمَةٌ وَلَانُورٌ وَلَاشَمْسٌ وَلَاقَمَرٌ وَلَاجَنَّةٌ وَلَانَارٌ. فَقَالَ الْعَبَّاس: كَيْفَ كَانَ بَدْءُ خَلْقِكُمْ يَا رَسُولَ اللهِ؟ فَقَالَ: يَا عَمِّ! لَمَّا أَرَادَ اللهُ أَنْ يَخْلُقَنَا، تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَخَلَقَ مِنْهَا نُوراً. ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أُخْرَى فَخَلَقَ مِنْهَا رُوحاً. ثُمَّ خَلَطَ النُّورَ بِالرُّوحِ، فَخَلَقَنِي وَخَلَقَ عَلِيّاً وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْن...».[1]

خداوند، مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش از خلقت آدم آفرید، زمانی که نه آسمان بلندی بود، نه زمین گسترده‌ای، نه ظلمت، نه نور، نه خورشید، نه ماه، نه بهشت و نه دوزخ. عباس پرسید: آغاز آفرینش شما چگونه بود، ای رسول خدا؟ پیامبر پاسخ داد: عموا! چون خدا اراده فرمود که ما را خلق کند، کلمه‌ای فرمود که از آن نوری آفرید. آنگاه کلمه‌ای دیگر که از آن روحی آفرید. آنگاه نور را با روح درآمیخت، پس مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید.

۲. در إرشاد القلوب دیلمی به روایت سلمان فارسی است که می‌گوید:

«كُنْتُ جَالِساً عِنْدَ النَّبِيِّ الْمُكَرَّمِ صلی الله علیه و آله، إِذْ دَخَلَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَسَلَّمَ فَرَدَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَلَيْهِ وَرَحَّبَ بِهِ. فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ! بِمَ فُضِّلَ عَلَيْنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَهْلَ الْبَيْتِ، وَالْمَعَادِنُ وَاحِدَةٌ؟ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ الْمُكَرَّمُ: إِذاً أُخْبِرُكَ يَا عَمِّ. أَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَنِي وَخَلَقَ عَلِيّاً، وَلَاسَمَاءَ وَلَاأَرْضَ وَلَا جَنَّةَ وَلَانَارَ وَلَالَوْحَ وَلَاقَلَمَ. وَلَمَّا أَرَادَ اللهُ تَعَالَى بَدْوَ خَلْقِنَا فَتَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَكَانَتْ نُوراً، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ ثَانِيَةٍ فَكَانَتْ رُوحاً، فَمَزَجَ فِيمَا بَيْنَهُمَا فَاعْتَدَلَا، فَخَلَقَنِي وَعَلِيّاً مِنْهُمَا...».[2]

روایت به سلمان فارسی می‌رسد که گفت: در محضر رسول گرامی نشسته بودم که عباس بن عبد المطلب بر او وارد شد و سلام کرد. پیامبر جواب سلامش را داد

---

۱. بحار الأنوار ج۵۷ ص۱۹۲.

۲. بحار الأنوار ج۴۳ ص۱۷ ح ۱۶ نقل از دیلمی.

و به او خوش آمد گفت. عباس پرسید: ای رسول خدا! چرا علیّ بن ابی طالب برما اهل بیت برتری دارد، با اینکه سرچشمه یکی است؟ سلمان گفت: پیامبر گرامی به عباس فرمود: هم اکنون تورا خبردهم ای عمو. خدای تعالی، من و علی را آفرید، و حال اینکه نه آسمانی بود و نه زمینی، نه بهشتی نه دوزخی نه لوحی نه قلمی. چون خدا ارادهٔ آفریدن ما را کرد، کلامی گفت که نور بود؛ بعد کلامی دیگر فرمود که روح بود؛ سپس نور و روح را با هم درآمیخت، مساوی شدند. سپس من و علی را از آن دو آفرید.

۳. در تأویل الآیات الظاهرة از کتاب الواحدة از ابوحمزهٔ ثُمالی آورده که امام باقر علیه السلام فرمود:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَدٌ وَاحِدٌ وَتَفَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُوراً، ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله، وَخَلَقَنِي وَذُرِّيَّتِي، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ رُوحاً، فَأَسْكَنَهَا اللهُ فِي ذَلِكَ النُّورِ وَأَسْكَنَهُ فِي أَبْدَانِنَا؛ فَنَحْنُ رُوحُ اللهِ وَكَلِمَاتُهُ وَبِنَا احْتَجَّ عَلى خَلْقِهِ...»[1].

خداوند تبارك و تعالی، یگانه و واحد و یکتا بود در وحدانیت خویش، آنگاه تکلم به کلمه‌ای کرد که نوری شد. از آن نور، محمّد و علی و عترتش را آفرید. بعد تکلم به کلمهٔ دیگری کرد که به صورت روحی درآمد. آن روح را در آن نور قرار داد و ساکن بدنهای ما گردانید. به همین جهت ما روح الله و کلمهٔ او هستیم، و به وسیله ما بر خلق خود احتجاج می‌کند.

به مدد این احادیث، برای ما معنی آنچه در زیارت صاحب الامر و الزمان علیه السلام می خوانیم، روشن می‌شود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَكَلِمَةِ نُورِك»[2].

خدایا! از تو می‌خواهم که بر محمد درود فرستی که پیامبر رحمتت و کلمهٔ نورِ توست.

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ص۱۱۶؛ بحار الأنوار ج۱۵ ص۹؛ مختصر بصائر الدرجات ص۳۳؛ مشارق برسی از کتاب الواحدة آن را نقل می‌کند.

۲. زیارت آل یاسین، بحار الأنوار ج۹۹ ص۸۱ ح۱.

حجتهای خدا، «علامات» هستند

از انسان کامل به علامت تعبیر می‌شود که حقیقتِ معنیِ اَسماء است، زیرا اسم ـ همان گونه که به تفصیل دانستیم ـ از «سمه» به معنیِ «علامت» مشتق می‌شود. پس مراد از علامات در آیهٔ

«وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»[۱].

و نشانه‌ها؛ و به ستاره راه می‌یابند.

همان انسانِ کاملِ بالفعل و معرِّفِ مطلق است. در این زمینه به این روایات توجه شود:

۱. شیخ کلینی رحمه الله و دیگر ائمهٔ حدیث به اسنادشان از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که در تفسیر آیه شریفه فرمودند:

«العَلاماتُ هُمُ الأئمّةُ علیهم السلام»[۲].

آن نشانه‌ها همان امامان‌اند، سلام بر آنها باد.

۲. نیز از آن جناب آورده است:

«العَلاماتُ، الأئمّةُ علیهم السلام»[۳].

آن نشانه‌ها امامان هستند، سلام بر آنها باد.

۳. همچنین شیخ کلینی از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که می‌فرماید:

«نَحنُ العَلامات»[۴].

ما آن نشانه‌هاییم.

۴. استادِ محدثان در زمانِ خود، فرات بن ابراهیم کوفی رحمه الله، در تفسیر خود ـ که نسخه‌اش نزد ما موجود است ـ ذیل همین آیهٔ شریفه از امام صادق علیه السلام آورده

---

۱. نحل: ۱۶

۲. الكافي ج۱ ص۲۰۶ ح ۱؛ بحار الأنوار ج۱۶ ص۳۵۹ و ج۸ ص۲۲۵. تأويل الآيات ج۲ ص۶۳۳ ح ۷؛ تفسير قمی ص۶۵۸؛ البرهان ج۴ ص۲۶۳؛ الصافی ج۲ ص۳۶۱.

۳. الكافي ج۱ ص۲۰۷ ح ۲؛ بحار الأنوار ج۱۶ ص۹۱ و ج۲۴ ص۸۰.

۴. الكافي ج۱ ص۲۰۷ ح ۳؛ بحار الأنوار ج۱۶ ص۹۱ و ج۲۴ ص۶۷ و ۸۱؛ تأويل الآيات ج۱ ص۲۵۳ ح ۳.

است کـه فرمودنـد:

«النَجمُ رَسُولُ الله، وَالعَلاماتُ الوَصيُّ، بِهِ يَهتَدون»[۱].

نجم، یعنـی رسول خدا، و نشانه‌ها یعنـی جانشین او، کـه تنها به سبب او هدایت می‌پذیرند.

شیخ الطائفه طوسی در الأمالي خود به اسنادش هماننـد حدیث کلینـی رحمه الله را روایت کرده است[۲].

یادکردِ حجتهای خدا به عنوان «آیات»

به همین روی، از آن گرامیان در قرآن و حدیث به عنوان «آیات» یاد شده است[۳].

در قرآن:

«وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ»[۴].

و آیات و بیم دادنهای الهی هرگز سودمند نمی‌افتد.

«كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا»[۵].

همه آیات ما را تکذیب کردند.

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ»[۶].

و آنان که تکذیب آیات ما کردند کر و گنگ در تاریکی‌ها به سر برند.

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ»[۷].

---

۱. تفسیر فرات ج۱ ص۲۳۳؛ شواهد التنزیل حسکانی ج۱ ص۴۲۵ ح ۴۵۴.

۲. الأمالي طوسی ص۱۶۳. ایـن مضمون در احادیث اهـل سنت نیز آمده است، از جملـه: ذخائر العقبی محب طبری ص۱۷؛ استجلاب ارتقاء الغرف ج۲ ص۴۷۷؛ جواهر العِقدین سَمهودی ص۲۵۹؛ الصواعق المحرقة ابن حجر ص۱۴۰؛ المِرقاة ملا علی قاری ج۵ ص۶۱۰، که همگی از فضائل علی عليه‌السلام نوشتهٔ ابن حنبـل نقـل کرده‌انـد. نیز: فرائد السمطین ج۲ ص۲۵۲؛ مسند الفردوس ج۵ ص۶۵ رقم ۷۱۶۶.

۳. بنگرید: الكافي ج۱ ص۲۰۷ باب أنّ الآيات التي ذكرها الله عزّوجلّ في كتابه هم الائمة عليهم‌السلام.

۴. یونس: ۱۰۱.

۵. قمر: ۴۲.

۶. الأنعام: ۳۹.

۷. یونس: ۷. بنگرید: بحار الأنوار ج۲۳ ص۲۰۶.

و آنهایی که از آیات ما غافلند.

در احادیث:

۱. از امام جعفر صادق علیه‌السلام در تفسیر نخستین آیه آمده است:

«الآياتُ هُم الأئمّةُ عليهم‌السلام»[1].

آیات، همان امامان‌اند.

۲. از امام باقر علیه‌السلام در تفسیر آیه دوم روایت شده است که فرمودند:

«يعني الأوصياء كُلّهُم»[2].

آیات یعنی همهٔ جانشینان.

۳. در تفسیر صافی ذیل آیه سوم از قمی رحمه الله است که می‌فرماید:

«الآياتُ أميرُالمؤمِنين وَالأئمَّةُ عليهم‌السلام»[3].

آیات، امیرالمؤمنین و امامان‌اند، علیهم‌السلام.

۴. در تفسیر علی بن ابراهیم مُسنَداً از ابوحمزه آورده که امام باقر علیه‌السلام در مورد آیه چهارم فرمودند:

«نَزَلَت فِي الّذينَ كَذَّبُوا فِي أوصِيائِهِم صُمٌّ وَبُكم...»[4].

این آیه در بارهٔ کسانی نازل شده که [مانند افراد] کر و لال، جانشینان پیامبران را دروغ شمردند.

۵. در همان کتاب، دربارهٔ آیهٔ پنجم، امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«الآياتُ أميرُالمؤمنين و الأئمّة صَلَوات اللهِ عَلَيهم»[5]

آیات، یعنی امیرالمؤمنین و امامان صلوات الله علیهم.

---

۱. الكافي ج۱ ص۲۰۷ ح ۱؛ بحار الأنوار ج۵۱ ص۵۱، ج۵۳ ص۵۳، ج۶۷ ص۳۳، ج۶۹ ص۲۵۸ و ج۱۰۲ ص۱۴۰.

۲. الكافي ج۱ ص۲۰۷ ح ۲؛ الصافي ج۵ ص۱۰۴.

۳. تفسير القمي ج۱ ص۱۴۰؛ الصافي ج۱ ص۴۶۰؛ بحار الأنوار ج۵۳ ص۵۳ ح ۳۰.

۴. تفسیر قمی ج۱ ص۱۹۹؛ بحار الأنوار ج۲۳ ص۲۰۶؛ نور الثقلين ج۱ ص۷۱۶ ح ۷۵.

۵. تفسیر قمی ج۱ ص۳۰۹؛ بحار الأنوار ج۲۳ ص۱۰ ح ۲؛ نور الثقلين ج۲ ص۲۹۴ ح ۱۸.

۶. از امیرمؤمنان علیه السلام است که می‌فرماید:

«أنا عَبدٌ مِن عِبادِ اللهِ تَعالی. أنا آیاتُ اللهِ وَدَلائِلُهُ وَحُجَجَ اللهِ وَخَلیفَتُه»[۱].

من بنده‌ای هستم از بندگان خدای تعالی. منم آیات و دلائل الهی، و حجتهای خدا و جانشین او.

۷. نیز فرمود:

«ما للهِ عَزَّوَجَلَّ آیَةٌ هِيَ أکبَرُ مِنّي»[۲].

خدا را ـ عَزّوَجلّ ـ نشانه‌ای بزرگتر از من نیست.

۸. و فرمود:

«وَاللهِ، ما للهِ آیَةٌ أعظَمُ مِنّي»[۳].

به خدا سوگند، خدا را نشانه‌ای بزرگتر از من نیست.

۹. در دعای ندبه است:

«یَابنَ الآیاتِ وَالبیّنات»[۴].

ای فرزند آیات و بینات.

در کتابهای «تأویل الآیات» و «بصائر الدرجات» اخبارِ دیگری در همین معنا وارد شده است.

شاعر گوید:

فَما آیَةٌ للهِ أکبَرُ مِنهُمُ ... فَهُم آیَةٌ مِن دونِهِم کُلُّ آیَةٍ

سَرَی سِرُّهُم فِي الکائِناتِ جَمیعِها ... فَمِن سِرِّهِم لَم یَخلُ مِثقالَ ذَرَّةٍ

نشانه‌ای از آنان بزرگتر نیست. پس ایشان نشانه‌ای هستند که همهٔ نشانها از آن

---

۱. بحار الأنوار ج۲۳ ص۲۰۶.

۲. الکافي ج۱ ص۲۰۷ ح ۳؛ بحار الأنوار ج۱۰۲ ص۱۴۰.

۳. الکافي ج۱ ص۲۰۷ ح ۳؛ بحار الأنوار ج۵۳ ص۵۴ ح ۳۱، ذیل آیه ۹۳ سوره نمل: «سَیُریکُم آیاتِه فَتعرفونَها».

۴. إقبال الأعمال ج۱ ص۵۱۰؛ المزار ابن مشهدی ص۵۸۰؛ المصباح کفعمی ص۴۹۵.

پایینترند. راز آنان در همهٔ کائنات جریان دارد و کائنات از راز ایشان به اندازهٔ ذره‌ای خالی نیست.

اخبار دیگری نیز در این زمینه داریم که مجالی برای گفتن آنها نیست.

فائده

از مطالب پیشین روشن شد که حملِ تعبیراتِ ذکر شده و نظایرِ آنها به صورتِ جمع و مفرد برروی هریک از افرادِ انسان کامل صحیح است؛ گاهی به اعتبار انفراد و وحدت و شخصیتش، اسم و کلمه و آیه و علامت و دلیل و حجت برای خداوند متعال است.

و به اعتبار جامعیتش و از حیث اینکه جامع مظاهر و اَسماء و دربرگیرندهٔ آیات و بینات است، و کتابی است که در آن تمام حجتها و دلایل خارجی گرد آمده است و هیکلی است قُدسی که علامات و نشانه‌های الهی در آن ثبت شده است، به این لحاظ و اعتبار، به تنهایی خود، اَسماء و کلمات و آیات و علامات و دلایل و حجج است.

فالحمدُ لله ربّ العالمین وصلّی الله علی محمّدٍ وآله الطاهرین.

تحقیق نیکوی دیگری در معنای آیهٔ «وَلِلّهِ الأسماءُ الحُسنی فَادعُوهُ بِها»

بدان ـ خداوند تورا به مسیر هدایت راه نماید ـ که اتّصاف خداوند به صفات کمالیه و قدسیه و جلالیه، مقتضیِ وجودِ آثار و تابش اَنوار و تحقُّقِ مَظاهرِ آن در خارج است، و مستدعیِ آن است که ذاتش، معروف به صفاتش، و مشهور و متّصف به کمالاتش باشد، تا از صفات او بهره مند و از آن منتفع گردند. بعلاوه باید آثار وجودی برآنها مترتّب گردد، زیرا هر صفتی از صفات که آثاری برآن مترتّب نشود، بیهوده خواهد بود و عقل سلیم، وجود و عدمِ آن را یکسان می‌بینند؛ به گونه‌ای که هر انسانی اثرآن را مشاهده نکند، آن را انکار می‌کند. زیرا تبعیتِ اَشیاء به آثارِ آنهاست، مانند عالِم و طبیب و غنی؛ که اگر از علم و طبابت و ثروتِ آنها چیزی در عالَمِ خارج مشاهده نشود و اثر و ظهوری از آثار آنها وجود نداشته باشد، صفاتی محکوم به عدم و نیستی هستند.

امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

«مَن كَتَمَ عِلماً فَكَأَنَّهُ جاهِل»[۱].

کسی که علمی را بپوشاند، گویی جاهل است.

و همچنین می‌فرمایند:

«مَن لَم يَنفَعكَ حَياتُهُ فَعُدَّهُ في المَوتى»[۲].

کسی که حیاتش سودت نرساند، او را در شمار مردگان شمار.

به عبارتی دیگر: زمانی صفاتِ حسنه و سیئه صدق می‌کند که در خارج تحقق و فعلیّت یابند، نه به مجرّدِ فرضِ وجودِ آنها، گرچه بالقوّه باشد. شکّی نیست که فعلیتشان به سبب ترتّب آثار ظهور آنها در خارج است؛ مثلاً «جواد» بر کسی صدق می‌کند که در فعل، متّصف به این اسم باشد و وجود اثر این فعل در خارج متحقّق شده باشد، ولی اگر در خارج اثری از او تحقق پیدا نکند، نمی‌توان او را چنین نامید.

به بیان دیگر: هر صفتی از صفات ـ حسنه باشد یا سیّئه ـ به نسبت وجود آثار خارجی و مظاهر وجودی و نشانه‌هایی که بر آن دلالت می‌کنند و اثری که از خود برجای می‌گذاد، شناخته می‌شود. در این زمینه امیرمؤمنان علیه السلام فرموده‌اند:

«يُستَدَلُّ عَلى خَيرِ كُلِّ امرِءٍ وَشَرِّهِ وَطَهارَةِ أصلِهِ وَخُبثِهِ بِما يَظهَرُ مِن أفعالِهِ»[۳].

برخیر و شرِ هر کسی و پاکی و ناپاکی اصلش آنچه از افعال او آشکار است دلالت می‌کند.

«يُسْتَدَلُ عَلَى فَضْلِكَ بِعَمَلِكَ وَعَلَى كَرَمِكَ بِبَذْلِكَ»[۴].

علم تو بر فضلت دلیل است و بذل تو بر کرمت.

«يُسْتَدَلُ عَلَى دِينِ الرَّجُلِ بِحُسْنِ تَقْوَاهُ وَصِدْقِ وَرَعِه»[۵].

نیکویی تقوای انسان و صدق ورعش دلیلی بر دین اوست.

---

۱. کنز الفوائد ص۱۶۲؛ عیون الحکم ص۴۴۶؛ بحار الأنوار ج۲ ص۶۷ ح ۱۲.

۲. عیون الحکم والمواعظ ص۴۲۵؛ مشکاة الأنوار ج۱ ص۱۰۵؛ غرر الحکم ح ۹۱۷۸.

۳. غرر الحکم ح ۱۰۹۷۲؛ عیون الحکم ص۵۵۴.

۴. غرر الحکم ح ۱۰۹۶۹؛ عیون الحکم ص۵۵۴.

۵. غرر الحکم ح ۱۰۹۵۹؛ عیون الحکم ص۵۵۴.

«يُسْتَدَلُّ عَلَى الْمُحْسِنِينَ بِمَا يَجْرِي لَهُمْ عَلَى أَلْسُنِ الْأَخْيَارِ مِن حُسْنِ الْأَفْعَالِ وَجَمِيلِ السِّيرَة»[1].

ذکر خیر انسان که بر زبان نیکان جریان یابد و نیکویی کارها و سیرهٔ زیبای انسان، دلیل بر احسان اوست.

نیز فرموده‌اند:

«يُسْتَدَلُّ عَلَى اللَّئِيمِ بِسُوءِ الْفِعْلِ وَقُبْحِ الْخُلُقِ وَذَمِيمِ الْبُخْل [و]يُسْتَدَلُّ عَلَى الْيَقِينِ بِقَصْرِ الْأَمَلِ وَإِخْلَاصِ الْعَمَلِ وَالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا ويُسْتَدَلُّ عَلَى مُرُوَّةِ الرَّجُلِ بِبَثِّ الْمَعْرُوفِ وَبَذْلِ الْإِحْسَانِ وَتَرْكِ الِامْتِنَان»[2].

نشان لئیم، بدکرداری و زشتی اخلاق و بخل نکوهیده است. نشان یقین، کوتاهی آرزو و اخلاص عمل و دل نبستن به دنیا است. نشان مروّت انسان، گستراندن نیکی و بذل احسان و منت ننهادن بر کار خیر است.

به این مضمون اخبار فراوانی است که ما را به این مفهوم می‌رساند.

پس بر هر کسی که متّصف به صفتِ نیکویی می‌شود که آثار و نشانه‌هایی داشته باشد، لازم می‌شود که به حکم عقلِ بدیهی ـ که هر کسی با اندک مایه‌ای می‌شناسد ـ آن صفات را اظهار کند و آثار آن را ابراز کند، و خود را به داشتن این صفات بشناساند.

متّصف نمودنِ خداوند متعال به جمیع صفاتِ حسنه، و اینکه همانند گنجی برای هر زیباروی و معدنی برای هر نیکویی است ـ گنج علم و مهربانی، گنج فضل و نعمت، گنج قدرت و حکمت و گنج لطف و رحمت ـ همانا اقتضا می‌کند که آثار آن در خارج تحقّق یابد و مقتَضَیات آن در عالم وجود ظهور کند و از خفا بیرون آید و مظاهرش تمام عالم کَون را در بر گیرد و پرده از روی آن برداشته شود.

سزاوار است که خداوند، معروف در صفات و مشهور در آنها باشد؛ به این معنی که مثلاً متّصف نمودنش به علم، مقتضیِ آن است که خود را به داشتن آن علم بشناساند تا جاهلان از آن بهره گیرند. نیز متّصف نمودنش به بی‌نیازی هم مُستدعیِ آن است که خود

۱. غرر الحکم ح ۱۰۹۶۴؛ عیون الحکم ص۵۵۳.

۲. غرر الحکم ح ۱۰۹۶۷؛ عیون الحکم ص۵۵۵.

را به آن بشناسانَد تا فقرا راه خانهٔ او را در پیش گیرند و اتّصاف او به شِفا هم مقتضیِ آن است که خود را به این صفت معرفی سازد، تا بیماران به سوی او آیند. و همچنین است صفات دیگر.

پس به حکم عقل، باید برای آن ذات مقدسی که واجد جمیع صفات قدسیه حسنه است، مخلوق و صُنعی باشد تا نزد آنها شناخته شود و آثار صفاتش برای آنها جلوه کند که از برکات وجودش بهره‌مند شوند و از آثار صفاتش سود برند و از گنجهای اوصافش منفعتی به دست آرند و به وادی الطافش وارد شوند، از آبشخور نعمتهایش سیراب شوند و به بهشت او رسند و به بوستان رحمتش درآیند.

این است معنای قول خداوند که به حضرت داوود (علی نبینا وآله وعلیه السلام) می‌فرماید:

«کُنتُ کَنزاً مَخفیّاً فَأحبَبتُ أن اُعرَفَ فَخَلَقتُ الخَلقَ لِکَي أُعرَف»[1].

من گنجی پنهان بودم، دوست داشتم شناخته شوم، پس آفریدگان را آفریدم تا شناخته شوم.

شاعر گوید:

ز ربّ العزّه اندرخواست داوود | که حکمت چیست کآمد خلق، موجود
جواب آمد که تا آن گنجِ پنهان | که آن ماییم، بشناسند ایشان
تو از بهر شناساییِ گنجی | به گُلخن سرفرود آری به رنجی

---

۱. این حدیث قدسی مشهور و بر سر زبانها است، ولی در منابع روایی نیافتم، بلکه برخی از دانشمندان بدون سند در کتابهایشان نقل کرده‌اند، مانند: ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة ج۵ ص۱۶۳؛ بُرسی در مشارق أنوار الیقین ص۳۹؛ الفتوحات المکیة ج۳ ص۲۶۷ همراه با شرحی بر آن. از سوی دیگر برخی از دانشمندان آن را جعلی دانسته‌اند، مانند قاضی نورالله شوشتری در إحقاق الحق ج۱ ص۴۳۱؛ هندی فتنی متوفای سال ۹۸۶ در تذکرة الموضوعات ص۱۱؛ عجلونی در کشف الخفاء ج۲ ص۱۳۲، که این نظر را به چند تن دیگر مانند ابن تیمیه، زرکشی، ابن حجر، سیوطی و دیگران نسبت داده است. البته برخی از مشایخ صوفیه به عدم ثبوت آن از طریق روایت اعتراف کرده‌اند، اما ثبوت آن را از طریق کشف دانسته‌اند، مانند ابن عربی در الفتوحات المکیة باب ۱۹۸. صدرالدین شیرازی گفتاری در بارهٔ آن دارد که ضمن رسالهٔ الفوائد آورده و ضمن نقل کلام ابن عربی در بارهٔ آن سخن گفته است. (مجموعه رسائل فلسفی صدر المتألهین شیرازی ص۳۵۶).

از اینجا وجه تأویل «لیعبدوني» به «لیعرفوني» در آیهٔ

«وَما خَلَقتُ الجِنَّ وَالإنسَ إلّا لِيَعبُدُون»[۱].

جنّ و انس را نیافریدم مگر برای آنکه عبادتم کنند.

دانسته می‌شود.

معرفت، هدف غائیِ خلقت

اکنون که ضرورتِ وجود خلقت و معنای معرفت را دانستیم، می‌فهمیم که هدف غائی اِتّصافِ خداوند به هر صفتِ زیبایی، می‌باید که در ورای آن یک معرِّف (شناساننده) باشد که او را به آن صفات به مخلوقاتش بشناساند، و راهنمایی باشد که آنها را به او راه نماید و نشانه‌ای باشد که آنها را به او برساند.

شناخت صفات او ممکن نمی‌شود مگر به وجود یک معرِّف که غیر از خودِ وجود او باشد، زیرا به سبب عدم سنخیتِ ذاتِ باری تعالی با مخلوقات، و نداشتن اشتراک با آنها، ممکن نیست که خودِ ذاتِ وجودِ او، معرِّفِ شؤون و صفاتش به تک تک صاحبان عقل باشد. آحادِ انسانها نسبت به ساحَتِ جَلالتِ الهی، قابلیت و استعداد ندارند تا با خدایشان بدون وساطتِ معرِّف، مخاطبه کنند. بشرِ مُلکیِ شهودی که ملکوتیت خود را با درنده صفتی و قوای حیوانی و شیطانی از بین برده و در دریای شهوات غرق شده، و عقل او در برابر هوای نفس مغلوب شده است، چنین لیاقتی را ندارد.

آیا نمی‌بینید که معرِّف بین خداوند متعال و بشر، حتی نمی‌تواند فرشته باشد، همچنانکه خداوند می‌فرماید:

«وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ»[۲].

و چنانچه رسول را فرشته‌ای قرار می‌دادیم باز هم او را به صورت مردی در می‌آوردیم و بی‌شک امر را همچنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم.

علتِ آن عدمِ سنخیت و ناهماهنگی بین فرشته و انسان است.

---

۱. الذاریات: ۵۶.

۲. الأنعام: ۹.

و ناگزیر باید معرّفِ قبل از آغازِ خلقت و شکل‌گیریِ آفریدگان، موجود باشد. عقل حکم می‌کند که معرّف، نخستین مخلوق باشد و هنگامی‌که نخستین درِ عالَمِ وجود کوبیده شد، ابتدا معرّف به دنیا بیاید. این جایگاه اقتضا می‌کند که ذاتِ او، اولِ ذوات و پیشترِ آنها باشد، چُنانکه می‌بینیم که شروع خلقتِ آفریدگان در عالمِ خَلق با معرِّف، یعنی پیامبرش آدم ﷺ است.

پس همچُنان که عالمِ مُلک و شُهود به وسیلهٔ معرّفِ آغاز شد، بایستی عالَمِ اَمر و غیب و ملکوت نیز با معرِّف آغاز شود؛ که اگر وجودِ او نمی‌بود، هیچ کائنی در عالَم کَون، تکوین نمی‌یافت. و اگر او نمی‌بود، خداوند شناخته و عبادت و تقدیس و توحید نمی‌شد. و وجودِ خلق، قبل از معرِّف، کاری عبث و بیهوده می‌بود. و از اینجا آنچه در روایاتِ فراوان ائمهٔ معصومین ﷺ آمده است، دانسته می‌شود:

«لَوْلَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّة»[۱].

اگر بر روی زمین فقط دو تن باقی بمانند، یکی از آنها حجت است.

و هیچگاه ممکن نیست که زمین بدون معرّف باقی بماند، و حجتِ خداوند بدون او تمام نمی‌شود. همچُنان که امرِ خلقت، با آفرینشِ معرّف آغاز می‌شود، به حکم عقل به وسیلهٔ او هم پایان می‌یابد. امام جعفر صادق ﷺ به این حکمتِ خردپسند اشاره فرموده است:

«إِنَّ آخِرَ مَنْ يَمُوتُ الْإِمَامُ، لِئَلَّا يَحْتَجَّ أَحَدٌ عَلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ أَنَّهُ تَرَكَهُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلهِ عَلَيْهِ»[۲].

آخرین کسی که می‌میرد، امام است؛ برای اینکه کسی بر خدا ـ عزّ وجلّ ـ احتجاج نکند که او را بدون حجت رها کرده است.

وجودِ معرّف، از آغازِ خلقت تا انجامِ آن، امری ضروری است. چنُان که امام جعفر صادق ﷺ فرموده‌اند:

«الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَمَعَ الْخَلْقِ وَبَعْدَ الْخَلْقِ»[۳].

---

۱. الكافي ج۱ ص۶ ح ۱؛ بحار الأنوار ج۲۳ ص۳۶ و ۵۲.

۲. الكافي ج۱ ص۱۸۰؛ الإمامة والتبصرة ص۳۰؛ الغيبة نعمانی ص۱۴۲؛ علل الشرائع ج۱ ص۱۹۶.

۳. الكافي ج۱ ص۱۷۷؛ كمال الدين ص۲۲۱؛ الاختصاص ص۲۳ از اَبان بن تَغلِب از امام صادق ﷺ.

حجت، پیش از خلقت است و با آن و پس از آن.

معرِّف برای خدا خلق شده است، و سایرِ موجودات، همگی برای معرِّف خلق شده‌اند. این همان معنای کلام آفریدگار متعال است به برترین آفریده‌اش صاحب نبوتِ مطلقه، یعنی پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله که فرمود:

«خَلَقتُ الأشياءَ لَكَ وَخَلَقتُكَ لِأجلي»[1].

اشیاء را برای تو آفریدم و تورا برای خودم.

و مراد از گفتار رسول گرامی هم همین است که فرموده‌اند:

«نَحنُ صَنَائِعُ اللهِ وَالخَلقُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا»[2].

ما ساختهٔ خدایمان هستیم و خلق پس از ما، ساختهٔ مایند.

معرِّفِ ذاتی، آینهٔ اَسماءِ حُسنای الهی است

اکنون که دانستیم غایتِ خلقت، معرفت و وجودِ معرِّف است، اینک باید بدانیم که: معرِّفِ الهی یا از قبیل الفاظ است و یا از قبیل ذوات. از قبیل الفاظ یعنی همان اسماء حسنای الهیِ لفظی که خداوند متعال خود را به آن نامیده و آن را سبب معرفیِ صفات و نشانه‌های خود دانسته است و اخبار بسیاری آن را نود و نه اسم می‌داند[3]. و از قبیل ذوات یعنی انبیاء و اوصیاء، به حَسَبِ اختلافِ مراتبشان در معرِّف بودن.

روشن است که اگر معرِّفِ ذاتی (انبیا و اوصیاء) نمی‌بود، معرِّف‌های لفظی هیچ فایده‌ای نداشتند، بلکه مهمل و بیهوده می‌بودند. زیرا حقیقت و مفادّ این اَلفاظ، شناخته و فهمیده نمی‌شود، مگر به وجودِ معرِّف و معلّم و مدرّس و مترجمی که آنها را تبیین و

۱. پیش از این اشاره شد که برای این حدیثِ قدسی سند معتبری پیدا نشده است. ولی مضمون آن با دیگرآموزه‌های دینی سازگار است. مثلاً در قرآن، خداوند متعال خطاب به حضرت موسی علی نبینا وآله و علیه السلام می‌فرماید: «واصطَنَعتُكَ لِنَفسي» (طه: ۴۱). ویراستار.

۲. نهج البلاغة نامه ۲۸؛ بحار الأنوار ج۳۳ ص۵۸. بنگرید به شرح و توضیح مجلسی در بحار ج۳۳ ص۶۸. [نیز: همین بیان در ضمن توقیع گرامی حضرت بقیة الله أرواحنا فداه، در: الاحتجاج، ج۲ ص۴۶۷. ویراستار].

۳. به عنوان نمونه بنگرید: الكافي ج۱ ص۱۱۴ باب معانی الاسماء...؛ توحید صدوق باب ۲۹: اسماء الله تعالی... ص۱۹۵ به بعد که شرح مبسوط صدوق بر این اسماء را آورده است. (ویراستار).

معانیشان را روشن کند و توضیح دهد. پس همچنان که اَسماء لفظی به وسیلهٔ موادّ و هیئتِ خود، از مفادّش خبر می‌دهد، اَسماء ذاتی و معرِّف ذاتی هم، باید معرِّفِ حقیقتِ خود باشند و دلالت کنند بر آنچه به سببِ آن آفریده شده‌اند.

همچُنین لازم است که معرِّف، کتابِ جامعی از صفاتِ الهی و آینه‌ای شفّاف باشد برای بازتابِ معانیِ اَسماء لفظیِ او در خارج، و هیکلی قدسی باشد که دارای حقیقتِ جامعِ اَسماء باشد، و وجودش، حقیقتِ اَسماء لفظی و مفادّ آن را نشان دهد، و به ذاتِ خود، صفاتی را که برای خدایش ادعا می‌کند، اثبات کند، و در خارج شؤون الهی را نزد مُنکِران و جاحِدین اِظهار می‌نماید. مثلاً ادّعا می‌کند که خداوندِ متعال، مُحیی و مُمیت و شافی و عَلّام الغُیوب است و آگاه است بر هرآنچه که در درونِ بندگانش هست. پس در مقامِ اِثبات، بایستی به اِذن و مشیّتِ خدا و اَمرِاو و با اِتمام حجت و اِقتضای حاجت و اِقامهٔ بیّنه، قادر برزنده کردن مردگان و میراندن زندگان و شفای بیماران و آگاهی دادن از غیب و امورِ نهان در سینه‌ها باشد.

این امر در مورد هرآنچه معرِّف نسبت به صفات پروردگارش مدّعی می‌شود، جریان دارد. پس بر او لازم می‌شود که در خارج، به منکِران و جاحِدین آن را ارائه کند، زیرا اقتضای منصبش آن است که خداوند او را در این کار تأیید فرماید. بنگرید آیه‌ای را که خداوند در آن می‌فرماید:

«إِذْ قالَ اللَّهُ يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلى والِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلاً وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْراةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيها فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتى بِإِذْنِي»[۱].

خلاصه اینکه آیهٔ مورد بحث: «وَلِلّهِ الأسماءُ الحُسنی»، با تمامِ اِطلاقش، شامل است بر أسماء لفظی و ذاتی؛ ذوات مقدسه که راهنمای آفریدگان به سوی خداوندند، در حقیقت نشانه‌ها و نام‌های اویند. و اِطلاقِ اَسماءُ الحُسنی برآنها، سزاوارتر و مناسب‌تر از اِطلاق آن بر اَسماء لفظی است، همچُنان که مفصل گفته شد.

---

۱. المائده: ۱۱۰.

معرِّفِ اوّل همان نبیِّ مطلق است

باید دانست همچُنان که اَسماء لفظی در مراتب مختلفند، معرِّف‌ها و اَسماءِ ذاتی نیز در مراتب اختلاف دارند. مثلاً بعضی از معرِّف‌ها مخصوصِ جمعی خاصّ و بعضی مختصّ به عصر و زمانی خاصّ هستند. گاهی معرّف ویژهٔ زمان و هم‌عصرانش، و گاهی فقط مختصّ هم‌عصرانش، و شاید فقط مختصّ قوم و عشیرهٔ خود و یا مختصّ خانوادهٔ خود باشد. در میان این معرِّف‌ها، یک معرِّف وجود دارد که مقیَّد به زمان و عصر و قومِ خاصی نیست، بلکه یک معرِّف برای جمیعِ خلایقِ عالمِ امر و خلق، از روحانیّات و جسمانیّات است. این همان نبوّتِ مطلقِ غیرمقیّد است که از ابتدای خلقت آغاز شده و تا ابد باقی است.

این منصب نیست مگر آگاهیِ دارندهٔ آن، از استعدادِ جمیعِ موجودات، به حَسَبِ ذوات و ماهیّات آنها، دادنِ حقِ هر دارندهٔ حقی که آن را با استعداد و قابلیت خود بیان می‌کند.

صاحبِ این منصب، اَشرَفِ مخلوقات است، از نخستین و آخِرین، و گرامی‌ترین برگزیدهٔ خداست. اوست خلیفهٔ اَعظَم، آدمِ حقیقی، قَلَمِ اَعلی، عَقلِ اَوّل، روحِ اَعظم، معرِّف اوّل و مبدأِ فیضِ وجود. او بزرگ مردی است که به شرفِ داشتنِ این خطاب، اختصاص یافته که: «لَولاكَ لَما خَلَقتُ الأفلاكَ» که به حکمِ عقل، نخستین آفریدهٔ خداست و اگر این اولویت نبود، این خطاب صحت نمی‌داشت، و این والایی به اِتمام نمی‌رسید، زیرا این فقط به اعتبارِ معرِّف بودن است و لا غیر.

نبیّ مطلق و کسی که به این منصب آراسته شده و مخاطب به خطاب «لولاك» است، کسی نیست جز پیامبرِ گرامی ما صلی‌الله‌علیه‌وآله، که با داشتنِ این منصبِ والا و جایگاهِ رفیع، بر سایر اَنبیاء و مرسَلین شرف و برتری دارد. و اوست دارندهٔ مقامِ محمود و جاهِ عطیم، بین نخستین و آخرین. و اوست که در آن دریای فضیلت و منزلت جلیله و درجهٔ رفیعه و مرتبهٔ والا و خطیر، غوطه خورده است.

به حکم عقل، داشتن این منصب اِقتضا می‌کند که او باید نخستین مخلوق و نخستین عارف بالله و نخستین معرِّف خدای بزرگ و نخستین گیرندهٔ میثاق الله باشد،

که خود حضرتش صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«أنَا أوّلُ الأنبياءِ خَلقاً وَآخِرُهُم بَعثاً»[۱].

منم نخستین پیامبر در خلقت، و آخرین پیامبر در بعثت.

در زیارت حضرتش صلی الله علیه و آله آمده است:

«أوّل الأنبياءِ ميثاقاً وآخِرهُم مَبعَثاً»[۲].

نخستین پیامبر در مقام میثاق و آخرین پیامبر در بعثت.

که ما را به این معنا می‌رساند. پیامبر، خود در این حدیث به منصب والای خویش تصریح کرده است:

«كُنتُ نَبيّاً وَآدَمُ بَينَ الماءِ وَالطين»[۳].

من زمانی پیامبر بودم که آدم هنوز بین آب و گِل بود.

دفعِ توهم

مراد از این سخن آن نیست که رسول خاتم، نبیِ بالقوّه در علمِ الهی باشد مانند سایر انبیاء، چُنان که بعضی افرادِ بی‌بهره از علمِ حدیث پنداشته‌اند؛ بلکه مراد، نبی بودنِ بالفعلِ اوست، زیرا کلامِ حضرتش که نقل شد، چیزی جزبیان افتخار و شرف بر دیگران نبود. و هیچ پیامبری از پیامبران را نرسد که این گونه سخن بگوید.

در توضیحِ مطلب می‌گوییم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به مقتضای این منصبِ خود، تمامیِ عقول و نفوس و روحانیات را از ملائکه و غیره، خبر می‌داد و آگاه می‌کرد بر آنچه باید خبر دهد، از معرفت خداوندِ متعال و معرفیِ صفات و اَسماء و اَفعالِ او. بدین روی، تمامِ ارواح، حتی روح آدم علیه السلام، از علوم و معارف او بهره‌مند می‌شدند و او مرجعِ تمامِ اَرواحِ نبیّین و مرسَلین علیهم السلام در عالَم اَرواح و اَجساد بود.

---

۱. عوالي اللئالي ج۴ ص۱۲۲ ح ۲۰۲؛ تفسیر آلوسی ج۱۴ ص۴۱.

۲. بحار الأنوار ج۹۷ ص۱۷۵ ح ۴۴ و ص۱۸۵؛ إقبال الأعمال ج ۳ ص۱۲۶؛ المزار ابن مشهدی ص۶۶؛ المزار شهید اول ص۱۴.

۳. بحار الأنوار ج۱۶ ص۴۰۲، ج۱۸ ص۲۷۸. نویسنده در الغدیر ج۷ ص۳۸ این حدیث را متواتر و صحیح دانسته و شعر حافظ رجب بُرسی را در این مضمون آورده است.

زیرا ـ چنان که دانستیم ـ معرّفِ اول، همان صاحبِ نبوّتِ مطلقه است که از حیث خلقت و روح، قبل از همگان است، و از جهتِ صورت و برانگیختن به نبوت و رسالت، بعد از همگان است.

این وجهی است بر اَشرفیّت و اَفضلیّتِ او بر همگان. به همین سبب پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

«أَنَا سَيِّدُ مَنْ خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ، وَأَنَا خَيْرٌ مِنْ جَبْرَئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ وَحَمَلَةِ الْعَرْشِ وَجَمِيعِ مَلَائِكَةِ اللهِ الْمُقَرَّبِينَ وَأَنْبِيَاءِ اللهِ الْمُرْسَلِينَ...».[1]

منم سرورِ آفریدگان خدای عزّوجلّ، و من بهترم از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملائکهٔ حامل عرش، و تمام ملائکهٔ مقرّب خدا و پیامبرانِ مَرسَل...

تا آخر حدیث که شیخ ثقه صدوق رحمه الله در کمال الدین، مُسنداً آورده است.

از این مطالب نتیجه می‌گیریم که وقتی نبیِّ مطلق، معرِّفِ کُل ست و رهبرِ کل و دلیلِ کل و مربّیِ کل و معلّمِ کل و حاکمِ کل و آمر و ناهیِ کل، پس می‌باید با این منصب، قبل از همگان محشور شود و روزِ جمع با او آغاز شود، چُنان که لازمهٔ منصبِ او این است که آغاز خلقت و پایان آن با او باشد. آن گرامی خود به این مطلب اشاره فرموده‌اند:

«أَخْبَرَنِي جَبْرَئِيلُ عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، أَنَّهُ قَالَ: أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا».[2]

جبرئیل از خدایم به من خبر داد: نخستین کسی که روز قیامت زمین برای او می‌شکافد، منم.

و چون خود، معرّفِ کل و رهبرِ کل و ممدوحِ کل است، پس باید همه، زیرپرچمِ او گرد آیند، همان گونه که فرموده است:

«آدَمُ وَمَن دونَهُ تَحتَ لِوائي يَومَ القِيامَة».[3]

---

۱. کمال الدین ص۲۶۱ ح ۷؛ بحار الأنوارج۱۶ ص۳۶۴ ح ۶۶؛ عوالي اللئالي ج۴ ص۱۲۱ ح ۲۰۰.

۲. تفسیر فرات کوفی ص۴۴۴ ح ۵۸۷؛ بحار الأنوارج۴۳ ص۲۲۵ ح ۱۳. همین مضمون در الخصال صدوق ص۳۱۴ ضمن حدیث «خمس خصال» آمده است.

۳. عوالي اللئالي ج۴ ص۱۲۱؛ بحار الأنوارج۱۶ ص۴۰۲ نقل از المناقب؛ همین مضمون در الأمالي صدوق

آدم و دیگر مخلوقاتِ الهی، روز قیامت زیر لوای من هستند.

و در علل الشرائع از پیامبر صلی الله علیه و آله مسنداً آمده است که فرموده‌اند:

«يَا عَلِيُّ كَأَنِّي بِكَ وَقَدْ دَخَلْتَ الْجَنَّةَ، وَبِيَدِكَ لِوَائِي وَهُوَ لِوَاءُ الْحَمْدِ وَتَحْتَهُ آدَمُ فَمَنْ دُونَه»[۱].

ای علی! گوییا می‌بینمت، که وارد بهشت شده‌ای در حالی که پرچم من ـ لواء الحمد ـ را به دست داری و آدم و همهٔ مردم زیر این پرچمند.

دو نوری که در حقیقت نورِ واحدند و اصلِ آن «نبوت» و فرعش «امامت» است

از مطالبی که در بابِ معنای نبوتِ مطلقه تحقیق و بیان شد، حقیقتِ همتای آن که ولایت باشد، شناخته می‌شود. نورِ ولایت از نورِ نبوت قابل انفکاک نیست، بدین سان ولیّ هم از نبیّ که مانند نورِ نفس است نسبت به نور عقل، [قابل انفکاک نیست]، زیرا تصرّفِ آنها در عالَم مانند تصرّفشان در نفوس است، همانگونه که نفس و عقل دو خلیفة الله در عالَم خلق هستند، نبیّ و ولیّ هم دو خلیفة الله در نفوس و ارواحند که هر دو در حقیقت نورِ واحدند و اصل آن نبوت است و فرعش امامت. و دومی به منزله نوری است منشعب شده از اولی؛ مانند نوری که از چراغی ساطع شده و روشنایی که از آن منبع تابیده است.

حدیثی که شیخ اجلّ ثقه صدوق رحمه الله به اِسنادش از محمد بن حَربِ هلالی، امیرمدینه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده، ما را به حقیقتِ امر راهنمایی می‌کند. این حدیث طولانی است، ولی ما به اندازهٔ نیاز از آن ذکر می‌کنیم. امام صادق علیه السلام فرموده است:

«أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْمِصْبَاحَ هُوَ الَّذِي يُهْتَدَى بِهِ فِي الظُّلْمَةِ وَانْبِعَاثَ فَرْعِهِ مِنْ أَصْلِهِ، وَقَدْ قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام: أَنَا مِنْ أَحْمَدَ كَالضَّوْءِ مِنَ الضَّوْءِ. أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مُحَمَّداً وَعَلِيّاً صَلَّى اللهُ عَلَيهِما وَآلِهِما كَانَا نُوراً بَيْنَ يَدَيِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَلْفَيْ

مجلس ۵۲؛ در منابع اهل سنت: المستدرك حاكم نيشابوری ج۱ ص۳۰؛ مجمع الزوائد هيثمی ج۱۰ ص۳۷۶؛ الجامع الصغير سيوطی ج۲ ص۷۱۷؛ كنز العُمّال ج۱۱ ص۴۱۱.

۱. علل الشرائع ص۱۷۲؛ بحار الأنوار ج۸ ص۶.

عَـامٍ، وَأَنَّ الْمَلَائِكَـةَ لَمَّـا رَأَتْ ذَلِكَ النُّـورَ رَأَتْ لَـهُ أَصْلًا قَدْ تَشَـعَّبَ مِنْـهُ شُـعَاعٌ لَامِعٌ. فَقَالُوا: إِلَهَنَـا وَسَـيِّدَنَا! مَا هَـذَا النُّـورُ؟ فَأَوْحَـى اللهُ تَبَـارَكَ وَتَعَالَـى إِلَيْهِـمْ: هَـذَا نُـورٌ مِـنْ نُورِي أَصْلُـهُ نُبُـوَّةٌ وَفَرْعُـهُ إِمَامَـةٌ. أَمَّـا النُّبُـوَّةُ فَلِمُحَمَّـدٍ عَبْـدِي وَرَسُـولِي، وَأَمَّـا الْإِمَامَـةُ فَلِعَلِـيٍّ حُجَّتِـي وَوَلِيِّـي، وَلَوْلَاهُمَـا مَـا خَلَقْـتُ خَلْقِـي».[۱]

مگـر ندانسـته‌ای، چـراغ چیـزی اسـت کـه در تاریکـی بـه وسیلۀ آن راهنمایـی گـردند، و سرچشـمه گرفتـن فـرعِ آن از اصلش؟ و علـیّ علیه‌السلام فرمـود: نسـبتِ مـن بـه احمـد، هماننـدِ نوری اسـت از نـور. مگـر ندانسـته‌ای محمّـد و علیّ در پیشـگاه خداونـد جلَّ جلالُـه، دو هـزار سـال پیـش از اینکه مخلوقات آفریده شـوند، هـر دو، یك نـور بودند؟ فرشـتگان وقتـی آن نـور را مشـاهده کردنـد، سرچشـمه‌ای برایـش دیدنـد کـه شـعاع درخشـانی از آن منتشـر شـده، پـس عـرض کردنـد: ای معبـودِ مـا و بـزرگِ مـا، ایـن نـور چیسـت؟ خداونـد بـه ایشـان وحـی فرسـتاد: ایـن فروغـی اسـت از نـورِ مـن کـه اصـل آن نبـوّت اسـت و فـرعِ آن امامـت. نبـوّت بـرای بنـده و فرسـتاده‌ام محمّـد اسـت، و امامـت بـرای حجّـت و ولـیِّ مـن علـی اسـت، و اگـر بـه خاطـر آن دو نبـود، آفریدگانـم را پدیـد نمـی‌آوردم.

نورِ نبوت و ولایت، از آغاز تا انجام، متّحد و مجتمع هستند، لذا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند:

«خَلَـقَ اللهُ رُوحـي وَروحَ علـيٍّ مِـن شَـيءٍ واحِـدٍ، وَنوري وَنـورَهُ واحِـدٌ، وَإِنَّـهُ مِنّـي وَأنـا مِنـهُ، وَنَفسُـهُ نَفسـي».

خداونـد، روحِ مـن و روحِ علـی را از یـک چیـز آفریـد، نـورِ مـن و نـورِ او یکـی اسـت، او از مـن اسـت و مـن از اویـم، و جـان او جـانِ مـن اسـت.

همچنین می‌فرمایند:

«خُلِقَ النَّاسُ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى، وَخُلِقْتُ أَنَا وَابْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَة».[۲]

---

۱. علل الشرائع ج۱ ص۱۷۲ ح۱؛ معاني الأخبـار ص۳۴۶ و۳۵۰؛ بحـار الأنوار ج۱۵ ص۱۱ و ج۴۳ ص۱۲ نقـل از علل الشرائع و معاني الأخبـار. بخش اول از کلام را امیرالمؤمنیـن علیه‌السلام در نامه ۴۵ نهج البلاغة (خطاب به عثمـان بـن حُنَیـف) اشـاره می‌کنـد: «أنا من رسول الله کالضـوء من الضوء والـذراع من العضد».

۲. مناقب امیرالمؤمنیـن نوشـته محمـد بـن سـلیمان کوفـی ج۱ ص۴۶۰؛ الخصـال ص۲۱؛ عیـون أخبـار الرضـا علیه‌السلام ج۱ ص۷۸؛ در منابـع اهـل سـنت: کنـز العُمّـال ج۱۱ ص۶۰۸؛ فضائـل امیرالمؤمنیـن نوشـته ابـن

مردم همگی از درختان مختلف آفریده شده‌اند، ولی من و فرزند ابی طالب از یک درخت آفریده شدیم.

پس هر نبی، ولیّش در مرتبه و طبقهٔ او است. و ولیِّ مطلق در همان طبقهٔ نبیِّ مطلق در منصبش است، که در رتبهٔ پس از او جای دارد. حدیثی که شیخ اجلّ فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیرش و به اسنادش از امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کرده، اشاره به همین مطلب دارد. امام علیه‌السلام فرموده است:

«قَالَ اللهُ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ عَلِيّاً فِي طَبَقَتِكَ، فَجَعَلْتُهُ أَفْضَلَ الْوَصِيِّينَ وَخَيْرَ مُعْتَمَدٍ لِلْمُؤْمِنِين...»[1] تا آخر حدیث.

خداوند تبارکَ وَتعالی، فرمود: ای محمّد! علی در طبقهٔ تو است، پس او را برترین وصیّ و بهترین مُعتَمَد برای مؤمنان قرار دادم.

پس ولیِّ مطلقی که خداوندِ متعال او را به این منصبِ والا گماشته است، یعنی امیرِ مؤمنان علیه‌السلام، همان کسی است که به مُقتَضای منصبی که دارد، تمامِ نفوس و اَرواح از اولیاء و اوصیاء در عالَمِ امر و خلق و در نشأهٔ غیب و شهود، ظاهراً و باطناً به او باز می‌گردند. اوست کسی که در خِفا، همراهِ جمیع انبیاء بود و عَلَناً و آشکارا همراه نبیِّ مطلق. همان طور که نبیّ اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است:

«يا عَليُّ كُنتَ مَعَ الأنبياءِ سِرّاً وَمَعي جَهراً»[2].

ای علی! تو پنهانی با پیامبران بودی و آشکارا با من.

اوست که در اول و آخِر بودن با نبیِّ مطلق متّحد است. و اوست که قبل از کُل و همراهِ کُل و ولیِّ کُل و هادیِ کُل و امیرِ کُل و اِمامِ کُل است. به همین سبب در مقام افتخار و شرف می‌فرمود:

حنبل ص۱۷۱ ح ۲۴۱؛ تاریخ دمشق ج۴۲ ص۶۴؛ المستدرك حاكم نیشابوری ج۲ ص۲۴۲.

۱. تفسیر فرات کوفی ص۱۹۳.

۲. علامه میرحامد حسین در کتاب عبقات الأنوار آن را از کتاب معارج العلی في مناقب المرتضی نوشته محمد صدر عالم (مخطوط) نقل کرده است. بنگرید: نفحات الأزهار في تلخیص عَبقات الأنوار ج۵ ص۱۱۱ و ۳۰۵. بنگرید به توضیحات صاحبِ عبقات که پس از نقل حدیث آورده است.

«کُنتُ وَلیّاً وَآدَمُ بَینَ الماءِ وَالطّین»[۱].
من زمانی ولیّ بودم که آدم بین آب و گِل بود.

ظاهراً مراد حضرتش، اِشاعهٔ منصبِ مطلق و ولایتِ عامّهٔ اوست و اِعلامِ این حقیقت که او ولیِ بالفعل است، از نخستین روزی که روحش عجین و نورش خلق شد، همچُنان که در تحقیقِ گفتار نبیّ مطلق صلوات الله علیه وآله بیان شد که فرموده است:

«کُنتُ نَبیّاً وَآدَمُ بَینَ الماءِ وَالطّین».
زمانی پیامبربودم که آدم بین آب و گِل بود.

در تفسیرشیخِ کوفی، فرات بن ابراهیم، به اِسنادش از علی علیه‌السلام، تصریح کرده است که امام می‌فرماید:

«أَنَا أُؤَدّي مِنَ النَّبِيّينَ إِلَى الْوَصِيّينَ وَمِنَ الْوَصِيّينَ إِلَى النَّبِيّينَ، وَمَا بَعَثَ اللهُ نَبِيّاً إِلّا وَأَنَا أَقْضِي دَيْنَهُ وَأُنْجِزُ عِدَاتِهِ، وَلَقد اصْطَفَانِي رَبِّي بِالْعِلْمِ وَالظَّفَرِ، وَلَقَدْ وَفَدْتُ إِلَى رَبِّي اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وِفَادَةً، فَعَرَّفَنِي نَفْسَهُ وَأَعْطَانِي مَفَاتِيحَ الْغَيْبِ»[۲].
من امانت را از پیامبران به جانشینان و از جانشینان به پیامبران می‌رسانم. خداوند هیچ پیامبری برنینگیخت مگرآنکه من دَین او را می‌گزارم و وعده‌هایش را عملی می‌کنم. خداوندگارم مرا به علم و ظفر برگزید. من دوازده بار مهمان خدایم بودم که خود را به من شناساند و کلیدهای غیب را به من بخشید.

احادیثی در بیان برخی شؤونِ منصبِ ولایت و مقامِ والای آن

اگر در آنچه ذکر شد، هنوز شکی باقی مانده باشد، پس باید با دقتِ نظر و عینِ بصیرت در اَخبارِ ائمه علیهم‌السلام درنگ کرد؛ تا مگر با نور کلمات آن بزرگواران، به برخی از شؤون این منصب والای مقیّد به اطلاق، هدایت گردیم. اینک برای پرهیز از طولانی شدن، سخن را کوتاه کرده و به ذکر هشت حدیث می‌پردازیم که همانها برای ما کافی است.

---

۱. عوالي اللئالي ج۴ ص۱۲۴ ح ۲۰۸؛ جامع الأسرار آملی ص۳۸۲، ۴۰۱ و۴۶۰، همراه با توضیحات سید حیدر آملی بر حدیث.
۲. تفسیر فرات کوفی ص۶۷ ح ۳۷؛ بحار الأنوار ج۳۹ ص۳۵۰ ح ۲۳.

حديث اول

بسياری از بزرگانِ حديث، به اَسانيدِ مُعَنعَن، آن را روايت كرده‌اند. ما لفظ رئيسِ محدّثان در عصر خويش، يعنی فرات بن ابراهيم كوفی رحمه الله را، كه در تفسير خود آورده ـ و نسخه‌اش نزد ما موجود است ـ می‌آوريم. و حديثِ طولانی را از ابوذرّ غِفاری رضي الله عنه، ذكر می‌كنيم كه می‌فرمايد:

«كُنْتُ جَالِساً عِنْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَنْزِلِ أُمِّ سَلَمَةَ، وَرَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله يُحَدِّثُنِي وَأَنَا أَسْمَعُ، إِذْ دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام. فَأَشْرَقَ وَجْهُهُ نُوراً فَرَحاً بِأَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ، ثُمَّ ضَمَّهُ إِلَيْهِ وَقَبَّلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ أَتَعْرِفُ هَذَا الدَّاخِلَ عَلَيْنَا حَقَّ مَعْرِفَتِهِ؟ قَالَ أَبُوذَرٍّ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ! هَذَا أَخُوكَ وَابْنُ عَمِّكَ وَزَوْجُ فَاطِمَةَ الْبَتُولِ وَأَبُو الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: يَا أَبَا ذَرٍّ، هَذَا الْإِمَامُ الْأَزْهَرُ وَرُمْحُ اللهِ الْأَطْوَلُ وَبَابُ اللهِ الْأَكْبَرُ؛ فَمَنْ أَرَادَ اللهَ فَلْيَدْخُلِ الْبَابَ. يَا أَبَا ذَرٍّ! هَذَا الْقَائِمُ بِقِسْطِ اللهِ وَالذَّابُّ عَنْ حَرِيمِ اللهِ وَالنَّاصِرُ لِدِينِ اللهِ وَحُجَّةُ اللهِ عَلَى خَلْقِهِ. إِنَّ اللهَ تَعَالَى، لَمْ يَزَلْ يَحْتَجُّ بِهِ عَلَى خَلْقِهِ فِي الْأُمَمِ كُلِّ أُمَّةٍ يَبْعَثُ فِيهَا نَبِيّاً. يَا أَبَا ذَرٍّ! إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ، جَعَلَ عَلَى كُلِّ رُكْنٍ مِنْ أَرْكَانِ عَرْشِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ، لَيْسَ لَهُمْ تَسْبِيحٌ وَلَا عِبَادَةٌ إِلَّا الدُّعَاء لِعَلِيٍّ وَشِيعَتِهِ وَالدُّعَاء عَلَى أَعْدَائِهِ. يَا أَبَا ذَرٍّ! لَوْلَا عَلِيٌّ مَا بَانَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا مُؤْمِنٌ مِنْ كَافِرٍ وَلَا عُبِدَ اللهُ، لِأَنَّهُ ضَرَبَ رُءُوسَ الْمُشْرِكِينَ حَتَّى أَسْلَمُوا وَعُبِدَ اللهُ. وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ ثَوَابٌ وَلَا عِقَابٌ وَلَا يَسْتُرُهُ مِنَ اللهِ سَتْرٌ وَلَا يَحْجُبُهُ مِنَ اللهِ حِجَابٌ. وَهُوَ الْحِجَابُ وَالسِّتْرُ.

ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ[۱].

يَا أَبَا ذَرٍّ! إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى تَفَرَّدَ بِمُلْكِهِ وَوَحْدَانِيَّتِهِ، فَعَرَّفَ عِبَادَهُ الْمُخْلَصِينَ لِنَفْسِهِ وَأَبَاحَ لَهُمُ الْجَنَّةَ. فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَهْدِيَهُ عَرَّفَهُ وَلَايَتَهُ، وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَطْمِسَ عَلَى

---

۱. الشوری: ۱۳.

قَلْبِهِ أَمْسَكَ عَنْهُ مَعْرِفَتَهُ. يا أَبَا ذَرٍّ! هَذَا رَايَةُ الْهُدَى وَكَلِمَةُ التَّقْوَى وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَإِمَامُ أَوْلِيَائِي وَنُورُ مَنْ أَطَاعَنِي، وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمَهَا اللهُ الْمُتَّقِينَ. فَمَنْ أَحَبَّهُ كَانَ مُؤْمِناً وَمَنْ أَبْغَضَهُ كَانَ كَافِراً، وَمَنْ تَرَكَ وَلَايَتَهُ كَانَ ضَالًّا مُضِلًّا، وَمَنْ جَحَدَ وَلَايَتَهُ كَانَ مُشْرِكاً. يَا أَبَا ذَرٍّ! يُؤْتَى بِجَاحِدِ وَلَايَةِ عَلِيٍّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَصَمّ وأَعْمَى وأَبْكَمَ، يَتَكَبْكَبُ فِي ظُلُمَاتِ يَومِ الْقِيَامَةِ يُنادِي مُنادِياً يا حَسرَتا عَلى ما فَرَّطتُ في جَنبِ اللهِ! وَفِي عُنُقِهِ طَوْقٌ مِنْ النَار، لِذَلِكَ الطَّوْقِ ثَلَاثُمِائَةِ شُعْبَةٍ، عَلَى كُلِّ شُعْبَةٍ مِنْهَا شَيْطَانٌ يَتْفُلُ فِي وَجْهِهِ وَيَكْلَحُ مِن جَوْفِ قَبْرِهِ إِلَى النَّارِ.

قَالَ أَبُو ذَرٍّ: فَقُلْتُ: فِداكَ أبي وَأُمّي يا رَسولَ الله، مَلأتَ قَلبي فَرَحاً وَسُروراً فزِدْنِي. فَقَالَ: نَعَمْ، إِنَّهُ لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، أَذَّنَ مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَأَقَامَ الصَّلَاةَ. فَأَخَذَ بِيَدِي جَبْرَئِيلُ، فَقَدَّمَنِي وَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، صَلِّ بِالْمَلَائِكَةِ، فَقَد طالَ شَوقُهُم إلَيكَ، فَصَلَّيتُ بِسَبعينَ صَفّاً مِن المَلائِكَة الصَّفُّ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، لَا يَعْلَمُ عَدَدَهُمْ إِلَّا الَّذِي خَلَقَهُمْ. فَلَمَّا قَضَيْتُ الصَّلَاةَ أَقْبَلَ إِلَيَّ شِرْذِمَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، يُسَلِّمُونَ عَلَيَّ وَيَقُولُونَ: لَنَا إِلَيْكَ حَاجَةٌ. فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ يَسْأَلُونِي الشَّفَاعَةَ، لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ فَضَّلَنِي بِالْحَوْضِ وَالشَّفَاعَةِ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ. فَقُلْتُ: مَا حَاجَتُكُمْ مَلائِكَةَ رَبِّي؟ قَالُوا: إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْأَرْضِ، فَأَقْرِئْ عَلِيّاً مِنَّا السَّلَامَ وَأَعْلِمْهُ بِأَنَّا قَدْ طَالَ شَوْقُنَا إِلَيْهِ. فَقُلْتُ: مَلَائِكَةَ رَبِّي تَعْرِفُونَنَا حَقَّ مَعْرِفَتِنَا؟ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ! وَلِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ، وَأَنْتُمْ أَوَّلُ خَلْقٍ خَلَقَهُ اللهُ، خَلَقَكُمُ اللهُ أَشْبَاحَ نُورٍ فِي نُورٍ مِنْ نُورِ اللهِ، وَجَعَلَ لَكُمْ مَقَاعِدَ فِي مَلَكُوتِهِ بِتَسْبِيحٍ وَتَقْدِيسٍ وَتَكْبِيرٍ لَهُ. ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ مِمَّا أَرَادَ مِنْ أَنْوَارٍ شَتَّى، وَكُنَّا نَمُرُّبِكُمْ وَأَنْتُمْ تُسَبِّحُونَ اللهَ وَتُقَدِّسُونَ وَتُكَبِّرُونَ وَتَحْمَدُونَ وَتُهَلِّلُونَ، فَنُسَبِّحُ وَنُقَدِّسُ وَنَحْمَدُ وَنُهَلِّلُ وَنُكَبِّرُ بِتَسْبِيحِكُمْ وَتَقْدِيسِكُمْ وَتَحْمِيدِكُمْ وَتَهْلِيلِكُمْ وَتَكْبِيرِكُمْ. فَمَا نَزَلَ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَ فَإِلَيْكُمْ، وَمَا صَعِدَ إِلَى اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَمِنْ عِنْدِكُمْ، فَلِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ؟

ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ، فَقَالَتْ لِي الْمَلَائِكَةُ مِثْلَ مَقَالَةِ أَصْحَابِهِمْ. فَقُلْتُ: مَلَائِكَةَ رَبِّي! هَلْ تَعْرِفُونَنَا حَقَّ مَعْرِفَتِنَا؟ قَالُوا: وَلِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ وَأَنْتُمْ صَفْوَةُ اللهِ مِنْ خَلْقِهِ وَخُزَّانُ عِلْمِهِ وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَالْحُجَّةُ الْعُظْمَى وَأَنْتُمْ الْجَنْبُ وَالْجَانِبُ وَأَنْتُمْ الْكَرَاسِيُّ وَأُصُولُ الْعِلْمِ، فَأَقْرِئْ عَلِيّاً مِنَّا السَّلَامَ.

ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ، فَقَالَتْ لِي الْمَلَائِكَةُ مِثْلَ مَقَالَةِ أَصْحَابِهِمْ. فَقُلْتُ: مَلَائِكَةَ رَبِّي هَلْ تَعْرِفُونَنَا حَقَّ مَعْرِفَتِنَا؟ قَالُوا: وَلِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ وَأَنْتُمْ بَابُ الْمَقَامِ وَحُجَّةُ الْخِصَامِ وَعَلِيٌّ دَابَّةُ الْأَرْضِ وَفَاصِلُ الْقَضَاءِ وَصَاحِبُ الْعَصَا وَقَسِيمُ النَّارِ غَداً وَسَفِينَةُ النَّجَاةِ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا فِي النَّارِ تَرَدَّى. ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْتُمُ الدَّعَائِمُ مِنْ نُجُومِ الْأَقْطَارِ، فلِمَ لَا نَعْرِفُكُم؟ فَأَقْرِئْ عَلِيّاً مِنَّا السَّلَامَ.

ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ، فَقَالَتْ لِي الْمَلَائِكَةُ مِثْلَ مَقَالَةِ أَصْحَابِهِمْ. فَقُلْتُ: مَلَائِكَةَ رَبِّي تَعْرِفُونَنَا حَقَّ مَعْرِفَتِنَا؟ فَقَالُوا: وَلِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ وَأَنْتُمْ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَبَيْتُ الرَّحْمَةِ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَعَلَيْكُمْ يَنْزِلُ جَبْرَئِيلُ بِالْوَحْيِ مِنَ السَّمَاءِ. فَأَقْرِئْ عَلِيّاً مِنَّا السَّلَامَ.

ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الْخَامِسَةِ، فَقَالَتْ لِي الْمَلَائِكَةُ مِثْلَ مَقَالَةِ أَصْحَابِهِمْ. فَقُلْتُ: مَلَائِكَةَ رَبِّي تَعْرِفُونَنَا حَقَّ مَعرِفَتِنا؟ قَالُوا: وَلِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ وَنَحْنُ نَمُرُّ عَلَيْكُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ بِالْعَرْشِ، وَعَلَيْهِ مَكْتُوبٌ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ أَيَّدْتُهُ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»، فَعَلِمْنَا عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّ عَلِيّاً وَلِيٌّ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ. فَأَقْرِئْ عَلِيّاً مِنَّا السَّلَامَ.

ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّادِسَةِ. فَقَالَتْ لِي الْمَلَائِكَةُ مِثْلَ مَقَالَةِ أَصْحَابِهِمْ. فَقُلْتُ: مَلَائِكَةَ رَبِّي هَلْ تَعْرِفُونَنَا حَقَّ مَعرِفَتِنا؟ قَالُوا: وَلِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ وَقَدْ خَلَقَ اللهُ جَنَّةَ الْفِرْدَوْسِ وَعَلَى بَابِهَا شَجَرَةٌ وَلَيْس فِيهَا وَرَقَةٌ إِلَّا وَعَلَيْهَا حَرْفٌ مَكْتُوبٌ بِالنُّورِ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عُرْوَةُ اللهِ الْوُثْقَى وَحَبْلُ اللهِ الْمَتِينُ وَعَيْنُهُ عَلَى الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ»، فَأَقْرِئْ عَلِيّاً مِنَّا السَّلَامَ.

ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ. فَسَمِعْتُ الْمَلَائِكَةَ يَقُولُونَ: الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي صَدَقَنا وَعْدَهُ. فَقُلْتُ: بِمَا ذَا وَعَدَكُمْ؟ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ لَمَّا خَلَقَكُمْ أَشْبَاحَ نُورٍ فِي نُورٍ مِنْ نُورِ اللهِ، عُرِضَتْ عَلَيْنَا وِلَايَتُكُمْ فَقَبِلْنَاهَا، وَشَكَوْنَا مَحَبَّتَكُمْ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ. فَأَمَّا أَنْتَ فَوَعَدَنَا بِأَنْ يُرِيَنَاكَ مَعَنَا فِي السَّمَاءِ وَقَدْ فَعَلَ. وَأَمَّا عَلِيٌّ فَشَكَوْنَا مَحَبَّتَهُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَخَلَقَ لَنَا فِي صُورَتِهِ مَلَكاً وَأَقْعَدَهُ عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ عَلَى سَرِيرٍ مِنْ ذَهَبٍ مُرَصَّعٍ بِالدُّرِّ وَالْجَوْهَرِ، عَلَيْهِ قُبَّةٌ مِنْ لُؤْلُؤَةٍ بَيْضَاءَ يُرَى بَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا وَظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا بِلَا دَعَامَةٍ مِنْ تَحْتِهَا وَلَا عِلَاقَةٍ مِنْ فَوْقِهَا. قَالَ لَهَا

صَاحِبُ الْعَرْشِ: قُومِي بِقُدْرَتِي، فَقَامَتْ. فَكُلَّمَا اشْتَقْنَا إِلَى رُؤْيَةِ عَلِيٍّ، نَظَرْنَا إِلَى ذَلِكَ الْمَلَكِ فِي السَّمَاءِ. فَأَقْرِئْ عَلِيّاً مِنَّا السَّلَامَ»[۱].

روزی در منزل ام‌سلمه، نزد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بودم، ایشان می‌فرمودند و من می‌شنیدم که علی بن ابی طالب علیه‌السلام وارد شد. پس صورت ایشان از شادی دیدن برادر و عموزاده‌اش نورانی شد. پس او را در آغوش گرفت و بوسه‌ای بر میان دو چشمش زد. سپس به من رو کرد و فرمود: ای اباذر، آیا این شخص را که بر ما وارد شد را آن گونه که باید، می‌شناسی؟ ابوذر گفت: پس گفتم ای رسول خدا، او برادر تو و پسرعمویت و همسر فاطمهٔ بتول و پدر حسن و حسین سروران اهل بهشت است.

پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای اباذر، او امام نورانی، و نیزهٔ بلند خداوند، و در بزرگ خداوند است. پس هر که خدا را خواهد، از این در وارد شود. ای اباذر، او برپادارنده عدل خداوند است و مدافع حریم خداوند و یاری کننده دین اوست و حجت خداوند است بر خلق او. همانا خداوند پیوسته با او بر خلق خویش در هر امتی که برای آن پیامبری فرستاده است، احتجاج می‌کند. ای اباذر، همانا خداوند عز وجل، بر هر رکنی از ارکان عرش خویش هفتاد هزار فرشته گمارده که هیچ تسبیح و عبادتی ندارند مگر برای علی و شیعهٔ او و نفرین بر دشمنان او.

ای اباذر، اگر علی نبود، حق از باطل و مؤمن از کافر شناخته نمی‌شد و خداوند عبادت نمی‌شد. زیرا او سرهای مشرکان را زد تا اسلام آوردند و خداوند عبادت شد. و اگر این نبود، هیچ ثواب و عقابی نبود و هیچ چیز او را از خداوند نمی‌پوشاند و حجاب نمی‌شد. و او حجاب است و پوشش.

سپس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این آیه را تلاوت فرمود: شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ[۲] (از دین آنچه را به نوح سفارش کرده بود، برای شما تشریع کرد و آنچه را به

---

۱. بحار الأنوارج۴۰ ص۵۵ از تأویل الآیات، ج۸۸ ص۱۷۴ بخشی از آن نقل از تفسیر فرات کوفی.

۲. الشوری: ۱۳.

تو وحی کردیم؛ و آنچه ابراهیم و موسی و عیسی را به آن توصیه نمودیم این است که دین را برپا دارید و در آن فرقه فرقه و گروه گروه نشوید. بر مشرکان دینی که آنان را به آن می خوانی گران است. خدا هر کس را بخواهد به سوی این دین جلب می کند، و هر کس را که به سوی او بازگردد هدایت می کند).

ای اباذر، خداوند تبارک وتعالی، در ملک و وحداینت یکتاست، پس بندگان مخلص خود را برخود شناساند، و بهشت را بر ایشان ارزانی داشت. پس هر که خواست هدایت کند، ولایتش را به او شناساند. و هر که خواست قلبش را نابود کند، معرفت او (ولایت) را از او بازداشت. ای اباذر، او پرچم هدایت است و کلمهٔ تقوی و ریسمان محکم و امام اولیاء من، و نور هر که مرا اطاعت نمود. و او کلمه‌ایست که خداوند بدان متقیان را ملزم نمود. پس هر که او را دوست بدارد مؤمن است و هر که او را دشمن بدارد کافر است. و هر که ولایتش را ترک کند از گمراهان و گمراه کنندگان است. و هر که ولایتش را انکار کند مشرک است.

ای اباذر، منکر ولایت علی را در روز قیامت گنگ و کور و لال می‌آورند. در تاریکی‌های روز قیامت سرنگون شود در حالی که ندا می‌دهد: افسوس بر آنچه در امر خداوند کوتاهی کردم. و در گردنش طوقی از آتش است که آن طوق سیصد شعبه دارد که بر هر شعبهٔ آن شیطانی است که بر چهرهٔ او آب دهان می‌اندازد، با ترشرویی از میان قبر خود به سوی آتش می‌رود.

ابوذر گفت: گفتم: پدر و مادرم به فدایت باد ای رسول خدا، قلب مرا از شادی و سرور پر کردی، پس بیشتر بگو.

پس گفت: آری، همانا هنگامی که مرا به آسمان دنیا عروج دادند، یکی از فرشتگان اذان گفت و نماز را برپا داشت. پس جبرئیل علیه‌السلام دست مرا گرفت و مرا به پیش برد و گفت: ای محمد، برای ملائکه نماز بخوان، که شوقشان بر تو طولانی شد. پس پیشنماز هفتاد صف از فرشتگان شدم که هر صفش از مشرق تا مغرب بود و عددشان را جز آفریدگارشان نمی‌داند. پس هنگامی که نماز پایان یافت، گروهی اندک از فرشتگان به سوی من آمده سلام کردند و گفتند: ما را نزد تو حاجتی است. گمان کردم که از من شفاعت می‌خواهند. چون خداوند

مرا به شفاعت و حوض، بر تمام پیامبران برتری داد. پس گفتم: حاجت شما چیست ای فرشتگان پروردگارم. گفتند: اگر به زمین بازگشتی، سلام ما را به علی برسان و به او بگو که اشتیاق ما به او طولانی شده است. پس گفتم: ای فرشتگان پروردگارم، آیا ما را آنچنان که باید می‌شناسید؟ پس گفتند: ای رسول خدا، چگونه شما را نشناسیم در حالی که شما اولین آفریدهٔ پرورگارید. خداوند شما را به صورت شبح‌هایی از نور در نوری از نور خدا آفرید و برای شما جایگاهی در ملکوتش قرار داد تا او را تسبیح و تقدیس و تکبیر نمایید. سپس فرشتگان را از نورهای متعدد آفرید. و ما بر شما می‌گذشتیم در حالی که خداوند را تسبیح و تقدیس و تکبیر و تحمید و تهلیل می‌نمودید. پس ما نیز با تسبیح و تقدیس و تحمید و تهلیل و تکبیر شما، خداوند را تسبیح و تقدیس و تحمید و تهلیل و تکبیر می‌کردیم. پس هر چه از سوی خداوند فرو آید از جانب شماست. و هر آنچه به سوی پروردگار فرا رود از شماست. پس چگونه شما را نشناسیم؟!

سپس مرا به آسمان دوم عروج دادند. پس فرشتگان سخنانی مانند سخنان فرشتگان پیشین گفتند. پس گفتم: ای فرشتنگان پروردگارم، آیا ما را آنچنان که باید می‌شناسید؟ گفتند: چگونه شما را نشناسیم در حالی که شما برگزیدگان خلق خداوندید و گنجینه‌های علم او و ریسمان محکم و بزرگترین حجت. و شمایید نزدیکان به خداوند. و شمایید کرسی‌ها و پایه‌های علم. پس سلام ما را به علی برسان.

سپس مرا به آسمان سوم عروج دادند. پس فرشتگان سخنانی مانند سخنان فرشتگان پیشین گفتند. پس گفتم: ای فرشتنگان پروردگارم، آیا ما را آنچنان که باید می‌شناسید؟ گفتند: چگونه شما را نشناسیم در حالی که شما درِ مقام هستید و حجت بر دشمنان و بر جنبندگان روی زمین، وفصل دهندهٔ قضا، و صاحب عصا، قسیم آتش در فردای قیامت، و کشتی نجات که هر که سوارش شود نجات یابد و هر که روی بگرداند در قیامت در آتش است. شما ستون‌ها و ستاره‌های همهٔ جهات هستید. پس چرا شما را نشناسیم؟ پس به علی سلام ما را برسان.

سپس مرا به آسمان چهارم عروج دادند. پس فرشتگان سخنانی مانند سخنان فرشتگان پیشین گفتند. پس گفتم: ای فرشتنگان پروردگارم، آیا ما را آنچنان که باید می‌شناسید؟ گفتند: چگونه شما را نشناسیم در حالی که شما درخت نبوتید و خانهٔ رحمت و معدن رسالت، و محل آمد و رفت ملائکه، و جبرئیل از آسمان وحی را بر شما فروآرد. پس سلام ما را به علی برسان.

سپس مرا به آسمان پنجم عروج دادند. پس فرشتگان سخنانی مانند سخنان فرشتگان پیشین گفتند. پس گفتم: ای فرشتنگان پروردگارم، آیا ما را آنچنان که باید می‌شناسید؟ گفتند: چگونه شما را نشناسیم در حالی که هر صبح و شام در عرش بر شما می‌گذریم که بر آن نوشته است: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، او را به علی بن ابی طالب تأیید نمود». پس دانستیم که علی ولیی از اولیاء خداوند تعالی است. پس سلام ما را به علی برسان.

سپس مرا به آسمان ششم عروج دادند. پس فرشتگان سخنانی مانند سخنان فرشتگان پیشین گفتند. پس گفتم: ای فرشتنگان پروردگارم، آیا ما را آنچنان که باید می‌شناسید؟ گفتند: چگونه شما را نشناسیم در حالی که خداوند بهشت فردوس را آفرید که بر در آن درختی است که برگی ندارد مگر آنکه بر آن نوشته‌ای از نور است که در آن آمده است: «لا إله إلا الله محمد رسول الله و علی بن ابی طالب ریسمان محکم خداست و چشم خد است بر همهٔ خلائق». پس سلام ما را به علی برسان.

سپس مرا به آسمان هفتم عروج دادند. پس شنیدم که فرشتگان می‌گفتند: سپاس خدای را که وعدهٔ خویش را بجا آورد. گفتم: به شما چه وعده داده بود؟ گفتند: ای رسول خدا، وقتی خداوند شما را به صورت شبح‌های نوری از نور خداوند خلق نمود، ولایت شما بر ما عرضه شد و ما پذیرفتیم و محبت شما را به خداوند گله کردیم. دربارهٔ توبه ما وعده داده بود که تو را در آسمان به ما نشان دهد، که نشان داد. اما دربارهٔ علی محبتش را به خداوند گله نمودیم، پس برای ما فرشته‌ای به شکل او آفرید و او را در سمت راست عرش خود، بر تختی از طلای که با نگین‌های در و گوهر آراسته شده نشاند و بر او گنبدی از مروارید سپید نهاد

که داخلش از بیرونش آشکار است و بیرونش از درون، بی هیچ ستونی از زیر و هیچ آویزه‌ای از بالا و صاحب عرش به آن گنبد گفته: به قدرت من برپا شو، پس برپا شد. پس هر بار دلتنگ روی علی شدیم به آن فرشته در آسمان نگریستیم. پس سلام ما را به علی برسان.

حدیث دوم

جمعی از اصحابِ حدیث، این روایت را ذکر کرده‌اند. ما لفظِ شیخ ثقهٔ اَجَلّ ابوجعفر صدوق طیّبَ اللهُ رَمسَه را ذکر می‌کنیم که به اِسنادش در علل الشرائع و عیون أخبار الرضا علیه‌السلام از امام رضا، از پدران گرامیش از امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم أجمعین، روایت کرده است که می‌فرماید:

«قالَ رسولُ الله: مَا خَلَقَ اللهُ خَلْقاً أَفْضَلَ مِنِّي وَلاأَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي. قَالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ فَأَنْتَ أَفْضَلُ أم جَبْرَئِيلُ؟

فَقَالَ علیه‌السلام: يَا عَلِيُّ! إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ، وَفَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، وَالْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَلِلْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِكَ. وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَّامُنَا وَخُدَّامُ مُحِبِّينَا.

يَا عَلِيُّ! الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيؤمِنونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا[۱] بِوَلَايَتِنَا. يَا عَلِيُّ! لَوْلَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللهُ آدَمَ علیه‌السلام وَلَاالْحَوَّاءَ وَلَاالْجَنَّةَ وَلَاالنَّارَ وَلَاالسَّمَاءَ وَلَاالْأَرْضَ. فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَقَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ رَبِّنَا وَتَسْبِيحِهِ وَتَهْلِيلِهِ وَتَقْدِيسِهِ؛ لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ، أَرْوَاحُنَا، فَأَنْطَقَهَا بِتَوْحِيدِهِ وَتَحْمِيدِهِ، ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ. فَلَمَّا شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُوراً وَاحِداً، اسْتَعْظَمَتْ أَمْرَنَا. فَسَبَّحْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّا خَلْقٌ مَخْلُوقُونَ وَأَنَّهُ مُنَزَّهٌ عَنْ صِفَاتِنَا. فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا وَنَزَّهَتْهُ عَنْ صِفَاتِنَا. فَلَمَّا شَاهَدُوا عِظَمَ شَأْنِنَا، هَلَّلْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَأَنَّا عَبِيدٌ وَلَسْنَا بِآلِهَةٍ يَجِبُ أَنْ نُعْبَدَ مَعَهُ أَوْ دُونَهُ. فَقَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ. فَلَمَّا شَاهَدُوا كِبَرَ مَحَلِّنَا، كَبَّرْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ اللهَ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُنَالَ عِظَمُ الْمَحَلِّ إِلَّا بِهِ. فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَهُ اللهُ لَنَا مِنَ الْعِزَّةِ

---

۱. اشاره است به آیهٔ ۷ سورهٔ المؤمون.

وَالْقُوَّةِ، فَقُلْنَا لَا حَوْلَ وَلاقُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ العَلِيِّ العَظِيم، لِتَعْلَمَ الْمَلائِكَةُ أَنَّهُ لَا حَوْلَ لَنَا وَلاقُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ. فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا أَنْعَمَ اللهُ بِهِ عَلَيْنَا وَأَوْجَبَهُ لَنَا مِنْ فَرْضِ الطَّاعَةِ، قُلْنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ لِتَعْلَمَ الْمَلائِكَةُ مَا يَحُقُّ لِلَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَيْنَا مِنَ الْحَمْدِ عَلَى نِعَمِهِ. فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ الْحَمْدُ لِلَّهِ. فَبِنَا اهْتَدَوْا إِلَى مَعْرِفَةِ تَوْحِيدِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَتَسْبِيحِهِ وَتَهْلِيلِهِ وَتَحْمِيدِهِ.

ثُمَّ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ آدَمَ، فَأَوْدَعَنَا صُلْبَهُ وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ، تَعْظِيماً لَنَا وَ إِكْرَاماً. وَكَانَ سُجُودُهُمْ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عُبُودِيَّةً، وَلِآدَمَ إِكْرَاماً وَطَاعَةً لِكَوْنِنَا فِي صُلْبِهِ. فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَقَدْ سَجَدُوا لِآدَمَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ.[۱]

وَ إِنَّهُ لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ، أَذَّنَ جَبْرَئِيلُ مَثْنَى مَثْنَى وَأَقَامَ مَثْنَى مَثْنَى، ثُمَّ قَالَ لِي: تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا جَبْرَئِيلُ أَتَقَدَّمُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ لِأَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيَاءَهُ عَلَى مَلَائِكَتِهِ أَجْمَعِينَ وَفَضَّلَكَ خَاصَّةً. فَتَقَدَّمْتُ، فَصَلَّيْتُ بِهِمْ وَلَا فَخْرَ.

فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى حُجُبِ النُّورِ، قَالَ لِي جَبْرَئِيلُ: تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ وَتَخَلَّفَ عَنِّي. فَقُلْتُ: يَا جَبْرَئِيلُ! فِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ تُفَارِقُنِي؟ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ انْتِهَاء حَدِّيَ الَّذِي وَضَعَنِي اللهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ إِلَى هَذَا الْمَكَانِ، فَإِنْ تَجَاوَزْتُ احْتَرَقَتْ أَجْنِحَتِي بِتَعَدِّي حُدُودِ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ. فَزُخَّ بِيَ النُّورَ زَخَّةً حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى حَيْثُ مَا شَاءَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ عُلُوِّ مُلكِهِ...» تا آخر حدیث[۲].

نبی اکبرم فرمود: خداوند، مخلوقی را که بهتر از من باشد و نزد او گرامی‌تر از من باشد، نیافریده است. علیّ علیه‌السلام گوید: به پیامبر اکرم گفتم: ای رسول خدا، تو برتری یا جبرئیل؟ فرمود: ای علیّ! خداوند تعالی، أنبیاءِ مُرسَلین را بر ملائکهٔ مقرّبین برتری داد و مرا بر جمیع أنبیاء و رسولان فضیلت بخشید. و پس از من، ای علیّ! برتری از آنِ تو و امامان پس از توست. و فرشتگان، خادمان ما و خادمان دوستداران ما هستند.

---

۱. همچنان که در آیهٔ ۳۰ سورهٔ الحجر و آیات دیگری در قرآن مجید آمده است.

۲. علل الشرائع ج۱ ص۵؛ عیون أخبار الرضا علیه‌السلام ج۲ ص۲۳۷؛ کمال الدین ص۲۵۴.

ای علیّ! کسانی که عرش را حمل می‌کنند و کسانی که اطراف آنند، به واسطهٔ ولایت ما، حمد پروردگارشان را به جا می‌آورند و برای مؤمنان استغفار می‌کنند. ای علیّ! اگر ما نبودیم، خداوند، آدم و حوّا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی‌آفرید. و چگونه برتر از ملائکه نباشیم، در حالی که در توحید و معرفتِ پروردگارمان و تسبیح و تقدیس و تهلیلِ او، بر آنها سبقت گرفته‌ایم. زیرا ارواح ما نخستین مخلوقات خداوند تعالی است و او ما را به توحید و تحمیدِ خود گویا ساخت، سپس ملائکه را آفرید. چون ارواح ما را ـ در حالی که نور واحدی بود ـ مشاهده نمودند، اَمرِ ما را بزرگ شمردند، ما تسبیح او را گفتیم تا ملائکه بدانند که ما خَلقی هستیم آفریده شده، و خداوند از صفات ما منزَّه است. بعد از آن ملائکه نیز تسبیحِ او را گفتند و خدا را از صفات ما تنزیه کردند.

و چون بزرگیِ شأن ما را مشاهده کردند، تهلیل گفتیم، تا ملائکه بدانند که هیچ معبودی جز الله نیست و بدانند که ما بندگانی هستیم، نه خدایانی که بجای او، و یا در کنارِ او، پرستیده شویم. و گفتند: «لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ».

و چون بزرگیِ منزلت ما را مشاهده کردند، خدا را تکبیر گفتیم تا ملائکه بدانند که خدا بزرگتر از آن است که بدو رسند، و منزلتِ او عظیم است. و چون عزّت و قوّتی را که خداوند برای ما قرار داده است مشاهده کردند، گفتیم: «لا حَولَ ولاقوّةَ إلّا باللهِ العليّ العظيم» تا ملائکه بدانند که هیچ قدرت و قوّتی جز به واسطهٔ خدا نیست، آنگاه ملائکه گفتند: لا حول و لا قوة إلّا بالله.

و چون مشاهده کردند آن نعمتی را که خدا بر ما ارزانی داشته و طاعت ما را واجب شمرده است، گفتیم: «الحمد لله»، تا ملائکه بدانند خداوند به واسطهٔ نعماتی که بر ما ارزانی داشته است، حقوقی دارد. و (پس از ما) ملائکه گفتند: الحمد لله. پس به واسطهٔ ما به معرفت خداوند و تسبیح و تهلیل و تحمید او رهنمون شدند.

سپس خداوند آدم عليه‌السلام را آفرید، و ما را در پُشتِ او نهاد، و به ملائکه فرمان داد که به خاطرِ تعظیم و اِکرامِ ما، بدو سجده کنند. سجدهٔ آنها برای خداوند عبودیّت و بندگی، و برای آدم اِکرام و طاعت بود، زیرا ما در صُلب او بودیم؛ پس چگونه ما برتر از ملائکه نباشیم، در حالی که همهٔ آنها به آدم سجده کردند.

و چون مرا به آسمانها به معراج بردند، جبرئیل دو تا دو تا، اذان و اقامه گفت، سپس گفت: ای محمّد! پیش بایست، گفتم: ای جبرئیل! آیا بر تو پیش بایستم؟ گفت: آری، زیرا خداوند پیامبرانش را، و به خصوص تورا، بر همۀ ملائکه برتری داده است. من پیش ایستادم و با ایشان نماز خواندم و هیچ فخری هم نیست.

چون به حجابهای نور رسیدیم، جبرئیل علیه‌السلام گفت: ای محمّد! پیش برو، و از من بازایستاد. گفتم: ای جبرئیل! آیا در چنین جایی، از من جدا می‌شوی؟! گفت: ای محمّد! این نهایتِ حدِّ من است که خداوند برای من مقرّر فرموده است، و اگر از آن درگذرم، به واسطه تجاوز از حدودی که پروردگارم مقرّر فرموده است، بالهایم خواهد سوخت. و در نوری افکنده شدم، افکنده‌شدنی، تا بدان جا که خداوند از ملکوتش اراده فرموده بود، رسیدم.

حدیث سوم

همچنین در علل الشرائع آمده است: از محمد بن بحر شیبانی، معروف به رهنی، در کتابش که در باب برتریِ پیامبران و امامان بر ملائکه نوشته، آمده است:

«عَنْ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ الْأَسَدِيِّ بَيَّضَ اللهُ وَجْهَهُ، أَنَّهُ قَالَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بِنْ أَبِي طَالِبٍ علیهما‌السلام: أَيَّ شَيْءٍ كُنْتُمْ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللهُ آدَمَ؟ قَالَ: كُنَّا أَشْبَاحَ نُورٍ نَدُورُ حَوْلَ العَرْشِ، فَنُعَلِّمُ الْمَلَائِكَةَ التَّسْبِيحَ وَالتَّهْلِيلَ وَالتَّحْمِيد»[1].

از حَبیب بن مُظاهر اسدی ـ خداوند روسپیدش گرداند ـ روایت شده که او محضر حضرت حسین بن علی بن ابی طالب علیهما‌السلام عرضه داشت: پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند، شما چه بودید؟

حضرت فرمودند: ما شبح‌های نوری بودیم که اطراف عرش دور می‌زدیم و به فرشتگان، تسبیح (سبحان الله گفتن) و تهلیل (لا اله الّا الله گفتن) و تحمید (الحمد لله گفتن) را تعلیم می‌دادیم.

---

۱. علل الشرائع ج۱ ص۲۳؛ صدوق گوید: «این حدیث تأویل دقیقی دارد که در اینجا نمی‌توان گفت»؛ بحار الأنوار ج۵۷ ص۳۱۱.

حدیث چهارم

در إرشاد القلوب دیلمی به اِسنادش که مرفوع است، از محمّد بن زیاد آورده که گوید:

«سَأَلَ ابْنُ مِهْرَانَ عَبْدَ اللهِ بْنَ عَبَّاسٍ عَن تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى: وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ. قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللهِ، فَأَقْبَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام. فَلَمَّا رَآهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم، تَبَسَّمَ فِي وَجْهِهِ وَقَالَ: مَرْحَباً بِمَنْ خَلَقَهُ اللهُ قَبْلَ أبيهِ بِأَرْبَعِينَ أَلْفَ عَام.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، كَانَ الِابْنُ قَبْلَ الْأَبِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. إِنَّ اللهَ تَعَالَى خَلَقَنِي وَخَلَقَ عَلِيّاً قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِهَذِهِ الْمُدَّةِ. خَلَقَ نُوراً قَسَمَهُ نِصْفَيْنِ، فَخَلَقَنِي مِنْ نِصْفِهِ وَخَلَقَ عَلِيّاً مِنَ النِّصْفِ الْآخَرِ، قَبْلَ الْأَشْيَاءِ. فَنُورُهَا مِنْ نُورِي وَنُورِ عَلِيٍّ. ثُمَّ جَعَلَنَا عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ، ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ، فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ، فَهَلَّلْنَا فَهَلَّلَتِ الْمَلَائِكَةُ، وَكَبَّرْنَا فَكَبَّرَتِ الْمَلَائِكَةُ، وَكَانَ ذَلِكَ مِنْ تَعْلِيمِي وَتَعْلِيمِ عَلِيٍّ وَكانَ ذلكَ في عِلمِ اللهِ السابِقِ أنَّ المَلائِكَةَ تَتَعَلَّمُ مِنَّا التَسبيحَ وَالتَهليلَ وَكُلُّ شَيءٍ يُسَبِّحُ اللهَ وَيُكَبِّرُهُ وَيُهَلِّلُهُ بِتَعليمي وَتَعليمِ عَليٍّ عليه السلام ...» تا آخر حدیث.

ابن مهران از ابن عباس تفسیر این آیات را پرسید: وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ[1]: (و ما همگی ـ برای فرمان خداوند ـ به صفّ ایستاده‌ایم و ما همه تسبیح‌گوی او هستیم).

ابن عباس گفت: نزد پیامبر صلى الله عليه وآله و سلّم نشسته بودیم. در این موقع علی عليه السلام وارد شد. وقتی پیغمبر صلى الله عليه وآله و سلّم او را دید، به رویش تبسّم نمود و فرمود: آفرین بر کسی که خداوند، او را چهل سال پیش از پدرش آفرید. از پیامبر صلى الله عليه وآله و سلّم پرسیدم: پسر، پیش از پدر خلق شد؟ فرمود: آری، خداوند من و علی عليه السلام را پیش از آدم به همین مقدار (چهل هزار سال) آفرید، و نوری را خلق کرد و آن را به دو نصف تقسیم نمود، مرا از نصفی و علی عليه السلام را از نصفی دیگر پیش از اشیاء آفرید، و آن را با نور من و علی روشن ساخت، سپس ما را در سمت راست عرش قرار داد، آنگاه فرشتگان را آفرید، پس ما (خدا را) تسبیح گفتیم و فرشتگان نیز تسبیح گفتند، و ما تهلیل گفتیم و آنها تهلیل گفتند، ما تکبیر گفتیم و آنها تکبیر گفتند، و

---

۱. الصافات: ۱۶۵ و ۱۶۶.

فرشتگان این کارها را از من و علی آموختند. و این در علم سابق خداوند بود که ملائکه از ما تسبیح و تهلیل را بیاموزند. و هر چیز که خداوند را تسبیح و تکبیر و تهلیل گوید به آموزش من و علی علیه‌السلام است.

امینی گوید: علامه شرف الدین نجفی، متن کامل این حدیث طولانی را در تأویل الآیات روایت کرده است (بنا بر نقل کنز الفوائد منتخب تأویل الآیات،).[1]

حدیث پنجم

سید هاشم بحرانی در غایة المرام و معالم الزلفی از محمد بن خالد طَیالسی و محمد بن عیسی بن عبید به اِسنادشان از جابربن یزید جُعفی آورده‌اند که می‌گوید:

«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ علیهماالسلام: كَانَ اللهُ وَلَا شَيْءَ غَيْرُهُ وَلَا مَعْلُومَ وَلَا مَجْهُولَ. فَأَوَّلُ مَا ابْتَدَأَ مِنْ خَلْقٍ خَلَقَهُ، أَنْ خَلَقَ مُحَمَّداً، وَخَلَقَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَعَهُ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ، فَأَوْقَفَنَا أَظِلَّةً خَضْرَاءَ بَيْنَ يَدَيْهِ، [حَيْثُ] لَا سَمَاءَ وَلَاأَرْضَ وَلَا مَكَانَ وَلَالَيْلَ وَلَانَهَارَ وَلَا شَمْسَ وَلَاقَمَرَ. فَفَصَلَ نُورَنَا مِنْ نُورِ رَبِّنَا كَشُعَاعِ الشَّمْسِ مِنَ الشَّمْسِ، نُسَبِّحُ اللهَ تَعَالَى وَنُقَدِّسُهُ وَنَحْمَدُهُ وَنَعْبُدُهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ.

ثُمَّ بَدَا لِلهِ تَعَالَى أَنْ يَخْلُقَ الْمَكَانَ، فَخَلَقَهُ وَكَتَبَ عَلَى الْمَكَانِ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيُّهُ، بِهِ أَيَّدْتُهُ وَ بِهِ نَصَرْتُهُ». ثُمَّ خَلَقَ اللهُ الْعَرْشَ، فَكَتَبَ عَلَى سُرَادِقَاتِ الْعَرْشِ مِثْلَ ذَلِكَ. ثُمَّ السَّمَاوَاتِ، فَكَتَبَ عَلَى أَطْرَافِهَا مِثْلَ ذَلِكَ. ثُمَّ خَلَقَ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ، فَكَتَبَ عَلَيْهِما مِثْلَ ذَلِكَ. ثُمَّ خَلَقَ اللهُ الْمَلَائِكَةَ وَأَسْكَنَهُمُ السَّمَاءَ. ثُمَّ تَرَاءَى لَهُمُ اللهُ تَعَالَى، وَأَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ لَهُ بِرُبُوبِيَّتِه، وَلِمُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله بِالنُّبُوَّةِ وَلِعَلِيٍّ علیه‌السلام بِالْوَلَايَةِ. فَاضْطَرَبَتْ فَرَائِصُ الْمَلَائِكَةِ. فَسَخِطَ اللهُ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَاحْتَجَبَ عَنْهُمْ، فَلَاذُوا بِالْعَرْشِ سَبْعَ سِنِينَ، يَسْتَجِيرُونَ اللهَ مِنْ سَخَطِهِ وَيُقِرُّونَ بِمَا أَخَذَ عَلَيْهِمْ، وَيَسْأَلُونَهُ الرِّضَا. فَرَضِيَ عَنْهُمْ بَعْدَ مَا أَقَرُّوا بِذَلِكَ، فَأَسْكَنَهُمْ بِذَلِكَ الْإِقْرَارِ السَّمَاءَ، وَاخْتَصَّهُمْ لِنَفْسِهِ وَاخْتَارَهُمْ لِعِبَادَتِهِ.

---

۱. تأویل الآیات ج۲ ص۵۰۱؛ بحار الأنوار ج۲۴ ص۸۸.

ثُمَّ أَمَرَ اللهُ تَعَالَى أَنْوَارَنَا أَنْ تُسَبِّحَ، فَسَبَّحْنا، فَسَبَّحَت المَلائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا، وَلَوْلا تَسْبِيحُ أَنْوَارِنَا، مَا دَرَوْا كَيْفَ يُسَبِّحُونَ اللهَ وَلَاكَيْفَ يُقَدِّسُونَهُ.

ثُمَّ إِنَّ اللهَ خَلَقَ الْهَوَاءَ، فَكَتَبَ عَلَيْهِ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَصِيُّهُ، بِهِ أَيَّدْتُهُ وَ بِه نَصَرْتُهُ». ثُمَّ خَلَقَ اللهُ الْجِنَّ فَأَسْكَنَهُمُ الْهَوَاءَ، وَأَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْهُمْ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله بِالنُّبُوَّةِ وَلِعَلِيٍّ بِالْوَلَايَةِ، فَأَقَرَّمِنْهُمْ مَنْ أَقَرَّ وَجَحَدَ مَنْ جَحَدَ. فَأَوَّلُ مَنْ جَحَدَ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللهُ، فَخُتِمَ لَهُ بِالشَّقَاوَةِ وَمَا صَارَ إِلَيْهِ.

ثُمَّ أَمَرَ اللهُ تَعَالَى أَنْوَارَنَا أَنْ تُسَبِّحَ، فَسَبَّحَتْ. فَسَبَّحُوا بِتَسْبِيحِنَا، وَلَوْلَا ذَلِكَ مَا دَرَوْا كَيْفَ يُسَبِّحُونَ اللهَ. ثُمَّ خَلَقَ اللهُ الْأَرْضَ، فَكَتَبَ عَلَى أَطْرَافِهَا: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ وَصِيُّهُ، بِهِ أَيَّدْتُهُ وَ بِهِ نَصَرْتُهُ».

فَبِذَلِكَ يَا جَابِرُ! قَامَتِ السَّمَاوَاتُ بِلا عَمَدٍ، وَثَبَتَتِ الْأَرْضُ. ثُمَّ خَلَقَ اللهُ تَعَالَى آدَمَ عليه السلام مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ، وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ. ثُمَّ أَخْرَجَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ صُلْبِهِ، فَأَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّةِ وَلِعَلِيٍّ بِالْوِلَايَةِ، أَقَرَّ مِنْهُمْ مَنْ أَقَرَّ وَجَحَدَ مِنهُم مَنْ جَحَدَ. فَكُنَّا أَوَّلَ مَنْ أَقَرَّبِذَلِكَ.

ثُمَّ قَالَ لِمُحَمَّدٍ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعُلُوِّشَأْنِي، لَوْلَاكَ وَلَوْلَا عَلِيٌّ وَعِتْرَتُكُمَا الْهَادُونَ الْمَهْدِيُّونَ الرَّاشِدُونَ، مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَلاالنَّارَ وَلَاالْمَكَانَ وَلَاالْأَرْضَ وَلَاالسَّمَاءَ وَلَا الْمَلَائِكَةَ وَلَاخَلْقاً يَعْبُدُنِي. يَا مُحَمَّدُ! أَنْتَ حَبِيبِي وَ خَلِيلِي وَصَفِيِّي وَخِيَرَتِي مِنْ خَلْقِي، أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ وَأَوَّلُ مَنِ ابْتَدَأْتُ مِنْ خَلْقِي، ثُمَّ مِنْ بَعْدِكَ الصِّدِّيقُ عَلِيّ بنُ أَبي طالِبٍ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ وَصِيُّكَ، بِهِ أَيَّدْتُكَ وَنَصَرْتُكَ، وَجَعَلْتُهُ الْعُرْوَةَ الْوُثْقَى وَنُورَ أَوْلِيَائِي وَمَنَارَ الْهُدَى، ثُمَّ هَؤُلَاءِ الْهُدَاةُ الْمُهْتَدُونَ. مِنْ أَجْلِكُمْ ابْتَدَأْتُ خَلْقَ مَا خَلَقْتُ، فَأَنْتُمْ خِيَارُ خَلْقِي فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ خَلْقِي. فَخَلَقْتُكُمْ مِنْ نُورِ عَظَمَتِي، وَاحْتَجَبْتُ بِكُمْ عَمَّنْ سِوَاكُمْ مِنْ خَلْقِي، وَجَعَلْتُكُمْ أُسْتَقْبَلُ بِكُمْ وَأُسْأَلُ بِكُمْ. فَكُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهِي، وَأَنْتُمْ وَجْهِي، لَا تَبِيدُونَ وَلَاتَهْلِكُونَ، وَلَايَبِيدُ وَلَايَهْلِكُ مَنْ تَوَلَّاكُمْ. وَمَنِ اسْتَقْبَلَنِي بِغَيْرِكُمْ فَقَدْ ضَلَّ وَهَوَى. وَأَنْتُمْ [خِيَارُ] خَلْقِي وَحَمَلَةُ سِرِّي وَخُزَّانُ عِلْمِي وَسَادَةُ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ.

ثُمَّ إِنَّ اللهَ تَعَالَى هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ، وَأَهْبَطَ أَنْوَارَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَعَهُ، فَأَوْقَفَنَا صُفُوفاً بَيْنَ يَدَيْهِ، نُسَبِّحُهُ فِي أَرْضِهِ كَمَا سَبَّحْنَاهُ فِي سَمَائِهِ، وَنُقَدِّسُهُ فِي أَرْضِهِ كَمَا قَدَّسْنَاهُ فِي سَمَائِهِ، وَنَعْبُدُهُ كَمَا عَبَدْنَاهُ فِي سَمَائِهِ. فَلَمَّا أَرَادَ اللهُ إِخْرَاجَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ عليه‌السلام لِأَخْذِ الْمِيثَاقِ مِنهُم بِالرُّبوبيَّة فَكُنّا أوَّلَ مَن قالَ بَلى، عِنْدَ قَوْلِهِ: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ». ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْهُمْ بِالنُّبُوَّةِ لِمُحَمَّدٍ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَلِعَلِيٍّ عليه‌السلام بِالْوَلَايَةِ، فَأَقَرَّ مَنْ أَقَرَّ وَجَحَدَ مَنْ جَحَدَ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام: فَنَحْنُ أَوَّلُ خَلْقٍ ابتَدَأ اللهِ، وَأَوَّلُ خَلْقٍ عَبَدَ اللهَ وَسَبَّحَهُ، وَنَحْنُ سَبَبُ خَلْقِ الْخَلْقِ وَسَبَبُ تَسْبِيحِهِمْ وَعِبَادَتِهِمْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالْآدَمِيِّينَ. فَبِنَا عُرِفَ اللهُ وَبِنَا وُحِّدَ اللهُ وَبِنَا عُبِدَ اللهُ، وَبِنَا أَكْرَمَ اللهُ مَنْ أَكْرَمَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِهِ، وَبِنَا أَثَابَ اللهُ مَنْ أَثَابَ وَبِنَا عَاقَبَ مَنْ عَاقَبَ.

ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ».[1] وَقَوْلَهُ تَعَالَى: «قُلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِينَ».[2] فَرَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله أَوَّلُ مَنْ عَبَدَ اللهَ وَأَوَّلُ مَنْ أَنْكَرَ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ أَوْ شَرِيكٌ، ثُمَّ نَحْنُ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله.

ثُمَّ أَوْدَعَنَا بَعدَ ذَلِكَ صُلْبَ آدَمَ عليه‌السلام، فَمَا زَالَ ذَلِكَ النُّورُ يَنْتَقِلُ مِنَ الْأَصْلَابِ وَالْأَرْحَامِ مِنْ صُلْبٍ إِلَى صُلْبٍ. وَلَا اسْتَقَرَّ فِي صُلْبٍ إِلَّا تَبَيَّنَ عَنِ الَّذِي انْتَقَلَ مِنْهُ انْتِقَالُهُ وَشَرَّفَ الَّذِي اسْتَقَرَّ فِيهِ، حَتَّى صَارَ فِي [صُلْبِ] عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَوَقَعَ بِأُمِّ عَبْدِ اللهِ فَاطِمَةَ، فَافْتَرَقَ النُّورُ جُزْءَيْنِ: جُزْءٌ فِي عَبْدِ اللهِ وَجُزْءٌ فِي أَبِي طَالِبٍ. فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ».[3] يَعْنِي فِي أَصْلَابِ النَّبِيِّينَ وَأَرْحَامِ نِسَائِهِمْ. فَعَلَى هَذَا أَجْرَانَا اللهُ تَعَالَى فِي الْأَصْلَابِ وَالْأَرْحَامِ، حَتّى أجرانا في أوانِ عَصرِنا وَزَمانِنا. فَمَن زَعَمَ أنّا لَسنا مِمَّن جَرى فِي الأصلابِ وَالأرحامِ وَوَلَّدَنا الْآبَاءُ وَالْأُمَّهَاتُ فَقَد كَذِبَ»[4].

---

۱. الصافّات: ۱۶۵ و ۱۶۶.

۲. الزخرف: ۸۱.

۳. الشعراء: ۲۱۹.

۴. غاية المرام ج۱ ص۴۰؛ معالم الزلفى ج۳ ص۱۶ ح ۱؛ بحار الأنوارج۲۵ ص۱۷.

حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: خدا بود در حالی که هیچ چیز با او نبود، و نه معلومی بود و نه مجهولی. نخستین موجودی که آفرید، محمّد مصطفی علیه وآله السّلام بود. ما اهل بیت را با او آفرید، از نور خود و عظمتش، به صورت سایه‌ای سبز در مقابل خود نگاه داشت. آن زمان که آسمان و زمین و شب و روز و خورشید و ماه وجود نداشت، خدا بود. پس جدا نمود نور ما را از نور خدا، مانند پرتو خورشید از خورشید، ما او را تسبیح و تقدیس و ستایش می‌کردیم و عبادتی واقعی می‌نمودیم. بعد خدا اراده فرمود که مکان را بیافریند. آن را آفرید و بر مکان نوشت: «لا إِلهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، علی امیرالمؤمنین و وصی او است، بوسیله علی پیامبر را تأیید و نصرت دادم».

سپس عرش را آفرید و بر سُرادِقِ عرش همان جملات را نوشت. آنگاه آسمانها را آفرید و بر اطراف آن همین کلمات را نوشت. بعد بهشت و جهنم را آفرید و بر آنها نیز همین جملات را نوشت. سپس ملائکه را آفرید و آنها را ساکن آسمان گردانید. آنگاه خداوند نفسِ خود را به آنها معرفی نمود و از آنها پیمان به ربوبیت برای خود و نبوت برای حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و ولایت برای علی علیه‌السلام گرفت. ملائکه مضطرب شدند از این پیمان. خداوند بر آنها خشم گرفت. و در حجاب شد. ملائکه هفت سال به عرش پناهنده شدند و از خدا تقاضا می‌کردند آنها را از خشم خود پناه دهد، و اقرار به پیمان خود می‌کردند و تقاضای رضا می‌نمودند. بعد از اقرار، از آنها راضی شد. به واسطه همین اقرار، آنها را ساکن آسمان گردانید و به خدمت خویش اختصاص داد و برای عبادت آنها را انتخاب نمود.

آنگاه خداوند دستور داد به انوارِ ما که تسبیح کنند. پس تسبیح گفتیم. سپس ملائکه با تسبیح ما تسبیح گفتند. اگر تسبیح انوارِ ما نبود، آنها نمی‌دانستند چگونه خدا را تسبیح و تقدیس نمایند.

آنگاه خداوند هوا را آفرید و بر آن نوشت: «لا إِلهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، علي امیر المؤمنین وصی او است، بوسیله علی او را تأیید کردم و نصرت نمودم».

سپس جن را آفرید و آنها را ساکن هوا نمود و از ایشان پیمان گرفت، برای خود به ربوبیت و برای محمّد به نبوت و برای علی به ولایت. برخی اقرار کردند و

برخی انکار. اولین کسی که انکار نمود ابلیس بود. خدا او را لعنت کند. کار او به شقاوت و وضعی که اکنون دارد منتهی گردید.

بعد خداوند امر کرد انوار ما تسبیح نمایند. تسبیح کردند. [جنیان] به واسطه تسبیح ما تسبیح گفتند، در غیر این صورت نمی‌دانستند چگونه خدا را تسبیح کنند.

بعد خداوند زمین را آفرید و در اطراف آن نوشت: «لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ علی امیرالمؤمنین و وصی اوست که پیامبر را بوسیلهٔ او تأیید و نصرت کردم». به همین جهت ـ ای جابر! ـ آسمانها بدون پایه، پا برجا است و زمین، استوار است.

سپس خداوند آدم علیه‌السلام را از پهن دشتِ زمین آفرید و در او از روحِ خود دمید. آنگاه ذریهٔ او را از نهادش خارج کرد و از ایشان پیمان گرفت به ربوبیتِ خود و نبوتِ محمّد و ولایت علی. گروهی اقرار کردند و گروهی انکار.

ما اولین گروهی بودیم که به این اقرار نمودیم. آنگاه به محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «به عزّت و جلال و مقامِ والایم سوگند که اگر تو و علی و عترت هادی و مهدیّ و راهنمایت نبود، بهشت و دوزخ و مکان و زمین و آسمان و ملائکه و هیچ موجودی را نمی‌آفریدم که مرا بپرستد. ای محمّد، تو دوست و حبیب و صفیّ و برگزیده خلقِ من، و محبوبترینِ آنها نزد منی، و اولین کسی هستی که او را خلق کردم، سپس بعد از تو صدّیق، امیرالمؤمنین علی، وصیِ تو را، که به وسیلهٔ او تو را نصرت و تأیید نمودم و او را دستاویز محکم و روشنی‌بخشِ دوستان و چراغِ راهنما قرار دادم آفریدم. و پس از او این راهنمایانِ هدایت یافته را. بواسطه شما آفریدم آنچه آفریدم. شما برگزیدگانِ خلق هستید. شما را از نور عظمت خود افریدم و به شما احتجاج می‌کنم بر غیر شما. شما را وسیله‌ای برای روی آوردن به من و درخواست کردن از من، قرار دادم. هر چیز نابودشونده است بجز وجهِ من. و شما وجهِ منید که نابود نمی‌شوید و هلاک نمی‌گردید و هر که شما را دوست بدارد نابود و هلاک نمی‌شود. هر که پیش من با محبّت دیگری بیاید، گمراه است و عمر خود را به هدر داده. شما برگزیدگانِ خلق و حاملِ اسرار و گنجینهٔ علمِ من و سروَرِ اهل آسمان‌ها و زمین هستید.

آنگاه خداوند سایبانی از ابر و ملائکه بر زمین فرستادف و انوار ما اهل بیت را با آن فروفرستاد، و ما را در صفهایی در مقابل خود قرار داد. او را در زمینش تسبیح می‌کردیم، همان طور که در آسمان تسبیح می‌نمودیم. و تقدیس می‌کردیم در زمین همچنان که در آسمان. و او را می‌پرستیدیم، به طوری که در آسمان می‌پرستیدیم.

وقتی خداوند دودمان آدم را برای گرفتن پیمانِ ربوبیتش بیرون آورد، و گفت: «آیا من پروردگار شما نیستم؟»، ما اولین کسانی بودیم که گفت «آری».

سپس پیمان گرفت به نبوتِ محمّد و ولایتِ علی. پس گروهی اقرار کردند و گروهی انکار.

حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: پس ما اولین مخلوق خدا و اولین پرستنده و تسبیح‌کنندهٔ او بودیم. ما سببِ آفرینش و موجبِ تسبیح و عبادتِ ملائکه و انسانها بودیم و بوسیلهٔ ما خدا شناخته شد و به وحدانیت پرستش گردید. و از میان خلق هر کس مقامی یافت به واسطه ما گرامی شد. ما سببِ پاداش برای پاداش‌گیران و کیفر برای تبه‌کاران هستیم.

سپس این آیه را تلاوت نمود: «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» (و ماییم که صف در صفیم و ماییم که تسبیح گویانیم) و آیهٔ دیگر: «بگو اگر برای خدای رحمان فرزندی بود، من خود نخستین پرستنده بودم».

پیامبرِ اکرم اولین کسی است که خدا را پرستش کرده و اول کسی است که منکر فرزند یا شریک داشتن خدا شده. و ما پس از پیامبر اکرم قرار داریم.

سپس نورِ ما را در پشت آدم علیه‌السلام قرار داد. پیوسته این نور از پشتها و رحِمها منتقل می‌گردید به پشتی و رحِمی دیگر. از هر پشتی که منتقل می‌شد کاملاً آشکارا بود که این نور، دیگر از او منتقل شده. و در پشت دیگری که قرار می گرفت، آثارِ شرافت در او آشکار می‌شد. تا بالاخره به پشت عبد المطلب رسید و به رحِم فاطمه مادر عبد الله منتقل شد. در این هنگام این نور به دو قسمت تقسیم گردید: یک قسمت در عبدالله قرار گرفت و قسمت دیگر در ابوطالب. این است تفسیر آیهٔ قرآن: «وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ» (و گردش و حرکت تورا در میان سجده کنندگان)، که منظور، اصلابِ پیامبران و رحِمهای زنان ایشان است. بدین

طریق خداوند ما را در اصلاب و اَرحام پدران و مادران جریان داد تا به این زمان رسید. پس هر که پندارد که ما در شمار کسانی نیستیم که در اَصلاب و اَرحام جریان داشته‌ایم و پدران و مادران، ما را زاده‌اند، دروغ می‌گوید.

حدیث ششم

در غایة المرام به نقل از کتاب النصوص علی الأئمة الاثني عشر تألیف شیخ ثقهٔ اجلّ ابن بابویه، آورده که می‌گوید:

«قالَ حَدَّثَنا أبوطالِب عَبدُاللهِ بنُ أحمَدَ بنِ يَعقوبِ بن نَصرِالأنباريُّ، قالَ حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّد بنِ مَسروقٍ، قالَ حَدَّثَنا عَبدُاللهِ بنُ شُعَيب، قالَ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ زيادٍ التَميميُّ قالَ حَدَّثَنا سُفيانُ بنُ عُيَينَة، قالَ حَدَّثَنا عِمرانُ بنُ داوُد، قالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ، قَالَ قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ صَلَواتُ اللهِ عليه:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ دَانَتْ بِطَاعَةِ إِمَامٍ لَيْسَ مِنِّي، وَإِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي نَفْسِهَا بَرَّةً. وَلَأَرْحَمَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ دَانَتْ بِإِمَامٍ عَادِلٍ مِنِّي، وَإِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي نَفْسِهَا غَيْرَ بَرَّةٍ وَلَاتَقِيَّةٍ.

ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ! أَنْتَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدِي، حَرْبُكَ حَرْبِي وَسِلْمُكَ سِلْمِي. وَأَنْتَ أَبُو سِبْطَيَّ، وَزَوْجُ ابْنَتِي. مِنْ ذُرِّيَّتِكَ الْأَئِمَّةُ الْمُطَهَّرُونَ. فَأَنَا سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَنْتَ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ، وَأَنَا وَأَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، وَلَوْلَانَا لَمْ يَخْلُقِ اللهُ الْجَنَّةَ وَلَاالنَّارَ وَلَا الْأَنْبِيَاءَ وَلَاالْمَلَائِكَةَ.

قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ! فَنَحْنُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؟ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! نَحْنُ خَيْرُ خَلِيقَةِ اللهِ عَلَى بَسِيطِ الْأَرْضِ وَخَيْرٌمِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ. وَكَيْفَ لَا نَكُونُ خَيْراً مِنْهُمْ، وَقَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ اللهِ وَتَوْحِيدِهِ. فَبِنَا عَرَفُوا اللهَ وَبِنَا عَبَدُوا اللهَ وَبِنَا اهْتَدَوُا السَّبِيلَ إِلَى مَعْرِفَةِ اللهِ. يَا عَلِيُّ! أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ وَأَنْتَ أَخِي وَوَزِيرِي...» تا آخر حدیث[1].

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: خداوند تبارک

---

۱. غایة المرام ج۱ ص۴۶؛ کفایة الأثر ص۱۵۷؛ بحار الأنوار ج۳۶ ص۳۳۷ و ج۲۶ ص۳۴۹ از کفایة الأثر و المحتضر حلی.

وتعالی فرموده است: به یقین عذاب خواهم کرد هرگروهی را که معتقد به رهبریِ امامی باشد که از جانب من تعیین نشده، گرچه آن رعیت در واقع خودشان اشخاص خوبی باشند. و (از سوی دیگر) مورد محبت قرار خواهم داد هررعیتی را که معتقد به امامت امام عادلی باشند که از جانب من تعیین شده باشد، گر چه آن مردم خوب و متقی نباشند.

سپس به من فرمود: ای علی! تویی امام و جانشین پس از من، جنگِ با تو، جنگِ با من، و صلحِ با تو، صلحِ با من است. تویی پدرِ دو نوادۀ من، و همسرِ دخترِ من. از نژادِ تو است ائمۀ طاهرین. منم سروَرِ اَنبیاء و تویی سیدِ اَوصیاء. من و تو از یک درختیم. اگر ما نبودیم خداوند بهشت و جهنم و انبیاء و ملائکه را نمی‌آفرید.

گفتم: یا رسول الله پس ما از ملائکه برتریم؟ فرمود: یا علی ما بهتریم از تمام خلایق خدا در زمین و بهترین فرشتگان مقرب. چگونه از آن‌ها بهتر نباشیم، با اینکه ما بر آن‌ها در معرفت و شناخت خدا و توحید سبقت گرفتیم. آن‌ها به وسیله ما خدا را شناختند و پرستیدند و راه خود را به سوی شناخت خدا یافتند. یا علی، تو از منی و من از تو. تو برادر و وزیرِ منی...

حدیث هفتم

در همان کتاب، به نقل از تفسیرِ ثقۀ عدل، محمد بن عباس بن ماهیار، صاحبِ تفسیرِ ما نزل في القرآن في أهل البیت می‌گوید:

«حَدَّثنا عَبدُ العَزیزِبنُ یَحیی، عَن أحمَد بنِ مُحَمّد، عَن عُمَربنِ یونُس الحَنَفيّ الیَمانيّ، عن داوُد بنِ سُلَیمان المَروزي عَنِ الرَّبِیعِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْهَاشِمِيّ عَنْ أَشْیَاخٍ مِنْ آلِ عَلِيّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالُوا:

قَالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام فِي بَعْضِ خُطَبِهِ: إِنَّا آلَ مُحَمَّدٍ، كُنَّا أَنْوَاراً حَوْلَ الْعَرْشِ، فَأَمَرَنَا اللهُ تَعالی بِالتَّسْبِیحِ، فَسَبَّحْنَا، وَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِیحِنَا. ثُمَّ أَهْبَطَنَا إِلَی الْأَرْضِ. فَأَمَرَنَا بِالتَّسْبِیحِ. فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَ أَهْلُ الْأَرْضِ بِتَسْبِیحِنَا. فَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ»[1].

---

۱. غایة المرام ج۱ ص۴۷.

علی علیه‌السلام در بعضی از خطبه‌هایش فرمود: ما آل محمد، انواری اطراف عرش بودیم. پس خداوند تعالی ما را به تسبیح گفتن امر کرد. پس تبیح گفتیم و ملائکه با تسبیحِ ما، تسبیح گفتند. سپس ما را به زمین فروآورد. پس به ما امر کرد که تبسیح گوییم. پس تسبیح گفتیم و اهل زمین با تسبیح ما تسبیح گفتند. پس «ماییم که صف در صفیم و ماییم که تسبیح گویانیم».

امینی گوید: در کنزالفوائد نیز به نقل از ثقه، ابن ماهیار، حدیث را ذکر کرده است.

حدیث هشتم

در کنزالفوائد از ابوجعفر محمد بن بابویه قدّس سره، به سندش از ابوسعید خُدری آورده که می‌گوید:

«عَن عَبدالله بنِ مُحمَّد بنِ عَبدِ الوَهّاب، عَن أبي الحسَن محمَّد بنِ عَمّار، عَن إسماعيل بنِ ثَوبّة، عَن زيادِ بنِ عِبدالله البكّائي، عن سُلَيمان الأعمَش، عن أبي سَعيد الخُدريّ قال: كُنَّا جُلُوساً عِنْدَ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله إذْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ! أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، لِإبْلِيسَ: «أَسْتَكْبَرْتَ أم كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ» مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللهِ، الَّذِينَ هُمْ أَعْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ؟

فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: أَنَا وَعَلِيٌّ وَفاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، كُنَّا فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللهَ، فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ بِأَلْفَيْ عَامٍ. فَلَمَّا خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ، أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يَسْجُدُوا. وَلَمْ يُؤْمَرُوا بِالسُّجُودِ إِلَّا لِأَجْلِنَا. فَسَجَدَتِ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ، أَبَى أَنْ يَسْجُدَ. فَقَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُ: يا إِبْلِيسُ ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أم كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ؟ أَيْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ الْمَكْتُوبَةِ أَسْمَاؤُهُمْ فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ...» تا آخر حدیث[1].

ابوسعید خدری گفت: ما خدمت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بودیم که مردی به سوی او آمد. گفت: این کلام خدا را برایم تفسیر فرما که به شیطان می‌گوید: «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ» (آیا تکبّر کردی یا از بلند مرتبه‌هایی؟) کیستند

۱. بحار الأنوار ج۲۶ ص۳۴۶.

آنان که از ملائکه مقرب بالاترند؟

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: من و علی و فاطمه و حسن و حسین. ما در سُرادقِ عرش، خدا را تسبیح می‌کردیم. ملائکه از تسبیحِ ما به تسبیح مشغول شدند، دو هزار سال قبل از خلقت آدم. وقتی خداوند آدم را آفرید، به ملائکه دستور داد او را سجده کنند. و این سجده نبود مگر برای ما. همهٔ ملائکه سجده کردند به جز شیطان که امتناع ورزید. خداوند فرمود: چه شد که سجده نکردی برای کسی که به دست خود او را آفریدم؟ تکبر ورزیدی یا از برتران بودی؟ یعنی آن پنج نفری که نام آنها در سُرادقِ عرش نوشته شده است...

مطلب سوم

دربیان آیه کریمه: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَٰذَا غَافِلِينَ» (الاعراف: ۱۷۲)

بدان ـ خداوند تعالی، ما را به صراط حق و یقین هدایت گرداند و برای ما نسبت به دیگران لسان صدقی قرار دهد ـ که این آیهٔ شریفه، اشاره و دلالت بر این دارد که خلقی قبل از پدید آمدنِ این انسانها، و تکلیفی قبل از تکلیف این عالَم وجود داشته است، و اشاره دارد به احوال انسانها در خلقِ اوّل. و دلالت دارد بر سرّی از اَسرارِ خداوند و حکمتی از حکمتهای او!

قبل از سخن گفتن در بارهٔ آن، ناگزیر باید تحقیقی داشته باشیم، در مورد حقیقت آنچه آیه، بر خلق و تکلیف دلالت دارد. و قبل از آوردن ادلّهٔ نقلیّه و مفادّ آیات و روایات در این زمینه، مقتضی است که مدلولِ آیه و اعتقادِ صحیح و مسلّم و ثابتِ ما را که بر آن اجماع شده و کسی قادر به انکارِ آن نیست، ثابت کنیم. سپس به ذکرِ آیات و نقلِ احادیثِ وارده از بیتِ علم و حکمت و عصمت علیهم‌السلام، و بازگو کردنِ آنها از اصولِ مُعتمَده و مدارکِ معتبَره و به اَسانیدِ مُعَنعَنهٔ غیر مضطربه می‌پردازیم. آنگاه در فصلی دیگر، بیاناتِ برخی از علمای امامیه را رضوان الله علیهم ـ چه از مُثبِتین و چه از نافین ـ ذکر می‌کنیم و در صورتِ ضرورت، نظراتِ علمای عامه را هم بیان خواهیم کرد.

پس با یاری گرفتن از خداوند متعال و پناه بردن به او از شرّ شیطانِ رجیم می‌گوییم: عالَمی ترتّبی هست، که بر تفصیلِ مذکور در مطلب دوم، مترتّب می‌شود.

توضیح آن:

وقتی کلامِ باری تعالی را، خطاب به حضرت داوود علیه‌السلام دیدیم که فرمود:

«کُنتُ کَنزاً مَخفیّاً فَأَحبَبتُ أَن أُعرَفَ فَخَلَقتُ الخَلقَ لِکَي أُعرَف».

من گنجی پنهان بودم، دوست داشتم که شناخته شوم، پس آفریدگان را آفریدم تا شناخته شوم.

و حقیقت مقتضای خلقت واضح شد، که معروف و مشهود بودن خداوند است به صفات حسنه، تا آثار آن صفات تحقق پیدا کند، و دانستیم که وجود معرِّف برای خداوند از آغاز تا انجام خلقت ضرورت دارد، و باید قبل از خلق و با خلق و بعد از خلق وجود داشته باشد، و روشن شد که اسامی باری تعالی ـ از ذوات بشری و معرّف‌های او که هیاکل قدسیه باشند، در اطلاق این منصب الهی و تشریف سبحانی و تقییدِ آن، در درجاتِ مختلفی قرار دارند؛ پس می‌بایست روز جمع و مشهودی قبل از پدید آمدن این دنیا وجود داشته باشد، و مقتضی است که یک عالَمِ عَرض، قبل از سفر انسان و سیرِ او در عوالم، و قبل از آنکه از محضر الهی مرخص شود و روحش از عوالم ملکوتی هبوط کند، موجود باشد.

پس وجودِ روزِ تکلیفی، قبل از عالَمِ خلق و شُهود، برای تجلّیِ پروردگار بر اَرواحِ بشری، لازم است، تا صُنعِ خود را به آنها بنمایاند و خطابهٔ خود را بر آنها بازگوید و خود را به جمیعِ مردم با جلوه‌ای واحد بنمایاند. باید در آن عالم کسی را برگزینند که معرِّفَش باشد، پس آنگاه بر خلق ظاهر شود، تا کسی را که پاک گردانیده و برگزیده، به خلق معرفی کند، آنگاه هر کدام از برگزیدگان را بر منصبش قرار دهد. این هنگام است که هر امام و معرّف، نسبت به هویتِ رعیتِ خود، و حقیقتِ ماهیتِ آنها وقوف یابد، و برای هر خلیفه‌ای از خلفای الهی، اُمّتش را با نام و حقیقتشان بشناساند، همچنان که امتِ خاتم اَنبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله را بر حضرتش در روز میثاق عرضه کرد.

در این باره احادیثِ منصوص وارد شده است. از جمله احادیثِ زیر:

۱. در کتاب المجالس شیخ مفید رحمه الله، که به اِسنادِ خود از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده

است که می‌فرماید:

«مُثِّلَتْ لِي أُمَّتِي فِي الطِّينِ، حَتَّى نَظَرْتُ صَغِيرَهَا وَكَبِيرَهَا ـ وَنَظَرْتُ فِي السَّمَاوَاتِ كُلِّهَا، فَلَمَّا رَأَيْتُ، رَأَيْتُكَ يَا عَلِيُّ، فَاسْتَغْفَرْتُ لَكَ وَلِشِيعَتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَة...» تا آخر حدیث[1].

امّت من در عالَمِ طین، برای من تصویر شد، تا اینکه کوچک و بزرگشان را دیدم. و در همهٔ آسمانها نظر افکندم. چون خوب نگریستم ـ ای علی ـ تو را دیدم. پس برای تو و تمامی شیعیانت که تا روز قیامت می‌آیند، آمرزش طلبیدم.

۲. در بصائر الدرجات از پیامبر صلی الله علیه و آله، مُسنَداً آمده است که می‌فرماید:

«يَا عَلِيُّ، لَقَدْ مُثِّلَتْ لِي أُمَّتِي فِي الطِّينِ، حَتَّى رَأَيْتُ صَغِيرَهُمْ وَكَبِيرَهُمْ أَرْوَاحاً قَبْلَ أَنْ يَخلُقَ اللهُ الْأَجْسَادَ، وَإِنِّي مَرَرْتُ بِكَ وَبِشِيعَتِكَ فَاسْتَغْفَرْتُ لَكُم...» تا آخر حدیث[2].

رسول خدا فرمود: ای علی! امتم در گِل، برایم مجسم شد، به طوری که کوچک و بزرگِ آنان را دیدم، روحهایی پیش از آنکه خداوند پیکرشان را بیافریند. به راستی من بر تو و شیعیان تو گذشتم و برای شما طلب آمرزش کردم.

۳. در بصائر به طُرقِ عَدیده و مُسنَد آمده و نیز در مجالس شیخ مفید قُدّس سرُّه، به اِسنادِ خویش از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که می‌فرماید:

«رَبِّي عزَّوَجَلَّ، مَثَّلَ أُمَّتِي فِي الطِّينِ، وَعَلَّمَنِي أَسْمَاءَهُمْ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، فَمَرَّ بِي أَصْحَابُ الرَّايَاتِ، فَاسْتَغْفَرْتُ اللهَ لَعليٍّ وَشِيعَتِه».

پروردگارم عزّوجلّ، امتِ مرا در عالَمِ طینَت برایم مجسم کرد، و نامهای ایشان را به من آموخت، چُنان که همهٔ نامها را به آدم آموخت، آنگاه پرچمداران (خلفاء و زمامداران) بر من گذشتند. من برای علی و شیعیانش آمرزش خواستم.

فُرات بن ابراهیم نیز در تفسیرش آن را روایت کرده است[3].

---

۱. الأمالي مفید ص۸۹ ح ۵.

۲. بصائر الدرجات ص۱۰۴؛ بحار الأنوار ج۶۵ ص۲۷.

۳. بصائر الدرجات ص۱۰۳ و ۱۰۵؛ الأمالي مفید ص۱۲۶؛ الأمالي طوسی ص۶۴۹؛ تفسیر فرات ص۳۹۳؛

۴. در بصائر الدرجات مُسنَداً از امام باقر عليه السلام است که پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود:

«إِنَّ أُمَّتِي عُرِضَتْ عَلَيَّ عِنْدَ الْمِيثَاقِ»[۱].

به راستی امتم در میثاق بر من عرضه شد.

۵. در بصائر الدرجات و الكافي مُسنَداً از امام باقر عليه السلام آمده است که می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوَلَايَةِ لَنَا وَهُمْ ذَرٌّ، يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الذَّرِّ وَالْإِقْرَارَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله بِالنُّبُوَّةِ. وَعَرَضَ اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله أُمَّتَهُ فِي الطِّينِ وَهُمْ أَظِلَّةٌ. وَخَلَقَهُمْ مِنَ الطِّينَةِ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا آدَمُ. وَخَلَقَ اللهُ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا قَبْلَ أَبْدَانِهِمْ بِأَلْفَيْ عَامٍ، وَعَرَضَهُمْ عَلَيْهِ وَعَرَّفَهُمْ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وَعَرَّفَهُمْ عَلِيّاً، وَنَحْنُ نَعْرِفُهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»[۲].

خدا از شیعیان ما پیمانِ ولایت گرفت، در حالی که ذره بودند، روز پیمان گرفتن. و نیز برای ربوبیت خود و نبوت محمد صلى الله عليه وآله اقرار گرفت. امتِ محمد صلى الله عليه وآله را در گِل، در حالی که ظلال (سایه‌ها) بودند، بر حضرتش عرضه کرد. و آنها را از طینتی آفرید که آدم را از آن آفرید. و اَرواحِ شیعیانِ ما را پیش از بدنهاشان به دو هزار سال، خلق کرد. و آنها را به پیامبر عرضه داشت و آنها را به رسول خدا صلى الله عليه وآله و به علی عليه السلام شناساند. و ما آنان را در لحن گفتار می‌شناسیم.

۶. در بصائر از رسول گرامی صلى الله عليه وآله است که می‌فرماید:

«مُثِّلَ لِي أُمَّتِي فِي الطِّينِ وَعُلِّمْتُ الْأَسْمَاءَ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، وَرَأَيْتُ أَصْحَابَ الرَّايَاتِ فَكُلَّمَا مَرَرْتُ بِكَ يَا عَلِيُّ وَبِشِيعَتِكَ اسْتَغْفَرْتُ لَكُمْ»[۳].

خدا امت مرا در گِل برایم مجسّم کرد، و نامهای ایشان را به من آموخت، چُنان که همهٔ نامها را به آدم آموخت، آنگاه پرچمداران (خلفاء و زمامداران) را دیدم. پس هر چه ای علی، بر تو و شیعیانت گذشتم، برایتان آمرزش خواستم.

بحار الأنوار ج۲۷ ص۲۲۴؛ الكافي ج۱ ص۴۴۳.

۱. بصائر الدرجات ص۱۰۴ ح ۳؛ بحار الأنوار ج۳۸ ص۲۲۶.

۲. بصائر الدرجات ص۱۰۹؛ الكافي ج۱ ص۴۳۶.

۳. بصائر الدرجات ص۱۰۳ و ۱۰۵.

۷. در همان کتاب مُسنَداً از امام رضا علیه السلام است که می‌فرماید:

«قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله مُثِّلَتْ لَهُ أُمَّتُهُ فِي الطِّينِ، فَعَرَفَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَأَخْلَاقِهِمْ وَحَلَّاهُمْ. قَالَ: قُلْنَا لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ جَمِيعُ الْأُمَّةِ مِنْ أَوَّلِهَا إِلَى آخِرِهَا؟ قَالَ: هَكَذَا قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام».

امام باقر علیه السلام فرمود: أمتِ رسول خدا صلی الله علیه و آله را در گِل به او نشان دادند، پس آنان را به نامِ خودشان، و نام پدرانشان، و اخلاقشان شناخت. به او گفتیم: فدایت شوم، تمامِ امت، از اول تا آخِر؟ راوی گفت: امام باقر علیه السلام همین گونه فرمود.

در همان کتاب به طُرقِ دیگری نیز ذکر شده است[1].

بدین سان در خلقتِ نخست، اَرواحِ بشری مُمثَّل گردید، و برائمه معصومین علیهم السلام عرضه و شناسانده شد. پس آنان مُحبّ را از مُبغِض، با نامشان و نامِ پدرانشان و اخلاقشان، شناسایی کردند. اخبار وارده زیادی از خاندانِ علم و عصمت علیهم السلام دلالت بر این مطلب دارد، به گونه‌ای که فقط در بصائر الدرجات، بیش از ده حدیثِ مُسنَد در این باب آورده است[2].

نامهای روز میثاق

آن عالَم نامیده می‌شود به: روزِ میثاق، روزِ جَمع، روزِ شاهِد، روزِ مَشهود، روزِ عَرضِ اوّل، روزِ خلقِ اوّل، روزِ تکلیفِ اوّل، روزِ بَعثِ (برانگیختنِ) اول، روزِ اِقرار، روزِ ولایت، روزِ بَلی، عالَمِ ذَرّ، عالَمِ اَلَست و عالَمِ اَظِلّه (سایه‌ها).

البته می‌توان گفت: عالَمِ اَظِلّه، خود عالُمی مستقلّ غیر از عالَمِ ذر است، مانند عالَمِ اَرواح، که بعضی از علمای بزرگ به آن تصریح کرده‌اند. ولی به کمک قرائنِ ظاهریِ موجود در بعضی اَخبار، استفاده می‌شود که در لِسانِ حَدیث، از آن به عالم ذر تعبیر شده است. و این منافاتی ندارد با اینکه در واقِع عالم دیگری موجود باشد.

وجه ضرورت روز میثاق

بر هیچ عاقلی پوشیده نمانَد که اگر آن خِلقتِ نخست وجود نداشت و در آن، خداوند

---

۱. بصائر الدرجات ص۱۰۵؛ بحار الأنوار ج۱۷ ص۱۵۳ ح ۵۷.

۲. بنگرید: بصائر الدرجات ص۹۹ و ۱۰۳ باب ۱۱ و ۱۴.

خود را متجلّی نمی‌ساخت و خِطابِ خود را به گوش ذرّات بشری و اَرواحِ نورانیِ انسانی، قبل از فرو آمدن به این عالَم و آمیخته شدن با اَجزاءِ زمینی و مُلکی نمی‌رسانید، هیچ اَحَدی نبود که خداوندگارِ خود را بشناسد. همچنین، اگر ارواحِ بشریِ ملکوتی، همراه با شناختِ خالق و شناختِ معرِّف‌های او و حُکّام و خُلَفایش، از محضرِ الهی مرخَّص نمی‌شدند، هیچ بشری نمی‌دانست که خالق و رازقِ او کیست.

توضیحِ مطلب

حقیقتِ بشری و غریزهٔ انسانی، پس از استیلای تاریکی‌های عنصری برآن و شکستنِ اَنوارِ روح با پوشش مُلکی و آمیختگیِ آن با اَجزاءِ زمینی و آلوده شدنش با کثافات جسمانی و اِنقطاعِ او از حضرتِ الهی، با توجه به عَوالم سُفلی، و اِنفِصالش از بارگاهِ آسمانیِ قدسی، و فرودش به منازلِ زمینی، و دوریش از ساحَتِ الهی به سبب اتصال به عَلائقِ دنیوی، و از بین رفتنِ نیروهای او با بیماری‌های نفسانی و آلوده شدنش به مُقتضای طبیعتِ جسمانیِ ظلمانی، و محبوس شدنِ حواسّش با عِللِ نفسانی؛ دیگر دستیابی به شناختِ خداوند و صفات و حقایقِ صُنعِ او، با مشاهدهٔ این عالَمِ تنگ و کوچک، بلکه بسیار کوچکتر نسبت به عَوالمِ غیبیِ بالایی و مشاهدهٔ آن با این حواسّ ظاهری و کوتاه و عنصری، دیگر میسر نمی‌شود.

بعد از آن دوری از محضرِ الهی، اکنون با این عقلِ محجوب و قلبِ مستور، که با پرده‌های جهالت پوشیده شده است، دیگر نمی‌تواند هیچ توجهی به حواسِّ باطنی و روحی داشته باشد و به عالَمِ اُلوهی روی آورد. طبعاً از آن معارفِ حَقی که در هنگام تجرّدِ روح، با آن حالِ نورانیت و اِشراق و صفایی که در آن عَوالمِ نورانی و روحانی و ملکوتی داشت، دیگر هیچ خبری نیست.

می‌بینید که هرچه انسان در تزکیهٔ نفس از اوصافِ تاریک و سوءِ اخلاق آن، با ظهورِ اَنوارِ روح برآن، بکوشد و زهدش در دنیا فزونی یابد و خود را بیشتر، از صفات نفسانیه پاک گرداند و به صفاتِ قُدسیه آراسته و به اَنوارِ روحیه نورانی کند؛ از این عوالمِ دنیوی جدا می‌گردد و روح و ملکوتیّتِ او تقویت می‌یابد، و قوای مُلکی و عُنصریِ او، ضعیف می‌گردد، به عَوالِمِ روحی و اخروی و ملکوتی نزدیک می‌شود، از تاریکی‌های نفسانی

دور می‌گردد و با روح الیقین آرامش می‌یابد، و با آنچه جاهلان از آن وحشت دارند انس می‌یابد و آنچه را خوشگذرانان سخت می‌دانند آسان می‌یابد؛ آنگاه معارفی برای او دستیاب می‌شود که به جزاو به کسی نمی‌رسد. و عَوالِمِ قُدسیه‌ای براو کشف می‌شود که بر دیگری کشف نخواهد شد. و با چشمِ دل چیزهایی را می‌بینند که دیگر چشمها توانایی دیدن آن را ندارند، و با گوشِ قلب می‌شنود آنچه را که دیگران نمی‌شنوند، و با حواسّ روحیِ خود چیزهایی را درک می‌کند که با حواسّ ظاهریِ بشری و عنصری، قابلِ درک نیست. این آیه همین مطلب را می‌رساند:

«كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ۝ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ۝ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ۝»[1].

چنین نیست. همانا اگر علم الیقین بدانید، البته جهنم را خواهید دید. سپس به چشم یقینش خواهید دید.

همین گونه است عکس قضیه؛ یعنی هر چه شوقِ نفس و رَغبَت و میلِ آن به عالَم سُفلی فُزونی یابد و با حیاتِ دنیا آرامش گیرد، حزبِ شیطان و سپاهِ نفس در معرکهٔ قلبِ انسان، پیروز گردد و تاریکی‌های نفسانی یکی بر دیگری براو چیره شوند و روح با صفات نفسانی و حیوانی و وحشی، تیره گشته و به اخلاقِ نفوسِ زمینی متخلّق می‌شود و با تاریکی‌ها صفاتِ آن، مُکدَّر می‌شود و با حکومتِ نفس براو، حواسِ [باطنیِ]او از کار می‌افتد، قلب می‌میرد، چشم او نابینا و بصیرت او ضعیف و گوش او ناشنوا می‌گردد، در تاریکی‌ها غوطه‌ور می‌شود و از ذکرِ خدا بازمی‌ماند. در اینجاست که انسان از عوالِمِ روحیِ والا و معارفِ ملکوتیِ الهی و کمالاتِ روحانیِ راستین دور گشته و دیگر از آیات بهره‌ای نمی‌برد. مصداقِ «صُمٌّ بُكمٌ عُمي» (گنگ‌ها و لال‌ها و کوران) می‌شود که اولیاء‌ش طاغوتند و او را از نور به تاریکی‌ها می‌برند.

پس تکلیفِ اولیه در عالَمِ اَظِلّه و تَجَرّدِ اَرواح و ذرّاتِ عقلیِ بشری از تاریکی‌های جسمانی مناسب‌تر و شایسته‌تر است (از اینکه چنین نباشد)! و تجلیِ پروردگار برآنها و گرفتنِ میثاق و اِقرار از آنها، و اینکه خود را مستقیماً و بدون واسطه به آنان معرفی کند، پیش از آنکه انوار روح، با طینتِ جسمانی و تاریک، کدر شود، بهتر و شایسته‌تر است.

---

۱. التکاثر: ۵ تا ۷.

پس عقل اقتضا می‌کند بر وجودِ روزی برای تکلیف و عالَمی برای عرض و جمع، که پروردگار بر اَرواحِ عقلیهٔ بشریه در هیاکلِ ذَرّیه تجلی کند و خود را به آنها بشناساند و صُنعِ خود را به آنها نشان دهد، معرِّف‌های خود را در حال نورانیت و صفای آن ارواح معرفی کند؛ تا با بصیرتِ تامه، هر که بخواهد هلاک شود و هر که بخواهد حیات را برگزینند. آنگاه مبدأ روحیِ انسانی، بر مقتضای منتها و مرجعش خواهد بود. و مبدأ و غایت باهم یکی می‌شود چنان که: از خداوند و به خداوند، خواهد بود.

اگر آن عالَم وجود نمی‌داشت، و اَفرادِ بشر، معارفِ الهی را در روزگارِ سابق، در همان حالِ نورانیت و تجرد، کسب نمی‌کردند، هیچ احدی نمی‌دانست که پروردگار و خالقش کیست و او را با اوصاف جلالیه و جمالیه و اِکرامیه نمی‌شناخت.

ذکر نه حدیث مسند در این مورد

در این مورد به نُه حدیثِ مُسنَد اشاره می‌کنیم.

۱. در تفسیر فرات و بصائر الدرجات از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که می‌فرماید:

«أَخْرَجَ اللهُ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ، فَعَرَّفَهُمْ نَفْسَهُ وَأَراهُم نَفسَهُ. وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّه...» تا آخر حدیث.

خداوند از پشتِ آدم، فرزندان او را تا روز قیامت، بیرون آورد. پس مانند ذراتی خارج شدند، پس خود را به آنان شناساند و نشان داد. و اگر چنین نبود، هیچ کس پروردگارش را نمی‌شناخت...

۲. در الکافي و التوحید شیخ ثقه صدوق رحمه الله، از زُراره از امام محمد باقر علیه‌السلام روایت شده است که می‌فرماید:

«أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى الْقِيَامَةِ، فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ، فَعَرَّفَهُمْ وَأَرَاهُمْ نَفْسَهُ (صُنعَهم في التوحيد). وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّه».

خداوند از پشت آدم فرزندانش را تا قیامت بیرون آورد. پس همچون ذراتی خارج شدند. پس خود را به آنان شناساند و نشان داد و اگر چنین نبود هیچ کس پروردگارش را نمی‌شناخت.

۳. در کتاب علل الشرائع از زُراره، از امام باقر علیه السلام آمده است:

«لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَلَا مَنْ رَازِقُه».

اگر چنین نبود، هیچ کس نمی‌دانست چه کسی خالق و رازق اوست.

۴. در تفسیر علی بن ابراهیم [ج۱ ص۲۴۸] از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَرَازِقُه».

اگر چنین نبود، هیچ کس نمی‌دانست چه کسی خالق و رازق اوست.

۵. از امام صادق علیه السلام آمده است که می‌فرماید:

«فَثَبَتَتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِهِم، وَنَسُوا الْمَوْقِفَ وَيَذْكُرُونَهُ يوماً، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَرَازِقُه»[۱].

معرفت در دل‌های ایشان ثابت گشت و آن جایگاه را فراموش کردند و آن را روزی به یاد خواهند آورد. و اگر چنین نبود هیچ کس خالق و رازق خویش را نمی‌شناخت.

۶. از زُراره از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

«لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا إِذَا سُئِلُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَمَنْ رَازِقُهُم»[۲].

اگر چنین نبود، هنگامی که از آنها دربارهٔ پروردگار و رازقشان پرسیده شود چیزی نمی‌دانند.

۷. همچنین از ایشان است که می‌فرمایند:

«لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَلَا مَنْ رَازِقُهُمْ»[۳].

اگر چنین نبود، نمی‌دانستند چه کسی پروردگار و رازق آنان است.

۸. از زُراره از امام صادق علیه السلام است که می‌فرماید:

«أَثْبَتَ الْإِقْرَارَ فِي صُدُورِهِمْ وَلَوْلَا ذَلِكَ مَا عَرَفَ أَحَدٌ خَالِقَهُ وَلَا رَازِقَه»[۴].

اقرار در سینهٔ آنان ثابت شد، و اگر چنین نبود کسی خالق و رازق خود را نمی‌شناخت.

۱. بحار الأنوار ج۳ ص۲۸۰.

۲. المحاسن ص۲۴۱.

۳. تفسیر عیاشی ج۲ ص۴۰.

۴. المحاسن ص۲۴۰.

این احادیث را در جای خود، مُسنَداً و به صورت کامل ذکر خواهیم کرد إن شاء الله.

خلاصه اینکه: شناختِ انسان از پروردگار و خالق و رازقِ خویش، منوط است به تجلیِ پروردگار بر او، که خداوند، صُنع و نَفسِ خود را با مَظهرِمِثالیِ خویش به او نشان دهد. این هدفِ والا، در این عالَمِ سُفلی حاصل نمی‌شود، زیرا رؤیتِ خداوند متعال و درکِ تجلّیِ او، با حواسِ ظاهریِ بشری و احساساتِ نَفسانیِ مُلکی ممکن نیست[1]؛ بلکه مَظاهرِمِثالیِ اِلهی را با حواسّ روحی درک می‌کند، و با مَشاعِرِباطنی آن را می‌بینند. این هدف، زمانی میسّر می‌گردد که در عالَمِ ملکوتِ اَعلی، با تجرّدِ روح و صفا و نورانیّتِ آن، سیر کنیم.

در موردِ رؤیتِ پروردگار در خَلقِ اوّل، در روایتی اشاره شده که شیخ صدوق در کتاب التوحید به اِسنادِ خود از أبی بصیر از امام صادق علیه السلام آورده که می‌فرماید:

«قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ وَقَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَقُلْتُ: مَتَى؟ قَالَ: حِينَ قَالَ لَهُمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى. ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، أَلَسْتَ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا؟ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَأُحَدِّثُ بِهَذَا عَنْكَ؟ فَقَالَ: لَا، فَإِنَّكَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ فَأَنْكَرَهُ مُنْكِرٌ جَاهِلٌ بِمَعْنَى مَا تَقُولُهُ، ثُمَّ قَدَّرَ أَنَّ ذَلِكَ تَشْبِيهٌ، كَفَرَ. وَلَيْسَتِ الرُّؤْيَةُ بِالْقَلْبِ كَالرُّؤْيَةِ بِالْعَيْنِ. تَعَالَى اللهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْمُشَبِّهُونَ الْمُلْحِدُونَ»[2].

ابوبصیر گوید: به حضرت صادق علیه السلام گفتم: مرا خبر ده که آیا مؤمنان خداوند را عزّوَجلّ، در روز قیامت می‌بینند؟ فرمود: آری، و پیش از روز قیامت او را دیده‌اند. عرض کردم: در چه زمان؟ فرمود: در هنگامی که به ایشان فرمود: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى، (یعنی: آیا نیستم پروردگار شما؟ گفتند: آری). پس حضرت ساعتی ساکت شد. بعد از آن فرمود: مؤمنان نیز در دنیا پیش از روز قیامت او را می‌بینند، آیا تو چُنان نیستی که در همین وقت او را ببینی؟

---

۱. مصنف بزرگوار در حاشیهٔ این صفحه توضیحی مفصل در مورد معانیِ رؤیتِ خداوند آورده که به دلیل گستردگیِ بحث، تحت عنوان پیوست اول در پایان کتاب آورده‌ایم. (ویراستار)

۲. التوحید ص ۱۱۷ ح ۲۰.

گفتم: فدایت شوم، من این کلام را از حضرتت نقل کنم؟ فرمود: نه، زیرا تو هرگاه این مطلب را نقل کنی، آنگاه منکری جاهل آن را انکار کند، و بعد از آن پندارد که این تشبیه است کافر شود. (باید دانست که) دیدن به دل چون دیدن به چشم نیست. خدا برتر است از آنچه اهل تشبیه و الحاد، او را وصف می‌کنند.

خلاصهٔ این مباحثِ مفصّل آنکه: خداوند تبارکَ وَتعالی خلق را آفرید تا شناخته شود. اما شناختی که مقتضای خلقت است، به دست نمی‌آید جز با تجلیِ خداوند متعال که نفسِ خویش را با مظهرِ مثالی، بر خلق ارائه کند و خود را با خطابِ خویش بشناساند؛ و آن ممکن نمی‌گردد مگر اینکه اَرواحِ بشری در حالِ نورانیت و مجرّد از پرده‌های تاریک باشند. پس ضرورةً وجودِ عالَمی پیش از این عالَمِ مُلکی لازم می‌شود که اگر نمی‌بود، هیچ احدی پروردگار و رازق خویش را نمی‌شناخت.

هرچه از معارف و علومِ الهی می‌بینیم، قطعاً از برکات معرفتی است که در عالم اَظلّه از خلقِ اول به دست آمده و در دلها استوار شده که در احادیث به آن اشاره شده، علاوه برآنچه از باقرِ اهل بیت و صادقِ اهل بیت علیهم‌السلام در اخبارشان روایت شده است که می‌فرمایند:

«فَثَبَتَتِ الْمَعْرِفَةُ وَنَسُوا الْمَوْقِفَ وَسَيَذْكُرُونَهُ يَوماً»[۱].

معرفت استوار شد و جایگاه را از یاد بردند و روزی به یاد خواهند آورد.

مضمونِ احادیث، این است که خداوند، معرفتِ حاصله از خلقتِ آغازین را در دلهاشان استوار کرد، که این خود، اصلِ معرفت است و فطرتی است که مردم را بر آن سرشته‌اند. و این از صنع خدا است که مردم را در آن صنعی نیست.

این معرفت ضروری فطری، همان است که مورد نظر این آیهٔ قرآن است:

«وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»[۲].

اگر از آنها بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ همانا خواهند گفت: خدا.

---

۱. تفسیر علي بن ابراهیم ج۱ ص۲۴۸.

۲. لقمان: ۲۵؛ زمر: ۳۸.

اقرار و توحید و اسلامی که در این دنیا دیده می‌شود، چیزی نیست جز آثار همان شناختِ اکتسابیِ حاصله از جلوۀ اول، که بر ارواحِ بشری نوشته شده و پی‌آمدهای همان فطرتی است که انسانها بر آن سرشته شده‌اند. و صورت‌پذیری‌های گوناگون و آلودگی‌های آشکاری که بین افراد بشر دیده می‌شود، ظهورِ همان اقراری است که در روز میثاق، با اختیارِ خود، داده‌اند.

لذا بعضی از آنها مؤمن و سعیدند که هیچ اشکالی بر آنان وارد نیست.

«أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ»[1].

خدا بر دلشان رقم ایمان زده است.

پس خداوند آرامشِ خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرو فرستاد و کلمۀ تقوی را برای آنها قرار داد که شایستۀ آن هستند[2]. اما بعضی دیگر کافر و شَقیّ هستند که ایمان نمی‌آورند جز به آنچه از قبل و در روز میثاق دروغ شمرده بودند. اینان مانندِ هم نیستند، چُنان که در احادیث شریفه وارد شده است[3].

پس میثاقِ استوار بر قلبها و پیمانِ حک شده بر آنها، مانند بذرها و دانه‌های منتشرشده بر زمینِ قلب، در این زندگی دنیوی است، که همان مزرعۀ آخرت است، و این زندگانی حاضر و حیاتِ دنیوی وسیلۀ تربیت و رشد و نموِّ صلاح و فَسادِ آن است؛ دانۀ ایمان با آبیاریِ قلب به طاعات و حسنات، روز به روز رشد می‌یابد، و پاکسازیِ آن از معاصی و تطهیرِ آن از اخلاقِ نکوهیده و آلودگی‌های نفسانی، همانند زیر و رو کردنِ زمین و پاکسازیِ آن از سنگریزه‌ها و خارها و گیاهان خبیثی است که مانعِ رشدِ دانه‌ها و سبب فَسادِ آن می‌شوند، تا روزی که نوبتِ درو کردنِ زمین فرا رسد. همانند درختی که قرآن وصف می‌کند:

---

۱. مجادله: ۲۲.

۲. فتح: ۲۶.

۳. شماری از این احادیث در صفحات آینده خواهد آمد.

«كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»[۱].
چون درختی پاک که ریشه‌اش در زمین استوار و شاخه‌هایش در آسمان است. به فرمان خدا هر زمان میوهٔ خود را می‌دهد.

پس همانا خداوند آرامش را بر دلهای مؤمنان فرو آورد، تا ایمان و یقینشان افزون شود[۲].

همین گونه است دانهٔ انکار و بذرِ کفر، که در دلهای منکران و کافران کاشته شده است، که در این زندگی، به مرورِ ایام رشد یافته و با آبیاریِ زمینش به وسیله گناهان و بدی‌ها، روز به روز قد برافراشته و پیوسته بر شاخه‌های آن افزوده می‌شود و با وزشِ هواهای نفسانی پربارتر می‌گردد، تا آنکه تمامیِ قلب را می‌پوشاند و آلودگی‌اش برآن چیره می‌شود، تا به وقتِ درو برسد و مصداق آیهٔ شریفه شود:
«كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ الْأَرْضِ»[۳].
چون درختی ناپاک است، که ریشه در زمین ندارد (و برپا نتواند ماند).

«إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿٦٤﴾ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ ﴿٦٥﴾ فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٦٦﴾ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ ﴿٦٧﴾ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ»[۴].
درختی است که از اعماق جهنم می‌روید، میوه‌اش همانند سر شیاطین است، دوزخیان از آن می‌خورند و شکم انباشته می‌سازند، و بر سر آن آمیزه‌ای از آب سوزان می‌نوشند سپس بازگشتشان به همان جهنم است.

تحقیق و بررسی این مطلب در آینده خواهد آمد إن شاء الله.

پوشیده نماند که تطابقِ خوشبختی و بدبختی‌ای که انسان (در عالم ذر) برمی‌گزینند، با اختیارِ تامّی که در زندگی دنیا دارد، هیچ منافاتی ندارد.

---

۱. إبراهیم: ۲۴.
۲. اشاره به مضمون آیة سوم سورهٔ الفتح.
۳. إبراهیم: ۲۶.
۴. الصافات: ۶۴ تا ۶۸.

اتحاد اَمرِ مُکلَّف در دو عالمِ تکلیف ـ یعنی ذرّ اول و شُهودِ دوم ـ نه اختیار را از انسان سلب می‌کند و نه موجب جبر می‌گردد.

همچنین باید دانست که اگر وجودِ خلقِ اول، و تجلیِ پروردگار بر تمامِ ذرات ارواح بشری ـ که از پشتِ پدرشان خارج شدند ـ نمی‌بود، و اگر خداوند کلام خود را به گوششان نمی‌رساند، و آنان را به فرمان خود نمی‌آزمود، و اگر افراد بشر را قبل از ورودشان به این دنیا آزمون توحید و ولایت امتحان نمی‌کرد، و از ارواح ملکوتی انسانی که از پلیدی‌های جسمانی و مُلکی، قبل از هبوط به این عالمِ جسمانی و تاریک شدنشان با تاریکیِ اَجزاء عنصری مجرد بود، عهد و میثاق نمی‌گرفت، پس هیچ وجه وجیهی برای شرافت دادنِ معرِّف‌ها بر مردم، برای خلافتِ الهی و شایستگیِ آنان برای ولایتِ حق بر دیگران، و برتریِ آنها نسبت به دیگران نمی‌بود. همچنین برتری دادنِ رتبهٔ بعضی از خلفای خدا بر دیگران، در این دنیا وجه وجیهی نداشت، و بعضی از پیامبران و اوصیاء بر دیگران در شرافت و افتخار، برتری نداشتند.

توضیح مطلب

خداوند ـ تبارك وتعالی ـ بنی آدم را برگزید، و آنها را با چهره‌های نیکو و شمایلی زیبا و نعمتهای خاص، بر دیگران کرامت داد. و با مسلط نمودن بر دیگر مخلوقات، و با تسخیرِ آنچه در آسمانها و زمین است، و با ارسالِ پیامبران برای آنان، آنان را برتری داد. و فرمود:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً»[1].

ما فرزندانِ آدم را کرامت بخشیدیم و بر دریا و خشکی سوار کردیم و از چیزهای خوش و پاکیزه روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خویش برتری نهادیم.

خداوند، افرادی را از آنها پاک گردانید و آنها را مظهرِ حقیقتِ ربوبیّتِ خویش قرار داد و حجت بر دیگران نمود و خلیفه در زمینش گماشت و امین بر عباد و راهنمای مردم و کلمه‌ای (نشانه‌ای) بر قدرتش و و دعوت‌کننده به کلمه‌اش، نگاهبان رازش و نشانه‌ای بر

---

۱. الإسراء: ۷۰.

خودش و مَظهری بر صفاتش قرار داد و فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»[1].

خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عِمران را بر جهانیان برتری داد.

«يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي»[2].

ای موسی، من تورا به پیامهایم و سخن گفتنم از میان مردم برگزیدم.

«وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»[3].

ابراهیم را در دنیا برگزیدیم و او در آخرت نیز از شایستگان است.

سپس بعضی از خلفای خود را بر دیگران برتری بخشید و بینِ آنان مراتبی با اطلاقِ منصبِ «ولایت» و تقییدِ آن، قرار داد و فرمود:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ»[4].

بعضی از آن پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خدا با بعضی سخن گفت و بعضی را به درجاتی برافراشت.

و مراد از رسولی که برتری داده، همان محمّد ﷺ است، که او را بر تمام انبیاء برتری بخشید. بی شک، برتریِ پیامبران بر سایرِ افرادِ بشر، فقط بر اساسِ قابلیت و اولویتِ آنها بر دیگران به طاعت و معرفت است و گزینشی بی سبب نیست.

همین گونه، برتری بخشیدنِ بعضی از پیامبران و اوصیاء بر بعضی دیگر و اختلاف در مراتب و درجاتشان، فقط بر حَسَب اختلاف در مزیت‌های نفسانی و فضائلی است که آنها کسب کرده‌اند و بر مبنای تفاوتِ درجات آنها در صفاتِ قدسیه و نزدیکی و قُربِ آنها به حضرت الهی به حسبِ طاعت و انقیادِ آنها است، وگرنه انسانها در ذات، همگونند و در صورت و هیئت، مانندِ هم، و در اصل و ماده و نسب، متّحد هستند. و هیچ برتری و مزیّتی نسبت به هم و هیچ شرافتی بر دیگری ندارند، زیرا همگی در نَسَب واحدند: همه

---

۱. آل عمران: ۳۳.

۲. الأعراف: ۱۴۴.

۳. البقرة: ۱۳۰.

۴. البقرة: ۲۵۳.

به آدم و حوا نسبت دارند و همه، فرزندانِ آدم هستند، همه از خاک آفریده شده‌اند و این مشت‌های خاک هیچ فضیلتی نسبت به یکدیگر ندارند.

در اینجا چهار حدیث نقل می‌شود:

۱. شیخ طَبرِسی در الاحتجاج حدیثی طولانی از امام صادق علیه‌السلام آورده است که به پرسش‌های متعدد یک زندیق پاسخ داده است.

«قَالَ: فَمَا بَالُ وُلْدِ آدَمَ فِيهِمْ شَرِيفٌ وَوَضِيعٌ؟ قَالَ: الشَّرِيفُ الْمُطِيعُ وَالْوَضِيعُ الْعَاصِي. قَالَ: أَلَيْسَ فِيهِمْ فَاضِلٌ وَمَفْضُولٌ؟ قَالَ: إِنَّمَا يَتَفَاضَلُونَ بِالتَّقْوَى. قَالَ: فَتَقُولُ إِنَّ وُلْدَ آدَمَ كُلَّهُمْ سَوَاءٌ فِي الْأَصْلِ لَا يَتَفَاضَلُونَ إِلَّا بِالتَّقْوَى؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنِّي وَجَدْتُ أَصْلَ الْخَلْقِ التُّرَابَ، وَالْأَبَ آدَمَ وَالْأُمَّ حَوَّاءَ، خَلَقَهُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَهُمْ عَبِيدُهُ. إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ اخْتَارَ مِنْ وُلْدِ آدَمَ أُنَاساً طَهَّرَ مِيلَادَهُمْ وَطَيَّبَ أَبْدَانَهُمْ وَحَفِظَهُمْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ، أَخْرَجَ مِنْهُمُ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ؛ فَهُمْ أَزْكَى فُرُوعِ آدَمَ. ما فَعَلَ ذَلِكَ إِلَّا لِأَمْرٍ اسْتَحَقُّوهُ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَلَكِنْ عَلِمَ اللهُ مِنْهُمْ حِينَ ذَرَأَهُمْ أَنَّهُمْ يُطِيعُونَهُ وَيَعْبُدُونَهُ وَلَايُشْرِكُونَ بِهِ شَيْئاً. فَهَؤُلَاءِ بِالطَّاعَةِ نَالُوا مِنَ اللهِ الْكَرَامَةَ وَالْمَنْزِلَةَ الرَّفِيعَةَ عِنْدَهُ، وَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ لَهُمُ الشَّرَفُ وَالْفَضْلُ وَالْحَسَبُ، وَسَائِرُ النَّاسِ سَوَاءٌ. أَلَا مَنِ اتَّقَى اللهَ أَكْرَمَهُ، وَمَنْ أَطَاعَهُ أَحَبَّهُ، وَمَنْ أَحَبَّهُ لَمْ يُعَذِّبْهُ بِالنَّار...». تا آخر حدیث[1].

پرسید: چرا میان فرزندان آدم، شریف و فرومایه به وجود آمده؟ فرمود: شریف فردِ مطیع است و فرومایه، فردِ گناهکار.

پرسید: مگر میانشان برتر و فروتر نیست؟ فرمود: ملاك برتری؛ تقوا و پرهیزکاری است.

پرسید: شما قائلید که تمام اولادِ آدم، در اصل برابرند و جز با تقوا برهم برتری ندارند؟

فرمود: آری، من معتقدم که اصلِ خلقتِ همه انسان‌ها، خاك است، و حضرت آدم پدر و حوّا مادر آنان است، خالق‌شان پروردگار یکتاست و

---

۱. الاحتجاج ج۲ ص۷۷؛ بحار الأنوار ج۱۰ ص۱۹۴.

همه بندهٔ اویند. بی شک خداوند از میانِ بنی آدم، گروهی را برگزید، جای ولادت‌شان را پاکیزه داشته و اجسامشان را طاهر نمود، و آنان را در پشت مردان و رحم زنان حفظ کرد، و تمام انبیاء و رُسُل را از میانِ همین افراد برگزید، پس این گروه، پاکترینِ شاخه‌های بنی آدمند. این همه به جهت شایستگی آنان بود، و خداوند در همان عالم ذر دریافته بود که اینان او را اطاعت نموده و عبادت می‌کنند و شرک نمی‌ورزند، پس اینان در پرتو طاعت، نزد خداوند به کرامت و منزلت رفیع رسیدند، و شرف و فَضل و حَسَب برای آنان است و دیگر انسانها یکسانند مگر کسانی که تقوا پیشه کنند. که خداوند کسی را که اطاعت کند دوست می‌دارد و کسی را که دوست بدارد در دوزخ نمی‌افکند.

۲. کلینی رحمه الله به اِسناد خویش از امام باقر عليه السلام آورده است:

«فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ إِنَّ حَسَبَ الرَّجُلِ دِينُهُ وَمُرُوءَتَهُ خُلُقُهُ وَأَصْلَهُ عَقْلُهُ، وَقَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاكُمْ.

ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله لِسَلْمَانَ: لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ عَلَيْكَ فَضْلٌ إِلَّا بِتَقْوَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ كَانَ التَّقْوَى لَكَ عَلَيْهِمْ، فَأَنْتَ أَفْضَلُ.»[1].

رسول خدا (ص) فرمود: ای گروه قریش! همانا حسب مرد دین او است و مردانگیش اخلاق او است، و اصل و نسبش عقل و خرد او است، خداوند عزَّوجَلّ فرموده: «ای مردم ما شما را از مرد و زن آفریدیم و جماعتها و قبیله‌هایتان کردیم تا همدیگر را بشناسید (و گرنه) به راستی که گرامی‌ترینِ شما در نزد خدا پرهیزکارترینِ شما است» (سوره حجرات آیه ۱۳) سپس رسول خدا (ص) به سلمان فرمود: هیچ یک از اینها بر تو برتری و فضیلتی ندارند جز به تقوی از خدای عزّوجلّ، و اگر تقوای تو بر آنها بچربد تو از آنها برتری.

۳. شیخ صدوق رحمه الله به اسناد خود از ابوعبدالله محمد بن موسی بن نصر رازی

۱. الكافي ج۸ ص۱۸۱ ح ۲۰۳؛ رجال كشّی ص۱۴؛ بحار الأنوار ج۲۲ ص۳۸۱؛ مرآة العقول ج۲۶ ص۷۱

روایت کرده است که می‌گوید:

«قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: قَالَ رَجُلٌ لِلرِّضَا عليه‌السلام: وَاللهِ مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَشْرَفُ مِنْكَ آباءً. فَقَالَ: التَّقْوَى شَرَّفَهُمْ وَطَاعَةُ اللهِ أحاطَتهُم. فَقَالَ لَهُ آخَرُ: أَنْتَ وَاللهِ خَيْرُ النَّاسِ. فَقَالَ لَهُ: لَا تَحْلِفْ يَا هَذَا، خَيْرٌ مِنِّي مَنْ كَانَ أَتْقَى للهِ تَعَالَى وَأَطْوَعَ لَهُ. وَاللهِ مَا نُسِخَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: وَجَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَقَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقاكُم». تا آخر حدیث[1].

از ابی عبد الله محمد بن موسی بن نصر رازی روایت است که گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: شخصی به حضرت رضا عليه‌السلام عرض کرد: به خدا قسم در روی زمین از جهت پدر، احدی اشرف از تو نیست. آن بزرگوار فرمود: تقوای پدران مرا مشرّف ساخت و اطاعت خدا ایشان را بهره‌مند گردانید.

دیگری به آن بزرگوار گفت: به خدا قسم که بهترینِ مردمانی. حضرتش پاسخ داد: ای مرد! قسم یاد مکن. بهتر از من کسی است که در نزد خدا تقوای او زیادتر از من باشد و اطاعت خدا را بیش از من رعایت کند. به خدا قسم که این آیه شریفه نسخ نشده است: وَجَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَقَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقاكُمْ.

۴. در کافی به اِسنادِ خود از ابی عمرو الزبیری از امام صادق عليه‌السلام ـ ضمنِ حدیثی که به ده‌ها آیه اشاره دارد ـ نقل می‌کند که می‌فرماید:

«قُلْتُ لَهُ: إِنَّ لِلْإِيمَانِ دَرَجَاتٍ وَمَنَازِلَ، يَتَفَاضَلُ الْمُؤْمِنُونَ فِيهَا عِنْدَ اللهِ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: صِفْهُ لِي رَحِمَكَ اللهُ حَتَّى أَفْهَمَهُ.

قَالَ: إِنَّ اللهَ سَبَّقَ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ كَمَا يُسَبَّقُ بَيْنَ الْخَيْلِ يَوْمَ الرِّهَانِ، ثُمَّ فَضَّلَهُمْ عَلَى دَرَجَاتِهِمْ فِي السَّبْقِ إِلَيْهِ؛ فَجَعَلَ كُلَّ امْرِئٍ مِنْهُمْ عَلَى دَرَجَةِ سَبْقِهِ، لَا يَنْقُصُهُ فِيهَا مِنْ حَقِّهِ وَلَايَتَقَدَّمُ مَسْبُوقٌ سَابِقاً وَلَامَفْضُولٌ فَاضِلًا تَفَاضَلَ بِذَلِكَ أَوَائِلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَأَوَاخِرُهَا. وَلَوْلَمْ يَكُنْ لِلسَّابِقِ إِلَى الْإِيمَانِ فَضْلٌ عَلَى الْمَسْبُوقِ إِذاً لَلَحِقَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوَّلَهَا نَعَمْ، وَلَتَقَدَّمُوهُمْ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِمَنْ سَبَقَ إِلَى الْإِيمَانِ الْفَضْلُ عَلَى مَنْ أَبْطَأَ عَنْهُ.

---

۱. عيون أخبار الرضا عليه‌السلام ج۱ ص۲۶۱ ح ۱۰؛ بحار الأنوار ج۴۶ ص۱۷۷ و ج۹۳ ص۲۲۴.

وَلَكِنْ بِدَرَجَاتِ الْإِيمَانِ قَدَّمَ اللهُ السَّابِقِينَ وَبِالْإِبْطَاءِ عَنِ الْإِيمَانِ أَخَّرَ اللهُ الْمُقَصِّرِينَ، لِأَنَّا نَجِدُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْآخِرِينَ مَنْ هُوَ أَكْثَرُ عَمَلًا مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَأَكْثَرُهُمْ صَلَاةً وَصَوْماً وَحَجّاً وَزَكَاةً وَجِهَاداً وَإِنْفَاقاً. وَلَوْ لَمْ يَكُنْ سَوَابِقُ يَفْضُلُ بِهَا الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً عِنْدَ اللهِ، لَكَانَ الْآخِرُونَ بِكَثْرَةِ الْعَمَلِ مُقَدَّمِينَ عَلَى الْأَوَّلِينَ. وَلَكِنْ أَبَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يُدْرِكَ آخِرُ دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ أَوَّلَهَا، وَيُقَدَّمَ فِيهَا مَنْ أَخَّرَ اللهُ أَوْ يُؤَخَّرَ فِيهَا مَنْ قَدَّمَ اللهُ.

قُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَمَّا نَدَبَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهِ مِنَ الِاسْتِبَاقِ إِلَى الْإِيمَانِ.
فَقَالَ: قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «سابِقُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ». وَقَالَ: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ».[1] وَقَالَ: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَالْأَنْصارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ».[2] فَبَدَأَ بِالْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ عَلَى دَرَجَةِ سَبْقِهِمْ ثُمَّ ثَنَّى بِالْأَنْصَارِ ثُمَّ ثَلَّثَ بِالتَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ.

فَوَضَعَ كُلَّ قَوْمٍ عَلَى قَدرِ دَرَجَاتِهِمْ وَمَنَازِلِهِمْ عِنْدَهُ. ثُمَّ ذَكَرَ مَا فَضَّلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ ـ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ».[3] وَقَالَ: «وَ لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلى بَعْضٍ».[4] وَقَالَ: «انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلاً».[5] وَقَالَ: «هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ».[6] وَقَالَ: «وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ».[7] وَقَالَ: «الَّذِينَ آمَنُوا وَهاجَرُوا وَجاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ».[8] وَقَالَ: «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِينَ عَلَى الْقاعِدِينَ

---

۱. (۲) الواقعة ۱۰ و ۱۱.
۲. (۳) التوبة: ۱۰۰.
۳. (۴) البقرة: ۲۵۳.
۴. (۵) الإسراء: ۵۵.
۵. (۶) الإسراء: ۲۱.
۶. (۷) آل عمران: ۱۶۳.
۷. (۸) هود: ۳.
۸. (۹) التوبة: ۲۰.

أَجْراً عَظِيماً دَرَجاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً»[۱] وَقَالَ: «لا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقاتَلَ أُولئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقاتَلُوا».[۲] وَقَالَ: «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ».[۳] وَقَالَ: «ذلِكَ بِأَنَّهُمْ لا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلا نَصَبٌ وَلا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلا يَطَؤُنَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلا يَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ».[۴] وَقَالَ: «وَما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ».[۵] وَقَالَ: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ». فَهَذَا ذِكْرُ دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ وَمَنَازِلِهِ عِنْدَ اللهِ عَزَّوَجَل.[۶]

زبیری گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: برای ایمان درجات و مراتبی است که مؤمنین نسبت به آنها نزد خدا بر یکدیگر برتری دارند؟ فرمود: آری، عرض کردم: سایهٔ رحمت خدا بر سر حضرتت مستدام باد! برایم توضیح ده تا بفهمم. فرمود: خدا میان مؤمنان مسابقه قرار داد، چنان که میان اسبان، در روز اسب دوانی مسابقه گذارند. و آنها را به حسب درجات سبقت، فضیلت بخشید. و هر یک از مؤمنان را طبق درجه سبقتش قرار داد و حق او را از آن درجه نکاست. هیچ دنبالی از جلو افتاده (نزد خدا) پیشی نگیرد و هیچ کم فضیلتی بر صاحب فضیلت پیش نیفتد. از این جهت پیشینیان و پسینیان این امت بر یك دیگر برتری یافتند. و اگر پیشرو در ایمان را بر عقب افتاده فضیلتی نبود، آخرینِ این امت (از نظر مقام و فضیلت) به اولینش می‌چسبید. آری می‌چسبید، بلکه از آنها پیش می‌افتاد، در صورتی که پیشرو در ایمان را بر عقب‌افتادهٔ آن فضیلتی نبود.

لیکن خدا به سبب درجات ایمان، پیشروان در ایمان را مقدّم داشته و به سبب عقب افتادن از ایمان، کوتاهی‌کنندگان را مؤخر داشته (یعنی از لحاظ رتبه و

۱. (۱۰) النساء: ۹۶.
۲. (۱۱) الحدید: ۱۰.
۳. (۱۲) المجادلة: ۱۱.
۴. (۱۳) التوبة: ۱۲۰.
۵. (۱۴) البقرة: ۱۱۰.
۶. الکافي ج۲ ص۴۰–۴۲؛ بحار الأنوار ج۲۲ ص۳۰۸ ح ۹

فضیلت) زیرا بعضی از مؤمنان متأخر را می‌بینیم که نماز و روزه و حج و زکات و جهاد و انفاقشان از پیشینیان بیشتر است. و اگر سوابق فضیلتی نمی‌بود که مؤمنان به سبب آن بر یکدیگر ترجیح می‌یابند، می‌بایست متأخرین به واسطه عمل بسیار خود، بر پیشینیان مقدم باشند؛ ولی خدای عزَّوجلَّ هرگز نخواسته شخصی که در پایین‌ترین درجات ایمان قرار دارد به درجهٔ جلوتر برسد و آنکه را خدا مؤخَّر داشته مقدَّم شود یا آنکه را مقدم داشته مؤخر گردد.

عرض کردم: از پیشی گرفتن به سوی ایمانی که خدا مؤمنان را در این گفتار خویش دعوت فرموده است به من خبر ده. پس سخن خدا را فرمود: «پیشی گیرید به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و پیغمبران وی ایمان آورده‌اند آماده شده» (۲۱ سوره ۵۷) و فرموده: «پیشی گرفتگانی که پیشی گرفته‌اند، آنها مقرّبانند» (۱۰ سوره ۵۶).

و فرموده: «و پیشروان نخستین، از مهاجر و انصار و کسانی که به احسان از آنها پیروی کردند، خدا از آنها راضی گشته و آنها از خدا» (۱۰۰ سوره ۹). پس خدا به مهاجرین نخستین طبق درجه پیشروی‌شان آغاز فرمود، و در درجه دوم انصار و در مرحلهٔ سوم پیروان به احسان از آنها را ذکر فرمود، و هر گروهی را به اندازه درجات و مراتبشان نزد خود جایگزین فرمود.

سپس آنچه را خدای عزَّوجلّ به سبب آن بعضی از اولیای خود را بر بعض دیگر ترجیح داده بیان می‌فرماید: «بعضی از این رسولان را بر بعض دیگر فضیلت بخشیدیم. بعضی از آنها با خدا سخن گفت، و درجات برخی را بلندتر از دیگران فرمود. تا آخر آیه» (۲۵۳ سوره ۲).

و نیز فرمود: «بعضی از پیغمبران را بر بعض دیگر فضیلت دادیم» (۵۵ سوره ۱۷) و باز فرمود: «بنگر چگونه برخی را بر برخی فضیلت دادیم و درجات آخرت بیشتر و ترجیح آن بالاتر است» (۲۱ سوره ۱۷) و فرمود: «آنها نزد خدا درجاتی دارند» (۱۶۳ سوره ۳) و فرمود: «فضیلت هر صاحب فضیلتی را خواهد داد» (۳ سوره ۱۱) و فرمود: «کسانی که ایمان آورده و هجرت نموده و با مال و جان خود در راه خدا جهاد کردند، نزد خدا مقام بیشتری دارند» (۲۰ سوره ۹) و فرمود: «خدا مجاهدین را بر بازنشستگان به پاداشی

بزرگ فزونی بخشیده، و آن پاداش درجات و آمرزش و رحمت اوست» (۹۵ سوره ۴) و فرمود: «آن کس از شما که پیش از فتح انفاق کرده و کارزار نموده (با دیگران) برابر نیست، درجه آنها از کسانی که پس از فتح انفاق کرده و کارزار نموده برتر است» (۱۰ سوره ۵۷) و فرموده: «خدا درجات کسانی از شما را که ایمان دارند با کسانی که دانش یافته‌اند، بالا می‌برد» (سوره ۵۸) و فرمود: «و این برای آن است که ایشان را در راه خدا تشنگی و رنج و گرسنگی نرسد، و در جایی که کافران را به خشم آرد قدم نهند و از دشمنی به مقصودی نرسند، جز آنکه به سبب آن برای ایشان عمل شایسته‌ای نوشته شود» (۱۲۰ سوره ۹) و فرموده: «هر خیری که برای خود پیش فرستید آن را نزد خدا می‌یابید» (۱۱۰ سوره ۲) و فرموده: «هر که هموزن ذره‌ای نیکی کند، آن را ببیند، و هر که هم وزن ذره‌ای بدی کند، آن را می‌بیند» (۸ سوره ۹۹). این است بیان درجات و مراتب ایمان نزد خدای عزّوجلّ.

این آیه نیز بر همین مضمون دلالت دارد:

«وَرَبُّكَ اَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنٰا بَعْضَ النَّبِيّينَ عَلٰى بَعْضٍ»[1].

و پروردگار تو به هر که [و هر چه] در آسمانها و زمین است داناتر است. و در حقیقت، بعضی از انبیا را بر بعضی برتری بخشیدیم.

احاطهٔ علم خداوند به حقایق مخلوقات با فراز و فرود آنها، و علم او به نیازهای آنان، و بیان تفضیل بین انبیاء، می‌رساند که اختلاف مراتب در آنها و برتری یکی بر دیگری به حسب اختلاف در استعداد نفسانی و قرب باطنی آنها است، نه اینکه محض برگزیدن و برتری دادن بر مقتضای مصالح کونیه باشد.

این آیه نیز به همین حقیقت اشاره می‌کند:

«وَلَقَدِ اصْطَفَيْنٰاهُ فِي الدُّنْيٰا وَاِنَّهُ فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰالِحِينَ ﴿۱۳۰﴾ اِذْ قٰالَ لَهُ رَبُّهُ اَسْلِمْ قٰالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعٰالَمِينَ»[2].

و ما او را در این دنیا برگزیدیم؛ و البته در آخرت [نیز] از شایستگان خواهد بود.

---

۱. اسراء: ۵۵.

۲. بقره: ۱۳۰-۱۳۱.

برگزیدن ابراهیم علیه السلام بعد از آن بود که به او خبر داد. و این نشان می‌دهد که سبب و مقتضای برگزیده شدنش، تسلیم او در برابر خداوند متعال است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ اتَّخَذَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله عَبْداً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيّاً وَ إِنَّ عَلِيّاً علیه السلام كَانَ عَبْداً نَاصِحاً لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَنَصَحَهُ وَأَحَبَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ فَأَحَبَّهُ» تا آخر حدیث[1].

خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را ابتدا بندهٔ خود برگرفت و آنگاه فرستاده‌اش. و علی علیه السلام بندهٔ خیرخواه خدای عزوجل بود که خدا برایش خیر خواست. و خدای عزوجل را دوست می‌داشت، لذا محبوب خداوند قرار گرفت.

اندکی بعد از این، احادیثی خواهیم آورد که نشان می‌دهد اختلاف در درجات ایشان، فضل و فضیلت برای آنان به شمار می‌رود.

مدار تفضیل و تفاضل نزد خداوند متعال

برگزیدن و برتری دادنِ الهی، از دو حال خارج نیست:

۱. این برگزیدن و برتری دادن، بدون هیچ مزیتی در آن شخص، و فقط برای مصالح و حکمتهایی، در ذات آن شخص برتر، قرار گرفته باشد. هرچند افعال خداوند قابل پرسش نیست، لیکن این قسم گزینش خداوندی و تفضیل او، نه فضیلتی برای خود آن شخص برتر شمرده می‌شود، نه برای آن برگزیده مزیتی به حساب می‌آید، نه شرافتی به وجود می‌آورد، نه برای دارنده آن برتری نسبی (نسبت به فاقد آن) محسوب می‌شود و نه تفاخری برای او ایجاد می‌کند. اکثر تفضیلات تکوینی از همین قبیل است. مانند برتری سالم بر بیمار، بینا بر نابینا، شنوا بر ناشنوا، گویا بر لال، غنی بر فقیر و امثال آن، که خداوند در این موارد، برخی را بر برخی دیگر به سبب مصالح تکوینی برتری داد. و فرمود:

«انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْض»[2].

ببین چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم.

---

۱. الكافي ج۸ ص۱۴۶ ح ۱۲۳؛ تفسیر عیاشی ج۲ ص۴۸ ح ۱۹؛ بحار الأنوار ج۹۳ ص۲۱۱؛ شرح الاخبار قاضی نعمان ج۳ ص۱۲ ح ۹۴۰.

۲. اسراء: ۲۱.

نیز می‌فرماید:

«وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلى بَعْضٍ فِي الرِّزْق»[۱].

خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است.

آیات ۱۵ تا ۱۷ سوره فجر و بیان مرحوم طبرسی در تفسیرِ آنها، ما را به آنچه گفتیم، راه می‌نماید. اینک هر دو را با هم در اینجا می‌آوریم.

«فأمّا الإنسان إذا مَا ابتَلاهُ رَبُّه». یعنی: او را با نعمت، آزمایش و امتحان کرد. «فأكرَمَه» با مال گرامی داشت. «وَنَعَّمَه» با انواعِ بخشش‌ها به او وسعت داد و نعمت بخشید. «فَيَقولُ رَبّي أكرَمَنِ» پس با آن خوشحال و شادان می‌شود و می‌گوید: پروردگارم آن را به من عطا نمود. و این به سبب کرامت و منزلتی است که من نزد او دارم. یعنی: می‌پندارد که در نزد خدا کریم است که خداوند دنیا را برای او وسعت داده است. «وَأمّا إذا مَا ابتَلاهُ» با فقر و تنگدستی آزمودش، «فقدر» یعنی بر او تنگ گرفت، «عَلَيـهِ رِزقَه» و او را به اندازه کفاف قرار داد. «فَيَقولُ رَبّي أهانَن» می‌پندارد که این سستی از جانب خداوند است. پس می‌گوید: خداوند مرا با فقر ذلت داد.

سپس می‌گوید: «كَلّا» یعنی آنگونه نیست که می‌پندارد. من نه آدمی را بخاطر کرامتی که نسبت به من دارد غنی می‌دارم و نه به خاطر این که خوار می‌دانم فقیر می‌سازم. بلکه به سبب حکمت و مصلحتی که وجود دارد، به هرکسی که بخواهم وسعت دهم و به هرکه بخواهم تنگ می‌گیرم. ابتلایی با شکر و صبر. این اکرام در حقیقت به طاعت است و اهانت به معصیت است. سپس اینگونه خداوند سبحان افراد سزاوار اهانت را معین ساخت و فرمود: بلکه اهانت نمودم آن را که مستحقّ اهانت است، به سبب آنکه به من عصیان نمود. سپس عصیان را اینگونه بازگو کرد: «بَل لاتُكرِمونَ اليَتيم» تا آخر کلامش[۲].

حالت دوم این است که برگزیدن و برتری دادن، بخاطر مزیتی باشد که در نفسِ فردِ برگزیده هست و به جهت فضیلتی است که در او وجود دارد، و تکیه دارد بر قابلیت و

---

۱. نحل: ۷۱.

۲. مجمع البیان ج۱۰ ص۲۵۲ چاپ اعلمی بیروت.

شایستگی و استحقاقی که در ذات فاضل وجود دارد، و مقتضیِ آن همان تقدّم عملی اوست که نسبت به دیگران دارد.

این قسم از انتخاب و گزینش، همان حقیقت فضیلت است که پدیدآورندهٔ شرف است، و می‌سزد که دارندهٔ آن به داشتنش در مقابلِ دیگران افتخار کند، و به کسانی که فاقدِ آن هستند مباهات نماید. مانند برتریِ عالِم بر جاهل، و مؤمن بر کافر، و عادل بر فاجر، و مجاهد بر قاعد. همچُنان که خداوند، مجاهد را بر قاعد به درجاتی برتری داده است[1].

برتری انبیاء بر دیگر افرادِ بشر، و برتریِ هر پیامبر نسبت به پیامبران دیگر، و تقدمِ هرکدام بر دیگری، موجب علوّ مقام و بلندیِ مرتبتِ آنها می‌شود، و همین را فضل و فضیلتی در مقامِ افتخار می‌دانند.

این که فضیلت و برتریِ هرکدام از آنها، براساس مراتب و درجه‌بندیِ آنها باشد، لازمه‌اش داشتنِ فضیلت از نوعِ دوم است، یعنی در قبالِ فضائل ذاتی تحصیلیّه و مزایای کسبیّه است. روشن است که آن هم، به اعتبار قرب و نزدیکی به حضرت خداوند است. این قرب، با مهاجرت از موطن نفس، برای کسبِ رضایتِ خداوند، و با سلوک و طی سفر به سوی خداوند، با مرکب عقل و تقویت قوای روحیِ ملکوتی و با تبعیت و طاعت از خداوند، حاصل می‌شود.

انسان تنها با انقیاد نسبت به مولای خویش برتری می‌یابد، و مدار فضیلت و برتری، همان تقوا است. دوست داشتنی‌ترین فرد نزد خداوند، کسی است که بیشتر با طوع و رغبت به او گردن نهد، و گرامی‌ترین انسان‌ها نزد خداوند باتقواترین آنان است. برترین آنها کسی است که در فرمانبرداری برترین باشد، و والاترین آنها کسی است که در تبعیت از او والاتر باشد. نزدیکترین انسان نزد خداوند کسی است که در عبادت بیشترین بهره را برده باشد. همچنان که در آیه شریفه آمده است:

«اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ اَتْقٰكُمْ»[2].

در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

---

۱. اشاره به آیات ۹۵ و ۹۶ سوره نساء.

۲. حجرات: ۱۳.

در این زمینه احادیث زیادی آمده است که به جهت اختصار، به ذکر فقط سیزده حدیث بدون نقل سند می‌پردازیم:

۱. رسول الله صلی الله علیه و آله:

«أكرمُ الناسِ أتقاهُم»[۱].

گرامی‌ترین مردم، پرهیزگارترین آنها است.

۲. پیامبراکرم صلی الله علیه و آله:

«أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ رِجَالِكُمْ؟ قُلْنَا: بَلَى يَا رَسُولَ اللهِ. قَالَ: التَّقِيَّ النَّقِيَّ السَّمْحَ الْكَفَّيْنِ» تا آخر حدیث[۲].

راوی گفت: پیامبر فرمود: آیا خبرتان بدهم به بهترین فرد شما؟ گفتیم: آری ای رسول خدا. فرمود: اهل تقوا، پاکی و بخشندگی.

۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله:

«إنّكم مِن وُلد آدَم وآدَمُ مِن تُراب، وَاللهِ لَعَبْدٌ حَبَشِيٌّ أَطَاعَ اللهَ، خَيْرٌ مِنْ سَيِّدٍ قُرَشِيٍّ عَصَى اللهَ تَعالىٰ، وَإِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقاكُم»[۳].

شما فرزندان آدم هستید، و آدم از خاک است. به خدا سوگند، غلام حبَشی اگر اطاعت خدا کند، از سیّد قریشی که عصیان خدا کند، بهتراست. گرامی‌ترین فرد شما نزد خدا، متقی‌ترین شماست.

۴. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در پاسخ به سؤال «أيُّ الناسِ خَيرٌ عِند الله» فرمود:

«قَالَ: فَأَيُّ النَّاسِ خَيْرٌ عِنْدَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ؟ قَالَ: أَخْوَفُهُمْ لِلّهِ وَأَعْمَلُهُمْ بِالتَّقْوَى وَأَزْهَدُهُمْ فِي الدُّنْيَا»[۴].

فردی نزد خداوند بهترین است که بیش از همه خوف خدا داشته باشد، به تقوا بیشترعمل کند، و کمتربه دنیا دل بندد.

---

۱. بحار الأنوارج۷۰ ص۳۷۵.

۲. الكافي ج۲ ص۵۷؛ تهذيب طوسی ج۷ ص۴۰۰ ح ۶؛ بحار الأنوارج۶۷ ص۳۷.

۳. تفسیرقمی ص۴۹۹؛ بحار الأنوارج۷ ص۲۳۹.

۴. الأمالي صدوق ص۲۴۱؛ بحار الأنوارج۷۰ ص۳۰۹ و ۳۷۸.

۵. أمیرالمؤمنین علیه‌السلام:

«أفضل الناس من جاهد هواه»[۱].

برترین مردم کسی است که با هوای نفس خود بجنگد.

۶. أمیرالمؤمنین علیه‌السلام:

«أحَبُّ العِبادِ إلی الله یَومَ القیامة أطوَعُهُم لَه»[۲].

محبوب‌ترین مردم نزد خداوند در روز قیامت، کسی است که بیش از همه اطاعت او کند.

۷. أمیرالمؤمنین علیه‌السلام:

«أجدَرُ الناس برحمَةِ الله أقوَمُهُم بِالطاعَة»[۳].

شایسته‌ترین فرد به رحمت الهی کسی است که از همه به طاعت خداوند پایدارتر باشد.

۸. أمیرالمؤمنین علیه‌السلام:

«أقربُ الناس مِن الله سُبحانَه أحسنُهُم إیماناً»[۴].

نزدیکترین فرد به خداوند، کسی است که ایمانش نیکوتر باشد.

۹. امام باقر علیه‌السلام در حدیثی طولانی فرموده است:

«فَاتَّقُوا اللهَ وَاعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللهِ. لَيْسَ بَيْنَ اللهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ. أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ، أَتْقَاهُمْ وَأَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ. يَا جَابِرُ! وَاللهِ مَا يُتَقَرَّبُ إِلَى اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَّا بِالطَّاعَة»[۵].

از خدا بپرهیزید و برای خدا کار کنید. به راستی میان خدا و کسی خویشی نیست. دوست‌ترین بنده‌ها نزد خدا، عزوجل، با تقواترین و مطیع‌ترین آنها است

۱. عیون الحکم ص۱۲۱.

۲. الکافي ج۵ ص۳۴۰؛ بحار الأنوار ج۲۲ ص۱۱۸.

۳. عیون الحکم ص۱۱۲؛ غرر الحکم ح ۳۱۹۲.

۴. عیون الحکم ص۱۲۱؛ غرر الحکم ح ۳۱۹۳.

۵. الکافي ج۲ ص۷۴ ح ۳؛ و روایت از کافی در بحار الأنوار ج۶۷ ص۹ ح ۴.

نسبت به او. ای جابر! به خدا سوگند نتوان نزدیک شد به خداوند تبارك وتعالی جزبه اطاعت.

۱۰. امام صادق علیه السلام:

«أكرَمَكُم عِندَ الله أتقاكُم، وَالنَسَبُ واحِدٌ، مِن آدَمَ وَحَوّاءَ خَلَقَكُم».

گرامی‌ترینِ شما نزد خداوند، متقی‌ترینِ شماست. نَسَب همهٔ شما یکی است، پدر همه آدم و مادر همه حواء است.

۱۱. امام صادق علیه السلام در پاسخ به پرسش قاسم بن الولید که پرسید: «گرامی‌ترینِ خلق نزد خداوند کیست؟»، فرمودند:

«أكثَرُهُم ذِكراً لله وَأعمَلُهُم بِطاعَةِ الله»[1].

گرامی‌ترین فرد نزد خدا، کسی است که بیشتریاد خدا کند و بیشتربه طاعت او عمل کند.

۱۲. و همچنین فرمودند:

«أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَبَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ»[2].

برترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و آن را در آغوش گیرد، آن را به جان دوست بدارد و عملاً بدان بپردازد.

۱۳. وآمده است که شخصی از حضرت عیسی بن مریم (علیٰ نَبیّنا وَآله وَعَلَیه السَّلام) پرسید: چه کسی برتراست؟ آن جناب دو مشت خاک برداشت و پرسید: کدام یک برتر است؟ آنگاه فرمود:

«الناسُ خُلِقوا مِن تُراب، فأكرَمُهُم أتقاهُم»[3].

مردم همه از خاک آفریده شده‌اند، پس گرامی‌ترین آنان متقی‌ترین آنان است.

برهمین معنای ثابتی که در نزد هرصاحب نظری پذیرفته است، پیامبراکرم صلی الله علیه وآله برای

---

۱. محاسن ج۲ ص۵۹۸؛ بحار الأنوارج۹۰ ص۱۶۴؛ وج۸۸ ص۲۲۳.

۲. الکافي ج۲ ص۸۳؛ بحار الأنوارج۷۰ ص۲۵۳.

۳. تاریخ دمشق ج۴۷ ص۴۵۱؛ کنزالدقائق ج۱۲ ص۳۵۰ (چاپ ارشاد).

برتری خویش نسبت به دیگران دلیل می‌آورد و می‌فرماید:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقاكُمْ فَأَنَا أَتْقَى وُلْدِ آدَمَ وَأَكْرَمُهُمْ عَلَى اللهِ عزَّوجَلَّ وَلَافَخْر»[۱].

به راستی گرامی‌ترین شما نزد خدا، باتقواترین شماست. پس من، بی آنکه در مقام مفاخره بگویم، باتقواترین فرزندِ آدمم و گرامی‌ترین آنها نزد خدا عزوجل.

پس اینکه از میان بشر، انبیاء و خلفاء الله به ولایت الهی اختصاص یافتند، و بنا بر فضایلی در این جهان برتری یافتند، و اینکه در منصبِ خلافت الهی درجات متفاوتی (با اطلاق و تقیید) پیدا کردند، و خداوند، بنا برفضایل کسبی و شایستگی ذاتی آنها به ایشان مراتبی داده، و اینکه هریک از آنان با رتبه و مقام خویش در این عالم فُرودینِ مُلکی، با منصبی معین و مقام خلافتی و ولایتی خاص پا نهادند، همه و همه، لازمهٔ وجودِ عالمِ میثاق و تکلیفی پیش از این نشأهٔ دنیوی است. عالمی که در آن، شایستگی یابند و به امتیازاتی که خداوند به آنها نسبت به سایر افراد بشر داده است برتری یابند. در آن عالم، هرکدام از آنان درجه‌ای از خلافت الهی را کسب می‌کنند، و هرکسی براساس آنچه خود قبل از سفربه این عالمِ عنصری کسب نموده، از سوی خداوند شایستهٔ رتبه‌ای می‌شود. و هرکدام رتبه‌ای از ولایت را به اهلیت و شایستگی خویش نائل شده و نسبت به همان جایگاه و منصب خویش، جهاتی از فضیلت و قرب الهی را به دست می‌آورد. فضیلت او نسبت به دیگری برحسب همین استحقاق و قابلیت اوست، و هرکدام نسبت به همان رتبه‌ای که کسب نموده و براساس منصب استحقاقیِ خویش در این دنیا زاده می‌شود.

شایسته نیست که برتریِ خلفای الهی نسبت به دیگران را، فقط به کسبیّاتِ آنها در این دنیا نسبت دهیم. برای ما اثبات آن با ظواهر حالات آنان در این دنیا هم ممکن نیست. زیرا ظاهرامرشان در این دنیا برخلاف آن مناصب و فضایلی است که دارا هستند. همچنان که می‌بینیم پیامبرمان صلی الله علیه و آله نسبت به سایرانبیاء و ائمه علیهم السلام برتری دارد، و ایشان منصب نبوتِ مطلقه را در بین باقی انبیاء دارند، در حالی که جمعی از انبیاءِ گذشته و

---

۱. الأمالي صدوق ص۶۳۰؛ بحار الأنوار ج۱۶ ص۱۲۰ و ۳۱۵.

خلفای الهی پیشین که دارای عمری طولانی بودند، در این دنیا اطاعت فراوان کردند و ابتلای بسیار دیدند و مشقت فراوان متحمل شدند. با این حال، پیامبر ما ﷺ در فضیلت از همهٔ ایشان پیشی گرفته است.

اگر بنا بود افضلیت را تنها به کسبیات این عالَمِ مُلکی مستند کنیم، دیگر وجه وجیهی برای افضلیتِ پیامبرمان ﷺ باقی نمی‌ماند و چگونه می‌توانستیم افضلیتِ ایشان را ثابت کنیم، بلکه افضلیت دیگر پیامبران بر خاتم آنها ﷺ لازم می‌شد. به تاریخ انبیاء بنگرید، در آثارشان تأمّل کنید و به تاریخ حیاتشان نظر نمایید، تا امر بر شما روشن شود و راه درست از نادرست مشخص شود.

همچنین اگر فضیلت را فقط به کسبیات در این عالم مستند کنیم، لازم می‌شود که هر پیامبری قبل از آنکه صاحب فضیلت شود، نسبت به پیامبر قبل از خود مفضول باشد، و بعد از آنکه دارای فضیلت شد، نسبت به پیامبر قبل از خود دارای افضلیت شود؛ بعلاوه این فضیلت باید دارای زمان خاصی باشد، که این امر به ظاهر، نادرست و فاسد است.

پس ناگزیر باید این افضلیتها و اختلاف مراتب و درجات را به عالَمِ قبل، استناد دهیم و این تفضیلِ یکی بر دیگری را بر مبنای مکتسبات و محصلات آنها در روز میثاق تبیین کنیم.

روایات صحیحه، افضلیت پیامبرمان بر سایر رسولان را در غیر از کسبیات در این دنیا نشان می‌دهد. اولویت خاتم الرسل در طاعت، نسبت به هر موجود دیگری در خلق اول و پیشگامیِ او در استجابتِ ندای پروردگار خویش و اقرار به وحدانیت او در روز میثاق و تکلیف اول، همه نشان دهنده این موضوع است.

هفت حدیث در علتِ سبقت پیامبر ما ﷺ بر سایر انبیاء

در میان اخبار وارده در این مورد، به ذکر هفت حدیث بسنده می‌کنیم:

۱. بصائر الدرجات و کافی و علل الشرایع، با اسناد خود از امام صادق ؑ آورده‌اند:

«إِنَّ بَعْضَ قُرَيْشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللهِ ﷺ: بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقْتَ الْأَنْبِيَاءَ وَأَنْتَ بُعِثْتَ آخِرَهُمْ وَخَاتِمَهُمْ؟ قَالَ: إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ، حَيْثُ أَخَذَ

اللّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قالُوا بَلىٰ، وَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِيٍّ قَالَ بَلَى، فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللهِ عَزَّوَجَلَّ»[1].

یکی از قریش به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: شما که آخرین و پایان پیغمبران هستی، به چه سبب (در مقام و رتبه) از همه پیش افتادی؟ فرمود: زیرا من نخستین کسی بودم که به پروردگارم ایمان آوردم و نخستین کسی بوم که پاسخ گفت زمانی که خدا از پیغمبران پیمان گرفت و آنها را برخودشان گواه ساخت که مگر نه این است که من پروردگار شما هستم؟ گفتند: آری. من نخستین پیغمبری بودم که بلی گفت. پس سبقت من برپیغمبران به واسطه اقرار به خدا بود (که پیش از همه گفتم).

۲. در بصائر و کافی با اسناد از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید:

«سُئِلَ رَسُولُ اللهِ: بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقْتَ وُلْدَ آدَمَ؟ قَالَ: أَنَا أَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ بِبَلَى. إِنَّ اللهَ أَخَذَ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قالُوا: بَلىٰ. فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ»[2].

از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: به چه علت از همه فرزندان آدم پیش افتادی؟ فرمود: زیرا من نخستین اقرارکننده به پروردگارم بودم. خدا از پیغمبران پیمان گرفت و آنها را برخودشان گواه ساخت که: مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا. در آنجا من نخستین پاسخ‌دهنده بودم.

۳. در کافی و توحید و علل الشرایع با اسناد از امام صادق علیه السلام:

«فَلَمَّا أَرَادَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ نَثَرَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ رَبُّكُمْ؟ فَأَوَّلُ مَنْ نَطَقَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَالْأَئِمَّةُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ. فَقَالُوا: أَنْتَ رَبُّنَا. فَحَمَّلَهُمُ الْعِلْمَ وَالدِّينَ. ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: هَؤُلَاءِ حَمَلَةُ دِينِي وَعِلْمِي وَأُمَنَائِي فِي خَلْقِي وَهُمُ الْمَسْئُولُونَ. ثُمَّ قَالَ لِبَنِي آدَمَ: أَقِرُّوا للهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِهَؤُلَاءِ النَّفَرِ بِالْوَلَايَةِ وَالطَّاعَةِ» تا آخر حدیث[3].

---

۱. بصائر الدرجات ص۲۴؛ الکافی ج۱ ص۴۴۱ ح ۶؛ وج۲ ص۱۰ ح ۱؛ علل الشرائع ج۱ ص۱۲؛ تفسیر عیاشی ج۲ ص۳۹ ح ۱۰۷.

۲. نور الثقلین ج۲ ص۹۴ ح۳۴۲.

۳. الکافی ج۱ ص۱۳۳؛ علل الشرائع ص۱۱۸؛ بحار الأنوار ج۵ ص۲۴۴ ح ۳۲.

چون خدا خواست خلق را بیافریند، ایشان را در برابر خویش پراکند و به آنها گفت: پروردگار شما کیست؟ نخستین کسی که سخن گفت، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ائمه صلوات الله علیهم بودند که گفتند: تویی پروردگار ما. خدا به ایشان علم و دین عطا کرد. سپس به فرشتگان فرمود: اینان حاملان دین و علم من و اَمینانِ من در میان خلقم هستند و آنانند که مسئولند، آنگاه به فرزندان آدم گفت: به ربوبیت خدا و ولایت و اطاعت این اشخاص اقرار کنید.

با نظر دقیق به این حدیث شریف، می‌بینیم که چگونه امام علیه‌السلام تمام مزایای منصب الهی و دستیابی آنها به خلافت الهی و رسیدن به فضیلت‌های والا را ـ که علمدار دین خدا و امناء بر خلق خدا باشند ـ فقط به سبب سبقت آنها در اقرار به خداوند متعال در عالم میثاق و تکلیف اول می‌داند.

۴. در خصال و معانی الأخبار با اسناد از امام صادق علیه‌السلام:

«لَمَّا قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لِجَمِيعِ أَرْوَاحِ بَنِي آدَمَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قالُوا بَلىٰ، كانَ أَوَّلُ مَنْ قَالَ بَلَىٰ مُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ فَصَارَ بِسَبْقِهِ إِلَىٰ بَلى سَيِّدَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَأَفْضَلَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِين.» تا آخر حدیث[1].

زمانی هم که خداوند (در عالم ذرّ) به تمامی ارواح بشر گفت: «آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: هستی» (اعراف ۷: ۱۷۲) نخستین شخصی که پاسخ مثبت داد، حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. و چون در گفتن «بلی» پیشی گرفت، بدین سبب سرور همه خلقت، از آغاز تا پایان هستی گردید، و مقامش از همه پیامبران و فرستادگان الهی والاتر گردید.

۵. شیخ صدوق رحمه الله از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در حدیثی طولانی آورده است که در بارهٔ علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«فَلَمَّا خَلَقَهُ اسْتَخْرَجَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ ظَهْرِهِ، فَاسْتَنْطَقَهُمْ وَأَقَرَّهُمْ بِرُبُوبِيَّتِهِ. فَأَوَّلُ خَلْقٍ أَقَرَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، أَنَا وَأَنْتَ وَالنَّبِيُّونَ عَلَى قَدْرِ مَنَازِلِهِمْ وَقُرْبِهِمْ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ. فَقَالَ اللهُ

---

۱. خصال ج۱ ص۱۴۶؛ معاني الأخبار ص۴۲؛ بحار الأنوار ج۱۱ ص۶۶ ح ۱۲. ظاهر کلام نشان می‌دهد که این بخش، سخن صدوق ذیل حدیث امام صادق علیه‌السلام باشد. (ویراستار).

تَبَارَكَ وَتَعَالَى: صَدَقْتُمَا وَأَقْرَرْتُمَا يَا مُحَمَّدُ وَيَا عَلِيُّ، وَسَبَقْتُمَا خَلْقِي إِلَى طَاعَتِي، وَكَذَلِكَ كُنْتُمَا فِي سَابِقِ عِلْمِي فِيكُمَا، فَأَنْتُمَا صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي وَالْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِكُمَا» تا اخر حديث[1].

پس از آفریدن آدم، فرزندان و ذریه او را از نهادش خارج کرد و از آنها اعتراف گرفت و اقرار به ربوبیت کردند. و اول کسی که اقرار نمود به ربوبیت، من و تو بودیم و سایر پیامبران به نسبت مقام و قربشان به خدا. خداوند فرمود: گواهی دادید و اقرار کردید، ای محمّد و علی، و از همه خلایق بر طاعت من سبقت گرفتید. چنین نیز بودید در علم سابق من. شما دو تن، برگزیده از آفریده‌های من هستید و همچنین ائمه از فرزندان شما.

این حدیث به روشنی به ما می‌فهماند که برگزیده شدن خاتم ولایت، برای نبوت و وصایت، به سبب سبقت در اقرار و ایمان به خداوند در تکلیف اول و عالم ذر بوده است.

۶. سید حیدر آملی در کشکول روایت کرده است که مفضَّل بن عمر می‌گوید:

«سألت مولاي الصادق عليه السلام: بما استَحَقَّ الرسولُ سيادَةَ الخَلقِ أجمعين؟ قال: بسَبقه في الذّرّ، لمّا قال الله تعالىٰ: ألست بربّكم؟ وكان هو أوّلَ مَن سَبق بِالجواب فقال: بلىٰ، فَبَعَثَه اللهُ عزّوَجَلَّ» ـ تا آخر حديث.

از مولایم امام صادق عليه السلام پرسیدم: چگونه رسول خدا به سروری تمام آفریدگان رسید؟ فرمود: بدان سبب که در عالم ذرّ بر همگان سبقت گرفت، آن زمان که خداوند فرمود: آیا من خداوندگارتان نیستم؟ نخستین کسی که سبقت در پاسخ گرفت، آن گرامی بود که بلی گفت.

۷. شیخ طوسی در مصباح المتهجّد در دعای بیست و پنجم ذی القعده آورده است:

«أن تُصلّيَ عَلىٰ عَبدِكَ المُنتَجَبِ فِي المِيثاقِ»[2].

درود فرستی بر بنده‌ات (پیامبر) که برگزیده در عالمِ میثاق است.

احادیث فراوانی بر این مطلب دلالت دارند که ان شاء الله در آینده ذکر خواهد شد.

---

۱. تأويل الآيات ج۲ ص۷۷۳-۷۷۴؛ بحار الأنوار ج۲۵ ص۳.

۲. مصباح المتهجّد ص۴۰۶، ضمن دعای مرویّ از حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه؛ مصباح کفعمی ص۵۴۶

اولویت و سبقت در لسان آیات و روایاتی که آن را تفسیر کرده‌اند

در قرآن کریم، در مورد این سبقت و اولویتی که برای حضرت محمد ﷺ، فضیلت و پیشی بر دیگران را واجب کرده است، می‌فرماید:

«قُلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِينَ»[۱].

بگو: اگر برای رحمان فرزندی بود، خود من نخستین پرستندگان بودم.

در کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می‌فرماید:

«إنّ رسولَ الله صلی الله علیه و آله و سلم أوّلُ مَن دَخَلَ تِلكَ النّار، فذلك قولُه تَعالى: قُل إنْ كانَ لِلرَّحمٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ العابِدِينَ»[۲].

رسول خدا ﷺ، نخستین کس بود که داخل آن آتش شد، و از این باب است قول خدای تعالی: «بگو اگر برای رحمان فرزندی بود، من نخستین پرستنده بودم» (۸۱ سوره ۴۳).

توضیح مطلب آنکه: حضرت محمد ﷺ نخستین کسی است که در روز تکلیف اول، با رفتن به داخل آتش (که برای آزمون الهی بود)، به فرمان مولای خویش گردن نهاد. او نخستین کسی است که به ربوبیت خداوند اقرار نموده و دعوت او را اجابت کرده است. او نخستین کسی است که نطق فرموده و بلی گفته است، و نخستین کسی است که در آن روز به حق و صِدق اِقرار نموده است. و اگر خداوند دارای فرزند می‌بود، او نخستین کسی است که فرزند داشتنِ خداوند را اقرار می‌نمود. پس علتی که در آیهٔ شریفه ذکر شده، قائم مقامِ جَزایِ محذوف شرط است. یعنی اگر خدای رحمن فرزندی می‌داشت، من نخستین کسی بودم که به او اقرار می‌کردم و من <اول العابدین> هستم. بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که صاحب حقیقت محمدیّه، در گفتن بلی و در اقرار به ربوبیت از دیگران پیشی گرفته است و در جواب دادن به ربّ خویش در روزِ تکلیفِ اول و عالمِ اَلَست بر همه سبقت گرفته و به درجهٔ بالایی از بلوغ و مراتب فضل و فضیلت رسید و به نبوت مطلقه رسید، ولایتش بر همگان عرضه شد و پیامبر

۱. زخرف: ۸۱.

۲. الکافي ج۲ ص۷ ح ۳؛ بحار الأنوارج۶۴ ص۹۷.

ایشان گشت. آنگاه دیگر انبیاء هم با نبوت او مبعوث شدند که احادیث فراوانی در این باره سخن گفته‌اند.

۱. در کفایة الطالب، مناقب خوارزمی، ارشاد القلوب دیلمی و دیگر کتابهای شیعه و سنی، از رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده است که می‌فرماید:

«أَتَانِي مَلَكٌ، فَقَالَ: سَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا: عَلَى مَا بُعِثُوا؟ قَالَ: قُلْتُ: عَلَى مَا بُعِثُوا؟ قَالَ: عَلَى وَلَايَتِكَ وَوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»[1].

فرشته‌ای نزد من آمد. گفت: بپرس از فرستادگانی که پیش از تو فرستاده‌ایم، که بر چه امری برانگیخته شدند؟ گفتم: بر چه امری برانگیخته شدند؟ فرشته گفت: بر ولایت حضرتت و ولایت علی بن ابی طالب.

۲. در باب ۱۰۵ از کتاب یقین ـ که نسخهٔ آن نزد ما موجود است ـ از امام صادق علیه السلام است که می‌فرماید:

«أَتَىٰ رَجُلٌ إِلَىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَهُوَ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، وَقَد احْتَبَى بِحَمَائِلِ سَيْفِهِ. فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ فِي الْقُرْآنِ آيَةً قَدْ أَفْسَدَتْ عَلَيَّ دِينِي وَشَكَّكَتْنِي فِي دِينِي. قَالَ: وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ: قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَ: وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا أَجَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ،[2] فَهَلْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ نَبِيٌّ غَيْرُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه وآله فَيَسْأَلُهُ عَنْهُ؟

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: اجْلِسْ أُخْبِرْكَ إِنْ شَاءَ اللهُ. إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بارَكْنا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا. فَكَانَ مِنْ آيَاتِ اللهِ الَّتِي أَرَاهَا مُحَمَّداً صلی الله علیه وآله أَنَّهُ انْتَهَىٰ به جَبْرَئِيلُ إِلَى الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَهُوَ الْمَسْجِدُ الْأَقْصَى. فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ أَتَى جَبْرَئِيلُ عَيْناً فَتَوَضَّأَ مِنْهَا، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، تَوَضَّأْ. ثُمَّ قَامَ جَبْرَئِيلُ فَأَذَّنَ، ثُمَّ قَالَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه وآله: تَقَدَّمْ فَصَلِّ وَاجْهَرْ بِالْقِرَاءَةِ، فَإِنَّ خَلْفَكَ أُفُقاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ، لَا يَعْلَمُ عِدَّتَهُمْ إِلَّا اللهُ جَلَّ وَعَزَّ. وَفِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ آدَمُ وَنُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَهُودٌ وَمُوسىٰ وَعِيسىٰ،

---

۱. مناقب خوارزمی ص۳۱۲؛ ارشاد القلوب ص۲۱۰؛ کفایة الطالب ص۷۵ نقل از کتاب معرفة علوم الحدیث حاکم نیشابوری، نوع ۲۴.

۲. الزخرف: آیه ۴۵.

وَكُلُّ نَبِيٍّ بَعَثَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مُنْذُ خَلَقَ اللهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ إِلَى أَنْ بَعَثَ مُحَمَّداً صلى‌الله‌عليه‌وآله.

فَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَصَلّىٰ بِهِمْ غَيْرَ هَائِبٍ وَلَامُحْتَشِمٍ. فَلَمَّا انْصَرَفَ أَوْحَى اللهُ إِلَيْهِ كَلَمْحِ الْبَصَرِ: سَلْ يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا: أَجَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ؟ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله بِجَمِيعِهِ، فَقَالَ: بِمَ تَشْهَدُونَ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللهِ وَأَنَّ عَلِيّاً أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَصِيُّكَ وَأَنْتَ رَسُولُ اللهِ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَأَنَّ عَلِيّاً سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، أُخِذَتْ عَلىٰ ذَلِكَ مَوَاثِيقُنَا لَكُمَا بِالشَّهَادَةِ. فَقَالَ الرَّجُلُ: أَحْيَيْتَ قَلْبِي وَفَرَّجْتَ عَنِّي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»[1].

شخصی نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد، در حالی که حضرتش در مسجد کوفه به حمائل شمشیرش تکیه داده بود. گفت: یا امیرالمؤمنین! یک آیه در قرآن است که دین مرا تباه کرده و مرا در دینم به شکّ افکنده است. فرمود: کدام آیه؟ گفت: کلام خدای عزّوجلّ: «بپرس از فرستادگان پیش از خودت که بر چه امری برانگیخته شدند، آیا بجزخدای رحمان معبودی برای عبادت آنها قرار داده‌ایم؟». سائل پرسید: آیا در این زمان پیامبری بجزمحمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله هست تا از او پرسیده شود؟

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: بنشین تا تورا آگاه کنم إن شاء الله. خدای عزّوجلّ در کتابش می‌فرماید: «منزّه است خدایی که بنده‌اش را یک شب از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی ـ که پیرامون آن را برکت داده‌ایم ـ برد، تا از آیات خود به او نشان دهیم». از جمله آیاتی که خداوند به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله نشان داد، این بود که جبرئیل حضرتش را به بیت المعمور برد که همان مسجد الاقصی است. وقتی به آن نزدیک شد، جبرئیل به چشمه‌ای رسید و از آن وضو گرفت. به پیامبر گفت: یا محمد! وضو بگیر. سپس جبرئیل ایستاد و اذان گفت. آنگاه به پیامبر گفت: برپا ایست و نماز گزار، و صدایت را در قرائت بلند کن، که پشت سرت گروهی از فرشتگان هستند که شمار آنها را کسی جز خدای جلّ

۱. نوادر المعجزات طبری شیعی ص۷۲؛ تأویل الآیات ج۲ ص۵۶۴؛ بحار الأنوارج۱۸ ص۳۹۴.

وعزّ نمی‌داند. در صف اول، آدم و نوح و ابراهیم و هود و موسی و عیسی و هر پیامبری که خداوند فرستاده، از روزی که آسمانها و زمین را آفریده تا زمانی که محمد را برانگیخته است، همه ایستاده‌اند.

رسول خدا پیش آن صف ایستاد، بی هیچ ترس و شرم. چون نماز را به پایان برد، خداوند در یک چشم به هم زدن به او وحی فرستاد: ای محمد! بپرس، «از فرستادگانی که پیش از حضرتت فرستاده‌ایم که آیا بجز خدای رحمان معبودی برای عبادت آنها قرار داده‌ایم؟» پیامبر رو به سوی تمام آنها گردانید و پرسید: به چه امری شهادت می‌دهید؟ گفتند: شهادت می‌دهیم که معبودی بحق جزالله نیست، یگانه و بی‌شریک است، و اینکه تو رسول خدایی، و اینکه علی امیرمؤمنان است و جانشین توست، و تو رسول خدایی و سرور پیامبرانی، و علی سرور جانشینان است؛ پیمان‌های ما برای گواهی به شما دو نفر گرفته شده است.

مرد سائل گفت: دلم را زنده کردی و گره از اندیشه‌ام گشودی، یا امیرالمؤمنین.

این حدیث را سید ابن طاووس در باب صد و چهل و هشتم کتاب الیقین با اندک تغییری به طریق دیگر روایت کرده است[1].

۳. ابن شهرآشوب در کتاب المناقب خود با اشاره به آیهٔ ۹۴ سوره یونس (فاسأل الذین یقرؤون الکتاب من قبلك) می‌گوید:

«سُئِلَ الْبَاقِرُ عليه‌السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ، فَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ أَذَّنَ جَبْرَئِيلُ وَأَقَامَ وَجمع النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالْمَلَائِكَةِ وَتَقَدَّمْتُ وَصَلَّيْتُ بِهِمْ. فَلَمَّا انْصَرَفْتُ قَالَ جَبْرَئِيلُ: قُلْ لَهُمْ بِمَ تَشْهَدُونَ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللهِ وَأَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»[2].

از امام باقر عليه‌السلام در بارهٔ آیهٔ قرآن پرسیدند که: «بپرس از کسانی که پیش از تو کتاب

---

۱. الیقین ص۲۹۴.

۲. غایة المرام ج۱ ص۹۸ نقل از مناقب.

خوانده‌اند». فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: زمانی که مرا به معراج بردند، در آسمان چهارم جبرئیل اذان گفت و صف نماز را با حضور تمام پیامبران و صدّیقین و شهدا و ملائک بست، من پیش ایستادم و نماز گزاردم. پس از نماز جبرئیل به من گفت: به اینان بگو که بر چه امری شهادت می‌دهید؟ گفتند: شهادت می‌دهیم که معبودی جز الله نیست، و حضرتت رسول خدایی، و علی امیر مؤمنان است.

۴. در تفسیر فرات بن ابراهیم رحمه الله از زُرارة بن اَعیَن نقل شده است که می‌گوید:
«قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام: آيَةٌ فِي كِتَابِ اللهِ تَعَالَى نسألك. قَالَ: مَا هي؟ قُلْتُ: قَوْلُهُ فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُنَ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكَ الْآيَةَ، مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أُمِرَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله بِسُؤَالِهِمْ؟

فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله لَمَّا أُسْرِيَ بِه إِلَى السَّمَاءِ فَصارَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ، جَمَعَ اللهُ له النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالْمَلَائِكَةَ. فَأَذَّنَ جَبْرَئِيلُ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ، ثُمَّ تَقَدَّمَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَصَلَّى بِهِمْ. فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: بِمَ تَشْهَدُونَ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللهِ وَأَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. فَهُوَ مَعْنَى قَوْلِهِ: فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُنَ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِك»[1].

زُراره گوید: خدمت امام باقر علیه‌السلام گفتم: آیه‌ای در قرآن است که می خواهیم از محضرت بپرسیم. فرمود: چیست؟ گفتم: آیهٔ «اگر شک داری در بارهٔ آنچه بر تو فرو فرستادیم، پس بپرس از کسانی که پیش از تو کتاب خوانده‌اند». اینان کیانند که رسول خدا امر شده از آنان بپرسد؟

امام فرمود: وقتی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را به معراج بردند، در آسمان چهارم خداوند تمام پیامبران و صدیقین و ملائک را برایش گرد آورد. جبرئیل اذان گفت و نماز را برپا داشت. پیامبر پیش ایستاد و نماز گزارد. پس از نماز فرمود: به چه امری شهادت می‌دهید؟ گفتند: شهادت می‌دهیم که معبودی جز الله نیست و تو رسول خدایی و علی امیر مؤمنان است. این است معنای آیهٔ «فسئل الذین یقرؤون الکتاب من قبلك».

۱. تفسیر فرات کوفی ص۱۸۱–۱۸۲.

۵. در غایة المرام از تفسیر محدث ثقه، عباس بن ماهیار، به اسناد خویش از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که در حدیث معراج می‌فرماید:

«فَإِذَا مَلَكٌ قَدْ أَتَانِي، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ سَلْ مَنْ أَرْسَلْنا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنا عَلَى مَا ذَا بُعِثْتُمْ؟ فَقُلْتُ لَهُمْ: مَعاشِرَ الرُّسُلِ وَالنَّبِيِّينَ عَلَى مَا ذَا بَعَثَكُمُ اللهُ قَبْلِي؟ قَالُوا: عَلَى وَلَايَتِكَ يَا مُحَمَّدُ وَوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»[۱].

فرشته‌ای نزد من آمد. گفت: ای محمد! بپرس از فرستادگان پیش از خودت که برچه امری برانگیخته شدید؟ پیامبر این سؤال را از آنها پرسید. گفتند: بر ولایت ای محمد، و ولایت علیّ بن ابی طالب.

۶. در چندین کتاب حدیثی از اکابر اصحاب، از سلمان رضي الله عنه در حدیثی، احتجاجی بسیار طولانی ـ که حضرت علی علیه السلام با آن به هیئت رومی احتجاج نموده است ـ کلامی دارد که فقط به بخشی از آن اشاره می‌شود. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ بِمَنِّهِ وَطَوْلِهِ وَفَضْلِهِ ـ لَهُ الْحَمْدُ كَثِيراً دَائِماً ـ قَدْ صَدَقَ وَعْدَهُ وَأَعَزَّ دِينَهُ وَنَصَرَ مُحَمَّداً عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، إِنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، اخْتَصَّ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله وَاصْطَفَاهُ وَهَدَاهُ وَانْتَجَبَهُ لِرِسَالَتِهِ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً بِرَحْمَتِهِ، وَإِلَى الثَّقَلَيْنِ بِرَأْفَتِهِ. وَفَرَضَ طَاعَتَهُ عَلىٰ أَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ وَجَعَلَهُ إِمَاماً لِمَنْ قَبْلَهُ مِنَ الرُّسُلِ، وَخَاتَماً لِمَنْ بَعْدَهُ مِنَ الْخَلْقِ. وَوَرَّثَهُ مَوَارِيثَ الْأَنْبِيَاءِ وَأَعْطَاهُ مَقَالِيدَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَاتَّخَذَهُ نَبِيّاً وَرَسُولاً وَحَبِيباً وَإِمَاماً، وَرَفَعَهُ إِلَيْهِ وَقَرَّبَهُ عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ بِحَيْثُ لَمْ يَبْلُغْهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ.

فَأَوْحَى اللهُ إِلَيْهِ فِي وَحْيِهِ: ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى، وَأَنْزَلَ عَلَامَتَهُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَأَخَذَ مِيثَاقَهُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ. ثُمَّ قَالَ لِلْأَنْبِيَاءِ: أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلىٰ ذٰلِكُمْ إِصْرِي. قالُوا أَقْرَرْنا. قالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ. وَقَالَ: يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ

---

۱. غایة المرام ج۳ ص۵۷ ح۱. محدث بحرانی سه حدیث به این مضمون از طریق اهل سنت نیز نقل کرده است.

الْخَبائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلالَ الَّتِي كانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ[۱]»[۲].

خداوند با لطف و فضل و کرم خویش ـ که باید همیشه سپاسگزار او باشیم ـ به وعده خود جامه عمل پوشید و دینش را عزت بخشید و فرستاده و بنده‌اش، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را یاری کرد و به تنهایی احزاب را متواری ساخت، پس مُلک و حمد از آنِ اوست و بر هر چیزی تواناست، او بزرگ و متعالی است.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به خود مختصّ گردانید، و او را برگزید و هدایتش نمود و برای امر رسالت مهیّایش ساخت، تا رحمت و رأفت خود را، شامل مردم و ثقلین سازد و اطاعت او را بر آسمانیان و زمینیان واجب کرد، و او را امام پیامبران گذشته و خاتمِ مخلوقات بعد از او، و وارثِ میراث انبیاء ساخت، و کلیدهای دنیا و آخرت را در اختیارش گذاشت، و او را به عنوان نبی و رسول و حبیب و امام، برگزید، و او را به سوی خویش بالا برد و به جانب راستِ عرش، نزدیکش نمود، به طوری که فرشتهٔ مقرَّب و نبی مرسلی به او نمی‌رسید.

آنگاه به او وحی کرد که: ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى[۳]: دل آنچه را که دیده، به دروغ نمی‌گوید. آنگاه نشان‌های او را بر انبیا فرو فرستاد و از آنان پیمان گرفت که: به او ایمان آورید، و فرمود: من او را یاری می‌کنم. سپس به پیامبران فرمود: آیا به وجود او اقرار کردید و پیمان مرا نسبت به او دریافتید؟ پاسخ دادند: آری، به وجود او اقرار نمودیم. فرمود: گواه باشید و من نیز با شما گواهی می‌دهم.

باز خداوند فرمود: نام او را در تورات و انجیل مکتوب می‌بینید که: او می‌آید و مردم را به کار نیك فرمان می‌دهد و از زشتی باز می‌دارد و پاکیها را برآنان، حلال و پلیدیها را بر آنان حرام می‌کند و رسوم (خرافی) و زنجیرهایی که بر گردن خود نهاده‌اند، برمی‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند، و از نوری که با او فرستاده شده، بهره گرفتند، در هنگام درگذشت او، رستگارند.

---

۱. الأعراف / ۱۵۷.

۲. بحار الأنوار ج۳۰ ص۶۳ و ۶۴ ضمن حدیث جاثلیق رومی از ارشاد القلوب دیلمی.

۳. نجم / ۱۱.

۷. همچنین در چندین کتاب حدیثی از جمله کتاب مختصر بصائر الدرجات، با اسناد از ابوحمزهٔ ثُمالی آورده که امام باقر علیه‌السلام فرموده است که امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:

«إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَدٌ وَاحِدٌ، تَفَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُوراً، ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله وَخَلَقَنِي وَذُرِّيَّتِي، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ رُوحاً، فَأَسْكَنَهُ اللهُ فِي ذَلِكَ النُّورِ وَأَسْكَنَهُ فِي أَبْدَانِنَا، فَنَحْنُ رُوحُ اللهِ وَكَلِمَاتُهُ، فَبِنَا احْتَجَّ عَلَى خَلْقِهِ، فَمَا زِلْنَا فِي ظُلَّةٍ خَضْرَاءَ حَيْثُ لَا شَمْسَ وَلَا قَمَرَ، وَلَا لَيْلَ وَلَا نَهَارَ، وَلَا عَيْنَ تَطْرِفُ، نَعْبُدُهُ وَنُقَدِّسُهُ وَنُسَبِّحُهُ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ.

وَأَخَذَ مِيثَاقَ الْأَنْبِيَاءِ بِالْإِيمَانِ وَالنُّصْرَةِ لَنَا، وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَ: وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ[1] يَعْنِي لَتُؤْمِنُنَّ بِمُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله، وَلَتَنْصُرُنَّ وَصِيَّهُ، وَسَيَنْصُرُونَهُ جَمِيعاً.

وَإِنَّ اللهَ أَخَذَ مِيثَاقِي مَعَ مِيثَاقِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله بِالنُّصْرَةِ بَعْضِنَا لِبَعْضٍ، فَقَدْ نَصَرْتُ مُحَمَّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله وَجَاهَدْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَقَتَلْتُ عَدُوَّهُ، وَوَفَيْتُ لِلَّهِ بِمَا أَخَذَ عَلَيَّ مِنَ الْمِيثَاقِ وَالْعَهْدِ وَالنُّصْرَةِ لِمُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله، وَلَمْ يَنْصُرْنِي أَحَدٌ مِنْ أَنْبِيَاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ، وَذَلِكَ لِمَا قَبَضَهُمُ اللهُ إِلَيْهِ، وَسَوْفَ يَنْصُرُونَنِي وَيَكُونُ لِي مَا بَيْنَ مَشْرِقِهَا إِلَى مَغْرِبِهَا، وَلَيَبْعَثَنَّهُمُ اللهُ أَحْيَاءً مِنْ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله، كُلِّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ، يَضْرِبُونَ بَيْنَ يَدَيَ بِالسَّيْفِ هَامَ الْأَمْوَاتِ وَالْأَحْيَاءِ وَالثَّقَلَيْنِ جَمِيعاً.

فَيَا عَجَبَاهْ وَكَيْفَ لَا أَعْجَبُ مِنْ أَمْوَاتٍ يَبْعَثُهُمُ اللهُ أَحْيَاءً يُلَبُّونَ زُمْرَةً زُمْرَةً بِالتَّلْبِيَةِ: لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا دَاعِيَ اللهِ، قَدْ أَطَلُّوا بِسِكَكِ الْكُوفَةِ، قَدْ شَهَرُوا سُيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ، لَيَضْرِبُونَ بِهَا هَامَ الْكَفَرَةِ وَجَبَابِرَتِهِمْ وَأَتْبَاعِهِمْ مِنْ جَبَابِرَةِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، حَتَّى يُنْجِزَ اللهُ مَا وَعَدَهُمْ فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَ: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً[2] أَيْ يَعْبُدُونَنِي آمِنِينَ، لَا يَخَافُونَ أَحَداً فِي عِبَادَتِي، لَيْسَ عِنْدَهُمْ تَقِيَّةٌ. وَإِنَّ

۱. آل عمران: ۸۱.

۲. النّور: ۵۵.

لِيَ الْكَرَّةَ وَالرَّجْعَةَ» تا آخر حدیث که طولانی است[۱].

خدای تبارك و تعالی یگانه و واحد در یگانگی خود بوده و هست. سپس کلمه‌ای گفت که نوری شد. از آن نور، محمد ﷺ را آفرید، و مرا و دودمانم را آفرید. سپس کلمه‌ای دیگر گفت، که روحی شد. آن را در این نور جای داد و در بدنهای ما قرار داد. پس ماییم روح الله و کلمات خدا. خداوند به سبب ما بر آفریدگان احتجاج کرده است. ما پیوسته در سایه‌ای سبز رنگ بودیم، زمانی که نه خورشید بود و نه ماه و نه شب و نه روز و نه چشمی بود که به گوشه‌ای نظر افکند. در آن حال، او را عبادت می‌کردیم و تقدیس و تسبیح می‌گفتیم. و این پیش از آن بود که خداوند، آفریدگان را خلق کند و پیمان پیامبران را بر ایمان به ما و یاری ما بگیرد. و این است کلام الهی: «و زمانی که خداوند پیمان پیامبران را گرفت که کتاب و حکمت به شما دادم، سپس فرستاده‌ای بر شما آمد که وحیی را که همراه داشتید تصدیق کرد، که به یقین باید بدان ایمان آرید و یاریش کنید». یعنی: به محمد ﷺ ایمان آرید و وصیّ او را یاری کنید، و به زودی تمامشان او را یاری می‌کنند.

خداوند همزمان با پیمانی که از انبیا برای یاری پیامبر خاتم گرفت، برایم پیمان گرفت. من پیامبر را یاری کردم، در رکابش جنگیدم، دشمنش را کشتم، پیمان خداوند و عهد و یاری محمد ﷺ را ادا کردم؛ در حالی که هیچ یک از پیامبران و رسولان الهی به من کمک نرساندند.

توضیح اینکه وقتی خداوند جانشان را گرفت، به زودی به یاریم می‌شتابند. و تمام زمین ـ از مشرق تا مغرب ـ از آنِ خواهد شد. خداوند، آنان را زنده برمی‌انگیزد، از آدم تا محمد هر پیامبر مرسلی در رکاب من با شمشیر می‌جنگد، و بر فرق (منکران از) مردگان و زندگان و تمام ثقلین (جن و انس) می‌کوبد.

پس شگفتا! و چگونه تعجب نکنم از مردگانی که خداوند آنان را زنده برمی‌انگیزاند، گروه گروه لبیک می‌گویند، و ندا سر می‌دهند: «لبیک یا داعی الله». کوچه‌های کوفه را پر می‌کنند، در حالی که شمشیرهاشان را بر گردنهاشان آویخته‌اند تا گردن

---

۱. مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلّی، ص۳۲. در بصائر: «الكرة بعد الكرة والرجعة بعد الرجعة».

کافران و جباران و پیروانشان از ستمگران پیشینیان و پسینیان را بزنند، تا اینکه خداوند عز وجل وعده‌ای را که به آنها داده، به انجام رساند. خداوند فرمود: «خدای وعده داد به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند که به یقین، آنها را در زمین جانشین گرداند چنانکه افراد پیش از آنان را جانشین ساخته بود. و به حتم، دینشان را که برایشان پسندیده برایشان تمکین دهد، و یقیناً پس از ناامنی، آنان را به امنیت درآورد، تا خدا را عبادت کنند و شریکی برایش نیاورند.» یعنی: (خدای تعالی می‌فرماید:) مرا عبادت کنند، بدون خوف از احدی از بندگانم، یعنی به گونه‌ای که تقیه در آن نباشد.

و مرا بازگشت و رجعتی خواهد بود...

ذکر موارد اولویت نبی مطلق

در این مورد، اخبار دیگری نیز هست که به جهت اختصار، از نقل آن چشم می‌پوشیم. مطلب آن است که او ـ یعنی پیامبرمان محمّد صلی الله علیه و آله ـ صاحب مقامِ اولویتِ مطلق وسبقت در اقرار به خداوند یکتا، در عالَمِ تکلیفِ اول است. او به فضیلت در اولویت و سبقت بر دیگران آراسته شد و در چندین موضع، تشریفات الهی را از آنِ خود کرده است:

اول: او نخستین کسی است که با تشریف الهی ـ که علم به اسبقیت او در اقرار عالم الست داشت ـ دروازهٔ هدایت را کوبید. پیشتر تحت عنوان «افضلیت او نسبت به دیگر پیامبران» در حدیث پنجم به این امر اشارت رفته است.

دوم: او نخستین کسی است که در عالَمِ میثاق برای نبوتش عهد گرفته شد، همچنانکه در کافی و علل الشرایع به اِسناد از امام باقر علیه السلام آمده است:

«إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَمَّا أَخْرَجَ ذُرِّيَّةَ آدَمَ علیه السلام مِنْ ظَهْرِهِ لِيَأْخُذَ عَلَيْهِم الْمِيثَاقَ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَهُ وَبِالنُّبُوَّةِ لِكُلِ نَبِيٍّ، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَخَذَ لَهُ الْمِيثَاقَ بِنُبُوَّتِهِ مُحَمَّد بْنُ عَبْدِ اللهِ صلی الله علیه و آله» تا آخر حدیث[1].

خدا عزّوجلّ چون ذریهٔ آدم علیه السلام را از پشتش بیرون آورد، تا از آنان برای ربوبیتِ خود و نبوتِ هر پیغمبری پیمان بگیرد، نخستین کسی که دربارهٔ پیغمبری او، از

۱. الكافي ج۲ ص۸؛ بحار الأنوار ج۶۴ ص۱۱۶.

انبیاء پیمان گرفت، محمد بن عبد الله ﷺ بود.

سوم: او نخستین کسی است که زمین، برای او می‌شکافد. و نخستین فردی است که به سوی خدا قدم برمی‌دارد. همچنان که شیخ طوسی در امالیِ خود به اِسناد خویش از پیامبر ﷺ آورده است که می‌فرماید:

«أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَافَخْرَ، وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ وَلَافَخْر»[۱].

من سرور فرزندان آدمم در روز جزا و من نخستین کسی هستم که زمین برایش می‌شکافد، و این را برای مفاخره نمی‌گویم.

همچنین می‌فرماید:

«أَخْبَرَنِي جَبْرَئِيلُ عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ أَنَّهُ قَالَ: أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَة» تا آخر حديث[۲].

جبرئیل از سوی خدا عزّوجلّ، به من خبر داد که خداوند فرموده: من (پیامبر) نخستین کسی هستم که در روز قیامت، زمین برایش شکافته می‌شود.

محدث بحرانی در معالم الزلفیٰ از بصائرالدرجات نوشتهٔ سعد بن عبدالله به اِسنادِ خود از شعیبِ حدّاد آورده که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«قال رسول الله ﷺ: أَنَا أَوَّلُ وَافِدٍ عَلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَة» تا آخر حديث[۳].

من نخستین کسی هستم که در روز قیامت بر خدای عزیز جبّار وارد می‌شود.

در آینده مستندات دیگری برای آن خواهیم آورد.

چهارم: او نخستین کسی است که در روز قیامت او را فرا می‌خوانند، همچنانکه از پیامبر اکرم ﷺ، روایت شده است که می‌فرماید:

«يَا عَلِيُّ إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ يُدْعَى بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُدْعَى بِي» تا آخر حديث[۴].

---

۱. الأمالي طوسی ص۲۷۱ رقم ۵۰۶.

۲. بحار الأنوارج۴۲ ص۲۲۵ نقل از تفسیر فرات.

۳. الكافي ج۲ ص۶۰۰ ح۴؛ مختصر بصائر الدرجات ص۸۹.

۴. الأمالي صدوق ص۴۰۲؛ مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، محمد بن سلیمان کوفی ج۱ ص۳۰۱؛ العمدة ابن بطریق ص۲۳۰.

ای علی! نخستین کسی را که در روز قیامت فرا می‌خوانند، منم.

در امالی شیخ طوسی به اسناد خویش از امام محمد باقر علیه‌السلام:

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللهُ [النَّاسَ] فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ عُرَاةً حُفَاةً،... إلى أن قال: يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ تِلْقَاءِ الْعَرْشِ: أَيْنَ النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ؟ قَالَ: فَيَقُولُ النَّاسُ قَدْ أَسْمَعْتَ كُلًّا، فَسَمِّ بِاسْمِهِ. فَقَالَ: فَيُنَادِي أَيْنَ نَبِيُّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ؟ قَالَ: فَيَقُومُ رَسُولُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَيَتَقَدَّمُ أَمَامَ النَّاسِ كُلِّهِم» تا آخر حدیث[1].

چون روز قیامت شود خداوند تمام مردم از گذشتگان و آیندگان را عریان و پابرهنه در سرزمین واحدی گرد آورد،... تا آنجا که فرمود: آواز دهنده‌ای از سوی عرش ندا دهد: پیامبر اُمّی کجاست؟ مردم همه گویند: به گوش همه رساندی، نامش را بگوی. پس ندا دهد: پیامبر رحمت محمّد بن عبد الله کجاست؟ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برمی‌خیزد و جلوی مردم می‌ایستد.

و از علی بن ابراهیم قمی به اسناد خویش از امام باقر علیه‌السلام:

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَحُشِرَ النَّاسُ لِلْحِسَابِ... إلى أن قال: فَأَوَّلُ مَنْ يُدْعَى بِنِدَاءٍ يُسْمِعُ الْخَلَائِقَ أَجْمَعِينَ، أَنْ يَهْتِفَ بِاسْمِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ النَّبِيِّ الْقُرَشِيِّ الْعَرَبِيِّ، قَالَ فَيَتَقَدَّمُ حَتَّى يَقِفَ عَلَى [يَمِينِ الْعَرْشِ، قَالَ ثُمَّ يُدْعَى بِصَاحِبِكُمْ عَلِيٍّ علیه‌السلام، فَيَتَقَدَّمُ حَتَّى يَقِفَ عَلَى] يَسَارِ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله... إلى أن قال: فأوّلُ مَن يُدعىٰ مِن وُلد آدم للمُسائَلَة محمّد بنُ عبد الله، فيُدنيه اللهُ حتّىٰ لا يَكونَ خلقٌ أقرب إلى الله يومئذٍ منه». تا آخر حدیث[2].

چون روز قیامت فرا رسد و مردم را برای محاسبه گرد آرند،... نخستین کسی که او را فراخوانند، به ندایی که همهٔ آفریدگان بشنوند، محمد بن عبدالله پیامبر قرشی عربی است. حضرتش پیش می‌آید تا در سمت راست عرش می‌ایستد. سپس یار (امام) شما علی علیه‌السلام را می‌خوانند، او پیش می‌آید تا در سمت چپ رسول خدا می‌ایستد... پس نخستین کسی را که از فرزندان آدم برای سؤال فرا

۱. الأمالي طوسی ص۶۷.

۲. تفسیر قمی ج۱ ص۱۹۱-۱۹۲؛ بحار الأنوار ج۷ ص۲۸۰.

می‌خوانند، محمد بن عبدالله ﷺ است. خداوند او را به خود نزدیک می‌آرد تا آنجا که هیچ آفریده‌ای در آن روز نزدیکتر از او به خداوند نیست.

پنجم: او نخستین شفاعت کننده است و به وسیله او باب شفاعت گشوده می‌شود. همچنانکه در امالی شیخ طوسی از رسول اکرم ﷺ آمده است:

«أنا أوّلُ شافعٍ وَأوَّلُ مشفّع»[1].

منم نخستین شفاعت کننده و نخستین کسی که شفاعتش پذیرفته می‌شود.

همچنین فرموده‌اند:

«أنا فاتِحُ بابِ الشفاعَةِ يَومَ القيامة»[2].

منم گشایندۀ باب شفاعت در روز قیامت.

ششم: او نخستین پیامبری است که وارد بهشت می‌شود، و هیچ پیامبری قبل از او وارد بهشت نمی‌شود، همچنان که در مجالس شیخ مفید رحمه الله به اِسنادِ خویش از رسول اکرم ﷺ آمده است:

«الْجَنَّةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ حَتَّىٰ أَدْخُلَهَا، وَمُحَرَّمَةٌ عَلَى الْأُمَمِ كُلِّهَا حَتَّىٰ تَدْخُلَهَا شِيعَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»[3].

بهشت، بر پیامبران حرام است تا من بدان وارد شوم. و بر امتها حرام است تا شیعیان (پیروان) ما اهل بیت وارد آن شوند.

در امالی شیخ صدوق به اِسنادِ خویش از رسول اکرم ﷺ، آمده است که می‌فرماید:

«آتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَابَ الْجَنَّةِ فَأَسْتَفْتِحُ، فَيَقُولُ الْخَازِنُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَأَقُولُ: أَنَا مُحَمَّدٌ. فَيَقُولُ: بِكَ أُمِرْتُ أَلَّا أَفْتَحَ لِأَحَدٍ قَبْلَكَ»[4].

روز جزا درِ بهشت را می‌آورم و می‌خواهم بگشایم که خازن بهشت می‌گوید:

---

۱. الثقات نوشته ابن حبّان ج۱ ص۲۱.

۲. الفتوحات المکیة ج۲ ص۶۵۱، ضمن بیان اختصاصات رسول خدا بر دیگر پیامبران.

۳. امالی مفید ص۷۴ ح ۸؛ اختصاص ص۳۵۶.

۴. در منابع اهل سنت آمده است، از جمله: صحیح مسلم ج۱ ص۱۳۰؛ مسند عبد بن حمید کشی (بر اساس منتخب آن) ص۳۷۹؛ کنز العُمّال ج۱۱ ص۴۰۵ نقل از مسند احمد بن حنبل.

کیستی؟ می‌گویم: منم محمد. می‌گوید: من به تو امر شده‌ام، که برای هیچ کسی پیش از تو بازنگشایم.

و در مناقب خوارزمی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

«يا عليُّ أنَا أوّلُ مَن يَدخل الجنّةَ وَأنتَ مَعي تَدخُلُها»[1].

ای علی! منم نخستین کسی که وارد بهشت می‌شود، و تو همراه با من وارد آن می‌شوی.

در آینده مستندات دیگری برای این موضوع خواهد آمد.

این فضایل بلندمرتبهٔ ششگانه را یک بار دیگر مرور کنیم:

او نخستین کسی است که آفریده شد.

و نخستین کسی که برای او میثاق گرفته شد.

و نخستین کسی که زمین برای او گشوده شد.

و نخستین کسی است که در روز قیامت معرفی می‌شود.

و نخستین شفاعت‌کننده و نخستین وارد شونده به بهشت.

و امثال اینها که در مورد آنها اشاره خواهیم کرد.

بر هیچ اندیشمند عارفی پوشیده نماند که تمام اینها از مقتضیات منصب و بلندی مرتبت خلافتِ الهی، ولوازمِ اطلاقِ نبوت اوست. به این ضرورت که نبیِّ کل، ولیِّ کل، امامِ کل، راهنمایِ کل، معلّمِ کل، روحِ کل، حاکمِ کل و آمِرو ناهیِ کل است. خداوند، این منصب را به او عطا فرمود. به وسیلهٔ آن او را بر دیگران برتری بخشید و شرف داد. با سبقت در اقرار و ایمان به خداوند، و اولویت در اجابتِ دعوتِ حق در خلقِ اول، و مقدم بودنِ او در طاعتِ الهی، در آن عالم او را بر دیگران فضیلت داد. اگر عالمِ تکلیفِ اوّل و آن میثاق نمی‌بود، سببی برای این فضایل و تشریفاتِ الهی و وجهِ وجیهی برای آنها باقی نمی‌ماند.

می‌بینیم که وجودِ عالمِ ذرّ و میثاق، ضروری است. نباید سبقت در اقرار در عالمِ تکلیفِ اول، و اطاعت از پروردگار و پیشی گرفتن برای رفتن در آتشِ آزمون را، امری سهل

۱. مناقب خوارزمی ص۶۱ ح ۳۱.

و جزئی پنداشت، و گمان بُرد که از امورِ خطیر و با مشقت و سخت نبوده است تا منجرّ به این همه تکریم و تفضیل و تشریف شود. بر اساس این توهّم، دارندهٔ آن، سبقت در فضیلت و تقدم بر جمیع افراد بشر ندارد، و پیامبر نمی‌تواند این همه مزایا را ـ که غیر از خداوند متعال کسی قادر به شمارش آنها نیست ـ دارا باشد، مزایایی که مقتضای تمامی آنها، همان منصبِ نبوت مطلقه است.

توضیح اینکه: رأسِ تمامِ اعمال و دشوارترین و شدیدترین و سنگین‌ترینِ آنها، گردن نِهادن به قیدِ عبودیّت و خُضوعِ نفس و تسلیم در برابر آن است. اما عمل نمودن به اوامر صادره از حضرت باری تعالی، هرچند احتیاج به هزاران مشقت و سختی داشته باشد، بعد از ورود به آستانِ عبودیت و قبولِ اِنقیاد، امری سهل و آسان جلوه می‌کند.

می‌بینیم که انسان از عنوان عبودیت و معروفیت و اشتهار به آن، می‌گریزد. اما بعد از پذیرش و تحمیل آن بر خود، حاضر به انجام هر خدمتی می‌شود؛ به گونه‌ای که پس از آن، اطاعت اوامر مولایش برایش هیچگونه سختی ندارد و از انجام هرگونه وظیفه‌ای، در مقام عبودیت خودداری نمی‌کند. از آنجا نزد هرکسی که تأمل کند، گردن نهادن به عبودیت، امری مهمّ و سخت‌ترین عمل، و برترین عمل، و رُکنِ همهٔ واجبات و روحِ فرایض است، خداوند متعال آن را بر شریف‌ترین جوارحِ بشر و امیر و مدبّر و مدیرِ آنها، یعنی قلبِ سِرّی و ملکوتی و الهی، فرض نموده است. چُنان که در اخبار آمده است که دیگر اعمالِ واجب بر جوارحِ خارج مُلکی، مَظهَر و محصولی از این فریضهٔ قلبی هستند، و تمامیِ آنها نشانه‌هایی از این فریضهٔ شریف و مهم و امر خطیرِ قلبی‌اند. قلب میزان اعمال است، و اعمال نیک را، بر مبنای آنچه از او در عبودیت و انقیاد ظاهر می‌شود، می‌سنجند.

شأن و منزلت صاحب حقیقت عَلَویه، علیه‌السلام

بالجمله می‌گوییم: فضیلتِ انبیا و خلفای الهی بر سایرِ افراد بشر و برتری دادن هرکدام بر دیگری، و اختلاف مراتب آنها در منصبِ ولایتِ الهی، و افضلیتِ نبیِ اکرم بر همهٔ آنان، و برگزیدنِ برخی از آنها از جانب خداوندِ متعال بر بعضی دیگر، و اختصاص دادن آنان به

تشریفاتِ خاصّه، امری است که اقتضای اهلیّت و شایستگیِ اکتسابیِ هرکدام از آنها را در عالم ذر، دربردارد.

صاحب حقیقت علویه، در وجود ملکوتی‌اش، به «لوحِ محفوظ» و «قلمِ اَعلیٰ» و «اُمّ الکتاب» و «کتابِ مبین» و «امامِ مبین» نامیده شد، و در وجودِ بشریِ، «علی بن ابی طالب» نام گرفت. چون اون همان کسی است که در عالَمِ خلق اول، بعد از پیامبر و پیش از دیگران، به وحدانیت خداوند اقرار کرد، پس به همین سبب مقرّب‌ترین ولیّ خدا و محبوب‌ترین خلق بعد از پیامبر شد. و خداوند، منصب ولایت مطلقه را به او بخشید. در این آیه شریفه به این منصب اشاره شده است:

«إِنَّمٰا وَلِيُّكُم اللهُ وَرَسولُهُ وَالّذينَ آمَنُوا...»[1].

همانا ولی شما خداوند الله و فرستادهٔ او و کسانی که ایمان آوردند...

می‌توان به تفاسیر این آیه مراجعه کرد. آن گرامی ـ که درود خدا بر او باد ـ با سبقت در اقرار، در طبقهٔ نبیّ اکرم قرار گرفت و خداوند متعال به نبی خود در این حدیث قدسی این‌گونه خبر داد:

«يٰا مُحمَّدُ إنَّ عَليّاً في طَبَقَتِكَ»[2].

ای محمد! علی در طبقهٔ تو است.

به سببِ تابعیتِ مطلق او از امام اول (یعنی نبی مطلق)، خداوند او را از میان تمامِ آفریدگان برگزید، و او را متبوعُ الکلّ، و مَولَی الکلّ، و امامُ الکلّ، و قائدُ الکلّ، و سَیّدُ الکلّ بعد از صاحب نبوت مطلقه، قرار داد. بدین روی که نزدیکترین فرد به پیامبران کسی نیست جز فردی که در همهٔ امور، تابع آنها باشد. چنانکه در این حدیثِ شریف علوی ـ که بر گوینده‌اش سلام باد ـ آمده است:

«إنَّ أولَى النّاسِ بِالأنبياءِ أعلَمُهُم بِما جٰاؤوا بِه»[3].

سزاوارترین فرد به پیامبران، داناترین فرد است نسبت به آنچه آورده‌اند.

---

۱. مائده: ۵۵.

۲. تفسیر فرات کوفی ص۱۹۳.

۳. نهج البلاغة حکمت ۹۶.

همچنین می‌فرماید:

«أقرَبُ النّاسِ مِن الأنبیاءِ أعلَمُهُم بِما أمَرُوا بِه...» تا آخر حدیث[۱].

نزدیکترین فرد به پیامبران، داناترین فرد است بدانچه به آن امر کرده‌اند.

روشن است که آن کسی که به انبیاء نزدیکتر باشد، نزد خداوند محبوب‌تر است، چنانکه در حدیثی از امیر مؤمنان آمده است:

«أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَی اللهِ تَعَالَی، الْمُتَأَسِّي بِنَبِیِّهِ ﷺ، وَالْمُقْتَصُّ أَثَرَه...» تا آخر حدیث[۲].

محبوب‌ترین بنده به درگاه خدای تعالی کسی است که به پیامبرش ﷺ، تأسّی کرده و پای خود را جای پای حضرتش نهاده باشد.

علی ؏، خود، فرمانبردارترین مردم نسبت به امام، و تابع‌ترینِ آنها به نبی اکرم، ﷺ، بود. چنان که در حدیثی منقول به سندِ مخالف و موافق، آمده که می‌فرماید:

«لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَی السَّمَاءِ، [ثُمَّ مِنَ السَّمَاءِ] إِلَی سِدْرَةِ الْمُنْتَهَیٰ، وَقَفْتُ بَیْنَ یَدَيْ الله عَزَّوَجَلَّ. فَقَالَ [لِي]: یَا مُحَمَّدُ! قُلْتُ: لَبَّیْكَ وَسَعْدَیْكَ. قَالَ: قَدْ بَلَوْتَ خَلْقِي فَأَیُّهُمْ رَأَیْتَ أَطْوَعَ لَكَ؟ قَالَ: قُلْتُ: رَبِّ عَلِیّاً. قَالَ: صَدَقْتَ یَا مُحَمَّدُ، فَهَلِ اتَّخَذْتَ لِنَفْسِكَ خَلِیفَةً یُؤَدِّي عَنْكَ وَیُعَلِّمُ عِبَادِي مِنْ كِتَابِي مَا لَا یَعْلَمُونَ؟ قَالَ: قُلْتُ: ربِّ اخْتَرْلِي فَإِنَّ خِیَرَتَكَ خِیَرَتِي.

قَالَ: قَدِ اخْتَرْتُ لَكَ عَلِیّاً، فَاتَّخِذْهُ لِنَفْسِكَ خَلِیفَةً وَوَصِیّاً، وَنَحَلْتُهُ عِلْمِي وَحِلْمِي، وَهُوَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ حَقّاً، لَمْ یَبلُغْها أَحَدٌ قَبْلَهُ، وَلَیْسَتْ لِأَحَدٍ بَعْدَه». تا آخر حدیث[۳].

پیامبر خدا ﷺ فرمود: هنگامی که مرا به آسمان سیر دادند و به سدرة المنتهیٰ رسیدم، مقابل خدا، عزّ وجلّ، ایستادم. فرمود: ای محمد، گفتم: لبیك و سعدیك. فرمود: آفریدگانِ مرا آزموده‌ای، کدامیك از آنان بیشتر تابع تو هستند؟

۱. عیون الحکم ص۱۲۰.

۲. نهج البلاغة خطبه ۱۶۰.

۳. مناقب محمد بن سلیمان کوفی ج۱ ص۴۱۰؛ الیقین ص۱۶۰؛ مناقب خوارزمی ص۳۰۰ رقم ۲۹۹.

گفتم: خدایا علی. فرمود: راست گفتی ای محمد، آیا برای خود خلیفه‌ای برگزیده‌ای که از طرف تو (وظیفه) را ادا کند؟ و کتابم را به بندگانم در مواردی که نمی‌دانند آموزش دهد؟ گفتم: خدایا تو انتخاب کن برای من، چون انتخاب تو، انتخاب من است.

فرمود: علی را برایت برگزیدم، پس او را برای خود، خلیفه و وصیّ بدان، و علم و حلم خود را به او می‌آموزم و او حقّاً امیرمؤمنین است و کسی به این مقام پیش از او نرسیده و پس از او هم نخواهد رسید.

روایات دالّ بر اینکه علی نخستین ایمان‌آورندهٔ نبی در بعثت اول بود

علی علیه‌السلام نخستین ایمان‌آورنده به نبیّ مطلق صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز بعثت اول بود. او و نخستین کسی بود که در روزِ عرضِ اول، او را تصدیق کرد و اطاعت نمود و بر او سلام کرد. همچنان که در روایات بسیاری، مانند این احادیث، آمده است:

۱. در بصائر الدرجات به سند از امام محمد باقر علیه‌السلام آمده است که می‌فرماید:

«إِنَّ أُمَّتِي عُرِضَتْ عَلَيَّ عِنْدَ الْمِيثَاقِ، وَكَانَ أَوَّل مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي عَلِيّ. وَكَانَ أَوَّل مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي حَيْثُ بُعِثْتُ، فَهُوَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَر»[۱].

امتم در عالم میثاق بر من عرضه شدند. نخستین کسی که (در آن عالم) به من ایمان آورد و تصدیقم کرد، علی بود. و نخستین کسی بود که زمان بعثتم به من ایمان آورد و تصدیقم کرد. پس او صِدّیقِ اکبر است.

۲. در مجالس شیخ مفید رحمه الله به اِسنادِ خویش از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، آورده است که می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ، خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَجْسَادِ بِأَلْفَيْ عَام، وَعَلَّقَهَا بِالْعَرْشِ وَأَمَرَهَا بِالتَّسْلِيمِ عَلَيَّ وَالطَّاعَةِ لِي. وَكَانَ أَوَّل مَنْ سَلَّمَ عَلَيَّ وَأَطَاعَنِي مِنَ الرِّجَالِ، رُوح عَلِيّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»[۲].

خدا، عزّوجلّ، ارواح را دو هزار سال پیش از اَجساد آفرید. و آنها را به عرش

۱. بصائر الدرجات ص۱۰۴ ح ۳؛ بحار الأنوار ج۳۸ ص۲۲۶.
۲. امالی مفید ص۱۱۳ ح ۶.

آویخـت. و بـه آنان فرمـان داد تا برمن سـلام و درود فرسـتاده و از من فرمـان برند. نخسـتین کسـی که از مردان برمن سـلام کرد و از مـن اطاعت نمـود روحِ علیّ بن ابی طالب علیه‌السلام بود.

۳. سید ابن طاووس در کتاب الیقین، باب ۱۲۷، در حدیثی طولانی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، آورده است[1] که می‌فرماید:

«إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ، لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَى الْإِيمَانِ بِي أَحَدٌ، وَالَّذِي فَدَا رَسُولَ اللهِ بِنَفْسِهِ، وَالَّذِي كَانَ مَعَ رَسُولِ اللهِ، وَلَاأَحَدَ يَعْبُدُ اللهَ مَعَ رَسُولِ اللهِ مِنَ الرِّجَالِ غَيْرُهُ. ...» تا آخر حدیث[2].

همانا او (علی بن ابی طالب علیه‌السلام) نخستین کسی است که به خدا و رسولش ایمان آورد، هیچ کس در ایمان بر او سبقت نگرفته است. او کسی است که جان خود را فدای رسول خدا کرد، و همراه حضرتش بود در زمانی که هیچ مردی همراه پیامبر نبود که خدا را عبادت کند.

۴. در امالی شیخ طوسی، به اسناد خویش از حارث هَمْدانی، از امیرِمؤمنان علی علیه‌السلام، در حدیثی طولانی آمده است که می‌فرماید:

«أَلَا إِنِّي عَبْدُ اللهِ وَأَخُو رَسُولِهِ، وَصِدِّيقُهُ الْأَوَّلُ، قَدْ صَدَّقْتُهُ وَآدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ، ثُمَّ إِنِّي صِدِّيقُهُ الْأَوَّلُ فِي أُمَّتِكُمْ حَقّاً، فَنَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَنَحْنُ الْآخِرُون» تا آخر حدیث[3].

آگاه باشید! منم بندهٔ خدا و برادر رسولش و نخستین صدّیقِ او. پیامبر را تصدیق کردم، در زمانی که آدم بین روح و بدن بود. آنگاه حقاً نخستین صدّیقِ او هستم در امّت شما. پس ماییم اوّل و ماییم آخِر.

از همین احادیث شریفه، علت نامگذاری علی علیه‌السلام به «صدّیقِ اکبر» که مورد اتفاقِ فریقین است، دانسته می‌شود. او بدان منصبِ والا رسید و آفریدگار او را بر آفریدگانش برتری داد و او را به دلیل آغازگریِ او در ایمان ـ که در عالم میثاق داشت ـ و تصدیق و اقرار

---

۱. مصنف بزرگوار ذیل این حدیث، بیانی مفصل دارد که ترجمهٔ آن تحت عنوان پیوست دوم آمده است.

۲. الیقین ص۳۵۰.

۳. الأمالي طوسی ص۶۲۵؛ بحار الأنوار ج۶ ص۱۷۸ نقل از مجالس مفید.

و تسلیم بر نبیِ اکرم در خلقِ اول، بر خلائق مزیت داد و سبقت و اولیتِ او را در چندین جایگاه از تشریفات الهی واجب گردانید.

اول: او نخستین کسی است که خداوند ـ به تشریفی که به او داد ـ با وجود او درِ روشنایی وجود را باز کرد.

دوم: او نخستین کسی است از میان ائمه، که از او پیمان گرفته شد. همچنانکه در باب هجدهم از جزء دهم بصائر الدرجات به اِسنادِ خویش از امام صادق علیه‌السلام از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، نقل شده است که فرموده‌اند:

«لَقَدْ أَسْرَى بِي رَبِّي عَزَّوَجَلَّ، فَأَوْحَى إِلَيَّ مِنْ وَرَاءِ الحِجَابِ مَا أَوْحَى... إلى أن قال: يَا مُحَمَّدُ! عليٌّ الأوّل، أَوَّلُ مَن آخُذُ مِيثَاقي مِنَ الْأَئِمَّةِ. يَا مُحَمَّدُ! عليٌّ الآخِر، آخِرُ مَنْ أَقْبِضُ رُوحَهُ مِنَ الْأَئِمَّة...» تا آخر حدیث[1].

خدا عزّوجلّ، مرا به اِسراء برد. از پشت حجاب به من مطالبی وحی فرمود... تا آنجا که فرمود: ای محمد! علی اوّل است، نخستین کسی است از امامان، که پیمان از او می‌گیرم. ای محمد! علی آخر است، آخرین کسی از امامان است که روح او را قبض می‌کنم.

سید بحرانی در البرهان این حدیث را از سعد بن عبدالله روایت کرده، با این تفاوت که به جای «میثاقی»، «میثاقه» آورده است[2].

سوم: او بعد از نبی اکرم نخستین کسی است که زمین برای او گشوده می‌شود، همچنانکه در بسیاری از کتب روایی عامّه و خاصّه آمده است. در اینجا روایتی از کتاب الیقین می‌آوریم که به اِسنادِ خویش از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، آورده است که خطاب به علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«يَا أَبَا الْحَسَنِ! كَلِّمِ الشَّمْسَ فَإِنَّهَا تُكَلِّمُكَ. قَالَ علیه‌السلام: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الْمُطِيعُ لِلَّهِ ولرسوله. فَقَالَتِ الشَّمْسُ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَامَ الْمُتَّقِينَ وَقَائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ. أَنْتَ يَا عَلِيُّ وَشِيعَتُكَ فِي الْجَنَّةِ. يَا عَلِيُّ أَوَّلُ

---

۱. بصائر الدرجات ص۵۳۴ ح ۳۶.

۲. البرهان ج۴ ص۲۳۰.

مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ أَنْتَ. وَأَوَّلُ مَنْ يُحْيَى مُحَمَّدٌ، ثُمَّ أَنْتَ. وَأَوَّلُ مَنْ يُكْسَى مُحَمَّدٌ، ثُمَّ أَنْت» تا آخر حديث[۱].

یا ابا الحسن با آفتاب سخن بگوی که او با تو سخن خواهد گفت. [امیر المؤمنین] علیه‌السلام گفت: سلام بر تو، ای عبد مطیع خدا و رسولش. آفتاب گفت: وعلیك السلام ای امیر مؤمنان و ای امام متقیان و ای پیشرو مؤمنان مشهور معروف. ای علی تو و شیعهٔ تو (پیروان تو) همه در بهشتید. یا علی، اول کسی که زمین برای او گشوده ود، محمد خواهد بود و سپس تو، و اول کسی که زنده گردد محمد باشد و بعد از آن تو، و اول کسی که پوشیده شود محمد خواهد بود و بعد از آن تو.

این حدیث را خوارزمی در مناقب خود هم روایت کرده است[۲].

چهارم: او نخستین کسی است که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را ملاقات می‌کند و بر او وارد می‌شود. چنانکه در طرفهٔ بیستم از کتاب الطُرَف نوشته سیدِ مُعتَمَد، علی ابن طاووس ـ که نسخهٔ کتابش نزد ما موجود است[۳] ـ از مفضّل آورده که امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ! اللهَ اللهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي، فَإِنَّهُمْ أَرْكَانُ الدِّينِ وَمَصَابِيحُ الظُّلَمِ وَمَعْدِنُ الْعِلْمِ. عَلِيٌّ أَخِي وَوَارِثِي... إلى أن قال: أَوَّلُ النَّاسِ بِي إِيمَاناً وَآخِرُهُمْ عَهْداً [عِنْدَ الْمَوْتِ] وَأوّلهم لِي لِقَاءً يَوْمَ الْقِيَامَة...». تا آخر حديث[۴].

ای مردم! خدا را! خدا را! خاندانم. اینان ارکان دین و چراغ‌های ظلمت و معدن

---

۱. اليقين ص۱۶۴. نویسنده در کتاب دیگرش الغدیر ج۳ ص۳۹۲ این حدیث را آورده است. ابوالقاسم زاهی شاعر شیعی درگذشتهٔ سال ۳۵۲ به این حدیث و حدیث ردّ الشمس در شعر خود اشاره کرده است:

مكلّم الشّمس و من رُدّت له   ببابلٍ و الغرب منها قد قُبِط

همچنین این حدیث را حمویی در فرائد السمطین ج۱ ص۱۸۵ حدیث ۱۴۷، و قُندوزی در ینابیع المودّة ج۱ ص۱۴۰ باب ۴۹، آورده‌اند.

۲. مناقب ص۱۱۳ رقم ۱۲۳، که از استاد خود شهردار دیلمی روایت کرده است.

۳. دو نسخهٔ خطی از این کتاب در کتابخانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام (کتابخانهٔ علامه امینی) در نجف موجود است: به شماره‌های ۲۵۴ و ۲۴۷۸ که به ترتیب در سالهای ۹۲۷ و ۱۰۷۸ کتابت شده‌اند. بنگرید: فهرس مخطوطات مكتبة الامام اميرالمؤمنين علیه‌السلام نوشته علامه محقق سید عبدالعزیز طباطبائی.

۴. الطرف حدیث ۲۰.

علم هستند. علی برادر و وارث من است... نخستین فردی که به من ایمان آورده و آخرین فردی که [هنگامِ مرگ] پیمان می‌بندد، و اولین کسی است که در روز قیامت به ملاقاتم می‌آید.

شیخ الطائفه طوسی به اِسنادِ خویش در اَمالی از سلمان چنین نقل می‌کند:

«إِنَّ أَوَّلَ هَـذِهِ الْأُمَّةِ وُرُوداً عَلَى رَسُولِ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَوَّلُهَا إِسْلَاماً عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)»[1].

نخستین فردی از این امّت که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می‌شود، نخستین فردی است که اسلام آورده است؛ علی بن ابی طالب علیه السلام.

پنجم: او نخستین کسی است که با رسول اکرم صلی الله علیه و آله مصافحه خواهد کرد، چُنانکه شیخ الطائفه طوسی در امالی خود از ابی ذرّ غِفاری از رسول اکرم روایت کرده است که فرموده:

«عَلِيٌّ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي، [وَأَوَّلُ مَنْ صَدَّقَنِي]، وَأَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَهُوَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ...» تا آخر حدیث[2].

علی نخستین فردی است که به من ایمان آورد، [و نخستین کسی که تصدیقم کرد]، و نخستین کسی که روز قیامت با من مصافحه می‌کند، و او صِدّیق اکبر است.

در همان کتاب و غیر آن از ابوذر و سلمان آورده که همگی می‌فرمایند:

«أَخَذَ رَسُولُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقَالَ: هَذَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي، وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»[3].

---

۱. الأمالي طوسی ص۲۴۶ رقم ۲۴؛ بحار الأنوار ج۳۸ ص۲۱۱.

۲. الأمالي طوسی ص۱۴۷ ح ۵۵؛ مناقب ابن شهرآشوب ج۱ ص۲۹۰ نقل از شرف النبی خرگوشی؛ نویسنده در کتاب دیگرش الغدیر ج۲ ص۳۱۳ این حدیث را از چندین منبع اهل سنت آورده است، از جمله: مجمع الزوائد ج۹ ص۱۰۲؛ کفایة الطالب ص۷۹؛ کنز العُمّال ج۶ ص۵۶.

۳. الأمالي طوسی ص۲۱۰ ح ۳۶۱؛ مناقب ابن شهرآشوب ج۳ ص۲۵؛ سید حمیری این مضمون را به نظم درآورده است:

وإنك خير أهل الأرض طُرّاً — وأفضلُهم معاً حسباً ودينا
وأوّل من يصافحني بكفٍّ — إذا برز الخلائق ناشرينا

رسـول خـدا دسـت علـی بـن ابـی طالـب را گرفـت و فرمـود: ایـن نخسـتین فـردی اسـت کـه بـه مـن ایمـان آورد، و نخسـتین کسـی کـه روز قیامـت بـا مـن مصافحه می‌کند.

ششم: او نخستین کسی است که در موقف به رسول الله نزدیک خواهد شد. شیخ الطائفه در امالی و شیخ مفید در مجالس به اِسنادشان از امام صادق از پدر بزرگوارش از جدش عليهم‌السلام آورده‌اند که می‌فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهُ كَانَ لِي مِنْ رَسُولِ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَشْرُ خِصَالٍ، لَهُنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ؛ قَالَ لِي رَسُولُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): يَا عَلِيُّ، أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَأَنْتَ أَقْرَبُ الْخَلَائِقِ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الْمَوْقِفِ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ...» تا آخر حدیث[1].

ای مردم! من نسبت به رسول خدا، ده ویژگی دارم، که آنها را از تمام آنچه خورشید بر آن می‌تابد دوست‌تر دارم. (از جمله اینکه) پیامبر به من فرمود: ای علی! تو برادر منی در دنیا و آخرت، و تو نزدیکترین فردی به من در روز قیامت که در پیشگاه خدای جبّار می‌ایستی...

در حدیث فتحِ خیبر که خاصه و عامه بر آن اتفاق نظر دارند، از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله روایت شده است که خطاب به امیرالمؤمنین عليه‌السلام می‌فرماید:

«أنتَ فِي الآخرةِ أقربُ الناسِ مِنّي»[2].

تو در آخرت نزدیکترین فردی نسبت به من.

هفتم: بعد از پیامبر نخستین کسی است که در روز جزا، او را فرا می‌خوانند. شیخ ثقه، یحیی ابن بطریق در العمدة چنین نقل می‌کند:

«قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: يَا عَلِيُّ! إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ يُدْعَى بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُدْعَى بِي... إلى أن قال: وَإِنِّي أُخْبِرُكَ يَا عَلِيُّ أَنَّ أُمَّتِي أَوَّلُ الْأُمَمِ يُحَاسَبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ

---

۱. الأمالي طوسی ص۱۹۳؛ الامالی مفید ص۱۷۴ ح ۴.

۲. الغارات ثقفی ج۱ ص۶۲؛ مناقب محمد بن سلیمان کوفی ج۱ ص۲۴۹؛ شرح الاخبار قاضی نعمان ج۲ ص۳۸۱ رقم ۷۴۰.

يُدْعَى بِكَ، لِقَرَابَتِكَ [مِنّي] وَمَنْزِلَتِكَ عِنْدِي، وَيُدْفَعُ إِلَيْكَ لِوَائِي وَهُوَ لِوَاءُ الْحَمْد» تا آخر حدیث[1].

ای علی! اولین کسی که در قیامت او را فرا می‌خوانند منم... و من به تو خبر می‌دهم که امتم نخستین امتی هستند که روز قیامت مورد حساب قرار می‌گیرد. سپس تو نخستین کسی هستی که فراخوانده می‌شود، به دلیل جایگاهی که نزدم داری، و پرچم من ـ لواء الحمد ـ به دست تو داده می‌شود.

شیخ الطائفه در امالی خویش از امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی نقل می‌کند:

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللهُ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ [وَاحِدٍ] مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ... إلىٰ أن قال: فيُنَادِي [مُنَادٍ مِنْ تِلْقَاءِ الْعَرْشِ]: أَيْنَ نَبِيُّ الرَّحمَة محمّد... إلى أن قَالَ: ثُمَّ يُنَادِي بِصَاحِبِكُمْ، فَيَقُومُ أَمَامَ النَّاسِ فَيَقِفُ مَعَهُ، ثُمَّ يُؤْذَنُ لِلنَّاسِ فَيَمُرُّونَ...» تا آخر حدیث[2].

روز قیامت که فرا رسد، خداوند مردم را از پیشینیان و پسینیان، [در یک صحنه] گرد می‌آورد... پس ندا دهنده‌ای از پشت عرش ندا می‌دهد: کجاست پیامبر رحمت محمد؟... سپس یار شما (علی علیه السلام) را فرا می‌خوانند، او در برابر مردم برپا می‌ایستد، همراه با او (پیامبر)، آنگاه به مردم اذن می‌دهند تا بگذرند...

در ارشاد القلوب دیلمی، از جابر، از امام باقر علیه السلام، چنین نقل می‌کند که می‌فرماید:

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَيَجْمَعُ اللهُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لِفَصْلِ الْخِطَابِ وَدَعَا رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وَدَعَا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَيُكْسَى رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم حُلَّةً خَضْرَاءَ يُضِيءُ بِهَا مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَيُكْسَى عَلِيٌّ علیه السلام مِثْلَهَا، ثُمَّ يُدْعَى بِنَا، فَيُدْفَعُ إِلَيْنَا حِسَابُ النَّاسِ. فَنَحْنُ وَاللهِ نُدْخِلُ أَهْلَ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَنُدْخِلُ أَهْلَ النَّارِ النَّارَ، ثُمَّ يُدْعَى بِالنَّبِيِّينَ علیهم السلام» تا آخر حدیث[3].

---

۱. العمدة ص۲۲۹ رقم ۲۵۸ از مسند احمد.

۲. الأمالي طوسی ص۶۷؛ بحار الأنوار ج۸ ص۱۷، نقل از بشارة المصطفی و مجالس مفید.

۳. ارشاد القلوب ج۲ ص۲۹۴.

در روز قیامت، خداوند، خلق اولین و آخرین را، برای «فصل الخطاب»[۱] جمع می‌کند، آنگاه پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام را فرامی‌خواند، و برتن پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله پارچهٔ سبزی می‌پوشاند، که نور آن میان مشرق و مغرب را روشن می‌سازد، و مانند آن را نیزبرعلی علیه‌السلام می‌پوشاند. سپس خدا ما را فرا می‌خواند و حساب مردم را به ما وا می‌گذارد. سوگند به خدا، ما اهل بهشت را به بهشت و اهل دوزخ را به دوزخ می‌فرستیم. آنگاه پیامبران علیهم‌السلام را فرا می‌خوانند.

خوارزمی به اِسنادِ خویش در مناقب چنین می‌گوید که رسول اکرم در روز بدر، بعد از پیمان برادری میان مسلمین چنین فرمودند:

«أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله آخَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَأَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. أَمَا عَلِمْتَ يَا عَلِيُّ أَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ يُدْعَى بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُدْعَى بِي، فَأَقُومُ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ، فَأُكْسَى حُلَّةً خَضْرَاءَ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ يُدْعَى بِالنَّبِيِّينَ بَعْضُهُمْ فِي إِثْرِبَعْضٍ، فَيَقُومُونَ سِمَاطَيْنِ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ [فِي ظِلِّهِ] وَيُكْسَوْنَ حُلَلًا خَضْرَاءَ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّة وأنتَ تُنادى بَعدي قَبلَ الأنبياءِ فَتُكسىٰ حُلةً مِن حُلَلِ الجَنَّة...» تا آخر حدیث[۲].

ای علی! تویی برادرم و وزیرم، و توبرای من مانند هارونی نسبت به موسی، جز آنکه پس از من پیامبری نیست. آیا ندانسته‌ای، ای علی! که نخستین کسی که در قیامت فراخوانده می‌شود، منم که از سمت راستِ عرش برمی‌خیزم در جامه‌ای سبز از جامه‌های بهشتی، سپس پیامبران را یکی پس از دیگری فرا می‌خوانند، آنها نیز در سمت راست عرش می‌ایستند، در حالی که جامه‌های سبزرنگ از جامه‌های بهشت پوشیده‌اند. و تورا پیش از پیامبران فرا می‌خوانند، که جامه‌ای از جامه‌های بهشت بر تو می‌پوشانند.

در حدیثی که پیشتر، از امام باقرعلیه‌السلام نقل کرده‌ایم، می‌فرمایند:

«فَأَوَّلُ مَنْ يُدْعَى بِنِدَاءٍ يَسْمَعُ الْخَلَائِقُ أَجْمَعُونَ، أَنْ يَهْتِفَ بِاسْمِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ النَّبِيِّ الْقُرَشِيِّ الْعَرَبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله، قَالَ فَيَتَقَدَّمُ حَتَّى يَقِفَ عَلَى يَمِينِ الْعَرْشِ، قَالَ

۱. فصل الخطاب یعنی: قضاوتی که به همهٔ دعاوی، پایان می‌بخشد و حق را از باطل جدا می‌کند.

۲. مناقب خوارزمی ص۱۴۰ رقم ۱۵۹.

ثُمَّ يُدْعَى بِصَاحِبِكُمْ، فَيَتَقَدَّمُ حَتَّى يَقِفَ عَلَى يَسَارِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم»[۱].

نخستین کسی که او را فرا می‌خوانند، به ندایی که تمام آفریدگان می‌شنوند، محمد بن عبدالله صلى الله عليه وآله است، پیامبر قرشی عربی، که او را به نام می‌خوانند، او پیش می‌آید تا سمت راست عرش می‌ایستد، سپس یار شما را می‌خوانند، او نیز پیش می‌آید تا سمت چپ پیامبر می‌ایستد.

هشتم: از میان مردم او نخستین کسی است که وارد بهشت می‌شود، چنانکه در احادیث موافق و مخالف آمده است. ما در اینجا لفظ شیخ ثقه، شیخِ مشایخِ جلیل، ابوالحسن ابن شاذان قدّس سرّه، در منقبت ۴۹، از کتابش المناقب المائة را می‌آوریم، که نسخه‌اش نزد ما موجود است. وی از جابربن عبدالله انصاری روایت می‌کند که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرموده است:

«أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام. فَقَامَ أَبُو دُجَانَةَ وَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ! أَلَمْ تُخْبِرْنَا عَنِ اللهِ تَعَالَى أَنَّهُ أَخْبَرَكَ أَنَّ الْجَنَّةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ حَتَّى تَدْخُلَهَا أَنْتَ وَعَلَى الْأُمَمِ حَتَّى تَدْخُلَهَا أُمَّتُكَ؟ قَالَ: بَلَى، وَلَكِنْ أَمَا عَلِمْتَ أَنْ حَامِلَ لِوَاءِ الْقَوْمِ أَمَامُهُمْ، [وَ]عَلِيٌّ حَامِلُ لِوَاءِ الْحَمْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَ يَدَيَّ، فداخلٌ به الْجَنَّةَ وَأَنَا عَلَى إِثْرِهِ. فَقَامَ عَلِيٌّ عليه السلام وَقَدْ أَشْرَقَ وَجْهُهُ سُرُوراً، وَهُوَ يَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِكَ يَا رَسُولَ اللهِ»[۲].

از میان پیامبران و صدیقین، نخستین کسی که وارد بهشت می‌شود، علی بن ابی طالب عليه السلام است. در این حال، اَبودُجانهٔ انصاری برخاست و گفت: آیا از سوی خدا به ما خبرندادی که خداوند خبرت داده که بهشت برپیامبران حرام است تا اینکه حضرتت وارد شوی، و برامتها حرام است تا آنکه امتت وارد شوند؟

فرمود: آری، آیا نمی‌دانی که حامل پرچم قوم پیشاپیش آنها خواهد بود؟ علی بن ابی طالب عليه السلام در روز قیامت در برابرم حامل لوای حمد است، او آن پرچم را به بهشت می‌برد و من پشت سرش می‌روم.

---

۱. تفسیر قمی ص۱۶۵.

۲. مائة منقبة ص۸۱؛ مناقب خوارزمی ص۳۱۷.

در این حال، علی علیه‌السلام که چهره‌اش غرق شادی بود، برخاست و گفت: سپاس خدای را که ما را به سبب تو شرافت داد، ای رسول خدا.

نهم: او نخستین کسی است که بر حوض کوثر وارد می‌شود، چنانکه در کتاب العمدة نوشته شیخ اجلّ ابوالحسین یحیی ابن بطریق آمده که به اِسنادِ خویش از سلمان نقل می‌کند که گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

«أَوَّلُ النَّاسِ وُرُوداً عَلَى الْحَوْضِ أَوَّلُهُمْ إِسْلَاماً عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»[۱].

نخستین کسی که بر حوض وارد می‌شود، نخستین کسی است که اسلام آورده؛ علی بن ابی طالب علیه‌السلام.

در کتب متعدد از محدّثان عامّه و خاصّه آمده که به اَسانیدِ خود از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که می‌فرماید:

«یا عليُّ إِنَّكَ غَداً عَلَى الْحَوْضِ خَلِيفَتِي تَذُودُ عَنْهُ الْمُنَافِقِينَ وَإِنَّكَ أَوَّلُ مَن يَرِدُ عَلَيَّ الحَوضَ»[۲].

تو فردا (قیامت) در کنار حوض، جانشینم خواهی بود که منافقان را از آن برانی. و تو اولین کسی هستی که در کنار حوض بر من وارد خواهد شد.

در امالی شیخ الطائفه به طور مُسنَد در حدیثی طولانی از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که می‌فرماید:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعْطَانِي فِيكَ بِسَبْعِ خِصَالٍ: أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَنْشَقُّ الْقَبْرُ عَنْهُ مَعِي، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَقِفُ مَعِي عَلَى الصِّرَاطِ، فَيَقُولُ لِلنَّارِ: خُذِي هَذَا فَهُوَ لَكَ وَذَرِي هَذَا فَلَيْسَ هُوَ لَكَ، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يُكْسَى إِذَا كُسِيتُ وَيُحَيَّا إِذَا حُيِّيتُ، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَقِفُ مَعِي عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ، وَأَوَّلُ مَنْ يَقْرَعُ مَعِي بَابَ الْجَنَّةِ، وَأَوَّلُ مَنْ يَسْكُنُ مَعِي عِلِّيِّينَ، وَأَوَّلُ مَنْ يَشْرَبُ مَعِي مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ الَّذِي خِتَامُهُ مِسْكٌ، وَفِي ذٰلِكَ فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُون»[۳].

---

۱. العمدة ص۶۶ رقم ۸۰.

۲. مناقب خوارزمی ص۲۱۸ رقم ۱۴۳؛ کشف الغمة اربلی ج۱ ص۲۹۰.

۳. الأمالي طوسی ص۶۴۱ رقم ۱۳۳۵.

پیغمبر فرمود: ای علی! خدای تبارك و تعالی در بارهٔ تو به من هفت خصلت داد: تو نخستین کسی باشی که با من از گور برآیی، تو نخستین کسی باشی که با من بر صراط بایستی و به دوزخ بگویی: این فرد را بگیر که از آنِ توست و آن فرد را رها کن که از آنِ تو نیست. تو نخستین کسی باشی که وقتی پوشانده شوم پوشانده می‌شود، و وقتی به من تحیت گویند به او تحیت گویند؛ تو نخستین کسی باشی که با من در سمت راست عرش می‌ایستد، و اوین کسی باشی که با من در بهشت را بکوبد. و اولین کسی باشی که با من در عِلّیّین ساکن شوی، تو نخستین کسی باشی که با من از بادهٔ مُشکینِ سر به مُهر بنوشی. و برای چنین کرامتی، باید همگان رقابت کنند!

بر هیچ اندیشه‌ورز آگاهی پوشیده نماند که این فضائل نه گانه، یعنی:

۱. نخستین کسی که خلق شد،

۲. و از میانِ ائمه علیهم‌السلام نخستین کسی که از او میثاق گرفته شد،

۳. و نخستین کسی بعد از پیامبر که زمین برای او گشوده می‌شود،

۴. و نخستین ملاقات‌کنندهٔ نبی اکرم،

۵. و نخستین کسی که با او مصافحه کرده

۶. و نخستین کسی که در موقف بر او وارد می‌شود،

۷. و نخستین کسی بعد از پیامبر که در روز قیامت او را فرا می‌خوانند،

۸. و نخستین واردشونده بهشت،

۹. و نخستین وارده شونده بر پیامبر در حوض کوثر،

و تشریفات الهی دیگری چون اینها، همگی از مقتضیات منصب و شؤون ولایتِ مطلقه و خلافتِ الهیِ عامّه، و از لوازمِ امامِ کلّ بودن و ولیِّ کلّ بودن است.

به راستی او این منصب والا را یافت و رسید به آنچه باید برسد. خداوند به او داد آنچه باید بدهد، و او را به خاطر سبقتی که در عالَمِ تکلیفِ اول در اقرار به خدا و رسولش نشان داد و اولویتی که در طاعت داشت، بر تمامِ خلق جز پیامبر اکرم فضیلت داد. اولویتی که در تبعیت و ایمان به خدا و تسلیم در برابرِ امامِ اول داشت، سبب برتری او بر کلّ مردم گردید.

پس علی علیه‌السلام به سبب سبقتی که در ایمان به خدا و رسولش در خلقِ اول داشت،

خداوندِ متعال او را امیرالمؤمنین بر خلایقِ اولین و آخرین گردانید. و مرجعِ همهٔ نفوس و ارواحِ انبیا و اولیا در عالمِ امر و خلق نمود. و او را به آن مقام در نشأهٔ غیب و شهود مشرّف نمود. و به زینت ولایت مطلقه آراسته‌اش نمود. به همین سبب، ولیّ کل و امیر کلّ و امام کلّ گشت. ولایتِ او بر همگان عرضه شد. انبیا به ولایت او مبعوث گردیدند. خداوند او را برترینِ مردم نسبت به انبیا قرار داد، همچنانکه بر سایر مردم نسبت به خودشان هم اولویت بخشید.

خداوند میثاق ولایت او را از ملائکه و انبیا گرفت. احادیث منصوص فراوانی از فریقین در این مورد وجود دارد، که ما فقط به چهارده مورد با حذف سند اکتفا می‌کنیم. اگر کسی خواهان سند باشد، به منابع آنها که ذکر می‌شود، رجوع کند.

ذکر چهارده حدیث که ما را اینجا راهنمایی می‌کند

حدیث اول

در باب ۱۵۸ از کتاب الیقین در حدیثی طولانی[۱] از رسول اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم است که خداوند فرمود:

«یَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ رَسُولِي إِلَى جَمِيعِ خَلْقِي، وَإِنَّ عَلِيّاً وَلِيِّي وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. وَعَلَى ذَلِكَ أَخَذْتُ مِيثَاقَ مَلَائِكَتِي وَأَنْبِيَائِي وَجَمِيعِ خَلْقِي مِنْ قَبْلِ أَنْ أَخْلُقَ خَلْقاً فِي سَمَائِي وَأَرْضِي، مَحَبَّةً مِنِّي لَكَ يَا مُحَمَّدُ وَلِعَلِيٍّ وَلِوَلَدِكُمَا» تا آخر حدیث[۲].

ای محمد! تویی فرستاده‌ام به تمام آفریدگانم، و علی ولیّ من و امیرِ مؤمنان است. بر این حقیقت، از فرشتگانم و پیامبرانم و تمام آفریدگانم پیمان گرفته‌ام، پیش از آنکه آفریدگانم را در آسمانم و زمینم خلق کنم. و این از روی محبت من است به تو ـ ای محمد ـ و به علی و به فرزندانتان.

حدیث دوم

در امالی شیخ الطائفه و مجالس صدوق قُدّس سرُّهما، به اسنادشان از امام صادق علیه‌السلام:

«إِنَّ وَلَايَتَنَا وَلَايَةُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، الَّتِي لَمْ يُبْعَثْ نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا بِهَا» تا آخر حدیث[۳].

---

۱. حدیث، از ص۴۱۲ کتاب الیقین آغاز می‌شود.

۲. الیقین ص۴۲۶.

۳. الأمالي طوسی ص۶۷۱ رقم ۱۴۱۲؛ امالی مفید ص۱۴۲ رقم ۹.

به راستی ولایت ما، ولایت خدا عزوجل است که هیچ پیامبری برانگیخته نشده مگر بر آن.

این حدیث به چهار طریق از دو امام بزرگوار امام باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام در بصائر الدرجات ذکر شده است[1].

حدیث سوم

در بصائر الدرجات از ابی سعید خُدری نقل شده است که می‌گوید:

«رَأَیْتُ رَسُولَ اللهِ وَسَمِعْتُهُ یَقُولُ: یَا عَلِیُّ! مَا بَعَثَ اللهُ نَبِیّاً إِلَّا وَقَدْ دَعَاهُ إِلَی وِلَایَتِكَ، طَائِعاً أَوْ كَارِهاً»[2].

دیدم و شنیدم که پیامبر می‌فرمود: ای علی! خداوند هیچ پیامبری برنینگیخت جز اینکه او را به ولایتت فراخواند، از سر طوع باشد یا کراهت.

حدیث چهارم

در همان کتاب از امام ابوالحسن علیه السلام است که می‌فرماید:

«وَلَایَةُ عَلِیٍّ مَكْتُوبٌ فِي جَمِیعِ صُحُفِ الْأَنْبِیَاءِ، وَلَنْ یَبْعَثَ اللهُ نَبِیّاً إِلَّا بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ وَوِلَایَةِ وَصِیِّهِ عَلِیٍّ علیه السلام»[3].

ولایت علی (علیه السلام) در تمام کتابهای آسمانی پیامبران نوشته شده است. خداوند هیچ پیامبری برنینگیخت مگر به نبوت محمد و ولایت جانشینش علی (صلوات الله علیهما وآلهما).

حدیث پنجم

و در همان کتاب از محمد بن مسلم نقل شده است که گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَی أَخَذَ مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ عَلَی وَلَایَةِ عَلِیٍّ، وَأَخَذَ عَهْدَ النَّبِیِّینَ بِوَلَایَةِ عَلِیٍّ علیه السلام»[4].

---

۱. بصائر الدرجات ص۹۵.

۲. بصائر الدرجات ص۹۲.

۳. بصائر الدرجات ص۹۲ ح ۱.

۴. بصائر الدرجات ص۹۳ ح ۴.

خدا تبارك وتعالی میثاق پیامبران را بر ولایت علی ﷺ گرفت و از پیامبران بر ولایت حضرتش پیمان گرفت.

حدیث ششم

در همان کتاب از سعد بن طریف است که گوید: امام باقر ﷺ فرمود:

«قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: أَلَا إِنَّ جَبْرَئِيلَ أَتَانِي فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! رَبُّكَ يَأْمُرُكَ بِحُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَيَأْمُرُكَ بِوَلَايَتِه»[1].

رسول خدا ﷺ فرمود: بدانید! جبرئیل نزدم آمد و گفت: ای محمد! خدایت به تو امر می‌کند که علی بن ابی طالب را دوست بداری، و تورا به ولایتش امر می‌کند.

حدیث هفتم

در همان کتاب به نقل از عبد الأعلیٰ که گوید: امام صادق ﷺ فرمود:

«مَا نُبِّئَ نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّنَا وَبِفَضْلِنَا عَمَّنْ سِوَانَا»[2].

هیچ پیامبری به نبوت نرسید مگر به معرفت حقّ ما و فضیلتی که بر دیگران داریم.

حدیث هشتم

در همان کتاب از ابوبصیر که امام صادق ﷺ فرمود:

«مَا مِنْ نَبِيٍّ نُبِّئَ وَلَا مِنْ رَسُولٍ أُرْسِلَ إِلَّا بِوَلَايَتِنَا وَبِفَضْلِنَا عَمَّنْ سِوَانَا»[3].

هیچ پیامبری و هیچ رسولی به نبوت و رسالت نرسید مگر به سبب ولایت ما و فضیلتی که بر دیگران داریم.

حدیث نهم

در همان کتاب از ابی الصباح کنانی از امام باقر ﷺ آمده است که می‌فرماید:

«وَاللهِ إِنَّ فِي السَّمَاءِ لَسَبْعِينَ صِنْفاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ، لَوِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ يُحْصُونَ عَدَدَ كُلِّ صِنْفٍ مِنْهُمْ مَا أَحْصَوْهُمْ، وَإِنَّهُمْ لَيَدِينُونَ بِوَلَايَتِنَا»[4].

---

۱. بصائر الدرجات ص۹۴ ح ۹.

۲. بصائر الدرجات ص۹۴ ح ۱.

۳. بصائر الدرجات ص۹۴ ح ۲.

۴. بصائر الدرجات ص۸۷ ح ۴.

به خدا سوگند، در آسمان هفتاد گروه از ملائک هستند که اگر زمینیان گرد هم آیند تا تعداد آنها را بشمارند، نمی‌توانند. همانا دین اینان ولایت ماست.

حدیث دهم

در همان کتاب به نقل از ابوحمزه ثُمالی از امام باقر علیه‌السلام است (با اشاره به آیهٔ ۴۳ سوره زخرف) می‌فرماید:

«أَوْحَى اللَّهُ إِلَىٰ نَبِيِّهِ: فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.[1] قَالَ: إِنَّكَ عَلَى وِلَايَةِ عَلِيٍّ، وَعَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»[2].

خداوند به پیامبرش وحی فرستاد: چنگ بزن بدانچه بر تو وحی رسیده که تو بر صراط مستقیم هستی. فرمود: [این آیه یعنی اینکه] تو بر ولایت علی علیه‌السلام هستی، و علی همان صراط مستقیم است.

حدیث یازدهم

در همان کتاب از امام صادق علیه‌السلام:

«إِنَّ اللهَ عَرَضَ وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَبِلَهَا الْمَلَائِكَةُ وَأَبَاهَا مَلَكٌ يُقَالُ لها فُطْرُسُ، فَكَسَرَ اللهُ جَنَاحَهُ. فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه‌السلام، بَعَثَ اللهُ جَبْرَئِيلَ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ إِلَى مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله يُهَنِّئُهُمْ بِوِلَادَتِهِ. فَمَرَّ بِفُطْرُسَ فَقَالَ لَهُ فُطْرُسُ: يَا جَبْرَئِيلُ إِلَى أَيْنَ تَذْهَبُ؟ قَالَ: بَعَثَنِي اللهُ إِلىٰ مُحَمَّدٍ أُهَنِّئُهُمْ بِمَوْلُودٍ وُلِدَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ. فَقَالَ لَهُ فُطْرُسُ: احْمِلْنِي مَعَكَ وَسَلْ مُحَمَّداً يَدْعُولِي. فَقَالَ لَهُ جَبْرَئِيلُ: ارْكَبْ جَنَاحِي. فَرَكِبَ جَنَاحَهُ، فَأَتَى مُحَمَّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله، فَدَخَلَ عَلَيْهِ وَهَنَّأَهُ.

فَقَالَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللهِ! إِنَّ فُطْرُسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ أُخُوَّةٌ، وَسَأَلَنِي أَنْ أَسْأَلَكَ أَنْ تَدْعُوَ اللهَ لَهُ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِ جَنَاحَهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله لِفُطْرُسَ: أَتَفْعَلُ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَعَرَضَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وِلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام فَقَبِلَهَا. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: شَأْنَكَ بِالْمَهْدِ، فَتَمَسَّحْ بِهِ وَتَمَرَّغْ فِيهِ.

قَالَ: فَمَضَى فُطْرُسُ، فَمَشَى إِلَى مَهْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَرَسُولُ اللهِ يَدْعُولَهُ. قَالَ:

---

۱. الزخرف: ۴۳.

۲. بصائر الدرجات ص۹۱ ح ۷.

قَالَ رَسُولُ اللهِ: فَنَظَرْتُ إِلَى رِيشِهِ وَإِنَّهُ لَيَطْلَعُ وَيَجْرِي مِنْهُ الدَّمُ، وَيَطُولُ حَتَّى لَحِقَ بِجَنَاحِهِ الْآخَرِ، وَعَرَجَ مَعَ جَبْرَئِيلَ إِلَى السَّمَاءِ وَصَارَ إِلَى مَوْضِعِه»[۱].

خداوند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را بر ملائکه عرضه داشت. آنان پذیرفتند بجز فرشته‌ای بنام فطرس. خداوند پر و بال او را شکست. وقتی حسین بن علی علیهما السلام متولد شد، خداوند جبرئیل را با هفتاد هزار فرشته به تهنیت پیامبر اکرم برای ولادت حضرت حسین فرستاد. جبرئیل از کنار فطرس گذشت. فطرس به او گفت: کجا می‌روی؟

جواب داد: خدا مرا به سوی محمّد فرستاده تا به ایشان درباره مولودی که امشب متولد شده است تهنیت بگویم.

فطرس گفت: مرا هم با خود ببر و از محمّد بخواه برایم دعا کند.

جبرئیل گفت: سوار بالم شو. سوار بال او شد و خدمت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم رسید و ایشان را تهنیت گفت و عرض کرد: یا رسول الله، بین من و فطرس برادری است، و از من درخواست کرده از شما بخواهم برایش دعا کنید که بال و پرش برگردد.

پیامبر اکرم به فطرس فرمود: می‌پذیری؟ عرض کرد: آری. پیامبر اکرم به او ولایت امیرالمؤمنین را عرضه داشت و او پذیرفت. فرمود: اینک پناه به گهواره ببر، خود را به آن بمال.

فطرس به جانب گهواره حضرت حسین علیه السلام رفت. پیامبر نیز برایش دعا می‌کرد. پیامبر اکرم فرمود: می‌دیدم که بال و پرش رویید و از آن خون جاری می‌شد، و بلند می‌شد تا به بال دیگرش چسبید، و با جبرئیل تا آسمان و عروج کرد و به محل خود برگشت.

حدیث دوازدهم

شماری از محدثان از عامّه و خاصّه این حدیث را روایت کرده‌اند. ما فقط آنچه را که در باب دهم کتاب الیقین آمده ذکر می‌کنیم که خود، از کتاب المناقب حافظ ابن

---

۱. بصائر الدرجات ص۸۸ ح ۷.

مردویه آورده، از انس بن مالک که گوید:

«بَيْنَمَا أَنَا عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِذْ قَالَ يَطْلُعُ الْآنَ. قُلْتُ: فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي، مَنْ ذَا؟ قَالَ: سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَخَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَأَوْلَى النَّاسِ بِالنَّبِيِّينَ. قَالَ فَطَلَعَ عَلِيٌّ علیه السلام» تا آخر حدیث[1].

من در خدمت پیامبر بودم، در زمانی که فرمود: هم اکنون می‌آید. گفتم: پدر و مادرم فدایت، چه کسی؟ فرمود: سرور مسلمانان، امیرمؤمنان، بهترین جانشین، و سزاوارترین مردم به پیامبران. گفت: در این حال، علی علیه السلام وارد شد.

حدیث سیزدهم

در باب سی و چهارم کتاب الیقین از انس بن مالک نقل می‌کند که گوید:

«كُنْتُ خَادِمَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله، فَبَيْنَا أَنَا أُوَضِّيهِ. فَقَالَ: يَدْخُلُ دَاخِلٌ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَخَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَأَوْلَى النَّاسِ بِالنَّبِيِّينَ وَأَمِيرُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ. فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ. قال فَإِذَا عَلِيٌّ علیه السلام قَدْ دَخَلَ»[2].

من خادم رسول خدا بودم. روزی داشتم در وضو به ایشان کمک می‌کردم. فرمود: فردی وارد می‌شود که امیرمؤمنان، سرور مسلمانان، بهترین جانشین، سزاوارترین مردم به پیامبران و پیشوای سپیدرویان [در قیامت] است. گفتم: خدایا! او را مردی از انصار قرار بده. دیدم که در این حال، علی علیه السلام وارد شد.

حدیث چهاردهم

در کتاب البصائر از جابر از امام باقر علیه السلام که در مورد آیه شریفه

«وَلَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً»[3].

و از پیش، به آدم سفارش کردیم، ولی فراموش کرد، و در او عزمی استوار نیافتیم.

فرمود:

«عَهِدَ إِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ، فَتَرِكَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ فِيهِمْ أَنَّهُمْ هَكَذَا.

---

۱. اليقين ص۱۴۱.

۲. اليقين ص۱۷۹.

۳. طه: ۱۱۵.

وَ إِنَّمَا سُمِّيَ أُولُو الْعَزْمِ أُوْلِي الْعَزْمِ، لِأَنَّهُ عَهِدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَالْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَالْمَهْدِيِّ وَسِيرَتِهِ علیهم السلام، فَأَجْمَعَ عَزْمُهُمْ أَن ذَلِكَ كَذَلِكَ وَالْإِقْرَارَ بِهِ»[1].

خداوند از او در بارۀ محمد و امامان جانشینش پیمان گرفت. اما او رها کرد [(در پاسخ درنگ کرد)] و عزم جدّی نشان نداد که چنان جایگاهی دارند. پیامبران اولوالعزم را اولوالعزم نامیدند، فقط بدان جهت که خداوند از آنان در بارۀ محمد و جانشینانش و در باب مهدی و سیره‌اش علیهم السلام پیمان گرفت، و عزم آنان بر این مطلب مجتمع شد و بدان اقرار آوردند.

اینها تَعدادی از روایات در این باب بود که تعداد آنها بسیار زیاد و بیش از چهل حدیث هستند که درآینده به بَرخی از آنها اشاره خواهیم نمود.

ده حدیث در بارۀ اخذ میثاقِ ولایت در خلقتِ اول، از جانب خداوند

خداوند میثاق این ولایت را در خلقت اول و عالَمِ اَظِلّه از مردم گرفت. این حقیقت در احادیث زیادی ـ که بالغ بر سی حدیث مسند است ـ آشکارا گفته شده که ما به ده حدیث با حذف سند بسنده می‌کنیم.

حدیث اول

در کتابهای کافی و توحید و علل الشرائع به اسناد خویش از امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که فرمود:

«فَلَمَّا أَرَادَ اللهُ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ، نَثَرَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ رَبُّكُمْ... إلى أن قال: ثُمَّ قَالَ لِبَنِي آدَمَ: أَقِرُّوا لِلّهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَلِهَؤُلَاءِ النَّفَرِ بِالْوَلَايَةِ وَالطَّاعَةِ» تا آخر حدیث[2].

چون خدا خواست خلق را بیافریند، ایشان را در برابر خویش پراکنده ساخت و به آنها گفت: پروردگار شما کیست؟... آنگاه به فرزندان آدم گفت: به ربوبیتِ خدا و ولایت و اطاعت از این اشخاص، اقرار کنید.

---

۱. بصائر الدرجات ص۹۰ ح ۱.

۲. الکافي ج۱ ص۱۳۲ ح ۷؛ توحید ص۳۱۹؛ علل الشرائع ج۱ ص۱۱۸.

حدیث دوم

در کتاب حضرمی ـ که نسخه‌اش نزد ما موجود است[۱] ـ از جابر آمده است که گوید: از امام باقر علیه السلام دربارهٔ تفسیر آیهٔ

«وَأَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً»[۲].

اگر [مردم] در راه درست، پایداری ورزند، قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم.

پرسیدم. فرمود:

«عَلَى الطَّرِيقَةِ يَعْنِي عَلَى الْوَلَايَةِ، فِي الْأَصْلِ عِنْدَ الْأَظِلَّةِ، حِينَ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ، أَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقاً، لَكِنَّا وَضَعْنَا أَظَلَّتَهُمْ فِي مَاءِ الْفُرَاتِ الْعَذْب».

یعنی اگر پایدار باشند بر ولایت که در موقع میثاق خداوند از فرزندان آدم گرفت عالم اشباح لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً یعنی از آب صاف خوشگوار بآنها می‌آشامانیم.

این حدیث را قمی نیز با تفاوتی اندک در تفسیرش نقل می‌کند[۳].

حدیث سوم

در بصائر الدرجات در تفسیر آیه شریفه «الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلا يَنْقُضُونَ الْمِيثاقَ»[۴] از امام ابوالحسن علیه السلام آورده است که می‌فرماید:

«إِنَّ رَحِمَ آلِ مُحَمَّدٍ صلوات الله عليهم مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ، يَقُولُ: اللَّهُمَّ صِلْ مَنْ وَصَلَنِي وَاقْطَعْ مَنْ قَطَعَنِي. وَهِيَ تَجْرِي فِي كُلِّ رَحِمٍ».

پیوند خویشاوندی آل محمد صلوات الله علیهم به عرش آویخته است و همواره می‌گوید: خدایا! پیوند گیر با هر که با من پیوند گیرد، و بِبُر از کسی که از من بِبُرد. و این در مورد هر پیوند خویشاوندی جریان دارد.

[سپس قمی می‌نویسد:]

«ونزلت هذه الآية في آل محمد و ما عاهدهم عليه، و ما أخذ عليهم من الميثاق

---

۱. این کتاب ضمن الاصول الستة عشر چاپ شده است.

۲. جن: ۱۶.

۳. تفسیر قمی ج۲ ص۳۸۹.

۴. رعد: ۲۰.

في الذر، من ولاية أمير المؤمنين و الأئمة عليه و عليهم السلام بعده؛ و هو قوله: «الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَلا يَنْقُضُونَ الْمِيثاقَ ـ الآية». ثم ذكر أعداءهم، فقال: الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ يعني أمير المؤمنين عليه السلام، و هو الذي أخذ الله عليهم في الذر، و أخذ عليهم رسول الله صلى الله عليه وآله بغدير خم»[1].

این آیه در مورد آل محمد صلوات الله علیهم نازل شده است و پیمانی که خداوند از مردم برای آنان گرفته و پیمانی که در عالم ذرّ در باب ولایت امیرالمؤمنین و امامان معصوم علیهم السلام گرفته، و این است کلام الهی: «کسانی که به عهد الهی وفا می‌کنند و در مورد میثاق نقض پیمان نمی‌کنند».

آنگاه دشمنانشان را یاد کرده و می‌فرماید: «کسانی که پس از میثاق خداوند، پیمان می‌شکنند». یعنی در باب امیر مؤمنان علیه السلام، که خداوند در عالم ذرّ در باره‌اش از مردم پیمان گرفت و پیامبر در غدیر خم، این پیمان را تجدید کرد.

حدیث چهارم

در بصائر الدرجات به نقل از رسول اکرم صلى الله عليه وآله آمده است که می‌فرماید:

«مَا تَكَامَلَتِ النُّبُوَّةُ لِنَبِيٍّ فِي الْأَظِلَّةِ حَتَّى عُرِضَتْ عَلَيْهِ وَلَايَتِي وَوَلَايَةُ أَهْلِ بَيْتِي وَمثلُوا لَهُ، فَأَقَرُّوا بِطَاعَتِهِمْ وَوَلَايَتِهِمْ»[2].

نبی اکرم فرمود: پیامبریِ هیچ پیامبری در عالم أظلة تکمیل نشد، مگر اینکه ولایت من و ولایت اهل بیتم بر او عرضه شد و تمثال آنها برای آن پیامبر مجسم شد و اقرار به طاعت و ولایت آنها نمودند..

حدیث پنجم

در همان کتاب از امام ابوالحسن علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ..»[3] فرموده است:

«الذی أُخِذ علیهم المیثاق من ولایتنا»[4].

---

۱. تفسیر قمی ج۱ ص۳۶۳.

۲. بصائر الدرجات ص۹۳ ح ۷.

۳. انسان: ۷.

۴. بصائر الدرجات ص۱۱۰ ح ۲.

(نذری که در آیه وفای به آن یاد شده) همان است که از ایشان بر ولایت ما پیمان گرفته شده است.

حدیث ششم

در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که می‌فرماید:

«كَانَ الْمِيثَاقُ مَأْخُوذاً عَلَيْهِمْ لِلّٰهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَلِرَسُولِهِ بِالنُّبُوَّةِ، وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ بِالْإِمَامَةِ، فَقَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَمُحَمَّدٌ نَبِيَّكُمْ وَعَلِيٌّ إِمَامَكُمْ، وَالْأَئِمَّةُ الْهَادُونَ أَئِمَّتَكُم» تا آخر حدیث.[1]

میثاقی که از آنها گرفته شد، پیمانی بود برای خدا به ربوبیت، و برای رسولش به نبوت، و برای امیرالمؤمنین و امامان علیهم‌السلام به امامت. خداوند فرمود: آیا من خداوندگارتان نیستم، و محمد پیامبرتان نیست، و علی امامتان نیست، و پیشوایان هدایتگر، امامان شما نیستند؟

حدیث هفتم

در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام محمد بن علی علیهماالسلام آمده است که می‌فرماید:

«لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَتَى سُمِّيَ عَلِيٌّ (علیه السلام) أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا اخْتَلَفَ فِيهِ اثْنَانِ. قَالَ: قُلْتُ: مَتَى؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: فِي الْأَظِلَّةِ حِينَ أَخَذَ اللهُ الْمِيثَاقَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، قالُوا بَلى، مُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّكُمْ»[2].

اگر مردم می‌دانستند چه زمانی علی (علیه السلام) با عنوان «امیرالمؤمنین» نامیده شد، دو نفر هم درباره‌اش اختلاف نمی‌کردند. گفتم: چه زمانی؟ فرمود: در عالم اظلّة، زمانی که خداوند میثاق گرفت از فرزندان آدم، از پشت آنها از نسلشان، و بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری. (نیز پرسید:) آیا محمد پیامبرتان نیست؟ آیا علی امیرالمؤمنین ولیّ شما نیست؟

---

۱. تفسیر قمی ج۱ ص۲۴۶.

۲. تفسیر فرات ص۱۴۷ ح ۱۸۴.

حدیث هشتم

در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام محمد بن علی علیهما السلام آمده که فرمود:

«وَإِنَّمَا جُعِلَ الْمِيثَاقُ فِي الْحَجَرِ، لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَمَّا أَخَذَ الْمِيثَاقَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله بِالنُّبُوَّةِ وَلِعَلِيٍّ عليه السلام بِالْوَصِيَّةِ، اصْطَكَّتْ فَرَائِصُ الْمَلَائِكَةِ. فَأَوَّلُ مَنْ أَسْرَعَ إِلَى الْإِقْرَارِ بِذَلِكَ، الْحَجَرِ» تا آخر حدیث[۱].

و علّت اینکه میثاق در حجر قرار داده شده است، این است که خداوند عزّ وجلّ، چون برای ربوبیّت خود و نبوت محمّد (صلّی الله علیه و آله) و وصایت علی (علیه السّلام) میثاق بگرفت، فرشتگان سخت به هراس افتادند، و ارکان وجودشان به لرزه درآمد. و نخستین موجودی که در این باره به اقرار بشتافت، همان حجر بود.

حدیث نهم

در کتاب علل الشرایع، از امام محمد باقر علیه السلام آمده است که می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ... إلى أن قال: ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى وَلَايَتِنَا، فَأَقَرَّبِهَا ـ وَاللهِ ـ مَنْ أحبب وَأَنْكَرَهَا مَنْ أَبْغَض» تا آخر حدیث[۲].

خداوند عزوجلّ آفریدگان را آفرید... سپس آنها را به ولایت ما فراخواند. پس به خدا سوگند، هرکس که دوست داشت، بدان اقرار آورد، و هرکه بدان دشمنی ورزید، انکارش کرد.

حدیث دهم

در کتاب الیقین از امام محمد باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش از جد والاتبارش نقل شده است که می‌فرماید:

«انَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله قَالَ لِعَلِيٍّ عليه السلام: أَنْتَ الَّذِي احْتَجَّ اللهُ بِهِ فِي ابْتِدَاءِ الْخَلْقِ حَيْثُ أَقَامَهُمْ، فَقَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، قالُوا جَمِيعاً: بَلى. فَقَالَ: مُحَمَّدٌ رَسُولِي؟ فَقَالُوا جَمِيعاً: بَلَى. فَقَالَ: وَعَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالُوا جَمِيعاً: لَا، اسْتِكْبَاراً وَعُتُوّاً عَنْ

---

۱. من لا يحضره الفقيه ج۲ ص۱۹۱ ح ۲۱۱۴؛ الكافي ج۴ ص۱۸۶.

۲. علل الشرائع ج۱ ص۱۱۸؛ الكافي ج۱ ص۴۳۶؛ بصائر الدرجات ص۱۰۰.

وَلَایَتِكَ، إِلَّا نَفَرٌ قَلِیلٌ وَهُمْ أَقَلُّ الْقَلِیلِ، وَهُمْ أَصْحَابُ الْیَمِینِ»[1].

پیامبراکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود: تو هستی که خداوند بر او احتجاج نمود بر مردم در آفرینش خلق هنگامی که آنان را برپا کرد، به آنها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری. فرمود: محمّد پیامبر من نیست؟ گفتند: آری. فرمود: آیا علی امیرالمؤمنین نیست؟! مردم همگی از روی تکبر و خودخواهی گفتند: نه، مگر گروه کمی که آنها بسیار کم‌اند و هم ایشان اصحاب یمین‌اند.

در صفحات آینده، هرکدام از این احادیث را با اسانید کامل در جای خود بررسی خواهیم کرد، ان شاء الله.

***

از مطالب پیشین شماری از ضرورتهای دین اسلام و رؤوس آیین حنیف در باب نبوت و امامت روشن شد، مانند: برتریِ انبیاء و اوصیاء بر سایر افراد بشر، اختصاص آنها به این مرتبهٔ والا، برتری هرکدام بر دیگری، اختلاف درجات آنها در خلافت الهی، اختصاص پیامبر گرامی ما و اوصیاء حضرتش به این منصب، تعمیم ولایت آنها بر تمام خلایق، برانگیختن آنها به عنوان نبیّ و ولیّ بر تمامی انسان‌ها از آدم تا روز قیامت، رساندن آنها به مرتبه‌ای از ولایت که فهم ما از درک ان کوتاه است، و قرار دادن آنها در جایگاه تکریم از طرف خداوند در تمامی ایام که هیچ احدی را مانند آنها نیست. تمامی اینها از ضروریات دین اسلامی و آیین حنیف است که لازمه‌اش وجود عالم خلق و تکلیف و میثاق و امتحان قبل از این نشات دنیوی است و اگر اینها نمی‌بود، در اساس مذهب فسادی حاصل می‌شد که پایانی نداشت.

روز جمعه روز جمع خلایق

هنگامی که خداوند تبارك وتعالی آسمانها و زمین را در شش روز (شش دوره زمانی) جمع کرد و آفرینش آنها را به پایان برد، ارواح بشری و ذرات انسانیِ آراسته به عقل را در روز جمعه آفرید، و آنها را برای گرفتن میثاق جمع کرد.

---

۱. الیقین ص۲۱۳.

شیخ المحدثین جعفربن محمد قمی در کتاب العروس[1] خود آن را به اسناد خویش از ابوالحسن اول (امام کاظم) علیه‌السلام روایت کرده است که می‌فرماید:

«خَلَقَ اللهُ الْأَنْبِیَاءَ وَالْأَوْصِیَاءَ یَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَهُوَ الْیَوْمُ الَّذِي أَخَذَ اللهُ فِیهِ مِیثَاقَهُمْ. وَقَالَ: خُلِقْنَا نَحْنُ وَشِیعَتُنَا مِنْ طِینَةٍ مَخْزُونَةٍ، لَا یَشِذُّ مِنْهَا شَاذٌّ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَة»[2].

خداوند، پیامبران و جانشینان آنان را روز جمعه آفرید؛ و این همان روزی است که میثاق از آنان گرفت. نیز فرمود: ما و شیعیان ما از طینت مخزونی آفریده شدیم که هیچ کسی تا روز قیامت، از آن مستثنی نمی‌شود.

خداوند تعالی همگان را در این روز، برای گرفتن میثاق گرد آورد، از تمام پیامبران و مردم بر ولایت خویش و ولایت دو مالک و زمامدار ولایتِ مطلقه، با نبوت و وصایت محمد و علی صلوات الله علیهما و آلهما، میثاق گرفت و بدین روی، آن روز، جمعه نامیده شد.

حدیث امام جعفرصادق علیه‌السلام ما را به این معنی راه می‌نماید که راوی گوید:

«سَأَلْتُ جَعْفَرَبْنَ مُحَمَّدٍ علیهما‌السلام: لِمَ سُمِّیَتِ الْجُمُعَةُ جُمُعَةً؟ قَالَ: لِأَنَّ اللهَ تَعَالَی جَمَعَ فِیهَا خَلْقَهُ لِوَلَایَةِ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَیْتِهِ علیهم‌السلام».

راوی پرسید: چرا جمعه را بدین نام نامیده‌اند؟ فرمود: زیرا خدای تعالی (در این روز) خلایق را به ولایت محمد و خاندانش علیهم‌السلام جمع می‌کند.

نیز می‌فرمایند:

«جَمَعَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الْخَلْقَ لِوَلَایَتِنَا یَوْمَ الْجُمُعَة»[3].

خداوند، آفریدگان را در روز جمعه، به ولایت ما گرد می‌آرد.

و می‌فرماید:

«سُمِّیَتِ الْجُمُعَةُ جُمُعَةً، لِأَنَّ اللهَ جَمَعَ لِلنَّبِيِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَمْرَهُ»[4].

---

۱. این کتاب دربارهٔ فضیلت و آداب روز جمعه است و از آنجا که این روز، در برخی روایات، «عروس ایام» خوانده شده، نویسنده ـ که از محدثان شیعی سدهٔ چهارم است ـ کتاب خود را بدین نام، نامیده است. برخی از روایات یادشده در متن کتاب خواهد آمد. (ویراستار)

۲. بحار الأنوارج۸۶ ص۲۸۱ نقل از کتاب العروس.

۳. الخصال ج۲ ص۳۸۴.

۴. بحار الأنوارج۸۶ ص۲۸۱ نقل از کتاب العروس؛ مستدرك الوسائل ج۶ ص۵۹.

جمعه را جمعه نامیدند، زیرا خداوند در این روز، امر پیامبرش را جمع کرد.

از امام باقر علیه‌السلام روایت شده که به پرسشی پیرامون وجه تسمیهٔ جمعه پاسخ می‌دهد.

«قَالَ لَهُ رَجُلٌ: كَيْفَ سُمِّيَتِ الْجُمُعَةُ؟ قَالَ: إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ جَمَعَ فِيهَا خَلْقَهُ لِوَلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ فِي الْمِيثَاقِ، فَسَمَّاهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، لِجَمْعِهِ فِيهِ خَلْقَه»[۱]

فردی پرسید: چگونه (چرا) روز جمعه بدین نام نامیده شد؟ فرمود: خدای عز وجل در آن، آفریدگان خود را برای ولایت محمد و جانشینش در عالم میثاق گرد آورد، بدین روی این روز را جمعه نامیدند که روز جمع خلایق (بر امر ولایت) است.

از اینجا معنی این جمله بر ما روشن می‌شود که گفته‌اند: «المحمدیّون أهل الجمعة و محمدٌ صاحبها» (محمدی‌ها اهل جمعه‌اند و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله صاحب جمعه است). روز جمعه روز اقرار گرفتن به ربوبیت خداوند متعال و میثاق به ولایت، قرار داده شد، لذا می‌توان آن را روز طاعت و فطرت، و روز جمع و شهود در محضر خداوند برای عبادت روحی با اقرار به توحید و ولایت در حضور صاحب ولایت نامید. بدین روی مردم را فراخواند که از اشتغال دنیوی که آنها را از حضرت الهی دور می‌سازد و آنها را به فراموشیِ عهد خود می‌کشاند، دست بدارند. آنگاه آنها را به اجتماع به عبادت روحی و نماز قلبی در محضر ولایت در روزهای جمعه امر فرمود، تا آن اجتماع و حضور اول را که در نخستین جمعه در عالم اظله پدید آمد، یاد آرند. خداوند سبحان، مراتب فضیلت بین مؤمنان و تقدّم آنها بر یکدیگر را ـ که بر مبنای سبقتِ حضور در محضر الهی است ـ با تعبد آنها به تبعیت از صاحب ولایت در آن روز قرار داد، همچنانکه آن را با سبقت گرفتن به سوی او در نخستین جمعه در خلق اول مقرّر داشت.

احادیث روز جمعه ومنزلت آن

در این زمینه به چند حدیث اشاره می‌کنم:

۱. شیخ فقیه وجیه، ابومحمد جعفربن احمد قمی قدس سره، در کتاب العروس خود

۱. الکافي ج۳ ص۴۱۵؛ تهذیب الاحکام ج۳ ص۳.

ـ که نسخه‌اش نزد ما موجود است ـ از جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که می‌فرماید:

«إِذَا كَانَ حِينُ يَبْعَثُ اللهُ تَعَالَى الْخَلْقَ، أُتِيَ بِالْأَيَّامِ تَعْرِفُهَا الْخَلَائِقُ بِاسْمِهَا وَحِلْيَتِهَا، يَقْدُمُهَا يَوْمُ الْجُمُعَةِ، لَهُ نُورٌ سَاطِعٌ تَتْبَعُهُ سَائِرُ الْأَيَّامِ، كَأَنَّهَا عَرُوسٌ كَرِيمَةٌ ذَاتُ وَقَارٍ، تُهْدَى إِلَى ذِي حُلُمٍ وَيَسَارٍ[1]. ثُمَّ يَكُونُ يَوْمُ الْجُمُعَةِ شَاهِداً وَحَافِظاً لِمَنْ سَارَعَ إِلَى الْجُمُعَةِ، ثُمَّ يَدْخُلُ الْمُؤْمِنُونَ الْجَنَّةَ عَلَى قَدْرِ سَعْيِهِمْ[2] إِلَى الْجُمُعَةِ»[3].

در روز محشر که خدا بندگان را برانگیزد، روزها را بیاورد و مردم آنها را به نام و نشان بشناسند. مقدّم بر همه، روز جمعه است که نور درخشانی دارد و روزهای دیگر دنبال اویند، و او مانند عروس محترمی است که به خانه صاحب مقام و مکنتی می‌برند. روز جمعه گواه و نگهدار کسی است که بدان بشتابد. و مؤمنان، براساس سبقت به جمعه، سبقت به بهشت کنند.

۲. در حدیثی دیگر می‌فرماید:

«إِذَا كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، قَعَدَتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَى أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ، بِأَيْدِيهِمْ صُحُفٌ مِنْ فِضَّةٍ وَأَقْلَامٌ مِنْ ذَهَبٍ، يَكْتُبُونَ الْأَوَّلَ فَالْأَوَّلَ عَلَى مَرَاتِبِهِم» تا آخر حدیث[4].

چون روز جمعه فرا رسد، ملائک بر درهای مساجد بنشینند، با الواحی از نقره و قلمهایی از زر، که نام افراد را می‌نویسند، به ترتیب اولویت.

چون روز جمعه روز اخذ میثاق ولایت است، در هر روز جمعه اضافه بر سایر ایام، برای تجدید پیمان ولایت و اقرار به آن، صلوات بر محمد و آل محمد توصیه شده و امر کرده‌اند که در تعقیب نمازهای واجب در صبح و ظهر و عصر در این روز این سنت اجرا شود، همان گونه که خداوند متعال در روز جمعهٔ نخست، میثاق ولایت آنها را پس از ربوبیت خویش آورد و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم و محمد نبی شما نیست و علی امیر شما نیست؟ زیرا معنی صلوات بر محمد و آل محمد، تجدید میثاق ولایت است که از مردم گرفته شده است.

---

۱. در متن اصلی: «ذي علم وشأن».

۲. در متن اصلی: «سبقهم».

۳. الأمالي طوسی ص۴۳۷؛ روضة الواعظين ص۳۳۲؛ مستدرك الوسائل ج۶ ص۶۹ نقل از كتاب العروس.

۴. بحار الانوار ج۸۶ ص۳۶۳ نقل از مجمع البيان وجنة الأمان.

۳. صدوق مسنداً از قول امام موسی بن جعفر علیه السلام آورده است که می‌فرماید:

«مَنْ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ وآله، فَمَعْنَاهُ أَنِّي أَنَا عَلَى الْمِيثَاقِ وَالْوَفَاءِ الَّذِي قَبِلْتُ حِينَ قَوْلِهِ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى» تا آخر حديث[1].

کسی که بر پیامبر و خاندانش درود فرستد، بدان معنا است که: من بر همان پیمانی هستم که روزی (در عالم ذرّ) پذیرفتم و بدان وفادارم، زمانی که خداوند فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم»؟ و همه گفتند: آری.

بدین روی باری تعالی به جمعی از فرشتگان فرمان داد که در روز جمعه صلوات مصلّین بر صاحب ولایت را بنویسند.

۴. همچنان که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«إِذَا كَانَتْ عَشِيَّةُ الْخَمِيسِ وَلَيْلَةُ الْجُمُعَةِ، نَزَلَتْ مَلَائِكَةٌ مِنَ السَّمَاءِ وَمَعَهَا أَقْلَامُ الذَّهَبِ وَصُحُفُ الْفِضَّةِ، لَا يَكْتُبُونَ عَشِيَّةَ الْخَمِيسِ وَلَيْلَةَ الْجُمُعَةِ وَيَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَى أَنْ تَغِيبَ الشَّمْسُ إِلَّا الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِي»[2].

زمانی که عصرپنجشنبه و شب جمعه فرارسد، گروهی از ملائکه از آسمان فرود می‌آیند، با قلمهای زرین و الواحی از نقره، که در عصرپنجشنبه، شب جمعه و روز جمعه تا غروب خورشید، چیزی جز درود بر پیامبر نمی‌نویسند.

این است وجه شاهد بودن و شفیع بودن روز جمعه در روز قیامت برای کسی که بر محمد و آل محمد صلوات می‌فرستد.

۵. شیخ جعفر قمی در کتاب العروس از امام صادق علیه السلام آورده است که می‌فرماید:

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، بَعَثَ اللهُ الْأَيَّامَ فِي صُوَرٍ يَعْرِفُهَا الْخَلْقُ أَنَّهَا الْأَيَّامُ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللهُ الْجُمُعَةَ أَمَامَهَا، يَقْدُمُهَا كَالْعَرُوسِ ذَاتَ جَمَالٍ وَكَمَالٍ تُهْدَى إِلَى ذِي دِينٍ وَمَالٍ. قَالَ: فَتَقِفُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ وَالْأَيَّامُ خَلْفَهَا، يَشْهَدُ وَيَشْفَعُ لِكُلِّ مَنْ أَكْثَرَ الصَّلَاةَ فِيهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، لا غيرهم» تا آخر حديث[3].

---

۱. معاني الأخبار ص۱۱۵.

۲. من لا يحضره الفقيه ج۱ ص۴۲۴؛ خصال ص۳۵۱؛ وسائل الشيعة ج۵ ص۷۱ نقل بدون سند از کتاب المُقنعة شيخ مفيد.

۳. بحار الأنوار ج۸۶ ص۳۵۳ نقل از کتاب العروس.

چون روز قیامت فرارسد، خداوند روزها را برانگیزد به شکلهایی که مردم می‌دانند روزهایند، سپس جمعه را پیشاپیش آنها برانگیزد که بر آنها پیش افتد مانند عروسی صاحب جمال و کمال که به مردی صاحب دین و مال تزویج کرده‌اند. روز جمعه بر در بهشت می‌ایستد، و روزهای دیگر پشت سر او قرار می‌گیرند. جمعه گواهی می‌دهد و شفاعت می‌کند برای هر کسی که بر محمد و آل محمد (علیهم السلام) درود فرستاده، نه برای دیگران.

در باب شاهد بودن این روز، احادیثی ذیل آیه «وَشٰاهِدٍ وَمَشْهُودٍ»[۱] آمده است.

۶. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که می‌فرماید:
«سَيِّدُ الْأَيَّامِ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَهِيَ شَاهِدٌ. وَمَشْهُودٌ يَوْمُ عَرَفَةَ»[۲].
سروَرِ روزها، روز جمعه است که شاهد است. و روز مشهود، روز عرفه است.

۷. از امام صادق علیه السلام نقل است که می‌فرماید:
«الشَّاهِدُ يَوْمُ الْجُمُعَةِ، وَالْمَشْهُودُ يَوْمُ عَرَفَةَ»[۳].
شاهد، روز جمعه است و مشهود، روز عرفه است.

در روایت دیگر، از یکی از دو امام (امام باقر یا صادق علیهما السلام) مانند آن نقل شده است[۴].

از این مطالب، برتریِ این روز بر دیگر روزها دانسته می‌شود، و روشن می‌گردد که چرا خداوند متعال جمعه را از میان روزها برگزیده و «سيّد الأيّام» قرار داده است.

۸. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که می‌فرماید:
«إِنَّ اللهَ اخْتَارَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ شَيْئاً، فَاخْتَارَ مِنَ الْأَيَّامِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ»[۵].
خداوند، از هر چیزی، چیزی برگزید. پس روز جمعه را از میان روزها برگزید.

---

۱. بروج: ۳.
۲. روضة الواعظين ص۳۳۱؛ شریف رضی این حدیث را در المَجازات النبوية ص۳۱۱، با شرح و توضیح آورده است.
۳. معاني الأخبار ص۲۹۸ ح ۲ و ۳.
۴. معاني الأخبار ص۲۹۹ ح ۶.
۵. الكافي ج۳ ص۴۱۳.

۹. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«خَيْرُ يَوْمٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ، يَوْمُ الْجُمُعَةِ»[۱].

بهترین روزی که خورشید برآن تابیده، روز جمعه است.

۱۰. پیامبر از قول جبرئیل می‌فرماید:

«هو سيد الايام، و نحن ندعوه إلى الآخرة يوم المزيد»[۲].

جمعه، سروَرِ روزها است. و ما آن را تا آخرت، «روزِ افزونی» می خوانیم.

۱۱. از رسول اکرم است که می‌فرماید:

«إِنَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَيِّدُ الْأَيَّامِ، يُضَاعِفُ اللهُ فِيهِ الْحَسَنَاتِ وَيَمْحُو فِيهِ السَّيِّئَاتِ، وَيَرْفَعُ فِيهِ الدَّرَجَاتِ وَيَسْتَجِيبُ فِيهِ الدَّعَوَاتِ، وَيَكْشِفُ فِيهِ الْكُرُبَاتِ وَيَقْضِي فِيهِ الْحَوَائِجَ الْعِظَامَ. وَهُوَ يَوْمُ الْمَزِيدِ لِلَّهِ فِيهِ عُتَقَاءُ وَطُلَقَاءُ مِنَ النَّارِ» تا آخر حدیث.[۳]

روز جمعه سروَرِ روزها است. در آن، خداوند حسنات را مضاعف می‌دارد و سیئات را محو می‌فرماید و درجات را بالا می‌برد و دعاها را مستجاب می‌سازد، دشواری‌ها را برطرف می‌فرماید و حاجتهای بزرگ را روا می‌دارد. این روز، نزد خداوند، روز افزایش آزادشدگان و رهاشدگان از آتش دوزخ است.

با درنگ در آنچه بیان شد، حقّ روز جمعه و حرمت آن را متوجه می‌شویم. اینک برای ما معنی این حدیث شریف نبوی ـ درود خدا بر او و خاندانش ـ روشن می‌شود که می‌فرماید:

«إِنَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَيِّدُ الْأَيَّامِ... إلى أن قال: مَا دَعَا اللهَ فِيهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ وَعَرَفَ حَقَّهُ وَحُرْمَتَهُ، إِلَّا كَانَ حَقّاً عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَهُ مِنْ عُتَقَائِهِ وَطُلَقَائِهِ مِنَ النَّارِ. وَإِنْ مَاتَ فِي يَوْمِهِ أَوْ لَيْلَتِهِ، مَاتَ شَهِيداً وَبُعِثَ آمِناً. وَمَا اسْتَخَفَّ أَحَدٌ بِحُرْمَتِهِ وَضَيَّعَ حَقَّهُ، إِلَّا كَانَ حَقّاً عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُصْلِيَهُ نَارَ جَهَنَّمَ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ» تا آخر حدیث[۴].

---

۱. بحار الأنوار ج۸۶ ص۲۷۴.

۲. بخشی از حدیثی که هیثمی در مجمع الزوائد ج۱۰ ص۴۲۱ نقل کرده است.

۳. الكافي ج۳ ص۴۱۴ ح ۵.

۴. تهذیب الاحکام ج۳ ص۲ ح ۲.

روز جمعه سروَرِ روزها است... هیچ کس در آن دعا نکند و حق و حرمتش را نشناسد، مگر آنکه بر خدا باشد که او را در شمار آزادشدگان و رهاشدگان از دوزخ قرار دهد. اگر در آن شب یا روز بمیرد، شهید مرده و (در قیامت) با امنیت برانگیخته شود. (از سوی دیگر) هیچ کس حرمتش را سبک نشمرد و حقّش را ضایع نکند مگر آنکه بر خدا باشد که آتش دوزخ را به او بچشاند، مگر آنکه توبه کند.

تجدید عهد و میثاق در روز غدیر خم

خدای تعالی برای آنکه این روز را به ولایت و صاحب آن اختصاص دهد، به پیامبر گرامی خود امر نمود که در روز جمعه هجدهم ماه ذی‌الحجه در غدیر خم هفتاد هزار تن یا بیشتر را گرد آورد تا بیعت و میثاقی را که با خطاب خداوند در خلق اول و در عالم تکلیف اول، از آنها گرفته شده، تجدید کنند. لذا به وسیلهٔ جبرئیل به حضرتش وحی فرستاد.

در حدیث آمده که جبرئیل به پیامبر عرض کرد:

«جَدِّدْ عَهْدَكَ وَمِيثَاقَكَ وَبَيْعَتَهُ، وَذَكِّرْهُمْ مَا فِي الذَّرِّ مِنْ بَيْعَتِي وَمِيثَاقِي الَّذِي أَوْثَقْتُهُمْ بِهِ، وَعَهْدِي الَّذِي عَهِدْتُ إِلَيْهِمْ، مِنَ الْوَلَايَةِ لِمَوْلَاهُمْ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِب... إلى أن قال: فَأَقِمْ يَا مُحَمَّدُ! عَلِيّاً، وَخُذْ عَلَيْهِ الْبَيْعَةَ، وَجَدِّدْ عَهْدِي وَمِيثَاقِي لَهُمْ الَّذِي أَوْثَقْتُهُمْ عَلَيْهِ، فَإِنِّي قَابِضُكَ إِلَيَّ وَمُسْتَقْدِمُك» تا آخر حدیث.[۱]

عهد و میثاق خود و بیعتش را تازه کن. و به آنها یاد آور آنچه در عالم ذرّ از بیعتم و پیمانی که از آنها گرفته‌ام گذشته است. عهد مرا که با آنها بسته‌ام، یادشان بیاور، از ولایت برای مولایشان و مولای هر مرد و زن مؤمن، علی بن ابی طالب علیه‌السلام... پس اینک ای محمد! علی را برپا دار و برایش بیعت بگیر، و عهد و میثاق مرا که برایش از آنها گرفته‌ام، تجدید کن. زیرا من روح تو را می‌گیرم و به سوی خود فرا می‌خوانم.

پس آن تجدید میثاقِ اول و یادآوریِ بیعتِ اول که در روز جمعه بود، برای رعایت

---

۱. الیقین نوشته ابن طاووس ص۳۴۴.

اختصاص ایشان به ولایت بود، و تذکری بود به میثاقی که در روز جمعهٔ اول گرفته شده، و برای تطابق دو میثاق است. بعلاوه برای اختصاصِ افزون‌ترِ این روز (جمعه) به دو تن که صاحب ولایت مطلقه و خلافت عامه‌اند ـ یعنی محمد و علی صلی الله علیهما وآلهما ـ ولادتِ هر دو گرامی، در این روز اتفاق افتاد، و زمین در همین روز به نور جمالشان روشن گردید. ولادت نبی اکرم صلی الله علیه وآله بنا بر اقوال مشهورتر در روز جمعه هفدهم ربیع الاول بود و ولادت امام علی علیه السلام در روز جمعه سیزدهم ماه رجب روی داد. به جهت همین خصوصیت و اختصاص، انتظار می‌رود که ظهور حضرت صاحب الامر، امام غایب از دیده‌ها ـ که در دلهای اهل ولا حاضر است ـ و انتشار رایتِ ولایتِ حقهٔ ایشان در روز جمعه باشد، چنان که در بسیاری از احادیث اهل بیت عصمت علیهم السلام آمده است[۱].

و همین است دلیل وقوع قیامت کبری در روز جمعه، چنانکه در حدیث شریف نبوی ـ درود خدا بر او و خاندانش ـ آمده است، حدیثی که شماری از پیشوایان حدیث روایت کرده‌اند. آن گرامی صلی الله علیه وآله فرموده‌اند:

«يَوْمُ الْجُمُعَةِ يَوْمٌ يُتَخَوَّفُ فِيهِ الْهَوْلُ وَشِدَّةُ الْقِيَامَةِ وَالْفَزَعُ الْأَكْبَرُ» تا آخر حدیث.[۲]

روز جمعه روزی است که ترس هول و شدّت قیامت و بزرگترین فزع، در آن است.

نیز فرموده‌اند:

«مَا مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَلَا سَمَاءٍ وَلَا أَرْضٍ وَلَا رِيَاحٍ وَلَا جِبَالٍ وَلَا بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ[۳]، إِلَّا وَهُنَّ يَشْفَقْنَ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ أَنْ تَقُومَ فِيهِ السَّاعَةُ» تا آخر حدیث. که شیخ ثقهٔ صالح، احمد بن فهد حلی در عدة الداعي روایت کرده است[۴].

هیچ مَلَک مقرّب و آسمان و زمین و باد و کوه و خشکی و دریایی نیست، مگر آنکه روز جمعه نگران آن است که در آن قیامت روی دهد.

---

۱. زیارت روز جمعه. نیز بنگرید به کتاب شریف مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام نوشته آیة الله سید محمدتقی موسوی اصفهانی متوفی ۱۳۴۸ قمری (ویراستار).

۲. بحار الأنوار ج۸۶ ص۲۸۱؛ مستدرك الوسائل ج۶ ص۵۹.

۳. در اصل کتاب: «ولا جبال ولا شجر».

۴. عدة الداعي ص۳۸؛ خصال ص۳۱۵ ح ۹۷.

و ایـن بـه سـبب رجـوع قیامت بـرای ولایـت و صاحـب آن اسـت، زیـرا قیامـت کبـری روز عـرض و جمـع بـرای بازخواسـت از مـردم در بـاب ولایـت اسـت، چنـان کـه در قـرآن آمـده اسـت:

«ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»[1].

آن گاه در آن روز از نعمت شما را باز می‌پرسند.

و فرمود:

«وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ»[2].

(در موقف حساب) نگاهشان دارید که در کارشان سخت مسئولند.

نقل ده حدیث در تفسیر این دو آیه

در تفسیر ایـن دو آیه، اخبار و نصوص فراوانی از طرق خاصه و عامه وارد شـده است که مـا به نقل ده مورد از آن احادیث بسنده می‌کنیم:

حدیث اول

در کتاب احتجاج، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده است که می‌فرماید:

«هُمُ النَّعِيمُ الَّذِي يسْأَلُ الْعِبَادَ عَنْهُ[3]، لِأَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْعَمَ بِهِمْ عَلَى مَنِ اتَّبَعَهُمْ مِنْ أَوْلِيَائِهِمْ. قَالَ السَّائِلُ: مَنْ هَؤُلَاءِ الْحُجَجُ؟ قَالَ: هُمْ رَسُولُ اللهِ وَمَنْ حَلَّ مَحَلَّهُ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللهِ»[4].

ایشـان همـان نعیمـی هسـتند کـه بندگان در بارهٔ آن پرسـیده شـوند، زیـرا خداوند به سـبب ایشـان پیروانشـان را مشـمول نعمـت خود قرار داده اسـت.

پرسید: این حجّتها چه کسانند؟

---

۱. تکاثر: ۸.

۲. صافات: ۲۴.

۳. در اصل کتـاب: «إنّ النعيـم الـذي يسـأل العبـاد عنـه رسـول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ومـن حلّ محلّه من أصفيـاء الله فإنّ الله أنعم بهـم علـى من اتبعهم مـن أوليائلهم».

۴. احتجاج ج۱ ص۳۷۵ ضمن حدیث مفصل احتجاج حضرتش برزندیق که از صفحه ۳۵۸ کتاب آغاز می‌شود.

فرمود: ایشان عبارتند از: رسول خدا، و جماعتی از برگزیدگان که خداوند ایشان را مقرون رسول فرموده است.

حدیث دوم

در حدیث گفت و گوی ابوحنیفه با امام صادق علیه‌السلام نقل است که:

«سَأَلَ أَبُوحَنِيفَةَ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ. فَقَالَ لَهُ: مَا النَّعِيمُ عِنْدَكَ يَا نُعْمَانُ؟ قَالَ: الْقُوتُ مِنَ الطَّعَامِ وَالْمَاءُ الْبَارِدُ. فَقَالَ: لَئِنْ أَوْقَفَكَ اللهُ بَيْنَ يَدَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، حَتَّى يَسْأَلَكَ عَنْ كُلِّ أَكْلَةٍ أَكَلْتَهَا أَوْ شَرْبَةٍ شَرِبْتَهَا، لَيَطُولَنَّ وُقُوفُكَ بَيْنَ يَدَيْهِ.

قَالَ: فَمَا النَّعِيمُ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ، النَّعِيمُ الَّذِي أَنْعَمَ اللهُ بِنَا عَلَى الْعِبَادِ. وَبِنَا ائْتَلَفُوا بَعْدَ مَا كَانُوا مُخْتَلِفِينَ. وَبِنَا أَلَّفَ اللهُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ، فَجَعَلَهُمْ إِخْوَاناً بَعْدَ أَنْ كَانُوا أَعْدَاءً. وَبِنَا هَدَاهُمُ اللهُ لِلْإِسْلَامِ. وَهُوَ النِّعْمَةُ الَّتِي لَا تَنْقَطِعُ. وَاللهُ سَائِلُهُمْ عَنْ حَقِّ النَّعِيمِ الَّذِي أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْهِمْ، وَهُوَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَعِتْرَتُهُ علیهم‌السلام».

ابوحنیفه از حضرت صادق علیه‌السلام راجع به همین آیه پرسید. امام فرمود: به نظر تو نعمت چیست؟

ابوحنیفه گفت: خوراکی و آب سرد.

فرمود: اگر خدا تو را در روز قیامت نگاه دارد و دربارهٔ هرخوراک و آشامیدنی‌ای که مصرف کرده‌ای یک یک بپرسد، باید مدت زیادی آنجا توقف کنی.

عرض کرد: پس نعیم در آیه چه معنی دارد؟

فرمود: ما اهل بیت، آن نعمتی هستیم که خدا برمردم ارزانی داشته است. به وسیله ما با یکدیگر الفت گرفتند، با اینکه قبلاً با هم اختلاف داشتند. و به وسیله ما دلهای آنها را به هم نزدیک نمود و با هم برادر شدند، با اینکه قبلاً دشمن یکدیگر بودند. و به وسیله ما آنها را به اسلام هدایت کرد.

این است نعمت پایدار. و خداوند در حق این نعمت که به آنها داده از آنها خواهد پرسید. و آن، پیامبر و عترت اوست علیهم‌السلام.

این حدیث را شماری از مفسرّان، از عیاشی و به اسناد او نقل کرده‌اند[1].

---

۱. مانند: مجمع البیان ج۱۰ ص۴۳۳؛ تفسیر صافی ج۵ ص۳۷۰؛ نور الثقلین ج۵ ص۶۶۳.

حدیث سوم

از امام صادق علیه السلام:

«قَالَ علیه السلام لأبي حنيفة: وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّكَ تُفَسِّرُ آيَةً فِي كِتَابِ اللهِ، وَهِيَ (ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) أَنَّهُ[۱] الطَّعَامُ الطَّيِّبُ وَالْمَاءُ الْبَارِدُ فِي الْيَوْمِ الصَّائِفِ. قال: نَعَمْ. قَالَ لَهُ: لودَعَاكَ رَجُلٌ وَأَطْعَمَكَ طَعَاماً طَيِّباً وَأَسْقَاكَ مَاءً بَارِداً، ثُمَّ امْتَنَّ عَلَيْكَ بِهِ، مَا كُنْتَ تَنْسُبُهُ إِلَيْهِ؟ قُلْتُ: إِلَى الْبُخْلِ. قَالَ: أَفَيَبْخَلُ اللهُ تَعَالَى؟ قُلْتُ: فَمَا هُوَ؟ قَالَ: حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»[۲].

امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه فرمود: به من خبر رسیده که آیه‌ای از قرآن را تفسیر کرده‌ای؛ آیهٔ «سپس در آن روز در بارهٔ نعیم از شما می‌پرسند». این آیه را به غذای گوارا و آب خنک در روز گرم تفسیر کرده‌ای. گفت: این چنین است.

امام فرمود: اگر کسی تو را به مهمانی بخواند و به تو غذایی گوارا بخوراند و آبی خنک بنوشاند، آنگاه بر تو منّت نهد، او را به چه صفتی نسبت می‌دهی؟ گفت: به بخل. فرمود: آیا خدای تعالی بخل می‌ورزد؟ ابوحنیفه پرسید: پس این نعیم چیست؟ فرمود: محبت ما اهل بیت. (یعنی خداوند برای غذا که نعمتی ویژه نیست منت نمی‌گذارد).

حدیث چهارم

در عیون اخبار الرضا علیه السلام به اسناد خویش از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که می‌فرماید:

«لَيْسَ فِي الدُّنْيَا نَعِيمٌ حَقِيقِيٌّ. فَقَالَ لَهُ بَعْضُ الْفُقَهَاءِ مِمَّنْ يَحْضُرُهُ: فَيَقُولُ اللهُ عَزَّوَجَلَ: ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ.[۳] أَمَا هَذَا النَّعِيمُ فِي الدُّنْيَا وَهُوَ الْمَاءُ الْبَارِدُ.

فَقَالَ لَهُ الرِّضَا علیه السلام وَعَلَا صَوْتُهُ: كَذَا فَسَّرْتُمُوهُ أَنْتُمْ وَجَعَلْتُمُوهُ عَلَى ضُرُوبٍ، فَقَالَتْ طَائِفَةٌ: هُوَ الْمَاءُ الْبَارِدُ، وَقَالَ غَيْرُهُمْ هُوَ الطَّعَامُ الطَّيِّبُ، وَقَالَ آخَرُونَ هُوَ النَّوْمُ الطَّيِّبُ.

---

۱. در اصل کتاب: «بلغني أنك تفسّر النعيم في هذه الآية بالطعام...».

۲. صافی ج۵ ص۳۷۰ نقل از تفسیر عیاشی.

۳. التکاثر: ۸.

قَالَ الرِّضَا عليه السلام: وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّ أَقْوَالَكُمْ هَذِهِ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فِي قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ.، فَغَضِبَ عليه السلام وَقَالَ: إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يَسْأَلُ عِبَادَهُ عَمَّا تَفَضَّلَ عَلَيْهِمْ بِهِ، وَلَايَمُنُّ بِذَلِكَ عَلَيْهِمْ. وَالِامْتِنَانُ بِالْإِنْعَامِ مُسْتَقْبَحٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ، فَكَيْفَ يُضَافُ إِلَى الْخَالِقِ عَزَّوَجَلَّ مَا لَا يَرْضَى الْمَخْلُوقُ بِهِ؟!

وَلَكِنَّ النَّعِيمَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَمُوَالاتُنَا، يَسْأَلُ اللهُ عِبَادَهُ عَنْهُ بَعْدَ التَّوْحِيدِ وَالنُّبُوَّةِ، لِأَنَّ الْعَبْدَ إِذَا وَفَى بِذَلِكَ، أَدَّاهُ إِلَى نَعِيمِ الْجَنَّةِ الَّذِي لَا يَزُول» تا آخر حدیث.[1]

گفت: ما روزی نزد علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام بودیم. حضرت مرا فرمود: در این جهان نعیم حقیقی نیست. پاره‌ای از دانشمندان که در محضرش حاضر بودند، گفتند: این چنین نیست، خداوند خود می‌فرماید: ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (در این روز از نعیم پرسش خواهید شد ـ تکاثر: ۸)، آیا این همین آب سرد گوارا در دنیا نیست؟

حضرت با آواز بلند فرمود: شما این چنین معنی می‌کنید، و آن را به چند وجه تفسیر می‌نمایید، جماعتی گفتند مراد آب خنک است، و جماعتی دیگر گفتند طعام لذیذ است، و عدّه دیگر گفتند خواب خوش است. حال آنکه پدرم برایم نقل کرد که در محضر پدرش ابوعبد الله امام صادق علیه السلام، این اقوال شما در بیان آیه «ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» ذکر شد، آن حضرت ناراحت و خشمگین گشته فرمود: خداوند عزّوجلّ، در بارۀ چیزی که به بندگانش تفضّل کرده نخواهد پرسید و بدان بر آنان منّت نمی‌نهد. منّت به انعام، در مخلوقات قبیح و زشت است، تا چه رسد به خداوندِ عالَم عزّوجلّ. چگونه چیزی به خداوند نسبت داده می‌شود که مخلوقِ هم بدان راضی نیست.

ولکن مراد به این نعیم، دوستی ما اهل بیت و ولایت ما است، که خداوند در بارۀ آن در قیامت بازخواست خواهد کرد. خداوند پس از پرسش از مردم در بارۀ توحید و نبوّت، بندگان را نسبت به مسأله ولایت ما بازجویی خواهد کرد، زیرا بنده اگر از عهده این سؤال برآید و بدان وفا کرده باشد، این امر او را به نعیم جاودانه بهشت می‌رساند.

---

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج۱ ص۱۳۶ ح ۸.

حدیث پنجم

در کافی از امام صادق عليه‌السلام در مورد این آیه روایت شده که می‌فرمایند:

«إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَكْرَمُ وَأَجَلُّ مِنْ أَنْ يُطْعِمَكُمْ طَعَاماً فَيُسَوِّغَكُمُوهُ، ثُمَّ يَسْأَلَكُمْ عَنْهُ. وَلَكِنْ يَسْأَلُكُمْ عَمَّا أَنْعَمَ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّد»[1].

خدا عزّوجلّ کریم‌تر و برتر از آن است که غذایی به شما بخوراند، و آن را بر شما گوارا گرداند، سپس در بارهٔ آن از شما بپرسد. بلکه درباره نعمتِ «محمد وآل محمد» از شما سؤال خواهد کرد.

حدیث ششم

صدوق به اِسناد خویش از امام رضا عليه‌السلام آورده که [نبی اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله با اشاره به آیه ۲۴ سوره صافات (و قفوهم انهم مسئولون)] می‌فرماید:

«وَعِزَّةِ رَبِّي إِنَّ جَمِيعَ أُمَّتِي لَمَوْقُوفُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَسْئُولُونَ عَنْ وَلَايَتِهِ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَ: وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُون»[2].

به عزّت پروردگارم سوگند که تمام امّتم را روز قیامت نگاه می‌دارند و در بارهٔ ولایتش می‌پرسند. و این است کلام خدای عزوجلّ: «نگاه دارید آنها را که مورد سؤال هستند».

حدیث هفتم

شیخ صدوق به اسناد خویش از ابوسعید آورده است:

«عَنِ النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلّ: وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ، قَالَ: عَنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ مَا صَنَعُوا فِي أَمْرِهِ، وَقَدْ أَعْلَمَهُمُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَنَّهُ الْخَلِيفَةُ بَعْدَ رَسُولِهِ»[3].

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در مورد آيهٔ «وقفوهم إنّهم مسئولون» فرمود: از آنها در مورد ولایت علی (علیه السلام) می‌پرسند که در بارهٔ امرِ (ولایتِ) او چه کردند، در حالی که خدای عزوجل به آنها خبر داده بود که اوست جانشین رسولش.

---

۱. الكافي ج۶ ص۲۸۰ ح ۳؛ محاسن ج۲ ص۴۰۰.

۲. عيون أخبار الرضا عليه‌السلام ج۲ ص۲۸۰.

۳. معاني الأخبار ص۶۷ ح ۷.

حدیث هشتم

در تفسیر البرهان از ابوسعید خُدری نقل شده است که گوید:

«إِذَا كَانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، أَمَرَ اللهُ تَعَالَى مَلَكَيْنِ يَقْعُدَانِ عَلَى الصِّرَاطِ؛ فَلَا يَجُوزُ بِهِمَا أَحَدٌ إِلَّا بِبَرَاءَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. وَمَنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ بَرَاءَةٌ، أَمَرَ اللهُ تَعَالَى الْمَلَكَيْنِ الْمُوَكَّلَيْنِ عَلَى الْجَوَازِ أَنْ يُوقِفَاهُ وَيَسْأَلَاهُ. فَلَمَّا عَجَزَ عَنْ جَوَابِهِمَا، فَيُكِبَّاهُ عَلَى مَنْخِرَيْهِ فِي النَّارِ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ.[۱]

قُلْتُ: فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللهِ، وَمَا مَعْنَى بَرَاءَةِ أَمِيرِ الْمُؤمِنِينَ عليه‌السلام؟ فَقَالَ: مَكْتُوبٌ بِالنُّورِ السَّاطِعِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ»[۲]

چون روز قیامت فرارسد، خداوند به دو مَلَک امر می‌فرماید که بر صراط بایستند، که هیچ کسی از آن نگذرد مگر آنکه براتی از علی بن ابی طالب داشته باشد. و هر کس چنین براتی نداشته باشد، او را به رویش در دوزخ افکنند. و این است کلام خدای تعالی: «وقفوهم إنّهم مسؤولون».

راوی گفت: گفتم: پدر و مادرم به فدایت، معنای برات امیرالمؤمنین چیست؟ فرمود: بر آن نوشته شده است: «لا إله إلّا الله، محمد رسول الله، علي ولی الله».

حدیث نهم

در امالی شیخ طوسی به اسناد خویش از پیامبر اکرم آورده است که می‌فرماید:

«إِذَا كَانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَنُصِبَ الصِّرَاطُ عَلَى جَهَنَّمَ، لَمْ يَجُزْ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ مَعَهُ جَوَازٌ فِيهِ وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ»[۳] يَعْنِي عَنْ وَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)»[۴]

چون روز قیامت فرارسد و صراط بر دوزخ نصب شود، هیچ کس از آن نگذرد جز کسی که جوازی از ولایت علی بن ابی طالب داشته باشد. و این است کلام

---

۱. الصافّات: ۲۴.

۲. مائة منقبة ص۳۶ ح ۱۶؛ البرهان ج۴ ص۵۹۴.

۳. الصافّات: ۲۴.

۴. الأمالي طوسی ص۲۹۰ رقم ۵۶۴؛ بحار الأنوار ج۳۹ ص۲۰۸؛ همین مضمون: بشارة المصطفی ص۲۲۷.

خدای تعالی: «وقفوهم إنّهم مسؤولون». یعنی: از مردم در بارهٔ ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) می‌پرسند.

حدیث دهم

در کتاب خصال به اِسناد خود از امام موسی بن جعفر، از پدرش، از پدرش، از پدرش، از پدرش، از امیرالمؤمنین علیهم‌السلام آورده است:

«قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ یَوْمَ الْقِیَامَةِ حَتَّی یُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ عُمُرِهِ فِیمَا أَفْنَاهُ، وَعَنْ شَبَابِهِ فِیمَا أَبْلَاهُ، وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَیْنَ اکْتَسَبَهُ وَفِیمَا أَنْفَقَهُ، وَعَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَیْتِ»[1].

روز قیامت، هیچ بنده‌ای قدمی برندارد جز آنکه در بارهٔ چهار مورد از او بپرسند: در بارهٔ عمرش که آن را در چه مسیری گذرانده، و جوانی‌اش که در چه راهی صرف کرده، و اموالش که از کجا به دست آورده و در چه مسیری خرج کرده، و در بارهٔ محبت ما اهل بیت.

صاحب ولایت تقسیم‌کنندهٔ بهشت و دوزخ است

روز جمعه روز برپایی قیامت و هول روز جزا است که محشر کبری در آن روز روی می‌دهد، زیرا جمعه به ولایت و صاحب آن اختصاص دارد. چون روز قیامت، روز بازگشتِ آفریدگان به سوی صاحب ولایت است. پس اوست که در آن روز به حساب آنها رسیدگی می‌کند. زیرا او قسیم النار و الجنّه است، که می‌فرماید: این یکی بهشتی و آن یکی دوزخی است. و تمام مردم در آن روز بر مبنای ولایت، پاداش یا کیفر داده می‌شوند، و اهل بهشت و دوزخ از میان تمام امتها بر اساس حبّ و بغضشان به ولیّ مطلق، تقسیم می‌شوند. و او صاحب بهشت و دوزخ در آن روز است.

نصوصِ فراوان در این مورد وارد شده که مجال بیان آنها را نداریم و تنها به یک حدیث که رئیس المحدّثین شیخ صدوق در کتاب علل الشرائع به اِسناد خویش آورده است اکتفا می‌کنیم، که فوائد مهمی در بر دارد.

---

۱. خصال ص۲۵۳ ح ۱۲۵.

شیخ صدوق از مفضّل بن عُمَر روایت می‌کند که گوید:

«قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليه‌السلام: لِمَ صَارَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَسِيمَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؟

قَالَ: لِأَنَّ حُبَّهُ إِيمَانٌ وَبُغْضَهُ كُفْرٌ، وَإِنَّمَا خُلِقَتِ الْجَنَّةُ لِأَهْلِ الْإِيمَانِ وَخُلِقَتِ النَّارُ لِأَهْلِ الْكُفْرِ؛ فَهُوَ عليه‌السلام قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ لِهَذِهِ الْعِلَّةِ. فَالْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا أَهْلُ مَحَبَّتِهِ، وَالنَّارُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا أَهْلُ بُغْضِهِ.

قَالَ الْمُفَضَّلُ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ فَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ عليهم‌السلام كَانُوا يُحِبُّونَهُ وَأَعْدَاؤُهُمْ كَانُوا يُبْغِضُونَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ النَّبِيَّ صلى‌الله‌عليه‌وآله قَالَ يَوْمَ خَيْبَرَ: «لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَداً رَجُلًا يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ، مَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللهُ عَلَى يَدَيْهِ». فَدَفَعَ الرَّايَةَ إِلَى عَلِيٍّ عليه‌السلام، فَفَتَحَ اللهُ تَعَالَى عَلَى يَدَيْهِ. قُلْتُ: بَلَى.

قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله لَمَّا أُتِيَ بِالطَّائِرِ الْمَشْوِيِّ قَالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله: «اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ وَإِلَيَّ يَأْكُلُ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّائِرِ»، وَعَنَى بِهِ عَلِيّاً عليه‌السلام. قُلْتُ: بَلَى.

قَالَ: فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ لَا يُحِبَّ أَنْبِيَاءُ اللهِ وَرُسُلُهُ وَأَوْصِيَاؤُهُمْ عليهم‌السلام رَجُلًا يُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَيُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ؟ فَقُلْتُ لَهُ: لَا.

قَالَ: فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ أُمَمِهِمْ لَا يُحِبُّونَ حَبِيبَ اللهِ وَحَبِيبَ رَسُولِهِ وَأَنْبِيَائِهِ عليهم‌السلام؟ قُلْتُ: لَا.

قَالَ: فَقَدْ ثَبَتَ أَنَّ جَمِيعَ أَنْبِيَاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ كَانُوا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مُحِبِّينَ، وَثَبَتَ أَنَّ أَعْدَاءَهُمْ وَالْمُخَالِفِينَ لَهُمْ كَانُوا لَهُمْ وَلِجَمِيعِ أَهْلِ مَحَبَّتِهِمْ مُبْغِضِينَ. قُلْتُ: نَعَمْ.

قَالَ: فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَحَبَّهُ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَبْغَضَهُ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، فَهُوَ إِذَنْ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ.

قَالَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! فَرَّجْتَ عَنِّي فَرَّجَ اللهُ عَنْكَ،

فَزِدْنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللهُ. قَالَ: سَلْ يَا مُفَضَّلُ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! فَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام يُدْخِلُ مُحِبَّهُ الْجَنَّةَ وَمُبْغِضَهُ النَّارَ أَوْ رِضْوَانُ وَمَالِكٌ؟ فَقَالَ: يَا مُفَضَّلُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ رَسُولَ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله ـ وَهُوَ رُوحٌ ـ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ عليهم‌السلام وَهُمْ أَرْوَاحٌ، قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَلْفَيْ عَامٍ؟ فَقُلْتُ: بَلَى.

قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ دَعَاهُمْ إِلَى تَوْحِيدِ اللهِ وَطَاعَتِهِ وَاتِّبَاعِ أَمْرِهِ، وَوَعَدَهُمُ الْجَنَّةَ عَلَى ذَلِكَ، وَأَوْعَدَ مَنْ خَالَفَ مَا أَجَابُوا إِلَيْهِ وَأَنْكَرَهُ النَّارَ؟ قُلْتُ: بَلَى.

قَالَ: أَفَلَيْسَ النَّبِيُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله ضَامِناً لِمَا وَعَدَ وَأَوْعَدَ عَنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ؟ قُلْتُ: بَلَى.

قَالَ: أَوَلَيْسَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتَهُ وَإِمَامَ أُمَّتِهِ؟ قُلْتُ: بَلَى.

قَالَ: أَوَلَيْسَ رِضْوَانُ وَمَالِكٌ مِنْ جُمْلَةِ الْمَلَائِكَةِ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ لِشِيعَتِهِ، النَّاجِينَ بِمَحَبَّتِهِ؟ قُلْتُ: بَلَى.

قَالَ: فَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِذَنْ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله، وَرِضْوَانُ وَمَالِكٌ صَادِرَانِ عَنْ أَمْرِهِ بِأَمْرِ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى. يَا مُفَضَّلُ! خُذْ هَذَا، فَإِنَّهُ مِنْ مَخْزُونِ الْعِلْمِ وَمَكْنُونِهِ، لَا تُخْرِجْهُ إِلَّا إِلَى أَهْلِه»[۱].

مُفضَّل بن عُمَر می‌گوید: محضر ابی عبد الله جعفر بن محمّد الصّادق علیهماالسلام عرض کردم: برای چه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ گردیده؟

حضرت فرمودند: برای این که حبّ آن حضرت ایمان و بغضش کفر است، و بهشت برای اهل ایمان و دوزخ برای اهل کفر آفریده شده است، و به خاطر همین علّت، آن جناب تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ می‌باشد؛ پس فقط کسانی وارد بهشت می‌شوند که محبّت آن حضرت را دارند، چنانکه به دوزخ صرفاً کسانی وارد می‌شوند که بغض آن جناب را دارند.

مفضّل می‌گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! بنا براین انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام

---

۱. علل الشرائع ج۱ ص۱۶۱.

امیرالمؤمنین سلام الله علیه را دوست داشتند و دشمنانش را مبغوض می‌داشتند که اهل بهشت هستند؟

امام علیه السلام فرمودند: آری.

عرض کردم: شرح آن چگونه است؟

حضرت فرمودند: آیا نمی‌دانی که نبیّ اکرم صلّی الله علیه و آله، روز خیبر فرمودند: فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند، او از جنگ برنمی‌گردد مگر آن که خدا به دست او فتح و ظفر کند. پس پرچم را به دست علی علیه السلام داد و خداوند تبارك وتعالی هم به دست مبارک حضرتش فتح و ظفر کرد؟ گفتم: آری می‌دانم.

حضرت فرمودند: آیا نمی‌دانی وقتی پرنده بریان‌شده‌ای را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نهادند، آن جناب فرمودند: خداوندا محبوب‌ترین مخلوقت نزد خود و من را برسان که با من از این مرغ بریان شده تناول کند، و مقصود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از محبوب‌ترین مخلوق، وجود مبارک علی علیه السلام بوده؟ عرض کردم: آری می‌دانم.

حضرت فرمودند: آیا امکان دارد انبیاء خدا و اوصیاء ایشان علیهم السلام دوست نداشته باشند مردی را که خدا و رسولش او را دوست داشته و او نیز خدا و رسولش را دوست می‌دارد؟ گفتم: خیر.

حضرت فرمودند: آیا امکان دارد مؤمنان از امّت پیامبران، حبیب خدا و رسولش و حبیب انبیاء علیهم السلام را دوست نداشته باشند؟ گفتم: خیر.

حضرت فرمودند: پس ثابت شد که تمام انبیاء خدا و رسولانش و تمام مؤمنان، دوستدار علی بن ابی طالب علیه السلام هستند. همچنین ثابت شد که دشمنان انبیاء و مخالفان آنها مبغضِ ایشان و مبغضِ تمام دوستان ایشان می‌باشند.

عرض کردم: آری همین طور است.

حضرت فرمودند: در نتیجه باید بگوییم: از خلق اوّلین و آخرین، احدی داخل بهشت نمی‌شود مگر آن که امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست داشته باشد؛ چنانکه هیچ کس داخل آتش نمی‌گردد مگر آن که مبغض آن حضرت باشد. بنا بر این ثابت شد

که حضرت امیرالمؤمنین علی ﷣ تقسیم‌کننده بهشت و جهنم است.

مفضّل بن عمر می‌گوید: به امام ﷣ گفتم: ای پسر رسول خدا! کدورت و گرفتگی را از من برداشتی، خدا کدورت را از شما بردارد، باز هم از آن علمی که حقّ تعالی به شما داده به من تعلیم فرمایید. فرمودند: بپرس.

عرضه داشتم: آیا علی بن ابی طالب ﷣ دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به دوزخ وارد می‌کند یا رضوان و مالك (یعنی رضوان دوستان را به بهشت و مالك دشمنان را به دوزخ)؟

پاسخ داد: ای مفضّل! آیا می‌دانی که حقّ تبارك وتعالی دو هزار سال قبل از خلقت مخلوقات در عالم ارواح، روح رسول اکرم ﷺ را به سوی ارواح انبیاء ﷺ برانگیخت؟

گفتم: آری می‌دانم.

فرمودند: آیا می‌دانی که نبیّ اکرم ﷺ انبیاء را به توحید و اطاعت از حقّ فراخواند و ایشان را به بهشت وعده داد، و کسانی را که با اجابت انبیاء مخالفت کرده و جواب ایشان را انکار نمودند، به دوزخ تهدید کرد؟

گفتم: آری می‌دانم.

فرمودند: آیا نبیّ اکرم ﷺ برای وعده و وعیدی که داده ضامن نیست؟

گفتم: آری.

فرمودند: آیا علی بن ابی طالب جانشین پیامبر و امام امّت او نمی‌باشد؟

گفتم: آری.

فرمودند: آیا رضوان و مالك از فرشتگان، در زمرهٔ کسانی نیستند که برای شیعهٔ امیرالمؤمنین ﷣ استغفار کرده و به واسطه داشتن محبّت آن حضرت نجات می‌یابند؟

گفتم: آری همین طور است.

فرمودند: بنا بر این علی بن ابی طالب، از طرف رسول خدا ﷺ تقسیم‌کننده

بهشت و دوزخ است، و رضوان و مالك به امر حقّ تبارك وتعالى مطيع امر و فرمان آن جنابند.

ای مفضّل! این معانی را ضبط کن که از علوم مخزون و اسرار است، و مواظب باش که آن را فقط به اهلش برسانی، و از نااهل پنهان دار.

***

در اینجا برای تنوّع، چند بیت از قصیدهٔ هائیهٔ أُزریه و تخمیس آن را می‌آوریم که در باب احتجاج حضرت زهرا سلام الله علیها برقوم است.

وَلخَطبِ الخِطابِ أبدَت حَنينا مَلَأ الدَّهرَ رَنَّةً وَأنينا
وَأسىً أيقَظَ النَبيَّ الأمينا أيُّها القَومُ راقِبُوا اللهَ فينا
نَحنُ مِن رَوضَةِ الجَليلِ جَناها

حُبُّنا دينُ الحَقِّ وَالبُغضُ كُفرُ وَوِلانا يَومَ القيامَةِ ذُخرُ
وَبِه فِي الجِنانِ كَم شيدَ قَصرُ نَحنُ مِن بادِي السَّماواتِ سِرُّ
لَو كَرِهنا وُجُودَها ما يَراها

وَبِنا اللهُ أكمَلَ الإيمانا وَلَنا زَيَّنَ الإلٰهُ الجِنانا
وَلِأعدائِنا بَرَا النيرانا بَل بِآثارِنا وَلُطفِ رِضانا
سَطَحَ الأرضَ وَالسَّماءَ بَناها

فَإلىٰ فَضلِنا لَدَى الحَشرِ أيضُ وَلَدَينا في جَنَّةِ الخُلدِ حَوضُ
وَلَنا فِي النَّعيمِ أزهُرُ روضُ وَلَنا مِن خَزائِنِ الغَيبِ فَيضُ
تَرِدُ المُهتَدونَ مِنهُ هُداها

إنَّ رَبَّ السَّما إلَينا تَجلّىٰ وَحَبانا أمرَ الجِنانِ وَوَلّىٰ
وَبِها خَصَّ مَن بِنا قَد تَوَلّىٰ إن تَرومُوا الجِنانَ فَهيَ مِن اللّٰـ
ـهِ إلَينا هَديَّةً أهداها

بَل وِلانا الجِنانُ لا تَدَعوها وَالرِّضا أُمُّ رَوضِها وَأبوها

فَاصحَبوا حُبَّنا وَمِنّا خُذوها هِيَ دارٌ لَنا وَنَحنُ ذَووها
لا يَرىٰ غَيرُ حِزبِنا مَرماها
خُلِقت لِلَّذي إلَى الحَقِّ دانا لا لِمَن خانَ عَهدَنا وَجَفانا
فَجِنانُ النَّعيمِ مَهرُ وِلانا وَكَذاكَ الجَحيمُ سِجنُ عِدانا
حَسبُهُم يَومَ حَشرِهِم سُكناها[1]

بازگشت به اصل بحث

دانستیم که برتری انبیاء و اوصیاء بر دیگر طبقات مردم و برتری برخی از آنها بر دیگری، که هرکدام از آن اولیای الهی رتبه‌ای ـ اعم از منصب نبوت و وصایت ـ را می‌یابد و خداوند هرکدام از آنها را بر دیگری مقدم می‌دارد و شرافت می‌بخشد، فقط به سبب مراتبِ آنها است در اهلیتِ حاصله از طاعت خداوند و استحقاق علمی که در عالم اظله در روز میثاق به دست آورده‌اند.

پس مواردی که در احادیث فراوان آمده، قابل انکار نیست، مانند: تفضیل انبیاء، شرافت دادن آنها در هنگام آفرینش ارواح بشری که ارواح آنها را از عِلیّین آفرید، آفرینش روح صاحبِ نبوتِ عامه و ولایت مطلقه از کلمهٔ الهیه، خلق ارواح مؤمنان از ماده‌ای پایین‌تر از علّیّین، خلق ارواح جبابره و مستکبران نسبت به عبادت خداوند از سِجّین، تقسیم آنها در دو گروه: اصحاب الیمین و اصحاب الشمال، تقسیم اصحاب الیمین به دو گروه مقربین و غیرمقربین، ثبت ایمان و استوار داشتنِ آن در صفحات قلوب صاحبان ایمان، و ثبت کفر و ناسپاسی بر روی دلهای مستکبر، تمامی آنها مطالب غیرقابل انکاری است که جز از راه استحقاق علمی و شایستگیِ بدست آمده، حاصل نمی‌شود.

مقتضای این قضایای مسلم و ثابت ـ که کسی جز افراد جاهل و نادان آنها را ردّ نمی‌کند ـ وجود عالم خلق و تکلیفی قبل از این عالم موجود و تکلیف آن است، که اگر نمی‌بود موجبِ مفسده می‌شد؛ که إن شاء الله در آینده به تفصیل در مورد این تفضیلات

۱. تخمیس أُزريّه؛ بیتها از چکامهٔ ازریه ص۱۰۴–۱۰۵.

بشری و تحقیق آن در مطلب چهارم تحت عنوان آیه کریمه «وَكُنتُم أزواجاً ثَلاثَة...»[۱] سخن خواهیم گفت.

ادلهٔ نقلیه بر عالم ذرّ، از کتاب و سنت

در اینجا به یاری خداوند متعال و استعاذه از شیطان رجیم، به ذکر بیست آیه از قرآن کریم و اخبار و روایات مربوط به آن، کلام را زینت می‌بخشیم.

آیه اول

خداوند کریم در سوره اَعراف می‌فرماید:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى» تا آخر آیه[۲].

و پروردگار تو از پشت بنی‌آدم فرزندانشان را بیرون آورد. و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم.

روایات ذیل آن[۳]:

۱. برقی در محاسن از زُراره از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است:

«عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى. قَالَ: ثَبَتَتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِهِمْ وَنَسُوا الْمَوْقِفَ وَسَيَذْكُرُونَهُ يَوْماً مَا، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَلَا مَنْ رَازِقُه»[۴].

زُراره گوید: از امام صادق علیه‌السلام در بارهٔ آیهٔ «وَإذ أَخَذَ رَبُّكَ...» پرسیدم. فرمود: معرفت در دلهاشان استوار شد و جایگاه را از یاد بردند که به زودی در روزی به

۱. الواقعة: ۷-۹.

۲. اعراف: ۱۷۲.

۳. توضیح ضروری: از اینجا تا دهها صفحه بعد، مرحوم علامه امینی بیش از ۱۵۰ حدیث در مورد عالم ذر نقل می‌کند که متن کامل سند آنها را آورده است. از آنجا که به نظر آمد نقل کامل اسناد برای خوانندهٔ ترجمه ملال‌آور باشد، از آنها چشم پوشیدیم. طبعاً خوانندگان علاقمند می‌توانند به متن اصلی حدیث در منابع یادشده یا متن اصلی کتاب «المقاصد العليّة» رجوع کنند. (ویراستار).

۴. محاسن ج۱ ص۲۴۱ ح ۲۲۵.

یاد می‌آورند. اگر چنین نبود، هیچ کسی نمی‌دانست که آفریننده‌اش کیست و روزی‌دهنده‌اش کیست.

۲. برقی از رفاعه نَخّاس بن موسی از امام صادق علیه السلام:

«عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ النَّخَّاسِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى. قَالَ: نَعَمْ، للهِ الْحُجَّةُ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ، أَخَذَهُمْ يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ هَكَذَا، وقَبَضَ يَدَه».

امام صادق علیه السلام در بارهٔ این آیه فرمود: آری، خدا را حجّتی است بر تمام آفریدگانش. که آنها را روز پیمان گرفتن، گرفته است، بدین سان؛ و دست خود را جمع کرد.

عیاشی در تفسیر خود با کمی تغییر آن را روایت کرده است[1].

۳. برقی از زراره از امام صادق علیه السلام:

«عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ. قَالَ: كَانَ ذَلِكَ مُعَايَنَةً للهِ، فَأَنْسَاهُمُ الْمُعَايَنَةَ وَأَثْبَتَ الْإِقْرَارَ فِي صُدُورِهِمْ. وَلَوْلَا ذَلِكَ مَا عَرَفَ أَحَدٌ خَالِقَهُ وَلَا رَازِقَهُ. وَهُوَ قَوْلُ اللهِ: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ الله»[2].

امام صادق علیه السلام فرمود: این پیمان گرفتن با معاینهٔ خدا بود، که معاینه را از یادشان برد ولی اقرار را در سینه هاشان نگاه داشت. اگر چنین نبود، نه هیچ کسی خالق خود را می‌شناخت و نه کسی رازق خود را. این است کلام الهی: «و اگر از آنها بپرسی که چه کسی آنها را آفریده، به یقین می‌گویند: الله».

۴. صَفّار در جزء دوم بصائر از عبدالرحمن بن کثیر از امام صادق علیه السلام:

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ، قَالَ: أَخْرَجَ اللهُ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ

---

۱. محاسن ج۱ ص۲۴۲ ح ۲۲۹؛ تفسیر عیاشی ج۲ ص۳۷ ح ۱۰۳.

۲. محاسن ج۱ ص۲۸۱ ح ۴۱۱ با اشاره به آیهٔ ۸۷ سوره زخرف.

إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَّفَهُمْ نَفْسَهُ[۱]. وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ. ثُمَّ قَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى وَإِنَّ هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولِي، وَعَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ خَلِيفَتِي وَأَمِينِي».

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند از پشتِ آدم، دودمان او را تا روز قیامت برآورد. آنان مانند ذرّه بیرون آمدند. خداوند، خود را به آنان شناساند. و اگر چنین نبود، هیچ کس پروردگار خود را نمی‌شناخت. سپس فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری. (آنگاه فرمود): و این است محمد فرستاده‌ام، و علی امیر مؤمنان، جانشین و امینم.

همین حدیث را در جزء دوم بصائر آورده، با این تفاوت جزئی که در پایان حدیث آمده است:

«وأنّ هذا محمداً رسول الله، و عليّاً أمير المؤمنين».

و همانا این محمد، فرستادهٔ خدا، و علی امیر مؤمنان است.

فرات بن ابراهیم در تفسیر خود ـ که نسخه‌اش نزد ما موجود است ـ آن را روایت کرده است. البته لفظ آخر حدیث را چنین می‌آورد:

«قال ألست بربّكم؟ قالوا: بلى، قال: فإنّ محمداً رسولي وعليّاً أمير المؤمنين خليفتي وأميني»[۲].

۵. صَفّار در جزء اول بصائر الدرجات، از امام صادق علیه السلام:

«إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صُدُورٌ مُنِيرَةٌ أَوْ قُلُوبٌ سَلِيمَةٌ وَأَخْلَاقٌ حَسَنَةٌ. إِنَّ اللهَ أَخَذَ مِنْ شِيعَتِنَا الْمِيثَاقَ كَمَا أَخَذَ عَلَى بَنِي آدَمَ، حَيْثُ يَقُولُ عَزَّ وَجَلَ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى. فَمَنْ وَفَا لَنَا، وَفَا اللهُ لَهُ بِالْجَنَّةِ. وَمَنْ أَبْغَضَنَا وَلَمْ يُؤَدِّ إِلَيْنَا حَقَّنَا، فَفِي النَّارِ خَالِدٌ مُخَلَّدٌ»[۳].

---

۱. در اصل کتاب: «فعرّفهم نفسه وأراهم نفسه» خود را به ایشان شناساند و خود را به ایشان نمایاند. که این صورت حدیث در تفسیر فرات آمده است.

۲. بصائر الدرجات ص۹۱ ح ۶؛ تفسیر عیاشی ج۲ ص۴۰ ح ۱۱۱.

۳. بصائر الدرجات ص۴۵ ح ۲۰.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: حدیث ما صعب و مستصعب است، تحمل آن را ندارد جز سینه‌های نورانی، یا دلهای سالم، یا اخلاق نیکو، همانا خدا از شیعیان ما پیمان (به ولایت ما) گرفت، چنان که از بنی آدم (به ربوبیت خود) پیمان گرفت و فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» پس هر که نسبت به ما (به پیمان خویش) وفا کند، خدا بهشت را به او پاداش دهد، و هر که ما را دشمن دارد و حق ما را به ما نرساند، همیشه و جاودان در دوزخ است.

کلینی رحمه الله با تغییر اندکی آن را روایت کرده است[1].

۶. محمد بن مسعود عَیّاشی در تفسیر خود، سید اجلّ بَحرانی در تفسیر البرهان، علامه مجلسی در کتاب الحج بحار الأنوار، از عبیدالله کَلبی (یا: عبدالله حلبی در نسخه‌ای که نزد ما موجود است) از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهماالسلام:

«حَجَّ عُمَرُ أَوَّلَ سَنَةٍ حَجَّ وَهُوَ خَلِيفَةٌ. فَحَجَّ تِلْكَ السَّنَةَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ، وَكَانَ عَلِيٌّ قَدْ حَجَّ تِلْكَ السَّنَةَ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهما‌السلام وَبِعَبْدِ اللهِ بْنِ جَعْفَرٍ.

تا آنکه فرمود:

فَلَمَّا دَخَلُوا مَكَّةَ، طَافُوا بِالْبَيْتِ، فَاسْتَلَمَ عُمَرُ الْحَجَرَ وَقَالَ: أَمَا وَاللهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ، لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ. وَلَوْلَا أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله اسْتَلَمَكَ، مَا اسْتَلَمْتُكَ.

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه‌السلام: مَهْ يَا أَبَا حَفْصٍ! لَا تَفْعَلْ، فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله لَا يَسْتَلِمُ إِلَّا لِأَمْرٍ قَدْ عَلِمَهُ. وَلَوْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ، فَعَلِمْتَ مِنْ تَأْوِيلِهِ مَا عَلِمَ غَيْرُكَ، لَعَلِمْتَ أَنَّهُ يَضُرُّ وَيَنْفَعُ. لَهُ عَيْنَانِ وَشَفَتَانِ وَلِسَانٌ ذَلْقٌ، يَشْهَدُ لِمَنْ وَافَاهُ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَأَوْجِدْنِي ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللهِ يَا أَبَا الْحَسَنِ! فَقَالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام: قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى شَهِدْنا. فَلَمَّا أَقَرُّوا بِالطَّاعَةِ بِأَنَّهُ الرَّبُّ وَهُمُ الْعِبَادُ، أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ بِالْحَجِّ إِلَى بَيْتِهِ الْحَرَامِ، ثُمَّ خَلَقَ اللهُ رِقّاً أَرَقَّ مِنَ الْمَاءِ وَقَالَ لِلْقَلَمِ: اكْتُبْ مُوَافَاةَ خَلْقِي بَيْتِيَ الْحَرَامَ. فَكَتَبَ الْقَلَمُ مُوَافَاةَ بَنِي آدَمَ فِي الرِّقِّ، ثُمَّ قَالَ لِلْحَجَرِ: افْتَحْ فَاكَ. قَالَ: فَفَتَحَهُ فَأَلْقَمَهُ الرِّقَّ، ثُمَّ قَالَ لِلْحَجَرِ: احْفَظْ وَاشْهَدْ

---

۱. الكافي ج۱ ص۴۰۱.

لِعِبَادِي بِالْمُوَافَاةِ. فَهَبَطَ الْحَجَرُ مُطِيعاً لِلَّهِ. يَا عُمَرُ! أَوَلَيْسَ إِذَا اسْتَلَمْتَ الْحَجَرَ، قُلْتَ: أَمَانَتِي أَدَّيْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُوَافَاةِ؟ فَقَالَ عُمَرُ: اللَّهُمَّ نَعَمْ. فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه‌السلام: آمِنْ ذَلِك»[۱]. (آخرین جمله حدیث در نسخه ما، «الأمر ذلك» و در نسخه برهان، «من ذلك» آمده است).

عمر در نخستین سال خلافتش حج گزارد. در آن سال، مهاجران و انصار حج گزاردند. همچنین امام علی همراه با امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام و عبدالله بن جعفر حج گزاردند.... وقتی به مکّه رسیدند، طواف بیت کردند. عمر استلام حجر کرد و گفت: به خدا سوگند، می‌دانم که توسنگی هستی که هیچ زیان یا سودی ندارد، و اگر رسول خدا تو را استلام نکرده بود، من هرگز چنین نمی‌کردم.

علی علیه‌السلام فرمود: ساکت باش ای اباحفص! چنین مگو. رسول خدا هرگز استلام نکرد مگر به دلیل آنچه می‌دانست. اگر قرآن خوانده بودی و از تأویل آن چیزی می‌دانستی که غیر تو می‌داند، آنگاه می‌دانستی که حجر الاسود، هم زیان می‌رساند و هم سود. حجر، چشم و لب و زبان گویا دارد که برای هر کس بدان وفا کند، شهادت به وفا می‌دهد.

عمر گفت: این مطلب را از کتاب خدا به من نشان بده، ای ابوالحسن!

امیرالمؤمنین علیه‌السلام آیهٔ «وَإذ أخَذَ رَبُّك...» را خواند و فرمود: آنان به اطاعت اقرار کردند که او پروردگار است و آنان بندگانش هستند و از آنان پیمان گرفت که به سوی بیت الحرام حجّ گزارند، سپس کاغذی نازکتر از آب بیافرید و به قلم فرمود: وفای خلق مرا به بیت الحرام بر این کاغذ بنویس، پس قلم آن را بر کاغذ نوشت. سپس به حجر الاسود فرمود: دهان بگشای. پس آن را به دهان سنگ انداخت و گفت: این نوشتار را نگاه دار، و برای بندگانم به یان وفا گواهی ده. بدین سان حجر برای اطاعت خداوند، به زمین هبوط کرد.

ای عمر! مگر وقتی که استلام حجر کردی، نگفتی: «امانتم را ادا کردم و میثاقم را وفا کردم تا به وفای من گواه باشی»؟ گفت: آری. امام فرمود: مطلب همین است.

---

۱. تفسیر عیاشی ج۲ ص۳۸ ح ۱۰۵؛ بحار الأنوار ج۹۶ ص۲۲۷ ح ۲۹.

۷. کلینی در کافی از زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

«عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ جَلَّ وَعَزَّ ـ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى إِلَى آخِرِ الْآيَةِ، فَقَالَ وَأَبُوهُ يَسْمَعُ: حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قَبَضَ قَبْضَةً مِنْ تُرَابِ التُّرْبَةِ الَّتِي خَلَقَ مِنْهَا آدَمَ، فَصَبَّ عَلَيْهَا الْمَاءَ الْعَذْبَ الْفُرَاتَ ثُمَّ تَرَكَهَا أَرْبَعِينَ صَبَاحاً ثُمَّ صَبَّ عَلَيْهَا الْمَاءَ الْمَالِحَ الْأُجَاجَ فَتَرَكَهَا أَرْبَعِينَ صَبَاحاً فَلَمَّا اخْتَمَرَتِ الطِّينَةُ أَخَذَهَا فَعَرَكَهَا عَرْكاً شَدِيداً فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ مِنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ وَأَمَرَهُمْ جَمِيعاً أَنْ يَقَعُوا فِي النَّارِ فَدَخَلَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ بَرْداً وَسَلَاماً وَأَبَى أَصْحَابُ الشِّمَالِ أَنْ يَدْخُلُوهَا».[۱]

زراره گوید: شخصی از امام باقر علیه السلام درباره این آیه پرسید: «و چون پروردگارت از فرزندان آدم، از پشتهایشان، نژادشان را برگرفت و آنها را برخودشان گواه ساخت که مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا ـ تا آخر آیه» حضرت در حالی که پدرش می‌شنید پاسخ داد: پدرم به من حدیث فرمود که: خدای عزوجل یک مشت از خاک زمینی که آدم را از آن آفرید برگرفت و آب گوارا برآن بریخت، و آن را چهل صباح به حال خود گذاشت، سپس برآن آب شور و تلخ ریخت و چهل صباح دیگر واگذاشت. چون آن گل تخمیر شد، آن را برگرفت و به شدت مالید، آنگاه آدمیان مانند مورچگان از راست و چپش به جنبش درآمدند، به همگی دستور فرمود به آتش درآیند، اصحاب یمین داخل شدند و آتش برآنها سرد و سلامت گشت؛ و اصحاب شمال از داخل شدن سرپیچی کردند.

عیاشی نیز در تفسیر خود آن را روایت کرده است[۲].

۸. کلینی از زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

«عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ:... وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ الْآيَةَ، قَالَ أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ

۱. الکافي ج۲ ص۷ ح ۲.

۲. تفسیر عیاشی ج۲ ص۳۹ ح ۱۰۹.

الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَّفَهُمْ وَأَرَاهُمْ نَفسَهُ وَلَوْلَا ذٰلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّه».

زراره می‌گوید: از امام باقر علیه‌السلام پرسیدم در بارهٔ قول خدای عزّوجل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى». فرمود: از پشت آدم نسل او را تا روز قیامت بیرون آورد. پس ایشان بیرون آمدند، چون مورچگان. و خدا خود را به ایشان شناسانید و به ایشان نمود. و اگر این نبود، کسی پروردگار خود را نمی‌شناخت.

صدوق در توحید به اسناد خویش آن را روایت کرده است، با این تفاوت که به جای «أراهُم نَفسَه» آورده است: «أراهُم صُنعَه»[1].

۹. در کتاب النکاح از دو کتاب کافی و تهذیب، از عبدالرحمن حَذّاء، از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است:

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهما‌السلام لَا يَرَى بِالْعَزْلِ بَأْساً، يَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى. فَكُلُّ شَيْءٍ أَخَذَ مِنْهُ الْمِيثَاقَ فَهُوَ خَارِجٌ، وَإِنْ كَانَ عَلَى صَخْرَةٍ صَمَّاءَ»[2].

امام سجاد علیه‌السلام عزل را بدون اشکال می‌دید. آنگاه این آیه را می‌خواند: «و إذ أخذ رَبُّك..». پس هر چیزی که میثاق از آن گرفته شده، خارج است، گرچه بر روی سنگِ سخت باشد.

۱۰. در کتاب الصلاة تهذیب الأحکام، ضمن اعمالِ روز غدیر، از علیّ بن حسین عبدی از امام صادق علیه‌السلام آمده است:

«صِيَامُ يَوْمِ غَدِيرِخُمٍّ يَعْدِلُ صِيَامَ عُمُرِالدُّنْيَا... إلى أن قال: وَلْيَكُنْ مِنْ دُعَائِكَ فِي دُبُرِهَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ أَنْ تَقُولَ: رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِياً يُنادِي لِلْإِيمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا... إلى أن قال: اللهمّ فإنّا نَشهدُ أنّه عبدكَ الهادي مِن بعدِ نبيّک، المأخوذ ميثاقه مع ميثاق رسولِك صلی‌الله‌علیه‌وآله مِن جميعِ خَلقِكَ و بريّتِك، ورضيتَ لنا الإسلامَ

۱. الكافي ج۲ ص۷؛ توحيد ص۳۳۱ ح ۹.
۲. الكافي ج۵ ص۵۰۴ ح ۴؛ تهذيب الأحكام ج۷ ص۴۱۷ ح ۱۶۷۰.

ديناً بموالاته وَأَتْمَمْتَ عَلَيْنَا النِّعْمَةَ الَّتِي جَدَّدْتَ لَنَا عَهْدَكَ، و ذكّرتنا ذلك، و جعلتنا من أهل الإخلاص و التّصديق بعهدكَ و ميثاقِكَ و مِن أهل الوفاء بذلكَ، وأتممتَ علينا النّعمة التي جدّدت لنا عهدكَ، وَذَكَّرْتَنَا مِيثَاقَكَ الْمَأْخُوذَ مِنَّا فِي مُبْتَدَإِ خَلْقِكَ إِيَّانَا وَجَعَلْتَنَا مِنْ أَهْلِ الْإِجَابَةِ، وَذَكَّرْتَنَا الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ، وَلَمْ تُنْسِنَا ذِكْرَكَ، فَإِنَّكَ قُلْتَ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى. اللَّهُمَّ بَلَى شَهِدْنَا بِمَنِّكَ وَلُطْفِكَ» تا آخر دعاء كه طولانی است.[1]

روزهٔ روز غدیرخم به اندازهٔ روزهٔ عمر دنیا فضیلت دارد... در آن روز دعایی پس از دو رکعت نماز بخوان و بگو: خدایا! شنیدیم منادی‌ای را که به ایمان ندا می‌داد... خدایا! ما شهادت می‌دهیم که او (امام امیرالمؤمنین عليه السلام) پس از پیامبرت، هدایتگر است، که پیمان او را همراه با پیمان پیامبرت صلى الله عليه وآله از تمام آفریدگان و مخلوقاتت گرفته‌ای. و اسلام را به موالات او برای ما به عنوان دین پسندیده‌ای و آن نعمتت را بر ما تمام کرده‌ای که عهد و میثاق خود را برای ما تجدید کردی، و آن را به یاد ما آوردی، و ما را از اهل اخلاص و تصدیق به عهد و پیمانت و از اهل وفا بدانها قرار دادی. و نعمت را بر ما تمام کردی که تجدید پیمانت باشد. و میثاق خود را به ما یادآور شدی که در آغاز آفرینش از ما گرفته‌ای و ما را از اهل اجابت قرار دادی. و عهد و میثاق را به یاد ما آوردی، و ذکر خویش را از یاد ما نبردی، که فرمودی: «و إذ أخذ ربك...» خدایا! به منّت و لطفت شهادت دادیم...

این دعا را شیخ اجلّ ثقه، محمد بن المشهدی رحمه الله در کتاب معروفش المزار ـ که نسخهٔ آن نزد ما موجود است ـ روایت کرده است[2].

۱۱. شیخ صدوق رحمه الله در علل الشرایع، از زراره از امام باقر عليه السلام روایت کرده است:

«عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى. قَالَ:

۱. تهذيب الأحكام ج۳ ص۱۴۳ ح ۳۱۷.

۲. مزار ابن مشهدی ص۲۸۸.

ثَبَتَتِ الْمَعْرِفَةُ وَنَسُوا الْموقفَ، وَسَيَذْكُرُونَهُ يَوْماً. وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَلَا مَنْ رَازِقُه»[۱].

زراره نقل کرده که گفت: از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام راجع به کلام خداوند عزّوجلّ پرسیدم که می‌فرماید: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى (بیاد آور هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریّه آنها را برگرفت و آنها را بر خود گواه قرار داد که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: آری).

فرمودند: معرفت بندگان به باری تعالی ثابت مانده، ولی ایستادنشان دربرابر خدا و اعترافشان به ربوبیّت حقّ عزّوجلّ از یادشان رفته، و به زودی آن را به یاد خواهند آورد. و اگر این نمی‌بود، احدی از بندگان نمی‌دانست که خالق و رازقش کیست.

عیاشی نیز در تفسیرش حدیث را با تفاوت اندک آورده است[۲].

۱۲. صدوق، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

«عَنْ حَبِيبٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ: مَا تَقُولُ فِي الْأَرْوَاحِ أَنَّهَا جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ وَمَا تَنَاكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ؟

قَالَ: فَقُلْتُ: إِنَّا نَقُولُ ذَلِكَ، فَإِنَّهُ كَذَلِكَ. إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَخَذَ مِنَ الْعِبَادِ مِيثَاقَهُمْ وَهُمْ أَظِلَّةٌ قَبْلَ الْمِيلَادِ، وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ. قَالَ: فَمَنْ أَقَرَّ لَهُ يَوْمَئِذٍ جَاءَتِ الْأُلْفَةُ هَاهُنَا وَمَنْ أَنْكَرَهُ يَوْمَئِذٍ جَاءَ خِلَافُهُ هَاهُنَا»[۳].

راوی محضر امام صادق علیه السلام عرضه داشت: چه می‌فرمایید راجع به این که گفته‌اند: «ارواح لشکریانی هستند آراسته و مرتّب شده، پس آنها که با هم آشنا شده‌اند انس و الفت دارند و آنها که با هم آشنایی نداشته اند بینشان اختلاف است)؟

---

۱. علل الشرائع ج۱ ص۱۱۷ ح ۱.

۲. تفسیر عیاشی ج۲ ص۴۰ ح ۱۱۲.

۳. علل الشرائع ج۱ ص۸۴ ح ۲؛ بحارالانور ج۵ ص۲۴۱

امام علیه‌السلام فرمودند: ما هم به همین معنا قائل هستیم، چه آن که حقّ عزّوجلّ قبل از این که بندگانش متولّد شوند و به دنیا بیایند، در حالی که به صورت اشباح بودند، از آنها میثاق و پیمان گرفت، چنانکه در قرآن شریف آمده: «ای رسول به یاد آور هنگامی که خدای تو، از پشت فرزندان آدم ذریّه آنها را برگرفت و بر خود گواهشان ساخت... تا آخر آیه. سپس حضرت فرمودند: آنان که اقرار به ربوبیّت حقّ عزّوجلّ نمودند، الفت و انس بینشان برقرار گردید. و کسانی که آن را آن روز انکار نمودند، در این جا به اختلاف پرداختند..

۱۳. شیخ الطائفة شیخ طوسی رحمه الله در امالی، از ابوسعید خدری آورده است:

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيّ، قَالَ: حَجَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي إِمْرَتِهِ، فَلَمَّا افْتَتَحَ الطَّوَافَ حَاذَى الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَمَرَّ فَاسْتَلَمَهُ وَقَبَّلَهُ، وَقَالَ: أُقَبِّلُكَ وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَكِنْ كَانَ رَسُولُ اللهِ بِكَ حَفِيّاً، وَلَوْ لَا أَنِّي رَأَيْتُهُ يُقَبِّلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ. قَالَ: وَكَانَ فِي الْحَجِيجِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام، فَقَالَ: بَلَى وَاللهِ إِنَّهُ لَيَضُرُّ وَيَنْفَعُ. قَالَ: فَبِمَ قُلْتَ ذَلِكَ، يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ قَالَ: بِكِتَابِ اللهِ تَعَالَى. قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ لَذُو عِلْمٍ بِكِتَابِ اللهِ تَعَالَى، فَأَيْنَ ذَلِكَ مِنَ الْكِتَابِ. قَالَ: قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى شَهِدْنا». وَأُخْبِرُكَ أَنَّ اللهَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ آدَمَ، مَسَحَ ظَهْرَهُ فَاسْتَخْرَجَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ صُلْبِهِ فِي هَيْئَةِ الذَّرِّ. فَأَلْزَمَهُمُ الْعَقْلَ، وَقَرَّرَهُمْ أَنَّهُ الرَّبُّ وَأَنَّهُمُ الْعَبِيدُ، فَأَقَرُّوا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْعُبُودِيَّةِ، وَاللهُ عَزَّوَجَلَّ يَعْلَمُ أَنَّهُمْ فِي ذَلِكَ فِي مَنَازِلَ مُخْتَلِفَةٍ. فَكَتَبَ أَسْمَاءَ عَبِيدِهِ فِي رَقٍّ، وَكَانَ لِهَذَا الْحَجَرِ يَوْمَئِذٍ عَيْنَانِ وَشَفَتَانِ وَلِسَانٌ، فَقَالَ: افْتَحْ فَاكَ، فَفَتَحَ فَاهُ. فَأَلْقَمَهُ ذَلِكَ الرَّقَّ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: اشْهَدْ لِمَنْ وَافَاكَ بِالْمُوَافَاةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَلَمَّا هَبَطَ آدَمُ عليه‌السلام هَبَطَ وَالْحَجَرُ مَعَهُ، فَجَعَلَ فِي مَوْضِعِهِ الَّذِي تَرَى مِنْ هَذَا الرُّكْنِ. وَكَانَتِ الْمَلَائِكَةُ تَحُجُّ هَذَا الْبَيْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ اللهُ تَعَالَى آدَمَ عليه‌السلام، ثُمَّ حَجَّهُ آدَمُ، ثُمَّ نُوحٌ مِنْ بَعْدِهِ، ثُمَّ هُدِمَ الْبَيْتُ وَدُرِسَتْ قَوَاعِدُهُ، فَاسْتُودِعَ الْحَجَرُ مِنْ أَبِي قُبَيْسٍ. فَلَمَّا أَعَادَ إِبْرَاهِيمُ وَإِسْمَاعِيلُ بِنَاءَ الْبَيْتِ وَبِنَاءَ قَوَاعِدِهِ، وَاسْتَخْرَجَا الْحَجَرَ مِنْ أَبِي قُبَيْسٍ بِوَحْيٍ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، فَجَعَلَاهُ بِحَيْثُ هُوَ الْيَوْمَ مِنْ هَذَا الرُّكْنِ، وَهُوَ مِنْ حِجَارَةِ الْجَنَّةِ، وَكَانَ لَمَّا أُنْزِلَ فِي مِثْلِ لَوْنِ

الدُّرِّ وَبَيَاضِهِ، وَصَفَاءِ الْيَاقُوتِ وَضِيَائِهِ، فَسَوَّدَتْهُ أَيْدِي الْكُفَّارِ وَمَنْ كَانَ يَلْمِسُهُ مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ بِعَتَائِرِهِمْ. قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ: لَا عِشْتُ فِي أُمَّةٍ لَسْتَ فِيهَا يَا أَبَا الْحَسَنِ»[1].

عمر بن خطاب در زمان حکومتش حج گزارد. وقتی طواف را آغاز کرد، در راستای حجرالاسود ایستاد. آن را استلام کرد و بوسید و گفت: تو را می‌بوسم در حالی که می‌دانم سنگی هستی که نه زیان داری و نه سودی. ولی دیدم که رسول خدا به تو توجه می‌کرد. و اگر او را نمی‌دیدم که تو را می‌بوسید، نمی‌بوسیدمت.

علی بن ابی طالب علیه‌السلام که در میان حجاج بود، گفت: چنین نیست، بلکه به خدا سوگند هم زیان می‌رساند و هم سود. عمر پرسید: بر چه اساسی چنین می‌گویی ابا الحسن؟ فرمود: بر اساس کتاب خدای تعالی. عمر گفت: گواهم که تو نسبت به قرآن دانش داری، این کجای قرآن است؟ فرمود: آیهٔ «و إذ أخذ ربك..».

به تو خبر می‌دهم که خدای تعالی وقتی آدم را آفرید، پشت او را مسح کرد، دودمانش را از پشتش مانند موران ریز بیرون آورد. پس عقل را بر ایشان الزام کرد و مقرّر داشت که او پروردگار است و آنها بندگانند. پس به ربوبیّت او اقرار کردند و بر خود به عبودیت گواهی دادند. خدای عزوجل می‌دانست که آنها در این باره جایگاه‌های مختلف دارند. بدین روی نامهای بندگانش را در کاغذی نوشت. و این سنگ در آن روز، چشم و لب و زبان داشت. خداوند به حجر فرمود: دهانت را بگشا. دهانش را گشود و آن نوشتار را در دهانش انداخت. سپس به او فرمود: در روز قیامت گواهی بده برای هر کس که به پیمان تو وفا کند.

هنگامی که آدم علیه‌السلام فرود آمد حجرالاسود همراهش بود، آن را در جایی نهاد که اکنون در آن مکان دیده می‌شود. ملائکه در آن زمان ـ پیش از خلقت آدم علیه‌السلام ـ حج این خانه می‌گزاردند. آنگاه آدم حج گزارد، سپس نوح پس از او چنین کرد. آنگاه بیت ویران شد و ستونهای آن کهنه شدند، پس حجر را از ابوقبیس گرفتند. وقتی ابراهیم و اسماعیل خانه را با ستونهایش تجدید بنا کردند، و حجر را از کوه ابوقبیس به وحی الهی برگرفتند، آن دو تن، حجر را در جایی نهادند که امروز

۱. الأمالي طوسی ص۴۷۶ رقم ۱۰۴۱.

قرار دارد، که از سنگهای بهشت است. حجر، زمانی که از بهشت نازل شد، به رنگ و سفیدی مروارید و شفافیت و روشنایی یاقوت بود، ولی دستهای کافران و کسانی از اهل شرک که آن را لمس می‌کردند، آن را سیاه کرد.

عمر گفت: زنده نباشم در دوره‌ای که تو در آن نباشی، ای ابا الحسن!

این حدیث در مصادر اهل سنت

محدّثان فریقین بر نقل این حدیث اتفاق نظر دارند و شماری از پیشوایان حدیث عامه آن را روایت کرده‌اند، مانند: علاء الدین بن حسام الدین مشهور به متقی هندی در کتاب کنزالعمال (چاپ شده در حاشیهٔ مسند احمد بن حنبل ج ۲ ص ۳۵۲ و این کتاب نزد ما موجود است) به نقل از فضائل مکة جندی، طوالات ابی الحسن قطان، مستدرك حاکم و صحیح ابن حبان، از ابوسعید خُدری آورده است.[۱]

همچنین علامه قَسطَلانی در کتاب إرشاد الساري شرح صحیح البخاري ج ۳ ص ۱۹۵ در باب «ما ذکر في الحجر الأسود» ضمن شرح حدیث بخاری، آن را آورده است. بخاری این حدیث را به اسناد خویش از عمر نقل می‌کند.[۲]

امینی گوید: این حدیث شریف که به سند فریقین روایت شده است، برای کسی که نیک بنگرد، فواید بسیاری در بردارد، افزون برآنچه در اینجا یاد شد.

۱۴. سید رضی در خصائص الأئمة که نسخهٔ آن نزد ما موجود است، از أصبغ بن نُباته آورده است:

«أَتَى ابْنُ الْكَوَّاءِ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام وَكَانَ مُعْنِتاً فِي الْمَسَائِلِ. فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ! خَبِّرْنِي عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، هَلْ كَلَّمَ أَحَداً مِنْ وُلْدِ آدَمَ قَبْلَ مُوسَى؟

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام: قَدْ كَلَّمَ اللهُ جَمِيعَ خَلْقِهِ بَرَّهُمْ وَفَاجِرَهُمْ، وَرَدُّوا عَلَيْهِ الْجَوَابَ. قَالَ: فَثَقُلَ ذَلِكَ عَلَى ابْنِ الْكَوَّاءِ وَلَمْ يَعْرِفْهُ، فَقَالَ: وَكَيْفَ كَانَ ذَلِكَ؟

---

۱. کنز العُمّال ج۵ ص۱۷۷؛ رقم ۱۲۵۲۱. نویسنده در کتاب دیگرش الغدیر ج۶ ص۱۰۳ ذیل عنوان «جهل الخلیفة بتأویل کتاب الله» همین حدیث را از طریق محدثان سنی از منابع افزون‌تر آورده است.

۲. ارشاد الساري ج۳ ص۱۶۱ رقم ۱۵۹۷.

فَقَالَ: أَوَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللهِ تَعَالَى، إِذْ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ ﷺ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى. فَقَدْ أَسْمَعَهُمْ كَلَامَهُ وَرَدُّوا عَلَيْهِ الْجَوَابَ، كَمَا تَسْمَعُ فِي قَوْلِ اللهِ ـ يَا ابْنَ الْكَوَّاءِ ـ «قَالُوا بَلَى». وَقَالَ لَهُمْ: إِنِّي أَنَا اللهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا، وَأَنَا الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. فَأَقَرُّوا لَهُ بِالطَّاعَةِ وَالرُّبُوبِيَّةِ، وَمَيَّزَ الرُّسُلَ وَالْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ، وَأَمَرَ الْخَلْقَ بِطَاعَتِهِمْ فَأَقَرُّوا بِذَلِكَ فِي الْمِيثَاقِ، وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَأَشْهَدَ الْمَلَائِكَةَ عَلَيْهِمْ، أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلِينَ».

ابن کوّاء (از سران خوارج) که در پرسیدن مسائل مخاطب را به سختی می‌انداخت، خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و پرسید: ای امیرالمؤمنین! به من خبر بده که آیا خداوند عزوجل قبل از موسی علیه‌السلام با کسی از فرزندان آدم علیه‌السلام سخن گفته است؟

فرمود: خداوند با تمام آفریدگان خود ـ نیکوکار و بدکردار ـ سخن گفته است و آنان به او پاسخ داده‌اند.

این کلام بر ابن کوّاء گران آمد و نتوانست بپذیرد. لذا پرسید: چگونه؟

فرمود: آیا کتاب خدا را نمی‌خوانی که خطاب به پیامبرش می‌فرماید: «و إذ أخذ ربّك...». خداوند، کلامش را به گوش مردم رسانده است و آنان به او پاسخ داده‌اند، چنانکه در قرآن می‌فرماید: «قالوا بلی»، ای ابن کوّاء.[۱]

خداوند فرمود: به راستی منم من الله که معبودی بحق جز من نیست، و منم رحمان و رحیم. پس برای او به طاعت و ربوبیّت اقرار آوردند، و رسولان و پیامبران و جانشینان آنان را امتیاز بخشید و مردم را به طاعت آنان امر فرمود. آنان به این میثاق اقرار کردند و آنان را برخودشان گواه گرفت و ملائک را نیز بر ایشان گواه گرفت، مبادا روز قیامت بگویید که ما از این مطلب غافل بودیم.

عیاشی با تغییر اندکی در الفاظ آن را روایت کرده است[۲].

۱۵. فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیر خود ـ که نسخه کتاب نزد ما موجود است ـ از

---

۱. خصائص الأئمة ص۸۷.

۲. تفسیر عیاشی ج۲ ص۴۱ ح ۱۱۶.

علی بن عتاب از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

«لَوْأَنَّ الْجُهَّالَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَعْرِفُونَ مَتَى سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يُنْكِرُوا، وأَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ، وَذَلِكَ فِيمَا أَنْزَلَ اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فِي كِتَابِهِ، قَالَ اللهُ فَنَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ كَمَا قَرَأْنَاهُ.

يَا جَابِرُ! أَلَمْ تَسْمَع بِقَوْلِ اللهِ فِي كِتَابِهِ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى، وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ وَأَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. فَوَاللهِ لَسَمَّاهُ اللهُ تَعَالَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْأَظِلَّةِ، حَيْثُ أَخَذَ مِيثَاقَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ»[1].

اگر نادانان این امت بدانند چه وقت [علی بن ابی طالب] امیر المؤمنین نامیده شده، انکار نمی‌کنند. هنگامی که خداوند میثاق بنی آدم را گرفت. و آن میثاق، در آنچه خداوند بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل نمود در کتابش موجود است. خداوند گفت و جبرئیل آن را فرو آورد، به همان صورت که ما [در قرآن] خواندیم.

ای جابر! مگر این آیه را نشنیده‌ای: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند آری. [پرسید]: و محمّد رسول خدا و علی امیر مؤمنان نیست؟ به خدا قسم خداوند او را امیرالمؤمنین نامید در عالم اشباح و اظله، هنگامی که از دودمان آدم پیمان گرفت.

۱۶. فرات از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

«قلتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! مَتَى سُمِّيَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَيْثُ أَخَذَ مِيثَاقَ ذُرِّيَّةِ وُلْدِ آدَمَ، وَذَلِكَ فِيمَا أَنْزَلَ اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله، كَمَا قَرَأْنَاهُ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدِي وَرَسُولِي وَأَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. فَسَمَّاهُ اللهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، حَيْثُ أَخَذَ مِيثَاقَ ذُرِّيَّةِ بَنِي آدَم»[2].

---

۱. تفسیر فرات ص۱۴۶ ح ۱۸۱.

۲. تفسیر فرات ص۱۴۶ ح ۱۸۲.

راوی گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: چه زمانی علی علیه السلام را امیرالمؤمنین نامیدند؟ فرمود: خداوند تبارك و تعالی او را چنین نامید، زمانی که از دودمان و فرزندان آدم علیه السلام پیمان گرفت. و این در قرآن است، چنانکه می‌خوانیم: «وإذ أخذ ربك...». خداوند از آنان پرسید: آیا چنین نیست که من پروردگارتان هستم، و محمد بنده و فرستادهٔ من و علی امیر مؤمنان است؟ پس خداوند تعالی او را امیرالمؤمنین نامید همان زمانی که از دودمان و فرزندان آدم پیمان گرفت.

۱۷. فرات از امام باقر علیه السلام:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَوْأَنَّ الْجُهَّالَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَعْلَمُونَ مَتَى سُمِّيَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَمْ يُنْكِرُوا وَلَايَتَهُ وَطَاعَتَهُ. قَالَ: فَسَأَلْتُهُ: وَمَتَى سُمِّيَ عَلِيٌّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: حَيْثُ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ، وَكَذَا نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدِي وَرَسُولِي وَأَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ، قَالُوا بَلَى. ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: وَاللهِ لَقَدْ سَمَّاهُ اللهُ بِاسْمٍ مَا سَمَّى بِاسْمِهِ أَحَداً قَبْلَهُ»[۱].

اگر نادانان این امت بدانند چه وقت علی علیه السلام امیر المؤمنین نامیده شده، ولایت و طاعت او را انکار نمی‌کنند. راوی پرسید: چه زمان او را چنین نامیدند؟ فرمود: هنگامی که خداوند میثاق دودمان آدم را گرفت، و به این مضمون آیه‌ای که جبرئیل بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل نمود: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى، آیا من پروردگار شما نیستم؟ و محمّد رسول خدا و علی امیر مؤمنان نیست؟ گفتند: آری. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم خداوند تعالی او را به نامی نامید که هیچ کس را پیش از او بدان اسم ننامیده.

حدیث را سید ابن طاووس رحمه الله در کتاب الیقین ـ که نسخه‌اش نزد ما موجود است ـ به نقل از کتاب محمد بن عباس بن علی بن مروان مسنداً از خالد بن یزید از امام باقر علیه السلام روایت کرده است.[۲]

---

۱. تفسیر فرات ص۱۴۶ ح ۱۸۳.

۲. الیقین ص۲۸۴.

۱۸. فرات از ابوخدیجة از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

«عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ، قَالَ: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ علیهما السلام: لَوْعَلِمَ النَّاسُ مَتَى سُمِّيَ عَلِيٌّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، مَا اخْتَلَفَ فِيهِ اثْنَانِ. قَالَ: قُلْتُ: مَتَى؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: فِي الْأَظِلَّةِ، حِينَ أَخَذَ اللهُ الْمِيثَاقَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى، مُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ، عَلِيٌّ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّكُم»[1].

اگر مردم می‌دانستند چه زمانی علی علیه السلام «امیرالمؤمنین» نام گرفت، دو تن در باره‌اش اختلاف نمی‌کردند. گفتم: چه زمانی؟ فرمود: در عالم اظلّه، زمانی که خداوند از بنی آدم پیمان گرفت، از پشت آنان دودمان‌شان را بر آورد و آنها را بر خودشان گواه گرفت (و پرسید): آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری. و محمد پیامبرتان است و علی امیر مؤمنان ولیّ شما است.

۱۹. فرات از جابر جُعفی از امام باقر علیه السلام:

«عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام: مَتَى سُمِّيَ عَلِيٌّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: قَالَ لِي: أَوَمَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟ قَالَ: قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: فَاقْرَأْ. قَالَ: قُلْتُ: وَمَا أَقْرَأُ؟ قَالَ: اقْرَأْ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ. فَقَالَ لِي: هيه، وَإِلَى أَيْشٍ، وَمُحَمَّدٌ رسولي وَعَلِيٌّ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ، فَثَمَّ سَمَّاهُ ـ يَا جَابِرُ ـ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ»[2].

جابر جُعفی گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: چه زمانی علی را امیرالمؤمنین نامیدند؟ پاسخ داد: آیا قرآن نمی‌خوانی؟ گفتم: آری. فرمود: پس بخوان. گفتم: چه بخوانم؟ فرمود: بخوان: «و إذ أخذ ربك...». فرمود: هیه [یعنی: بس کن]. ادامه سؤال این است: و محمد فرستادۀ من است و علی امیر مؤمنان است. از اینجا بود ـ ای جابر ـ که خداوند، او را امیرالمؤمنین نامید.

محدث مجلسی قدّس سرُّه، پس از نقل حدیث در بحار الأنوار توضیحی [دربارۀ دلالت «هیه» و «أیش»] بیان کرده است.[3]

---

۱. تفسیر فرات ص۱۴۷ ح ۱۸۴.

۲. تفسیر فرات ص۱۴۵ ح ۱۸۰.

۳. بحار الأنوار ج۲۶ ص۲۷۸.

۲۰. سید ثقهٔ وجیه علی بن طاووس رحمه الله در باب شصت و پنج از کتاب الیقین ـ که نسخه‌اش نزد ما موجود است ـ به نقل از کتاب الدلائل (دلائل الإمامة) نوشته شیخ ثقه ابوجعفر طبری امامی، به سندش از جابر جعفی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

«عَنْ جابِرٍ الْجُعْفِيِّ قالَ: قالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام: لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَتى سُمِّيَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ما أَنْكَرُوا وَلايَتَهُ. قُلْتُ: رَحِمَكَ اللهُ، مَتى سُمِّيَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قالَ: كانَ رَبُّكَ عَزَّ وَجَلَّ حَيْثُ أَخَذَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَمُحَمَّدٌ رَسُولِي وَعَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»[1].

امام باقر علیه السلام فرمود: کاش مردم بدانند چه زمانی علی علیه السلام را امیرالمؤمنین نامیدند. این زمانی بود که خداوند از بنی آدم، از پشت ایشان، دودمان‌شان را برآورد، و آنان را بر خودشان گواه گرفت: آیا من پروردگارتان نیستم؟ و محمد فرستاده من و علی امیر مؤمنان نیست؟

ابن طاووس در جای دیگر از کتابش به نقل از کتاب محمد بن عباس بن مروان، آن را به طریق خود می‌آورد. همچنین در باب ۱۳۶ کتاب، آن را از سیّد نسّابه، فَخّار بن معد موسوی روایت می‌کند.

۲۱. ابن طاووس در باب ۷۱ و ۷۵ کتاب الیقین، از کتاب الامامه (دلائل الامامة نوشته شیخ ثقهٔ اجلّ طبری امامی) از معروف بن خرّبوذ مکی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند:

«عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذَ الْمَكِّيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَتى سُمِّيَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يُنْكِرُوا حَقَّهُ. فَقِيلَ لَهُ: مَتى سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَرَأَ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى شَهِدْنا. قالَ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَعَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»[2].

امام باقر علیه السلام فرمود: اگر مردم بدانند چه زمانی علی علیه السلام را امیرالمؤمنین نامیدند، حق او را انکار نمی‌کنند. گفتند: چه زمانی چنین شد؟ امام علیه السلام این آیه را خواند: «زمانی که خداوند از بنی آدم، از پشت آنها دودمان‌شان را برآورد، و آنان را بر

۱. الیقین ص۲۲۲.
۲. الیقین ص۲۳۱.

خودشان گواه گرفت: آیا من خداوندگارتان نیستم؟ گفتند: آری، شهادت دادیم» (گفت:) و محمد فرستاده خدا و علی امیر مؤمنان است.

۲۲. درکتابهای مدینة المعاجز و غایة المرام تألیف علامه بحرانی رحمه الله، از حذیفه یمانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است:

«عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَتَى سُمِّيَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَنْكَرُوا فَضْلَهُ. سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَآدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ. قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالوا بلى، وقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: بَلَى. فَقَالَ اللهُ تَعَالَى: أَنَا رَبُّكُمْ وَمُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ وَعَلِيٌّ أَمِيرُكُمْ»[1]

پیامبر خدا فرمود: اگر مردم بدانند چه زمانی علی علیه السلام را امیرالمؤمنین نامیدند، فضیلت او را انکار نمی‌کنند. این زمانی بود که آدم علیه السلام هنوز بین روح و بدن بود. خداوند فرمود: «زمانی که خداوند از بنی آدم، از پشت آنها دودمان شان را برآورد، و آنان را بر خودشان گواه گرفت: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، شهادت دادیم» وملائک گفتند: آری. خداوند تبارك وتعالی فرمود: منم پروردگارتان، و محمد پیامبرتان و علی امیر شما است.

۲۳. عیاشی در تفسیر، از جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

«قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: يَا جَابِرُ! لَوْ يَعْلَمُ الْجُهَّالُ مَتَى سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ، لَمْ يُنْكِرُوا حَقَّهُ. قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَتَى سُمِّيَ؟ فَقَالَ لِي: قَوْلُهُ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ... إِلَى أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولِي وَأَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِي: يَا جَابِرُ! هَكَذَا وَاللهِ جَاءَ بِهَا مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله»[2].

ابوجعفر علیه السلام به من فرمود: اگر نادانان این امت می‌دانستند چه وقت علی امیر المؤمنین نامیده شده، حق او را انکار نمی‌کردند. راوی پرسید: چه زمان او را چنین نامیدند؟ فرمود: خداوند فرموده است: زمانی که خداوند از بنی آدم، از پشت آنها

---

۱. غایة المرام ج۱ ص۸۲؛ مدینة المعاجز ج۱ ص۶۷؛ بحار الأنوار ج۲۶ ص۲۸۵ و ج۳۶ ص۱۷۸ به نقل از دو کتاب: الیقین و کشف الحق.

۲. تفسیر عیاشی ج۲ ص۴۱ ح ۱۱۴.

دودمان شان را برآورد، و آنان را برخودشان گواه گرفت: آیا من پروردگارتان نیستم؟ و آیا محمد رسول من نیست؟ و آیا علی امیرمؤمنان نیست؟

سپس به من فرمود: ای جابر، به خدا سوگند محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را چنین آورد.

۲۴. عیاشی در تفسیر، از ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام:

«عن أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام فِي قَوْلِ اللهِ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى. قُلْتُ: قَالُوا بِأَلْسِنَتِهِمْ؟ قَالَ: نَعَمْ وَقَالُوا بِقُلُوبِهِمْ. قُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ كَانُوا يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: صَنَعَ فِيهِمْ مَا اكْتَفَى بِهِ»[1].

ابوبصیر در مورد آیۀ «ألست بربکم قالوا بلی» از امام صادق علیه‌السلام پرسید که آیا به زبان خود چنین گفتند؟ فرمود: هم به زبان و هم به دل. پرسید: در آن زمان چگونه بودند؟ فرمود: در مورد آنها صُنعی انجام شد که بدان بسنده کرد.

۲۵. عیاشی در تفسیر، از زراره از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است:

«عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ إِلَى قالُوا بَلى. قَالَ: كَانَ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ أَوَّلَ مَنْ قَالَ بَلَى. قُلْتُ: كَانَتْ رُؤْيَةَ مُعَايَنَةٍ؟ قَالَ: ثَبَتَتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِهِمْ وَأُنْسُوا ذَلِكَ الْمِيثَاقَ، وَسَيَذْكُرُونَهُ بَعْدُ. وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَلَا مَنْ يَرْزُقُه»[2].

زراره از امام صادق علیه‌السلام در مورد آیۀ «و إذ أخذ ربك..» پرسید. فرمود: محمد علیه وآله السلام نخستین کسی بود که گفت: آری. پرسید: این رؤیت به معاینه بود؟ فرمود: آری. خداوند، معرفت را در دلهاشان استوار داشت، گرچه این پیمان را از یادشان برد. البته در زمانی بعد، به زودی آن را به یاد می‌آورند. و اگر چنین نمی‌بود، نه کسی آفریننده‌اش را می‌دانست و نه روزی دهنده‌اش را.

۲۶. بحرانی در تفسیرالبرهان، به نقل از کتاب الثاقب في المناقب (نوشته ابوجعفر محمد بن حمزۀ طوسی در قرن ششم) از ابوهاشم جعفری از امام عسکری علیه‌السلام روایت کرده است:

«قال: كنت عنده، فسأله محمّد بن صالح الأرمني عن قول الله تعالى: وَإِذْ أَخَذَ

---

۱. تفسیر عیاشی ج۲ ص۴۰ ح ۱۱۰.

۲. تفسیر عیاشی ج۲ ص۳۹ ح ۱۰۸.

رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ الآية. قال: «ثبتوا المعرفة و نسوا الموقف و سيذكرونه، و لولا ذلك لم يدر أحد من خالقه و من رازقه».

قال أبوهاشم: فجعلت أتعجّب في نفسي من عظيم ما أعطى الله وليّه من جزيل ما حمله، فأقبل أبومحمّد عليه‌السلام عليّ وقال: «الأمر أعجب ممّا عجبت منه يا أبا هاشم، وأعظم، ما ظنك بقوم من عرفهم عرف الله، ومن أنكرهم أنكر الله، ولايكون مؤمنا حتى يكون لولايتهم مصدّقا، وبمعرفتهم موقنا؟»[1].

ابوهاشم گويد: من نزد ابى محمد امام حسن عسكرى عليه‌السلام بودم. محمد بن صالح ارمنى در باره اين آيه از حضرتش پرسيد: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى. حضرت فرمود: آن معرفت را استوار داشتند، گرچه آن موقف را فراموش كرده‌اند، و زود باشد كه به ياد آورند. اگرنه چنين بود، كسى نمى‌دانست كه خالق و رازق او كيست.

ابوهاشم گفت: من در درون خود به شگفت آمدم از عظيم آنچه خداى تعالى ولىّ خود را بزرگ داشته، از جزيل آنچه به او داده است. امام عسكرى عليه‌السلام روى آورد و فرمود: امر شگفت‌تر است از آنچه آن را عجب مى‌دارى و بزرگتر از آن است. گمان تو چيست بر قومى كه هركس ايشان را شناخت، خداى را شناخته، و هر كه ايشان را نشناخت خداى را نشناخته، و مؤمن نيست مگر كسى كه تصديق ايشان كند و به معرفت ايشان يقين آورد.

۲۷. كلينى از جابر از امام باقر عليه‌السلام روايت كرده است:

«عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: اللهُ سَمَّاهُ، وَهَكَذَا أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولِي وَأَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِين».[2]

جابر گويد: از امام باقر عليه‌السلام پرسيدم: وجه تسميهٔ امير المؤمنين چيست؟ فرمود: خدا به او اين لقب را داده و در كتابش چنين فرموده: چون پروردگارت از پسران آدم،

---

۱. البرهان ج۲ ص۶۱۵.

۲. الكافي ج۱ ص۴۱۲ ح ۴.

از پشتهایشان، نژادشان را برگرفت و آنها را برخودشان گواه گرفت که مگرنه این است که من پروردگار شما هستم و محمد فرستاده من و علی امیرالمؤمنین است؟

عیاشی در تفسیر خود آن را با تفاوت مختصر از جابر روایت کرده است:

«قُلتُ لأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام مَن سَمَّي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: اللهُ. أُنْزِلَت هذِهِ الآيَةُ عَلى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله: وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ وَأَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِين؟ فَسَمّاهُ اللهُ ـ وَاللهِ ـ أميرَ المُؤمنين».

جابر گوید: از امام باقر عليه السلام پرسیدم: وجه تسمیهٔ امیرالمؤمنین چیست؟ فرمود: خدا به او این لقب را داده و در کتابش چنین فرموده: چون پروردگارت از پسران آدم، از پشتهایشان، نژادشان را برگرفت و آنها را برخودشان گواه گرفت که مگرنه این است که من پروردگار شما هستم و محمد فرستاده من و علی امیرالمؤمنین است؟[1]

نتیجهٔ سخن در بارهٔ آیهٔ شریفه

آنچه خواندیم، تعدادی از اخبار وارده در تفسیر آیهٔ شریفه ۱۷۲ و ۱۷۳ سورهٔ اعراف است. به همین تعداد حدیث اکتفا می‌کنیم تا سخن به درازا نکشد. و این مقدار برای کسی که تابع راه راست باشد کافی و شافی است.

هیچ اندیشه‌ورزی را نرسد که در این احادیثِ مُعَنعَنِ مُسنَدِ مُعتبر بنگرد، آنگاه بر کتاب خدا جسارت ورزد و آن را ردّ کند. یا آنکه با کوته‌نگری و بداندیشی در تأویل این آیات روشن، بکوشد. انسان خردمند از این آیه کریمه سه بهره می‌تواند بگیرد:

اول: وجود عالَمِ جَمع و عرضی، قبل از این عالم موجود، و خلق نژاد بشری از اَصلابِ مربوط به عالَمِ امر. با توجه به آنکه نسل هر آدمی مأخوذ از صُلبِ اوست و همگی آنها از صُلبِ آدم گرفته شده‌اند، پس درست است که گفته شود که خداوند متعال، آنها را از صلب بنی آدم گرفته است؛ چنانکه می‌توان گفت آنها را از صلب آدم گرفته است. اختلاف در تعبیر آیه و حدیث از جهت کاربرد، مرسوم و شایع است، و مجالی برای خدشه در آن نیست.

---

۱. تفسیر عیاشی ج۲ ص۴۱ ح ۱۱۳.

دوم: [مدلول آیه] شهادت دادنِ خلق است بر خود، که خداوند آنها را به نطق کشانده است، اخذ میثاق ربوبیت و نبوت و ولایت از آنها، و چگونگی استنطاق و لبیک گویی و شاهد گرفتن بر آنها.

سوم: نتیجه آن عالم خلق و تکلیف، اقامه حجت بر معذوران و قطع عذر آنها است. توضیح اینکه گرفتن میثاق و تکلیف در خلقت اول، هنگام تجلی ربّ العالمین برتمام بندگان است که خداوند، خود را به آنها بشناساند که بگوید: «إني أنا الله لا إله إلا أنا وأنا الرحمن الرحيم». خطاب خداوند بر مردم بطور «معاینه» بود که فرمود: «ألستُ بربّکم»، به گونه‌ای که همه بطور یکسان دیدند و شنیدند. میثاق گرفتن از آنها برربوبیت و ولایت با خطابی واحد از متکلمی واحد در مجمعی واحد و در حالتی واحد بود، لذا هیچ احدی را نرسد که عذر غفلت بیاورد یا بهانۀ مشرک بودن پدران و اجداد پیشین خود را پیش کشد. زیرا این امر برای همۀ افراد یکسان است. تکلیف پدران در این جهت مقدم بر فرزندان نیست و هیچ یک از آنها بر دیگری مزیتی ندارند در امری که مقتضی عذری باشد.

یکسان بودن تمامی افراد بشر در این میثاق، از جهت حالت و محل و زمان و تکلیف و خلقت، واشتراک آنها در جمیع خصوصیات، راه بهانه جویی را می بندد.

همچنین پوشیده نماند که بیشتر کسانی که آیه را برخلاف نصی که از اهل بیت عصمت و طهارت به ما رسیده تأویل کرده‌اند، فقط بدان سبب بوده که افراد پیشین مخالفت کرده‌اند و افراد بعدی این مخالفت را عیناً بدون تأمّل نقل می‌کنند. یعنی همدیگر را بدون هیچ تأمل و تفکری ـ گنگ و کر و کور ـ تبعیت می‌کنند. به گونه‌ای که اگر به کلمات واقوال آنها توجه کنیم، می‌بینیم که مرجع و سرچشمۀ تمام سخنان آنها به مخالفت یک نفر برمی‌گردد که امر بر او مشتبه شده و حق بر او پوشیده مانده است.

یکی از آنها در مقام ردّ بر این مسأله گفته است: «در این مورد آثاری روایت کرده‌اند که بعضی مرفوع و بعضی موقوف هستند»، لذا این اخبار را تأویلی بر آیه دانسته‌اند[۱]. برخی از دانشوران دیگر که پس از او آمده‌اند، از او تبعیت کرده وبدون هیچ تحقیق و تدقیقی

۱. بنگرید: مجمع البیان ج۴ ص۳۹۰ ذیل تفسیر آیه.

در کشف حقیقت امر، فقط با استناد به این کلام در مقام ردّ برآمدند. وگرنه چگونه یک انسان متأمّل که واقف به اخبار و آراسته به علم حدیث است، در چنین مطلبی از سخنان خطای ماقبل خود تبعیت می‌کند و احادیث یاد شده و امثال آن را مرفوع و موقوف می‌بیند؟

یکی دیگر از پیشینیانِ آنها، در مقام ردّ عالم ذر، دلیل آورده که عقل آن را باطل می‌داند، به این مضمون که: دودمانی که در عالَمِ اول از پشت آدم خارج شده‌اند، یا عاقل و دارای شرایط تکلیف بوده‌اند، یا نه. اگر جزو گروه اول باشند، باید خلقت اول و میثاق بعد از آن خلقت را در این عالَم یاد آرند. زیرا انسانِ عاقل، هرگز چنین چیزی را فراموش نمی‌کند. و اگر از گروه دوم و فاقد عقل باشند، خطاب و تکلیف آنها امری قبیح است[۱].

جمعی، از استدلال این گوینده تبعیت کرده و با اتکا بر آن، از کتاب و احادیث متواتره روی گرداندند، بدون تأمل در فَسادِ آن، و بدون توجه به اینکه عقلِ تکلیفی که شایستگی تکلیف دارد، هیچ ارتباطی به حفظ و فراموشی ندارد، بلکه حفظ و فراموشی به قوهٔ حافظه برمی‌گردد.

إن شاء الله در آینده پس از ذکر آیات و اخبار، دلیل و وجه فراموشیِ میثاقِ گرفته شده را بسط خواهیم داد.

آیه دوم

خداوند متعال در سوره بقره می‌فرماید:

«صِبْغَةَ اللهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ»[۲].

رنگ خداست (که به ما رنگ ایمان و سیرت توحید بخشیده) و چه رنگی بهتر از رنگ خدا؟ و ما او را پرستش می‌کنیم.

روایات ذیل آیه

۱. کلینی در کافی، از عبد الرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه‌السلام، روایت کرده است:

---

۱. بنگرید: مجمع البیان ج۴ ص۳۹۰-۳۹۱.

۲. بقره: ۱۳۸.

«صَبَغَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْوَلَايَةِ فِي الْمِيثَاق»[۱].
مؤمنان را در عالم میثاق رنگ ولایت داد.

عیّاشی نیز در تفسیرش این حدیث را آورده است[۲].

۲. صفّار در بصائر الدرجات، از محمد بن سلیمان، از پدرش از امام صادق علیه‌السلام، روایت کرده:

«إِنَّ اللهَ جَعَلَ لَنَا شِيعَةً، فَجَعَلَهُمْ مِنْ نُورِهِ وَصَبَغَهُمْ فِي رَحْمَتِهِ، وَأَخَذَ مِيثَاقَهُمْ لَنَا بِالْوَلَايَةِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ يَوْمَ عَرَّفَهُمْ نَفْسَهُ»[۳].

خداوند برای ما پیروانی قرار داد که آنها را از نور خود آفرید و به رنگ رحمت خود درآورد، و از آنها به ولایت بر معرفت خود پیمان گرفت، روزی که خود را به آنان شناساند.

۳. در همان کتاب، از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه‌السلام، آمده است:

«عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَذَا الْحَدِيثُ الَّذِي سَمِعْتُهُ مِنْكَ مَا تَفْسِيرُهُ؟ قَالَ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللهِ. فَقَالَ: يَا مُعَاوِيَةُ إِنَّ اللهَ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ نُورِهِ وَصَبَغَهُمْ فِي رَحْمَتِهِ، وَأَخَذَ مِيثَاقَهُمْ لَنَا بِالْوَلَايَةِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ يَوْمَ عَرَّفَهُمْ نَفْسَهُ. فَالْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ، أَبُوهُ النُّورُ وَأُمُّهُ الرَّحْمَةُ. وَإِنَّمَا يَنْظُرُ بِذَلِكَ النُّورِ الَّذِي خُلِقَ مِنْه»[۴].

معاویة بن عمار گوید: به امام صادق علیه‌السلام گفتم: قربانت گردم، این حدیث که از شما شنیدم چه معنا دارد؟ فرمود: چه باشد؟ گفتم: مؤمن به نور خدا می‌نگرد.

فرمود: ای معاویه، به راستی خدا مؤمنین را از نور خود آفریده و به رنگ رحمت خود درآورد. خداوند از آنها به ولایت بر معرفت خود پیمان گرفته، روزی که خود

۱. الكافي ج۱ ص۴۲۲ ح ۵۳.
۲. تفسیرعیاشی ج۱ ص۶۲ ح ۱۰۹؛ صافی ج۱ ص۱۹۳.
۳. بصائر الدرجات ص۱۰۰ ح ۳.
۴. بصائر الدرجات ص۱۰۰ ح ۲.

را به آنها شناسانده است. پس مؤمن برادر مؤمن است، از پدر و مادر. پدرش نور است و مادرش رحمت. او به نوری می‌نگرد که از آن آفریده شده است.

۴. در همان کتاب، از سلیمان جعفری، از امام ابوالحسن علیه‌السلام آمده است:

«عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عليه‌السلام. قَالَ: يَا سُلَيْمَانُ! اتَّقِ فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللهِ. فَسَكَتَ حَتَّى أَصَبْتُ خَلْوَةً.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، سَمِعْتُكَ تَقُولُ: اتَّقِ فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللهِ.

قَالَ: نَعَمْ يَا سُلَيْمَانُ! إِنَّ اللهَ خَلَقَ الْمُؤْمِنَ مِنْ نُورِهِ وَصَبَغَهُمْ فِي رَحْمَتِهِ، وَأَخَذَ مِيثَاقَهُمْ لَنَا بِالْوَلَايَةِ. وَالْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ، أَبُوهُ النُّورُ وَأُمُّهُ الرَّحْمَةُ. وَإِنَّمَا يَنْظُرُ بِذَلِكَ النُّورِ الَّذِي خُلِقَ مِنْهُ»[1].

سلیمان جعفری گوید: نزد امام ابی الحسن علیه‌السلام بودم. فرمود: ای سلیمان! از زیرکی و فهم مؤمن بپرهیز، که او به نور خدا می‌نگرد.

خاموش ماندم تا در تنهایی او را یافتم و گفتم: قربانت گردم، شنیدم می‌فرمودی: بپرهیز از فراست مؤمن که به نور خدا می‌نگرد.

فرمود: آری، ای سلیمان. به راستی خدا مؤمن را از نور خود آفریده و به رنگ رحمتش درآورده، و پیمان ولایت ما را از آنها گرفته است. مؤمن برادرِ مؤمن است از یک پدر و مادر، پدرش نور است و مادرش رحمت. و با نوری که از آن آفریده شده می‌نگرد.

آیه سوم

خداوند در سوره آل عمران می‌فرماید:

«وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»[2].

هر آن کس که در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه، فرمانبردار او هستند، و به سوی او بازگردانده می‌شوند.

---

۱. بصائر الدرجات ص۹۹ ح۱.

۲. آل عمران: ۸۳.

۱. در علل الشرائع، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه‌السلام روایت است:

«إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، خَلَقَ بَحْرَيْنِ: بَحْراً عَذْباً وَبَحْراً أُجَاجاً. فَخَلَقَ تُرْبَةَ آدَمَ مِنَ الْبَحْرِ الْعَذْبِ، وَشَنَّ عَلَيْهَا مِنَ الْبَحْرِ الْأُجَاجِ. ثُمَّ جَبَّلَ آدَمَ، فَعَرَكَ عَرْكَ الْأَدِيمِ، فَتَرَكَهُ مَا شَاءَ اللهُ. فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَنْفُخَ فِيهِ الرُّوحَ، أَقَامَهُ شَبَحاً.

فَقَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَتِفِهِ الْأَيْمَنِ، فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ. فَقَالَ: هَؤُلَاءِ إِلَى الْجَنَّةِ. وَقَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَتِفِهِ الْأَيْسَرِ، وَقَالَ: هَؤُلَاءِ إِلَى النَّارِ. فَأَنْطَقَ اللهُ تَعَالَى أَصْحَابَ الْيَمِينِ وَأَصْحَابَ الْيَسَارِ. فَقَالَ أَهْلُ الْيَسَارِ: يَا رَبِّ لِمَ خَلَقْتَ لَنَا النَّارَ، وَلَمْ تُبَيِّنْ لَنَا وَلَمْ تَبْعَثْ إِلَيْنَا رَسُولًا؟ فَقَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُمْ: ذَلِكَ لِعِلْمِي بِمَا أَنْتُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ، وَإِنِّي سَأُبْلِيكُمْ[1].

فَأَمَرَ اللهُ تَعَالَى النَّارَ فَأُسْعِرَتْ[2]. ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: تَقَحَّمُوا جَمِيعاً فِي النَّارِ، فَإِنِّي أَجْعَلُهَا عَلَيْكُمْ بَرْداً وَسَلَاماً. فَقَالُوا: يَا رَبِّ إِنَّمَا سَأَلْنَاكَ لِأَيِّ شَيْءٍ جَعَلْتَهَا لَنَا، هَرَباً مِنْهَا؟ وَلَوْ أَمَرْتَ أَصْحَابَ الْيَمِينِ مَا دَخَلُوا.

فَأَمَرَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ النَّارَ فَأُسْعِرَتْ. ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ: تَقَحَّمُوا جَمِيعاً فِي النَّارِ. فَتَقَحَّمُوا جَمِيعاً، فَكَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْداً وَسَلَاماً. فَقَالَ لَهُمْ جَمِيعاً: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ: بَلى، طَوْعاً، وَقَالَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ: بَلى، كَرْهاً.

فَأَخَذَ مِنْهُمْ جَمِيعاً مِيثَاقَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ. قَالَ: وَكَانَ الْحَجَرُ فِي الْجَنَّةِ، فَأَخْرَجَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ. فَالْتَقَمَ الْمِيثَاقَ مِنَ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ. فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ. فَلَمَّا أَسْكَنَ اللهُ تَعَالَى آدَمَ الْجَنَّةَ وَعَصَى، أَهْبَطَ اللهُ تَعَالَى الْحَجَرَ، فَجَعَلَهُ فِي رُكْنِ بَيْتِهِ وَأَهْبَطَ آدَمَ عَلَى الصَّفَا.

فَمَكَثَ مَا شَاءَ اللهُ، ثُمَّ رَآهُ فِي الْبَيْتِ، فَعَرَفَهُ وَعَرَفَ مِيثَاقَهُ وَذَكَرَهُ، فَجَاءَ إِلَيْهِ مُسْرِعاً، فَأَكَبَّ عَلَيْهِ وَبَكَى عَلَيْهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً، تَائِباً مِنْ خَطِيئَتِهِ وَنَادِماً عَلَى نَقْضِهِ مِيثَاقَهُ.

---

۱. در اصل کتاب: «سائلكم».

۲. در اصل کتاب: «فاستقرت».

قَالَ: فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ أُمِرْتُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا اسْتَلَمْتُمُ الْحَجَرَ: أَمَانَتِي أَدَّيْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُوَافَاةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»[1].

وقتی حق تعالی آسمانها و زمین را آفرید، دو دریا ایجاد نمود: یکی شیرین و دیگری تلخ. تربت آدم علیه‌السلام را از دریای شیرین آفرید، سپس از دریای تلخ برآن پاشید، بعد آدم را از آن آفرید. آنگاه آن را همچون چرم مالید، سپس رهایش نمود. وقتی خواست در آن روح بدمد، او را به صورت شبح و تمثالی برپا داشت. بعد یک مشت از کتف راستش برداشت، و اجزاء ریزی همچون مورچه از آن خارج شدند. پس فرمود: اینها اهل بهشت هستند. یک مشت هم از کتف چپش برداشت و فرمود: اینها اهل جهنّم هستند. بعد حق تعالی اصحاب یمین (راست) و اصحاب یسار (چپ) را به سخن درآورد. اصحاب یسار عرضه داشتند: پروردگارا، چرا آتش را برای ما آفریدی، حال آنکه حق را برای ما روشن نکردی و به سوی ما رسولی مبعوث نداشتی؟

خداوند عزّوجلّ به آنها می‌فرماید: به خاطر آنکه می‌دانم شما به طرف جهنم می‌روید، و من شما را به زودی می‌آزمایم. آنگاه حق تعالی به آتش امر فرمود گرم شود، آتش گرم شد و افروخته گردید، سپس به آنها فرمود: همگی داخل آتش شوید، من آن را برای شما سرد و سالم می‌گردانم.

آنها عرضه داشتند: پروردگارا، ما از تو پرسیدیم: چرا برای ما آتش آفریدی؟ و مقصودمان از این سؤال، گریز از آن بود؛ حال ما را امر می‌کنی که در آن داخل شویم؟ اگر به اصحاب یمین نیز این فرمان را بدهی، داخل آن نمی‌شوند. حقّ عزّوجل، به آتش امر فرمود گرم شود و افروخته گردد. پس از آن به اصحاب یمین فرمان داد که در آتش گداخته داخل شوند و آتش برایشان سرد و سالم گشت، بعد به تمام آنها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ اصحاب یمین از روی میل گفتند: آری، و اصحاب یسار به اجبار و کراهت جواب دادند: آری. باری تعالی از جملگیِ آنها پیمان گرفت و ایشان را بر خودشان شاهد قرار داد.

بعد امام علیه‌السلام فرمود: حجرالاسود آن وقت در بهشت بود. آنگاه خداوند عزّوجل

---

۱. علل الشرائع ج۲ ص۴۲۵ ح ۶؛ بحار الأنوار ج۹۶ ص۲۱۷.

بیرونش آورد. حجر، میثاق و پیمان خلائق را در خود فرو برد. آیه شریفه به همین معنا اشاره دارد که فرمود: «تمام موجودات در آسمان و زمین، خواه و ناخواه مطیع او بوده و بازگشتشان به سوی اوست».

زمانی که حق تبارك وتعالی، حضرت آدم علیه‌السلام را در بهشت جای داد و وی مرتکب لغزش گردید، حق تعالی، حجر را از بهشت فرو فرستاد. آن را در رکنی از ارکان بیت خود قرار داد و جناب آدم علیه‌السلام را از بهشت به زمین روی کوه صفا هبوط داد.

آدم برای مدّت مدیدی آن جا درنگ نمود. سپس حجر را در بیت دید، آن را شناخت و یاد میثاق و عهدش افتاد. از این رو نزد حجر آمد، به سرعت خود را به آن جا رسانید، خویش را روی آن افکند، مدّت چهل بامداد گریست، از خطایش توبه نمود و از این که پیمان شکسته، اظهار پشیمانی کرد.

سپس امام علیه‌السلام فرمودند: به همین خاطر امر شده‌اید که هر گاه حجر را استلام کردید، بگویید: امانتی ادّیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لي بالموافاة يوم القيامة (امانتم را ادا کردم و به میثاقم وفا کردم تا در روز قیامت به وفای من گواهی دهی).

۲. **عیّاشی از عمار بن أبی الأحوَص از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است:**

«إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ فِي مُبْتَدَإِ الْخَلْقِ بَحْرَيْنِ: أَحَدُهُمَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَالْآخَرُ مِلْحٌ أُجَاجٌ. ثُمَّ خَلَقَ تُرْبَةَ آدَمَ مِنَ الْبَحْرِ الْعَذْبِ الْفُرَاتِ، ثُمَّ أَجْرَاهُ عَلَى الْبَحْرِ الْأُجَاجِ، فَجَعَلَهُ حَمَأً مَسْنُوناً وَهُوَ خَلْقُ آدَمَ. ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَتِفِ آدَمَ الْأَيْمَنِ، فَذَرَأَهَا فِي صُلْبِ آدَمَ. فَقَالَ: هَؤُلَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَلَاأُبَالِي. ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَتِفِ آدَمَ الْأَيْسَرِ، فَذَرَأَهَا فِي صُلْبِ آدَمَ. فَقَالَ: هَؤُلَاءِ فِي النَّارِ وَلَاأُبَالِي. وَلَاأُسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَلِي فِي هَؤُلَاءِ الْبَدَاءُ بَعْدُ، وَفِي هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ سَيُبْتَلَوْنَ[1].

قَالَ أَبُوعَبْدِ اللهِ علیه‌السلام: فَاحْتَجَّ يَوْمَئِذٍ أَصْحَابُ الشِّمَالِ ـ وَهُمْ ذَرٌّ ـ عَلَى خَالِقِهِمْ، فَقَالُوا: يَا رَبَّنَا! بِمَ أَوْجَبْتَ لَنَا النَّارَ ـ وَأَنْتَ الْحَكَمُ[2] الْعَدْلُ ـ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَحْتَجَّ عَلَيْنَا وَتَبْلُوَنَا بِالرُّسُلِ وَتَعْلَمَ طَاعَتَنَا لَكَ وَمَعْصِيَتَنَا.

---

۱. در اصل کتاب: «سیسألون».

۲. در اصل کتاب: «الحکیم».

فَقَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: فَأَنَا أُخْبِرُكُمْ بِالْحُجَّةِ عَلَيْكُمْ الْآنَ فِي الطَّاعَةِ وَالْمَعْصِيَةِ وَالْإِعْذَارِ بَعْدَ الْإِخْبَارِ.

قَالَ أَبُوعَبْدِ اللهِ عليه السلام: فَأَوْحَى اللهُ إِلَى مَالِكٍ خَازِنِ النَّارِ أَنْ مُرِ النَّارَ تَشْهَقُ، ثُمَّ تُخْرِجُ عُنُقاً مِنْهَا. فَخَرَجَتْ لَهُمْ، ثُمَّ قَالَ اللهُ لَهُمْ: ادْخُلُوهَا طَائِعِينَ. فَقَالُوا: لَا نَدْخُلُهَا طَائِعِينَ. ثُمَّ قَالَ: ادْخُلُوهَا طَائِعِينَ، أَو لَأُعَذِّبَنَّكُمْ بِهَا كَارِهِينَ.

قَالُوا: إِنَّا[1] هَرَبْنَا إِلَيْكَ مِنْهَا وَحَاجَجْنَاكَ فِيهَا، حَيْثُ أَوْجَبْتَهَا عَلَيْنَا وَصَيَّرْتَنَا مِنْ أَصْحَابِ الشِّمَالِ، فَكَيْفَ نَدْخُلُهَا طَائِعِينَ؟ وَلَكِنِ ابْدَأْ بِأَصْحَابَ الْيَمِينِ فِي دُخُولِهَا، كَيْ تَكُونَ قَدْ عَدَلْتَ فِينَا وَفِيهِمْ.

قَالَ أَبُوعَبْدِ اللهِ عليه السلام: فَأَمَرَ أَصْحَابَ الْيَمِينِ وَهُمْ ذَرٌّ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَقَالَ: ادْخُلُوا هَذِهِ النَّارَ طَائِعِينَ. قَالَ: فَطَفِقُوا يَتَبَادَرُونَ فِي دُخُولِهَا، فَوَلَجُوا فِيهَا جَمِيعاً، فَصَيَّرَهَا اللهُ عَلَيْهِمْ بَرْداً وَسَلَاماً، ثُمَّ أَخْرَجَهُمْ مِنْهَا.

ثُمَّ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَادَى فِي أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَأَصْحَابِ الشِّمَالِ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ فَقَالَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ: بَلَى يَا رَبَّنَا، نَحْنُ بَرِيَّتُكَ وَخَلْقُكَ، مُقِرِّينَ طَائِعِينَ. وَقَالَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ: بَلَى يَا رَبَّنَا نَحْنُ بَرِيَّتُكَ وَخَلْقُكَ كَارِهِينَ. وَذَلِكَ قَوْلُ اللهِ: وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ. قَالَ: تَوْحِيدُهُمْ لِلَّهِ»[2].

خدا تبارك وتعالی، در آغاز آفرینش دو دریا آفرید: یکی شیرین و گوارا، دیگری شور و تلخ. آنگاه خاک آدم را از دریای شیرین گوارا برداشت. سپس آن را بر دریای تلخ جریان داد و آن را به شکل «حَمَأ مَسنون» (لجن بویناک) درآورد که این خلقت آدم بود. آنگاه قبضه‌ای از کتف راست آدم برگرفت. آن را در صلب آدم پراکند. آنگاه قبضه‌ای از کتف چپ آدم برگرفت. آن را در صلب آدم پراکند. فرمود: اینان در آتشند و من باک ندارم. کسی را نرسد که از من در بارهٔ کارم بپرسد. بلکه اینان مورد ابتلاء و امتحان قرار خواهند گرفت.

---

۱. در اصل کتاب: «انما».

۲. تفسیر عیاشی ج۱ ص۱۸۲ ح ۷۸.

امـام صـادق علیه‌السلام فرمـود: در آن روز، اصحـاب شِـمال ـ در حالـی کـه ذره بودنـد ـ بـر آفریدگارشـان اعتـراض کردنـد. گفتنـد: خدایـا! چـرا آتـش را بـر مـا قـرار دادی پیـش از آنکـه بـر مـا احتجـاج کنـی، و مـا را از طریـق فرسـتادگان خـود بیازمایـی و طاعـت و معصیـت مـا را نسبت بـه خـود بدانـی در حالـی کـه تـو حکیـم و عـادل هسـتی؟

خـدا تبـارك وتعالـی، فرمـود: بـه شـما خبـر می‌دهـم، در مـورد حجتـی کـه اکنـون بـر شـما در بـاب طاعـت و معصیـت دارم و در بـاره عـذر آوردن بعـد از خبـر دادن.

امـام صـادق علیه‌السلام فرمـود: خداونـد بـه مالـک، خـازن دوزخ، وحـی فرسـتاد کـه بـه آتـش امـر کـن تـا زبانـه برکشـد و یـک گـردن (شـعله‌ای) از آن برآیـد. چنیـن آتشـی بـرای آنهـا بیـرون زد. خـدای تعالـی بـه آنهـا فرمـود: بـه میـل خـود وارد شـوید. گفتنـد: بـه میـل خـود وارد نمی‌شـویم. فرمـود: یـا بـه میـل خـود وارد شـوید یـا شـما را عـذاب می‌کنـم تـا بـه اکـراه و اجبـار وارد شـوید. گفتنـد: مـا از آن بـه سـوی تـو می‌گریزیـم. و بـا تـو احتجـاج می‌کنیـم کـه چـرا آن را بـر مـا واجـب سـاخته‌ای و مـا را از اصحـاب شِـمال گردانـده‌ای. چگونـه بـه میـل خـود وارد شـویم؟ بـرای ورود، از اصحـاب یمیـن آغـاز کـن تـا در مـورد مـا و آنهـا بـه عدالـت حکـم کـرده باشـی.

امـام فرمـود: خداونـد، بـه اصحـاب یمیـن ـ در حالـی کـه پیـش رویـش بـه شـکل ذره بودنـد ـ فرمـود: بـه میـل خـود وارد ایـن آتـش شـوید. آنهـا ایـن کار را انجـام دادنـد و در آن وارد شـدند. خداونـد آن را برایشـان سـرد و سـلامت گردانیـد، آنـگاه آنهـا را از آن بیـرون آورد. سـپس خـدای تبـارك وتعالـی، در میـان اصحـاب یمیـن و اصحـاب شـمال نـدا بـرآورد: «آیـا مـن پروردگارتـان نیسـتم؟» اصحـاب یمیـن گفتنـد: آری خدایـا! مـا آفریـدگان و مخلوقـان تـو هسـتیم، کـه بـه میـل خـود اقـرار می‌آوریـم.

امـا اصحـاب شـمال گفتنـد: آری خدایـا! مـا بـه اکـراه می‌گوییـم کـه آفریـدگان و مخلوقـان توییـم. ایـن اسـت آیـهٔ قـرآن: «بـرای خـدا تسـلیم می‌شـوند هـر آنچـه در آسـمانها و زمیـن اسـت، از سـر میـل یـا اکـراه. و همـه را بـه سـوی او بازمی‌گرداننـد». امـام فرمـود: یعنـی توحیدشـان بـرای خـدا.

آیه چهارم

در سوره آل عمران است:

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ»[1].

آن گاه که خدا از پیغمبران پیمان گرفت که چون به شما کتاب و حکمت بخشیدم سپس بر شما رسولی از جانب خدا آمد که گواهی به راستی کتاب و شریعت شما می‌داد به او ایمان آورده و یاری او کنید؛ خدا فرمود: آیا اقرار داشته و پیمان مرا بر این امر پذیرفتید؟ همه گفتند: اقرار داریم. خدا فرمود: گواه باشید، من هم با شما گواهم.

۱. علی بن ابراهیم از ابن مسکان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند:

«عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ: مَا بَعَثَ اللهُ نَبِيّاً مِنْ لَدُنْ آدَمَ فَهَلُمَّ جَرّاً، إِلَّا وَيَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا وَيَنْصُرُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام. وهو قوله: «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ»، يعني رَسولَ اللهِ صلی الله علیه و آله، «وَلَتَنْصُرُنَّهُ» يَعني أميرَ المُؤمنينَ علیه السلام. ثمّ قالَ لَهُم فِي الذَّرّ: أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلى ذلِكُمْ إِصْرِي، أي عَهدي؟ قالُوا أَقْرَرْنا، قالَ الله لِلملائكة: فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشّاهِدِينَ.

وهذه مع الآية التي في سورة الأحزاب في قوله «وَإِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِيّينَ مِيثاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ» الآية. و الآية التي في سورة الأعراف قوله «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ»، قد كتبت هذه الثلاث آيات في ثلاث سور»[2].

خداوند هیچ پیامبری را برنینگیخت، از آدم به بعد، مگر آنکه به دنیا برگردد و امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری کند. این است آیهٔ: «به یقین به او ایمان می‌آورید»، یعنی به رَسولِ خدا، «و به یقین یاریش می‌کنید» یعنی امیرالمؤمنین را. سپس به آنها در عالم ذر فرمود: «آیا اقرار آوردید و با من عهد بستید؟» یعنی بر پیمانی که از

---

۱. آل عمران: ۸۱

۲. تفسیر قمی ج۱ ص۱۰۶.

شما گرفتم. «گفتند: اقرار کردیم». خداوند به ملائکه فرمود: «پس شهادت دهید، و من هم با شما از شاهدانم».

قمی گوید: این آیه با دو آیهٔ دیگر همراه بوده: آیهٔ «وإذ أخذنا من النبيين ميثاقهم...» در سوره احزاب، و آیهٔ «وإذ أخذ ربك من بني آدم...»، اما این سه آیه در سه سورهٔ جداگانه نوشته شد.

۲. سعد بن عبدالله در بصائر الدرجات، ـ چنانکه در مختصر آن تألیف شیخ اجلّ علّامه حجت، حسن بن سلیمان حلّی رحمه الله آمده و نسخهٔ کتاب نزد ما موجود است ـ به نقل از کتاب الواحدة از ابوحمزهٔ ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَدٌ وَاحِدٌ، تَفَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُوراً، ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله وَخَلَقَنِي وَذُرِّيَّتِي، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ رُوحاً، فَأَسْكَنَهُ اللهُ فِي ذَلِكَ النُّورِ وَأَسْكَنَهُ فِي أَبْدَانِنَا. فَنَحْنُ رُوحُ اللهِ وَكَلِمَاتُهُ، فَبِنَا احْتَجَّ عَلَى خَلْقِهِ، فَمَا زِلْنَا فِي ظُلَّةٍ خَضْرَاءَ حَيْثُ لَا شَمْسَ وَلَا قَمَرَ، وَلَا لَيْلَ وَلَا نَهَارَ، وَلَا عَيْنَ تَطْرِفُ، نَعْبُدُهُ وَنُقَدِّسُهُ وَنُسَبِّحُهُ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ.

وَأَخَذَ مِيثَاقَ الْأَنْبِيَاءِ بِالْإِيمَانِ وَالنُّصْرَةِ لَنَا، وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَ: وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ، يَعْنِي: لَتُؤْمِنُنَّ بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله، وَلَتَنْصُرُنَّ وَصِيَّهُ، وَسَيَنْصُرُونَهُ جَمِيعاً.

وَإِنَّ اللهَ أَخَذَ مِيثَاقِي مَعَ مِيثَاقِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله بِالنُّصْرَةِ بَعْضِنَا لِبَعْضٍ، فَقَدْ نَصَرْتُ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله، وَجَاهَدْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَقَتَلْتُ عَدُوَّهُ، وَوَفَيْتُ لِلَّهِ بِمَا أَخَذَ عَلَيَّ مِنَ الْمِيثَاقِ وَالْعَهْدِ... إلى أن قال: أَنَا الَّذِي احْتَجَّ اللهُ بِهِ عَلَيْكُمْ فِي ابْتِدَاءِ خَلْقِكُمْ، وَأَنَا الشَّاهِدُ يَوْمَ الدِّينِ» تا آخر حدیث[1].

خداوند تبارك وتعالی، یکتا و بی‌همتا است و در وحدانیت خود بی‌نظیر است،

---

۱. مختصر بصائر الدرجات ص۳۲.

سپس تکلم به کلمه‌ای کرد، آن کلمه نور شد و از آن نور محمّد ﷺ را آفرید و من و ذریّه‌ام را آفرید. سپس تکلم به کلمه‌ای کرد، آن کلمه روح شد. روح را خداوند در آن نور سکونت داد و در بدنهای ما قرار داد.

پس ما روح الله و کلمات خداییم، به وسیله ما از خلق خود در حجاب شد، و پیوسته ما در زیر سایبانی سبز قرار داشتیم، جایی که خورشید و ماه و شب و روزی وجود نداشت و نه چشمی به هم می‌خورد. ما او را می‌پرستیدیم و تسبیح می‌گفتیم. پیش از آفرینش مخلوقات. از پیامبران پیمان گرفت که به ما ایمان آورند و ما را یاری کنند.

این آیه اشاره به همین مطلب است: وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثاقَ النَّبِيّينَ لَما آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ، یعنی ایمان به محمد بیاورید و جانشینش را یاری کنید. آنها ایمان به محمد آوردند، ولی وصیّ او را یاری نکردند، به زودی همه او را یاری خواهند کرد.

و خداوند پیمان مرا با پیمان محمّد ﷺ گرفت که یکدیگر را یاری کنیم. من آن جناب را یاری کردم، در رکاب او جنگیدم، دشمنش را کشتم و به پیمانی که خدا راجع به یاری محمّد ﷺ از من گرفته بود وفا نمودم... من همانم که خداوند در آغاز آفرینش شما به من بر شما احتجاج فرمود، و من در روز قیامت بر شما گواهم...

در صفحات آینده ضمن ذکر اخبار، کلام نبیّ اکرم به علی علیه‌السلام را خواهیم آورد که می‌فرماید:

«أَنْتَ الَّذِي احْتَجَّ اللهُ بِكَ فِي ابْتِدَائِهِ الْخَلْقَ حَيْثُ أَقَامَهُمْ أَشْبَاحاً، فَقَالَ لَهُمْ: أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا: بَلَى...» تا آخر حدیث[1].

تو همانی که خداوند به تو در آغاز آفرینش (بر همگان) احتجاج کرد، زمانی که آنها را به شکل شبح برپاداشت، و فرمود: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری.

---

۱. الأمالي طوسی ص۲۳۲ ح ۴۱۲.

آیه پنجم

خداوند در سوره انعام می‌فرماید:

«وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ»[۱].

و اگر بازگردانده می‌شدند، بی‌شک به همانچه از آن نهی شده بودند، برمی‌گشتند.

۱. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت است:

«إِنَّ اللهَ قَالَ لِمَاءٍ: كُنْ عَذْباً فُرَاتاً أَخْلُقْ مِنْكَ جَنَّتِي وَأَهْلَ طَاعَتِي. وَقَالَ لِمَاءٍ: كُنْ مِلْحاً أُجَاجاً أَخْلُقْ مِنْكَ نَارِي وَأَهْلَ مَعْصِيَتِي. فَأَجْرَى الْمَاءَيْنِ عَلَى الطِّينِ، ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً بِهَذِهِ وَهِيَ يَمِينٌ، فَخَلَقَهُمْ خَلْقاً كَالذَّرِّ. ثُمَّ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَعَلَيْكُمْ طَاعَتِي؟ قَالُوا بَلَى.

فَقَالَ لِلنَّارِ: كُونِي نَاراً، فَإِذَا نَارٌ تَأَجَّجُ. وَقَالَ لَهُمْ: قَعُوا فِيهَا، فَمِنْهُمْ مَنْ أَسْرَعَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَبْطَأَ فِي السَّعْيِ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَرِمْ[۲] مَجْلِسَهُ. فَلَمَّا وَجَدُوا حَرَّهَا رَجَعُوا، فَلَمْ يَدْخُلْهَا مِنْهُمْ أَحَدٌ، ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً بِهَذِهِ، فَخَلَقَهُمْ خَلْقاً مِثْلَ الذَّرِّ مِثْلَ أُولَئِكَ. ثُمَّ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ مِثْلَ مَا أَشْهَدَ الْآخَرِينَ. ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: قَعُوا فِي هَذِهِ النَّارِ. فَمِنْهُمْ مَنْ أَبْطَأَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَسْرَعَ وَمِنْهُمْ مَنْ مَرَّ بِطَرْفِ الْعَيْنِ، فَوَقَعُوا فِيهَا كُلُّهُمْ. فَقَالَ: اخْرُجُوا مِنْهَا سَالِمِينَ، فَخَرَجُوا لَمْ يُصِبْهُمْ شَيْءٌ. وَقَالَ الْآخَرُونَ: يَا رَبَّنَا أَقِلْنَا نَفْعَلْ كَمَا فَعَلُوا. قَالَ: قَدْ أَقَلْتُكُمْ. فَمِنْهُمْ مَنْ أَسْرَعَ فِي السَّعْيِ وَمِنْهُمْ مَنْ أَبْطَأَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَرِمْ[۳] مَجْلِسَهُ، مِثْلَ مَا صَنَعُوا فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى. فَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»[۴].

خدای تعالی به یک آب فرمود: شیرین و گوارا باش تا از تو بهشتم و اهل طاعتم را خلق کنم. و به یک آب فرمود: شور و تلخ باش تا از تو دوزخم و اهل معصیتم را بیافرینم. آنگاه دو آب را بر گِل جریان داد. سپس قبضه‌ای به این دست برداشت

۱. انعام: ۲۸.

۲. در اصل کتاب: «لم یربح».

۳. در اصل کتاب: «لم یربح».

۴. تفسیر عیاشی ج۱ ص۳۵۸ ح ۱۸؛ بحار الأنوار ج۵۳ ص۲۵۶.

که یمین است. آنان را مانند ذرّه آفرید و بر خودشان گواه گرفت و گفت: آیا من پروردگارتان نیستم؟ و طاعت من وظیفه‌ای بر شما نیست؟ گفتند: بلی. سپس به آتش فرمود: آتش باش. ناگهان آتشی شعله کشید. به اصحاب یمین فرمود: خود را در آن بیفکنید. گروهی به شتاب چنین کردند و گروهی تأخیر کردند. و برخی از جای خود حرکت نکردند. آنها که رفته بودند، وقتی گرمای آن را احساس کردند، بازگشتند و هیچ یک از آنها وارد آن نشد.

سپس یک قبضه دیگر به این دست برگرفت. آنان را مانند ذرّه آفرید و مانند گروه دیگر بر خودشان گواه گرفت. به آنان فرمود: خود را در این آتش بیفکنید. گروهی با تأخیر، گروهی با شتاب، و گروهی به یک چشم به هم زدن، همگی خود را در آتش افکندند. خداوند فرمود: همه سالم از آن بیرون آیید. بیرون آمدند بدون اینکه آسیبی به آنها رسیده باشد.

گروه دیگر گفتند: خدایا! ما را بازگردان که مانند اینان عمل کنیم. فرمود: شما را بازگرداندم. بار دیگر گروهی با شتاب و گروهی با تأخیر حرکت کردند و گروهی حرکت نکردند. درست مانند مرتبهٔ نخست. این است کلام الهی که فرمود: «و اگر آنها را باز گردانند، به همان جایی باز می‌گردند که از آن نهی شده بودند. و اینان دروغگویند».

از این آیه و روایت به نتیجه‌ای می‌رسیم که در سوره مومنین آمده است:
«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ۝٩٩ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا»[1].

آنگاه که یکی از ایشان را مرگ فرارسد، گوید پروردگارا مرا باز گردانید، باشد که در آنچه فروگذار کرده‌ام، کاری شایسته پیش گیرم. حاشا، این سخنی است که او گوینده آن است.

از این مباحث روشن می‌شود که مراد کلام خداوند متعال که فرمود: «هو قائلها»، خبر دادن از امری است که روی داده است و اشاره‌ای است به آنچه در عالم ذر گفته است

۱. مؤمنون: ۹۹–۱۰۰.

و آگاهی دادن از سخنان اصحاب شمال که در خلقتِ اول، از ورود در آتشِ آزمون عذر خواستند و خواستار تجدید نظر در مورد تکلیف ورود به درون آتش شدند؛ بدان امید که به عمل صالح روی آرند.

همچنین می‌توان فهمید که بعد از اعادهٔ دوم و سوم، باز هم گردن به اطاعت و انقیاد امر الهی نمی‌نهند، بلکه هر بار پس از بازنگری پیمان می‌شکنند.

تمام این نِکات را می‌شود از حدیث مذکور تحت آیه ۱۳ و روایت ۱ و ۶ و ۱۴ از مجموعهٔ اخبار استفاده کرد، که همه را در جای خود ذکر خواهیم کرد، إن شاء الله. پس موضوع این آیه، و مراد از «کلمة هو قائلها»، کلمه‌ای است که در ذرّ و میثاق گفته شده است.

آیه ششم

در سوره انعام آمده است:

«وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ»[۱].

دلها و دیدگانشان را [از قبول آن] برمی‌گردانیم همچنانکه نخستین بار هم به آن ایمان نیاوردند.

۱. علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید، و در روایت ابی الجارود از امام باقر علیه‌السلام است:

«وَفِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام فِي قَوْلِهِ: «وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصارَهُمْ» يَقُولُ: نُنَكِّسُ قُلُوبَهُمْ فَيَكُونُ أَسْفَلُ قُلُوبِهِمْ أَعْلَاهَا، وَنُعْمِي أَبْصَارَهُمْ فَلَا يُبْصِرُونَ بِالْهُدَى.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام: إِنَّ أَوَّلَ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ، الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ، ثُمَّ الْجِهَادُ بِأَلْسِنَتِكُمْ، ثُمَّ الْجِهَادُ بِقُلُوبِكُمْ. فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ قَلْبُهُ مَعْرُوفاً وَلَمْ يُنْكِرْ مُنْكَراً، نُكِسَ قَلْبُهُ، فَجُعِلَ أَسْفَلُهُ أَعْلَاهُ فَلَا يَقْبَلُ خَيْراً أَبَداً.

كَما لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ يعني في الذر و الميثاق»[۲].

ابوالجارود روایت کرده که امام باقر علیه‌السلام در بارهٔ آیهٔ «ونقلّب أفئدتهم وأبصارهم»

۱. انعام: ۱۱۰.

۲. تفسیر قمی ج۱ ص۲۱۳.

فرمود: دلهاشان را وارون می‌کنیم به گونه‌ای که زیردلها بالای آن شود. و دیدگان آنها را نابینا می‌کنیم تا به هدایت بینا نشوند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: نخستین موردی از جهاد که برآن مغلوب می‌شوند، جهاد به دستانتان است، سپس جهاد به زبانتان، سپس جهاد به دلهاتان. هرکه در دلش به نیکیِ معروفی گردن ننهد، و زشتیِ منکری را نشناسد، قلبش وارون شده و زیرو رو شده است. آنگاه هیچ خیری را نمی‌پذیرد».

قمی گوید: «چنانکه بار اول بدان ایمان نیاوردند» یعنی در عالم ذرّ و میثاق.

۲. علی بن ابراهیم از یونس از امام رضا علیه‌السلام روایت کرده است:

«فَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ بِلَالٍ عَنْ يُونُسَ قَالَ: اخْتَلَفَ يُونُسُ وَهِشَامُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالِمِ الَّذِي أَتَاهُ مُوسَى علیه‌السلام، أَيُّهُمَا كَانَ أَعْلَمَ؟ وَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ عَلَى مُوسَى حُجَّةً فِي وَقْتِهِ، وَهُوَ حُجَّةُ اللهِ عَلَى خَلْقِهِ؟ فَقَالَ قَاسِمٌ الصَّيْقَلُ: فَكَتَبُوا ذَلِكَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه‌السلام، يَسْأَلُونَهُ عَنْ ذَلِكَ.

فَكَتَبَ فِي الْجَوَابِ: أَتَى مُوسَى الْعَالِمَ... إلى أن كتب: قال (يعني العالم): إِنِّي وُكِّلْتُ بِأَمْرٍ لَا تُطِيقُهُ، وَوُكِّلْتَ أَنْتَ بِأَمْرٍ لَا أُطِيقُهُ. ثُمَّ حَدَّثَهُ الْعَالِمُ بِمَا يُصِيبُ آلَ مُحَمَّدٍ مِنَ الْبَلَاءِ وَكَيْدِ الْأَعْدَاءِ حَتَّى اشْتَدَّ بُكَاؤُهُمَا. ثُمَّ حَدَّثَهُ الْعَالِمُ عَنْ فَضْلِ آلِ مُحَمَّدٍ، حَتَّى جَعَلَ مُوسَى يَقُولُ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، وَحَتَّى ذَكَرَ فُلَاناً وَفُلَاناً وَفُلَاناً وَمَبْعَثَ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله إِلَى قَوْمِهِ، وَمَا يَلْقَى مِنْهُمْ وَمِنْ تَكْذِيبِهِمْ إِيَّاهُ، وَذَكَرَ لَهُ مِنْ تَأْوِيلِ هَذِهِ الْآيَةِ «وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصارَهُمْ كَما لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ»، حِينَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَيْهِم»[1]

یونس و هشام در بارهٔ عالِمی که حضرت موسی علیه‌السلام نزد او شتافت، اختلاف کردند که کدام یک داناتر است؟ و آیا روا است کسی حجت خدا باشد برحضرت موسی که خودش حجة خدا در زمانش بوده است؟ قاسم صیقل گفت: در این مورد به امام رضا علیه‌السلام نوشتند و از حضرتش در این مورد پرسیدند.

در پاسخ نوشت: موسی علیه‌السلام نزد عالِم رفت... عالِم گفت: من موکّل شده‌ام به

۱. تفسیر قمی ج۲ ص۳۸.

امری که تو توان آن را نداری، و تو هم موکّل شده‌ای به امری که من توان آن را ندارم. آنگاه عالِم بلاهایی را که آل محمد صلی الله علیهم گرفتار می‌شوند، برایش بیان کرد تا آنجا که گریهٔ هردو تن بالا گرفت. پس از آن در بارهٔ فضیلت آل محمد علیهم‌السلام برایش گفت، به گونه‌ای که موسی گفت: ای کاش من هم از آل محمد می‌بودم. سخن به سه تن (فلان و فلان و فلان) کشید، و از بعثت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به قومش گفت و برخوردهایی که قوم با حضرتش می‌کنند و او را دروغگو شمردند. و برایش تأویل این آیه را آورد: «ونقلّب افئدتهم..» یعنی برای آنها پیمان گرفت.

آیه هفتم

خداوند در سوره اعراف می‌فرماید:

«تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَائِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِن قَبْلُ كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ﴿۱۰۱﴾ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ» تا آخر آیه[1].

این شهرهایی است که از اخبارش برتو می‌خوانیم، و به راستی که پیامبرانشان برای آنان معجزات آوردند و آنان برآن نبودند که به چیزی که از پیش انکار کرده بودند، ایمان بیاورند، بدین‌سان خداوند بر دلهای کافران مهر می‌نهد ﴿۱۰۱﴾ و در اکثرشان وفای به عهد نیافتیم...

۱. قمی گوید:

«به چیزی که از پیش انکار کرده بودند» یعنی: در ذرّ اول. می‌گوید: در دنیا ایمان نیاوردند به آنچه در ذرّ تکذیب کرده بودند. این کلام، ردّی است بر کسانی که در ذرّ اول پیمان شکستند. سپس فرمود: «در اکثرشان وفای به عهد نیافتیم» یعنی: آنچه را که از آنها در ذرّ پیمان گرفته‌ایم، بدان پایبند نشدند؛ بدین روی بیشتر آنها را فاسق یافتیم.[2]

---

۱. اعراف: ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲. تفسیر قمی ج۱ ص۲۳۶.

۲. عیاشی از ابوذر روایت کرده است:

«والله ما صدق أحد ممّن أخذ الله میثاقه فوفی بعهد الله، غیر أهل بیت نبیّهم وعصابة قلیلة من شیعتهم، وذلك قوله: وما وجدنا لأكثرهم من عهد».

به خداوند قسم، از آنان که خداوند از آنها میثاق گرفت، کسی وفای به عهد نکرد مگر اهل بیت نبوت و گروه اندکی از شیعیان آنها. این حقیقت را در این کلام خداوند در قرآن می‌بینیم که می‌فرماید: «وما وجدنا لاکثرهم من عهد»[1].

آیه هشتم

در سوره یونس می‌فرماید:

«ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِ رُسُلاً إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِن قَبْلُ»[2] تا آخر آیه.

سپس، بعد از او پیامبرانی برای قومهایشان برانگیختیم، و برای آنان معجزاتی آوردند، ولی آنان برآن نبودند که به چیزی که از پیش انکار کرده بودند، ایمان بیاورند.

۱. صفار در بصائر از عبدالله بن محمد جُعفی از امام صادق علیه‌السلام، و همچنین از عقبه از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده است:

«إِنَّ اللهَ خَلَقَ الْخَلْقَ، فَخَلَقَ مَنْ أَحَبَّ مِمَّا أَحَبَّ، وَكَانَ ما أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَهُ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ. وَخَلَقَ مَنْ أَبْغَضَ مِمَّا أَبْغَضَ، وَكَانَ مَا أَبْغَضَ أَنْ يَخْلُقَهُ مِنْ طِينَةِ النَّارِ. ثُمَّ بَعَثَهُمْ فِي الظِّلَالِ.

قَالَ: قُلْتُ: أَيُّ شَيْءٍ الظِّلَالُ؟ قَالَ: أَلَمْ تَرَ إِلى ظِلِّكَ فِي الشَّمْسِ شَيْءٌ وَلَيْسَ بِشَيْءٍ؟

ثُمَّ بَعَثَ فِيهِمُ النَّبِيِّينَ، يَدْعُونَهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِاللهِ، وَهُوَ قَوْلُهُ: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللهُ، ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِالنَّبِيِّينَ، فَأَقَرَّ بَعْضُهُمْ وَأَنْكَرَ بَعْضُهُمْ. ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى وَلَايَتِنَا، فَأَقَرَّ وَاللهِ بِهَا مَنْ أَحَبَّ وَأَنْكَرَهَا مَنْ أَبْغَضَ. وَهُوَ قَوْلُهُ: فَما كانُوا

---

۱. تفسیر عیاشی ج۲ ص۲۳ رقم ۵۹.

۲. یونس: ۷۴.

لِيُؤْمِنُـوا بِمـا كَذَّبُـوا بِهِ مِنْ قَبْـلُ. ثُمَّ قَالَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه‌السلام: كَانَ التَّكْذِيبُ ثَمَّةَ»[1].

خدا خلق را آفرید، و هرمخلوقی را که دوست می‌داشت از آنچه دوست داشت آفرید، و آنرا که دوست داشت از گل بهشت آفرید. و هرمخلوقی را که دوست نداشت از آنچه که دوست نداشت آفرید، و آنچه را دوست نداشت از گِل دوزخ آفرید. سپس آنها را در «ظلال» مبعوث کرد.

پرسیدم: «ظلال» چیست؟ فرمود: نمی‌بینی که سایۀ خودت در برابر خورشید چیزی هست، در حالی که چیزی نیست.

سپس خدا پیغمبران را در میان آنها بر انگیخت تا ایشان را به اقرار به خدا فراخوانند. این است که خدا فرماید: «و اگر از آنها بپرسی چه کسی آنان را آفرید؟ خواهند گفت: خدا».

سپس خدا ایشان را به اقرار نسبت به پیغمبران فراخواند، برخی اقرار و برخی انکار نمودند. آنگاه آنها را به ولایت ما فراخواند. به خدا سوگند کسی بدان اقرار کرد که خداي دوستش داشت. و آنکه را خدا دشمن داشت، انکار کرد. این است گفتار خدا: «به آنچه از پیش تکذیب کرده‌اند، ایمان نخواهند آورد» سپس امام باقر عليه‌السلام فرمود: تکذیب آنها در آنجا بود.

حدیث را محدث ثقه عیاشی در تفسیر خود و ثقة المحدثین شیخ صدوق در کتاب علل الشرائع به سند خود روایت کرده اند[2].

۲. علی بن ابراهیم قمی از ابن مسکان از امام صادق عليه‌السلام روایت کرده است:

«عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه‌السلام: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى». قُلْتُ: مُعَايَنَةً كَانَ هَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ، فَثَبَتَتِ الْمَعْرِفَةُ وَنَسُوا الْمَوْقِفَ وَسَيَذْكُرُونَهُ. وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَرَازِقُهُ. فَمِنْهُمْ مَنْ أَقَرَّ بِلِسَانِهِ فِي الذَّرِّ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ. فَقَالَ اللهُ: «فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْل»[3].

---

۱. بصائر الدرجات ص۱۰۰ ح ۱.

۲. تفسیر عیاشی ج۲ ص۱۲۶ ح ۳۷؛ علل الشرائع ج۱ ص۱۱۸ ح ۳.

۳. تفسیر قمی ج۱ ص۲۴۸.

ابن مسکان از امام صادق علیه السلام در بارهٔ آیهٔ «وإذ أخذ ربك..» پرسید: آیا این بر اساس معاینه بود؟ فرمود: آری، آنگاه معرفت استوار شد و موقف را از یاد بردند و به زودی به یاد می‌آورند. اگر چنین نبود، نه کسی خالق خود را می‌شناخت و نه رازقش را. برخی در عالم ذرّ به زبان اقرار کردند، بدون اینکه ایمان قلبی بدان آرند. خداوند فرمود: «فما كانوا ليؤمنوا بما كذّبوا به من قبل».

۳. عیاشی، از زراره و حُمران از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت می‌کند:

«إنّ الله جَلَّ وَعَزَّ خَلَق الْخَلْقَ وَهُمْ أَظِلَّةٌ، فَأَرْسَلَ إليهم رَسُولَه مُحمّداً صلی الله علیه و آله، فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ كذّبَه. ثُمَّ بَعَثَهُ إلى الْخَلْقِ الْآخَرِ، فَآمَنَ بِهِ مَنْ كَانَ آمَنَ بِهِ فِي الْأَظِلَّةِ، وَجَحَدَه مَنْ جَحَده يَوْمَئِذٍ. فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا به مِنْ قَبْل»[1].

خداوند، آفریدگان را ـ در حالی که سایه‌هایی بودند ـ آفرید. رسول خود محمّد صلی الله علیه و آله را به سوی آنها فرستاد. گروهی به حضرتش ایمان آوردند و گروهی دیگر تکذیبش کردند. آنگاه او را در خلقت دیگر برانگیخت. آنها که در عالم اظلّه به حضرتش ایمان آورده بودند، در اینجا نیز ایمان آوردند. و کسانی که در اظله دروغش شمرده بودند، اینجا تکذیبش کردند. این است کلام الهی که فرمود: «فما كانوا ليؤمنوا بما كذّبوا به من قبل».

این حدیث را شیخ حسن بن سلیمان حلی رحمه الله در کتاب المختصر به نقل از تفسیر ابن جحام، به اسنادِ مُعَنعَن از محمد حلبی از امام صادق علیه السلام با تغییر اندکی روایت کرده است[2].

۴. عیاشی از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند:

«عن أبي بصير عن أبي عبد الله علیه السلام في قوله: «ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلى قَوْمِهِمْ» إلى «بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ». قال: بعث الله الرسل إلى الخلق ـ وهم في أصلاب الرجال وأرحام النساء ـ فمن صدّق حينئذ صدق بعد ذلك، و من كذّب حينئذ كذب بعد ذلك»[3].

---

۱. تفسیر عیاشی ج۲ ص۱۲۶ ح ۳۵.

۲. مختصر بصائر الدرجات ص۱۷۳.

۳. تفسیر عیاشی ج۲ ص۱۲۶ ح ۳۶.

امام صادق علیه‌السلام در بارهٔ آیهٔ «ثمّ بعثنا... من قبل» فرمود: خداوند، رسولان را به خلق فرستاد، در حالی که در صلب مردان و رحِم زنان بودند. هر که در آن زمان تصدیق کرد، پس از آن نیز تصدیق کرد. و هر که آن زمان دروغ شمرد، پس از آن نیز دروغ شمرد.

عده‌ای از محدثان نیز آن را در کتابهای خود روایت کرده‌اند.

از این حدیث شریف چنین برداشت می‌شود که خداوند، انبیاء خود را در عالم ذرّ اول برای خلق برانگیخت. پس هر پیامبری براساس منصبش برای امت خویش منصوب شد، مگر پیامبر ما که برای تمام آفریدگان، از نخستین و آخرین، از نبیّ و وصیّ و رسول و امام و رعیّت برانگیخته شد، آنچنانکه از حدیث سوم استفاده می‌شود. و آن برای اطلاق منصب و عمومیت امر او بود. پس خداوند او را برای همگان برانگیخت، قبل از اینکه هیچ یک از انبیاء و مرسلین را برانگیزد. خداوند، با خطاب «ومحمد نبیکم» از همگان برایش پیمان گرفت. و اوست رسول اول و نذیر اول و مبعوث اول، که به مبعث اول و بعثتش بر همگان، در حدیث سوم اشاره شد.

علی بن ابراهیم به اِسنادش از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده است:

«إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا ذَرَأَ الْخَلْقَ فِي الذَّرِّ الْأَوَّلِ، فَأَقَامَهُمْ صُفُوفاً قُدّامَه. وَبَعَثَ اللهُ مُحَمَّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله، فَآمَنَ بِهِ قَوْمٌ، وَأَنْكَرَهُ قَوْمٌ آخَر» تا آخر حدیث.[۱]

خدای تعالی وقتی خلق را در ذرّ اول آفرید، آنان را در صفهایی جلوی خویش برپا داشت و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را برانگیخت. پس گروهی به حضرتش ایمان آوردند و گروهی دیگر انکارش کردند.

همچنین، از مفضل، از امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل شده که می‌فرماید:

«مَا بَعَثَ اللهُ نَبِيّاً أَكْرَمَ مِنْ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله، وَلَاخَلَقَ الله قَبْلَهُ أَحَداً، وَلَاأَنْذَرَ اللهُ خَلْقَهُ بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ قَبْلَ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله» تا آخر حدیث[۲].

خداوند هیچ پیامبری را برنینگیخت که نزد او گرامی‌تر از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد. نیز

---

۱. تفسیر قمی ج۲ ص۳۴.

۲. الأمالي طوسی ص۶۶۹ ح ۱۴۰۶.

هیچ کسی را پیش از او نیافرید. و آفریدگان خود را به واسطهٔ کسی از مخلوقان خود پیش از محمد ﷺ هشدار نداد.

این دو حدیث مسنداً ذیل آیه شانزدهم ذکر خواهد شد.

آیه نهم

خداوند در سوره رعد می‌فرماید:

«الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنقُضُونَ الْمِيثَاقَ ﴿۲۰﴾ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ﴿۲۱﴾ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿۲۲﴾ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَن صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ ﴿۲۳﴾ سَلَامٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ﴿۲۴﴾ وَالَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿۲۵﴾»[1].

کسانی که به عهد الهی وفا می‌کنند و پیمان [او] را نمی‌شکنند (۲۰) و کسانی که هرچه خداوند به پیوند کردن آن فرمان داده است، می‌پیوندند و از پروردگارشان می‌ترسند، و از حساب سخت و سنگین می‌هراسند (۲۱) و کسانی که برای نیل به خشنودی پروردگارشان شکیبایی پیشه کرده‌اند و نماز را برپا داشته‌اند و از هرآنچه روزیشان کرده‌ایم، پنهان و آشکارا می‌بخشند و بدی را با نیکی دفع می‌کنند، اینانند که نیک سرانجامی دارند (۲۲) [از] بهشتهای عدن [برخوردارند] که هم خودشان و هم کسانی از پدران [و مادران] و همسران و زاد و رودشان که نیکوکارند، وارد آن می‌شوند، و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می‌شوند (۲۳) [و می‌گویند] سلام بر شما به خاطر صبری که ورزیدید، چه نیکوست این نیک سرانجامی (۲۴) و کسانی که عهد الهی را پس از بستنش می‌شکنند، و هرچه خداوند به پیوند کردن آن فرمان داده است، می‌گسلند، و در زمین فتنه و فساد می‌کنند، اینانند که لعنت و بدفرجامی دارند (۲۵)

---

۱. رعد: ۲۰-۲۵.

۱. علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه حدیثی می‌اورد و می‌گوید:

«حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه‌السلام قَالَ: إِنَّ رَحِمَ آلِ مُحَمَّدٍ صلى‌الله‌عليه‌وآله مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ يَقُولُ: اللَّهُمَّ صِلْ مَنْ وَصَلَنِي وَاقْطَعْ مَنْ قَطَعَنِي. وَهِيَ تَجْرِي فِي كُلِّ رَحِمٍ. وَنَزَلَت هذه الآية في آل محمّدٍ وما عاهَدَهُم عليه، وما أخذ عليهم من الميثاق في الذرّ، من ولاية أمير المؤمنين والأئمة عليه وعليهم السلام بعده. وهو قوله: «الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَلا يَنْقُضُونَ الْمِيثاقَ الآية». ثمّ ذكر أعداءهم فقال: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ» يعني أمير المؤمنين عليه‌السلام، وهو الذي أخذ الله عليهم في الذرّ، وأخذ عليهم رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله بغدير خمّ، ثمّ قال: أُولئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّار»[1]

محمّد بن فضیل از حضرت امام ابوالحسن عليه‌السلام نقل کرد که فرمود: رحِم آل محمّد آویخته به عرش است و می‌گوید: خدایا پیوند نما با کسی که با من پیوند نموده و قطع کن با کسی که مرا قطع نموده است.

قمی گوید: این در مورد هر نسبت خویشاوندی جاری است. اما این آیه در باره آل محمّد است، و عهدی که با آنها بسته و پیمانی که در عالم ذرّ از آنها گرفته، از ولایت امیرالمؤمنین و امامان معصوم عليهم‌السلام که پس از او آمده‌اند. این است آیهٔ «الذین یوفون بعهد الله ولاینقضون المیثاق». آنگاه دشمنانِ آنها را یاد کرده و فرمود: «والذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه» یعنی میثاقی که در مورد امیرالمؤمنین عليه‌السلام دارند؛ همان پیمان که خداوند در عالم ذرّ از مردم گرفت و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در غدیر خم از آنان گرفت. آنگاه (در مورد پیمان شکنان) فرمود: «اولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار».

۲. امام عسکری عليه‌السلام در تفسیر خود می‌فرماید:

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللهِ، الْمَأْخُوذَ عَلَيْهِمْ للهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَلِمُحَمَّدٍ صلى‌الله‌عليه‌وآله بِالنُّبُوَّةِ، وَلِعَلِيٍّ بِالْإِمَامَةِ، وَلِشِيعَتِهِمَا بِالْمَحَبَّةِ وَالْكَرَامَةِ، مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ، إِحْكَامِهِ وَتَغْلِيظِهِ.

۱. تفسیر قمی ج۱ ص۳۶۳.

وَيَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ، مِنَ الْأَرْحَامِ وَالْقَرَابَات» تا آخر حديث[۱].

«کسانی که پیمان خدا را می‌شکنند»، پیمانی که خداوند به ربوبیت خود و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام و محبت و کرامت شیعه آن دو، از مردم گرفته و «بعد از بستن آن پیمان» آن را استوار داشته و بر آن تأکید فرموده است. «و قطع می‌کنند پیمانی را که خداوند امر فرموده وصل شود» و این پیوند خویشاوندی و قرابت بود...

آیه دهم

خداوند در سوره حج می‌فرماید:

«ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ»[۲].

سپس از گوشت پاره شکل یافته و شکل نیافته.

۱. کلینی در کتاب النکاح کافی، از سلام بن مستنیر، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند:

«سَلَّامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ. فَقَالَ: الْمُخَلَّقَةُ هُمُ الذَّرُّ الَّذِينَ خَلَقَهُمُ اللهُ فِي صُلْبِ آدَمَ علیه السلام، أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ. ثُمَّ أَجْرَاهُمْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ، وَهُمُ الَّذِينَ يَخْرُجُونَ إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى يُسْأَلُوا عَنِ الْمِيثَاقِ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ، فَهُمْ كُلُّ نَسَمَةٍ لَمْ يَخْلُقْهُمُ اللهُ فِي صُلْبِ آدَمَ علیه السلام حِينَ خَلَقَ الذَّرَّ وَأَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ، وَهُمُ النُّطَفُ مِنَ الْعَزْلِ وَالسِّقْطُ، قَبْلَ أَنْ يُنْفَخَ فِيهِ الرُّوحُ وَالْحَيَاةُ وَالْبَقَاءُ».[۳]

سلام بن مستنیر از امام باقر علیه السلام دربارۀ آیۀ «مخلّقة وغیر مخلّقة» پرسید. حضرتش پاسخ داد:

«مخلّقة» ذرّه‌هایی است که خداوند در صلب آدم آفریده، از آنان پیمان گرفت،

---

۱. بخشی است از حدیثی طولانی که از امام باقر علیه السلام روایت شده است. بحار الأنوار ج۲۴ ص۳۸۸ ح ۱۱۲ نقل از تفسیر امام عسکری علیه السلام.

۲. حج: ۵.

۳. الکافي ج۶ ص۱۲ ح ۱.

سپس آن را در صلب مردان و رحِم زنان جریان داد. آنان کسانی‌اند که به دنیا بیرون می‌آیند تا در بارهٔ میثاق از آنان بپرسند.

«غیر مخلّقة» تمام کسانی‌اند که خداوند، زمانی که ذرّ را در صلب آدم آفرید و پیمان از آنان گرفت، آنان را نیافرید. آنان نطفه‌هایی‌اند که عزل و سقط شده‌اند، پیش از آنکه روح و حیات و بقاء در آن دمیده شود.

حسن بن سلیمان حلی رحمه الله در مختصر البصائر به نقل از کتاب مشیخه تالیف حسن بن محبوب، این حدیث را ذکر کرده است[1].

آیه یازدهم

در سوره روم، خداوند می‌فرماید:

«فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»[2] تا آخر آیه.

این فطرت الهی است که مردمان را بر وفق آن آفریده است، در آفرینش الهی تغییری راه ندارد.

۱. کلینی رحمه الله از عبدالله بن سنان روایت می‌کند:

«عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها، مَا تِلْكَ الْفِطْرَةُ؟ قَالَ: هِيَ الْإِسْلَامُ، فَطَرَهُمُ اللهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ. قَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ وَفِيهِ الْمُؤْمِنُ وَالْكَافِرِ»[3].

عبد الله بن سنان گوید: از امام صادق عليه السلام راجع به کلام خدا، عزوجل، پرسیدم که فرمود: «فطرت خدایی است که مردم را بر آن آفریده»، این فطرت چیست؟ فرمود: فطرت اسلام است که خدا مردم را ـ هنگامی که از آنها پیمان گرفت ـ بر یگانه‌پرستی آفرید. خدا فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» و در آن مؤمن و کافر هر دو بودند.

متن و سند این حدیث را شیخ صدوق رحمه الله در کتاب التوحید از محمد بن موسی

---

۱. مختصر بصائر الدرجات ص۱۶۹.

۲. الروم: ۳۰.

۳. الكافي ج۲ ص۱۲ ح ۲.

بن المتوکل رحمه الله، از علی بن ابراهیم تا آخر روایت، نقل کرده است.[۱]

۲. کلینی از زرارة از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

«عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: حُنَفاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ.[۲] قَالَ: الْحَنِيفِيَّةُ مِنَ الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ. قَالَ: فَطَرَهُمْ عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِهِ.

قَالَ زُرَارَةُ: وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى ـ الْآيَةَ. قَالَ: أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ، فَعَرَّفَهُمْ وَأَرَاهُمْ نَفْسَهُ. وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ.

وَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُ. فَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللهُ»[۳].

زراره گوید: از امام باقر علیه السلام این قول خدا را، عزّوجلّ، پرسیدم: «مخلصان خدا باشید و به او شرک نورزید» فرمود: فطرت حنیفیه (مستقیم و بی‌انحراف) است که خدا مردم را بر آن آفریده. «آفرینش خدا را تغییری نیست»، فرمود: خدا مردم را بر معرفت خود آفریده.

زراره گوید: از آن حضرت این قول خدا را، عزّوجل، پرسیدم: «و چون پروردگارت از فرزندان آدم از پشتهایشان نسلشان را برگرفت و برخودشان گواه ساخت که مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری». فرمود: از پشت آدم دودمانش را تا روز قیامت برآورد، و مانند مورچگان خارج شدند. سپس خود را به آنها معرفی کرد و نمود. و اگر چنین نمی‌کرد، هیچ کس (در دنیا) پروردگارش را نمی‌شناخت.

و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرماید: هر مولودی بر همین فطرت متولد می‌شود، یعنی خداوند عزوجل را خالق خود می‌داند. چنین است قول خدای تعالی: «اگر از آنها

---

۱. توحید ص۳۲۹ ح ۳.

۲. الحجّ: ۳۱.

۳. الکافي ج۲ ص۱۲ ح ۳؛ ضمن حدیث به آیهٔ ۲۵ سوره لقمان اشاره شده است.

بپرسی، آسمانها و زمین را که آفریده؟ خواهند گفت: خدا».

شیخ صدوق رحمه الله نیز همین حدیث را از زراره نقل می‌کند[۱].

۳. شیخ صدوق از زراره روایت می‌کند:

«قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: أَصْلَحَكَ اللهُ! قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: فِطْرَةَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها. قَالَ: فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ عِنْدَ الْمِيثَاقِ، عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ.

قُلْتُ: وَخَاطَبُوهُ؟ قَالَ: فَطَأْطَأَ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَلَا مَنْ رَازِقُهُم»[۲].

به حضرت باقر عليه السلام گفتم: خداوند تورا صلاح دهد، قول خداوند، عزوجل، در کتابش که می‌فرماید: «فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها» چه معنی دارد؟ فرمود: ایشان را برتوحید آفرید در هنگام پیمان، براین معرفت که خدا پروردگار ایشان است.

عرض کردم که با خدا مکالمه و گفتگو کردند؟ حضرت سربه زیرافکند و فرمود که اگرنه این بود، نمی‌دانستند که کی پروردگار ایشان و کی روزی دهندهٔ ایشان است.

در این مورد، اخبار دیگری وجود دارد. نتیجهٔ همهٔ آنها این است که خداوند متعال، فطرت تمامی افراد بشررا برتوحید و معرفت بنا نهاد و آنها را با توحید و اسلامی که در خلقت اول از آنها میثاق گرفته، آفریده است. تمام مردم از این جهت یکسانند، یعنی همگی آنان با گفتن کلمهٔ «بلی» به این مطلب اقرار کردند، چنانکه در این آیه آمده است:

«وَلَه أسلَمَ مَن فِي السّمٰواتِ وَالأرض»[۳].

وهرآن کس که در آسمانها و زمین بود به او اسلام آورد.

این کلام در دلهای تمام افراد بشرثبت و نگاشته شده است، فَلا تَبديلَ لِخَلقِ الله، یعنی رای آفرینش خداوند تغییری نیست.

---

۱. توحید ص۳۳۰ ح ۸.

۲. توحید ص۳۳۰.

۳. آل عمران: ۸۳.

توضیح بیشتر در این زمینه، در آینده در مطلب چهارم خواهد آمد، إن شاء الله.

آیه دوازدهم

خداوند در سوره احزاب می‌فرماید:

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنكَ وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا»[۱].

چنین بود که از پیامبران پیمانشان را گرفتیم و نیز از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، و از ایشان پیمان اکید گرفتیم.

۱. علی بن ابراهیم، از ابن سنان، از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند:

«عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام: أَوَّلُ مَنْ سَبَقَ مِنَ الرُّسُلِ إِلَى بَلَى، مُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله. وَذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ أَقْرَبَ الْخَلْقِ إِلَى اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، وَكَانَ بِالْمَكَانِ الَّذِي قَالَ لَهُ جَبْرَئِيلُ، لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ: «تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ، فَقَدْ وَطِئْتَ مَوْطِئاً لَمْ يَطَأْهُ أحدٌ قبلك مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَانَبِيٌّ مُرْسَلٌ». وَلَوْلَا أَنَّ رُوحَهُ وَنَفْسَهُ كَانَتْ مِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ، لَمَا قَدَرَ أَنْ يَبْلُغَهُ.

فَكَانَ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ كَمَا قَالَ اللهُ: قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى، أَيْ بَلْ أَدْنَى. فَلَمَّا خَرَجَ الْأَمْرُ مِنَ اللهِ، وَقَعَ إِلَى أَوْلِيَائِهِ علیهم‌السلام.

فَقَالَ الصَّادِقُ علیه‌السلام: كَانَ الْمِيثَاقُ مَأْخُوذاً عَلَيْهِمْ لِلهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَلِرَسُولِهِ بِالنُّبُوَّةِ، وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ بِالْإِمَامَةِ، فَقَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَمُحَمَّدٌ نَبِيَّكُمْ وَعَلِيٌّ إِمَامَكُمْ وَالْأَئِمَّةُ الْهَادُونَ أَئِمَّتَكُمْ؟ فَقالُوا: بَلى شَهِدْنا. فَقَالَ اللهُ تَعَالَى: أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ أَيْ لِئَلَّا تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلِينَ.

فَأَوَّلُ مَا أَخَذَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ، الْمِيثَاقَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ. وَهُوَ قَوْلُهُ: «وَإِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثاقَهُمْ». فَذَكَرَ جُمْلَةَ الْأَنْبِيَاءِ، ثُمَّ أَبْرَزَ أَفْضَلَهُمْ بِالْأَسَامِي، فَقَالَ: وَمِنْكَ يَا مُحَمَّدُ. فَقَدَّمَ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله لِأَنَّهُ أَفْضَلُهُمْ، وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، فَهَؤُلَاءِ الْخَمْسَةُ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَرَسُولُ اللهِ أَفْضَلُهُمْ.

---

۱. احزاب: ۷.

ثُمَّ أَخَذَ بَعْدَ ذَلِكَ مِيثَاقَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِالْإِيمَانِ بِهِ، وَعَلَى أَنْ يَنْصُرُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، فَقَالَ: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ لَما آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَكُمْ»[1] يَعْنِي رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ» يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، وَأَخْبِرُوا أُمَمَكُمْ بِخَبَرِهِ وَخَبَرِ وَلِيِّهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ علیهم السلام»[2].

نخستین کسی از رسولان که برای «بلی» گفتن سبقت گرفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، زیرا او نزدیکترین آفریده به خداوند تبارك وتعالی است. زمانی که او را به معراج‌بردند، جبرئیل به حضرتش گفت: پیش بیفت ای محمد! زیرا در جایی گام نهاده‌ای که پیش از تو هیچ کس گام ننهاده، نه ملک مقرب و نه نبیّ مرسل.

اگر روح و نفس او از آن مکان نمی‌بود، نمی‌توانست به آن جایگاه برسد. او به جایی رسید که نسبت به خدا، عزوجل، به فاصلهٔ «دو کمان یا نزدیکتر» بود، چنانکه در قرآن می‌فرماید. در این آیه، «یا نزدیکتر» یعنی: «بلکه نزدیکتر». وقتی امر بدین سان از خداوند تعالی صادر شد، به اولیای او علیهم السلام رسید.

امام صادق علیه السلام فرمود: پیمان از مردم گرفته شد بر ربوبیت خداوند، نبوت رسولش، امامت امیرالمؤمنین و امامان علیهم السلام. لذا فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» و آیا محمد پیامبرتان و علی امامتان و ائمه هدایتگر امامانتان نیستند؟ گفتند: بلی. خداوند تعالی فرمود: گواه باشید، مبادا روز جزا بگویند که ما از این مطلب غافل بودیم.

نخستین پیمانی که خداوند عزوجل گرفت، از پیامبران بود، که از آنها برای ربوبیت خود میثاق گرفت. فرمود: «زمانی که از پیامبران پیمان گرفت». آنگاه جمعی از پیامبران را نام برد و برترین آنها را با ذکر نام، آشکار ساخت. سپس فرمود: «ومنك» یعنی: از تو، ای محمد! پس رسول الله صلی الله علیه و آله را مقدّم ساخت. زیرا برترینِ آنان بود. نیز از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم. این پنج تن برترین پیامبران‌اند و رسول الله برترین در میان آنان است.

---

۱. آل عمران: ۸۱.

۲. تفسیر قمی ج۱ ص۲۴۶ .

سپس میثاق از پیامبران گرفت که به رسول الله ایمان آرند، و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را یاری کنند. در قرآن فرمود: «وإذ أخذ الله میثاق النبیین...». رسولی که مصدق وحی پیشین است، رسول الله است، «لتؤمننّ به ولتنصرنّه» یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را یاری کنند. فرمود: مورد او و ولیّ او از ائمه، به امت‌های خود خبر دهید.

علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه می‌گوید: این حرف «واو» در قول «وَمِنك» زیاده است، و صحیح آن چنین است: «منك ومن نوح». پس خداوند از انبیا برای خود میثاق گرفت، سپس از انبیاء و ائمه برای نبی خاتم میثاق گرفت، و سپس برای انبیاء از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله پیمان گرفت.[1]

آیه سیزدهم

در سوره زخرف خداوند متعال می‌فرماید:

«قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ»[2].

بگو اگر برای خدای رحمان فرزندی بود، من خود نخستین پرستنده بودم.

۱. کلینی رحمه الله، از محمد بن علی حلبی، از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام قَالَ: إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ علیه‌السلام، أَرْسَلَ الْمَاءَ عَلَى الطِّينِ. ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً فَعَرَكَهَا، ثُمَّ فَرَّقَهَا فِرْقَتَيْنِ بِيَدِهِ، ثُمَّ ذَرَأَهُمْ فَإِذَا هُمْ يَدِبُّونَ. ثُمَّ رَفَعَ لَهُمْ نَاراً، فَأَمَرَ أَهْلَ الشِّمَالِ أَنْ يَدْخُلُوهَا، فَذَهَبُوا إِلَيْهَا فَهَابُوهَا وَلَمْ يَدْخُلُوهَا. ثُمَّ أَمَرَ أَهْلَ الْيَمِينِ أَنْ يَدْخُلُوهَا، فَذَهَبُوا فَدَخَلُوهَا. فَأَمَرَ اللهُ جَلَّ وَعَزَّ النَّارَ، فَكَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْداً وَسَلَاماً. فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ أَهْلُ الشِّمَالِ، قَالُوا: رَبَّنَا أَقِلْنَا. فَأَقَالَهُمْ، ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: ادْخُلُوهَا، فَذَهَبُوا فَقَامُوا عَلَيْهَا وَلَمْ يَدْخُلُوهَا، فَأَعَادَهُمْ طِيناً وَخَلَقَ مِنْهَا آدَمَ علیه‌السلام.

وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام: فَلَنْ يَسْتَطِيعَ هَؤُلَاءِ أَنْ يَكُونُوا مِنْ هَؤُلَاءِ، وَلَا هَؤُلَاءِ أَنْ يَكُونُوا

---

۱. تفسیر قمی ج۲ ص۱۷۶.

۲. زخرف: ۸۱.

مِنْ هَـؤُلَاءِ. قَـالَ: فَيَـرَوْنَ أَنَّ رَسُـولَ اللهِ ﷺ أَوَّلُ مَـنْ دَخَـلَ تِلْـكَ النَّـارَ. فَذَلِـكَ قَوْلُـهُ جَـلَّ وَعَـزَّ: قُـلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمـنِ وَلَـدٌ فَأَنَـا أَوَّلُ الْعابِدِيـنَ»[1].

امـام صـادق علیه‌السلام فرمـود: هنگامـی کـه خدا عزّوجلّ خواسـت آدم را بیافریند، آب را بر خـاک رانـد، سـپس مشـتی برگرفـت و آن را بمالیـد، آنـگاه آن را بـا دسـت قـدرت خـود دو نیمـه سـاخت و بشـررا بـه کثـرت بیافریـد. نـاگاه بـه جنبش در آمدنـد. سـپس بـرای آنهـا آتشـی برافراخـت و بـه اهـل شِـمال دسـتور داد داخـل آتـش شـوند. آنهـا بـه سـویش رفتنـد و ترسـیدند و داخـل نشـدند. آنـگاه بـه اهل یَمین دسـتور داد داخل آتش شـوند. آنهـا برفتنـد و داخـل شـدند. خـدا عـزوجـل بـه آتـش امـر فرمـود تـا بـر آنهـا سـرد و سـلامت گشـت. چـون اهـل شِـمال چُنـان دیدنـد، گفتنـد: پـروردگارا از مـا درگـذر. خـدا از ایشـان درگذشـت و بـه آنهـا بـاز فرمـود: بـه آتـش درآییـد. آنهـا رفتنـد و کنـارش ایسـتادند و داخـل نگشـتند. خـدا ایشـان را بـه طینـت اول برگردانیـد و از آن گِل، آدم علیه‌السلام را آفریـد.

امـام صـادق علیه‌السلام فرمـود: از ایـن رو اینهـا نتواننـد از آن‌هـا شـوند و آن‌هـا نتواننـد از اینهـا گردنـد. از ایـن جهـت (اهـل بیـت علیهـم السـلام) عقیـده دارنـد کـه رسـول خـدا ﷺ نخسـتین کـس بـود کـه داخـل آن آتـش شـد، و از ایـن بـاب اسـت قـول خـدا جـلّ وعـزّ: «بگـو اگـر بـرای خـدای رحمـان فرزنـدی بـود، مـن نخسـتین پرسـتنده بـودم».

۲. سید بحرانی در غایة المرام، از جابربن یزید جُعفی، از امام باقر علیه‌السلام در ضمن حدیثی طولانی که بخشی از آن نقل می‌شود، می‌فرماید:

«فَلَمَّـا أَرَادَ اللهُ إِخْـرَاجَ ذُرِّيَّـةِ آدَمَ علیه‌السلام لِأَخْـذِ الْمِيثَـاقِ، سَـلَكَ ذَلِـكَ النُّـورَ فِيـهِ، ثُـمَّ أَخْـرَجَ ذُرِّيَّتَـهُ مِـنْ صُلْبِـهِ يُلَبُّـونَ. فَسَبَّـحْنَاهُ فَسَـبَّحُوا بِتَسْـبِيحِنَا، وَلَـوْلَا ذَلِـكَ لَمَـا دَرَوْا كَيْـفَ يُسَـبِّحُونَ اللهَ عَـزَّ وَجَـلَّ. ثُـمَّ تَـرَاءَى لَهُـمْ بِأَخْـذِ الْمِيثَـاقِ مِنْهُـمْ لَـهُ بِالرُّبُوبِيَّـةِ. وَكُنَّـا أَوَّلَ مَـنْ قَـالَ بَلـى عِنْـدَ قَوْلِـهِ أَلَسْـتُ بِرَبِّكُـمْ. ثُـمَّ أَخَـذَ الْمِيثَـاقَ مِنْهُـمْ بِالنُّبُـوَّةِ لِمُحَمَّـدٍ ﷺ، وَلِعَلِـيٍّ علیه‌السلام بِالْوَلَايَـةِ، فَأَقَـرَّ مَـنْ أَقَـرَّ وَجَحَـدَ مَـنْ جَحَـدَ.

ثُـمَّ قَـالَ أَبُـو جَعْفَـرٍ علیه‌السلام: فَنَحْـنُ أَوَّلُ خَلْـقِ اللهِ، وَأَوَّلُ خَلْـقٍ عَبَـدَ اللهَ وَسَـبَّحَهُ، وَنَحْـنُ سَـبَبُ خَلْـقِ الْخَلْـقِ وَسَـبَبُ تَسْـبِيحِهِمْ وَعِبَادَتِهِـمْ مِـنَ الْمَلَائِكَـةِ وَالْآدَمِيِّيـنَ. فَبِنَـا

۱. الكافي ج۲ ص۷ ح ۳.

عُرِفَ اللهُ، وَبِنَا وُحِّدَ اللهُ، وَبِنَا عُبِدَ اللهُ، وَبِنَا أَكْرَمَ اللهُ مَنْ أَكْرَمَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِهِ، وَبِنَا أَثَابَ مَنْ أَثَابَ، وَبِنَا عَاقَبَ مَنْ عَاقَبَ. ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ[۱] [و] قَوْلَهُ تَعَالَى: قُلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِينَ.[۲]

فَرَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَوَّلُ مَنْ عَبَدَ اللهَ تَعَالَى، وَأَوَّلُ مَنْ أَنْكَرَ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ أَوْ شَرِيكٌ، ثُمَّ نَحْنُ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ. ثُمَّ أَوْدَعَنَا بِذَلِكَ النُّورِ صُلْبَ آدَمَ علیه‌السلام، فَمَا زَالَ ذَلِكَ النُّورُ يَنْتَقِلُ مِنَ الْأَصْلَابِ وَالْأَرْحَامِ مِنْ صُلْبٍ إِلَى صُلْبٍ» تا آخر حدیث که طولانی است.

وقتی خداوند اراده کرد برای گرفتن پیمان، دودمان آدم را برآورد، این نور را در آن راه داد، آنگاه ذریه او را از نهادش خارج کرد، در حالی که لبیك می‌گفتند. ما خدا را تسبیح کردیم و به واسطه تسبیح ما آنها تسبیح نمودند. در غیر این صورت نمی‌دانستند چگونه تسبیح کنند. آنگاه خداوند، خود را، برای پیمان گرفتن به ربوبیت خود، به آنها معرفی نمود. ما اولین کسانی بودیم که پاسخ مثبت گفتیم، وقتی فرمود: آیا پروردگار شما نیستم؟

سپس پیمان به نبوت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و برای علي علیه‌السلام به ولایت گرفت. هر که خواست اقرار کرد، و هر که خواست انکار نمود.

حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: پس ما اولین مخلوق خدا و اولین پرستنده او و تسبیح‌کننده بودیم. ما سبب آفرینش و موجب تسبیح و عبادت ملائکه و انسانها بودیم. به وسیله ما خدا شناخته شد و به وحدانیت پرستش گردید. به واسطه ما گرامی شد هر کس از آفریدگان که مقامی یافت. ما سبب پاداشِ پاداش‌گیران و کیفر تبه‌کاران هستیم.

سپس این آیه را تلاوت نمود: وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ، و آیه دیگر: قُلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِينَ.

پیامبر اکرم اولین کسی است که خدا را پرستش کرده و اول کسی است که منکر

۱. الصافّات: ۱۶۵ و ۱۶۶.

۲. الزخرف: ۸۱.

فرزند یا شریك داشتن خدا شده؛ ما پس از پیامبر اکرم قرار داریم.
سپس نور ما را در صلب آدم ﷺ قرار داد. پیوسته این نور از صلب و رحمی به صلب و رحمی دیگر منتقل می‌گردید.

حدیث را علامه مجلسی و دیگر علماء محدثین رحمهم الله أجمعین ذکر کرده‌اند[۱].

۳. در مختصر البصائر از کتاب دانشور ثقهٔ دین‌مدار جلیل، ابن الجحام از اسحاق بن عمّار، از امام صادق ﷺ روایت آمده است:

«في قول الله عزوجل: قل إن كان للرحمن ولد فأنا أوّل العابدين. قال: حيث أخذ الله ميثاق بني آدم فقال: ألست بربّكم، كان رسول الله أوّل من قال بلى. فقال ابو عبدالله ﷺ: أوّل العابدين أوّل المطيعين»[۲].

امام صادق ﷺ در بارهٔ آیهٔ شریفه فرمود: این آیه مربوط به زمانی است که خداوند از بنی آدم پیمان گرفت و فرمود: آیا من پروردگارتان نیستم؟ رسول الله نخستین کسی بود که پاسخ مثبت داد. امام صادق فرمود: «اوّل العابدین» یعنی: «اوّل المطیعین».

آیه چهاردهم

در سورهٔ تغابن می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنكُمْ كَافِرٌ وَمِنكُم مُّؤْمِنٌ» تا آخر آیه.[۳]

و اوست که شما را آفریده است، و بعضی از شما کافرند، و بعضی از شما مؤمن‌اند.

۱. صفار از حسین بن نُعَیم صَحّاف از امام صادق ﷺ روایت می‌کند:

«عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحَّافِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: فَمِنْكُمْ كافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ. فَقَالَ: عَرَفَ اللهُ وَاللهِ إِيمَانَهُمْ بِوَلَايَتِنَا وَكُفْرَهُمْ

۱. غاية المرام ج۱ ص۴۰؛ حلية الابرار ج۱ ص ۱۳ ح ۲؛ مدينة المعاجز ج۲ ص۳۷۱؛ بحار الأنوار ج۲۵ ص۱۷ ح۳۱.
۲. مختصر بصائر الدرجات ص۱۷۳.
۳. تغابن: ۲.

بِهَا، يَوْمَ أَخَذَ اللهُ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ فِي صُلْبِ آدَمَ وَهُمْ ذَرٌّ»[۱].

حسن بن نعیم صحاف گوید: از امام صادق عليه السلام راجع به کلام خدا، عزوجل، پرسیدم که می‌فرماید: «برخی از شما مؤمن و برخی کافرند». فرمود: روزی که مردم به صورت ذرّه در صلب آدم عليه السلام بودند، خدا ایمان و کفر آنها را با ولایت ما شناخت (پس ولایت ما را در هر کس دید، مؤمنش دانست و در آنکه ندید، کافرش شناخت).

حدیث را علی بن ابراهیم در تفسیر خود این گونه روایت کرده است:

«سَأَلْتُ الصادِقَ عليه السلام عَنْ قَوْلِه: فَمِنْكُمْ كافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ. فَقَالَ عليه السلام: عَرَفَ اللهُ عزّ وَجلَّ إِيمَانَهُمْ بِوَلَايَتِنَا وَكُفْرَهُمْ بِتركِهَا، يَوْمَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَهُمْ ذَرٌّ فِي صُلْبِ آدَمَ عليه السلام»[۲].

از امام صادق عليه السلام راجع به کلام خدا، پرسیدم که می‌فرماید: «برخی از شما مؤمن و برخی کافرند». پس فرمود: روزی که مردم به صورت ذرّه در صلب آدم عليه السلام بودند، خداوند، روزی که از آنان پیمان گرفت، ایمانشان را با ولایت ما و کفرشان را با ترک ولایت ما شناخت.

کلینی نیز در دو موضع از کتاب کافی و همچنین شیخ حسن بن سلیمان حلی از مشیخه ابن محبوب روایت کرده‌اند.[۳]

آیه پانزدهم

در سوره جن می‌فرماید:

«وَأَن لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاءً غَدَقًا»[۴].

و اگر در شیوه پایداری ورزند آنان را آب فراوان ارزانی می‌داریم.

۱. جعفر بن محمد بن شُرَیح حَضرَمی در کتابش ـ که نسخهٔ آن نزد ما موجود است ـ از جابر بن یزید جُعفی، از امام باقر عليه السلام روایت می‌کند:

---

۱. بصائر الدرجات ص۱۰۱ ح۲.
۲. تفسیر قمی ج۲ ص۳۷۱.
۳. الکافي ج۱ ص۴۱۳ ح ۴؛ مختصر بصائر الدرجات ص۱۶۴.
۴. جن: ۱۶.

«جَابِرٌ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَ: وَأَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً، يَعْنِي: لَوْ أَنَّهُمُ اسْتَقَامُوا عَلَى الْوَلَايَةِ فِي الْأَصْلِ تَحْتَ الْأَظِلَّةِ حِينَ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ، لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً يَعْنِي: لَأَسْقَيْنَاهُمْ أَظِلَّتَهُمُ الْمَاءَ الْعَذْبَ الْفُرَاتَ» تا آخر حديث.[۱]

یعنی اگر بر ولایتی که خداوند در موقع میثاق در عالم اظلّه از فرزندان آدم گرفت، پایدار بودند، آب صاف خوشگوار به اظلهٔ آنها می‌دادیم.

علی بن ابراهیم آن را به سند خود روایت کرده است.[۲]

۲. شیخ حسن حلی در المختصر و سید بحرانی در البرهان، از تفسیر الآیات تالیف ابن الجحام، از سماعة از امام صادق عليه السلام روایت می‌کند:

«عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَ: وَأَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً لِنَفتِنَهُم فِيهِ: يَعْنِي لَو استَقامُوا عَلَى الْوَلَايَةَ فِي الْأَصْلِ عِنْدَ الْأَظِلَّةِ، حِينَ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ، لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً يَعْنِي لَكُنَّا أَسقَيناهُم فِي الْمَاءِ الْفُرَاتِ الْعَذْبِ»[۳].

یعنی اگر پایدار باشند بر ولایت، که خداوند در موقع میثاق در عالم اظلّه از فرزندان آدم گرفت، از آب صاف خوشگوار به آنها می‌دهیم.

محدث مجلسی آن را از کنز جامع الفوائد ـ که نسخه‌اش نزد ما موجود است ـ نقل کرده است.[۴]

بیان حدیث: مراد از آیه شریفه این است که اگر در عالم اظلّه و ذرّ بر ولایت علویه ـ که بر صاحبش هزاران سلام و تحیت باد ـ اجتماع می‌کردند، ارواح آنها را در بدنهایی می‌نهادیم که از آب گوارای بدون هیچ املاحی خلق شده بود، و در طینت آنها هیچ اختلافی پدید نمی‌آمد.

۱. اصول ستة عشر ص۶۳؛ بحار الأنوار ج۲۴ ص۲۸ نقل از تأویل الآیات.
۲. تفسیر قمی ج۲ ص۳۹۱.
۳. مختصر بصائر الدرجات ص۱۷۴؛ تفسیر البرهان ج۵ ص۵۰۹.
۴. بحار الأنوار ج۲۴ ص۲۸ ح ۵؛ کنز الفوائد ص۳۵۵ و ۳۵۶.

آیه شانزدهم

در سوره نجم می‌فرماید:

«هَٰذَا نَذِيرٌ مِّنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ»[۱].

این رسول هم مانند رسولان پیشین ترساننده خلق است.

۱. علی بن ابراهیم، از معمر، از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْمَرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ «هذا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولى» قَالَ: إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا ذَرَأَ الْخَلْقَ فِي الذَّرِّ الْأَوَّلِ، فَأَقَامَهُمْ صُفُوفاً قدّامه، وَبَعَثَ اللهُ مُحَمَّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله، فَآمَنَ بِهِ قَوْمٌ، وَأَنْكَرَهُ قَوْمٌ آخَر. فَقَالَ اللهُ: هذا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولى، يَعْنِي بِهِ مُحَمَّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله، حَيْثُ دَعَاهُمْ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ فِي الذَّرِّ الْأَوَّل»[۲].

امام صادق علیه‌السلام در مورد این آیه فرمود: زمانی که خدای تعالی آفریدگان را در ذرّ اوّل آفرید، آنان را در صفوفی پیش روی خود برپا داشت. و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را برانگیخت. گروهی به او ایمان آوردند و گروهی دیگر انکارش کردند. خدا فرمود: «هذا نذیر من النذر الأولی». مراد از این آیه، محمد است که آنان را در ذرّ اوّل به سوی خدا عز وجلّ فراخواند.

۲. صفار، از معمر، از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْمَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: هذا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولى. قَالَ: يَعْنِي مُحَمَّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله، حَيْثُ دَعَاهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِاللهِ فِي الذَّرِّ الْأَوَّلِ»[۳].

امام صادق علیه‌السلام فرمود: مراد از این آیه، حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است که آنان را در ذرّ اوّل به سوی خدا عزوجلّ فراخواند.

۳. شیخ الطائفه طوسی در مجالس، از مفضّل از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند:

«عَنِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام، قَالَ: مَا بَعَثَ اللهُ نَبِيّاً أَكْرَمَ مِنْ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله...

---

۱. نجم: ۵۶.

۲. بحار الأنوار ج۵ ص۲۳۴ ح ۷ نقل از تفسیر قمی.

۳. بصائر الدرجات ص۱۰۴ ح ۶؛ مختصر بصائر الدرجات ص۱۶۵.

فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «هذا نَذِيرٌمِنَ النُّذُرِالْأُولى»، وَقَالَ: «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ». فَلَمْ يَكُنْ قَبْلَهُ مُطَاعٌ فِي الْخَلْقِ، وَلَايَكُونُ بَعْدَهُ، إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ فِي كُلِّ قَرْنٍ، إِلَى أَنْ يَرِثَ اللهُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْها»[1].

امام صادق علیه‌السلام فرمود: خداوند، کسی را نیافریده که گرامی‌تر از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد. این است که خداوند فرمود: «هذا نذیرمن النذر الأولی»، و «إنّما أنت منذر و لكلّ قوم هاد». پس هیچ کسی در میان آفریدگان، پیش و پس از حضرتش در هر نسل که می‌آیند تا قیام قیامت، مطاع نبوده تا زمانی که خداوند، زمین را و هر آنکه را بر آن است، به ارث برد.

آیه هفدهم

خداوند متعال در سوره واقعه می‌فرماید:

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿۱۰﴾ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»[2].

و سابقون که پیشتازانند (۱۰) اینانند که مقرب‌اند.

۱. محمد بن ابراهیم نُعمانی رحمه الله در کتاب الغیبة، از داوود بن کثیر رقّی از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند:

«عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: والسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. قَالَ: نَطَقَ اللهُ بِهَا يَوْمَ ذَرَأَ الْخَلْقَ فِي الْمِيثَاقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ بِأَلْفَيْ عَامٍ.

فَقُلْتُ: فَسِّرْلِي ذَلِكَ. فَقَالَ: إِنَّ اللهَ جَلَّ وَعَزَّلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ، خَلَقَهُمْ مِنْ طِينٍ وَرَفَعَ لَهُمْ نَاراً، فَقَالَ: ادْخُلُوهَا. فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ دَخَلَهَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَتِسْعَةٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ، إِمَامٌ بَعْدَ إِمَامٍ علیهم‌السلام. ثُمَّ أَتْبَعَهُمْ بِشِيعَتِهِمْ، فَهُمْ وَاللهِ السَّابِقُونَ»[3].

داوود رقّی گفت: از امام صادق علیه‌السلام در مورد آیۀ «والسابقون السابقون اولئك المقرّبون»

---

۱. الأمالي طوسی ص۶۶۹ ح ۱۴۰۶.

۲. واقعه: ۱۰ و ۱۱.

۳. الغیبة ص۹۱ ح ۲۰.

پرسیدم. پاسخ داد: خداوند این سخن را فرمود، دو هزار سال پیش از آنکه مخلوقان را بیافرینند. گفتم: برایم توضیح بده. فرمود: خدا، جلّ وعزّ، خواست که آفریدگان را از گِل بیافریند. آتشی برافروخت و به آنها امر فرمود که وارد آن شوند. نخستین کسی که وارد آن شد، محمد صلی الله علیه وآله و نیز امیرالمؤمنین و حسن و حسین و نُه امام علیهم السلام، یکی پس از دیگری بودند. آنگاه شیعیانشان پس از آنها آمدند. به خدا قسم اینان پیشتازانند.

آیه هجدهم

خداوند متعال در سوره انسان می‌فرماید:

«یُوفُونَ بِالنَّذْرِ»[1].

نان به نذر خود وفا می‌کنند.

۱. صفار در بصائر الدرجات، از محمد بن فُضَیل از امام ابوالحسن علیه السلام، روایت می‌کند:

«عن ابی الحسن علیه السلام في قول الله تعالی: یوفون بالنذر الّذي أخذ علیهم المیثاق من ولایتنا»[2].

امام ابوالحسن علیه السلام فرمود: آیهٔ «یوفون بالنذر» یعنی نذری که برای ولایت ما، از آنها گرفته‌اند.

مرحوم کلینی آن را با تفاوت اندک روایت کرده است.[3]

مرحوم علامه مجلسی در بیان این حدیث (با توجه به این حقیقت که هر آیه بطون مختلف دارد) می‌فرماید: اینکه امام علیه السلام وفای به نذر را در این آیه، به وفا در عالَمِ اَجساد نسبت به ولایت نبی اکرم و ائمه اطهار تفسیر کرده که خداوند در عالم میثاق بر خود واجب کرده است، بطنی است از بطون آیه، و منافاتی با ظاهر آیه در وفای به نذر و پیمان‌های معهود در شریعت ندارد. همچنین منافاتی ندارد با آنچه در باب نزول آیه خواهد آمد، که در مورد نذر روزه گرفتن اهل بیت علیهم السلام برای شفای امام حسین علیه السلام بوده است.[4]

---

۱. انسان: ۷.

۲. بصائر الدرجات ص۱۱۰ ح ۲.

۳. الکافي ج۱ ص۴۳۴ ح ۹۱.

۴. بحار الأنوار ج۲۴ ص۳۳۲.

آیه نوزدهم

خداوند متعال در سوره اَنعام می‌فرماید:

«يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا»[۱].

روزی که بعضی از آیات پروردگارت ظاهر گردد، برای کسی که از پیش ایمان نیاورده باشد، یا با ایمانش خیری حاصل نکرده باشد، ایمان آوردنش سودی ندارد.

۱. محمد بن یعقوب کلینی قدس سره، از هِشام بن حَکَم از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند:

«عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَ: لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ، يَعْنِي فِي الْمِيثَاقِ، أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمانِها خَيْراً، قَالَ: الْإِقْرَارُ بِالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيه وَعَلَيهم سَلامُ الله، خَاصَّةً. قَالَ: لَا يَنْفَعُ إِيمَانُهَا لِأَنَّهَا سُلِبَت»[۲].

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «آمنت من قبل» یعنی: در عالم میثاق، و «أو کسبت في إیمانها خیرا» یعنی: اقرار به پیامبران و جانشینان به ویژه امیرمؤمنان علیه و علیهم سلام الله. فرمود: ایمان در آن زمان سود نمی‌بخشد، چون در آن زمان، از آنان سلب شده است.

شیخ ما، علامه محدثِ نَقّاد شیخ شرف الدین نجفی قُدّس سرُّه، در تأویل الآیات الباهرة، بعد از ذکر حدیث می‌گوید:

«میثاق: یعنی روزی که در عالم ذر، از آنها میثاق بر ربوبیت خداوند متعال، و نبوت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، و ولایت و وصایت علی علیه‌السلام گرفته شد. پس امروز ایمان کسی سود می‌بخشد که در روز میثاق ایمان آورده باشد، اما کسی که در آن روز ایمان نیاورده باشد، دیگر ایمان او سودی برایش نخواهد داشت»[۳].

---

۱. انعام: ۱۵۸.

۲. الکافي ج۱ ص۴۲۸ ح ۸۱.

۳. تأویل الآیات ج۱ص ۱۶۸.

عالم ادیب شیخ عبد الصمد خامنه‌ای در شعری خوب و نیکو چنین سروده است:

اللهُ أبدَعَهُ خَلقاً وَفَضَّلَهُ خُلقاً وَأحسَنَ فِي الإيجادِ هَيكَلَهُ

إن عُدَّ خَلقُ وُجودٍ كانَ أوَّلَهُ لَولا حُدوثُ عَليٍّ لادَّعَيتُ لَهُ

قِدماً وَقُلتُ هُوَ البَاري بِلا سَبَبِ

سَمّاهُ والِدُهُ زَيداً وَبَعضُ تَلا عَمراً وَفيهِ اختِلافٌ بَينَهُم حَصَلا

فَالأمرُ فيهِ إلىٰ رَبِّ السَّمٰا وُكِلا شَقَّ الإلٰهُ اسمَهُ مِن اسمِهِ فَكِلا

هُما عَليٌّ حَكيمٌ شامِخُ الرُّتَبِ

خداوند او را بدیع آفرید، و در سیرت برتری داد و بدنش را نیکو به وجود آورد. اگر آفرینش موجودات را شمارش کنند، اولین اوست. اگر آفرینش علی نمی‌بود، من مدعی قِدَمِ او می‌شدم و می‌گفتم اوست آفرینندهٔ بی علت.

پدرش او را زید نامید، و برخی گویند عَمرو. و در این مسأله بین آن اختلاف افتاد. پس این امر را به پروردگار آسمان سپردند. خداوند اسم او را از نام خود مشتق کرد. پس هر دو، علی حکیم بلند مرتبه هستند.

همچنین میرزا ابراهیم متخلص به ساغر، به زبان فارسی چنین سروده است:

یا علی آن که تو را نام نکو ایزد پاک کرده از نام خود، از فرط بزرگی مشتق

خاک درگاه تو صد مرتبه بِه از تسنیم خار دربار تو صد بار بِه از استبرق

تمامی این نوزده آیه، به خلقِت اول، میثاقِ گرفته شده از بشر در یک جا، گردهمایی آنها در روز اظلّه و مکلّف نمودن آنها به توحید و ولایت، دلالت داشته است. احادیثی که در تأویل این آیات ذکر کردیم، شصت حدیث است. البتّه شیخ حرّ عاملی در الفصول المهمة آنها را بالغ بر هزار حدیث می‌داند که إن شاء الله سخنش را در جای خود نقل خواهیم کرد.

اکنون به هفتاد و سه حدیث ـ بجز آنچه ذیل آیات شریفه آوردیم ـ بسنده می‌کنیم. پس می‌گوییم:

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

روایات دیگری در باب خلقت اول و پیمانِ گرفته شده از انسانها

۱. احمد بن ابی عبدالله محمد بن خالد بَرقی قمی رحمه الله در کتاب محاسن از زُراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که می‌فرماید:

«عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَوْعَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ كَانَ ابْتِدَاءُ الْخَلْقِ، لَمَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ. فَقَالَ: إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَبلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ، قَالَ: كُنْ مَاءً عَذْباً أَخْلُقْ مِنْكَ جَنَّتِي وَأَهْلَ طَاعَتِي، وَقَالَ: كُنْ مَاءً مِلْحاً أُجَاجاً أَخْلُقْ مِنْكَ نَارِي وَأَهْلَ مَعْصِيَتِي.

ثُمَّ أَمَرَهُمَا فَامْتَزَجَا، فَمِنْ ذَلِكَ صَارَ يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ وَيَلِدُ الْكَافِرُ مُؤْمِناً. ثُمَّ أَخَذَ طِينَ آدَمَ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ، فَعَرَكَهُ عَرْكاً شَدِيداً، فَإِذَا هُمْ كَالذَّرِّ يَدِبُّونَ. فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ: إِلَى الْجَنَّةِ بِسَلَامٍ، وَقَالَ لِأَصْحَابِ النَّارِ: إِلَى النَّارِ وَلَا أُبَالِي.

ثُمَّ أَمَرَ نَاراً فَاسْتَعَرَتْ، فَقَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ: ادْخُلُوهَا. فَهَابُوهَا. وَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ: ادْخُلُوهَا. فَدَخَلُوهَا، فَقَالَ: كُونِي بَرْداً وَسَلَاماً. فَكَانَت بَرداً وَسَلاماً. فَقَالَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ: يَا رَبِّ أَقِلْنَا. فَقَالَ: قَدْ أَقَلْتُكُمْ، فَادْخُلُوهَا، فَذَهَبُوا فَهَابُوهَا. فَثَمَّ ثَبَتَتِ الطَّاعَةُ وَالْمَعْصِيَةُ. فَلَا يَسْتَطِيعُ هَؤُلَاءِ أَنْ يَكُونُوا مِنْ هَؤُلَاءِ، وَلَاهَؤُلَاءِ أَنْ يَكُونُوا مِنْ هَؤُلَاءِ»[۱].

امام باقر علیه السلام فرمود: اگر مردم بدانند که آغاز آفرینش چگونه بوده، دو تن با یکدیگر اختلاف نمی‌کردند. خدا، عزوجل، پیش از آنکه مخلوق را بیافریند، فرمود: آبی گوارا پدید آی، تا از تو بهشت و اهل طاعت خود را بیافرینم. وگفت: آبی شور و تلخ پدید آی تا از تودوزخ و اهل معصیتم را بیافرینم. سپس به آن دو آب دستور داد تا آمیخته شدند. به این جهت مؤمن کافر را زاید و کافر مؤمن را.

آنگاه گِلی را از صفحه زمین برگرفت و آن را به شدت مالش داد. بناگاه مانند مور به جنبش درآمدند. سپس به اصحاب یمین فرمود: به سلامت به سوی بهشت! و به اصحاب شمال فرمود: به سوی دوزخ، و باکی هم ندارم.

---

۱. محاسن ج۱ ص۲۸۲ رقم ۴۱۲.

آنگاه امر فرمود تا آتشی افروخته گشت. به اصحاب شِمال فرمود: در آن داخل شوید. آنان از آتش ترسیدند و پرهیز کردند. سپس به اصحاب یمین فرمود: داخل شوید. آنها داخل شدند. پس به آتش فرمود: سرد و سلامت باش. آتش سرد و سلامت شد. اصحابِ شِمال گفتند: پروردگارا از لغزش ما درگذر. فرمود: درگذشتم، داخل شوید. ایشان برفتند و باز ترسیدند. در آنجا فرمانبرداری و نافرمانی پابرجا شد، پس نه این دسته توانند از آنها باشند و نه آنها توانند از اینها باشند.

همچنین مرحوم کلینی در کافی، از اَبان بن عثمان، سنداً و متناً آن را روایت کرده است.

۲. بَرقی از حسن بن محبوب، از علی بن رِئاب، از بُکَیر بن اَعیَن آورده که امام باقر علیه‌السلام فرمود:

«عَنْ بُكَيْرِبْنِ أَعْيَنَ قَالَ: كَانَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه‌السلام يَقُولُ: إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوَلَايَةِ لَنَا ـ وَهُمْ ذَرٌّ ـ يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الذَّرِّ، بِالْإِقْرَارِ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ صلى‌الله‌عليه‌وآله بِالنُّبُوَّةِ. وَعَرَضَ عَلَى مُحَمَّدٍ صلى‌الله‌عليه‌وآله أُمَّتَهُ فِي الطِّينِ وَهُمْ أَظِلَّةٌ. وَخَلَقَهُمْ مِنَ الطِّينَةِ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا آدَمُ، وَخَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا قَبْلَ أَبْدَانِهِمْ بِأَلْفَيْ عَامٍ، وَعَرَضَهُمْ عَلَيْهِ، وَعَرَّفَهُمْ رَسُولَ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَعَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام، وَنَحْنُ نَعْرِفُهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»[1].

خدا از شیعیان ما ـ آنگاه که در عالم ذَر بودند ـ به ولایت ما پیمان گرفت، روزی که از همه در عالم ذر پیمان می‌گرفت، و نیز به ربوبیت خود و نبوت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله پیمان گرفت. و خدا، جل وعز، امتش را که مانند سایه‌ها بودند، به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله، در گِل عرضه کرد، و آنها را از گِلی آفرید که آدم از آن آفریده شد. و خدا ارواح شیعیان ما را دو هزار سال پیش از بدن‌هایشان آفرید. و ایشان را بر پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله عرضه داشت، حضرتش آنها را شناخت و علی علیه‌السلام نیز آنها را شناخت، و ما آنها را از سیاق گفتار می‌شناسیم.

این حدیث را صَفّار در بصائر، از ابن بُکَیر، از امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کرده است.[2]

---

۱. محاسن ج۱ ص۱۳۵ رقم ۱۶.

۲. مختصر البصائر ص۱۶۶.

همچنیـن مرحـوم کلینـی در دو موضـع از کتاب کافی و عیّاشـی در تفسـیر خـود آن را روایـت کرده‌اند.[۱]

۳. بَرقـی رحمـه الله از عبدالکریـم حَلَبـی، از امـام جعفـر صـادق علیه‌السلام روایت کـرده که می‌فرمایـد:

«عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام قَالَ: قُلْتُ: لِمَ جُعِلَ اسْتِلَامُ الْحَجَرِ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللهَ حَيْثُ أَخَذَ مِيثَاقَ بَنِي آدَمَ، دَعَا الْحَجَرَ مِنَ الْجَنَّةِ فَأَمَرَهُ بِالْتِقَامِ الْمِيثَاقِ، فَالْتَقَمَهُ. فَهُوَ يَشْهَدُ لِمَنْ وَافَاهُ بِالْحَق».[۲]

حلبی از امام صادق علیه‌السلام پرسید: چرا استلام حجر مقرّر شد؟ پاسخ داد: خدا، عزّ وجلّ، وقتی میثاق را از بنی آدم گرفت، حجر را از بهشت فراخواند و به او امر فرمود که میثاق را بخورد. پس آن را خورد. اینک حجر برای هر کس که نسبت به حق وفا کند، شهادت می‌دهد.

این حدیث را مرحوم کلینی در کتاب الحج از کافی به سند خویش روایت کرده است.[۳]

۴. بَرقی از فردی به نام عِمران نقل می‌کند که در زمان حَجّاج، برای انجامِ مناسکِ عمره خارج شد. راوی از او پرسید: آیا اباجعفر علیه‌السلام را ملاقات کردی؟ گفت: آری. پرسید: او به تو چه فرمود؟ پاسخ داد: به من فرمود:

«يَا عِمْرَانُ: مَا خَبَرُ النَّاسِ؟ فَقُلْتُ: تَرَكْتُ الْحَجَّاجَ يَشْتِمُ أَبَاكَ عَلَى الْمنبر، أَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام. فَقَالَ: أَعْدَاءُ اللهِ يَبْدَهُونَ بِسَبِّنَا. أَمَا إِنَّهُمْ لَوِ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَكُونُوا مِنْ شِيعَتِنَا لَكَانُوا، وَلَكِنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ. إِنَّ اللهَ أَخَذَ مِيثَاقَنَا وَمِيثَاقَ شِيعَتِنَا، وَنَحْنُ وَهُمْ أَظِلَّةٌ. فَلَوْ جَهَدَ النَّاسُ أَنْ يَزِيدُوا فِيهِمْ رَجُلًا أَوْ يَنْقُصُوا مِنْهُمْ رَجُلًا، مَا قَدَرُوا عَلَيْه».

ای عمران! چه خبر از مردم داری؟ گفتم: دیدم که حَجّاج، پدرت ـ یعنی علی بن ابی طالب علیه‌السلام ـ را بر منبر ناسزا می‌گفت. فرمود: دشمنان خدا ادعای بدگویی به

---

۱. کافی ج۱ ص۴۳۷ ح۹؛ تفسیر عیاشی ج۱ ص۱۸۰ ح۷۴.
۲. محاسن ج۲ ص۳۳۰ ح۹۳.
۳. کافی ج۴ ص۱۸۴ ح۲.

ما دارند. به راستی آنها اگر استطاعت می‌داشتند که از شیعیان ما باشند، چنین بودند. ولی آنها استطاعت ندارند. خداوند در زمانی که ما و آنها در عالم اظلّه بودیم، میثاق ما و پیمان شیعهٔ ما را گرفته. پس اگر همهٔ مردم بکوشند که یک تن به ما بیفزایند یا یک نفر از ما کم کنند، قدرت بر این کار ندارند.

برقی همین حدیث را در جای دیگر کتاب با تفاوت اندک آورده است.[1]

۵. برقی رحمه الله از ابوبصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که می‌فرماید:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَا تُخَاصِمُوا النَّاسَ، فَإِنَّ النَّاسَ لَوِ اسْتَطَاعُوا أَنْ يُحِبُّونَا لَأَحَبُّونَا. إِنَّ اللهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا يَوْمَ أَخَذَ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ، فَلَا يَزِيدُ فِيهِمْ أَحَداً أَبَداً وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُمْ أَحَداً أَبَدا»[2].

با مردم مخاصمه مکنید، زیرا مردم اگر نسبت به محبّت ما استطاعت داشتند، به ما محبت می‌ورزیدند. به راستی خداوند در همان روزی که پیمان پیامبران را گرفت، از شیعیان ما پیمان گرفت. پس هرگز یک تن به شیعیان ما اضافه یا از آنها کم نمی‌شود.

۶. صفّار ابوجعفر محمد بن الحسن بن فروخ، از حمران از امام باقر علیه السلام آورده است:

«عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَيْثُ خَلَقَ الْخَلْقَ، خَلَقَ مَاءً عَذْباً وَمَاءً مَالِحاً أُجَاجاً، فَامْتَزَجَ الْمَاءَانِ، فَأَخَذَ طِيناً مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ، فَعَرَكَهُ عَرْكاً شَدِيداً. فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ وَهُمْ فِيهِمْ كَالذَّرِّ يَدِبُّونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِسَلَامٍ، وَقَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ يَدِبُّونَ إِلَى النَّارِ وَلَا أُبَالِي.

ثُمَّ قَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلِينَ. قَالَ: ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى النَّبِيِّينَ، فَقَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَإِنَّ هَذَا عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالُوا بَلَى.

فَثَبَتَتْ لَهُمُ النُّبُوَّةُ وَأَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى أُولِي الْعَزْمِ، أَلَا إِنِّي رَبُّكُمْ وَمُحَمَّدٌ رَسُولِي وَعَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ وُلَاةُ أَمْرِي وَخُزَّانُ عِلْمِي، وَإِنَّ الْمَهْدِيَّ

---

۱. محاسن ج۱ ص۱۳۵ ح۱۷ و ج۱ ص۲۴۳ ح۴۸.

۲. محاسن ج۱ ص۲۰۳ ح۴۹.

أَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِي وَأُظْهِرُ بِهِ دَوْلَتِي، وَأَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَأُعْبَدُ بِهِ طَوْعاً وَكَرْهاً.

قَالُوا: أَقْرَرْنَا وَشَهِدْنَا يَا رَبِّ، وَلَمْ يَجْحَدْ آدَمُ وَلَمْ يُقِرَّ. فَثَبَتَتِ الْعَزِيمَةُ لِهَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ فِي الْمَهْدِيِّ، وَلَمْ يَكُنْ لِآدَمَ عَزْمٌ عَلَى الْإِقْرَارِ بِهِ. وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَ: وَلَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً. قَالَ: إِنَّمَا يَعْنِي فَتَرَكَ.

ثُمَّ أَمَرَ نَاراً فَأُجِّجَتْ، فَقَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ: ادْخُلُوهَا، فَهَابُوهَا. وَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ: ادْخُلُوهَا، فَدَخَلُوهَا، فَكَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْداً وَسَلَاماً. فَقَالَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ: يَا رَبِّ أَقِلْنَا. فَقَالَ: قَدْ أَقَلْتُكُمْ، اذْهَبُوا. فَادْخُلُوهَا فَهَابُوهَا، فَثَمَّ ثَبَتَتِ الطَّاعَةُ وَالْمَعْصِيَةُ وَالْوَلَايَةُ».

همانا خدای تبارك و تعالی چون خواست مخلوق را بیافریند، نخست آبی گوارا و آبی شور و تلخ آفرید، و آن دو آب را به هم آمیخت، سپس خاکی از صفحه زمین برگرفت و آن را به شدت مالش داد. آنگاه به اصحاب یمین که در میان آنان مانند مورچه می‌جنبیدند، فرمود: با سلامت به سوی بهشت! و به أصحاب شِمال فرمود: به سوی دوزخ! و باکی هم ندارم.

سپس فرمود: «مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا گواهی دهیم، تا در روز قیامت نگویند: ما از این بی‌خبر بودیم».

سپس از پیغمبران پیمان گرفت و فرمود: مگر من پروردگار شما نیستم؟ و این محمد رسول من نیست و این علی امیرمؤمنان نیست؟ گفتند: آری. پس نبوت آنها پا برجا شد. و از پیغمبران اولوالعزم پیمان گرفت که من پروردگار شمایم و محمد رسول من است، و علی امیر مؤمنان، و اوصیاء بعد از او، والیان امر من و خزانه‌داران علم منند؛ و اینکه مهدی کسی است که به وسیله او دینم را نصرت دهم و دولتم را آشکار کنم و از دشمنانم انتقام گیرم و بوسیله او، خواسته و ناخواسته عبادت شوم.

گفتند: پروردگارا! اقرار کردیم و گواهی دادیم. ولی آدم نه انکار کرد و نه اقرار نمود. پس مقام اولوالعزمی برای آن پنج تن دربارهٔ مهدی ثابت شد و برای آدم عزمی برای اقرار به آن یافت نشد (بدین روی، از شمار پیغمبران اولوالعزم خارج گشت).

این است گفتار خدا، عزوجل: «و به راستی، از پیش با آدم عهدی کردیم، او فراموش کرد و برایش عزمی نیافتیم» (آیهٔ ۱۱۶ سوره ۲۰). فرمود: مقصود از «فراموش کرد» در اینجا «تَرک» است.

سپس دستور داد تا آتشی برافروخته شد. به اصحاب شِمال فرمود: به آتش درآیید، ایشان ترسیدند. به اصحاب یمین فرمود: درآیید، آنها وارد شدند، آتش برآنها سرد و سلامت شد. آنگاه اصحاب شِمال گفتند: پروردگارا! از ما درگذر. فرمود: درگذشتم، بروید و داخل شوید، باز ترسیدند.

در آنجا اطاعت و ولایت و معصیت ثابت گشت.

صَفّار مانند آن را به سندی دیگر، از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است.

مرحوم کلینی نیز در صفحه ۱۳۹ کافی (چاپ قدیم) به اِسناد خویش با تغییر اندکی در الفاظ، آن را روایت کرده است.[1]

۷. صفار رحمه الله به سند خود، از صالح بن سهل، از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند: «إِنَّ بَعْضَ قُرَيْشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقْتَ الْأَنْبِيَاءَ وَأَنْتَ بُعِثْتَ آخِرَهُمْ وَخَاتِمَهُمْ؟ قَالَ: إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أَقَرَّ بِرَبِّي وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حَيْثُ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ، وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى. وَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِيٍّ قَالَ بَلَى، فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللهِ»[2].

امام صادق علیه‌السلام فرمود: یکی از قریش به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: به چه سبب (در رتبه و مقام) از پیغمبران دیگر پیش افتادی، در صورتی که در آخر و پایان آنها مبعوث گشتی؟ فرمود: من نخستین کسی بودم که به پروردگارم اقرار کردم و نخستین کسی بودم که پاسخ گفتم، زمانی که خدا از پیغمبران پیمان گرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت که مگر من پروردگار شما نیستم؟ در آنجا من نخستین پیغمبری بودم که گفتم: آری، پس من در اقرار به خدا، عزّوجل، بر آنها پیشی گرفتم (از این رو در مقام و رتبه از آنها پیش افتادم).

---

۱. بصائر الدرجات ص۹۰ ح ۲؛ الکافي ج۲ ص۸ ح ۱.

۲. بصائر الدرجات ص۱۰۳ ح ۲.

مرحوم کلینی به اسناد خویش آن را از صالح بن سهل از امام صادق علیه السلام، شیخ صدوق به اسناد خویش در علل الشرائع و شیخ حسن حلی در کتاب مختصر مشیخه ابن محبوب، آن را با اندکی تغییر روایت کرده‌اند که در هامش کتاب به آن اشاره کرده‌ایم.[1]

۸. صفار رحمه الله، از عبد الرحیم القصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:
«قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ أُمَّتِي عُرِضَتْ عَلَيَّ عِنْدَ الْمِيثَاقِ. وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي عَلِيٌّ. وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي حَيْثُ بُعِثْتُ، فَهُوَ الصِّدِيقُ الْأَكْبَر»[2].

رسول خدا فرمود: امتم در عالم میثاق بر من عرضه شدند. نخستین کسی که به من ایمان آورد و تصدیقم کرد، علی بود. او همان است که وقتی به نبوت برانگیخته شدم، نخستین ایمان‌آورنده به من بود و نخستین کسی بود که تصدیقم کرد. پس او صِدّیقِ اکبر است.

عیاشی به همین لفظ، آن را در تفسیر خود روایت کرده است.

۹. صفار، از صالح بن سهل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:
«سُئِلَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله: بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقْتَ وُلْدَ آدَمَ؟ قَالَ: أَنَا أَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ بِبَلَى. إِنَّ اللهَ أَخَذَ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى، فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ»[3].

از رسول خدا صلی الله علیه و آله، پرسیدند: به چه علت از همه فرزندان آدم پیش افتادی؟ فرمود: زیرا من نخستین اقرارکننده به پروردگارم بودم. خدا از پیغمبران پیمان گرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت که مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، در آنجا من نخستین پاسخ دهنده بودم.

کلینی رحمه الله مانند آن را به اِسناد خویش روایت کرده است.[4]

---

۱. الکافي ج۲ ص۱۰ ح ۱؛ علل الشرائع ج۱ ص۱۲۴ ح ۱؛ مختصر بصائر الدرجات ص۱۵۷.
۲. بصائر الدرجات ص۱۰۴ ح ۳.
۳. بصائر الدرجات ص۱۰۶ ح ۱۲.
۴. الکافي ج۲ ص۱۲ ح ۳.

۱۰. صفّار از ابراهیم بن عبدالحمید از پدرش، از امام کاظم علیه‌السلام، روایت کرده که فرمود:
«خَلَقَ اللهُ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَخَذَ اللهُ فِيهِ مِيثَاقَهُمْ. وَقَالَ: خُلِقْنَا نَحْنُ وَشِيعَتُنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ، لَا يَشِذُّ مِنْهَا شَاذٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»[1].

خداوند انبیاء و اوصیا را در روز جمعه آفرید. این همان روزی است که خداوند میثاق آنها را گرفته است.

و فرمود: ما و شیعیانمان از طینتی مخزون و با ارزش آفریده‌شده‌ایم که هیچ یک از آنها، از ما جدا نخواهد شد تا روز قیامت.

۱۱. صفار از ابوبکر الحضرمی، از امام علی بن الحسین علیه‌السلام روایت می‌کنند که فرمود:
«قد أخذ اللهُ ميثاقَ شيعتِنا مَعَنا على ولايتِنا، لا يَزيدونَ ولا ينقُصُون»[2] ـ تا آخر حدیث.

خداوند، پیمان شیعهٔ ما را همراه با ما بر ولایت ما گرفته است، نه بر عدد آنها افزوده می‌شود و نه از شمار آنها کاسته می‌شود.

۱۲. صفار به سندش از حذیفة بن اُسید الغِفاری، روایت دارد که می‌گوید:
«قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: مَا تَكَامَلَتِ النُّبُوَّةُ لِنَبِيٍّ فِي الْأَظِلَّةِ، حَتَّى عُرِضَتْ عَلَيْهِ وَلَايَتِي وَوَلَايَةُ أَهْلِ بَيْتِي، وَمَثُلُوا لَهُ، فَأَقَرُّوا بِطَاعَتِهِمْ وَوَلَايَتِهِمْ»[3].
نبوّتِ هیچ پیامبری در عالم أظلة تکمیل نشد مگر اینکه ولایت من و ولایت اهل بیتم بر او عرضه شد و تمثال آنها برای آن پیامبر مجسم شد، آنگاه اقرار به طاعت و ولایت آنها نمودند.

صفار، آن را در دو موضع از بصائر روایت کرده است.

۱۳. مرحوم کلینی در کافی از داود رِقّی روایت کرده که گوید:
«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ. فَقَالَ: مَا يَقُولُونَ؟ قُلْتُ: يَقُولُونَ: إِنَّ الْعَرْشَ كَانَ عَلَى الْمَاءِ وَالرَّبُّ فَوْقَهُ. فَقَالَ: كَذَبُوا؛ مَنْ

---

۱. بصائر الدرجات ص۳۷ ح ۱۱.
۲. بصائر الدرجات ص۳۸ ح ۱۷.
۳. بصائر الدرجات ص۹۳ ح ۷.

زَعَمَ هَذَا فَقَدْ صَيَّرَ اللهَ مَحْمُولًا وَوَصَفَهُ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِ، وَلَزِمَهُ أَنَّ الشَّيْءَ الَّذِي يَحْمِلُهُ أَقْوَى مِنْهُ.

قُلْتُ: بَيِّنْ لِي، جُعِلْتُ فِدَاكَ. فَقَالَ: إِنَّ اللهَ حَمَّلَ دِينَهُ وَعِلْمَهُ الْمَاءَ، قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَرْضٌ أَوْ سَمَاءٌ أَوْ جِنٌّ أَوْ إِنْسٌ أَوْ شَمْسٌ أَوْ قَمَرٌ. فَلَمَّا أَرَادَ اللهُ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ، نَثَرَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ رَبُّكُمْ؟ فَأَوَّلُ مَنْ نَطَقَ، رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله، وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَالْأَئِمَّةُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ. فَقَالُوا: أَنْتَ رَبُّنَا. فَحَمَّلَهُمُ الْعِلْمَ وَالدِّينَ. ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: هَؤُلَاءِ حَمَلَةُ دِينِي وَعِلْمِي وَأُمَنَائِي فِي خَلْقِي، وَهُمُ الْمَسْئُولُونَ. ثُمَّ قَالَ لِبَنِي آدَمَ: أَقِرُّوا لِلَّهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَلِهَؤُلَاءِ النَّفَرِ بِالْوَلَايَةِ وَالطَّاعَةِ. فَقَالُوا: نَعَمْ رَبَّنَا أَقْرَرْنَا. فَقَالَ اللهُ لِلْمَلَائِكَةِ: اشْهَدُوا. فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: شَهِدْنَا؛ عَلَى أَنْ لَا يَقُولُوا غَداً إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلِينَ. أَوْ تَقُولُوا إِنَّما أَشْرَكَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنا بِما فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ[1]. يا دَاوُدُ! وَلَايَتُنَا مُؤَكَّدَةٌ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ»[2].

داودِ رَقّی گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به کلام خدا، عزّوجل، پرسیدم که فرموده: «و عرش خدا بر آب بود». فرمود: در این باره چه می‌گویند؟ پاسخ دادم: می‌گویند عرش روی آب بود و پروردگار بالای آن. فرمود: دروغ می‌گویند. هر که چنین پندارد، خدا را محمول قرار داده و او را به صفت مخلوق وصف کرده است. چنین کسی باید بپذیرد که چیزی که خدا را حمل می‌کند تواناتر از او باشد.

گفتم: قربانت گردم شما برایم بیان کنید. فرمود: پیش از آنکه زمینی یا آسمانی یا جن و انسی یا ماه و خورشیدی باشد، خدا دینش را و علمش را به آب عطا فرمود، (به گفتهٔ علامه مجلسی در مرآة العقول: مقصود از آب، آن چیزی است که قابلیت خلق پیغمبران را دارد). چون خدا خواست مخلوق را بیافریند، ایشان را در برابر خویش پراکنده ساخت، و به آنها گفت: پروردگار شما کیست؟ نخستین کسی که سخن گفت، رسول خدا و امیر المؤمنین و ائمه صلوات الله علیهم بودند که گفتند: تویی پروردگار ما. خدا به ایشان علم و دین عطا کرد.

---

۱. الأعراف: ۱۷۳.

۲. الكافي ج۱ ص۱۳۲ ح ۷.

سپس به فرشتگان فرمود: اینان حاملان دین و علم من و امینان من در میان خلقم هستند و مسئولانند. آنگاه به فرزندان آدم گفت: به ربوبیت خدا و ولایت و اطاعت این اشخاص اعتراف کنید. گفتند: آری، ای پروردگار ما! اعتراف نمودیم. خدا به فرشتگان فرمود: گواه باشید. فرشتگان گفتند: گواهی دهیم. و این پیمان برای آن بود که فردا نگویند ما از آن بی‌خبر بودیم یا آنکه (مردم) بگویند: پدران ما از پیش مشرك شدند و ما هم فرزندان پس از آنها بودیم، ما را به آنچه اهل باطل کردند، هلاك می‌کنی؟

(امام علیه السلام فرمود): ای داود! در زمان پیمان‌گیری از ایشان، بر ولایت ما تأکید شده است.

شیخ صدوق قُدّس سرُّه در دو کتاب خود، توحید[1] (باب ۴۸) و علل الشرائع به اِسنادِ خویش، با تفاوت جزئی در لفظ، آن را روایت کرده است.

۱۴. مرحوم کلینی در کافی به اِسناد خود، از عبدالله بن سنان آورده است:

«عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ علیه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنِّي لَأَرَى بَعْضَ أَصْحَابِنَا يَعْتَرِيهِ النَّزَقُ وَالْحِدَّةُ وَالطَّيْشُ، فَأَغْتَمُّ لِذَلِكَ غَمّاً شَدِيداً. وَأَرَى مَنْ خَالَفَنَا فَأَرَاهُ حَسَنَ السَّمْتِ.

قَالَ: لَا تَقُلْ حَسَنَ السَّمْتِ، فَإِنَّ السَّمْتَ سَمْتُ الطَّرِيقِ، وَلَكِنْ قُلْ حَسَنَ السِّيمَاءِ، فَإِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: سِيماهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ.[2]

قَالَ: قُلْتُ: فَأَرَاهُ حَسَنَ السِّيمَاءِ، وَلَهُ وَقَارٌ، فَأَغْتَمُّ لِذَلِكَ.

قَالَ: لَا تَغْتَمَّ لِمَا رَأَيْتَ مِنْ نَزَقِ أَصْحَابِكَ، وَلِمَا رَأَيْتَ مِنْ حُسْنِ سِيمَاءِ مَنْ خَالَفَكَ. إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ، خَلَقَ تِلْكَ الطِّينَتَيْنِ، ثُمَّ فَرَّقَهُمَا فِرْقَتَيْنِ. فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ: كُونُوا خَلْقاً بِإِذْنِي، فَكَانُوا خَلْقاً بِمَنْزِلَةِ الذَّرِّ يَسْعَى. وَقَالَ لِأَهْلِ الشِّمَالِ: كُونُوا خَلْقاً بِإِذْنِي، فَكَانُوا خَلْقاً بِمَنْزِلَةِ الذَّرِّ يَدْرُجُ.

ثُمَّ رَفَعَ لَهُمْ نَاراً، فَقَالَ: ادْخُلُوهَا بِإِذْنِي. فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ دَخَلَهَا، مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله. ثُمَّ

---

۱. التوحید ص۳۱۹ ح۱.

۲. الفتح: ۲۹.

اتَّبَعَهُ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَأَوْصِيَاؤُهُمْ وَأَتْبَاعُهُمْ. ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ: ادْخُلُوهَا بِإِذْنِي. فَقَالُوا: رَبَّنَا خَلَقْتَنَا لِتُحْرِقَنَا؟ فَعَصَوْا. فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ: اخْرُجُوا بِإِذْنِي مِنَ النَّارِ. لَمْ تَكْلِمِ النَّارُ مِنْهُمْ كَلْماً، وَلَمْ تُؤَثِّرْ فِيهِمْ أَثَراً. فَلَمَّا رَآهُمْ أَصْحَابُ الشِّمَالِ، قَالُوا: رَبَّنَا نَرَى أَصْحَابَنَا قَدْ سَلِمُوا؛ فَأَقِلْنَا وَمُرْنَا بِالدُّخُولِ. قَالَ: قَدْ أَقَلْتُكُمْ فَادْخُلُوهَا. فَلَمَّا دَنَوْا وَأَصَابَهُمُ الْوَهَجُ، رَجَعُوا. فَقَالُوا: يَا رَبَّنَا! لَا صَبْرَ لَنَا عَلَى الِاحْتِرَاقِ، فَعَصَوْا، فَأَمَرَهُمْ بِالدُّخُولِ ثَلَاثاً، كُلَّ ذَلِكَ يَعْصُونَ وَيَرْجِعُونَ. وَأَمَرَ أُولَئِكَ ثَلَاثاً، كُلَّ ذَلِكَ يُطِيعُونَ وَيَخْرُجُونَ.

فَقَالَ لَهُمْ: كُونُوا طِيناً بِإِذْنِي. فَخَلَقَ مِنْهُ آدَمَ. قَالَ: فَمَنْ كَانَ مِنْ هَؤُلَاءِ، لَا يَكُونُ مِنْ هَؤُلَاءِ. وَمَنْ كَانَ مِنْ هَؤُلَاءِ، لَا يَكُونُ مِنْ هَؤُلَاءِ. وَمَا رَأَيْتَ مِنْ نَزَقِ أَصْحَابِكَ وَخُلُقِهِمْ، فَمِمَّا أَصَابَهُمْ مِنْ لَطْخِ أَصْحَابِ الشِّمَالِ. وَمَا رَأَيْتَ مِنْ حُسْنِ سِيمَاءِ مَنْ خَالَفَكُمْ وَوَقَارِهِمْ، فَمِمَّا أَصَابَهُمْ مِنْ لَطْخِ أَصْحَابِ الْيَمِينِ»[1].

عبد الله بن سنان گوید: به امام صادق علیه‌السلام گفتم: من بعضی از اصحابمان (شیعیان) را می‌بینم که بیخردی و تندی و سبکی دارند. از این جهت به شدت اندوهگین می‌شوم. از سوی دیگر، مخالف (غیر شیعه) را نیکوروش می‌بینم. فرمود: نیکوروش مگو، زیرا مقصود از روش، طریقه (کیش و مذهب) است، بلکه بگو: نیکوسیما، زیرا خدا، عزّوجل، می‌فرماید: «سیمای آنها در رخسارشان از اثر سجده است» (آیهٔ ۲۹ سوره ۴۸). گفتم: او را نیکوسیماء و دارای وقار می‌بینم و از آن جهت اندوهگین می‌شوم.

فرمود: از سبُکی که در اصحابت و سیمای نیکی که در مخالفانت می‌بینی اندوهگین مباش، زیرا خدا، تبارك وتعالی، چون خواست آدم را بیافریند، آن دو طینت را آفرید، سپس آنها را دو نیمه کرد. به اصحاب یمین فرمود: به اذن من آفریده شوید، آنها مخلوقی گشتند مانند مورچگان که می‌شتافتند. به اهل شمال نیز فرمود: به اذن من آفریده شوید. آنها نیز مخلوقی گشتند مانند مورچگان که به راه خود می‌رفتند.

---

۱. الكافي ج۲ ص۱۱ ح ۲.

سپس برای آنها آتشی برافراشت و فرمود: به اذن من به آن درآیید. نخستین کسی که به آتش درآمد، محمد ﷺ بود، سپس پیغمبران اولو العزم دیگر و اوصیاء و پیروانشان از پی او درآمدند.

آنگاه به اصحاب شِمال فرمود: به اذن من به آتش درآیید. گفتند: پروردگارا! ما را آفریدی تا بسوزانی؟! و نافرمانی کردند. سپس به اصحاب یمین فرمود: به اذن من از آتش خارج شوید، بی آنکه آتش به آنها زیانی رساند و در آنها اثر گذارد (خارج شدند).

چون أصحاب شمال آنها را دیدند، گفتند: پروردگارا! اینان را سالم می‌بینیم، از ما درگذر و امر فرما داخل شویم. فرمود: از شما درگذشتم، داخل شوید. چون نزدیک رفتند و افروختگی آتش به آنها رسید، برگشتند و گفتند: پروردگارا! ما بر سوختن صبر نداریم و نافرمانی کردند. تا سه بار ایشان را امر به ورود در آتش فرمود. در هر سه بار نافرمانی کردند و برگشتند، در حالی که آنها (یعنی اصحاب یمین) را سه بار امر فرمود، هر سه بار فرمان بردند و به سلامت از آتش درآمدند.

سپس به همه آنها فرمود: به اذن من گِل شوید، و آدم را از آن گِل آفرید. پس آنها که از این دسته باشند، از آن دسته نگردند. و آنها که از آن دسته باشند، از اینها نشوند (یعنی عاقبت، اصحاب یمین سعادتمند و بهشتی گردند و اصحاب شمال، با شقاوت و دوزخی شوند). هر سبُکی و بدخُلقی که در یارانت (شیعیان) می‌بینی، از آمیختگی آنهاست با اصحاب شِمال. و هر سیمای نیک و وقاری که در مخالفانت می‌بینی، از آمیختگی آنهاست با اصحاب یمین.

۱۵. مرحوم کلینی در کافی به سند خود، از ابی بصیر آورده است:

«قلت لأبی عبدالله عليه السلام: كيف أجابوا وهم ذرّ؟ قال: جعل فيهم ما إذا سألهم أجابوه، يعني في الميثاق»[۱].

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام پرسید: چگونه پاسخ دادند در حالی که ذرّه بودند؟ فرمود: در آنها امکانی قرارداد که وقتی از آنها بپرسد، پاسخ دهند. یعنی در میثاق.

۱. الكافي ج۲ ص۱۲ ح ۱.

مجلسی رحمه الله در جلد سوم بحار الانوار (چاپ قدیم)[1] آن را به نقل از عیاشی در تفسیر خود روایت کرده است.

۱۶. کلینی در کافی از حبیب سجستانی آورده که از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند:

«عَنْ حَبِيبٍ السِّجِسْتَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: إِنَّ اللهَ، عَزَّ وَجَلَّ، لَمَّا أَخْرَجَ ذُرِّيَّةَ آدَمَ علیه السلام، مِنْ ظَهْرِهِ لِيَأْخُذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَهُ وَبِالنُّبُوَّةِ لِكُلِّ نَبِيٍّ، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَخَذَ لَهُ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ بِنُبُوَّتِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ صلی الله علیه و آله. ثُمَّ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لِآدَمَ: انْظُرْ مَا ذَا تَرَى؟ قَالَ: فَنَظَرَ آدَمُ علیه السلام إِلَى ذُرِّيَّتِهِ ـ وَهُمْ ذَرٌّ قَدْ مَلَئُوا السَّمَاءَ. قَالَ آدَمُ علیه السلام: يَا رَبِّ! مَا أَكْثَرَ ذُرِّيَّتِي! وَلِأَمْرٍ مَا خَلَقْتَهُمْ، فَمَا تُرِيدُ مِنْهُمْ بِأَخْذِكَ الْمِيثَاقَ عَلَيْهِمْ؟ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَ: يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَيُؤْمِنُونَ بِرُسُلِي وَيَتَّبِعُونَهُمْ. قَالَ آدَمُ علیه السلام: يَا رَبِّ! فَمَا لِي أَرَى بَعْضَ الذَّرِّ أَعْظَمَ مِنْ بَعْضٍ، وَبَعْضُهُمْ لَهُ نُورٌ كَثِيرٌ وَبَعْضُهُمْ لَهُ نُورٌ قَلِيلٌ، وَبَعْضُهُمْ لَيْسَ لَهُ نُورٌ؟ فَقَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: كَذَلِكَ خَلَقْتُهُمْ لِأَبْلُوَهُمْ فِي كُلِّ حَالاتِهِمْ. قَالَ آدَمُ علیه السلام: يَا رَبِّ! فَتَأْذَنُ لِي فِي الْكَلَامِ فَأَتَكَلَّمَ؟ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: تَكَلَّمْ، فَإِنَّ رُوحَكَ مِنْ رُوحِي وَطَبِيعَتَكَ مِنْ خِلَافِ كَيْنُونَتِي. قَالَ آدَمُ: يَا رَبِّ فَلَوْ كُنْتَ خَلَقْتَهُمْ عَلَى مِثَالٍ وَاحِدٍ وَقَدْرٍ وَاحِدٍ وَطَبِيعَةٍ وَاحِدَةٍ وَجِبِلَّةٍ وَاحِدَةٍ وَأَلْوَانٍ وَاحِدَةٍ وَأَعْمَارٍ وَاحِدَةٍ وَأَرْزَاقٍ سَوَاءٍ، لَمْ يَبْغِ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمْ تَحَاسُدٌ وَلَا تَبَاغُضٌ وَلَا اخْتِلَافٌ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ. قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا آدَمُ بِرُوحِي نَطَقْتَ، وَبِضَعْفِ طَبِيعَتِكَ[2] تَكَلَّفْتَ مَا لَا عِلْمَ لَكَ بِهِ. وَأَنَا الْخَالِقُ الْعَالِمُ بِعِلْمِي، خَالَفْتُ بَيْنَ خَلْقِهِمْ. وَبِمَشِيئَتِي يَمْضِي فِيهِمْ أَمْرِي، وَإِلَى تَدْبِيرِي وَتَقْدِيرِي صَائِرُونَ، لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِي. إِنَّمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ لِيَعْبُدُونِ، وَخَلَقْتُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَنِي وَعَبَدَنِي مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ رُسُلِي وَلَا أُبَالِي، وَخَلَقْتُ النَّارَ لِمَنْ كَفَرَ بِي وَعَصَانِي وَلَمْ يَتَّبِعْ رُسُلِي وَلَا أُبَالِي»[3] ـ تا آخر حدیث.

---

۱. بحار الأنوار ج۵ ص۲۵۷ ح ۵۷.

۲. در اصل کتاب: «قوتك».

۳. الكافي ج۲ ص۸ ح ۲.

حبیب سجستانی گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام فرمود: به راستی خدا، عزّوجلّ، ذریه آدم، علیه السلام، را از پشتِ او برآورد تا از آنها برای ربوبیتِ خود و نبوتِ هر پیغمبری پیمان گیرد. در این حال، نخستین کسی که خدا درباره پیغمبری او از انبیاء پیمان گرفت، محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله بود، سپس خدا عزوجل به آدم علیه السلام فرمود: بنگر تا چه می‌بینی؟ آدم علیه السلام به ذریه خود نگریست که چون موران ریز بودند که آسمان را پرکرده‌اند. عرض کرد: پروردگارا! چه ذریه زیادی دارم؟! اینها را برای چه آفریدی؟ و از پیمان گرفتنشان چه منظور داری؟ خدا عز و جل فرمود: تا مرا عبادت کنند و چیزی را شریک من نسازند و به پیغمبرانم ایمان آوردند و از آنها پیروی کنند. آدم علیه السلام گفت: پروردگارا! چرا بعضی از اینها را بزرگتر از بعضی دیگر می‌بینم؟ و چرا برخی نور زیادی دارند و برخی نور کم، و برخی بی‌نورند؟ خدا عزوجل فرمود: ایشان را این گونه آفریدم تا در تمام حالات امتحانشان کنم. آدم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! به من اجازه می‌دهی سخن گویم؟ خدا عزو جل فرمود: سخن بگوی که روح تو از روح من است. و طبیعتت برخِلافِ کَینونَت من است. آدم گفت: ای کاش همه آنها را یکسان و یک اندازه می‌آفریدی که دارای یک طبیعت و یک خلقت می‌بودند، و رنگها و عمرهایشان یکنواخت می‌بود، و از لحاظ اَرزاق برابر می‌بودند، تا برخی بر بعض دیگر ستم نمی‌کردند و هیچ گونه حسد و کینه و اختلاف در میانشان پیدا نمی‌شد. خدا عزوجل فرمود: ای آدم به سبب روح من سخن گفتی و به سستی طبیعتت، خود را به زحمت انداختی نسبت به چیزی که در آن علم نداری. من خالقِ دانا هستم، از روی علم خود خلقت آنها را مخالف یکدیگر ساختم، و فرمانم در میان آنها به سبب مشیّتم جاری می‌شود، و به سوی تدبیر و تقدیر من می‌گرایند، خلقت من دگرگونی نپذیرد. من جنّ و انس را آفریدم تا عبادتم کنند، و بهشت را آفریدم برای کسی که اطاعت و عبادتم کند و از پیغمبرانم پیروی نماید و باک ندارم. و دوزخ را آفریدم برای کسی که به من کافر شود و نافرمانی‌ام کند و از پیغمبرانم متابعت نکنند و باک ندارم.

این حدیث را شیخ صدوق رحمه الله به اِسنادِ خویش در علل الشرائع (باب نهم) و

شیخ اجلّ محمد بن محمد بن نعمان مفید در کتاب الاختصاص ـ که نسخهٔ کتاب در نزد ما موجود است ـ روایت کرده‌اند.[۱]

۱۷. مرحوم کلینی در فروع کافی به سند خود، از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«إن الله تبارك وتعالى، لمّا أخذ مواثيق العباد أمَرَ الحجَرَ فالتَقَمَها، ولذلك يُقال: أمانتي أدّيتُها وميثاقي تعاهدتُه لتشهَدَ لي بالموافاة»[۲].

هنگامی که خداوند، تبارك وتعالى، پیمان‌های بندگان را گرفت، به حَجَر أمر کرد، و سنگ آن پیمان‌ها را بلعید. برای همین است که (در حج خطاب به حجر الأسود) گفته می‌شود: امانتم را ادا کردم و پیمانم را به جای آوردم تا بدین وفاداری برای من گواهی دهی.

۱۸.کلینی رحمه الله در کتاب الحج کافی به سندش از بُکَیربن اَعیَن از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

«عَنْ بُكَيْرِبْنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام: لِأَيِّ عِلَّةٍ وَضَعَ اللهُ الْحَجَرَ فِي الرُّكْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِ وَلَمْ يُوضَعْ فِي غَيْرِهِ؟ وَلِأَيِّ عِلَّةٍ يُقَبَّلُ؟ وَلِأَيِّ عِلَّةٍ أُخْرِجَ مِنَ الْجَنَّةِ؟ وَلِأَيِّ عِلَّةٍ وُضِعَ مِيثَاقُ الْعِبَادِ وَالْعَهْدُ فِيهِ وَلَمْ يُوضَعْ فِي غَيْرِهِ؟ وَكَيْفَ السَّبَبُ فِي ذَلِكَ؟ تُخْبِرُنِي جَعَلَنِيَ اللهُ فِدَاكَ، فَإِنَّ تَفَكُّرِي فِيهِ لَعَجَبٌ.

قَالَ: فَقَالَ: سَأَلْتَ وَأَعْضَلْتَ فِي الْمَسْأَلَةِ وَاسْتَقْصَيْتَ، فَافْهَمِ الْجَوَابَ وَفَرِّغْ قَلْبَكَ وَأَصْغِ سَمْعَكَ، أُخْبِرْكَ إِنْ شَاءَ اللهُ. إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَضَعَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ، وَهِيَ جَوْهَرَةٌ أُخْرِجَتْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى آدَمَ عليه السلام، فَوُضِعَتْ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ لِعِلَّةِ الْمِيثَاقِ. وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا أَخَذَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ، حِينَ أَخَذَ اللهُ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ. وَفِي ذَلِكَ الْمَكَانِ تَرَاءَى لَهُمْ. وَمِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ يَهْبِطُ الطَّيْرُ عَلَى الْقَائِمِ عليه السلام. فَأَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُهُ، ذَلِكَ الطَّائِرُ، وَهُوَ وَاللهِ جَبْرَئِيلُ عليه السلام. وَإِلَى ذَلِكَ الْمَقَامِ يُسْنِدُ الْقَائِمُ ظَهْرَهُ، وَهُوَ الْحُجَّةُ وَالدَّلِيلُ عَلَى الْقَائِمِ. وَهُوَ الشَّاهِدُ لِمَنْ وَافَاهُ

---

۱. علل الشرائع ج۱ ص۱۰ ح۴. الاختصاص ص۳۳۲.

۲. الکافي ج۴ ص۱۸۴ ح۱.

فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ، وَالشَّاهِدُ عَلَى مَنْ أَدَّى إِلَيْهِ الْمِيثَاقَ وَالْعَهْدَ الَّذِي أَخَذَ اللهُ، عَزَّ وَجَلَّ، عَلَى الْعِبَادِ.

وَأَمَّا الْقُبْلَةُ وَالاِسْتِلاَمُ فَلِعِلَّةِ الْعَهْدِ، تَجْدِيداً لِذَلِكَ الْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ وَتَجْدِيداً لِلْبَيْعَةِ، لِيُؤَدُّوا إِلَيْهِ الْعَهْدَ الَّذِي أَخَذَ اللهُ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ؛ فَيَأْتُوهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَيُؤَدُّوا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْعَهْدَ وَالْأَمَانَةَ اللَّذَيْنِ أُخِذَا عَلَيْهِمْ. أَلَا تَرَى أَنَّكَ تَقُولُ: أَمَانَتِي أَدَّيْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُوَافَاةِ؟

وَوَاللهِ مَا يُؤَدِّي ذَلِكَ أَحَدٌ غَيْرُ شِيعَتِنَا، وَلَا حَفِظَ ذَلِكَ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ أَحَدٌ غَيْرُ شِيعَتِنَا. وَإِنَّهُمْ لَيَأْتُوهُ فَيَعْرِفُهُمْ وَيُصَدِّقُهُمْ، وَيَأْتِيهِ غَيْرُهُمْ فَيُنْكِرُهُمْ وَيُكَذِّبُهُمْ. وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَحْفَظْ ذَلِكَ غَيْرُكُمْ. فَلَكُمْ وَاللهِ يَشْهَدُ، وَعَلَيْهِمْ وَاللهِ يَشْهَدُ بِالْخَفْرِ وَالْجُحُودِ وَالْكُفْرِ، وَهُوَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ مِنَ اللهِ عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ يَجِيءُ وَلَهُ لِسَانٌ نَاطِقٌ وَعَيْنَانِ فِي صُورَتِهِ الْأُولَى، يَعْرِفُهُ الْخَلْقُ وَلَا يُنْكِرُهُ، يَشْهَدُ لِمَنْ وَافَاهُ وَجَدَّدَ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ عِنْدَهُ بِحِفْظِ الْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ، وَيَشْهَدُ عَلَى كُلِّ مَنْ أَنْكَرَ وَجَحَدَ وَنَسِيَ الْمِيثَاقَ بِالْكُفْرِ وَالْإِنْكَارِ.

فَأَمَّا عِلَّةُ مَا أَخْرَجَهُ اللهُ مِنَ الْجَنَّةِ، فَهَلْ تَدْرِي مَا كَانَ الْحَجَرُ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: كَانَ مَلَكاً مِنْ عُظَمَاءِ الْمَلَائِكَةِ عِنْدَ اللهِ. فَلَمَّا أَخَذَ اللهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمِيثَاقَ، كَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِهِ وَأَقَرَّ ذَلِكَ الْمَلَكُ، فَاتَّخَذَهُ اللهُ أَمِيناً عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ، فَأَلْقَمَهُ الْمِيثَاقَ وَأَوْدَعَهُ عِنْدَهُ، وَاسْتَعْبَدَ الْخَلْقَ أَنْ يُجَدِّدُوا عِنْدَهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ، الْإِقْرَارَ بِالْمِيثَاقِ وَالْعَهْدِ الَّذِي أَخَذَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمْ. ثُمَّ جَعَلَهُ اللهُ مَعَ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ، يُذَكِّرُهُ الْمِيثَاقَ وَيُجَدِّدُ عِنْدَهُ الْإِقْرَارَ فِي كُلِّ سَنَةٍ.

فَلَمَّا عَصَى آدَمُ وَأُخْرِجَ مِنَ الْجَنَّةِ، أَنْسَاهُ اللهُ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ الَّذِي أَخَذَ اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَى وُلْدِهِ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَلِوَصِيِّهِ عليه السلام، وَجَعَلَهُ تَائِهاً حَيْرَانَ. فَلَمَّا تَابَ اللهُ عَلَى آدَمَ، حَوَّلَ ذَلِكَ الْمَلَكَ فِي صُورَةِ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ، فَرَمَاهُ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى آدَمَ عليه السلام وَهُوَ بِأَرْضِ الْهِنْدِ. فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ آنَسَ إِلَيْهِ، وَهُوَ لَا يَعْرِفُهُ بِأَكْثَرَ مِنْ أَنَّهُ جَوْهَرَةٌ. وَأَنْطَقَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَالَ لَهُ: يَا آدَمُ أَتَعْرِفُنِي؟ قَالَ: لَا. قَالَ: أَجَلْ، اسْتَحْوَذَ عَلَيْكَ الشَّيْطَانُ، فَأَنْسَاكَ ذِكْرَ رَبِّكَ. ثُمَّ تَحَوَّلَ إِلَى صُورَتِهِ الَّتِي كَانَ مَعَ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ. فَقَالَ لِآدَمَ:

أَيْنَ الْعَهْدُ وَالْمِيثَاقُ؟ فَوَثَبَ إِلَيْهِ آدَمُ وَذَكَرَ الْمِيثَاقَ وَبَكَى، وَخَضَعَ لَهُ وَقَبَّلَهُ، وَجَدَّدَ الْإِقْرَارَ بِالْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ. ثُمَّ حَوَّلَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى جَوْهَرَةِ الْحَجَرِ دُرَّةً بَيْضَاءَ صَافِيَةً تُضِيءُ، فَحَمَلَهُ آدَمُ عليه السلام عَلَى عَاتِقِهِ، إِجْلَالًا لَهُ وَتَعْظِيماً. فَكَانَ إِذَا أَعْيَا، حَمَلَهُ عَنْهُ جَبْرَئِيلُ عليه السلام حَتَّى وَافَى بِهِ مَكَّةَ. فَمَا زَالَ يَأْنَسُ بِهِ بِمَكَّةَ، وَيُجَدِّدُ الْإِقْرَارَ لَهُ كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ. ثُمَّ إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَمَّا بَنَى الْكَعْبَةَ وَضَعَ الْحَجَرَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ، لِأَنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حِينَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْ وُلْدِ آدَمَ، أَخَذَهُ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ. وَفِي ذَلِكَ الْمَكَانِ أَلْقَمَ الْمَلَكَ الْمِيثَاقَ، وَلِذَلِكَ وُضِعَ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ. وَنَحَّى آدَمَ مِنْ مَكَانِ الْبَيْتِ إِلَى الصَّفَا وَحَوَّاءَ إِلَى الْمَرْوَةِ، وَوَضَعَ الْحَجَرَ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ. فَلَمَّا نَظَرَ آدَمُ مِنَ الصَّفَا وَقَدْ وُضِعَ الْحَجَرُ فِي الرُّكْنِ، كَبَّرَ اللهَ وَهَلَّلَهُ وَمَجَّدَهُ. فَلِذَلِكَ جَرَتِ السُّنَّةُ بِالتَّكْبِيرِ وَاسْتِقْبَالِ الرُّكْنِ الَّذِي فِيهِ الْحَجَرُ مِنَ الصَّفَا؛ فَإِنَّ اللهَ أَوْدَعَهُ الْمِيثَاقَ وَالْعَهْدَ دُونَ غَيْرِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَمَّا أَخَذَ الْمِيثَاقَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله بِالنُّبُوَّةِ وَلِعَلِيٍّ عليه السلام بِالْوَصِيَّةِ، اصْطَكَّتْ فَرَائِصُ الْمَلَائِكَةِ.

فَأَوَّلُ مَنْ أَسْرَعَ إِلَى الْإِقْرَارِ ذَلِكَ الْمَلَكُ. لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ أَشَدُّ حُبّاً لِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله مِنْهُ. وَلِذَلِكَ اخْتَارَهُ اللهُ مِنْ بَيْنِهِمْ وَأَلْقَمَهُ الْمِيثَاقَ، وَهُوَ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَهُ لِسَانٌ نَاطِقٌ وَعَيْنٌ نَاظِرَةٌ، يَشْهَدُ لِكُلِّ مَنْ وَافَاهُ إِلَى ذَلِكَ الْمَكَانِ وَحَفِظَ الْمِيثَاقَ»[1].

بُکَیر بن اَعیَن می‌گوید: از حضرت امام صادق عليه السلام پرسیدم: برای چه خداوند متعال حجر را در رُکنی که فعلاً در آن است قرار داد نه در اَرکانِ دیگر؟ و برای چه بوسیده می‌شود؟ و برای چه از بهشت اخراج شد؟ و برای چه میثاق و عهد بندگان در آن قرار داده شده نه در سایر ارکان؟ فدایت شوم از این علل مرا باخبر کنید که من در سرگردانی‌ام و تحیّر.

امام عليه السلام فرمودند: از مسأله‌ای پرسیده‌ای و سخت پی‌گیری می‌کنی، پس نیک بنگر و دلت را فارغ بدار و گوش فراده. إن شاء الله به تو خبر می‌دهم. خداوند، تبارك وتعالی، حجر الاسود را که سنگی گرانبها بود، از بهشت بیرون آورد و نزد

---

۱. الكافي ج۴ ص۱۸۴ ح ۳.

حضرت آدم قرار داد، و در آن رکن را قرار گرفت، زیرا میثاق و پیمان در آن بود. توضیح این که: زمانی که ذریّه بنی آدم از پشت ایشان خارج شد، حق تعالی در همان مکان از آنها پیمان گرفت، با ایشان در همان مکان دیدار کرد، از همان مکان پرنده بر حضرت قائم عليه السلام فرود می‌آید، اوّلین کسی که با قائم آل محمّد عليهم السلام بیعت کند همان پرنده است که به خدا سوگند جبرئیل است عليه السلام. حضرتش بر همان مقام تکیه خواهد داد و آن تکیه‌گاه، حجّت و برهان بر حضرت قائم عليه السلام است چنانکه شاهد است برای هر کسی که با آن جناب در آن مکان وفای به عهد کند، و نیز شهادت می‌دهد برای کسی که میثاق و عهدی را که خداوند از بندگان گرفته است به آن حضرت ادا کند.

امّا علت این که آن را بوسیده و استلامش می‌کنند، آن است که بدین گونه مردم تجدید عهد و میثاق می‌کنند و بیعت خود را یک بار دیگر تجدید می‌نمایند، و عهدی را که از آنها در عالم میثاق گرفته شده، ادا می‌کنند. لذا هر سال نزد حَجَر آمده و آن پیمان و میثاق را با آن تجدید می‌کنند. مگر توجه نمی‌کنی که وقتی به حجر رسیدی، می‌گویی: امانتم را اداء کرده و میثاقم را تجدید نمودم تا برایم شهادت دهی که به عهدم وفا کرده‌ام.

به خدا سوگند غیر از شیعیان ما احدی آن عهد را وفاء نمی‌کند و اساساً غیر از ایشان هیچ کس آن عهد و میثاق را نگاه نداشته است. شیعیان هر گاه نزدش می‌آیند، حجر آنها را می‌شناسد و تصدیقشان می‌کند، در حالی که وقتی دیگران به حضورش می‌رسند، انکارشان کرده و در آنچه می‌گویند تکذیبشان می‌نماید. بدان روی که غیر از شما شیعیان، کسی آن امانت و عهد را حفظ و نگهداری نکرده، در نتیجه به نفع شما و علیه دیگران شهادت می‌دهد. یعنی شهادت می‌دهد که شما به عهد وفا کردید و غیر شما آن پیمان را شکسته و به آن کفر ورزیده‌اند. شهادت حجر در روز قیامت، حجّت بالغهٔ خداوند متعال بر آنان است.

در روز قیامت حجر می‌آید، در حالی که زبانی گویا و دو چشم دارد. این هیأت حجر همان صورت اوّلی او است که تمام خلائق، او را با آن صورت شناخته و

انـکارش نمی‌کنند. حجر در قیامت شـهادت می‌دهد برای هر کسـی کـه با آن در دنیـا بـه عهدش وفـا نموده و پیمـان و میثاق را با اسـتلامش تجدید کـرده و بدین وسـیله نشـان داده که آن را نگاه داشـته و امانت را به آن تحویل داده اسـت. اما هر کسـی آن را انکار نمـوده و میثاق را فرامـوش کند، قطعاً در حقّش شـهادت به کفر و انـکار می‌دهد.

و امّا علّت اخراجش از بهشت: آیا می‌دانی اصل حجرالاسود چیست؟ گفتم: نه. حضرت فرمودنـد: حجر فرشته‌ای عظیم الشأن و از بزرگان ملائکه بود. وقتی حق عزّوجلّ از فرشـتگان پیمان گرفت، از میـان فرشـتگان او اوّلیـن نفری بود کـه اقرار نمود و ایمان آورد. لـذا باری تعالـی بر جمیع مخلوقات، امینـش قرار داد و میثاق خلائـق را در او به رسم امانـت سـپرد و از تمام مخلوقات خواست کـه نزد او در هر سال، اقرار به میثاق و عهدی را کـه خداونـد از آنها گرفته است، تجدید نماینـد.

سپس حق تعالـی حجر را با آدم در بهشـت قرین قرار داد تـا این میثاق را به وی یادآور شـود، و نیـز هر سال جنـاب آدم نـزد او به عهـد و پیمانِ گرفته شـده اقرار کنـد و آن را بدیـن وسـیله تجدید نماید. وقتـی آدم عصیان نمـود و از بهشـت بیرون شـد، خداونـد متعال عهـدی را که از آدم و فرزندانش برای محمّد ﷺ و وصیّش صلوات الله علیـه گرفتـه بود، از یاد آدم برد و وی را به نسـیان انداخت و او را متحیّر و مبهوت قرار داد. هنگامـی کـه حق، جلّ وعلا، توبهٔ آدم را پذیرفت، آن فرشـته (حجـر) را بـه صـورت گوهری سـفید درآورد، سـپس از بهشـت بـه طرف آدم پرتابش کـرد. آدم در آن وقـت در سرزمین هنـد بود. وقتـی آن گوهر را دید بـا آن انس گرفت، ولی بیش از این که آن یگ سـنگ قیمتی اسـت، شـناختی نسبت به آن نداشـت. خداونـد، عزّوجـل، آن سـنگ را بـه نُطق آورد و گفـت: ای آدم آیا مرا می‌شناسـی؟ آدم علیه‌السلام گفـت: خیر. سـنگ گفـت: بلـی، مرا می‌شناسـی، اما شـیطان بر تـو غالـب شـد و پروردگارت را از یادت بـرد. سـپس بـه همـان صورتـی که در بهشـت بـا آدم بود، درآمـد و گفـت: کجـا رفـت آن عهـد و میثـاق کـه حق تعالـی از تـو گرفت؟

آدم به سوی او پرید، میثاق به یادش آمد و گریست، برای سنگ خضوع و خشوع کرد و آن را بوسید، و اقرار به عهد و میثاق را نزد او تجدید کرد.

سپس خداوند متعال آن فرشته را به سنگ دُرّی سفید و شفاف و نورانی و درخشنده تبدیل کرد. آدم علیه السلام در مقام تجلیل و تعظیم برآمده و آن را به دوش گرفت. و هرگاه خسته می‌شد، جبرئیل علیه السلام آن را از آدم می‌گرفت و با خود می‌برد. و به همین منوال می‌رفتند تا به مکّه رسیدند. باری پیوسته آدم علیه السلام با آن مأنوس بود و در کنارش در مکّه به سر می‌برد و در هر روز و شب، اقرار به میثاق و عهد می‌کرد و آن را تجدید می‌نمود.

سپس وقتی خداوند کعبه را بنا نمود، آن سنگ را در آن مکان قرار داد. این همان مکانی بود که حق تعالی پیمان گرفت و آن فرشته عهد و میثاق را در همان جا در خود فرو برد. به همین علّت، حق تعالی حجر را در آن رکن قرار داد، نه در رکن‌های دیگر.

سپس خداوند آدم را از جای خانه، به طرف صفا، و حوّا را به جانب مروه راند. بعد حجر را گرفت و با قدرتش در همان رکن قرار داد. وقتی آدم از صفا چشمش به حجر افتاد که در رکن نصب شده، الله اکبر و لا اله الّا الله گفت و خدا را تمجید و تعظیم نمود. لذا سنّت است که در هنگام روبرو شدن با رکنی که حجر در آن است، از صفا تکبیر بگویند. خداوند عهد و میثاق را در آن حجر به ودیعه نهاد. در بین فرشتگان، تنها او بود که آن میثاق را در خود فرو برد، زیرا خداوند وقتی از فرشتگان راجع به ربوبیّت خود و نبوّت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و وصایت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اقرار خواست، پشت ملائکه لرزید. نخستین کسی که با شتاب به آن اقرار کرد، همان فرشته (حجر) بود، و از او محبّ‌تر نسبت به محمّد و آل محمّد صلوات الله علیهم هیچ فرشته‌ای نبود. از این رو خداوند او را از بین آنها برگزید و میثاق را در او نهاد. و او روز قیامت خواهد آمد در حالی که زبان گویا و چشم بینا دارد و برای تمام آنان که با او در آن مکان تجدید عهد کرده و امانت را حفظ نموده‌اند، شهادت خواهد داد.

شیخ صدوق رحمه الله در علل الشرائع متن حدیث، و در کتاب من لا یحضره الفقیه بخشی از آن را آورده است.[۱]

---

۱. علل الشرائع ج۲ ص۴۲۹ ح۱؛ من لا یحضره الفقیه ج۲ ص۱۹۱.

۱۹. کلینی رحمه الله، به سندش از ابوحمزه، از امام باقرعليه‌السلام نقل می‌کند که فرمود:

«عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍعليه‌السلام قَالَ: قَالَ لَهُ رَجُلٌ: كَيْفَ سُمِّيَتِ الْجُمُعَةُ جُمُعَةً؟ قَالَ: إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ جَمَعَ فِيهَا خَلْقَهُ لِوَلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ فِي الْمِيثَاقِ، فَسَمَّاهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِجَمْعِهِ فِيهِ خَلْقَهُ»[1].

ابوحمزه گوید: فردی از امام باقرعليه‌السلام پرسید: چرا روز جمعه را به این نام نامیدند؟ فرمود: خداوند، عزوجلّ، آفریدگان خود را در عالَمِ میثاق برای ولایت محمد و وصیّ او علیهما وآلهما السلام جمع کرد، لذا به دلیل جمع خلایق آن را جمعه نامید.

۲۰. کلینی رحمه الله در کتاب النکاح کافی به سندش از حسن بن جهم از امام رضاعليه‌السلام روایت کرده است که فرمود:

«قَالَ أَبُوجَعْفَرٍعليه‌السلام: إِنَّ النُّطْفَةَ تَكُونُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعِينَ يَوْماً... إلى أن قال: وَيَكْتُبَانِ الْمِيثَاقَ بَيْنَ[2] عَيْنَيْهِ. فَإِذَا أَكْمَلَ اللهُ لَهُ الْأَجَلَ، بَعَثَ اللهُ مَلَكاً فَزَجَرَهُ زَجْرَةً، فَيَخْرُجُ وَقَدْ نَسِيَ الْمِيثَاقَ»[3].

امام باقرعليه‌السلام فرمود: نطفه چهل روز در رحِم می‌ماند... تا آن که فرمود: آن دو فرشته، میثاق را بین دو چشمش می‌نویسند. وقتی خداوند زمان او را به سر رساند، فرشته‌ای بر او می‌فرستد، که او را ضربه‌ای می‌زند، و او بیرون می‌رود در حالی که میثاق را فراموش کرده است.

۲۱. کلینی رحمه الله در کافی، از زُراره، از امام باقرعليه‌السلام روایت کرده است که فرمود:

«إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ النُّطْفَةَ الَّتِي مِمَّا أَخَذَ عَلَيْهَا الْمِيثَاقَ فِي صُلْبِ آدَمَ أَوْ مَا يَبْدُولَهُ فِيهِ... إلى أن قال: ثُمَّ يُوحِي اللهُ إِلَى الْمَلَكَيْنِ: اكْتُبَا عَلَيْهِ قَضَائِي وَقَدَرِي وَنَافِذَ أَمْرِي وَاشْتَرِطَا لِيَ الْبَدَاءَ فِي مَا تَكْتُبَانِ. فَيَقُولَانِ: يَا رَبِّ مَا نَكْتُبُ؟ فَيُوحِي اللهُ إِلَيْهِمَا أَنِ ارْفَعَا رُؤوسَكُمَا إِلَى رَأْسِ أُمِّهِ، فَيَرْفَعَانِ رُؤوسَهُمَا. فَإِذَا اللَّوْحُ

---

۱. الكافي ج۳ ص۴۱۵ ح۷.

۲. در اصل کتاب: «فی».

۳. الكافي ج۶ ص۱۳ ح۳.

يَقْرَعُ جَبْهَةَ أُمِّهِ، فَيَنْظُرَانِ فِيهِ فَيَجِدَانِ فِي اللَّوْحِ صُورَتَهُ وَزِينَتَهُ وَأَجَلَهُ وَمِيثَاقَهُ شَقِيّاً أَوْ سَعِيداً وَجَمِيعَ شَأْنِهِ. قَالَ: فَيُمْلِي أَحَدُهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ، فَيَكْتُبَانِ جَمِيعَ مَا فِي اللَّوْحِ، وَيَشْتَرِطَانِ الْبَدَاءَ فِي مَا يَكْتُبَانِ، ثُمَّ يَخْتِمَانِ الْكِتَابَ وَيَجْعَلَانِهِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ»[۱] ـ تا آخر حدیث.

وقتی خداوند، عزّوَجَلَّ، اراده کند که نطفه‌ای بیافریند، از آنها که در صلب آدم از آنها میثاق گرفته یا آنها که درباره شان بَداء کرده است،.... آنگاه به دو فرشته امر می‌فرماید که قَضا و قَدَر و امرِ نافذِ مرا درباره‌اش بنویسید، و بَداء را در تمام آنچه می‌نویسید شرط کنید. دو فرشته می‌گویند: خدایا چه بنویسیم؟ به آنها وحی می‌فرستد که سرخود را به سوی سرِ مادرش بردارید. آنان سربرمی‌دارند. لوحی می‌بینند که برپیشانیِ مادرش نصب شده است. به آن می‌نگرند. در آن لوح، صورت و زینت و سرآمد عمر و پیمان او را ـ که شقیّ است یا سعید ـ و تمام شؤون او را می‌بینند. یکی از آنها برای دیگری اِملا می‌کند. با هم تمام آنچه در لوح است می‌نویسند و بَداء را در موردِ آنچه می‌نویسند، شرط می‌کنند. سپس آن نوشته را مُهر می‌کنند و در پیشانی او قرار می‌دهند.

۲۲. کلینی رحمه الله در کتاب العقیقهٔ کافی از محمد بن اسماعیل آورده که می‌گوید: «قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، الرَّجُلُ يَدْعُولِلْحُبْلَى أَنْ يَجْعَلَ اللهُ مَا فِي بَطْنِهَا ذَكَراً سَوِيّاً[۲]. قَالَ: يَدْعُومَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ... إلى أن قال: وَمِيثَاقُهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ يَنْظُرُإِلَيْهِ. وَلَايَزَالُ مُنْتَصِباً فِي بَطْنِ أُمِّهِ، حَتَّى إِذَا دَنَا خُرُوجُهُ بَعَثَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ مَلَكاً، فَزَجَرَهُ زَجْرَةً فَيَخْرُجُ وَيَنْسَى الْمِيثَاقَ»[۳].

راوی گوید: از امام جواد عليه السلام پرسیدم: فدایت شوم! مردی برای همسرش که باردار است، دعا می‌کند که فرزندش را پسرو تندرست قرار دهد. فرمود: در طول چهار ماه دعا کند... تا آنکه فرمود: و میثاق او را در پیشانی‌اش می نهد که بدان

۱. الكافي ج۶ ص۱۳ ح۴.
۲. در اصل کتاب: «مستویا».
۳. الكافي ج۶ ص۱۶ ح۶.

می‌نگرد. و همچنان در شکم مادر قرار گرفته است تا زمانی که وقت خروجش فرا رسد که فرشته‌ای می‌فرستد که او را به بیرون می‌راند. او در حالی بیرون می‌آید که میثاق را فراموش کرده است.

۲۳. کلینی رحمه الله در کتاب العقیقهٔ کافی، از زُرارة بن اَعیَن، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«إِذَا وَقَعَتِ النُّطْفَةُ فِي الرَّحِمِ، اسْتَقَرَّتْ فِيهَا أَرْبَعِينَ يَوْماً، إلى أن قال: ثُمَّ يَبْعَثُ اللهُ مَلَكَيْنِ خَلَّاقَيْنِ، فَيُقَالُ لَهُمَا: اخْلُقَا كَمَا يُرِيدُ اللهُ، ذَكَراً أَوْ أُنْثَى، صَوِّرَاهُ وَاكْتُبَا أَجَلَهُ وَرِزْقَهُ وَمَنِيَّتَهُ وَشَقِيّاً أَوْ سَعِيداً، وَاكْتُبَا الْمِيثَاقَ الَّذِي أَخَذتهُ عَلَيْهِ فِي الذَّرِّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ. فَإِذَا دَنَا خُرُوجُهُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ، بَعَثَ اللهُ إِلَيْهِ مَلَكاً يُقَالُ لَهُ زَاجِرٌ، فَيَزْجُرُهُ فَيَفْزَعُ فَزَعاً، فَيَنْسَى الْمِيثَاقَ وَيَقَعُ إِلَى الْأَرْضِ يَبْكِي مِنْ زَجْرَةِ الْمَلَكِ»[1].

چون نطفه در رحم افتد چهل روز بماند... تا آنکه فرمود: سپس خدا دو فرشتهٔ آفریننده را بفرستد و به آنها گفته شود: بیافرینید چنان که خدا خواهد، پسر یا دختر، صورتش را بسازید و مرگ و روزی و شقاوت و سعادت او را و پیمانی که خدا از او در ذر گرفته میان دو چشمش بنویسید. چون ولادتش نزدیک شود خدا فرشته‌ای به نام «زاجر» فرستد که او را نهیب زند و بهراسد و پیمان را فراموش کند و به زمین افتد و از نهیب فرشته گریه کند.

۲۴. کلینی رحمه الله در کتاب الشهادات کافی، روایت کرده است که عبدالله بن سنان گوید:

«لَمَّا قَدِمَ أَبُوعَبْدِ اللهِ علیه السلام عَلَى أَبِي الْعَبَّاسِ وَهُوَ بِالْحِيرَةِ، خَرَجَ يَوْماً يُرِيدُ عِيسَى بْنَ مُوسَى، فَاسْتَقْبَلَهُ بَيْنَ الْحِيرَةِ وَالْكُوفَةِ، وَمَعَهُ ابْنُ شُبْرُمَةَ الْقَاضِي. فَقَالَ لَهُ: إِلَى أَيْنَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ؟ فَقَالَ: أَرَدْتُكَ. فَقَالَ: قَدْ قَصَّرَ اللهُ خَطْوَكَ.

قَالَ: فَمَضَى مَعَهُ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ شُبْرُمَةَ: مَا تَقُولُ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ فِي شَيْءٍ سَأَلَنِي عَنْهُ الْأَمِيرُ، فَلَمْ يَكُنْ عِنْدِي فِيهِ شَيْءٌ. فَقَالَ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: سَأَلَنِي عَنْ أَوَّلِ كِتَابٍ كُتِبَ فِي الْأَرْضِ. قَالَ: نَعَمْ، إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ عَرَضَ عَلَى آدَمَ علیه السلام ذُرِّيَّتَهُ عَرْضَ الْعَيْنِ فِي

---

۱. الکافي ج۶ ص۱۷ ح۷.

صُوَرِ الذَّرِّ، نَبِيّاً فَنَبِيّاً وَمَلِكاً فَمَلِكاً وَمُؤْمِناً فَمُؤْمِناً وَكَافِراً فَكَافِراً»[۱] ـ تا آخر حديث.

هنگامی که امام صادق علیه‌السلام به سوی ابوالعباس رفته بود که در حیره بود، روزی برای دیدن عیسی بن موسی بیرون آمد. پس عیسی بن موسی بین حیره و کوفه با امام روبرو شد، در حالی که ابن شبرمهٔ قاضی همراه ایشان بود. پس به ایشان گفت: به کجا می‌روید ای اباعبدالله؟ فرمود: تو را می‌خواستم. گفت: خداوند راه شما را کوتاه کرد. پس با او راه پیمود. ابن شبرمه به ایشان گفت: ای اباعبدالله، امیر از من چیزی پرسید که جوابی برایش نداشتم، آیا به من جوابش را می‌فرمایید؟ ایشان فرمود: از چه چیزی پرسید؟ گفت: پرسید اولین کتابی که در زمین نوشته شده چیست؟ فرمود: آری، خداوند عزوجل، دودمان آدم را پیش چشمانش به او نشان داد که به صورت موران ریزی بودند، پیامبری از پس پیامبری و شاهی از پس شاهی و مؤمنی از پس مؤمنی و کافری از پس کافری... تا آخر حدیث.

۲۵. شیخ صدوق ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی رحمه الله در کتاب علل الشرائع، از محمد بن سنان، از امام اباالحسن علی بن موسی الرضا علیه‌السلام روایت کرده است که در جواب مسئله استلام حجر چنین پاسخ دادند:

«إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا أَخَذَ مَوَاثِيقَ بَنِي آدَمَ الْتَقَمَهُ الْحَجَرُ. فَمِنْ ثَمَّ كُلِّفَ النَّاسُ بِمُعَاهَدَةِ ذَلِكَ الْمِيثَاقِ، وَمِنْ ثَمَّ يُقَالُ عِنْدَ الْحَجَرِ: أَمَانَتِي أَدَّيْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُوَافَاةِ. وَمِنْهُ قَوْلُ سَلْمَانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: لَيَجِيئَنَّ الْحَجَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِثْلَ جَبَلِ أَبِي قُبَيْسٍ، لَهُ لِسَانٌ وَشَفَتَانِ يَشْهَدُ لِمَنْ وَافَاهُ بِالْمُوَافَاة»[۲].

سرّ استلام و مَسّ نمودن حجرالاسود این است که خداوند وقتی پیمان از بنی آدم گرفت، حجر آن میثاق را در خود فرو برد. به همین خاطر، مردم مکلّف شده‌اند آن میثاق را با استلام حجر تجدید کنند. لذا در مقابل حجرالاسود که می‌رسند، خطاب به آن می‌گویند: امانت را ادا کردم و میثاق و عهد خود را با تو تجدید می‌کنم تا شهادت دهی که به آن وفا کرده‌ام.

۱. الكافي ج۷ ص۳۷۸ ح۱.
۲. علل الشرائع ج۲ ص۴۲۴ ح۲.

همچنین کلام سلمان فارسی علیه الرحمه اشاره به همین معنا دارد که فرموده: روز قیامت، همانا حجرالاسود می‌آید همچون کوه ابوقبیس در حالی که یک زبان و دو لب دارد و به نفع کسانی که با او تجدید عهد کرده‌اند، شهادت می‌دهد که ایشان به عهدشان وفا نموده‌اند.

۲۶. صدوق رحمه الله در کتاب علل الشرائع، از ابوبصیر و زُراره و محمد بن مُسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ تَعَالَى خَلَقَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ، ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الْعِبَادِ. ثُمَّ قَالَ لِلْحَجَرِ الْتَقِمْهُ، وَالْمُؤْمِنُونَ يَتَعَاهَدُونَ مِيثَاقَهُم»[1].

خداوند تعالی حجرالاسود را آفرید، سپس از بندگان پیمان و میثاق گرفت. بعد به حجرالاسود فرمود: این میثاق و پیمان را فرو ببر، و اهل ایمان میثاق و عهدشان را نزد حجرالاسود تجدید می‌کنند.

۲۷. شیخ صدوق رحمه الله در همان کتاب از عبدالله بن اَبی یَعفور، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«إِنَّ الْأَرْوَاحَ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا فِي الْمِيثَاقِ ائْتَلَفَ هَاهُنَا، وَمَا تَنَاكَرَ مِنْهَا فِي الْمِيثَاقِ اختَلَفَ هَاهُنَا وَالمِيثَاقُ هُوَ فِي هَذَا الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ. أَمَا وَاللهِ إِنَّ لَهُ لَعَيْنَيْنِ وَأُذُنَيْنِ وَفَماً وَلِسَاناً ذَلْقاً، وَلَقَدْ كَانَ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ، وَلَكِنَّ الْمُجْرِمِينَ يَسْتَلِمُونَهُ وَالْمُنَافِقِينَ، فَبَلَغَ كَمِثْلِ مَا تَرَوْن»[2].

ارواح لشکرهایی هستند آراسته و منظّم در صفوفِ متعدّد. پس آنچه از ارواح در عالَمِ میثاق با هم آشنا و هم صف بودند، در اینجا و عالم دنیا با یکدیگر اُلفت و اُنس دارند. و آنچه از آنها در عالم میثاق بینشان تفرقه بوده، در این عالَم نیز بینشان اختلاف و مخاصمه می‌باشد. و میثاق و عهد در این حجر نهفته است.

سپس حضرت فرمودند: به خدا سوگند حجر دو چشم و دو گوش و یک دهان و یک زبان گویا دارد. این سنگ در ابتدا سفیدتر از شیر بود، ولی به واسطه

۱. علل الشرائع ج۲ ص۴۲۴ ح۵.
۲. علل الشرائع ج۲ ص۴۲۶ ح۷.

استلام مجرمین و گناهکاران و منافقان، رفته رفته تیره شد تا به این وضعی رسید که می‌بینید.

۲۸. شیخ صدوق رحمه الله در همان کتاب از امام صادق عليه السلام روایت می‌کند که فرموده است:

«إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخَذَ مِيثَاقَ الْعِبَادِ ـ وَهُمْ أَظِلَّةٌ ـ قَبْلَ الْمِيلَادِ. فَمَا تَعَارَفَ مِنَ الْأَرْوَاحِ ائْتَلَفَ، وَمَا تَنَاكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ»[1].

خداوند، تَبارَكَ وَتعالى، از بندگان، پیش از آن که زاده شوند، در حالی که به صورتِ اَشباح بودند، میثاق و پیمان گرفت. پس ارواحی که به واسطه اتّفاق رأی و اتّحاد میثاق باهم آشنا شدند، در این عالم بینشان اتّفاق شد، و ارواح و اشباحی که به دلیل تبایُن، با هم آشنایی نداشتند، در عالَمِ دنیا بینشان اختلاف پیدا شد.

۲۹. صدوق رحمه الله در کتاب علل الشرائع از ابن اُذَینه، از امام صادق عليه السلام روایت کرده است که می‌فرماید:

«كُنَّا عِنْدَهُ، فَذَكَرْنَا رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا. فَقُلْنَا: فِيهِ حِدَّةٌ. فَقَالَ: مِنْ عَلَامَةِ الْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ فِيهِ حِدَّةٌ. قَالَ: فَقُلْنَا لَهُ: إِنَّ عَامَّةَ أَصْحَابِنَا فِيهِمْ حِدَّةٌ. فَقَالَ: إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي وَقْتِ مَا ذَرَأَهُمْ أَمَرَ أَصْحَابَ الْيَمِينِ ـ وَأَنْتُمْ هُمْ ـ أَنْ يَدْخُلُوا النَّارَ، فَدَخَلُوهَا فَأَصَابَهُمْ وَهَجٌ؛ فَالْحِدَّةُ مِنْ ذَلِكَ الْوَهَجِ. وَأَمَرَ أَصْحَابَ الشِّمَالِ ـ وَهُمْ مُخَالِفُوهُمْ ـ أَنْ يَدْخُلُوا النَّارَ، فَلَمْ يَفْعَلُوا، فَمِنْ ثَمَّ لَهُمْ سَمْتٌ وَلَهُمْ وَقَارٌ»[2].

ابن اُذَینة نقل کرده که گفت: محضر امام صادق عليه السلام بودیم. نام یکی از اصحاب و یاران برده شد، گفتیم در وی تندی و تیزی است. امام عليه السلام فرمودند: از علائم مؤمن، این است که در او تیزی و تندی است. عرضه داشتیم: در تمام اصحاب ما تندی و تیزی هست، سرّ آن چیست؟ حضرت فرمودند: خداوند، تبارَكَ وَتعالی، هنگامی که انسان را می‌آفرید، به اصحاب یمین ـ که شما همان گروهید ـ فرمود: داخل آتش شوید. اصحاب یمین داخل آتش شدند و سوزش

۱. علل الشرائع ج۱ ص۸۴ ح۱.
۲. علل الشرائع ج۱ ص۸۵، باب ۸۰ (این باب همین یک حدیث را دارد).

آتش به ایشــان رســید. این حدّت و تیزی، از اصابت همان ســوزش آتش اســت. از طرفی به اصحاب شِـمال ـ که مخالفین شما هسـتند ـ امر شد که آنها نیز وارد آتش شـوند، ولی آنها وارد نشـده و قهراً سـوزش آتـش را لمس و حس نکردند. لذا ایشـان وقار و سنگینی دارند.

۳۰. شیخ صدوق رحمه الله در دو کتاب خود، خصال و معانی الأخبار، از مُفضَّل بن عُمَر روایت کرده که امام صادق علیه‌السلام ذیل آیهٔ ۲۶۰ سوره بقره «رَبِّ أَرِنِي كَيفَ تُحيِي المَوتَىٰ قَالَ أَوَلَم تُؤمِن قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِيَطمَئِنَّ قَلبِي» کلامی فرمود[1]. [آنگاه شیخ صدوق ذیل آن حدیث و آیهٔ قرآن چنین فرموده است:]

«وقتـی حضرت ابراهیـم عـرض کـرد: پـروردگارا بـر مـن بنما کـه مـردگان را چگونه زنده خواهـی کـرد، خداونـد دعایش را مستجاب کـرد. خداونـد، عزَّوَجَل، فرمـود: مگـر ایمـان نیـاوردهای؟ حضـرت ابراهیـم عـرض کـرد: آری.

و ایـن چنیـن پاسـخ بـر هـر فـردی کـه بـه خـدا ایمـان آورده باشـد لازم اسـت. کـه هـر گـاه از هـر فـرد مؤمـن سـؤال شـود: مگـر ایمـان نیـاوردهای؟ بایـد بگویـد: آری، چنـان کـه ابراهیـم گفـت.

وقتـی خـدا بـه همـه ارواح بنـی آدم فرمـود: آیا من پروردگار شـما نیسـتم؟ همه گفتنـد: بلـی، و نخسـتین کسـی کـه جـواب مثبـت داد، محمـد صلی‌الله‌علیه‌وآله بـود. بـه خاطـر همیـن پیشدسـتی در جـواب بـود کـه سـرور اولیـن و آخریـن گردیـد و از همـه پیغمبـران و مرسـلین والاتـر و بالاتـر شـد. کسـی کـه بـه ایـن سـؤال هماننـد ابراهیم پاسـخ نگوید، از آییـن او روی گـردان اسـت. خداونـد عزّوجلّ فرمـوده اسـت: و چـه کسـی از ابراهیـم رویگـردان اسـت مگـر بیخـردان[2]».

این کلام، بسی طولانی است که ما قسمتی از آن را که مورد نیاز بود، برگرفتیم.

۳۱. شیخ صدوق در کتاب خِصال از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:

«إنَّـهُ قَـالَ لِرَجُـلٍ مِنْ مَوَالِيـهِ: يَا فُلَانُ مَا لَـكَ لَـمْ تَخْرُجْ؟ قَـالَ: جُعِلْـتُ فِدَاكَ، الْيَوْمُ

---

۱. خصال ص۳۰۴، ح۸۴؛ معاني الأخبار ص۱۲۶ ح۱.

۲. بقره: ۱۳۰.

الْأَحَدُ. قَالَ: وَمَا لِلْأَحَدِ؟ قَالَ الرَّجُلُ: لِلْحَدِيثِ الَّذِي جَاءَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: احْذَرُوا حَدَّ الْأَحَدِ، فَإِنَّ لَهُ حَدّاً مِثْلَ حَدِّ السَّيْفِ.

قَالَ: كَذَبُوا كَذَبُوا، مَا قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللهِ ﷺ، فَإِنَّ الْأَحَدَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَالْإِثْنَيْنِ؟ قَالَ: سُمِّيَ بِاسْمِهِمَا. قَالَ الرَّجُلُ: فَسُمِّيَ بِاسْمِهِمَا وَلَمْ يَكُونَا؟ فَقَالَ لَهُ أَبُوعَبْدِ اللهِ علیه‌السلام: إِذَا حُدِّثْتَ فَافْهَمْ، إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ عَلِمَ الْيَوْمَ الَّذِي يُقْبَضُ فِيهِ نَبِيُّهُ ﷺ، وَالْيَوْمَ الَّذِي يُظْلَمُ فِيهِ وَصِيُّهُ، فَسَمَّاهُ بِاسْمِهِمَا... إلى أن قال: قُلْتُ: فَالْجُمُعَةُ؟ قَالَ: جَمَعَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الْخَلْقَ لِوَلَايَتِنَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ»[1] ـ تا آخر حديث.

آن حضرت به یکی از دوستان خود فرمود: فلانی چرا بیرون (سفر) نرفتی؟ گفت: فدایت گردم، امروز روز یکشنبه است. فرمود: مگر روز یکشنبه چیست؟ آن مرد گفت: به خاطر حدیثی که از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود: از تیزیِ روز یکشنبه بترسید که تیزیِ آن مانند تیزیِ شمشیر است. امام فرمود: دروغ گفتند، دروغ گفتند، پیامبر (ص) چنین نفرموده است، بلکه اَحَد (در عربی: یکشنبه)، نامی از نام‌های خداوند است.

گفتم: فدایت گردم پس اثنین (دوشنبه) چیست؟ فرمود: به نام آن دو نفر نامگذاری شده است. گفتم: به نام آن دو نفر نامیده شده در حالی که هنوز آنها به دنیا نیامده بودند؟ فرمود: وقتی به تو حدیثی گفته می‌شود، آن را بفهم. به راستی خداوند، روزی را که پیامبر ﷺ از دنیا رفت و نیز روزی را که به وصیّ او ستم شد، دانست و آن روز را به نام آن دو نفر نامگذاری کرد... تا آنکه گفت: گفتم: جمعه؟ پاسخ داد: خداوند در آن روز، آفریدگان را برای ولایت ما جَمع کرد.

۳۲. شیخ صدوق رحمه الله در کتاب توحید از اَبوبَصیر، از امام صادق علیه‌السلام که روایت کرده است که می‌فرماید:

«قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللهِ، عَزَّوَجَلَّ، هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَقَدْ

۱. الخصال ص۳۸۳ ح۶۱.

رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَقُلْتُ: مَتَى؟ قَالَ: حِينَ قَالَ لَهُمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى.

ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، أَلَسْتَ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا؟

قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأُحَدِّثُ بِهَذَا عَنْكَ؟ فَقَالَ: لَا فَإِنَّكَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ، فَأَنْكَرَهُ مُنْكِرٌ جَاهِلٌ بِمَعْنَى مَا تَقُولُهُ، ثُمَّ قَدَّرَ أَنَّ ذَلِكَ تَشْبِيهٌ كفر. وَلَيْسَتِ الرُّؤْيَةُ بِالْقَلْبِ كَالرُّؤْيَةِ بِالْعَيْنِ. تَعَالَى اللهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْمُشَبِّهُونَ وَالْمُلْحِدُونَ»[۱].

ابوبصیر گوید: به حضرت صادق علیه‌السلام گفتم: به من خبر ده در بارهٔ خداوند، عَزّ وَجَلّ، که آیا مؤمنان در روز قیامت او را می‌بینند؟ فرمود: آری، و پیش از روز قیامت او را دیده‌اند. عرض کردم: در چه زمان؟ فرمود: در هنگامی که به ایشان فرمود: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى، یعنی: آیا نیستم پروردگار شما؟ گفتند: آری.

حضرت زمانی سکوت کرد، بعد از آن فرمود: مؤمنان در دنیا نیز، پیش از روز قیامت او را می‌بینند. آیا تو در همین وقت او را نمی‌بینی؟

ابوبصیر گوید: گفتم: فدای تو گردم، آیا من این کلام را از شما نقل کنم؟ فرمود: نه، زیرا تو هرگاه چنین کنی، منکری که نسبت به معنای این سخن جاهل باشد، آن را انکار می‌کند و می‌پندارد که این تشبیه و کفر است. دیدن به دل چون دیدن به چشم نیست. خدا برتر است از آنچه فرقه مشبّهه و ملحدان، او را وصف می‌کنند.

۳۳. شیخ الطائفه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی قُدّس سرُّه در امالی از جابر، از امام باقر، از پدرش، از جدش علیهم‌السلام روایت کرده است:

«إنّ رَسُولَ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ لِعَلِيّ: أَنْتَ الَّذِي احْتَجَّ اللهُ بِكَ فِي ابْتِدَائِهِ الْخَلْقَ حَيْثُ أَقَامَهُمْ أَشْبَاحاً، فَقَالَ لَهُمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى. قَالَ: وَمُحَمَّدٌ رَسُولِي؟ قَالُوا: بَلَى.

قَالَ: وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيّي؟ فَأَبَى الْخَلْقُ جَمِيعاً إِلَّا اسْتِكْبَاراً وَعَتَوْا مِنْ

---

۱. أمالی طوسی ص۲۳۲ رقم۴/ ۴۱۲.

وَلَايَتِكَ، إِلَّا نَفَرٌ قَلِيلٌ، وَهُمْ أَقَلُّ الْقَلِيلِ، وَهُمْ أَصْحَابُ الْيَمِينِ»[۱].

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: تویی آن کس که خداوند در ابتدای آفرینش انسانها ـ وقتی که آنها را به صورت شَبَح در آورد ـ به تو احتجاج کرد. به ایشان فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟. گفتند بلی. فرمود: آیا (گواهی می‌دهید که) محمّد رسول خدا است؟ گفتند: آری. گفت: (و گواهید که) علی بن ابی طالب وصی من است؟

تمام مردم از روی تکبر و عناد، این مطلب را رد کردند، مگر گروه کمی که بسیار اندک‌اند، و هم ایشان اصحاب یمین هستند.

سیدِ اَجَلّ علی ابن طاووس رحمه الله در کتاب الیقین به نقل از کتاب التنزیل تألیف کاتبِ ثقه محمد بن احمد بن اَبی ثَلج و نیز به نقل از کتاب محمد بن عباس بن علیّ بن مروان؛ همچنین شیخ جلیل طبری رحمه الله در کتاب بشارة المصطفی لشیعة المرتضی ـ که نسخه آن نزد ما موجود است ـ آن را روایت کرده‌اند.

۳۴. شیخ طوسی رحمه الله از اَصبَغ بن نُباته آورده که گوید:

«كُنْتُ جَالِساً عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَأَتَاهُ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي لَأُحِبُّكَ فِي السِّرِّ كَمَا أُحِبُّكَ فِي الْعَلَانِيَةِ. قَالَ: فَنَكَتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام الْأَرْضَ بِعُودٍ كَانَ فِي يَدِهِ سَاعَةً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، فَقَالَ: كَذَبْتَ وَاللهِ، مَا أَعْرِفُ وَجْهَكَ فِي الْوُجُوهِ وَلَااسْمَكَ فِي الْأَسْمَاءِ. قَالَ الْأَصْبَغُ: فَعَجِبْتُ مِنْ ذَلِكَ عَجَباً شَدِيداً.

فَلَمْ أَبْرَحْ حَتَّى أَتَاهُ رَجُلٌ آخَرُ، فَقَالَ: وَاللهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي لَأُحِبُّكَ فِي السِّرِّ كَمَا أُحِبُّكَ فِي الْعَلَانِيَةِ. قَالَ: فَنَكَتَ بِعُودِهِ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ طَوِيلًا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، فَقَالَ: صَدَقْتَ، إِنَّ طِينَتَنَا طِينَةٌ مَرْحُومَةٌ، أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَهَا يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ، فَلَا يَشِذُّ مِنْهَا شَاذٌّ، وَلَايَدْخُلُ فِيهَا دَاخِلٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»[۲] ـ تا آخر حدیث.

---

۱. التوحید ص۱۱۷ ح۲۰.

۲. أمالی طوسی ص۴۰۹ رقم۹۲۱. صفّار در بصائر الدرجات همین حدیث را با سندی دیگر از برقی از خلف بن حمّاد از سعد الاسکاف از أصبع بن نباته روایت می‌کند. همچنین همین حدیث را شیخ مفید در اختصاص ص۳۱۰ روایت کرده است.

ابن نُباته گفت: خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نشسته بودم. مردی وارد شد و گفت: یا امیرالمؤمنین من شما را در پنهانی دوست دارم، همان طور که در آشکارا دوست می‌دارم.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام با چوبی که در دست داشت، به زمین زد، آنگاه سربرداشت و گفت: دروغ می‌گویی، به خدا قسم چهره تورا در میان چهره‌ها و اسمت را در میان اسمها نمی‌بینم.

اَصبغ گفت: من از شنیدن این مطلب سخت در تعجب شدم. در همین زمان مرد دیگری آمد. او نیز گفت: یا علی من حضرتت را در پنهانی چنان دوست دارم که در آشکارا دوست می‌دارم.

امام علیه‌السلام مدتی با چوبی که در دست داشت، به زمین زد. سپس سربرداشت و فرمود: راست گفتی، سرشت ما سرشتی مورد رحمت است. در روز میثاق خداوند از آنها پیمان گرفت، هرگزکسی از این گروه خارج نمی‌شود وکسی داخل آنها نمی‌گردد تا روز قیامت.

۳۵. شیخ طوسی رحمه الله در همان کتاب از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«مَا قَبَضَ اللهُ نَبِیّاً حَتَّی أَمَرَهُ أَنْ یُوصِیَ إِلَی أَفْضَلِ عَشِیرَتِهِ مِنْ عَصَبَتِهِ، وَأَمَرَنِي أَنْ أُوصِيَ. فَقُلْتُ: إِلَی مَنْ یَا رَبِّ؟ فَقَالَ: أَوْصِ یَا مُحَمَّدُ إِلَی ابْنِ عَمِّكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنِّي قَدْ أَثْبَتُّهُ فِي الْكُتُبِ السَّالِفَةِ، وَكَتَبْتُ فِیهَا أَنَّهُ وَصِیُّكَ، وَعَلَی ذَلِكَ أَخَذْتُ مِیثَاقَ الْخَلَائِقِ وَمَوَاثِیقَ أَنْبِیَائِي وَرُسُلِي، أَخَذْتُ مَوَاثِیقَهُمْ لِي بِالرُّبُوبِیَّةِ، وَلَكَ یَا مُحَمَّدُ بِالنُّبُوَّةِ، وَلِعَلِيٍّ بِالْوَلَایَةِ»[1].

هیچ پیامبری را خداوند قبض روح نکرد جز اینکه به او دستور داد به برترین فرد در میان خانواده خود وصیت کند. به من نیز دستور وصیت داده است. گفتم: خدایا چه کسی را وصیّ خود سازم؟ فرمود: وصیت کن به پسرعمویت علیّ بن ابی طالب، که من نام او را در کتاب‌های گذشته نوشته‌ام و در آنها معین نموده‌ام

۱. امالی طوسی ص۱۰۴ رقم ۱۶۰.

که او وصیّ تو است و بر همین قرار، پیمان مردم و انبیاء و رسل را گرفته‌ام. از آنها به ربوبیت خود و نبوّت تو و ولایت علی بن ابی طالب پیمان گرفته‌ام.

شیخ اجل محمد بن ابی القاسم طبری در بشاره المصطفی ـ که نسخهٔ آن نزد ما موجود است ـ آن را روایت کرده است.[1]

۳۶. شیخ طوسی رحمه الله در کتاب الغَیبة حدیثی طولانی در کیفیت صلوات بر محمد و آلش روایت کرده است که آغاز آن چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحیم، اللّهمَّ صَلِّ علی مُحمّدٍ سَیّد المرسَلینَ وَخاتِمِ النَّبیّینَ وَحُجّةِ رَبِّ العالَمین، المُنتَجَبِ فی المیثاق، المُصطَفی فی الظِلال»[2].

بسم الله الرحمن الرحیم. خدایا! درود فرست بر محمد، سرور فرستادگان و خاتم پیامبران و حجت خداوند جهانها، برگزیده در عالَمِ میثاق، پاک شده در عالَمِ ظِلال.

۳۷. شیخِ محدثین در عصر خود، فُرات بن ابراهیم کوفی رحمه الله در تفسیرش از امام ابوجعفر محمد بن علی علیهما السلام آورده که گوید:

«قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله: یَا عَلِيُّ! قَالَ: لَبَّیْكَ. قَالَ لَهُ: أَتَى الشَّیْطَانُ الْوَادِيَ فَأْتِ الْوَادِيَ فَانْظُرْ مَنْ فِیهِ. فَأَتَى الْوَادِيَ، فَدَارَ فِیهِ فَلَمْ یَرَ أَحَداً، حَتَّى إِذَا صَارَ عَلَى بَابِهِ لَقِيَ شَیْخاً. فَقَالَ: مَا تَصْنَعُ هُنَا؟ قَالَ: أَرْسَلَنِي رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله. قَالَ: تَعْرِفُنِي؟ قَالَ: یَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ أَنْتَ هُوَ یَا مَلْعُونُ. قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَمَا لا بُدَّ مِنْ أَنْ أُصَارِعَكَ. قَالَ لَا بُدَّ مِنْهُ. فَصَارَعَهُ فَصَرَعَهُ عَلِيٌّ علیه السلام. قَالَ: قُمْ عَنِّي... فَقَالَ: أَلَا أُصَارِعُكَ؟ قَالَ مَرَّةً أُخْرَى. قَالَ: نَعَمْ، فَصَرَعَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام. قَالَ: قُمْ عَنِّي حَتَّى أُبَشِّرَكَ.

فَقَامَ عَنْهُ فَقَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللهُ آدَمَ علیه السلام أَخْرَجَ ذُرِّیَّتَهُ مِنْ ظَهْرِهِ مِثْلَ الذَّرِّ. قَالَ: فَأَخَذَ مِیثَاقَهُمْ فَقَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى. قَالَ: فَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ، فَأَخَذَ مِیثَاقَ مُحَمَّدٍ وَمِیثَاقَكَ، فَعَرَفَ وَجْهَكَ الْوُجُوهُ وَرُوحَكَ الْأَرْوَاحُ، فَلَا یَقُولُ لَكَ أَحَدٌ أُحِبُّكَ

۱. بشارة المصطفی ص۷۴.

۲. الغیبة ص۲۷۷.

إِلَّا عَرَفْتَهُ، وَلَا يَقُولُ لَكَ أَحَدٌ أُبْغِضُكَ إِلَّا عَرَفْتَه»[1] ـ تا آخر حديث.

رسول خدا فرمود: ای علی! گفت: در خدمتم. فرمود: شیطان به وادی آمده، پس برو به وادی نظری بیفکن و ببین چه کسی در آن است. امیرالمؤمنین آمد و کسی را ندید. وقتی به درِ وادی رسید، با پیرمردی روبرو شد. پیرمرد گفت: اینجا چه می‌کنی؟ پاسخ داد: رسول خدا مرا فرستاده است. پیرمرد گفت: مرا می‌شناسی؟ فرمود: باید شیطان باشی ای ملعون. شیطان گفت: باید با تو کشتی بگیرم. فرمود: گریزی نیست. کشتی گرفتند و حضرتش او را به خاک افکند. شیطان گفت: از روی سینه‌ام برخیز.... تا آنجا که شیطان گفت: آیا یک بار دیگر با تو کشتی نگیرم؟ فرمود: بلی. باز هم حضرتش او را شکست داد. گفت: از روی سینه‌ام برخیز تا بشارتت دهم. برخاست. شیطان گفت: چون خدا آدم را آفرید، نژادش را از پشتش به مانند موران ریز برآورد و از آنها پیمان گرفت. فرمود: من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، و آنها را گواه خودشان ساخت و برای محمّد پیمان گرفت و پیمان ولایت تو را هم گرفت، تو چهره‌ای شناخته‌شده‌ای و روحت را روحها می‌شناسند. کسی نگوید تو را دوست دارم، جز اینکه او را می‌شناسی، و کسی با تو اظهار دشمنی نکند جز اینکه او را بشناسی.

ابن شهرآشوب نیز در کتاب مناقب آن را روایت کرده است.[2]

۳۸. فرات کوفی رحمه الله در تفسیر خود از سعاد آورده که گوید:

«عَنْ سَعَّادٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام، أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ[3]... فَقَالَ: مَثَلٌ أَجْرَاهُ اللهُ فِي شِيعَتِنَا كَمَا يُجْرِي لَهُمْ فِي الْأَصْلَابِ، ثُمَّ يَزْرَعُهُمْ فِي الْأَرْحَامِ وَيُخْرِجُهُمْ لِلْغَايَةِ الَّتِي أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِيثَاقَهُمْ فِي الْخَلْقِ؛ فَمِنْهُمْ أَتْقِيَاءُ وَشُهَدَاءُ... إلى أن قال: فَمَنْ أَلْهَمَهُ اللهُ الْخَيْرَ وَأَسْكَنَهُ فِي قَلْبِهِ، بَلَغَ مِنْهُ غَايَتَهُ الَّتِي أَخَذَ عَلَيْهَا مِيثَاقَهُ فِي الْخَلْقِ الْأَوَّلِ»[4].

---

۱. تفسیر فرات الکوفی ص۱۴۷ ح۱۸۵.
۲. مناقب آل أبی طالب ج۲ ص۸۶.
۳. الفتح: ۲۹.
۴. تفسیر فرات الکوفی ص۴۲۳ ح۵۶۰.

سَعّاد روایت می‌کند که از امام باقر علیه‌السلام پرسیدند در بارهٔ تفسیر آیه شریفه «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ...». امام علیه‌السلام فرمودند: این مثلی است که خداوند در شیعیان ما جاری کرد، همان گونه که برای آنها در اصلاب جریان داد، آنگاه در رحم‌ها کشت می‌شوند و بعد از مدت معینی آن‌ها را از به آن صورت که از آنها در آفرینش پیمان گرفت از رحم‌ها خارج می‌سازد. گروهی از آنها از متقین و شهداء به حساب می‌آیند... تا آنجا که فرمود: پس کسی که خداوند خیر را به او الهام کند و در دلش جای دهد، به غایت آن خیری می‌رسد که بر آن در خلق اول از او پیمان گرفته.

۳۹. فرات بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود، از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده که فرمودند: «يَا عَلِيُّ! مَنْ يَهْدِ اللهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يُضْلِلْهُ فَلا هادِيَ لَهُ. لَقَدْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقِي وَمِيثَاقَكَ وَأَهْلِ مَوَدَّتِكَ وَشِيعَتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فِيكُمْ شَفَاعَتِي. ثُمَّ قَرَأَ: إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ[۱]، هُمْ شِيعَتُكَ يَا عَلِي»[۲].

ای علی! هر که را خدا هدایت کند، کسی نتواند گمراهش سازد. و هر که را گمراه کند هدایتگری ندارد. خداوند پیمان مرا و پیمان تو را و دوستداران تو و شیعیانت را تا روز قیامت گرفته. شفاعتم برای شما است. سپس این آیه را خواند: «تنها خردورزان تذکر می‌پذیرند». و فرمود: آنان شیعیان تو هستند ای علی.

۴۰. محمد بن ابراهیم نُعمانی معروف به ابن ابی زینب قُدّس سرُّه، در کتاب خود الغیبة از علی بن ابی حمزه روایت می‌کند که امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«لَوْ قَدْ قَامَ الْقَائِمُ لَأَنْكَرَهُ النَّاسُ، لِأَنَّهُ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ شَاباً مُوَفَّقاً، لَا يَثْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ قَدْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَهُ فِي الذَّرِّ الْأَوَّلِ»[۳].

وقتی قائم قیام کند، مردم او را نمی‌شناسند، زیرا به شکل جوانی رشید نزد آنها برمی‌گردد. او را نمی‌پذیرد مگر کسی که خداوند پیمانی از او در عالم ذرّ اوّل گرفته باشد.

---

۱. زمر: ۹.

۲. تفسیر فرات الکوفی ص۲۴۵ ح۳۳۰.

۳. الغیبة نعمانی ص۱۹۴ ح۴۳.

نُعمانی همین حدیث را در جای دیگر از کتاب خود، و شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی رحمه الله در کتاب الغیبة خود، آن را با اندکی تغییر در بعضی الفاظ آورده‌اند[1].

۴۱ . محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب الغیبة، خطبه‌ای طولانی به روایت اسحاق بن غالب، از امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام دربارهٔ احوال ائمه علیهم السلام و صفات آنها نقل کرده که ضمن آن می‌فرماید:

«فَالْإِمَامُ هُوَ الْمُنْتَجَبُ الْمُرْتَضَى وَالْهَادِي الْمُجْتَبَى وَالْقَائِمُ الْمُرْتَجَى، اصْطَفَاهُ اللهُ بِذَلِكَ. وَاصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ فِي الذَّرِّ حِينَ ذَرَأَهُ، وَفِي الْبَرِيَّةِ حِينَ بَرَأَهُ ظِلًّا قَبْلَ خَلْقِهِ نَسَمَةً عَنْ يَمِينِ عَرْشِه»[2] ـ تا آخر حدیث.

پس امام، همان برگزیدهٔ پسندیده و هدایت کنندهٔ انتخاب‌شده و قائم امیدبخش است. خدا او را برای این برگزیده است. خداوند او را پیش چشمش، در ذر همچون سایه‌ای در سمت راست عرشِ خود آفرید، پیش از آنکه جانداری بیافرینند و در میان مردم او را خلق کرد.

کلینی در کافی نیز آن را روایت کرده است[3].

۴۲ . شیخ ثقه ابومحمد جعفر بن احمد قمی رحمه الله در کتاب العروس ـ که نسخه آن نزد ما موجود است ـ روایت کرده که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«سُمِّيَتِ الْجُمُعَةُ جُمُعَةً لِأَنَّ اللهَ جَمَعَ الْخَلْقَ لِوَلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ صلوات الله عليهم».

جمعه را جمعه نامیدند، زیرا خداوند در آن تمام آفریدگان را برای ولایت محمد و اهل بیتش صلوات الله علیهم جمع کرده است.

مانند آن را شیخ طوسی رحمه الله در مجالس خود روایت کرده است.[4]

۴۳ . قمی در همان کتاب روایت می‌کند که امام ابی الحسن اول (امام کاظم) علیه السلام

۱. الغیبة نعمانی ص۲۱۹ ح۲۰؛ الغیبة طوسی ص۴۲۰ ح۳۹۸.
۲. الغیبة نعمانی ص۲۳۱ ح۷.
۳. کافی ج۱ ص۲۰۳ ح۲.
۴. أمالی طوسی ص۶۸۸ ح۱۴۶۱.

می‌فرماید:

«خَلَقَ اللهُ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ[1] يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَخَذَ اللهُ فِيهِ مِيثَاقَهُمْ. خُلِقْنَا نَحْنُ وَشِيعَتُنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ لَا يَشِذُّ فِيهَا شَاذٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»[2].

خداوند پیامبران و اوصیا را در روز جمعه آفرید. و جمعه همان روزی است که خداوند در آن پیمانشان را گرفت. ما و شیعیان ما از طینتی ارزشمند آفریده شدیم و هیچ کس تا قیامت از آن مستثنی نمی‌شود.

۴۴. سید ثقهٔ اجلّ علی ابن طاووس رحمه الله در کتاب الیقین، به سند خود از علقمة بن محمد حضرمی، از امام ابوجعفر محمد بن علی (باقر العلوم) علیهما السلام، حدیثی بسیار طولانی روایت کرده که قسمت مورد نیازِ آن را ذکر می‌کنیم. امام علیه السلام می‌فرماید:

«حَجَّ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مِنَ الْمَدِينَةِ، وَقَدْ بَلَّغَ جَمِيعَ الشَّرَائِعِ قَوْمَهُ غَيْرَ الْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ... إلى أن قال: فَلَمَّا وَقَفَ بِالْمَوْقِفِ، أَتَاهُ جَبْرَئِيلُ عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يُقْرِؤُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: إِنَّهُ قَدْ دَنَا أَجَلُكَ وَمُدَّتُكَ وَأَنَا مُسْتَقْدِمُكَ عَلَى مَا لَا بُدَّ مِنْهُ وَلَا عَنْهُ مَحِيصٌ، فَاعْهَدْ عَهْدَكَ وَقَدِّمْ وَصِيَّتَكَ وَاعْمِدْ إِلَى مَا عِنْدَكَ مِنَ الْعِلْمِ وَمِيرَاثِ عُلُومِ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِكَ وَالسِّلَاحِ وَالتَّابُوتِ وَجَمِيعِ مَا عِنْدَكَ مِنْ آيَاتِ الْأَنْبِيَاءِ، فَسَلِّمْهُ إِلَى وَصِيِّكَ وَخَلِيفَتِكَ مِنْ بَعْدِكَ، حُجَّتِيَ الْبَالِغَةِ عَلَى خَلْقِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. فَأَقِمْهُ لِلنَّاسِ عَلَماً وَجَدِّدْ عَهْدَهُ وَمِيثَاقَهُ وَبَيْعَتَهُ وَذَكِّرْهُمْ مَا أَخَذْتُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْعَتِي وَمِيثَاقِيَ الَّذِي وَاثَقْتُهُمْ وَعَهْدِيَ الَّذِي عَهِدْتُ إِلَيْهِمْ مِنْ وَلَايَةِ وَلِيِّي وَمَوْلَاهُمْ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ... إلى أن قال: فَأَقِمْ يَا مُحَمَّدُ، عَلِيّاً عَلَماً وَخُذْ عَلَيْهِمُ الْبَيْعَةَ، وَجَدِّدْ عَهْدِي وَمِيثَاقِي لَهُمُ الَّذِي وَاثَقْتُهُمْ عَلَيْهِ، فَإِنِّي قَابِضُكَ إِلَيَّ وَمُسْتَقْدِمُكَ عَلَيَّ» تا آخر حدیث.

رسول خدا از مدینه برای حج رفت، در حالی که تمام شریعت را به قوم خود رسانده بود، جز حجّ و ولایت را... تا آنجا که فرمود: وقتی به توقف‌گاه رسید، جبرئیل به امر خداوند، عزّوَجلّ، نازل شده و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند

---

۱. در اصل کتاب: «الاولياء».

۲. شیخ صفار نیز این حدیث را در بصائر الدرجات ص۳۷ ح۱۱، با اسناد خویش روایت کرده است.

بر تو درود می‌فرستد و می‌گوید: زمان درگذشتِ تو نزدیک شده و مدّتِ رسالتت رو به پایان است، و بدان که من، تو را به چیزی که از آن هیچ چاره و گریزی نیست (مرگ) فرامی‌خوانم. پس پیمان خویش را ببند و سفارشت را بکن، و آنچه علم داری از خود و میراث علوم انبیای پیشین، و سِلاح و تابوت و آثار و آیاتِ رسالتت را به وصیّ و خلیفه‌ات، و حجّتِ بالغه بر خلقم، علیّ بن أبی طالب، بسپار. او را همچون نشانه‌ای برای مردم برپا کن و عهد و میثاق او را تجدید کن. تمام پیمان‌ها، و نیز پیمانی را که از ولایت علی بن أبی طالب، ولیّ خود و مولای آنان و مولای هر مرد و زنِ مؤمن، بسته‌ام، به ایشان یادآوری کن... تا آنجا که فرمود: پس ای محمد! علی را برپا دار، و برایش بیعت بگیر، و پیمانم را و میثاقم را که از آنان گرفته‌ام تجدید کن، زیرا من تو را به سوی خود برمی‌گیرم و فرامی‌خوانم.

شیخ ثقه طبرسی با اندکی تغییر، آن را در کتاب الاحتجاج خود روایت کرده است.[1]

۴۵. سید ابن طاووس رحمه الله در کتاب الاقبال خود با اسانید صحیح در ضمن اعمال عید سعید غدیر، از عمارة بن جوین عبدی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است:

«دخلت علی أبي عبد الله علیه‌السلام في الیوم الثّامن عشر من ذي الحجّة، فوجدته صائماً، فقال: إنّ هذا الیومُ یومٌ عظّم اللهُ حُرمَتَهُ عَلَی المؤمنین، إذ أکمَلَ اللهُ لَهُم فیه الدّینَ وَتَمَّمَ عَلَیهم النِّعمَةَ، وَجَدَّدَ لَهُم ما أخَذَ عَلَیهِم مِنَ المیثاقِ وَالعَهدِ فِي الخَلقِ الأوَّل، إذ أنساهُم اللهُ ذلکَ المَوقِف، وَوَفَّقَهُم لِلقَبولِ مِنه، وَلَم یَجعَلهُم مِن أهلِ الإنکارِ الَّذینَ جَحَدوا... إلی أن قال: فَمَن صَلّی فِیهِ رَکعَتَین، ثُمَّ سَجَدَ وَشَکَرَ الله عَزَّوَجَلَّ مِائَةَ مَرَّةً، وَدَعا بِهذَا الدُّعاءِ بَعدَ رَفعِ رَأسِهِ مِن السُّجود، الدّعاء: اللّهُمَّ انّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدُ وَحْدَكَ لا شَرِيكَ لَكَ، وَأَنَّكَ واحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ، لَمْ تَلِدْ وَلَمْ تُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَكَ كُفُواً أَحَدٌ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ. يا مَنْ هُوَكُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ، كَما كانَ مِنْ شَأْنِكَ أَنْ تَفَضَّلْتَ عَلَيَّ بِأَنْ جَعَلْتَنِي مِنْ أَهْلِ إجابَتِكَ وَأَهْلِ دِينِكَ وَأَهْلِ دَعْوَتِكَ، وَوَفَّقْتَنِي لِذلِكَ فِي مُبْتَدَأ خَلْقِي، تَفَضُّلاً مِنْكَ وَكَرَماً وَجُوداً، ثُمَّ أَرْدَفْتَ الْفَضْلَ فَضْلاً، وَالْجُودَ جُوداً، وَالْكَرَمَ كَرَماً، رَأْفَةً مِنْكَ

---

۱. الاحتجاج ج۱ ص۶۶.

وَرَحْمَةً إِلى أَنْ جَدَّدْتَ ذلِكَ الْعَهْدَ لِي تَجْدِيداً بَعْدَ تَجْدِيدِكَ خَلْقِي، وَكُنْتُ نَسياً مَنْسِيّاً ناسِياً ساهِياً غافِلًا. فَأَتْمَمْتَ نِعْمَتَكَ بِأَنْ ذَكَّرْتَنِي ذلِكَ وَمَنَنْتَ بِهِ عَلَيَّ وَهَدَيْتَنِي لَه»[۱] ـ تا آخر حدیث.

عمارة بن جوین عبدی گوید: روز هجدهم ذی الحجه بر امام صادق علیه السلام وارد شدم. دیدم که روزه دارد. فرمود: امروز، روزی است که خداوند حرمتش را بر مؤمنان بزرگ داشته است. زیرا دین را در این روز برای مؤمنان کامل کرده و نعمت را بر آنان تمام ساخته است. و عهد و پیمانی را که از آنان در (آغاز) خلقت گرفته، تجدید کرده است، چرا که خداوند آن موقف را از یادشان برده و برای قبول از جانب آنها توفیقشان داده، و آنان را از اهل انکار، قرار نداده است...

تا آنجا که فرمود: هرکس در آن دو رکعت نماز گزارد، سپس سجده کند و خداوند را، عزّوجل، صد بار شکر گزارد و پس از اینکه سر از سجده بردارد، این دعا را بخواند:

خدایا! از تو می‌خواهم که حمد ویژهٔ توست، یکتایی و شریک نداری، و تویی یگانه... ای آنکه هر لحظه در شأنی هستی، چنانکه از شأن تو این است که تفضّل فرمودی بر من که مرا از اهل اجابت به دعوت خود و از اهل دینت و اهل دعوتت گرداندی. در آغاز آفرینشم مرا برای این کار توفیق دادی، به تفضّل و کرم و جودی که بر من فرمودی، سپس از سر رأفت و رحمت در پی آن فضلی دیگر و جودی دیگر و کرمی دیگر آوردی؛ تا اینکه این پیمان را پس از تجدید آفرینشم برایم تجدید کردی، حال آنکه من فراموش شده بودم و فراموش کننده و اهل سهو و غفلت بودم، پس نعمتت را بر من تمام کردی به اینکه مرا به این امر یادآور شدی، و بدان بر من منّت نهادی و هدایتم فرمودی...

۴۶. سید ابن طاووس رحمه الله در کتاب الیقین (باب ۱۳۹) از فضیل الرسان، از ابی داود روایت کرده است:

«عَنْ فُضَيْلٍ الرَّسَّانِ عَنْ أَبِي دَاوُدَ قَالَ: حَضَرْتُهُ عِنْدَ الْمَوْتِ، وَجَابِرٌ الْجُعْفِيُّ عِنْدَ

۱. إقبال الأعمال ج۲ ص۲۷۶.

رَأْسِهِ. قَالَ: فَهَمَّ أَنْ يُحَدِّثَ فَلَمْ يَقْدِرْ. قَالَ: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ جَابِرٍ اسْأَلْهُ. قَالَ: فَقُلْتُ: يَا أَبَا دَاوُدَ! حَدِّثْنَا الْحَدِيثَ الَّذِي أَرَدْتَ. قَالَ: حَدَّثَنِي عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ الْخُزَاعِيُّ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ أَمَرَ فُلَاناً وَفُلَاناً أَنْ يُسَلِّمَا عَلَى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالا: مِنَ اللهِ وَمِنْ رَسُولِهِ؟ فَقَالَ: مِنَ اللهِ وَمِنْ رَسُولِهِ، ثُمَّ أَمَرَ حُذَيْفَةَ وَسَلْمَانَ، فَسَلَّمَا. ثُمَّ أَمَرَ الْمِقْدَادَ فَسَلَّمَ، وَأَمَرَ بُرَيْدَةَ أَخِي وَكَانَ أَخَاهُ لِأُمِّهِ، فَقَالَ: إِنَّكُمْ سَأَلْتُمُونِي مَنْ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي وَقَدْ أَخْبَرْتُكُمْ بِهِ، وَأَخَذْتُ عَلَيْكُمُ الْمِيثَاقَ كَمَا أَخَذَ اللهُ تَعَالَى عَلَى بَنِي آدَمَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى. وَايْمُ اللهِ لَئِنْ نَقَضْتُمُوهَا لَتَكْفُرُونَ».

فضیل رَسّان گفت در هنگام مرگِ ابوداود، در کنار او حاضر شدم، در حالی‌که جابرِ جُعفی در کنار او بود. گفت: ابوداود سعی کرد سخن بگوید ولی نتوانست. محمد بن جابر گفت از او بپرس. گفت: به او گفتم: یا ابا داود حدیثی را که می‌خواهی بگویی، برای ما بازگو کن.

ابوداود گفت: عمران بن حُصَینِ خُزاعی برایم نقل کرد که رسول الله ﷺ به فلانی و فلانی امر کرد که بر علی علیه‌السلام به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام دهند. گفتند: این امر، از جانب خدا و رسول است؟ حضرت فرمود: از خدا و رسول است. همچنین حضرت فرمود: شما از من پرسیدید که ولیّ‌تان پس از من کیست و من خبرتان دادم و از شما میثاق گرفتم، همانگونه که خداوند از بنی آدم پیمان گرفت و گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری. و به خدا سوگند اگر پیمان بشکنید، کافر می‌شوید.

۴۷. در نهج البلاغة از امیرالمومنین علیه‌السلام روایت شده است:

«وَاصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وَلَدِهِ أَنْبِيَاءَ، أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ، لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللهِ إِلَيْهِمْ، فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ، وَاجْتَالَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ. فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ»[۱].

و خداوند سبحان از فرزندان او پیامبرانی برگزید و از ایشان بر وحی و تبلیغ رسالت،

---

۱. نهج البلاغة ص۴۳. بخشی است از خطبهٔ اول نهج البلاغة.

عهد و پیمان گرفت در وقتی که بیشتر خلایق عهد و پیمان الهی را شکستند و حق پروردگار را نشناختند. و برای او شریک قائل شدند. و شیاطین آنان را از معرفت خداوند منصرف کردند و ایشان را از پرستش او بازداشتند. خداوند پیامبران خود را در میان آنان مبعوث کرد و پیامبران را پی در پی می‌فرستاد، تا عهد و پیمان خداوند را که جبلّی آنان بود بطلبند و نعمت فراموش شده را به آنان یادآوری کنند و با رسالت با آنان احتجاج کنند.

۴۸. در کتابهای تأویل الآیات الباهرة نوشته علامه محدث جلیل شرف الدین نجفی رحمه الله، معالم الزُلفیٰ تألیف محدّثِ نِحریر نقاد بحرانی رحمه الله، و بحر المعارف تألیف شیخ شهید همدانی حائری رحمه الله، همگی به نقل از کتاب المعراج تالیف شیخ اَجَلّ رئیس حافظان ابن بابویه صدوق قُدّس سرُّه، از عبدالله بن عباس آورده‌اند که گوید:

«سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ يُخَاطِبُ عَلِيّاً عليه السلام وَيَقُولُ: يَا عَلِيُّ! إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ وَلَا شَيْءَ مَعَهُ، فَخَلَقَنِي وَخَلَقَكَ رُوحَيْنِ مِنْ نُورِ جَلَالِهِ. فَكُنَّا أَمَامَ عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، نُسَبِّحُ اللهَ وَنُقَدِّسُهُ وَنُحَمِّدُهُ وَنُهَلِّلُهُ. وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرَضِينَ. فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ، خَلَقَنِي وَإِيَّاكَ مِنْ طِينَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ طِينَةِ عِلِّيِّينَ، وَعَجَنَنَا بِذَلِكَ النُّورِ وَغَمَسَنَا فِي جَمِيعِ الْأَنْوَارِ وَأَنْهَارِ الْجَنَّةِ. ثُمَّ خَلَقَ آدَمَ وَاسْتَوْدَعَ صُلْبَهُ تِلْكَ الطِّينَةَ وَالنُّورَ. فَلَمَّا خَلَقَهُ اسْتَخْرَجَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ ظَهْرِهِ، فَاسْتَنْطَقَهُمْ وَقَرَّرَهُمْ بِالرُّبُوبِيَّةِ. فَأَوَّلُ خَلْقٍ إِقْرَاراً بِالرُّبُوبِيَّةِ أَنَا وَأَنْتَ وَالنَّبِيُّونَ، عَلَى قَدْرِ مَنَازِلِهِمْ وَقُرْبِهِمْ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ. فَقَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: صَدَقْتُمَا وَأَقْرَرْتُمَا يَا مُحَمَّدُ وَيَا عَلِيُّ، وَسَبَقْتُمَا خَلْقِي إِلَى طَاعَتِي، وَكَذَلِكَ كُنْتُمَا فِي سَابِقِ عِلْمِي فِيكُمَا؛ فَأَنْتُمَا صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي وَالْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِكُمَا وَشِيعَتُكُمَا، وَكَذَلِكَ خَلَقْتُكُم»[۱] تا آخر حدیث.

شنیدم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علي عليه السلام می‌فرمود: خداوند بود و هیچ چیز وجود

۱. تأویل الآیات ج۲ ص۷۷۳. مجلسی نیز در بحار الأنوار ج۲۵ ص۳ این حدیث را از تأویل الآیات و کنز الفوائد نقل کرده.

نداشت. روح من و تورا از جلال خود آفرید. ما در جلو عرش به تسبیح و تقدیس و تهلیل و تحمید مشغول بودیم، پیش از آنکه آسمانها و زمین‌ها را بیافریند. وقتی آفرینش آدم را اراده کرد، من و تورا از یک سرشت از طینتِ عِلّیین آفرید و ما را با آن نور عجین کرد. ما را در تمام نورها و نهرهای بهشت فرو برد، سپس آدم را آفرید و در نهاد او، آن طینت و نور را قرار داد. پس از آفریدن آدم، فرزندان و ذریه او را از پشتش خارج کرد و از آنها اعتراف گرفت و اقرار به ربوبیت کردند. اول کسی که به ربوبیت اقرار نمود، من و تو بودیم و سایر پیامبران، به نسبت مقام و قربشان به خدا.

خداوند فرمود: ای محمّد و علي، گواهی دادید و اقرار کردید، و بر طاعت از همه خلایق من سبقت گرفتید. در علم سابق من نیز چنین بودید. شما دو تن، برگزیدهٔ آفریدگان منید و ائمه از نژادتان و پیروانتان نیز چنین‌اند. این چنین شما را آفریدم.

سید علامه نجفی بعد از نقل این حدیث می‌فرماید:

این حدیث دلالت دارد بر این که امیر المؤمنین برتر از انبیاء و مرسلین علیهم‌السلام است، زیرا که او و پیامبر برگزیده، بر آنها سبقت گرفتند؛ درود خدا بر آن دو بزرگوار و دودمان پاکشان، تا آن زمان که شب بر می‌آید و روز می‌تابد.

۴۹. کنز جامع الفوائد (منتخب تأویل الآیات الباهرة) به نقل از تفسیر محمد بن العباس رحمه الله از جابرِ جُعفی روایت می‌کند:

«عن أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّ النَّبِيّ صلى‌الله‌عليه‌وآله قَالَ لِعَلِيّ عليه‌السلام: يَا عَلِيُّ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَ: «كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحابَ الْيَمِينِ فِي جَنَّاتٍ يَتَساءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ»[1] وَالْمُجْرِمُونَ هُمُ الْمُنْكِرُونَ لِوَلَايَتِكَ، «قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِينَ»[2] فَيَقُولُ لَهُمْ أَصْحَابُ الْيَمِينِ: لَيْسَ مِنْ هَذَا أُوتِيتُمْ فَمَا الَّذِي سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ يَا أَشْقِيَاءُ؟ قَالُوا: «وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّى أَتانَا الْيَقِينُ»[3]. فَقَالُوا لَهُمْ: هَذَا الَّذِي سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ يَا

۱. مدثر: ۳۸-۴۲.
۲. مدثر: ۴۳-۴۵.
۳. مدثر: ۴۶-۴۷.

أَشْقِيَاءُ، وَيَوْمُ الدِّينِ يَوْمُ الْمِيثَاقِ، حَيْثُ جَحَدُوا وَكَذَّبُوا بِوَلَايَتِكَ وَعَتَوْا عَلَيْكَ وَاسْتَكْبَرُوا»[1].

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: یا علی در آیه «كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ. إِلَّا أَصْحابَ الْيَمِينِ فِي جَنَّاتٍ يَتَساءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ. ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ». مجرمین کسانی هستند که منکر ولایت تو هستند. «قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ. وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِينَ». اصحاب یمین به آنها می‌گویند: نه، به واسطه آنچه می‌گویید ساکن جهنم نشده‌اید، بگویید چه عاملی شما را در جهنم جای داد. می‌گویند: «كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّى أَتانَا الْيَقِينُ» ما یوم الدین را دروغ می‌دانستیم. تا وقتی مرگ ما فرارسید.

اصحاب یمین می‌گویند: همین موجب جهنمی شدن شما شده، ای اشقیا. یوم الدین همان روز میثاق است. چون منکر شدند و ولایت تو را تکذیب کردند و بر تو ستم روا داشتند و تکبر ورزیدند.

۵۰. در تفسیر البرهان و غایة المرام تألیف محدث علامه سید هاشم تَوبَلی بحرانی قُدّس سرّه، به نقل از کتاب اختصاص تألیف شیخ اجلّ مفید رحمه الله از جابر جُعفی روایت می‌کند:

«كُنْتُ لَيْلَةً مِنْ بَعْضِ اللَّيَالِي عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام، فَقَرَأْتُ هَذِهِ الْآيَةَ: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللَّهِ.[2] قَالَ: فَقَالَ عليه‌السلام: مَهْ! يَا جَابِرُ كَيْفَ قَرَأْتَ؟ قَالَ: قُلْتُ: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللهِ. قَالَ: هَذَا تَحْرِيفٌ يَا جَابِرُ.. قَالَ: أَفَلَا أُخْبِرُكَ بِتَأْوِيلِهِ الْأَعْظَمِ؟ قَالَ: قُلْتُ: بَلَى جَعَلَنِيَ اللهُ فِدَاكَ. قَالَ: فَقَالَ: يَا جَابِرُ! سَمَّى اللهُ الْجُمُعَةَ جُمُعَةً، لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ جَمَعَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَجَمِيعَ مَا خَلَقَ اللهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَكُلَّ شَيْءٍ خَلَقَ رَبُّنَا وَالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرَضِينَ وَالْبِحَارَ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ وَكُلَّ شَيْءٍ خَلَقَ اللهُ فِي الْمِيثَاقِ. فَأَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْهُمْ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله بِالنُّبُوَّةِ وَلِعَلِيٍّ عليه‌السلام بِالْوَلَايَةِ.

---

۱. تأویل الآیات ج۲ ص۷۳۸ ح۹.

۲. الجمعة: ۹.

وَفِي ذَلِكَ الْيَوْمِ قَالَ اللهُ لِلسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: ائْتِيا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قالَتا أَتَيْنا طائِعِينَ[1] فَسَمَّى اللهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ الْجُمُعَةَ لِجَمْعِهِ فِيهِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ. ثُمَّ قَالَ عَزَّوَجَلَ: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ مِنْ يَوْمِكُمْ هَذَا الَّذِي جَمَعَكُمْ فِيهِ، وَالصَّلَاةُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام. يَعْنِي بِالصَّلَاةِ الْوَلَايَةَ، وَهِيَ الْوَلَايَةُ الْكُبْرَى. فَفِي ذَلِكَ الْيَوْمِ أَتَتِ الرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْمَلَائِكَةُ وَكُلُّ شَيْءٍ خَلَقَ اللهُ وَالثَّقَلَانِ الْجِنُّ وَالْإِنْسُ وَالسَّمَاوَاتُ وَالْأَرَضُونَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِالتَّلْبِيَةِ للهِ عَزَّوَجَلَّ. فَامْضُوا إِلَى ذِكْرِاللهِ، وَذِكْرُاللهِ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ، وَذَرُوا الْبَيْعَ يَعْنِي الْأَوَّلَ، ذلِكُمْ يَعْنِي بَيْعَةَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام وَوَلَايَتُهُ خَيْرٌلَكُمْ مِنْ بِيعَةِ الْأَوَّلِ وَوَلَايَتِهِ، إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ يَعْنِي بِيعَةَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ. يَعْنِي بِالْأَرْضِ الْأَوْصِيَاءَ، أَمَرَاللهُ بِطَاعَتِهِمْ وَوَلَايَتِهِمْ كَمَا أَمَرَبِطَاعَةِ الرَّسُولِ وَطَاعَةِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام، كَنَّى اللهُ فِي ذَلِكَ عَنْ أَسْمَائِهِمْ فَسَمَّاهُمْ بِالْأَرْضِ. وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ. قَالَ جَابِرٌ: وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ قَالَ: تَحْرِيفٌ، هَكَذَا أُنْزِلَتْ: وَابْتَغُوا فَضْلَ اللهِ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَاذْكُرُوا اللهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. ثُمَّ خَاطَبَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فِي ذَلِكَ الْمَوْقِفِ مُحَمَّداً صلى‌الله‌عليه‌وآله، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِذا رَأَوْا الشُّكَّاكُ وَالْجَاحِدُونَ تِجارَةً يَعْنِي الْأَوَّلَ أَوْ لَهْواً يَعْنِي الثَّانِيَ، انْصَرَفُوا إِلَيْهَا. قَالَ: قُلْتُ: انْفَضُّوا إِلَيْها، قَالَ: تَحْرِيفٌ، هَكَذَا نَزَلَتْ. وَتَرَكُوكَ مَعَ عَلِيٍ قائِماً. قُلْ يَا مُحَمَّدُ، ما عِنْدَ اللهِ مِنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ وَالْأَوْصِيَاءِ خَيْرٌمِنَ اللَّهْوِوَمِنَ التِّجارَةِ يَعْنِي بِيعَةَ الْأَوَّلِ وَالثَّانِي لِلَّذِينَ اتَّقَوْا. قَالَ: قُلْتُ: لَيْسَ فِيهَا لِلَّذِينَ اتَّقَوْا. قَالَ: فَقَالَ: بَلَى، هَكَذَا نَزَلَتِ الْآيَةُ، وَأَنْتُمْ هُمُ الَّذِينَ اتَّقَوْا، وَاللهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»[2].

جابر جُعفی گفت حضرت باقر عليه‌السلام فرمود چرا جمعه را به این نام نامیده‌اند. گفتم فدایت شوم علت آن را نمی‌فرمائید؟... فرمود: برایت تأویل و تفسیر اعظم آن را نگویم؟! عرض کردم چرا،«یا ابن رسول الله، بفرمائید.

فرمود: جابر! این روز را جمعه نامیده‌اند چون در این روز خدا جمع کرد تمام جهانیان را از اولین و آخرین و هرچه آفریده از جن و انس و تمام مخلوقات آسمانها

---

۱. فصّلت: ۱۱.

۲. غایة المرام ج۴ ص۲۴۱؛ البرهان ج۵ ص۳۷۹ به نقل از شیخ مفید در اختصاص ص۱۲۸.

و زمین و دریاها و بهشت و جهنم و هرچه در میثاق بوجود آورده.

از تمام آنها پیمان گرفت به ربوبیت خود و نوبت محمّد و ولایت علی. در همین روز خداوند به آسمانها و زمین فرمود ائْتِيا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً. قالَتا أَتَيْنا طائِعِينَ. این روز را جمعه نامید چون همه جهانیان را جمع کرد بعد میفرماید یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وقتی دعوت بنماز می‌شوید در روز جمعه. در روز جمعه همین روزی که شما را در آن جمع نمود. منظور از صلاة، امیرالمؤمنین است، یعنی ولایت، و آن ولایتِ کُبری است. در همین روز انبیاء و رسل و ملائکه و هرچه آفریده و جن و انس، آسمانها و زمینها و مؤمنین لبیک گویان آمدند. فامضوا الی ذکر الله بجانب ذکر خدا بروید. ذکر خدا امیرالمؤمنین است. وَذَرُوا الْبَيْعَ واگذارید بیع را، یعنی اولی را. ذلِكُمْ یعنی بیعت امیرالمؤمنین و ولایت او. خَيْرٌ لَكُمْ یعنی بهتر است از بیعت اولی و ولایتش. إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ یعني وقتي بیعت امیرالمؤمنین تمام شد. فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ منظور از ارض اوصیاء است که خدا امر به اطاعت و ولایت آنها می‌کند، همچنان که دستور اطاعت پیامبر و علی را داده. بجای نام آنها کنایه آورده و (ارض) فرمود. وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ. جابر گفت عرض کردم: وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ. فرمود: تغییر داده شده. چنین نازل شده است: وابتغوا من فضل الله علی الاوصیاء وَاذْكُرُوا اللهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. از این جا خداوند به حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، خطاب می‌نماید، فرمود: یا محمّد إِذا رَأَوْا وقتی شکاکان و منکران ببینند تِجارَةً یعنی اولی را، أَوْ لَهْواً یا دومی را، انصرفوا الیها. گفتم: انْفَضُّوا إِلَيْها است. فرمود: تحریف است! این طور نازل شده.

وَتَرَكُوكَ یعنی تورا وامي‌گذارند با علی، قائِماً. قُلْ یا محمّد ما عِنْدَ اللهِ، یعنی بگو ای محمّد آنچه از ولایت علی و اوصیاء نزد خداست بهتر است از لهو و تجارت یعنی بیعت اولی و دومی، لِلَّذِينَ اتَّقَوْا یعنی برای کسانی که تقوی پیشه کردند. عرض کردم: این قسمت در قرآن نیست. فرمود چرا، این طور نازل شده. و پرهیزگاران شما هستید. وَاللهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.

به سبب کثرت فائده، کل حدیث را ذکر کردیم.

۵۱. در تفسیر عَیّاشی از زُراره آورده که گوید:

«قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: أَرَأَيْتَ حِينَ أَخَذَ اللهُ الْمِيثَاقَ عَلَى الذَّرِّ فِي صُلْبِ آدَمَ فَعَرَضَهُمْ[1] عَلَى نَفْسِهِ كَانَتْ مُعَايَنَةً مِنْهُمْ لَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا زُرَارَةُ وَهُمْ ذَرٌّ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَأَخَذَ عَلَيْهِمْ بِذَلِكَ الْمِيثَاقَ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَهُ وَلِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله بِالنُّبُوَّةِ، ثُمَّ كَفَلَ لَهُمْ بِالْأَرْزَاقِ وَأَنْسَاهُمْ رُؤْيَتَهُ وَأَثْبَتَ فِي قُلُوبِهِمْ مَعْرِفَتَهُ. فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يُخْرِجَ اللهُ إِلَى الدُّنْيَا كُلَّ مَنْ أَخَذَ عَلَيْهِ الْمِيثَاقَ. فَمَنْ جَحَدَ مَا أَخَذَ عَلَيْهِ الْمِيثَاقَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله، لَمْ يَنْفَعْهُ إِقْرَارُهُ لِرَبِّهِ بِالْمِيثَاقِ. وَمَنْ لَمْ يَجْحَدْ مِيثَاقَ مُحَمَّدٍ، نَفَعَهُ الْمِيثَاقُ لِرَبِّهِ»[2].

زراره گوید: به امام باقر عليه السلام گفتم: آیا زمانی که خداوند پیمان از انسانها گرفت که به شکل ذرّه در صلب آدم بودند، و آنان را پیش روی خود داشت، ایا این براساس معاینهٔ آنها بود و او را دیدند؟

فرمود: آری، ای زراره. در حالی که آنان در پیشگاه او بودند. از آنان برربوبیت خود و نبوت محمد صلى الله عليه وآله پیمان گرفت، سپس رزق آنان را برعهده گرفت و رؤیت خود را از یادشان برد، و معرفت خود را در دلهاشان استوار داشت. پس ناگزیر خداوند هرکسی را که از او پیمان گرفته، به دنیا آورد. هرکه پیمانی را که برمحمد از او گرفته‌اند، انکار کند، اقرار او به خدایش در میثاق سودی به حالش نبخشد. و هر کس پیمان محمد صلى الله عليه وآله را انکار نکند، میثاق خدایش به او سود رساند.

۵۲. در تفسیر البرهان از زرّ بن حُبیش روایت کرده که امیرالمومنین عليه السلام می‌فرماید:

«الْأَوْصِيَاءُ هُمْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ وُقُوفاً عَلَيْهِ، لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ، لِأَنَّهُمْ عُرَفَاءُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، عَرَّفَهُمْ عَلَيْهِمْ عِنْدَ أَخْذِ الْمَوَاثِيقِ عَلَيْهِمْ، وَوَصَفَهُمْ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَ: وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ.[3] وَهُمُ الشُّهَدَاءُ عَلَى أَوْلِيَائِهِمْ، وَالنَّبِيُّ صلى الله عليه وآله الشَّهِيدُ عَلَيْهِمْ، أَخَذَ لَهُمْ مَوَاثِيقَ الْعِبَادِ بِالطَّاعَةِ، وَأَخَذَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ بِالطَّاعَةِ،

---

۱. در اصل کتاب: «فعرفهم».

۲. تفسیر عیاشی ج۱ ص۱۸۱ ح۷۵.

۳. الأعراف: ۴۶.

فَجَرَتْ نُبُوَّتُهُ عَلَيْهِمْ، وَذٰلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَ: فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنا بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً. يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلا يَكْتُمُونَ اللّهَ حَدِيثاً[۱]»[۲].

پس اوصیاء برصراط ایستاده‌اند. فقط آن کس وارد بهشت شود که اوصیا را (به امامت) بشناسد و آنان نیزاو را (به اطاعت) بشناسند. و فقط آن کس به دوزخ رود که اوصیا آنان را انکار کنند و او نیزاوصیا را منکرباشد، چه آنانند شناسای خدای تعالی.

آنگاه که از آنان میثاق طاعت و پیروی می‌گرفت، بندگان را به آنان شناساند، و در کتاب خود چگونگی آنان را بیان فرمود: وَعَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ. (و در اعراف مردمانی هستند که همه را از نشانه‌هایی که دارند می‌شناسند). و آنان گواهند برکسانی که از ایشان تبعیت کردند. و پیامبرگواه است برایشان و برای اطاعت ایشان از مردم پیمان گرفت. و پیامبراز ایشان برای اطاعت پیمان گرفت. پس نبوتش برآنان جاری شد. و این همان سخن پروردگار است که فرمود: و حال آنان چگونه باشد آنگاه که از هرامتی شاهدی به میان آوریم و تورا گواه براینان آوریم.

۵۳. در تفسیرعیاشی از حلبی روایت کرده که گوید:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه‌السلام: لِمَ جُعِلَ اسْتِلَامُ الْحَجَرِ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ حَيْثُ أَخَذَ مِيثَاقَ بَنِي آدَمَ، دَعَا الْحَجَرَمِنَ الْجَنَّةِ، فَأَمَرَهُ فَالْتَقَمَ الْمِيثَاقَ، فَهُوَيَشْهَدُ لِمَنْ وَافَاهُ بِالْمُوَافَاةِ»[۳].

از امام صادق عليه‌السلام پرسیدم: اِستلامِ حَجَر برای چیست؟ فرمود: خداوند، عزَّ وَجلَّ، وقتی از بنی آدم پیمان گرفت، حَجَررا از بهشت فراخواند و به او امرفرمود که آن پیمان‌نامه را ببلعد. این است که او گواهی می‌دهد به وفاداریِ هرکسی که به پیمان وفا کرده باشد.

۱. النّساء: ۴۱ و ۴۲.

۲. البرهان في تفسير القرآن ج۲ ص۷۲ ح۵۳.

۳. تفسیرعیاشی ج۲ ص۳۹ ح۱۰۶.

شیخ فقیه ابن ادریس حلّی در کتاب سرائر به نقل از کتاب نوادر تألیف احمد بن محمد بن ابی‌نصر بَزَنطی آن را روایت کرده است.[۱]

۵۴. عیاشی از ابوبصیر روایت کرده است که گوید:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنِ الذَّرِّ وَحَيْثُ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى. وَأَسَرَّ بَعْضُهُمْ خِلَافَ مَا أَظْهَرَ. فَقُلْتُ: كَيْفَ عَلِمُوا الْقَوْلَ حَيْثُ قِيلَ لَهُمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالَ: إِنَّ اللهَ جَعَلَ فِيهِمْ مَا إِذَا سَأَلَهُمْ أَجَابُوهُ»[۲].

ابوبصیر به امام صادق عليه السلام گفت: در بارهٔ عالم ذر به من خبر بده و اینکه مردم را بر خودشان گواه گرفت که برخی پاسخ مثبت دادند و بعضی مطلبی را، بر خلاف آنچه اظهار کردند، در دل نهان داشتند. ابوبصیر پرسید: چگونه دانستند سخن بگویند، زمانی که خطاب «اَلَستُ بربّکم» به آنها شد؟ فرمود: خداوند در آنها توانی نهاد که وقتی از آنها پرسیدند، پاسخ گویند.

۵۵. در تفسیر عیاشی از عبدالله بن میمون قدّاح روایت است که گوید:

«سَمعتُ زید بنَ عليٍّ عليه السلام يقول: يا معشرَ من يُحِبُّنا لا يَنصُرُنا مِن النّاسِ أحَدٌ، فإنَّ الناسَ لَو يَستطيعوا أن يُحبّونا لأحَبّونا. والله لأحبّتنا أشدُّ خِزانةً من الذهب و الفِضّة، إنّ الله خَلقَ ما هو خالق، ثمّ جَعَلَهم أظِلّةً، ثمّ تَلا هذه الآية: «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً»[۳] الآية، ثمّ أخَذَ ميثاقَنا وَميثاقَ شيعَتِنا، فَلا يَنقُصُ منها واحدٌ، ولا يَزدادُ فينا واحد»[۴].

زید فرزند امام سجاد عليه السلام گفت: ای گروه دوستدار ما! کسی از مردم، ما را یاری نمی‌کند. زیرا اگر مردم می‌توانستند ما را دوست بدارند، چنین می‌کردند. به خدا دوستداران ما خزانه‌ای دشوارتر از خزانهٔ طلا و نقره‌اند. خداوند هر چه خواست آفرید، سپس آنها را اظِلّه (سایه‌ها) گردانید. پس جناب زید این آیه را خواند: «و خدا را سجده می‌برند هر که در آسمانها و زمین است، از سرِ میل یا به اکراه». و

---

۱. مستطرفات سرائر ص۵۶۱.

۲. تفسیر عیاشی ج۲ ص۴۲ ح۱۱۷.

۳. الرعد: ۱۵.

۴. تفسیر عیاشی ج۲ ص۲۰۷ ح۲۴.

فرمود: سپس خداوند پیمان ما و شیعیان ما را گرفت، پس به جمع ما یک نفر افزوده نشود و یکی از آنها کاسته نگردد.

۵۶. عیاشی در تفسیر خود از ابوحمزه ثُمالی روایت کرده است که امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ عَلَى آدَمَ، وَهُوَ بِوَادٍ يُقَالُ لَهُ الرَّوْحَاءُ وَهُوَ وَادٍ بَيْنَ الطَّائِفِ وَمَكَّةَ. قَالَ: فَمَسَحَ عَلَى ظَهْرِ آدَمَ، ثُمَّ صَرَخَ بِذُرِّيَّتِهِ، وَهُمْ ذَرٌّ.

قَالَ: فَخَرَجُوا كَمَا يَخْرُجُ النَّحْلُ مِنْ كُورِهَا، فَاجْتَمَعُوا عَلَى شَفِيرِ الْوَادِي. فَقَالَ اللهُ لِآدَمَ: انْظُرْ مَا ذَا تَرَى؟ فَقَالَ آدَمُ: أَرَى ذَرّاً كَثِيراً عَلَى شَفِيرِ الْوَادِي. فَقَالَ اللهُ: يَا آدَمُ هَؤُلَاءِ ذُرِّيَّتُكَ، أَخْرَجْتُهُمْ مِنْ ظَهْرِكَ لِآخُذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ لِي بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ صلى‌الله‌عليه‌وآله بِالنُّبُوَّةِ كَمَا آخُذُهُ عَلَيْهِمْ فِي السَّمَاءِ... قَالَ آدَمُ: يَا رَبِّ فَمَا تُرِيدُ مِنْهُمْ فِي الْمِيثَاقِ؟ قَالَ اللهُ: أَنْ لَا يُشْرِكُوا بِي شَيْئاً. قَالَ آدَمُ: فَمَنْ أَطَاعَكَ مِنْهُمْ يَا رَبِّ فَمَا جَزَاؤُهُ؟ قَالَ: أُسْكِنُهُ جَنَّتِي. قَالَ آدَمُ: فَمَنْ عَصَاكَ فَمَا جَزَاؤُهُ؟ قَالَ: أُسْكِنُهُ نَارِي»[۱] ـ تا آخر حدیث.

امام باقر علیه‌السلام فرمود: خداوند در میان گروهی از ملائک به زمین فرود آمد بر آدم، در وادیی به نام «رَوحاء»، که بین طائف و مکه است. بر پشتِ آدم دست کشید، آنگاه دودمانش را که ذرّه بودند، فراخواند. آنان مانند زنبورانی از لانه‌های خود بیرون آمدند و اجتماع کردند.

خداوند فرمود: ای آدم! اینان دودمان تواند که از پشت تو بیرونشان آوردم تا از آنها بر ربوبیت خود و نبوت محمد پیمان بگیرم، همان سان که در آسمان از آنان پیمان گرفتم... آدم گفت: خدایا! در این پیمان از آنها چه می‌خواهی؟ خداوند فرمود: اینکه به من شرک نروزند. آدم پرسید: خدایا، پاداش کسی که اطاعتت کند چیست؟ فرمود: او را به بهشتم درآورم. پرسید: کیفر کسی که عصیانت کند، چیست؟ پاسخ داد: او را در دوزخ جای دهم.

---

۱. تفسیر عیاشی ج۲ ص۲۱۸ ح۷۳.

۵۷. محدث جلیل سید هاشم بحرانی در دو کتاب خود، غایة المرام و معالم الزُلفیٰ از جابر بن یَزید جُعفی از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده است که گوید:

«یَا جَابِرُ! کَانَ اللّٰهُ وَلَا شَيْءَ غَيْرُهُ وَلَا مَعْلُومَ وَلَا مَجْهُولَ. فَأَوَّلُ مَا ابْتَدَأَ مِنْ خَلْقِ خَلْقِهِ أَنْ خَلَقَ مُحَمَّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله، وَخَلَقَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَعَظَمَتِهِ[1]. فَأَوْقَفَنَا أَظِلَّةً خَضْرَاءَ بَيْنَ يَدَيْهِ، حَيْثُ لَا سَمَاءَ وَلَا أَرْضَ وَلَا مَكَانَ وَلَا لَيْلَ وَلَا نَهَارَ وَلَا شَمْسَ وَلَا قَمَرَ. يَفْصِلُ نُورُنَا مِنْ نُورِ رَبِّنَا كَشُعَاعِ الشَّمْسِ مِنَ الشَّمْسِ، نُسَبِّحُ اللّٰهَ تَعَالَى وَنُقَدِّسُهُ وَنَحْمَدُهُ وَنَعْبُدُهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ. ثُمَّ بَدَا لِلّٰهِ تَعَالَى عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَخْلُقَ الْمَكَانَ، فَخَلَقَهُ وَكَتَبَ عَلَى الْمَكَانِ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيُّهُ، بِهِ أَيَّدْتُهُ وَبِهِ نَصَرْتُهُ». ثُمَّ خَلَقَ[2] اللّٰهُ الْعَرْشَ، فَكَتَبَ عَلَى سُرَادِقَاتِ الْعَرْشِ مِثْلَ ذَلِكَ. ثُمَّ خَلَقَ اللّٰهُ السَّمَاوَاتِ، فَكَتَبَ عَلَى أَطْرَافِهَا مِثْلَ ذَلِكَ. ثُمَّ خَلَقَ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ، فَكَتَبَ عَلَيْهِما مِثْلَ ذَلِكَ. ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ وَأَسْكَنَهُمُ السَّمَاءَ. ثُمَّ تَرَاءىٰ لَهُمُ اللّٰهُ تَعَالَى وَأَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله بِالنُّبُوَّةِ وَلِعَلِيٍّ علیه‌السلام بِالْوَلَايَةِ. فَاضْطَرَبَتْ فَرَائِصُ الْمَلَائِكَةِ. فَسَخِطَ اللّٰهُ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَاحْتَجَبَ عَنْهُمْ، فَلَاذُوا بِالْعَرْشِ سَبْعَ سِنِينَ، يَسْتَجِيرُونَ اللّٰهَ مِنْ سَخَطِهِ وَيُقِرُّونَ بِمَا أَخَذَ عَلَيْهِمْ، وَيَسْأَلُونَهُ الرِّضَا. فَرَضِيَ عَنْهُمْ بَعْدَ مَا أَقَرُّوا بِذَلِكَ، وَأَسْكَنَهُمْ بِذَلِكَ الْإِقْرَارِ السَّمَاءَ، وَاخْتَصَّهُمْ لِنَفْسِهِ وَاخْتَارَهُمْ لِعِبَادَتِهِ. ثُمَّ أَمَرَ اللّٰهُ تَعَالَى أَنْوَارَنَا أَنْ تُسَبِّحَ فَسَبَّحنا، فَسَبَّحَت المَلائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا. وَلَوْلَا تَسْبِيحُ أَنْوَارِنَا، مَا دَرَوْا كَيْفَ يُسَبِّحُونَ اللّٰهَ وَلَا كَيْفَ يُقَدِّسُونَهُ. ثُمَّ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْهَوَاءَ، فَكَتَبَ عَلَيْهِ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَصِيُّهُ، بِهِ أَيَّدْتُهُ وَبِهِ نَصَرْتُهُ». ثُمَّ خَلَقَ اللّٰهُ الْجِنَّ وَأَسْكَنَهُمُ الْهَوَاءَ، وَأَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْهُمْ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله بِالنُّبُوَّةِ وَلِعَلِيٍّ علیه‌السلام بِالْوَلَايَةِ. فَأَقَرَّ مِنْهُمْ بِذَلِكَ مَنْ أَقَرَّ، وَجَحَدَ مِنْهُمْ مَنْ جَحَدَ. فَأَوَّلُ مَنْ جَحَدَ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللّٰهُ، فَخُتِمَ لَهُ بِالشَّقَاوَةِ وَمَا صَارَ إِلَيْهِ. ثُمَّ أَمَرَ اللّٰهُ تَعَالَى عَزَّوَجَلَّ أَنْوَارَنَا أَنْ تُسَبِّحَ فَسَبَّحَتْ. فَسَبَّحُوا بِتَسْبِيحِنَا وَلَوْلَا ذَلِكَ، مَا دَرَوْا كَيْفَ يُسَبِّحُونَ اللّٰهَ. ثُمَّ خَلَقَ اللّٰهُ الْأَرْضَ، فَكَتَبَ عَلَى أَطْرَافِهَا: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

---

۱. در اصل کتاب: «من نور عظمته».

۲. در اصل کتاب: «کیّف».

وَصِيُّهُ، بِهِ أَيَّدْتُهُ وَبه نَصَرْتُهُ». فَبِذَلِكَ -يَا جَابِرُ- قَامَتِ السَّمَاوَاتُ بِغَيْرِ عَمَدٍ وَثَبَتَتِ الْأَرْضُ. ثُمَّ خَلَقَ اللهُ تَعَالَى آدَمَ عليه السلام مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ، فَسَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ. ثُمَّ أَخْرَجَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ صُلْبِهِ، فَأَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله بِالنُّبُوَّةِ وَلِعَلِيٍّ عليه السلام بِالْوَلَايَةِ. أَقَرَّ مِنْهُمْ مَنْ أَقَرَّ وَجَحَدَ مَنْ جَحَدَ. فَكُنَّا أَوَّلَ مَنْ أَقَرَّ بِذَلِكَ. ثُمَّ قَالَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعُلُوِّ شَأْنِي، لَوْلَاكَ وَلَوْلَا عَلِيٌّ وَعِتْرَتُكُمَا الْهَادُونَ الْمَهْدِيُّونَ الرَّاشِدُونَ، مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ وَلَا الْمَكَانَ وَلَا الْأَرْضَ وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْمَلَائِكَةَ وَلَا خَلْقاً يَعْبُدُنِي. يَا مُحَمَّدُ! أَنْتَ خَلِيلِي وَحَبِيبِي وَصَفِيِّي وَخِيَرَتِي مِنْ خَلْقِي، أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ وَأَوَّلُ مَنِ ابْتَدَأْتُ مِنْ خَلْقِي، ثُمَّ مِنْ بَعْدِكَ الصِّدِّيقُ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَصِيُّكَ، بِهِ أَيَّدْتُكَ وَنَصَرْتُكَ، وَجَعَلْتُهُ الْعُرْوَةَ الْوُثْقَى وَنُورَ أَوْلِيَائِي وَمَنَارَ الْهُدَى، ثُمَّ هَؤُلَاءِ الْهُدَاةُ الْمُهْتَدُونَ. مِنْ أَجْلِكُمْ ابْتَدَأْتُ خَلْقَ مَا خَلَقْتُ، وَأَنْتُمْ خِيَارُ خَلْقِي وَأَحِبَّائِي وَكَلِماتِي وَأَسمائِي الحُسنى وَأَسبابي وَآياتي الكُبرى وَحُجَّتي فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ خَلْقِي. خَلَقْتُكُمْ مِنْ نُورِ عَظَمَتِي وَاحْتَجَبْتُ بِكُمْ عَمَّنْ سِوَاكُمْ مِنْ خَلْقِي، وَجَعَلْتُكُمْ أُسْتَقْبَلُ بِكُمْ وَأُسْأَلُ بِكُمْ. فَكُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهِي، وَأَنْتُمْ وَجْهِي، لَا تَبِيدُونَ وَلَا تَهْلِكُونَ، وَلَا يَبِيدُ وَلَا يَهْلِكُ مَنْ تَوَلَّاكُمْ. وَمَنِ اسْتَقْبَلَنِي بِغَيْرِكُمْ فَقَدْ ضَلَّ وَهَوَى. وَأَنْتُمْ خِيَارُ خَلْقِي وَحَمَلَةُ سِرِّي وَخُزَّانُ عِلْمِي وَسَادَةُ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ. ثُمَّ إِنَّ اللهَ تَعَالَى هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ، وَأَهْبَطَ أَنْوَارَنَا مَعَهُ، وَأَوْقَفَنَا نُوراً صُفُوفاً بَيْنَ يَدَيْهِ نُسَبِّحُهُ فِي أَرْضِهِ، كَمَا سَبَّحْنَاهُ فِي سَمَائِهِ، وَنُقَدِّسُهُ فِي أَرْضِهِ كَمَا قَدَّسْنَاهُ فِي سَمَائِهِ، وَنَعْبُدُهُ فِي أَرْضِهِ كَمَا عَبَدْنَاهُ فِي سَمَائِهِ. فَلَمَّا أَرَادَ اللهُ إِخْرَاجَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ عليه السلام لِأَخْذِ الْمِيثَاقِ، سَلَكَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ، ثُمَّ أَخْرَجَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ صُلْبِهِ يُلَبُّونَ. فَسَبَّحْنَاهُ فَسَبَّحُوا بِتَسْبِيحِنَا، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَا دَرَوْا كَيْفَ يُسَبِّحُونَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ. ثُمَّ تَرَاءَى لَهُمْ بِأَخْذِ الْمِيثَاقِ مِنْهُمْ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ. وَكُنَّا أَوَّلَ مَنْ قَالَ بَلى، عِنْدَ قَوْلِهِ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ. ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْهُمْ بِالنُّبُوَّةِ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَلِعَلِيٍّ عليه السلام بِالْوَلَايَةِ، فَأَقَرَّ مَنْ أَقَرَّ وَجَحَدَ مَنْ جَحَدَ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: فَنَحْنُ أَوَّلُ خَلْقِ اللهِ، وَأَوَّلُ خَلْقٍ عَبَدَ اللهَ وَسَبَّحَهُ. وَنَحْنُ سَبَبُ خَلْقِ الْخَلْقِ وَسَبَبُ تَسْبِيحِهِمْ وَعِبَادَتِهِمْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالْآدَمِيِّينَ. فَبِنَا

عُرِفَ اللهُ وَبِنا وُحِّدَ اللهُ وَبِنَا عُبِدَ اللهُ، وَبِنَا أَكْرَمَ اللهُ مَنْ أَكْرَمَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِهِ، وَبِنَا أَثَابَ مَنْ أَثَابَ وَبِنَا عَاقَبَ مَنْ عَاقَبَ. ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ[۱] وقَوْلَهُ تَعَالَى: قُلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِينَ.[۲] فَرَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَوَّلُ مَنْ عَبَدَ اللهَ تَعَالَى، وَأَوَّلُ مَنْ أَنْكَرَ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ أَوْ شَرِيكٌ، ثُمَّ نَحْنُ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ. ثُمَّ أَوْدَعَنَا بِذَلِكَ النُّورِ صُلْبَ آدَمَ علیه‌السلام. فَمَا زَالَ ذَلِكَ النُّورُ يَنْتَقِلُ مِنَ الْأَصْلَابِ وَالْأَرْحَامِ مِنْ صُلْبٍ إِلَى صُلْبٍ. وَلَا اسْتَقَرَّ فِي صُلْبٍ إِلَّا تَبَيَّنَ عَنِ الَّذِي انْتَقَلَ مِنْهُ انْتِقَالُهُ وَشَرَّفَ الَّذِي اسْتَقَرَّ فِيهِ، حَتَّى صَارَ فِي صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَوَقَعَ بِأُمِّ عَبْدِ اللهِ فَاطِمَةَ، فَافْتَرَقَ النُّورُ جُزْءَيْنِ: جُزْءٌ فِي عَبْدِ اللهِ وَجُزْءٌ فِي أَبِي طَالِبٍ. فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ،[۳] يَعْنِي: فِي أَصْلَابِ النَّبِيِّينَ وَأَرْحَامِ نِسَائِهِمْ. فَعَلَى هَذَا أَجْرَانَا اللهُ تَعَالَى فِي الْأَصْلَابِ وَالْأَرْحَامِ حَتّى أخرجنا في أوانِ عَصرِنا وَزَمانِنا. فَمَن زَعَمَ أنّا لَسنا مِمَّن جَرى فِي الأصلابِ وَالأرحامِ وَوَلَدَنا الْآبَاءُ وَالْأُمَّهَاتُ، فَقَد كَذِبَ»[۴].

جابربن يَزيد جُعفي گفت: حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: جابر! خدا بود در حالی که هیچ چیز با او نبود، نه معلوم و نه مجهول. اولین موجودی که آفرید، محمّد مصطفی علیه وآله السّلام بود. ما اهل بیت را با او از نور خود و عظمتش آفرید، و به صورت سایه‌ای سبز در مقابل خود نگاه داشت؛ آن زمان که آسمان و زمین و شب و روز و خورشید و ماه وجود نداشت. نور ما از نور خدا، مانند پرتو خورشید نسبت به خورشید بود. ما او را تسبیح و تقدیس و ستایش می‌کردیم و آنچنان که شایستهٔ عبادت اوست عبادت می‌کردیم.

بعد خدا اراده کرد که مکان را بیافریند. آن را آفرید و بر مکان نوشت: «لا إِلهَ إِلَّا اللهُ محمد رسول خداست، علي امير المؤمنين و وصی او است، به وسیله علي، پیامبر را تأیید و نصرت دادم».

---

۱. الصافّات: ۱۶۵ و ۱۶۶.

۲. الزخرف: ۸۱.

۳. الشعراء: ۲۱۹.

۴. غاية المرام ج۱ ص۴۰ ح۷. همچنین در حلية الابرار ج۱ ص۱۳ و مدينة المعاجز ج۲ ص۳۷۱.

سپس عرش را آفرید و بر سُرادِقِ عرش همان جملات را نوشت. آنگاه آسمانها را آفرید و بر اطراف آن همین کلمات را نوشت. بعد بهشت و جهنم را آفرید و بر آنها نیز همین جملات را نوشت. سپس ملائکه را آفرید و آنها را ساکن آسمان گردانید. آنگاه خداوند خود را به آنها نشان داد و از آنها به ربوبیت خود و نبوت حضرت محمّد صلی الله علیه وآله و ولایت علي علیه السلام پیمان گرفت. ملائکه از این پیمان به هراس افتادند. خداوند بر آنها خشم گرفت و از آنها در حجاب شد. ملائکه هفت سال به عرش پناهنده شدند و از خدا تقاضا می‌کردند آنان را از خشم خود پناه دهد و اقرار به پیمان خود می‌کردند و تقاضای رضایت الهی می‌نمودند. پس از آنکه اقرار کردند خداوند از آنها راضی شد. به واسطه همین اقرار، آنها را ساکن آسمان گردانید و به خدمت خویش اختصاص داد و آنان را برای عبادت، برگزید.

آنگاه خداوند به اَنوارِ ما فرمان داد که تسبیح کنند. پس تسبیح کردیم و ملائکه براساس تسبیح ما تسبیح نمودند. اگر تسبیح ما نبود، آنها نمی‌دانستند چگونه خدا را تسبیح کنند و تقدیس نمایند.

آنگاه خداوند هوا را آفرید و بر آن نوشت: «لا إِلهَ إِلَّا اللهُ محمد رسول خداست، علي امیرالمؤمنین وصی او است، به وسیله علي او را تأیید کردم و نصرت دادم». سپس جن را آفرید و آنها را ساکن هوا نمود و از ایشان برای خود به ربوبیت و برای محمّد صلی الله علیه وآله به نبوت و برای علي علیه السلام به ولایت، پیمان گرفت. هر که خواست اقرار کرد و هر که خواست انکار کرد. اولین کسی که انکار نمود، ابلیس بود. خدا او را لعنت کند. کار او منتهی به شقاوت گردید و وضعی که اکنون دارد.

بعد خداوند امر کرد انوار ما تسبیح کنند. انوار ما تسبیح کردند. جنیان به واسطه تسبیح ما تسبیح کردند. در غیر این صورت نمی‌دانستند چگونه تسبیح کنند.

بعد خداوند زمین را آفرید و در اطراف آن نوشت: «لا إِلهَ إِلَّا اللهُ محمد رسول خداست، علي امیرالمؤمنین و وصی اوست که پیامبر را به وسیله او تأیید و نصرت دادم». به همین جهت ـ ای جابر ـ آسمانها بدون پایه پا بر جا است و زمین استوار است.

سپس خداوند آدم را از پهن دشت زمین آفرید و از روح خود در او دمید. آنگاه ذریهٔ او را از پشتش برآورد و از ایشان به ربوبیت خود و نبوت محمّد ﷺ و ولایت علي علیه‌السلام پیمان گرفت. هرکه خواست، اقرار کرد و هرکه خواست، انکار نمود.

ما اولین گروهی بودیم که به این، اقرار نمودیم.

آنگاه به محمّد ﷺ فرمود: به عزت و جلال و مقام والایم سوگند که اگر تو و علي و عترت هدایتگر و هدایت‌شده و راهنمایت نبود، بهشت و جهنم و مکان و زمین و آسمان و ملائکه و هیچ موجودی را نمی‌آفریدم که مرا بپرستد. ای محمّد! تو دوست و حبیب و صفیّ و برگزیده خلق من و محبوبترین آنها در نزد منی. و اولین کسی هستی که او را از میان مخلوقات خود آفریدم، سپس بعد از تو صدیق، امیرالمؤمنین، علي، وصیِ تو را که به وسیله او تو را نصرت و تأیید نمودم و او را دستاویز محکم و روشنی‌بخش دوستان و چراغ راهنما قرار دادم. و پس از او این راهنمایان هدایت یافته را آفریدم. به خاطر شما آفریدم آنچه آفریدم. شما برگزیدگان خلق هستید و دوستدارانم و کلماتم و اسماء حسنای من و اسباب من و بزرگترین نشانه‌های من و حجتِ من میانِ من و آفریدگانم هستید. شما را از نور عظمت خود آفریدم و به وسیلهٔ شما برغیر شما احتجاج کردم و شما را وسیلهٔ روی‌آوردن خلق به سوی خود قرار دادم و شما را وسیلهٔ درخواست قرار دادم. و هرچیزی هلاک شونده است مگر وجه خدا. و شما وجه من هستید و هلاکت نمی‌یابید و هرکه از شما پیروی کند هلاک و نابود نمی‌شود. هرکه به وسیلهٔ غیر شما به من روی آرد، گمراه است. شما برگزیدگان خلق و حامل اسرار و گنجینه علم من و سَروَرِ اهل آسمان‌ها و اهل زمینید.

آنگاه خداوند با سایبانی از ابر و ملائکه برزمین آمد، که انوارِ ما اهل بیت با او بود و انوار ما را در مقابل خود قرار داد. او را در زمینش تسبیح می‌کردیم، همچنانکه که در آسمان تسبیح می‌نمودیم.

وقتی خداوند اراده کرد ذریه آدم را برای گرفتن پیمان برآورد، این نور را در آن راه داد. آنگاه ذریه او را از پشتش برآورد که لبیک می‌گفتند و براساس تسبیح ما آنها تسبیح نمودند و در غیر این صورت نمی‌دانستند چگونه تسبیح کنند. آنگاه

خداوند برای پیمان گرفتن به ربوبیت، خود را به آنان نمایاند. ما اولین کسانی بودیم که آری گفتیم وقتی فرمود: آیا پروردگار شما نیستم؟

سپس برای محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله به نبوت و برای علي علیه‌السلام به ولایت پیمان گرفت. هر که خواست اقرار کرد و هر که خواست انکار نمود.

حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: پس ما اولین مخلوق خدا و اولین پرستنده و تسبیح‌کننده او بودیم. ما سبب آفرینش و موجب تسبیح و عبادت ملائکه و انسانها بودیم. به وسیله ما خدا شناخته شد و به وحدانیت پرستش گردید، هر یک از آفریدگان که مقامی یافت و به واسطه ما گرامی شد. ما سبب پاداشِ پاداش‌گیران و کیفرِ تبهکاران هستیم.

سپس این آیه را تلاوت نمود: وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ. و آیه دیگر: قُلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِينَ.

فرمود: پیامبر اکرم اولین کسی است که خدا را پرستش کرده و اول کسی است که منکر فرزند یا شریک داشتن خدا شده، و ما پس از پیامبر اکرم قرار داریم.

سپس نور ما را در پشت آدم علیه‌السلام قرار داد. پیوسته این نور از پشت‌ها و رحمها به پشت و رحمی دیگر منتقل می‌گردید. از هر پشتی که منتقل می‌شد، کاملاً آشکارا بود که این نور دیگر از او منتقل شده است. و در پشت دیگر که قرار می گرفت، آثار شرافت نور در او آشکار می‌شد. تا اینکه به پشت عبد المطلب رسید و به رحمِ فاطمه، مادرِ عبدالله منتقل شد. در این هنگام به دو قسمت تقسیم گردید: یک قسمت در عبدالله قرار گرفت و قسمت دیگر در ابوطالب.

این است تفسیر آیهٔ قرآن: وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ. (و انتقال تو در اهل سجود) که منظور، پشت‌های پیامبران و رحمهای زنان ایشان است. بدین طریق خداوند ما را در پشت‌های پدران و رحم‌های مادران جای داد، تا اینکه ما را در این دوره و زمان بیرون آورد. پس هر که پندارد که ما در شمار کسانی نیستیم که در پشت‌ها و رحِم‌ها جریان یافته‌ایم و پدران و مادران (در درازای زمان‌ها) ما را نزاده‌اند، دروغ می‌گوید.

به سبب کثرت فوائد و دلالت بر مطالب بسیار این حدیث، آن را به تمامی در مطلب

دوم نیز ذکر کردیم. ولی این حدیث مانند مُشک است که هرچه تَکرارش کنی، بوی خوشِ آن بیشتر به مَشام می‌رسد.

۵۸. علامه مجلسی در بحار الأنوار جلد اول (از چاپ قدیم) به نقل از شیخ احمد بن فهد در المهذَّب و دیگران، به اِسنادِ خویش از مُعلّی بن خُنَیس آورده‌است که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«یَا مُعَلَّی! یَوْمُ النَّیْرُوزِ هُوَ الْیَوْمُ الَّذِي أَخَذَ اللهُ مِیثَاقَ الْعِبَادِ أَنْ یَعْبُدُوهُ وَلَا یُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً، وَأَنْ یَدِینُوا بِرُسُلِهِ وَحُجَجِهِ وَأَوْلِیَائِهِ»[1] ـ تا آخر حدیث.

ای مُعلّی! روز نوروز همان روزی است که خداوند، از مردم پیمان گرفته که عبادتش کنند و چیزی را با او شریک نگیرند، و به فرستادگانش و حجت‌ها و اولیای او ایمان آرند.

۵۹. در تفسیر عیاشی، از عبد الرحمن بن کثیر آورده که امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ تَبَارَکَ وَتَعَالَی عَرَضَ عَلَی آدَمَ فِي الْمِیثَاقِ ذُرِّیَّتَه، فَمَرَّ بِهِ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَهُوَ مُتَّکِئٌ عَلَی عَلِيٍّ علیه‌السلام، وَفَاطِمَةُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهَا تَتْلُوهُمَا، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ علیهماالسلام یَتْلُوَانِ فَاطِمَةَ. فَقَالَ اللهُ: یَا آدَمُ إِیَّاكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَیْهِ[2] بِحَسَدٍ، أُهْبِطْكَ مِنْ جِوَارِي»[3] تا آخر حدیث.

خداوند، تَبارَکَ وَتَعالی، دودمانِ آدم را در عالم میثاق بر او عرضه کرد. در این میان رسول خدا بر او گذر کرد، در حالی که (به ترتیب) علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام پشت سر او بودند. خداوند فرمود: آدم! مبادا به چشم حسد به او بنگری، وگرنه تو را از جوار خود هبوط می‌دهم.

۶۰. در بحار الأنوار، کتاب السماء والعالم، به نقل از الدر المنثور، از ابی سعید الخُدری آورده که گوید:

«سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله سُئِلَ عَنِ الْعَزْلِ، فَقَالَ: لَا عَلَیْکُمْ أَنْ تَفْعَلُوا إِنْ یَکُنْ مِمَّا أَخَذَ

۱. بحار الأنوار ج۵ ص۲۳۷ ح۱۵.
۲. در اصل کتاب: «الیهم».
۳. تفسیر عیاشی ج۱ ص۴۱ ح۲۷.

اللهُ مِنْهَا الْمِيثَاقَ، فَكَانَتْ عَلَى الصَّخْرَةِ نُفِخَ فِيهِ الرُّوحُ»[1].

شنیدم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در پاسخ پرسش از عزل فرمود: باکی بر شما نیست اگر چنین کنید، اگر خدا پیمانش را گرفته بر سر سنگ هم جان در او بدمد.

۶۱. در بحار، به نقل از سیوطی از ابن مسعود آورده که از او درباره عزل پرسیدند. پاسخ داد:

«لَوْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ نَسَمَةٍ مِنْ صُلْبِ رَجُلٍ، ثُمَّ أَفْرَغَهُ عَلَى صَفَا لَأَخْرَجَهُ مِنْ ذَلِكَ الصَّفَا؛ فَإِنْ شِئْتَ فَاعْزِلْ وَإِنْ شِئْتَ لَا تَعْزِلْ»[2].

اگر خداوند پیمان فردی را که در صلب مردی است، گرفته باشد، آنگاه بر سنگی باشد، آن را از آن سنگ بیرون آرد. بدین روی، اختیار داری اگر خواستی عزل کن وگرنه مکن.

۶۲. در مستدرك الوسائل، کتاب الحج، به نقل از مزار قدیم، ضمن یکی از زیارتهای ائمه علیهم‌السلام و تجدید عهد با آنها صلوات الله علیهم روایت می‌کند که امام علیه‌السلام می‌فرماید:

«إِنَّ زِيَارَتَنَا إِنَّمَا هِيَ تَجْدِيدُ الْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ الْمَأْخُوذِ فِي رِقَابِ الْعِبَادِ وَسَبِيلُ الزَّائِرِ أَنْ يَقُولَ عِنْدَ زِيَارَتِهِمْ عليهم‌السلام: جِئْتُكَ يَا مَوْلَايَ زَائِراً لَكَ وَمُسَلِّماً عَلَيْكَ وَلَائِذاً بِكَ، أُجَدِّدُ مَا أَخَذَ اللهُ لَكُمْ فِي رَقَبَتِي مِنَ الْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ وَالْوَلَايَةِ لَكُمْ وَالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ، مُعْتَرِفاً بِالْفَرْضِ مِنْ طَاعَتِكُمْ. ثُمَّ ضَعْ يَدَكَ الْيُمْنَى عَلَى الْقَبْرِ وَقُلْ: هَذِهِ يَدُ مُصَافَقَةٍ لَكَ عَلَى الْبَيْعَةِ الْوَاجِبَةِ عَلَيْنَا، فَاقْبَلْ مِنِّي ذَلِكَ يَا إِمَامِي»[3].

زیارت ما تجدید عهد و پیمانی است که بر گردن مردم بوده و از آنها گرفته‌اند. وظیفهٔ زائر آن است که در هنگام زیارتشان بگوید: مولای من! به زیارتت آمده‌ام، به محضرت سلام می‌دهم و به آستانت پناه آورده‌ام، عهد و پیمانی را که خداوند به گردنم نهاده، و ولایت‌تان و برائت از دشمنان‌تان را تجدید می‌کنم. و وجوب طاعت شما را اقرار می‌آورم.

---

۱. بحار الأنوار ج۵۷ ص۳۸۲ ح۱۰۶. الدر المنثور ج۳ ص۱۴۴.
۲. بحار الأنوار ج۵۷ ص۳۸۳ ح۱۰۷. الدر المنثور ج۳ ص۱۴۴.
۳. مستدرك الوسائل ج۱۰ ص۲۲۳ رقم ۱۱۹۰۱.

آنگاه دست راست خود را بر قبر مطهر بنه و بگو: این دست گشاده با حضرت تو است برای بیعت واجب، پس ای امام من! این زیارت را از من بپذیر.

توضیح این روایت، با رجوع به مطالبی که قبلاً در مسئلهٔ اِستِلامِ حَجَر و تجدید عهد و میثاقِ گرفته شده از مردم در لمس و مُصافَقهٔ آن آوردیم، دانسته می‌شود.

۶۳. در زیارت پیامبر ﷺ از راه دور، اصحاب حدیث در کتاب‌های خود، زیارتی از شیخ مفید و سید ابن طاووس و شهید اوّل رحمهم الله آورده‌اند که ضمن آن می‌خوانیم:

«السَّلامُ عَلَيْكَ يا حُجَّةَ اللهِ عَلَى الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ، وَالسّابِقَ إلى طاعَةِ رَبِّ الْعالَمِينَ، وَالْمُهَيْمِنَ عَلى رُسُلِهِ... إلى أن قال: الْفائِزَ بِالسِّباقِ، وَالْفائِتَ عَنِ اللِّحاقِ.... إلى أن قال: أَوَّلِ النَّبِيّينَ مِيثاقاً وَآخِرِهِمْ مَبْعَثاً، الَّذِي غَمَسْتَهُ فِي بَحْرِ الْفَضِيلَةِ والْمَنْزِلَةِ الْجَلِيلَة»[1].

سلام بر تو، ای حجت خدا بر پیشینیان و پسینیان، و ای سبقت‌گیرنده در اطاعت پروردگار جهانیان، و ای نگاهبان بر فرستادگان... ای رستگار به سبقت و درک‌کنندهٔ لُحوق... نخستین پیامبر در میثاق و آخرین پیامبر در بعثت، که (خدایا!) او را در دریای فضیلت و منزلت والا فروبرده‌ای.

۶۴. در کتاب الکشکول فیما جَرىٰ لآل الرسول نوشته علامه اجلّ سید نِحریر حیدر بن علی حسینی آملی قدّس سرّه ـ که نسخه آن نزد ما موجود است[2] ـ آمده است:

«قال المفضَّل بن عمر: سألت مولاي الصادق عليه السلام: بما استحقَّ الرّسولُ ﷺ سيادةَ الخلقِ أجمعين؟ قال: بسبقه في الذّرّ لمّا قال الله تعالى: ألستُ بربّكم. وكان هو أوّلَ من سبَقَ بالجواب فقال بلى. فبعثه الله عزّوجلّ إلى الذّرّ أجمعين» تا آخر حديث.

مفضّل از امام صادق عليه السلام پرسید: چگونه رسول ﷺ به سرورِی تمام آفریدگان

---

۱. إقبال الأعمال ج۳ ص۱۲۴. المزار شهید اول ص۱۰ و عبارت صفحهٔ ۱۲ آن.

۲. دو نسخه از آن در کتابخانه ایشان در نجف اشرف موجود است: شماره ۲۱۳۶ همراه با الزام الناصب شیخ مفلح بن الحسن الصیمری، و شمارهٔ ۱۵۸ کتابت سال ۱۰۲۲ همراه با الأنوار البدرية که بر آن نام طهماسب میرزای قاجار و مهر مؤید الدوله ضیاء لشکر موجود است. ر.ک: فهرس مخطوطات مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام العامة في النجف الأشرف تأليف علامه محقق سید عبدالعزیز طباطبائی قدس سره.

رسید؟ پاسخ داد: به سبقتش در عالم ذرّ، زمانی که خداوند فرمود: «ألستُ بربّكم» و او به پاسخ دادن سبقت گرفت و «بلی» گفت. بدین روی خداوند عزّوجل حضرتش را بر تمام ذرّه‌ها برانگیخت.

۶۵. عیاشی از ابوذر روایت کرده که گوید:

«وَاللهِ مَا صَدَقَ أَحَدٌ مِمَّنْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَهُ فَوَفَى بِعَهْدِ اللهِ، غَيْرَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِمْ وَعِصَابَةٍ قَلِيلَةٍ مِنْ شِيعَتِهِمْ. وَذَلِكَ قَوْلُ اللهِ: وَما وَجَدْنا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنا أَكْثَرَهُمْ لَفاسِقِينَ[۱] وَقَوْلُهُ: وَلكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يُؤْمِنُونَ[۲]»[۳].

به خدا سوگند، از میان کسانی که خداوند پیمان آنان را گرفته، کسی راست نگفت بجز خاندان پیامبرشان و گروهی اندک که شیعیان آنهایند. این است کلام الهی که فرمود: «برای بیشتر آنها (وفا به) پیمان نیافتیم و بیشترشان را فاسق یافتیم». و فرمود: «اما بیشتر مردم ایمان نمی‌آرند».

۶۶. در مختصر البصائر سعد بن عبدالله ـ که نسخه آن نزد ما موجود است ـ از زرّ بن حبیش روایت کرده که امیرالمؤمنین عليه‌السلام فرمود:

«إِذَا أُدْخِلَ الرَّجُلُ حُفْرَتَهُ، أَتَاهُ مَلَكَانِ اسْمُهُمَا مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ... إلى أن قال: فَالْأَوْصِيَاءُ هُمْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ وُقُوفاً عَلَيْهِ، لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ، لِأَنَّهُمْ عُرَفَاءُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، عَرَّفَهُمْ عَلَيْهِمْ عِنْدَ أَخْذِ الْمَوَاثِيقِ عَلَيْهِمْ، وَوَصَفَهُمْ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ عَزَّوَجَلَ: وَعَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ،[۴] وَهُمُ الشُّهَدَاءُ عَلَى أَوْلِيَائِهِمْ، وَالنَّبِيُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله الشَّهِيدُ عَلَيْهِمْ، أَخَذَ لَهُمْ مَوَاثِيقَ الْعِبَادِ بِالطَّاعَةِ، وَأَخَذَ النَّبِيُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ بِالطَّاعَةِ، فَجَرَتْ نُبُوَّتُهُ عَلَيْهِمْ. وَذَلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَ: فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنا بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً[۵]»[۶].

---

۱. الأعراف: ۱۰۲.

۲. رعد: ۱.

۳. تفسير العيّاشيّ ج۲ ص۲۳ رقم ۵۹.

۴. الأعراف: ۴۶.

۵. النّساء: ۴۱.

۶. بصائر الدرجات ص۵۱۸ ح۹. مختصر البصائر حلی ص۱۶۱ به اسنادش به شیخ طوسی آن را روایت کرده است.

وقتی انسان وارد گور می‌شود، دو فرشته به نام نکیر و منکر می‌آیند... اوصیاء که صاحبان صراط هستند بر آن ایستاده‌اند. هیچ کس وارد بهشت نشود مگر آن که ائمه را (به امامت) بشناسد و آنان او را (به اطاعت و ولایت) بشناسند. و هیچ کس وارد دوزخ نشود جز آن کسی که اهل بیت را (به امامت) نشناسد و ایشان او را (به ولایت) نشناسند، زیرا آنانند عرفای خداوند عزّوجل، که خداوند آنان را به هر فرد شناساند، زمانی که از آنها پیمان گرفت. و ایشان را در کتابش وصف کرده و فرمود: «وعلی الأعراف رجال یعرفون کلاًّ بسیماهم». آنان‌اند گواهان بر پیروان خود، و پیامبر خدا گواه بر آنان است. خداوند پیمان بندگان را بر اطاعت آنها گرفته و پیامبر نیز چنین پیمانی از مردم گرفته است. بدین روی نبوتش بر آنها جریان یافته و این است کلام خداوند عزوجل: «فکیف إذا جئنا من کلّ أمّة بشهید وجئنا بك علی هؤلاء شهیدا».

۶۷. در همان کتاب، از مشیخه حسن بن محبوب، آورده که داود می‌گوید:
«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَ: أَم حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ.[1] قَالَ: إِنَّ اللهَ قَدْ عَلِمَ بِمَا هُوَ مُكَوِّنُهُ قَبْلَ أَنْ يُكَوِّنَهُ وَهُمْ ذَرٌّ، وَعَلِمَ مَنْ يُجَاهِدُ وَمَنْ لَمْ يُجَاهِدْ، كَمَا عَلِمَ أَنَّهُ يُمِيتُ خَلْقَهُ قَبْلَ أَنْ يُمِيتَهُم»[2].

از امام صادق عليه‌السلام در بارهٔ این آیه پرسیدم که می‌فرماید: «آیا پنداشتید که وارد بهشت می‌شوید، در حالی که خداوند هنوز افرادی از شما را که جهاد کرده‌اند، معلوم نکرده است». فرمود: خداوند، هر چیز را که پدید می‌آرد، قبل از تکوین، بدان علم دارد در حالی که ذرّ است. خداوند می‌داند که چه کسی جهاد می‌کند و چه کسی جهاد نمی‌کند. همان گونه که قبل از مردنِ آفریدگان خود، می‌داند که آنها را خواهد میراند.

۶۸. عیاشی از ابی بصیر روایت کرده که از امام باقر عليه‌السلام در مورد این آیه پرسیدم.

۱. آل عمران: ۱۴۲.
۲. مختصر بصائر الدرجات ص۱۶۹.

«سألته عن قول الله: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ[1] الآية، قَالَ: يَعني في الميثاق. قالَ ثُمَّ قَرَأْتُ عَلَيهِ التّائبُونَ العَابِدُون[2]. فَقالَ أبُوجَعفر عليه السلام: لا وَلكِن اقرَأها التّائِبِينَ العابِدِين»[3].

پرسیدم دربارهٔ این آیه که می‌فرماید: خداوند از مؤمنان جان و مالشان را می‌خرد به بهای بهشت که از آنِ آنها باشد. فرمود: در عالم میثاق چنین کرده است. سپس آیهٔ التائبون العابدون را خواندم. پس امام باقر عليه السلام فرمود: نه، بخوان: التائبین العابدین.

سعد بن عبدالله قمی رحمه الله نیز به اسناد خویش آن را روایت کرده، چنانکه شیخ اجلّ حسن بن سلیمان حلی رحمه الله در مختصر البصائر[4] نقل کرده است، ـ که نسخه آن نزد ما موجود است.

۶۹. مرحوم کلینی از ابوعُبیده و زُراره ضمن روایت مفصلی از امام باقر عليه السلام آورده‌اند که پس از شهادت سید الشهدا عليه السلام میان امام سجاد عليه السلام با محمد بن حنفیه محاکمه‌ای در کنار حجرالاسود روی داد که ضمن آن می‌فرماید:

«فَانْطَلَقَا حَتَّى أَتَيَا الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ: ابْدَأْ أَنْتَ، فَابْتَهِلْ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَسَلْهُ أَنْ يُنْطِقَ لَكَ الْحَجَرَ، ثُمَّ سَلْ. فَابْتَهَلَ مُحَمَّدٌ فِي الدُّعَاءِ وَسَأَلَ اللهَ، ثُمَّ دَعَا الْحَجَرَ فَلَمْ يُجِبْهُ. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: يَا عَمِّ، لَوْ كُنْتَ وَصِيّاً لَأَجَابَكَ. قَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: فَادْعُ اللهَ أَنْتَ يَا ابْنَ أَخِي، وَسَلْهُ. فَدَعَا اللهَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام بِمَا أَرَادَ، ثُمَّ قَالَ: أَسْأَلُكَ بِالَّذِي جَعَلَ فِيكَ مِيثَاقَ الْأَنْبِيَاءِ وَمِيثَاقَ الْأَوْصِيَاءِ وَمِيثَاقَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَمَّا أَخْبَرْتَنَا مَنِ الْوَصِيُّ وَالْإِمَامُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام. قَالَ: فَتَحَرَّكَ الْحَجَرُ حَتَّى كَادَ أَنْ يَزُولَ...»[5].

---

۱. التوبة: ۱۱۱.

۲. التوبة: ۱۱۲.

۳. تفسیر عیاشی ج۲ ص۱۱۲ ح۱۴۰.

۴. مختصر بصائر الدرجات: ص۲۱.

۵. الکافي ج۱ ص۳۴۸ ح۵.

پس رهسپار شدند تا به حجرالاسود رسیدند. علی بن الحسین علیه‌السلام به محمد بن حنفیه فرمود: تو اول به درگاه خداوند عزوجل تضرّع کن و از او بخواه که حجر را برایت به سخن آورد و سپس (دربارهٔ امامت) بپرس. محمد بن حنفیه با تضرع و زاری دعا کرد و از خدا خواست، و سپس از حجر خواست (که به امامت او سخن گوید)، ولی حجر جوابش نگفت. علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: ای عمو! اگر تو وصی بودی جوابت می‌داد. محمد گفت: پسر برادر! تو دعا کن و از خدا بخواه. علی بن الحسین علیه‌السلام به آنچه خواست دعا کرد، سپس فرمود: از تو می‌خواهم به آن خدایی که میثاق پیغمبران و اوصیاء و همه مردم را در تو قرار داده است (همه باید نزد تو آیند و بپیمان خدا وفا کنند) که وصیّ و امام بعد از حسین علیه‌السلام را به ما خبر ده. حَجَر جنبشی کرد که نزدیک بود از جای خود کنده شود.

۷۰. ابن قولویه در کامل الزیارة ـ که نسخه آن نزد ما موجود است[۱] ـ از بُرید بن معاویة عِجلی آورده که گوید:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! أَخْبِرْنِي عَنْ إِسْمَاعِيلَ الَّذِي ذَكَرَهُ اللهُ فِي كِتَابِهِ حَيْثُ يَقُولُ: وَاذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِسْماعِيلَ إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَكانَ رَسُولاً نَبِيًّا[۲].. فَإِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ. فَقَالَ علیه‌السلام: إِنَّ إِسْمَاعِيلَ مَاتَ قَبْلَ إِبْرَاهِيمَ، وَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ حُجَّةً لِلَّهِ قَائِماً صَاحِبَ شَرِيعَةٍ، فَإِلَى مَنْ أُرْسِلَ إِسْمَاعِيلُ إِذَنْ؟ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَنْ كَانَ؟ قَالَ علیه‌السلام: ذَاكَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ حِزْقِيلَ، بَعَثَهُ اللهُ إِلَى قَوْمِهِ، فَكَذَّبُوهُ فَقَتَلُوهُ وَسَلَخُوا وَجْهَهُ. فَغَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ، فَوَجَّهَ إِلَيْهِ أَسْطَاطَائِيلَ مَلَكَ الْعَذَابِ.

فَقَالَ لَهُ: يَا إِسْمَاعِيلُ! أَنَا أَسْطَاطَائِيلُ مَلَكُ الْعَذَابِ، وَجَّهَنِي إِلَيْكَ رَبُّ الْعِزَّةِ، لِأُعَذِّبَ قَوْمَكَ بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ إِنْ شِئْتَ. فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ: لَا حَاجَةَ لِي فِي ذَلِكَ يا أسطاطائيلُ، فَأَوْحَى اللهُ إِلَيْهِ: فَمَا حَاجَتُكَ يَا إِسْمَاعِيلُ؟ فَقَالَ: يَا رَبِّ إِنَّكَ أَخَذْتَ الْمِيثَاقَ لِنَفْسِكَ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّةِ وَلِأَوْصِيَائِهِ بِالْوَلَايَةِ، وَأَخْبَرْتَ

---

۱. علامه امینی این نسخه را تحقیق کرده با نسخ صحیح آن مقابله کرد و آن را در نجف اشرف به سال ۱۳۵۶ قمری منتشر کرد. رحمة الله علیه.

۲. مریم: ۵۴.

خَيْرَ خَلْقِكَ بِمَا تَفْعَلُ أُمَّتُهُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام مِنْ بَعْدِ نَبِيِّهَا»[۱] ـ تا آخر حدیث.

برید عِجلی گوید: به حضرت امام جعفر صادق عليه السلام گفتم: ای فرزند رسول الله! مرا از آن اسماعیل که خدا در قرآن خبر داده، آگاه کن، زیرا می‌فرماید: وَاذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِسْماعِيلَ إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَكانَ رَسُولًا نَبِيًّا. آیا چنان که مردم می‌پندارند، او اسماعیل بن ابراهیم عليهما السلام بود؟ امام صادق عليه السلام فرمود: اسماعیل بن ابراهیم، قبل از حضرت ابراهیم، از دنیا رفت. از طرفی حضرت ابراهیم عليه السلام خودش در زمین حجت خدا و صاحب شریعت و دین بود، با بودن ابراهیم چگونه می‌شود اسماعیل به سوی کسی برانگیخته شده باشد؟ گفتم: پس این اسماعیل که خدا در قرآن فرموده، کیست؟ فرمود: وی اسماعیل بن حزقیل بود که پیغمبری به شمار می‌رفت، خدا او را برای هدایت قومش برانگیخت، ولی قوم وی، او را دروغگو دانستند و کشتند و پوست صورت او را کندند، سپس خدای قهار بر آنان غضب نمود و أسطاطائیل را ـ که فرشتهٔ عذاب بود ـ نزد اسماعیل فرستاد. او به اسماعیل گفت: من أسطاطائیل هستم، ملک عذاب. خدا مرا فرستاده که اگر تو بخواهی، قوم تو را به انواع و اقسام عذاب گرفتار کنم. فرمود: نه، من احتیاجی به این ندارم. خدای توانا به وی وحی کرد: پس چه حاجتی داری ای اسماعیل؟ اسماعیل گفت: پروردگارا! تو برای ربوبیت خود و نبوت حضرت محمّد صلى الله عليه وآله وسلم و ولایت اوصیاء آن بزرگوار، عهد و پیمان گرفته‌ای، بهترینِ خلق خود را آگاه کرده‌ای که امتش بعد از او با حسین چه خواهند کرد...

۷۱. کشّی رحمه الله در صفحهٔ ۶۲ رجال خود از فضیل رسان، دربارهٔ ابی داود آورده که گوید:

«حَضَرْتُهُ عِنْدَ الْمَوْتِ، وَجَابِرٌ الْجُعْفِيُّ عِنْدَ رَأْسِهِ. قَالَ: فَهَمَّ أَنْ يُحَدِّثَ فَلَمْ يَقْدِرْ. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ جَابِرٍ: اسَلْهُ. قَالَ فَقُلْتُ: يَا أَبَا دَاوُدَ! حَدِّثْنَا الْحَدِيثَ الَّذِي أَرَدْتَ. قَالَ: حَدَّثَنِي عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ الْخُزَاعِيُّ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله أَمَرَ فُلَاناً وَفُلَاناً أَنْ يُسَلِّمَا عَلَى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَا: مِنَ اللهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ؟ فَقَالَ: مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ. ثُمَّ أَمَرَ حُذَيْفَةَ وَسَلْمَانَ فَسَلَّمَا عَلَيْهِ. ثُمَّ أَمَرَ الْمِقْدَادَ، فَسَلَّمَ وَأَمَرَ بُرَيْدَةَ أَخِي ـ وَكَانَ أَخَاهُ

۱. کامل الزیارات ص۱۳۸ رقم ۳ / ۱۶۳.

لِأُمِّهِ ـ فَقَالَ: إِنَّكُمْ قَدْ سَأَلْتُمُونِي مَنْ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي، وَقَدْ أَخْبَرْتُكُمْ بِهِ وَقَدْ أَخَذْتُ عَلَيْكُمُ الْمِيثَاقَ، كَمَا أَخَذَ اللهُ تَعَالَى عَلَى بَنِي آدَمَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى. وَايْمُ اللهِ لَئِنْ نَقَضْتُمُوهَا لَتَكْفُرُن»[1].

در هنگام مرگش نزد او حاضر شدم، در حالی که جابر جُعفی کنار او بود. می خواست سخن بگوید ولی نتوانست. سپس محمد بن جابر گفت: از او بپرس. به او گفتم: ای ابا داود! حدیثی را که می‌خواستی بگویی، برای ما بازگوی. پس گفت:

عمران بن حصین برایم گفت که روزی رسول خدا ﷺ به فلان و فلان امر فرمود که بر علی بن ابی طالب علیه‌السلام با عنوان «امیرالمؤمنین» سلام دهند. پرسیدند: آیا این امری از جانب خدا است یا رسول خدا؟ فرمود: از جانب خدا و رسولش. آنگاه به حذیفه و سلمان همین سان امر فرمود. آنان سلام دادند، و همین گونه مقداد و برادرم بریده، ـ که برادر مادری او بود. سپس گفت: پیامبر فرمود: شما از من در بارهٔ ولیّ خود پس از من پرسیدید و من به شما خبر دادم. آنگاه از شما پیمان گرفتم، چنانکه خداوند تعالی از بنی آدم پیمان گرفت زمانی که به آنها فرمود: «آیا من پروردگارتان نیستم؟» گفتند: بلی. و به خدا سوگند اگر این پیمان را بشکنید، به یقین کافر می‌شوید.

۷۲. صاحب الشهاب الثاقب در ذکر این آیه می‌گوید:

«در اخبار وارد است که جناب ختمی مآب مکرر می‌فرمود که خداوند عالم ما را خلق کرد از نور خود، و از انوار ما خلق کرد انبیاء را، و از انوار انبیاء خلق کرد مؤمنین را، و از نور مؤمنین خلق کرد ملائکه را، و از انوار ملائکه جن را، واز انوار آنها حیوانات را، و از انوار آنها نباتات را، و از انوار آنها جمادات را.

و در خبری دیگر مروی است که فرمود: خداوند عالم حقیقت ما را خلق کرد و عطسه کردیم، خداوند مهربان فرمود: الحمد لله رب العالمین، پس من از شدت حیا عرق کردم و یکصد و بیست و چهار هزار قطره عرق از جبین من چکید، و از هر قطره پیغمبری خلق شدند و در دور من طواف می‌کردند و به تسبیح و تهلیل من، تسبیح و تهلیل می‌کردند. پس، از پیغمبران عهد و میثاق گرفت، خداوند

---

۱. اختیار معرفة الرجال ج۱ ص۳۰۸ رقم ۱۴۸.

ایشان، که مردم را دعوت نمایند به یگانگی خدا و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام و آل علی علیهم السلام، و به نبوت خود ایشان، پس بنا به قابلیت هر زمان، پیغمبری فرستاد، نیابتاً از جناب محمد صلی الله علیه و آله، تا در آخر انبیاء مبعوث گردد و جمیع انبیاء نایب آن جناب بوده‌اند» انتهی.

۷۳. در کنز الفوائد (منتخب از تأویل الآیات) به نقل از نُخَب المناقب تألیف ابی عبدالله حسین بن جبر، رحمه الله، با اسناد از ابی وَرد عامی آورده که امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَ: أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ[1]، هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَالْأَعْمَى هُنَا هُوَ عَدُوُّهُ، وَأُولُوا الْأَلْبَابِ شِيعَتُهُ الْمَوْصُوفُونَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلا يَنْقُضُونَ الْمِيثاقَ[2]، الْمَأْخُوذَ عَلَيْهِمْ فِي الذَّرِّ بِوَلَايَتِهِ وَيَوْمِ الْغَدِيرِ»[3].

ابو الوَرد از حضرت باقر علیه السلام درباره آیه پرسید: «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ» (کسی که می‌داند آنچه بر تو از پروردگارت نازل شده حق است). فرمود «کسی که می‌داند» یعنی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، و اعمی (کور) در آیه دشمن اوست، و اولو الالباب (خردمندان) شیعیان علی هستند که چنین توصیف شده‌اند: الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَلا يَنْقُضُونَ الْمِيثاقَ. کسانی که به عهد و پیمان خدا وفا دارند، و میثاقی که در عالم ذر و در روز غدیر راجع به ولایت علی از آنها گرفته شده نمی‌شکنند.

بیان حال سند چهل حدیث از احادیث نقل شده

این تَعدادی از اَخبار در این مسئله بود و با آنچه که تحت آیات ذکر کردیم، جمعاً صد و پنجاه حدیث می‌شود. ما برای اینکه سخن به درازا نکشد، به این مقدار اِکتفا کردیم، وگرنه اخبار وارده از فریقین در این مَقام بسیار است، چندین برابر آنچه ذکر کردیم. اکثر این اخبار ذکر شده، صحیحُ السند و بسیار معتبر می‌باشند که بر اَرباب فنّ پوشیده نیست، بلکه بسیاری از آنها در اَعلیٰ درجهٔ صحّت قرار دارند.

---

۱. الرعد: ۱۹.

۲. الرعد: ۲۰.

۳. تأویل الآیات ج۱ ص۲۳۱ ح۸.

اینک در اینجا برای اثبات کلام خود، به بررسی سند چهل حدیث از میان این احادیث می‌پردازیم؛ پس می‌گوییم:

بسم الله الرحمن الرحیم

حدیث اول

حدیث ۱ از آیه ۱، چهار راوی:

۱. بَرقی، احمد بن محمد: فردی ثقه و از اَجِلّاءِ راویان ما است.

۲. حسن بن علی بن فَضّال: فردی ثقه و از اصحاب اِجماع است و کسی است که به اخذ روایت از او امر شده‌ایم.

۳. ابن بُکَیر: او عبدالله بن بُکَیربن اَعیَن است، فردی ثقه و از اصحاب اِجماع.

۴. زُراره: وَثاقت و جَلالتِ او برتر از آن است که ذکر شود. او از نخستین طبقه اصحاب اجماع است.

پس سند در اَعلیٰ درجهٔ صِحّت است، مانند بیشتر این چهل حدیث. پس نیک بنگر.

حدیث دوم

حدیث ۲ از آیه ۱، سه راوی:

۱. بَرقی: ثقه و جلیلُ القدر.

۲. احمد بن محمد بن اَبی نَصر معروف به بَزَنطی: ثقه و جلیلُ القدر و از اصحاب اجماع.

۳. رفاعة: ثقه است و هیچ عیب و اعتراضی بر او وارد نیست.

پس سند در اَعلیٰ درجهٔ صِحّت است.

حدیث سوم

حدیث ۳ ازآیه ۱، پنج راوی:

۱. بَرقی: ثقه و جلیلُ القدر.

۲. محمد بن خالد بَرقی: ثقه و استوار.

۳. فُضاله: از اَجلّاءِ ثِقات، و از اصحاب اجماع.

۴. جمیل بن دَرّاج: وجهُ الطائفه، ثقه و از اصحاب اجماع.

۵. زُراره: در وَثاقت و جَلالت بی نیاز از توضیح است.

پس سند در اَعلیٰ درجهٔ صِحّت است، مانند بیشتر آنچه خواهد آمد.

حدیث چهارم

حدیث ۷ از آیه ۱، پنج راوی:

۱. علی بن ابراهیم: ثِقه و ثَبت و مورد اعتماد.

۲. ابراهیم بن هاشم قمی رحمه الله: ثِقه، نخستین ناشر حدیث کوفیّین در قم.

۳. محمد بن اَبی عُمَیر: از اصحاب اِجماع، از مُوَثّق‌ترین اشخاص در نزد خاصه و عامه، و همچنین زاهدترین و عابدترین و ناسک‌ترین آنها.

۴. عمربن اُذَینه: وجهُ الشیعة، در وَثاقَتش اتفاق نظر است.

۵. زُراره: ثِقه است و مشهورتر است از آنچه گویند.

حدیث پنجم

حدیث ۸ از آیه ۱، پنج راوی مانند آنچه پیشتر گفتیم:

۱. علی بن ابراهیم

۲. ابراهیم بن هاشم

۳. ابن اَبی عُمَیر

۴. ابن اُذَینه

۵. زُراره

ششم

حدیث ۱۱ از آیه ۱، شش راوی:

۱. ابوالحسن علی بن الحسین، پدرِ شیخ صدوق: شیخِ محدّثانِ قم و ثقهٔ آنان.

۲. سعد بن عبدالله: وَجیه طایفه، ثِقه و جَلیلُ القدر.

۳. محمد بن عیسی: نَجاشی می‌گوید: جَلیل است در میان اصحاب ما، ثِقةٌ عَینٌ،

روایات بسیار و تصانیف نیکو دارد. البته برخی مطالب دیگر گفته‌اند. علامهٔ نَقّاد محدّث نوری قُدّس سرّه می‌گوید: الحق او فردی ثِقه و ثَبت و جَلیل است.

۴. حسن بن علی بن فَضّال: ثقه، از اصحاب اجماع.

۵. عبدالله بن بُکَیر: ثقه، از اصحاب اجماع.

۶. زُراره: وَثاقت و جَلالتش روشن است.

هفتم

حدیث ۴ از آیه ۱، پنج راوی:

۱. صفّار: از ثِقاتِ مَشایخِ اَجِلّه. مشهورتر از آن است که نیازی به ذکر باشد.

۲. احمد بن محمد: ثِقه فَقیه وجیه.

۳. حسن بن موسیٰ، معروف به خَشّاب، فردی ثِقه از وجوهِ طایفه، بسیار دانا.

۴. علی بن حسان: ثقه ثقه، از اَجِلّاءِ ثِقات.

۵. عبدالرحمن بن کثیر: او را مُعتمَد، بلکه ثِقه دانسته‌اند.

هشتم

حدیث ۴ از آیه ۲، سه راوی:

۱. صفّار: ثِقه از اَعاظِمِ شُیوخِ طایفه.

۲. محمد بن عیسیٰ: ثقه، و سخن نجاشی و محدّث نوری رحمهما الله را در باره‌اش آوردیم.

۳. سلیمان جعفری: از اَجِلّاءِ ثِقات.

نهم

حدیث ۱ از آیه ۳، پنج راوی:

۱. محمد بن حسن بن ولید: ثقة ثقه.

۲. صفّار، محمد بن الحسن: ثقه، از اَجِلّاءِ شُیوخِ شیعه.

۳. محمد بن عیسی بن عُبَید: ثقه، چُنانکه از نَجاشی و علامه نوری رحمهما الله نقل شد.

۴. زیاد قندی: ثقه در روایت و قابل اعتماد.

۵. عبدالله بن سِنان: ثِقه از اصحاب ما، جلیلُ القدر که هیچ طعنه‌ای بر او وارد نیست. در محضر امام صادق علیه‌السلام از او یاد شد، امام دربارهٔ او فرمودند: «هر چه در عمر پیش می‌رود، بر خیرش افزوده می‌شود».

دهم

حدیث ۱ از آیه ۴، سه راوی:

۱. ابراهیم بن هاشم قمی رحمه الله: ثقه، نخستین ناشرِ حدیثِ کوفیان در قم.

۲. ابن ابی عُمَیر: از موثّق‌ترین و زاهدترین مردم و از اصحابِ اِجماع.

۳. عبدالله بن مسکان: ثقةٌ عَینٌ، از اَجِلّاء و از اصحابِ اِجماع.

یازدهم

حدیث ۲ از آیه ۸، چهار راوی:

۱. علی بن ابراهیم قمی: ثقه.

۲. ابراهیم بن هاشم قمی رحمه الله: ثقه، نخستین نشردهندهٔ حدیث کوفیان در قم.

۳. ابن ابی عُمَیر: از موثّق‌ترین و زاهدترین مردم.

۴. ابن مسکان: از اَجِلّاءِ ثِقات، و از اصحاب اجماع.

دوازدهم

حدیث ۱ از آیه ۹، سه راوی:

۱. علی بن ابراهیم قمی: ثقه.

۲. ابراهیم بن هاشم: ثقه، نخستین نشر دهنده حدیث کوفیان در قم.

۳. محمد بن فُضَیل: منظور، محمد بن قاسم بن فضیل است زیرا از ابراهیم بن هاشم روایت می‌کند، ثقه.

سیزدهم

حدیث ۱ از آیه ۱۰، پنج راوی:

۱. محمد بن یحیی: ثقه.

۲. احمد بن محمد: ثقه.

۳. حسن بن محبوب: ثقه و از اصحاب اجماع.

۴. محمد بن نُعمان: ابو جعفرِ اَحوَل معروف به مؤمن الطاق، ثِقه و جلیلُ القدر.

۵. سلام بن مُستَنیر: در تعلیقه گوید: از اَخبارش برمی‌آید که از شیعه است، بل از خَواصّ یارانِ ائمه است.

چهاردهم

حدیث ۱ از آیه ۱۱، پنج راوی:

۱. علی بن ابراهیم قمی: ثقه.

۲. ابرهیم بن هاشم قمی: حال او ذکر شد.

۳. محمد بن عیسی بن عُبَید: کلامِ نَجاشی و علامه نوری رحمهما الله را در باره‌اش آوردیم که وی فردی ثقه و جلیل است.

۴. یونُس بن عبدالرحمٰن: ثقه، وَجیهُ الطائفة، عظیمُ المنزلة، و از اصحاب اجماع است.

۵. عبدالله بن سِنان: ثقه و از اصحاب ما، جلیل، و هیچ طعنه‌ای براو وارد نیست. در محضر امام صادق علیه‌السلام از او یاد شد. امام فرمود: «هر چه از عمرش بیشتر می‌گذرد، خیرش بیشتر می‌شود».

پانزدهم

حدیث۲ از آیه ۱۱، پنج راوی:

۱. علی بن ابراهیم: ثقه.

۲. ابراهیم بن هاشم: مکرّر در مورد او گفته شد.

۳. محمد بن ابی عُمَیر: قبلاً دربارهٔ او گفتیم.

۴. عُمَربن اُذَینه: در وثاقتش اتفاق نظر است.

۵. زُراره: وثاقتش معروف است.

این سند کلینی در روایت است. در حالی که شیخ صدوق رحمه الله حدیث را با این

سند روایت کرده است: از پدرم (ثقه)، از سعد بن عبدالله قمی (وجیهُ الطائفة، ثقه)، از سه تن: ابراهیم بن هاشم (که قبلاً از او یاد شد) و محمد بن الحسین بن ابی الخطّاب (ثقه و عظیمُ المنزلة) و یعقوب بن یزید (ثقه، از اَجِلّاءِ مَشایخ و ثِقاتِ اَثبات)، همگی از ابن اَبی عُمَیر، از ابن اُذَینه، از زُراره (که در بارهٔ آنها سخن رفت).

شانزدهم

حدیث ۳ از آیه ۱۱، هشت راوی:

۱. ابو جعفر محمد بن بابویه صدوق: شیخ الطایفه و رئیس حافظان حدیث.

۲. ابوالحسن علی بن الحسین پدر شیخ صدوق: شیخ قمیّین و فقیه‌ترین و واثق‌ترینِ آنها.

۳. سعد بن عبدالله: ثقه و وجیه الطائفة.

۴. احمد بن محمد: او پسر عیسی بن عبدالله اشعری است، ثقه و وجیه.

۵. محمد بن عیسی بن عبدالله أشعری: ثقه و شیخ قمیین در زمانش.

۶. عبدالله بن مُغَیره: ثِقه ثِقه، که هیچ احدی در جَلالت و دین و وَرَع با او برابری نمی‌کند.

۷. ابن مسکان: ثقه عین، از اصحاب اجماع.

۸. زُراره: ثقه ثقه.

هفدهم

حدیث ۱ از آیه ۱۲، پنج راوی:

۱. علی بن ابراهیم قمی: ثقه.

۲. ابراهیم بن هاشم: قبلاً توضیح داده شد.

۳. نضربن سوَید: ثقه جلیل صحیحُ الحدیث، هیچ عیبی در او نیست.

۴. یحیی حلبی: یعنی یحیی بن عِمران بن علی بن اَبی شُعبه، ثقه ثقه، صحیح الحدیث، کتابی دارد که جماعتی از آن روایت می‌کنند.

۵. ابن سِنان: بین دو نفر مشترک است: عبدلله بن سنان و محمد بن سنان. اگر اولی

باشد که فردی ثقه و از اصحاب ما و جلیل القدر است که هیچ طعنه‌ای بر او وارد نیست. حدیث امام صادق علیه السلام در مدح او پیشتر نقل شد. و اگر محمد بن سنان باشد، اصحاب رجال نظرات متفاوتی در باره او دارند، ولی محققان با ادلهٔ مُتقَن، وَثاقتِ وی را ثابت کرده‌اند.

محدّثِ خبیر، نَقّادِ متبحِّر و واقف بر احوالِ رجال، محدث نوری رحمه الله، در باره او می‌گوید:

«او نزد ما از عمدهٔ ثِقات و اَجلّهٔ رُوات است. چنانکه محققان و ناقدانِ دقیق نیز گفته‌اند».

سپس آن بزرگوار رحمه الله در باره او به تفصیل سخن گفته و شواهدی بر وَثاقت وی نشان داده و در آخر می‌گوید:

«صحیح‌ترین دیدگاه که از مجموعِ ادلّه برداشت می‌شود، توثیقِ محمّد بن سنان است».

کسی که خواهان تفصیل باشد، باید به جلد سوم مستدرك الوسائل صفحه ۵۵۷ تا ۵۶۱ (از چاپ قدیم) رجوع کند.

در جای دیگر، هَنگام ذکرِ محمد بن سنان که وَثاقت و جَلالتِ وی را توضیح دادیم، می‌گوید:

«ابن سنان مشترک بین دو ثقه است که عدم تعیین هرکدام، هیچ زیانی ایجاد نمی‌کند».

هجدهم

حدیث ۱ از آیه ۱۳، شش راوی:

۱. کلینی، محمدبن یعقوب: ثقه‌ای در میان مشایخِ اَجِلّه است.

۲. علی بن ابراهیم: ثقه.

۳. ابراهیم بن هاشم: ثقه، قبلاً توضیح داده شد.

۴. احمد بن محمد بن ابی نصر، معروف به بَزَنطی: ثقه و جلیلُ القدر، از اصحاب اِجماع، بالاتر از آن است که نیاز به توصیف داشته باشد.

۵. اَبان بن عُثمان: در طبقهٔ دومِ اصحابِ اِجماع قرار دارد.

۶. محمد بن علی حلبی: ثقه فقیه وجیه جلیل.

نوزدهم

حدیث ۱ از آیه ۱۴، چهار راوی:

۱. صفار: از ثِقاتِ مَشایخ و وجهُ الطائفة.

۲. احمد بن محمد: همان بَزَنطی است که در جَلالت و وَثاقت معروف است.

۳. حسن بن محبوب: ثقه و جلیلُ القدر.

۴. حسین بن نعیم صحّاف: ثقه عین.

این سند صفّار است. اما کلینی از محمد بن یحیی عطار (ثقه جلیل)، از احمد بن محمد روایت کرده و بقیه سند مشترک است.

بیستم

حدیث ۱ از آیه ۱۵، سه راوی:

۱. جعفربن محمد بن شُرَیح: امامی و صاحب کتاب معتمَدی که مورد قبولِ علما قرار گرفته است.

۲. حمید بن شعیب سبعی: کوفی و مقبولُ الروایة، دارای کتابی که جماعتی از آن روایت می‌کنند.

۳. جابربن یزید جُعفی: کلمات علما درباره او فراوان است. اما سخن محقّقِ نقّاد محدّث نوری رحمه الله در باره او، ما را کفایت می‌کند. وی گوید:

«از اجلّاء رواة و اعاظم ثقات، بلکه از حاملان اسرار اهل بیت و حافظ کنوز اخبار آنهاست».

بیست و یک

حدیث ۱ از آیه ۱۸، پنج راوی:

۱. صفار: از مَشایخِ اَجلّه ثِقات است.

۲. محمد بن احمد: ثقه و جلیلُ القدر.

۳. یعقوب بن یزید: از اَجِلّاءِ مَشایخ و ثِقات اَثبات.

۴. حسن بن محبوب: کوفی و ثقه، از امام رضا علیه‌السلام و از شصت تن از یاران امام صادق علیه‌السلام روایت کرد. مردی جلیلُ القدر بود و از ارکان اربعه در عصر خود شمرده می‌شد و از اصحاب اجماع است.

۵. محمد بن فُضَیل: یعنی اَزدی، کوفی ثقه، از اصحاب امام رضا علیه‌السلام به دلیل روایت حسن بن محبوب از او.

بیست و دو

حدیث ۱ از اخبار، چهار راوی:

۱. برقی، احمد بن محمد: ثقه.

۲. علی بن حَکَم: کوفی ثقه جلیل، کثیرالروایة.

۳. اَبان بن عُثمان: فقیه و از اصحاب اجماع.

۴. زُراره: وَثاقت و جَلالتِ او معروف است.

بیست و سه

حدیث ۲، چهار راوی:

۱. برقی، احمد بن محمد: ثقه.

۲. حسن بن محبوب: ثقه و از اصحاب اجماع و جلیلُ القدر.

۳. علی بن رِئاب: ثقه و جلیلُ القدر، صاحب اصل کبیر، که جماعتی از آن روایت کرده‌اند.

۴. بُکَیر بن اَعیَن: کوفی، ابوجَهم. کَشّی به سندِ صحیح روایت کرد که امام صادق علیه‌السلام بعد از مرگ او فرمود:

«خداوند، عزَّوجلّ، او را در میانِ رسول خود و امیرمومنان علیهما‌السلام جای داد».

بیست وچهار

حدیث ۳، چهار راوی:

۱. برقی، احمد بن محمد: ثقه.

۲. برقی، محمد بن خالد: ثقه.

۳. احمد بن محمد بن ابی نصر بَزَنطی: ثقه و جلیل القدر و از اصحاب اجماع.

۴. عبدالکریم حلبی، عَمرو بن صالح خَثعَمی: نجاشی می‌گوید:

«کوفی است و از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام روایت کرده است. سپس واقفی شد. ثقه ثقه عین ملقب به کرام است. کتابی دارد که عده‌ای از اصحاب ما از آن روایت کرده‌اند».

بیست و پنج

حدیث هفت، سه راوی:

۱. صفار: ثقه وجیه، عظیمُ المنزلة، قلیلُ السقوط در روایت.

۲. حسن بن محبوب: ثقه و از اصحاب اجماع.

۳. صالح بن سهل: محدّث نوری رحمه الله او را توثیق کرده. و این حدیث را ثقة الاسلام کلینی و شیخِ حافظانِ ثقه، شیخ صدوق، روایت کرده‌اند.

بیست و شش

حدیث ۸، پنج راوی:

۱. صفّار: ثقه و وجیه الطائفة.

۲. احمد بن محمد: همان عیسی اشعری است، فقیه و وجیه و ثقه.

۳. حسن بن علی نعمی: او همان ابن النُعمان مولی بنی هاشم، معروف به اعلم است. ثقه ثبت صحیحُ الحدیث.

۴. ابن مسکان: ثقه عین، از اَجِلّاء و از اصحاب اجماع.

۵. عبدالرحیم قصیر: مَقبولُ النقل. محدّث نقّاد نوری رحمه الله، او را از ثِقات برشمرده و ادلّه‌ای بر وَثاقتش اِقامه کرده است.

بیست و هفت

حدیث ۷، پنج راوی:

۱. صفار: ثقه و شیخ الروایة.

۲. محمد بن حسین: او همان ابن ابی الخَطّاب است، ثقه عین و بسیار عظیم القدر.

۳. حسن بن محبوب: ثقه وجیه، از اصحاب اجماع و از ارکان اربعهٔ عصر خویش است.

۴. سیف بن عُمَیره: ثقه.

۵. ابوبکر حَضرَمی: او عبدالله بن محمد حضرمی است، مقبولُ الروایة. علامه نوری ـ که محدثی دانا بر احوال رجال است ـ تصریح بر وَثاقتش کرده است. شش تن از اصحاب اِجماع از او روایت می‌کنند: ابن ابی عمیر، صفوان، یونس، عبدالله بن مسکان، جمیل بن دراج و عثمان بن عیسی. دو نفر اول جز از وثاقتش نمی‌گویند و این از نشانه‌های وثاقت اوست.

بیست و هشت

حدیث ۱۲، شش راوی:

۱. صفار: از مشایخ اجلّه ثِقات.

۲. احمد بن محمد: ثقه.

۳. علی بن حکم: کوفی، ثقه جلیل القدر.

۴. سیف بن عمیره: ثقه.

۵. ابوبکر حضرمی: وَثاقت او در سند قبلی گذشت.

۶. حُذَیفه بن اُسَید صحابی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله: او بر اساس خبری که کَشّی روایت کرده، از حواریّون امام حسن علیه‌السلام بوده. علّامهٔ نقاد نوری رحمه الله او را از ثِقات بر شمرده است.

بیست و نه

حدیث ۱۶، شش راوی:

۱. محمد بن یعقوب: ثقة الاسلام، شیخ المشایخ الأجِلّة قَدّس الله أسرارَهم.

۲. محمد بن یحیی: او ابو جعفر عطّار قمی رحمه الله است، ثقه عین، از اَجِلّاءِ مَشایخ.

۳. احمد بن محمد: او همان اشعری است، از ثِقاتِ فقهاء و وجیهِ آنان.

۴. حسن بن محبوب: از وجوهِ طائفه و ثِقاتِ آنها و از اصحاب اِجماع است.

۵. هشام بن سالم: نجاشی می‌گوید:

«ثقه ثقه، دارای کتابی است که جماعتی از آن روایت می‌کنند».

۶. حبیب سَجِستانی: حسن و مَقبولُ الروایة، بلکه ثقه، بر اساس نظر محدث نوری رحمه الله.

این سند کلینی است. اما شیخ الحفظة ثقهٔ أجلّ صدوق رحمه الله حدیث را اینگونه روایت کرده است: از محمد بن الحسن بن ولید (ثقه ثقه عین جلیلُ القدر)، از محمد بن حسن صفّار (ثقه، از وجوه شیوخ طایفه)، از احمد بن محمد بن عیسی اشعری تا آخر سند.

سی ام

حدیث ۱۷، پنج راوی:

۱. محمد بن یعقوب کُلینی: ثقة الاسلام، مفتی طائفه، مروّج مذهب، موثق‌ترین و ثبت‌ترین.

۲. علی بن ابراهیم: ثقه.

۳. ابراهیم بن هاشم: قبلاً ذکر شد.

۴. ابن ابی عُمَیر: موثق‌ترین و زاهدترین مردم نزد مخالف و موافق.

۵. معاویة بن عمّار: رُکن گروه و چهره آن در زمانش. نجاشی می‌گوید:

«شخصیتی وجیه در میان اصحاب ما و مقدم کبیرالشان و عظیم المحلّ و ثقه بود».

کلینی از یک طریق دیگر نیز حدیث را آورده است: از طریق محمد بن اسماعیل، که ابوالحسن البُندُقی نیسابوری است. شیخ محدّث علّامه حرّعاملی در خاتمهٔ وسائل می‌گوید:

«شیخ طوسی در باب (من لم یرو عنهم علیهم‌السلام) او را ذکر کرده و او کسی است که کلینی از او و از فضل بن شاذان روایت کرده است. اصحاب متأخر ما حدیث او را حَسَن و بعضی صحیح برشمرده‌اند که این برحسب قاعده آنها مدح و توثیق اوست. او نقیّ الحدیث است که با واسطه و از راوی ضعیف روایت نمی‌کند. و این هم مدحی است بر او که با تتبع به دست می‌آید».[1]

---

۱. وسائل الشیعة ج۳۰ ص۴۶۲.

برخی مراد از محمد بن اسماعیل را محمد بن اسماعیل بن بشیر بَرمَکی صاحب الصومعة دانسته‌اند. نجاشی می‌گوید:

«او ثقه‌ای مستقیم است و شماری از اصحاب رجال او را توثیق کرده‌اند».

سی و یک

حدیث ۱۸، هفت راوی:

۱. محمد بن یعقوب کلینی: ثقة الاسلام، موثق‌ترین مشایخ اَثبات.

۲. محمد بن یحیی: ثقه.

۳. محمد بن احمد: ثقه و از شیوخ اجلّه.

۴. موسی بن عمر: همان ابن بَزیع است، ثقه‌ای که خلاف و طعنی بر او وارد نمی‌شود.

۵. ابن سنان: مراد او، محمد است که محدّثِ نقّاد نوری رحمه الله در شرح حال او می‌گوید:

«و در نزد ما، از ثقات و اجلّه راویان است چنانکه محققان و ناقدان گفته‌اند».

۶. ابوسعید قَمّاط: او خالد بن سعید است، به قرینهٔ ابن سنان، کوفی و ثقه.

۷. بُکیر بن اَعیَن: کوفی. کشی به سند صحیح روایت می‌کند که امام صادق علیه‌السلام بعد از مرگش فرمود:

«خداوند عزّوجلّ، او را بین پیامبرش و امیر مومنان علیهما و علی آلهما الصلاة والسلام جای داده است».

سی و دو

حدیث ۲۰، پنج راوی:

۱. محمد بن یعقوب کلینی: شیخ اجلّهٔ ثقات.

۲. محمد بن یحیی عطار: از ثقات مشایخ اجلّه است.

۳. احمد بن محمد: او اشعری و وجیه المشایخ و ثقه آنها است.

۴. ابن فَضّال: ثقه و وجیه و از اصحاب اجماع.

۵. حسن بن جهم: ابومحمد، ثقه و جلیل که اجلّاء از او روایت می‌کنند.

سی و سه

حدیث ۲۱، شش راوی:

۱. کلینی رحمه الله: ثقه و جلیل القدر.

۲. محمد بن یحیی عطار: ثقه و از مشایخ اجلّه.

۳. احمد بن محمد: ثقه و وجیه.

۴. حسن بن محبوب: ثقه و از وجوه طایفه و از اصحاب اجماع.

۵. ابن رئاب: ثقه و جلیلُ القدر، صاحب اصل کبیر.

۶. زُراره: وثاقت و جلالتش روشن‌تر از آن است که نیازی به توصیف داشته باشد.

کُلینی حدیث را از طریق دیگر نیز روایت کرده است: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب.

سی و چهار

حدیث۲۲، پنج راوی:

۱. کلینی: ثقه جلیل القدر اَثبت.

۲. محمد بن یحیی: همان عطار است، ثقه و از مشایخ اجلّه.

۳. احمد بن محمد: ثقه و وجیه.

۴. محمد بن الحسین: همان ابن ابی الخطاب است، ثقه عین، عظیم المنزلة.

۵. محمد بن اسماعیل: ابن بزیع، ثقه و از عیون طائفه.

سی و پنج

حدیث ۲۳، شش راوی:

۱. کلینی: پیشتاز اصحاب حدیث، شیخ ثقه.

۲. محمد بن یحیی: ثقه و از مشایخ اَثبات.

۳. احمد بن محمد: ثقه، وجیه.

۴. ابن محبوب: ثقه و از اصحاب اجماع، یکی از ارکان اربعه عصر خویش.

۵. ابن رئاب: ثقه و جلیل القدر.

۶. زُراره: وثاقت و جلالتش معروف است.

کُلینی رحمه الله حدیث را از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب روایت کرده تا آخر سند.

سی و شش

حدیث ۲۴، شش راوی:

۱. کلینی: ثقة الاسلام، شیخ الاجلّة الأثبات.

۲. عده‌ای از اصحاب ما: مراد از این عبارت به تصریح خودش، علی بن ابراهیم، علی بن محمد بن عبدالله بن اُمیّه و علی بن حسن است.

۳. احمد بن محمد بن خالد: ثقه.

۴. محمد بن خالد بَرقی: ثقه، به تبع آنچه محققان گفته‌اند.

۵. خَلَف بن حَمّاد: کوفی، ثقه.

۶. عبدالله بن سنان: ثقه جلیل القدر و از اصحاب ما، که هیچ طعنه‌ای بر او وارد نمی‌شود.

سی و هفت

حدیث ۲۶، هفت راوی:

۱. ابن بابویه: ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی رحمه الله، صدوق الطایفه، شیخ حافظان ثقه، رئیس محدّثین، مولود به دعای مولایمان حضرت حجت صاحب الامر علیه الصلاة والسلام.

۲. محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه الله: ثقه ثقه، جلیل القدر.

۳. محمد بن حسن صفار: از ثقات مشایخ اجلّه.

۴. عباس بن معروف: از اجلاء ثقات.

۵. حَمّاد بن عیسی: ثقه. محدث خبیر در احوال رجال، علامه نوری رحمه الله می‌گوید: «او از عیون طایفه و از اصحاب اجماع و دارای مناقب فراوانی است».

۶. حریز: او حریز بن عبدالله است. نوری رحمه الله می‌گوید:

«حریز از اعاظم رواة و عیون آنهاست، ثقه و ثبت است و هیچ اشکالی در او نیست»[1].

۷. ابوبصیر و زراره و محمد بن مسلم.[2]

سی و هشت

حدیث ۲۷، هفت راوی:

۱. شیخ صدوق: امام اصحاب حدیث.

۲. ابوالحسن علی بن حسین قمی: پدر شیخ صدوق رحمه الله، ثقه و از عیون مشایخ طایفه.

۳. سعد بن عبدالله: ثقه، از شیوخ و عیون طایفه.

۴. محمد بن حسین بن ابی الخطاب: ثقه جلیل القدر.

۵. احمد بن محمد بن ابی نصر: به کرات گذشت، ثقه و از اصحاب اجماع است.

۶. عبدالکریم بن عمرو خَثعَمی: ثقه ثقه عین.

۷. عبدالله بن ابی یَعفور: از فقهای شناخته شده که عُیون طایفه‌اند، که در شمار زُراره و اَمثالِ اوست. کشّی به سه طریق از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که درباره او می‌فرماید:

«به خدا سوگند کسی را نیافتم که اطاعتم کند و سخنم را بپذیرد (در یک لفظ آمده: وصیّتم را بپذیرد و امرم را اطاعت کند) مگر یک تن که عبدالله بن ابی یَعفور است. من به او امر کردم و وصیّتش کردم، پس امرم را پیروی کرده و کلامم را پذیرفت».

در مستدرك الوسائل چنین آمده است.[3]

سی و نه

حدیث ۲۹، شش راوی:

۱. شیخ صدوق: شیخ حافظان، ثقه.

---

۱. خاتمهٔ مستدرك ج۴ ص۲۳۵.

۲. کذا. در اصل کتاب چنین است.

۳. خاتمة مستدرك الوسائل ج۴ ص۴۱۲.

۲. علی بن حسین قمی رحمه الله: پدر شیخ صدوق رحمه الله، ثقه و از عیون مشایخ.

۳. سعد بن عبدالله: ثقه و وجیه الطائفة.

۴. یعقوب بن یزید: از اَجلّاء مشایخ و ثقات اَثبات.

۵. محمد بن ابی عمیر: وثاقت و جلالتش معروف است.

۶. ابن اُذینه: وجه الشیعة، به اتفاق ثقه است.

پس سند در اَعلیٰ مرتبهٔ صِحت است.

چهل

حدیث ۳۰، هفت راوی:

۱. صدوق: ثقه در میان اصحاب ائمهٔ حدیث.

۲. علی بن احمد بن موسی: همان دَقّاق است و از مشایخِ شیخ ما صدوق رحمه الله، که روایت زیادی را از او نقل کرده، همراه با دعای «رضي الله عنه» که برای او آورده است.

۳. حمزة بن قاسم علوی عباسی: ثقه و جلیل القدر، از اصحاب ما، کثیرالحدیث.

۴. جعفربن محمد بن مالک کوفی فَزاری: علامهٔ نقّاد، شیخ حُرّعاملی قُدّس سرّه، در بارهٔ او می‌فرماید:

«نجاشی او را ضعیف دانسته و شیخ طوسی او را موثق شمرده و علامه حلی در باره‌اش توقف کرده است. ظاهراً شیخ طوسی دیدگاه تضعیف را ضعیف برشمرده، چون می‌گوید: او ثقه است، گرچه برخی او را ضعیف دانسته‌اند».[۱]

۵. محمد بن حسین بن زید زَیّات: او همان ابن ابی الخَطّاب معروف، و از اجلّاء ثقات است و منزلتی بزرگ دارد.

۶. محمد بن زیاد اَزدی: او همان محمد بن ابی عُمَیر است که جَلالت و وَثاقت او زبانزد و از اصحاب اجماع است.

۷. مفضّل بن عُمَر: شیخ حرّعاملی رحمه الله در خاتمهٔ وسائل در شرح حال مفضّل می‌گوید:

---

۱. وسائل الشیعة ج۳۰ ص۳۳۳.

«شیخ مفید رحمه الله در ارشاد، او را موثّق دانسته و ستوده است. کشّی در جایی از کتابش مدحِ رَسایی درباره‌اش آورده و جَلالتِ او را بیان کرده و او را وکیلِ امام معصوم و ثقه دانسته است. اما در جای دیگر، نکوهشی برایش آورده، که می‌توان آن را به همان گونه که در مورد زُراره گفته شد، حمل کرد.[1] همچنین نجاشی رحمه الله و به تبع او علامه حلّی او را ضعیف می‌دانند، در حالی که حسن بن علی بن شعبه در کتاب خود، او را توثیق کرده است»[2].

مرحوم شیخ حرّعاملی مفضّل را در شمار راویان ثقه یاد کرده است. این نشان می‌دهد که ایشان وثاقت مفضل را ترجیح داده است، علاوه بر اینکه روایات دالّ بر نکوهش او را مانند روایات مربوط به زُراره می‌داند.

محقّقِ نقّاد محدّث نوری رحمه الله در مورد جناب مفضّل گوید:

«در نظر ما، به پیروی از گروهی از محقّقان، مفضّل، در شمار برترین راویان و از افراد مورد وثوق امامان معصوم علیهم‌السلام است».

کسی که کلمات و استدلالهای مرحوم نوری را به تفصیل بخواهد، باید به کتاب مستدرك الوسائل ج ۳ ص ۵۶۲ تا ۵۷۱ [در چاپ جدید: خاتمۀ مستدرك ج ۴ ص ۹۵ به بعد] رجوع کند.

نتیجۀ بحث سندی

این بود اخبار عالم ذرّ و وضعیت سندیِ این چهل حدیث که تمامیِ آنها صحیحند و اکثر آنها در درجه بالای صِحت قرار دارند و تمامیِ رجالِ آنها ـ قَدّسَ اللهُ اَسرارَهم ـ از راویان ثقه و ثَبت و جَلیلِ امامیه‌اند. به نظر من، این روایت سرمایه‌ای است برای کسی که اهل تدبّر باشد. و کفایتی است برای رهرو حق، که حق برای پیروی شایسته‌تر است.

---

۱. خلاصۀ بحث این است که ائمۀ معصومین علیهم‌السلام گاهی برای حفظ جان برخی از یاران خاصّ خود در برابر حکومتهای ستمگر، از نکوهش آنها سخن می‌گفتند. زراره و مفضّل در این شمار جای دارند. تفصیل مطلب در کتابهای علم رجال آمده است. (ویراستار).

۲. وسائل الشیعة ج۳۰ ص۴۹۶.

اینک با وجود این همه ادلّه از آیات و روایات صحیح و متقن و معتبر، دیگر نمی‌توانیم در برابر خدا و ائمه دین، جرأت ورزیم و با اِعمال اندیشه‌های کاسد و دیدگاه‌های فاسد در برابر کتاب خداوند متعال و اخبار خاندان حکمت و عصمت علیهم‌السلام، بایستیم.

کاش می‌دانستم، از آنچه بیانگران وحی خدا و زبان‌های حکمتش به آن خبردادند، بر اساس کدامین کتاب یا کدامین سنّت، اعراض می‌شود؟ چگونه برخی افراد، از معنایی که آن همه ادله فراوان در آیات و روایات به روشنی می‌رسانند، چشم می‌پوشند؛ ودر عوض، معنایی از آن می‌گیرند که هیچ جایگاهی در کتاب و سنّت ندارد و هیچ روایتی بر آن دلالت نمی‌کند؟

باید تأمل کرد که این اخبار از رسول خدا، امیرالمؤمنین، امام سجاد، امام باقر، امام صادق، امام کاظم، اما رضا و امام حسن عسکری صلوات الله علیهم اجمعین؛ به روایت عده‌ای که تعداد آنها از پنجاه بیشتر است، و همگیِ آنها ثقات و عدول و اَثبات و اجلّاء اصحاب امامیه‌اند، رضوان الله علیهم؛ روایت شده است. یعنی:

۱. ابوذر غفاری (یکی از ارکان دین)[۱] ۲. حذیفه یمانی (یکی از ارکان چهارگانهٔ اسلام)، ۳. ابوحمزه ثمالی (ثقهٔ جلیل)، ۴. ابن عباس (از بزرگان صحابه)، ۵. اصبغ بن نباته (از اصحاب خاصّ امیرالمؤمنین علیه‌السلام)، ۶. زرارة بن اعین (ثقهٔ صادق، از شش تن نخستین اصحاب اجماع)، ۷. محمد بن مسلم (ورع، موثق‌ترین شخص و یکی از شش تن اصحاب اجماع نخستین)، ۸. عبدالله بن سنان (ثقهٔ جلیل القدر)، ۹. عبدالله بن مسکان (ثقهٔ عین، از اصحاب اجماع)، ۱۰. معروف بن خرّبوذ مکی (از نخستین طبقهٔ اصحاب اجماع)، ۱۱. محمد بن علی حلبی (چهرهٔ شاخص شیعه در زمانش، فقیه شیعه و ثقه‌ای که هیچ طعنی در او راه ندارد)، ۱۲. معاویة بن عمار (ثقهٔ وجیه)، ۱۳. سلیمان جعفری (ثقهٔ صاحب کتاب)، ۱۴. عبدالله بن ابی یعفور (ثقهٔ ثقهٔ جلیل)، ۱۵. عمر بن اُذینة (ثقهٔ جلیل)، ۱۶. عبیدالله حلبی (ثقهٔ وجیه)، ۱۷. حسن

۱. توضیحاتی که درون کمانک آمده، خلاصه‌ای است از بیانات مؤلف که به تفصیل در سطور پیشین آورده است. در اینجا در حدّ چند کلمه بیان شده و البته فقط برای چهل تن از راویان چنین توضیحاتی آورده است. (ویراستار).

بن جهم (ثبت ثقه)، ۱۸. سماعة (ثقهٔ وجیه)، ۱۹. رفاعة بن موسی (ثقهٔ جلیل)، ۲۰. خالد بن یزید (ثقه)، ۲۱. ابوهاشم جعفری (ثقه)، ۲۲. بکیر بن اعین (کسی که امام صادق علیه السلام پس از وفاتش جایگاهش را میان رسول خدا و علیّ مرتضی علیهما و آلهما السلام دانست)، ۲۳. داود رقّی (ثقه، از اهل ورع و علم)، ۲۴. ابوسعید خدری (استوار بر ایمان)، ۲۵. حذیفة بن اُسَید غِفاری (از یاران خاص امام مجتبی علیه السلام)، ۲۶. حسین بن نعیم صحاف (ثقه و صاحب کتاب)، ۲۷. طلحة بن زید (ثقهٔ عامّی)، ۲۸. ابوبکر حضرمی (مقبول الروایة، که محدث نوری رحمه الله او را موثّق دانسته و کسانی از او روایت کرده‌اند که از کسی جز ثقه روایت نمی‌کنند)، ۲۹. حبیب سجستانی (او را گروهی ثقه و گروهی مقبول الحدیث می‌دانند)، ۳۰. مُعلّی بن خُنَیس (ستوده، از قوّام امام صادق علیه السلام و افراد ستوده نزد حضرتش)، ۳۱. جابر جعفی (محدّث نوری رحمه الله او را از حاملان اسرار اهل بیت و حافظان گنجینه‌های اخبارشان می‌داند)، ۳۲. حمران بن اَعیَن (مشکور)، ۳۳. ابو خدیجه (محدث نوری رحمه الله سلامت او را از طعنهایی که بر او وارد شده نشان می‌دهد و او را از راویان ثقه جلیل می‌داند)، ۳۴. عبدالرحمن حذّاء (کسانی که فقط از راوی ثقه روایت می‌کنند، از او روایت کرده اند)، ۳۵. محمد بن اسماعیل (در ضمن تصحیح سند از او یاد شد)، ۳۶. عبدالرحمن بن کثیر (کسانی از او روایت کرده‌اند که از روایت آنها، اعتماد بلکه وثاقت بر می‌آید)، ۳۷. سلام بن مستنیر (یاد او پیش از این آمد)، ۳۸. محمد بن سنان (از ارکان راویان ثقه و جلیل است)، ۳۹. مفضل (وثاقت و جلالتش در ضمن بیان اسانید ذکر شد)، ۴۰. صالح بن سهل (حُسن حالش یاد شد)، ۴۱. عبدالرحیم قصیر، ۴۲. عمار بن ابی الاحوص، ۴۳. سعاد، ۴۴. زرّ بن حُبیش، ۴۵. علی بن حسن عبدی، ۴۶. معمر، ۴۷. محمد بن عبدالله جُعفی، ۴۸. محمد بن فضیل، ۴۹. عقبه، ۵۰. ابو بصیر.

دفع توهم

فَساد در ادلهٔ منکران عالم ذر را دیدیم. مانند قول بعضی که می‌گویند: «اخبار وارده در مسئله، محمول بر تقیه است». این گویندگان از چند نکته غافلند:

اول: در میان این اخبار، اخبار نبوی و نیز ادعیه شریفه وجود دارد، که هیچ موضعی

در حمل بر تقیه در آنها وجود ندارد. بعلاوه، تقیه را می‌توان در یک، دو و یا چند حدیث دانست، ولی چگونه می‌توان هزار حدیث مربوط به یک موضوع، حمل به تقیه کرد؟

کاش می‌دانستم این موضوع بر امینان عرش الهی چه اندازه مهم آمده که در هزار حدیث تقیه کرده باشند! تا آنجا که تقیه با نبی اکرم ﷺ آغاز و با امام عسکری علیه‌السلام ختم شود؛ و امامان یکی پس از دیگری مجبور به تقیه شوند! تا جایی که مجبور به اظهار تقیه حتی در ادعیه شریفه و زیارات شوند. البته گویندهٔ این سخن باید حتی قائل به تقیه در آیات مذکوره نیز گردد.

دوم: اکثرِ اَخبار در این مسأله با تقیه منافات دارد. چرا که در میان این احادیث، مطالب مهم و ریشه‌های مخالفت با مخالفان وجود دارد. اساساً چگونه می‌شود در آنها تقیه باشد؟! (جایی که خلاف مذهب اهل بیت باشد، حمل بر تقیه می‌شود نه وقتی که مخالف عامه باشد) در حالی که در آنها اخباری دالّ بر ولایت علی علیه‌السلام و امامت و تسمیهٔ ایشان به امیرالمؤمنین در روز میثاق هست، و منکران حضرتش و مستکبران بر ولایت را اصحاب الشمال و اهل آتش معرفی می‌کند.

قول فاسد دیگر در این زمینه آن است که بعضی استدلال کرده‌اند که اخبار این باب، یا مرفوعه هستند یا موقوفه یا آحاد. که فایده ندارد.

گویا این گوینده اصلاً به اخبار مسأله هیچ رجوعی نکرده، وگرنه با دقت و آگاهی در اخبار، درخواهد یافت که جز دو یا سه حدیث، هیچ خبر مرفوعه و موقوفه‌ای در میان آنها نیست. و اگر اخبار این مساله متواتره نباشد، هیچ مصداقی بر «متواتر» باقی نمی‌ماند.

کلام فاسد دیگر، از آنِ کسی است که برای ردّ، به ضعف سند در این احادیث متمسّک شده است. اما من مطمئنّم که این قائل اشتباه کرده و چشمهایش را بسته است. زیرا صحّت اسانید را دیدیم و مشاهده کردیم که اکثر آنها در اعلی درجهٔ صحّت قرار دارند. گویا استدلال‌کنندگان به این ادلّهٔ سست و اقوال فاسد، هرگز به اخبار مراجعه نکرده و هرکدام دیگری را کورکورانه تبعیت کرده‌اند. و چه قبیح است تقلید در این مسأله و مسائلی مانند آن.

عمدهٔ ادلّهٔ منکران و پاسخ به آنها به شکل کامل

باید دانست که عمدهٔ ادلّهٔ منکران که در صفحات پیشین بدان اشاره شد، این است که ذرّیّهٔ مستخرجه از خلقت اول، یا باید از عقلا باشند و با داشتن عقل واجد شرایط تکلیف باشند، یا نه. اگر از گروه اوّل باشند، باید که خلقت اوّل و میثاق بعد از خلقت‌شان را در این عالم به یاد داشته باشند، زیرا فرد عاقل اینگونه موارد را فراموش نمی‌کند. و اگر از گروه دوم ـ یعنی افراد فاقد عقل ـ باشند، خطاب به آنها و تکلیفشان کاری قبیح است[1].

پاسخ

پوشیده نماند که این دلیل، از ساحت مقدس گویندهٔ آن به دور است، چنانکه بر خواننده پوشیده نمی‌مانَد. و بسیار بسیار جای تعجب است که چگونه کسانی بدون تأمّل و جاهلانه و کورکورانه، از این دلیل تبعیت کرده‌اند، که با دقّت و بررسی، آن را در غایت ضعف و فساد می‌یابیم.

اول

عقل تکلیفی که شرط تکلیف است و بدون آن تکلیف قبیح است، هیچ ارتباطی به عالم حفظ و نسیان ندارد، بلکه آنها دو امر متغایرند. چون امر تمییز به قوه عاقله برمی‌گردد، ولی امر حفظ به قوه حافظه مربوط می‌شود. پس چه تلازمی بین عقل تکلیفی و حفظ وجود دارد؟

از معلومات اولیه این است که قوای بشری انسانی ـ چه ملکی و چه ملکوتی ـ هرکدام وظیفه‌ای مقرّر و تکلیفی خاصّ از امور مملکت بدن بر عهده دارند، که ارتباطی به وظیفهٔ دیگر ندارد. مانند رابطهٔ قوای سه گانهٔ باصره و سامعه و ناطقه، که هر امری از امور این مملکت به یکی از آنها برمی‌گردد، به گونه‌ای که اگر یکی از آنها از انجام وظیفه مقرره عاجز گردد، دیگری نمی‌تواند به جای آن، انجام وظیفه کند، بلکه مشغول انجام وظایف مقرّرهٔ خود می‌ماند. یعنی وجود هرکدام از آنها وابسته به وجود دیگری نیست. نه وجود قوهٔ باصره وابسته به وجود قوهٔ سامعه است و نه وجود قوهٔ ناطقه وابسته به وجود قوهٔ باصره است و...

---

۱. امالی سید مرتضی ج۱ ص۲۰ ـ ۲۳.

بدین سان، هیچ تلازمی بین عاقل بودن انسان و این مطلب که وقایع گذشته را در حافظه داشته باشد، نیست.

نهایت آنچه می‌توان گفت، آن است که همان گونه که عقل شرطی برای تکلیف است، شرط دیگر آن حفظ و یادآوری است نسبت به آنچه که به آن مکلف شده‌اند، لذا برای اینکه تلازم بین این دو امر موجود باشد، باید حفظ، دائرمدار عقل باشد، یعنی قلّت و کثرت حافظه مانند قلّت و کثرت عقل باشد. که بطلان این مطلب بسیار واضح است.

دوم

بهرمندی از قوهٔ عقل در زمان تکلیف، ضرورتی برای حفظ تکلیف و فراموش نکردنِ آن را برای مکلف ایجاد نمی‌کند، حتی با اراده پروردگار خویش و با انقضاء زمان تکلیف و همچنین تا ابد تا زمانی که آن فرد، عاقل باشد. و از بین رفتن اقتضای حکمت الهیه موجب نسیان نمی‌شود.

سوم

این نسیان را از ضروریات خلقت و از لوازم بشریت می‌توان نامید. توضیح اینکه:

ما واقعیاتی می‌بینیم مانند: قرینه بودن ارواح علویهٔ نورانیهٔ بشریه با طبع حیوانی و اجزاء زمینیِ ظلمانی، و هبوط آن از عوالم ملکوتی به کره و سکونتش در این زمین خاکی، و انقلاب جوهر نورانی و انعکاس صفات ذاتی و مبدل شدنش به کدورت خاکی، و ظهور ظلمات عنصری در آن، و پوشیده شدن روشنایی آن با پوششهای جسمانی.

مقتضای این چگونگی‌ها، قهراً و بالضروره، مستلزم مخفی ماندنِ معلومات والای ملکوتی است که در عالم خویش، آن را با صفا و اشراق و نورانیتش درک می‌کرد، اما اکنون با دوری از آن عالم، آن قضایا در پوشش و پرده قرار می‌گیرند. انسان، بعد از تکدر و تیرگی، و پنهانیِ صفات با آمدن به عالمِ فرودین، و پوشیده شدن آن با حجاب‌های مُلکی، و قصور حواسّ از استعمال پوشش‌های ظلمانی، دیگر امکان وقوف و اطلاع از آنچه در عوالمِ علوی مشاهده می‌کرد را از دست می‌دهد و برای او استعمال حواسّ باطنی و قوای ملکوتی دیگر ممکن نیست.

البته رفع موانع و از بین رفتن حجابها و گذشتن از موانع بشری و رهایی از پرده‌های خاکی و عنصری، دو صورت دارد: یکی اینکه نفس را به کمال رساند و آن را از تاریکی اوصاف و سوء اخلاق تزکیه کند و آن را با روشنایی انوار ارواح روشن سازد. صورت دیگر اینکه با مرگ و جدایی روح از قالب تن، و رهایی آن از زندان عنصری و رفتنش از دار غربت به عالمِ اصلی خویش، حقایق را ببیند. در این دو صورت است که برای انسان، استعمال حواس روحی و جنود باطنی محقّق می‌شود و بدین طریق، آنچه را که در عوالم ملکوتی علوی است، درک می‌کند. در اخبار زیادی به این مطالب اشاره شده است.

به عبارت دیگر، این نفس ملکوتی بشری که از عالم امر است، گرچه در ذات خود سمع و بصر و فؤاد و حواسّ دارد، لکن این حواس بدنی و لایه‌های جسمی، پرده و پوشش تاریکی بر آن حواسّ و قوای روحی است، و موانعی بر کاربرد احساس‌های درونی است.

روشن است که با حواسّ ظلمانی هیولایی فقط امور ظلمانی هیولایی درک می‌شود، به سبب اینکه منشأ مُدرِک (درک کننده) و مُدرَک (درک شونده) یکی است. همین گونه است حواسّ روحی، که با آن، امور نورانی ملکوتیِ امریِ غیبی، درک می‌شود؛ البته زمانی که صفا و نورانیت آن، با اقترانِ اجزاء زمینیِ بشری، در حجابهای ظلمانی مخفی نماند و از تاریکی‌های عنصریِ خاکی اثر نگیرد. تا زمانی که فطرت روحانی، با حجاب‌های نفس محجوب شود و به حکومت و غلبه او مقهور شده و با تاریکی‌های نفسانی کدر گشته است، برای او استفاده از حواسّ و مشاهدهٔ عالمِ خود، ممکن نیست. همچنین یادآوری مشاهدات ملکوتی و معلومات عِلوی و درک تمام شواهد الهی که در درون آن است، برای او ممکن نیست. در اینجاست که انسان نسبت به حواسّ روحی، «صُمٌّ بُکمٌ عُمي» می‌شود.

در این مورد، ابن سینا چه نیکو سروده است، که در اینجا با نقل قسمتی از قصیده دلنشین و معروف او، به سخن تنوع می‌بخشیم.

هَبَطَت إِلَيكَ مِنَ المَحَلِّ الأَرفَعِ   وَرقاءُ ذاتُ تَعَزُّزٍ وَتَمَنُّعِ
مَحجوبَةٌ عَن كُلِّ مُقلَةِ عارِفٍ   وَهِيَ الَّتي سَفَرَت وَلَم تَتَبَرقَعِ

وَصَلَـت عَلـىٰ کُـرهٍ إلَيـكَ وَرُبَّمٰـا — کَرِهَـت فِراقَـكَ وَهـيَ ذاتُ تَفَجُّعِ
أَنِفَـت وَمـا أَلِفَـت، فَلَمّـا واصَلَت — أَلِفَـت مُجـاوَرَةَ الخَـرابِ البَلقَـعِ
وَأَظُنُّهـا نَسِـيَت عُهُـوداً بِالحِمـىٰ — وَمَنـازِلاً بِفِراقِهـا لَـم تَقنَـعِ
حَتّـىٰ إذَا اتَّصَلَـت بِهـاءَ هُبوطِهـا — عَـن مِيـمِ مَرکَزِهـا بِـذاتِ الأجـرَعِ
عَلِقَـت بِها ثاءُ الثَّقيـلِ فَأصبَحَت — بَيـنَ المَعالِـمِ وَالطُلـولِ الخُضَّـعِ
تَبکي وَقَد نَسِـيَت عُهُوداً بِالحِمىٰ — بِمَدامِـعٍ تَهمـي وَلَمّـا تُقلَـعِ
حَتّىٰ إذا قَرُبَ المَسـيرُ إلى الحِمىٰ — وَدَنَـا الرَّحيـلُ إلَى الفَضاءِ الأوسَـعِ
وغـدت تُغـرّدُ فـوق ذروة شـاهقٍ — والعلـم يرفـع كل مـن لـم يُرفـع
وَتَعـودُ عالِمَـةً بِـکُلِّ خَفيَّـةٍ — فِـي العالَميـنَ، فَخَرقُهـا لَـم يُرقَعِ
فَهُبُوطُهـا إن کانَ ضَربَـةَ لازِبٍ — لتَکـون سـامِعةً لما لَـم تَسـمَعِ
فَـلِأيِّ شَـيءٍ أهبَطَت مِن شـاهِقٍ — عـالٍ إلىٰ قَعرِالحَضيضِ الأوضَعِ؟
إن کانَ أهبَطَهَـا الإلٰـهُ لِحِکمَـةٍ — طوِيَـت عَلَـی الفَذِّ اللَّبيـبِ الأورَعِ
إذ عاقَهَا الشِّـركُ الکَثيفُ فَصَدَّها — قَفَصٌ عَـنِ الأوجِ الفَسـيحِ المَرْبَعِ
فَکَأنَّهـا بَـرقٌ تَأَلَّـقَ بِالحِمـىٰ — ثُـمَّ انطَـوىٰ فَکَأنَّـهُ لَـم يَلمَـعِ[1]

به راستی، اگر منکران در این ادلّهٔ خود که ذکر شد، به پیشوایان خود رجوع می‌کردند ـ که بیان هر مطلبی را دارند ـ برای این مسئله خود راه خروج می‌یافتند و برای گمراهی‌شان فرجی پیدا می‌کردند. زیرا بسیاری از آیات و اخبار دلالت دارد بر تکلیف و مخاطبه و استنطاق در عالم اظله و ذر، و اینکه خداوند به بندگان خود امر فرمود در آتشِ آزمون وارد

۱. این چکامهٔ مشهور و شاخص ابن سینا سی بیت دارد و به عنوان «القصیدة الطیریة» شهرت دارد. آن را ابن ابی اُصَیبعه در عُیون الانباء ص۴۴۶؛ ابن خلّکان در وفیات الاعیان ج۲ ص۱۶۰؛ ذهبی در تاریخ الاسلام ج۲۹ ص۲۳۰؛ و سید محسن امین در اعیان الشیعة ج۶ ص۷۸ آورده‌اند. محقق تهرانی در الذریعة ج۱۷ ص۱۲۱ شروح آن را برشمرده، ضیاء الدین درّی به فارسی برگردانده و ملا هادی سبزواری شرحی فارسی برآن ضمن کتابش اسرار الحکم ص۳۵۸ تا ۳۷۴ آورده است. متن قصیده در دو کتاب ابن سینا آمده: منطق المشرقیین و نیزالقصیدة المزدوجة فی المنطق، ص۲۳. محمد محیی الدین عبدالحمید نیز برآن تعلیقه زده است.

شوند و اصحاب الشمال چند بار، از خدای متعال خواستند که آنها را از این امر معاف بدارد. تمامی این اخبار دلالت دارد بر اینکه ذرات بشری در خلقت اول، قوه عاقله دارند و از مقتضای امر تکلیف و مخاطبه برخوردارند.

در حدیثی که مرحوم کلینی و عیاشی روایت کرده‌اند، به این مطلب اشاره شده؛ که در حدیث ۱۵ به اِسناد از ابی بصیر نقل شد که می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام گفتم: «کیف أجابوا و هم ذرّ؟ قال علیه‌السلام: جعل فیهم ما إذا سألهم أجابوه، یعنی المیثاق».

همچنین امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حدیث سیزدهم ذیل آیه اول که ذکر شد، به صراحت می‌فرماید که ذرات بشری در خلقت اول عاقل بوده‌اند. امام می‌فرماید:

«أخبرك أنّ الله تعالی لمّا خلق آدم مسح ظهره فاستخرج ذرّیته من صلبه في هیئة الذّرّ فألزمهم العقل و قرّرهم أنّه الربّ»[۱] تا آخر حدیث.

به تو خبر می‌دهم که خدای تعالی وقتی آدم را آفرید، پشت او را مسح کرد، دودمانش را از پشتش مانند موران ریز بیرون آورد. پس عقل را بر ایشان الزام کرد و مقرّر داشت که او پروردگار است و آنها بندگانند.

همچنین به فراموشی میثاق و موقف و دقّت و ثبت آن بر روی قلوب تصریح کردند. و آن را پس از افتراق اجزاء ملکوتی بشری از پرده‌های مُلکی عنصری ذکر کردند، که پنج حدیث در این زمینه ذیل آیه یکم ذکر شد (حدیث ۱، ۲، ۱۱، ۲۵ و ۲۶) بعلاوهٔ روایت دوم که ذیل آیه هشتم نقل شد.

بیان هنگام فراموشی و ذکر اینکه از طرف خداوند متعال و به امر حضرت الهی به موکلان امر بشر بوده، نیز در بسیاری از اخبار آمده است، از جمله: حدیث ۲۰، ۲۲، ۲۳ و ۴۵ که می‌توان به آنها رجوع کرد.

فراموشی میثاق مقتضای حکمت الهی است

انسان‌ها، میثاق و موقعیت و کیفیت آن را از یاد برده‌اند و آن را در این نشأه به یاد نمی‌اورند. این را فقط می‌توان مقتضای حکمت دانست، که در آن، نوعی از عنایت و

---

۱. الأمالي طوسی ص۴۷۶ ح ۱۰۴۱.

رأفت و مهربانی از جانب خداوند متعال وجود دارد. اگر چنین عنایتی نمی‌بود، نوعی الزام برای بندگان در این خلقت ایجاد می‌شد. و اگر از انتخاب اختیاری خود ـ از انقیاد و استکبار ـ که در تکلیف اول داشتند، آگاه می‌بودند وآنچه را که در خلقت اول به آن رسیدند، به یاد می‌داشتند، در این دنیا نیز ملزم بودند به انتخاب آنچه در آنجا برگزیده‌اند.

این امری است فطری که طبیعت بشری آن را اقتضا می‌کند. چون اگر انسان آنچه را که در عالم عِلوی نورانی ملکوتی به آن دست یافته، به یاد می‌آورد و نسبت به آن صفا و نورانیت و آسایش و راحتی که قبل از هبوط از آن ملأ اعلی داشته آگاه بود، و همچنین به تمام تفصیلات حالات خود در آن عالَم و میثاق و تکلیف خود آگاهی داشت، فرو فرستادنش از آن جایگاه بلند به این زمین پَست، و پوشیده شدن نورانیتش با پرده‌های عنصری، و درآمیختن پاکی ملکوتی‌اش با تاریکی‌های زمینی، و دوری او از حریم قدس الهی، و کوتاه شدن دستش از آن بهشت قرب و روح و ریحان و نعیمش به مدت طولانی و زندانی شدنش در دار دنیای پر از بلا و معروف به نیرنگ، سبب می‌شد که اسیر نفس گردد. این یادآوری بندگان را به عناد وامی‌دارد و بعضی از نفوس را ـ هرچند که در تکلیف اول از اقرارکنندگان بودند ـ به انکار و استکبار در برابر عبودیت در این نشأه می‌کشاند. خداوند، ما را از دشواری‌های روز جزا در امان خود نگاه دارد و شادی و سرور را در آن روز به ما ارزانی دارد. بمنه و کرمه.

پس خداوند به رأفت و مهربانی‌اش آنچه را که انسانها در میثاق و تکلیف اول گذراندند، از یاد آنها برد، چنانکه گویی هیچ چیزی نبوده است. همچنانکه تمامی آنچه را که در عالم ملکوت گذرانده و مشاهده کرده را از یادش برد. انسان را از گِل خلق کرد، و عالم تکلیف را تجدید کرد و تکلیف را از ابتدا تشریع نمود، تا احدی به پیشینهٔ امرش مؤاخذه و به آنچه که دارا بود ملزم نگردد. آنگاه در همین دنیا، هر که به اختیار خود ایمان یا کفر را خواست، بدان پایبند شود.

فصل

ذکر کلماتی از علمای امامیه رضوان الله علیهم در باب عالم ذر به نثر و نظم

از کلمات دانشورانی که عالم ذر را نفی کرده‌اند، بسنده می‌کنیم به کلام سید نحریر، شریف مرتضی قدّس سرّه، به سبب جامعیت بیشتری که نسبت به مدارک دیگران دارد، و آن را خاتمهٔ مطلب قرار می‌دهیم.

اما در اینجا کلمات دانشورانی را که در تأیید و اثبات عالم ذر سطوری نگاشته‌اند ـ از آن روی که دیدگاه آنها مفاد آیات و روایات است ـ می‌آوریم[1]. همچنین در قسمت منظوم، کلمات منظوم بعضی از علمای عامه و فضلایشان نقل می‌شود.

۱. کلام شیخ صدوق

رئیس حافظان، شیخ الحدیث، صدوق الملّة و الدین، ابن بابویه قمی قدس سره در رسالة العقائد خود می‌گوید:

«واجب است اعتقاد به اینکه: خداوند، عزّوجلّ، هیچ مخلوقی را برتر از حضرت محمد و ائمه علیهم‌السلام نیافریده است. آنان محبوب‌ترین و گرامی‌ترین خلق نزد خداوند هستند و هنگام اخذ میثاق از انبیاء، نخستین اقرارکنندگان بودند. «وَأَشهَدَهُم عَلى أنفُسِهِم أَلَستُ بِرَبِّكُم قَالُوا بَلَى»[2]. و خداوند، نبیّ خود حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را در عالَم ذر بر دیگر پیامبران برانگیخت. و خداوند، عزّوجلّ، به هر پیامبری به قدر معرفت خدا و معرفت به نبیّ ما، حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، و سبقت آن پیامبر در اقرار به این مقامات، آنچه را که باید عطا کند عطا فرمود. همچنین عقیده داریم که خداوند، تبارك وتعالى، تمام آفریدگان را برای او و اهل بیتش علیهم‌السلام خلق کرد...»[3]. تا اخر کلام صدوق.

---

۱. علامه مجلسی کلام هر دو گروه (اثبات کنندگان و نفی کنندگان عالم ذر) را در بحار الأنوار ج۵ ص۲۶۴ تا ۲۹۰ آورده است.

۲. اعراف: ۱۷۲.

۳. الاعتقادات فی دین الامامیة ص۹۳.

۲. کلام شیخ مفید

علامه مجلسی رحمه الله، کلام شیخ مشایخ الاجلّة، رئیس الملّة، مشهور به مفید، محمد بن محمد بن نعمان، طیّب الله رَمسَه، را چنین نقل می‌کند:

از شیخ مفید، قَدَّس اللهُ روحَه، در جواب المسائل السروية ذکر شده است که از او پرسیدند: «چه می‌گویید در بارهٔ اخبار مرویّه از ائمهٔ هدایتگر علیهم السلام و اینکه خداوند، ارواح را دو هزار سال قبل از آفرینش آدم علیه السلام آفرید و دودمان را از پشت او به شکل موران ریز بیرون آورد، و چه می‌گویید در معنی قول رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود: (الأرواحُ جُنودٌ مُجَنَّدَة، فَما تَعارَفَ مِنهَا ائتَلَفَ وَمَا تَنَاکَرَ مِنهَا اختَلَف)؟». شیخ مفید پاسخ خود را از بررسی اخبار در مورد اشباح آغاز می‌کند تا آن جا که می‌گوید:

و اما حدیث خروج دودمان از پشت آدم علیه السلام، به صورت موران ریز، حدیثی است که با اختلاف در الفاظ و معانی آمده است، و صحیح آن چنین است که خداوند دودمان را از پشت آدم مانند ذرّ خارج کرد، و افق را با آنها پر کرد و بر بعضی از آنها نوری قرار داد که هیچ تاریکی بر آن آمیخته نمی‌گردد، و بر بعضی ظلمتی قرار داد که نوری بر آن وارد نمی‌شود. و بر بعضی دیگر هم تاریکی و هم نور قرار داد. هنگامی که آدم علیه السلام آنان را مشاهده نمود، از فراوانی آنها و از نور و تاریکی که بر آنها قرار دارد، تعجب کرد. پس پرسید: خدایا اینان کیانند؟ خداوند، عزوجل، فرمود: اینان دودمان تو هستند. خداوند می‌خواست کثرت و پر شدن آفاق از آنها را به او بشناساند، و به او خبر دهد که نسل او در کثرت، مانند همین ذرّی هستند که مشاهده کرده است. و می‌خواست قدر و منزلت او را بشناساند و او را به برتری و فراوانیِ نسلش بشارت دهد. پس آدم علیه السلام گفت: خدایا چرا بر بعضی نوری می‌بینم بدون ظلمت، و بر بعضی ظلمتی می‌بینم بدون نور، و بر بعضی هم نور می‌بینم و هم ظلمت؟ خداوند متعال به او فرمود: آنانی که بر روی آنها نوری بدون تاریکی است، اصفیاء من‌اند از فرزندان تو، و کسانی هستند که مرا اطاعت می‌کنند و در هیچ امری مرا عصیان نمی‌کنند. اینان ساکنان بهشتند. و اما کسانی که تاریکی، بدون هیچ نوری، آنها را فرا گرفته، اینان کفّارند از

فرزندانت، که مرا عصیان کرده و اطاعتم نمی‌کنند. و اما کسانی که هم نور و هم ظلمت دارند، اینان اعمال بد خود را با اعمال خوب درمی‌آمیزند. پس امر اینان با من است؛ اگر بخواهم آنان را عذاب می‌کنم و اگر بخواهم، آنان را به فضل خود می‌بخشم.

آنگاه خداوند او را از فرزندانش، که چگونه خواهند بود، اطلاع داد. و آنان را به ذرّ که از پشت او خارج کرده است، همانند ساخت، و آن را نشانه‌ای بر فراوانیِ فرزندانش قرار دارد. احتمال می‌رود که آنچه را از پشت او خارج ساخت و اجسام دودمان او را بدون روح قرار داد، خداوند این کار را انجام داد تا فرجام کار آدم علیه‌السلام را به او نشان دهد و برای او از قدرت و سلطنت و عجایب صنعش آشکار کند و او را به کائنات ـ قبل از بودنشان ـ اطلاع دهد، تا یقین آدم علیه‌السلام نسبت به خدایش فزونی یابد و او را به فزونی در طاعت فراخواند و به تمسّک به اوامرش و اجتناب از مناهی‌اش دعوت کند.

و اما اخباری که بر اساس آنها، از دودمان آدم علیه‌السلام در ذرّ استنطاق شده و آنها سخن گفته‌اند، و آنگاه از آنها پیمان گرفته شده و به آن اقرار نمودند؛ همگی از اخبار تناسخی هستند، که در آنها حق با باطل درآمیخته. حدّ مورد اعتماد در مورد اخراج دودمان، همان سخن است که گفتیم، نه آنچه در قول به ادلهٔ عقلیّه و نصوص سمعیه استمرار یافته، و کلام مشهور چیزی جز تخلیط نیست که ـ با وصفی که گفتیم ـ هیچ اثری بر اساس آن ثابت نمی‌شود.

فصل

و اگر کسی به آیهٔ ۱۷۲ سوره اعراف «واذ اخذ... غافلین» استناد کند، گوییم: اهل تناسخ و حشویه و عامّه بر اساس ظاهر این آیه، به انطاق دودمان و مخاطبهٔ آنها و اینکه آنها زنده و سخنگو بوده‌اند، گمان برده‌اند.

جواب گمان آنها این است که: این آیه مَجاز در لغت است، مانند دیگر آیات مشابه که مَجاز و استعاره‌اند...» تا آخر کلام شیخ مفید که طولانی است[۱].

۱. المسائل السروية ص۴۴-۴۷؛ بحار الأنوار ج۵ ص۲۶۳ نقل از آن.

مُحصّلِ کلام شیخ مفید و مناقشه در آن

نتیجه کلام شیخ قُدّس سره، این است که او نه کلاً حدیث ذرّ را نفی کرده و نه اثبات می‌کند، بلکه مطالب را از هم جدا می‌کند. او با اخراج ذریه به شکل موران ریز از پشت آدم موافق است و این مقدار را صحیح می‌داند، لکن استنطاق سایر افراد بشر غیر از پدر خود آدم علیه‌السلام، در نظر او صحیح نیست. از گفتار ایشان چنین استنباط می‌شود ـ مانند آنچه در توجیه حدیث اشباح بدان تصریح کرده است ـ که آنها مانند صورتهای پاسخگو و ارواح سخنگو نیستند، بلکه به شکل بشری خود هستند.

فَسادِ این جداسازی بر خواننده روشن است. زیرا اَخباری که بر خلقت اول و خروج دودمان آدم از پشت او دلالت دارند، همگی بر اخذ عهد و میثاق نیز دلالت می‌کنند. این عمل ممکن نمی‌شود مگر با انطاق و استنطاق آنها، که در اخبار صحیح فراوانی به آن تصریح شده است. هیچ حدیثی در زمینهٔ عالم ذر نمی‌توان یافت که این مضمون در آن نباشد، حتی همان حدیثی که شیخ آن را صحیح دانسته و در کلام خود آورده و استنطاق آدم علیه‌السلام را می‌رساند.

در صدر حدیث، کلام معصوم علیه‌السلام است که می‌فرماید:

«إن الله، عزوجل، لمّا أخرج ذرّية آدم من ظهره ليأخذ عليهم الميثاق بالربوبيّة له و بالنبوّة لكلّ نبيّ فكان أوّل من أخذ له عليهم الميثاق بنبوّته محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله ثم قال الله لآدم: انظر» تا آخر حدیث.

ظاهر آن بر همان معنا دلالت می‌کند که در کلام شیخ بزرگوار، نفی و انکار آن را می‌بینیم. با این که می‌داند گرفتن عهد و میثاق، همانا به معنی خروج دودمان آدم از پشت اوست.

از لفظ «ثمّ» (در عبارت: ثم قال...) این‌گونه فهمیده می‌شود که استنطاق آدم علیه‌السلام بعد از اخذ میثاق از دودمان آدم به ربوبیت و نبوت بود. شگفتا! چگونه می‌شود که بخشی از حدیث صحیح باشد و بخش دیگر آن صحیح نباشد؟ و در هیچ حدیث دیگری غیر از این حدیث، اثری یا نمونه‌ای از استنطاق آدم ـ آنگونه که گفته شد ـ وجود ندارد. و هیچ

حدیث دیگری که بر این معنا دلالت کند، وارد نشده است، تا شیخ معظّم ما رحمه الله بتواند آنگونه که بخواهد، به آن استدلال کند.

خلاصه آنکه: اگر حدیث اخذ میثاق از دودمان بشر و اقرار آنها صحیح نمی‌بود ـ چنانکه شیخ ما خود تصریح کرده و گوید: «و اما اخباری که آمده است که دودمان آدم استنطاق شدند...» تا آخر کلامش ـ در آن حال، چیزی نمی‌ماند جز وجود خلقت اول و خروج دودمان آدم از پشت او و به صورت ذرّ، که آن را صحیح می‌داند و آن را بدون هیچ دلیل ـ چه علیل و چه غیر علیل ـ استوار یافته است. نمی‌دانم کدام حدیث را یافته که دلالت بر خروج دودمان آدم از پشت او می‌کند، بی آنکه قضیهٔ اخذ عهد و میثاق را بازگوید، تا شیخ اعظم ما قدس سره به آن اعتماد کرده و سخنش را بدان مستند کرده باشد؟

پس کلام مورد اعتماد در اخراج ذُرّیّه، همان است که ما گفتیم. اگر در احادیث مسأله و آیات باهره آن، درست دقت کنی و نیک بنگری، درمی‌یابی که این کلام از ساحت ایشان جداً به دور است. کاش ایشان مستقیماً منکر قضیه بودند، و قائل به تفصیل نمی‌شدند، مطالب را از هم جدا نمی‌کردند.

بیان علامه مجلسی در پاسخ به کلام شیخ مفید

شیخ محدث نقّاد ما علامه مجلسی در جلد سوم بحار الانوار ص۷۴ به بعد [از چاپ سنگی] به سخنان شیخ مفید قدس سره این چنین پاسخ می‌دهد:

«کنار گذاشتنِ ظواهر آیات و اخبار مستفیضه با این‌چنین ادلّهٔ ضعیف و بیانهای سست، جرأت ورزیدن نسبت به خداوند و ائمه دین علیهم‌السلام است. و اگر به دلایل و اعتراض‌هایی توجه شود که آنها وارد کرده‌اند، خواهیم دید که با این دلایل، حتّی به ردّ خبر واحد هم نمی‌توان جرأت ورزید، چه رسد به ردّ کردنِ آن همه اخبار موافق با ظاهر آیه کریمه و امثال آن[1]».

۳. کلام ابن جوزی

امام حافظ جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن جوزی حنفی واعظ، در

۱. بحار الأنوار ج۵ ص۲۶۷.

فصل چهل و دوم از کتابش[1] می‌گوید:

«مؤمن از روز أَلَستُ بربّکم، در طهارت توحید است، اما چون به پلیدی‌های هوس آلوده شود، لباس معاملت او ناپاک شود، و هیچ نتواند آن لباس آلوده را پاک کند مگر آبِ دانش در خانهٔ عزلت».

همچنین در فصل چهل و چهارم گوید:

«ای منکر و ای نکیر، به بیرون فروشوید، به سوی باغ‌های سودمندی در دار معاملت، پس بنگرید آیا خاری از شک در او خلیده، یا گلی از یقین بوییده، به دهانی که در روز الست، بلی گفته است».

۴. بیان محدث عاملی

شیخ محدث نحریر ما، حافظ کبیر، علامه وجیه، شیخ محمد بن حسن حر عاملی، قدّس سرّه، در کتاب الفصول المهمة در این باب که در روز ذرّ، خداوند متعال تمام خلق را به اقرار به توحید و مانند آن مکلف نمود، بعد از ذکر هفت حدیث از احادیث مسأله، می‌گوید:

«احادیث در این مورد بسیار زیاد هستند، به طوری که این مسأله از حدّ تواتر گذشته و در کتب حدیثی ما بیش از هزار حدیث دارد. شاید برخی از اصحاب متکلّم ما به دلیل ضعیفِ ظنّیِ و ناتمامی آن را انکار می‌کنند، در حالی که جوابِ آن در ظاهر حدیث هم موجود است، و حتی کودکان هم از جواب آن عاجز نیستند. منکران در برابر آیات قرآن و روایات متواتر مقاومتی ندارند. زیرا می‌گویند: اگر مردم در آن وقت دارای عقل کاملی بودند، هرگز در این دنیا دچار نسیان نمی‌شدند، وگرنه تکلیف از آنها ساقط می‌شد. در حالی که این اخبار گواهی می‌دهد که آنان می‌فهمیدند که خالقی دارند و این را حتی کودکان چهارساله و مانند آن هم می‌دانند. شکّ نیست که بعد از هزاران سال، آنچه را که در آن وقت شنیده‌اند و گفته‌اند، فراموش می‌کنند. همچنین پوشیده نماند

---

۱. نام کتاب ابن جوزی مشخص نشد. همچنین معلوم نیست چرا مؤلف، سخن ابن جوزی حنفی را در این بخش آورده.

که مقدمه دیگر نیز باطل است. والله الهادي»[۱].

این کلام ایشان بود. خداوند مقام او را رفعت دهاد.

۵. کلام شیخ فخرالدین طُرَیحی

شیخ محدث فاضل ما، علّامه لغوی متبحّر، شیخ فخرالدین طریحی نجفی صاحب مجمع البحرین در صفحه ۹۵ کتاب [چاپ سنگی] ضمن حدیثی از ائمه علیهم‌السلام می‌گوید:

«خداوند از شیعه ما میثاق گرفت، همانطور که از بنی آدم «الست بربکم» گرفت. پس هر کس به ما وفا کند، خداوند بهشت را به او خواهد داد. بعضی از اهل بینش می‌گویند: ائمه علیهم‌السلام تصریح کرده‌اند که فعل ارواح در عالم ابدان، موافق با فعل آنها در روز میثاق است. مراد از کسانی که در عالم ارواح و عالم ابدان به ما وفا کردند، عمل کردن است به آنچه خداوند آنها را برای تسلیم به ما مکلّف نموده، و خداوند برای او بهشت را عطا خواهد کرد. انتهی»[۲].

طریحی قدس سرّه ذیل مادهٔ «قبض» در صفحه ۳۵۷ از کتاب [چاپ سنگی] می‌گوید:

«در حدیث آمده: «فَقَبَضَ قَبضَةً فَقالَ إلَى الجَنَّة وَقَبَضَ قَبضَةً فَقالَ إلَى النارِ وَلا اُبالي». یکی از عرفا گفته است: این برای بعضی از مردم ایجاد اشکال می‌کند! آنگاه گفته: چگونه می‌شود که خداوند متعال قومی را در اصل خلقت، برای جهنم بیافریند و سپس آنها را مکلف به اطاعت و دوری از معصیت کند؟! این با عدل خداوند منافات دارد و او منزّه و پاک از آن است. در جواب گفته است: بر کلام آل محمّد صلوات الله علیهم هیچ اعتراضی وارد نیست. و اگر چنین اتفاقی افتاد، به سبب عدم فهم شنونده است از آنچه منظور آنان بوده است. حال آنکه در حدیث آن بزرگواران آمده است که ارواح دو هزار سال پیش از خلقت ابدان خلق شده‌اند. و خدای سبحان آنا را به اقرار برای ربوبیت خداوند و نبوت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامتِ علی و اهل بیتش علیهم‌السلام، امر فرمود. برخی به قلب و زبان اقرار کردند، و بعضی فقط به زبان. این است کلام الهی: «وَلَهُ أَسلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ

---

۱. الفصول المهمة ج۱ ص۴۲۵.

۲. مجمع البحرین ج۴ ص۵۳۰.

وَالأرضِ طَوعاً وَکَرهاً وَإلَیهِ یُرجَعُون»[۱]. آنگاه فریقین را به ورود در آتش امر فرمود، که بعضی با اقرار به قلب و زبان وارد شدند و برخی به زبان اقرار کردند، همراه با اعتراضی که: «خدایا! ما را آفریدی تا بسوزانی؟»، پس طاعت و معصیت برای ارواح استوار شد. سپس خداوند وقتی اراده فرمود تا بدنها را خلق کند، طینتی پاک آفرید و آب گوارای پاک را برآن جریان داد. از این گل، جسم محمد و خاندان پاکش علیهم‌السلام را آفرید. از سوی دیگر، طینت پلیدی آفرید و آبی شور و تلخ و ناپاک برآن جریان داد. این دو طینت را، به مقتضای حکمت و لطف خود در هم آمیخت. آنگاه آن را همچون چرم مالید و در نتیجه هریک دچار آمیختگی با دیگری شد. خداوند روح‌های مؤمن را ابتدا در طینت طیبه جای داده است، پس هرآنچه از آمیختگی با دیگری بدان رسیده، زیانش نمی‌رساند، زیرا از سنخ و جوهرآن نیست. روح کافر را نیز ابتدا از طینت خبیثه آفریده، لذا آنچه از طینت طیبه با آن آمیخته شده، سودی بدان نمی‌رساند، زیرا از سنخ و معدن آن نیست. پس مؤمن که گرفتار گناه می‌شود یا ناصبی که گاهی کار خیری انجام می‌دهد، به سبب این امتزاج طینتها است.

نیز وارد شده که حکمت امتزاج، اشتباه میان دو صورت است: صورت مؤمن و صورت ناصب که اگرچنین نبود، هریک از دیگری کاملاً ممتاز می‌شد. و این سبب رنج مؤمن و آزار او می‌شد. و برای اینکه اعمال در ظاهر، شبیه شوند. و همچنین برای اینکه مؤمن در دولت ستمگران کار کند و قابل تشخیص نباشد. این مخصوص بدن‌هاست، نه روح‌ها. پس قبضه‌ای که در حدیث آمده، در ابدان بوده که فقط قالبی برای ارواح مؤمن و کافر بوده است. که در خلقت فقط تابع ارواح در تکلیف و معاد است. پس در حدیث با این توجه اشکالی نیست. انتهی»[۲].

طریحی قدّس سرّه ذیل مادهٔ «وثق» در صفحه ۴۴۷ [چاپ سنگی] می‌نویسد:

«در حدیث امام باقر علیه‌السلام آمده است: «أَخَذَ اللهُ مِیثَاقَ شِیعَتِنَا بِالوَلایَةِ وَهُم ذَرٌّ یَومَ أَخَذَ المِیثَاقَ عَلَی الذَّرِّ». توضیح این که: در آن روز، ارواح به بدن کوچکی مانند

---

۱. آل عمران: ۸۳.

۲. حدیث را حسن بن سلیمان حلّی در مختصر بصائر الدرجات ص۲۲۵ آروده است.

مور، تعلق گرفت. سپس خداوند آنها را به اقرار فراخواند، که برخی اقرار و برخی دیگر انکار کردند. و تکذیب، از همین جا بود. حال باید دانست که حدیث عهد گرفتن از بندگان بین فریقین مشهور است، و بعضی از علما (از هر دو گروه) هنگام پاسخ می‌کوشند از ظاهر آن بگریزند. و ما در گذشته، این را ثابت کردیم. انتهی»[1].

۶. کلام محقق مولی محمد صالح مازندرانی

شیخ محقق، کشّافِ نِکاتِ اخبار، علّامهٔ جلیل مولی محمدصالح مازندرانی، قدّس سرّه، در شرح خود بر کافی، ذیل «باب آخر منه وفیه زیادة وقوع التكليف الأوّل» می‌گوید:

«از روایات چنین می‌توان فهمید که تکلیف اوّل همان است که قبل از تکلیف در دار دنیا با ارسال رسل و انزال کتب متعدده، اتفاق افتاده است:

نخستین بار در عالم ارواح محض بود.

بار دوم، در هنگام تخمیر طینت، قبل از آفرینش آدم از آن، بود.

بار سوم بعد از آفریدن آدم از آن بود، هنگامی که آنها را از پشت او خارج ساخت و آنها ـ در حالی که ذرّ بودند ـ به سمت راست و چپ حرکت می‌کردند.

هرکس مطیع این تکالیف سگانه بود، در تکلیف دنیا هم فرمانبر است. و کسی که در آن عوالم عصیان کرده باشد، در این دنیا نیز عصیان می‌کند. البته [غیر از دنیا که عالم چهارم است] عالمِ پنجمِ تکلیف نیز وجود دارد، که در روز قیامت خواهد بود، و آن اختصاص دارد به کودکان و دیوانگان و پیرانی که نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله را درک کرده ولی عاقل نبوده‌اند، و نیز گروه‌های دیگر که در جای خود ذکر شده است. انتهی»[2].

وی در همان باب، در شرح «واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم» می‌نویسد:

«(من ظهور) بدل است از (بنی آدم)، بدل بعض از کلّ. و بیرون آوردن دودمان از پشت آنها، یعنی بیرون آوردن آنها از پشت ایشان، نسلی بعد از نسل دیگر و گواه گرفتن آنها بر خودشان. زیرا موادّ کلّ همه در صلب آدم، به همان ترتیب وجود

۱. مجمع البحرین ج۴ ص۴۶۵.

۲. شرح کافی مازندرانی ج۸ ص۱۵.

گرفتن آنها در این دنیا وجود داشت. پس اخراج آنها از پشت بنی آدم، همان اخراج آنها از پشت آدم است. پس منافاتی ندارد با آنچه بر اخراج از پشت آدم دلالت دارد. در تأیید مطلب، کلامی از ابن عباس نقل شده که هنگامی که خداوند متعال آدم را آفرید، برپشت او مسح کشید، سپس هر موجودی را که تا روز قیامت خلق می‌کند، از آن خارج ساخت. سپس گفت: «الست بربکم قالوا بلی». در آن هنگام منادی ندا داد که: قلم خشک شد بدانچه مقدّر شده است تا روز قیامت. و روایت شده است که دودمان آدم به شکل انسان به مقدار ذرّ بود.

محمد بن جریر طبری می‌گوید: هنگامی‌که آدم از حج خود فراغت یافت و در وادی نعمان ـ که وادیی پشت کوه عرفات است ـ استراحت کرد، خداوند متعال از پشت او دودمانش را تا روز قیامت خارج نمود، و آدم آنها را مشاهده کرد. آنانی که در سمت راست او بودند، اهل بهشت شدند، و آنانی که در سمت چپ او قرار داشتند، اهل دوزخ بودند.

گروهی ـ که صاحب کشّاف یکی از آنهاست ـ می‌گویند: کلام خداوند متعال در آیه «أَلَستُ بِرَبّکُم قَالُوا بَلَی» از باب تمثیل و تخییل است ـ تا آخر کلام آنها»[۱].

و در شرح روایت دیگری، ذیل آیهٔ «قُل إِن کَانَ لِلرَّحمانِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ العَابِدِین» گوید:

«زیرا او نخستین کسی است که امر الهی برای ورود در آتش و اقرار به ربوبیت را با تمام حقیقت و صداقت، گردن نهاد. پس اگر خدا فرزندی می‌داشت، باید نخستین کسی باشد که به داشتن فرزند برای خدا اقرار کند. حال که چنین عقیده‌ای ندارد و آن را نفی می‌کند، روشن می‌شود که خداوند فرزندی ندارد. از این سخن چنین می‌توان فهمید که جزای شرط حذف شده و آنچه یاد شده، تعلیل برای آن و قائم مقام اوست؛ یعنی: اگر خدای رحمان فرزندی می‌داشت، من نخستین اقرار کننده به آن می‌بودم، زیرا من نخستین عبادت کنندهٔ او هستم»[۲].

وی ـ رحمه الله ـ گفته‌های دیگری نزدیک به این مضمون در جاهای دیگر دارد.

---

۱. همان کتاب ص۱۷.

۲. همان کتاب ص۲۰.

۷. بیان صاحب کفایة الموحّدین در توجیه اخبارِ متشابه

سید المحقّقین، فقیهِ وَجیه و علامهٔ متبحّر، سید اسماعیل طبرسی نوری[۱]، قدّس الله سرّه، در باب هشتم از جلد اول کفایة الموحدین در توجیه اخبار متشابه گوید:

«و از جمله آن اخباری که فی الجمله استشمام کرده شده است از او مقالهٔ جبریه، اخبار وارده در باب طینت است، چون قولهم علیهم‌السلام:

«إِنَّا وَشِيعَتَنَا خُلِقْنَا مِنْ طِينَةٍ وَاحِدَةٍ وَخُلِقَ عَدُوُّنَا مِنْ طِينَةِ خَبَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ»[۲]، و چون قولهم علیه‌السلام: «إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ مَاءً عَذْباً فَخَلَقَ مِنْهُ أَهْلَ طَاعَتِهِ وَخَلَقَ مَاءً مُرّاً فَخَلَقَ مِنْهُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ ثُمَّ أَمَرَهُمَا فَاخْتَلَطَا فَلَوْلَا ذَلِكَ مَا وَلَدَ الْمُؤْمِنُ إِلَّا مُؤْمِناً وَلَا الْكَافِرُ إِلَّا كَافِراً»[۳]، و چون قولهم علیهم‌السلام: «إِنَّ اللهَ تَعَالَى خَلَقَ النَّبِيِّينَ مِنْ طِينَةِ عِلِّيِّينَ قُلُوبَهُمْ وَأَبْدَانَهُمْ وَخَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تِلْكَ الطِّينَةِ وَخَلَقَ أَبْدَانَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ وَخَلَقَ الْكُفَّارَ مِنْ طِينَةِ سِجِّينٍ قُلُوبَهُمْ وَأَبْدَانَهُمْ فَخَلَطَ بَيْنَ الطِّينَتَيْنِ»[۴]، و امثال ذلک از اخبار وارده در باب طینت، مقصود اشارهٔ اجمالیّه است به ذکر آن.

و اما وجه استشمام شبههٔ جبریه، آنکه بعد از اینکه هریک از کافران به حسب اصل طینتِ خود، از اهل عصیان و طغیان خلق شده است. پس به مقتضای همان طینت اصلیهٔ خود، مجبول خواهد بود بر معصیت قهراً، و خِلاف آن بر خِلاف طبیعت و جِبِلَّت او خواهد بود که خارج از اختیار است. و این معنی بعینه، همان مقالهٔ جبریّه است، لاغیر.

---

۱. کفایة الموحدین في عقائد الدین در سه جلد به زبان فارسی تألیف حاج سید اسماعیل بن احمد علوی نوری طبرسی قدوسی است. فقیه و محدث و از زهاد مجاور نجف اشرف بود. شاگرد میرزا حبیب الله رشتی و میرزا محمدحسن شیرازی بود که در کتابهایش از او به «السید الأستاذ» یاد می‌کند. در اول شعبان ۱۳۲۱ هجری قمری در کاظمین وفات یافت و در صحن شریف مدفون گشت. أعیان الشیعة ج۳ ص۳۱۲، الذریعة ج۱۸ ص۱۰.

۲. ابوبصیر از امام باقر علیه‌السلام، بصائر ج ۱ ص ۱۵.

۳. علل الشرائع ج ۱ ص ۸۲ از امام صادق علیه‌السلام.

۴. بصائر الدرجات ج ۱ ص ۱۵، امام سجاد علیه‌السلام.

اما جواب از این شبهه، پس، از وجوهی است به اختلافِ مسالکِ اصحاب در این باب. چه آنکه جمله‌ای از ایشان چون اخباریّین از اصحاب، قائلند به اینکه اخبار طینت و امثال آن، از متشابهات اخبار است؛ و آنچه لازم است، همان تصدیق به مضامین آنهاست، علی وجه الاجمال؛ و وکول علم تفاصیل آن اخبار است به سوی ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین. و این مسلک، طریق احتیاط و نجات است در امثال این مسائل از عقائد.

و جمعی از علماء چون شیخ مفید علیه الرحمة و سیّد مرتضی و اَتباعِ ایشان و جمله‌ای از مفسّرین چون طبرسی و غیر او، قدَّس اللهُ اَسرارَهم، حمل نمودند اَمثال این اخبار را بر کنایات و مَجازات، و آنکه مراد به آنها کنایه است از علم حق تعالی به اعمال عباد در دار تکلیف، از حسنات و سیئات، و به آنچه مستوجب می‌شوند از مثوبات و عقوبات بروفق اعمال، و اشاره است به سوی اختلاف استعدادات مکلّفین و قابلیّات ایشان در دار دنیا. گویا به ملاحظهٔ این اختلافات، کأنّهم مخلوقین من طینات مختلفة.

و جماعتی از علماء چون سید جزائری علیه الرحمة و قبل از آن کثیری از علماء و همچنین کثیری از متأخّرین، بِنای ایشان بر صحّتِ اخبار طینت [است] و آنکه همهٔ آنها محمول بر حقیقت است، چه آنکه این اخبار به حسب سند، فوق مرتبهٔ تواتر است و بحسب الدلالة نیز از ظواهر معتبره، بلکه بعضی از آنها از نصوص است؛ و اینکه این اخبار، مبتنی می‌باشند بر تکلیف سابقی که واقع در عالم ذرّ و کائن در زمان اخذ میثاق است، که حق تعالی خلق ارواح نمود در بدو ایجاد عالَم، و اخذ میثاق به ربوبیّت گرفت از ایشان در آن عالَم، و همچنین اخذ میثاق گرفت به رسالت و امامت. پس بعضی تسلیم آن نمودند بالطوع و الرغبة، و بعضی مُعرِض شدند از قبول.

و در آن عالَم نیز، همهٔ ایشان در کمال اختیار و شعور و تمیز و عقل بودند، مانند آنچه در این عالم تکلیف ظاهری که ملاحظه می‌شود؛ بلکه در آن عالَم اصوَب بودند به عالم طبیعت و کَثافَت. و اخباری که شاهد بر این مطلب باشد، نیز کثیر است که دلالت دارد به تحقیق تکلیف در ابتداء امر؛ که حق تعالی بعد از

خلق ارواح از اصحاب یمین و یسار، خلق فرمود آتشی را، و امر فرمود به اصحاب یمین که داخل شوند در آتش. پس هجوم آوردند اصحاب یمین و یکدفعه داخل آتش شدند، فصارت النار علیهم برداً وسلاماً. و امر فرمود به اصحاب شِمال که داخل آتش شوند، اباء و امتناع نمودند از دخول در آتش. بلکه در بعضی از اخبار وارد است که اصحاب شِمال عرض نمودند که: اقاله بنما ای پروردگار ما از مخالفت، که ما داخل آتش خواهیم شد مانند اصحاب یمین؛ پس اقاله فرمود حق تعالی، و مجدداً امر فرمودند به دخول نار. پس بعضی از آنها سرعت نمودند در دخول و بعضی مخالفت نمودند.

و بالجمله اخبار وارده به اینکه در بدو ایجاد تکلیفی از جانب حق تعالی توجه نمود به سوی خلائق از ارواح، بسیار است. و بنا بر این، اشکالی نخواهد بود در اخبار طینت؛ زیرا که طینت سُعَداءِ اهل طاعت اگر مُخمَّر شده باشد از ماء عَذب و طینت طیبۀ طاهره که به مقتضی آن موفّق و مسدّد است، در دار تکلیف نیز به حسن اختیار است. پس به جهت آن است که اطاعت نموده است و بندگی نمود خداوند عالم را در بدو ایجاد، از روی اختیار و تمیز و عقل، وفضّل الله علیه بتلك النعمة بازاء تلك الطاعة.

و طینت اشقیاء و اهل مخالفت و عصیان، اگر مُخمّر شده است از ماء مالح مُرّ و طینت خبیثۀ ملوَّثه که به مقتضای آن مخذول و غیر موفّق است در دار تکلیف به سوء اختیار خود، پس به جهت آن است که عصیان و مخالفت نموده است امر الهی را در بدو ایجاد، از روی اختیار و تمیز و عقل، فخذله الله تعالی بتلك الطینة الخبیثة بإزاء تلك المخالفة.

و بالجمله اقتضاء طینت طیبه مر اعمال صالحه، و اقتضاء طینت خبیثه مر شرور و فساد را، نخواهد بود مگر به جهت سبق تکلیف در بدو عالم ایجاد، حضرت صادق ع فرموده:

«إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ فِي مُبْتَدَإِ الْخَلْقِ بَحْرَيْنِ، أَحَدُهُمَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَالْآخَرُ مِلْحٌ أُجَاجٌ. ثُمَّ خَلَقَ تُرْبَةَ آدَمَ مِنَ الْبَحْرِ الْعَذْبِ الْفُرَاتِ. ثُمَّ أَجْرَاهُ عَلَى الْبَحْرِ الْأُجَاجِ فَجَعَلَهُ حَمَأً مَسْنُوناً وَهُوَ خَلْقُ آدَمَ. ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَتِفِ آدَمَ الْأَيْمَنِ،

فَذَرَأَهَا فِي صُلْبِ آدَمَ، فَقَالَ: هَؤُلَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَلَاأُبَالِي. ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَتِفِ آدَمَ الْأَيْسَرِ، فَذَرَأَهَا فِي صُلْبِ آدَمَ فَقَالَ: هَؤُلَاءِ فِي النَّارِ وَلَاأُبَالِي وَلَاأُسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَلِي فِي هَؤُلَاءِ الْبَدَاءُ بَعْدُ وَفِي هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ سَيُبْتَلَوْنَ. قَالَ أَبُوعَبْدِ اللهِ ع: فَاحْتَجَّ يَوْمَئِذٍ أَصْحَابُ الشِّمَالِ وَهُمْ ذَرٌّ عَلَى خَالِقِهِمْ، فَقَالُوا: يَا رَبَّنَا بِمَ أَوْجَبْتَ لَنَا النَّارَ وَأَنْتَ الْحَكَمُ الْعَدْلُ، مِنْ قَبْلِ أَنْ تَحْتَجَّ عَلَيْنَا وَتَبْلُوَنَا بِالرُّسُلِ وَتَعْلَمَ طَاعَتَنَا لَكَ وَمَعْصِيَتَنَا. فَقَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: فَأَنَا أُخْبِرُكُمْ بِالْحُجَّةِ عَلَيْكُمْ الْآنَ فِي الطَّاعَةِ وَالْمَعْصِيَةِ وَالْإِعْذَارِ بَعْدَ الْإِخْبَارِ. قَالَ أَبُوعَبْدِ اللهِ ع: فَأَوْحَى اللهُ إِلَى مَالِكٍ خَازِنِ النَّارِ، أَنْ مُرِالنَّارَ تَشْهَقُ، ثُمَّ تُخْرِجُ عُنُقاً مِنْهَا. فَخَرَجَتْ لَهُمْ. ثُمَّ قَالَ اللهُ لَهُمْ: ادْخُلُوهَا طَائِعِينَ. فَقَالُوا: لَا نَدْخُلُهَا طَائِعِينَ. ثُمَّ قَالَ: ادْخُلُوهَا طَائِعِينَ أَوْ لَأُعَذِّبَنَّكُمْ بِهَا كَارِهِينَ. قَالُوا: إِنَّا هَرَبْنَا إِلَيْكَ مِنْهَا وَحَاجَجْنَاكَ فِيهَا حَيْثُ أَوْجَبْتَهَا عَلَيْنَا وَصَيَّرْتَنَا مِنْ أَصْحَابِ الشِّمَالِ، فَكَيْفَ نَدْخُلُهَا طَائِعِينَ؟ وَلَكِنِ ابْدَأْ أَصْحَابَ الْيَمِينِ فِي دُخُولِهَا كَيْ تَكُونَ قَدْ عَدَلْتَ فِينَا وَفِيهِمْ. قَالَ أَبُوعَبْدِ اللهِ عليه‌السلام: فَأَمَرَأَصْحَابَ الْيَمِينِ وَهُمْ ذَرٌّ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: ادْخُلُوا هَذِهِ النَّارَ طَائِعِينَ. قَالَ: فَطَفِقُوا يَتَبَادَرُونَ فِي دُخُولِهَا، فَوَلَجُوا فِيهَا جَمِيعاً، فَصَيَّرَهَا اللهُ عَلَيْهِمْ بَرْداً وَسَلَاماً، ثُمَّ أَخْرَجَهُمْ مِنْهَا. ثُمَّ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَادَى فِي أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَأَصْحَابِ الشِّمَالِ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ فَقَالَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ: بَلَى يَا رَبَّنَا، نَحْنُ بَرِيَّتُكَ وَخَلْقُكَ، مُقِرِّينَ طَائِعِينَ. وَقَالَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ: بَلَى يَا رَبَّنَا، نَحْنُ بَرِيَّتُكَ وَخَلْقُكَ كَارِهِينَ. وَذَلِكَ قَوْلُ اللهِ: وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ. قَالَ تَوْحِيدُهُمْ لِلَّهِ»[۱] انتهى الحديث الشريف.

و دلالت براختیار هؤلاء مکلّفین در آن عالم، خوب واضح و ظاهر است. و در این حدیث شریف، اشاره فرموده است به اینکه بداء از برای اصحاب شِمال خواهد بود. چنانچه در اخبار منقوله از حضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام در باب کیفیت اخذ میثاق نیز مذکور است. چنانچه در بحار، به طرق عدیده و به اسناد کثیره ـ در جلد سیّم بحار که کتاب عدل است، و هم در جلد چهار[دهم] بحار که سماء [و] عالم است ـ نقل نموده است از علل و از تفسیر علی بن ابراهیم و از کشّی،

۱. کنز الدقائق ج۲ ص۱۴۶.

هریک به اِسناد خود از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام، و از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام و از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حدیث، که آنچه محل شاهد است، ذکر می‌نماییم:

قال علیه‌السلام: «فَاغْتَرَفَ رَبُّنَا عَزَّوَجَلَّ غُرْفَةً بِيَمِينِهِ مِنَ الْمَاءِ الْعَذْبِ الْفُرَاتِ وَكِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ، فَصَلْصَلَهَا فِي كَفِّهِ حَتَّى جَمَدَتْ. فَقَالَ لَهَا: مِنْكِ أَخْلُقُ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَعِبَادِيَ الصَّالِحِينَ وَالْأَئِمَّةَ الْمُهْتَدِينَ وَالدُّعَاةَ إِلَى الْجَنَّةِ وَأَتْبَاعَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَاأُبَالِي وَلَاأُسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ. ثُمَّ اغْتَرَفَ غُرْفَةً أُخْرَى مِنَ الْمَاءِ الْمَالِحِ الْأُجَاجِ، فَصَلْصَلَهَا فِي كَفِّهِ فَجَمَدَتْ. ثُمَّ قَالَ لَهَا: مِنْكِ أَخْلُقُ الْجَبَّارِينَ وَالْفَرَاعِنَةَ وَالْعُتَاةَ وَإِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَالدُّعَاةَ إِلَى النَّارِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَشْيَاعَهُمْ وَلَاأُبَالِي وَلَاأُسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ. قَالَ: وَشَرْطُهُ فِي ذَلِكَ الْبَدَاءُ، وَلَمْ يَشْتَرِطْ فِي أَصْحَابِ الْيَمِينِ. ثُمَّ أَخْلَطَ الْمَاءَيْنِ جَمِيعاً فِي كَفِّهِ فَصَلْصَلَهُمَا ثُمَّ كَفَّهُمَا قُدَّامَ عَرْشِهِ وَهُمَا سُلَالَةٌ مِنْ طِينٍ»[1] الخبر.

چه شرط نمودن بداء در اصحاب شمال ـ دون یمین ـ ظاهر است در اینکه از برای هؤلاء، یک نحوفسحه وتوسعه می‌باشد در آنچه به آن تکلیف کرده شده‌اند از طاعت و انقیاد، چه آنکه بدا در این اخبار، اگر نسبت داده شود به سوی حق تعالی، پس آن به معنی اظهار ما خفی علیهم است، از ترک طاعات و عتوّ و سرکشی، چه در ابتداء امر و چه در عالم تکلیف حسّی ظاهری. یعنی حق سبحانه و تعالی ظاهر خواهد نمود بر ایشان، آنچه بر ایشان مخفی است از امتحان و اختبار به اوامر و نواهی اتباع رسل و انبیاء و أئمة المهديّين صلوات الله علیهم اجمعین، و اینکه از برای ایشان توسعه و اختیار است در آنچه به او مُمتحَن و اختبار کرده خواهند شد در همه عوالم. و اگر بداء نسبت داده شود به سوی مخلوقین ـ چنانچه ظاهر این اخبار است ـ پس آن به معنی بداء در ندامت است، و به معنی «تجدّد رأی بعد ان لم یکن» است، و به معنی «ابداء بعد الجهل» است، یعنی: حق سبحانه شرط نمود به ایشان بدا را، که اگر دست بردارند از عُتُوّ و سرکشی، و تسلیم نمایند امر حق تعالی را و انقیاد و

---

۱. تفسیر علی بن ابراهیم ج۱ ص۳۷.

فروتنی نمایند مانند اصحاب یمین، پس اقاله خواهند نمود حق تعالی عثرات و زَلّات ایشان را؛ و محسوب خواهند شد از عِداد سعداء، چنانچه در حدیث سابق نیز اشاره فرمودند که اصحاب شِمال طلب اقاله نمودند از حق تعالی، فأقالهم الله تعالی.

و مقتضای ظاهر شرایع و ارسال رُسُل و انزال کُتب به سوی کفّار و عُتاة و متمرّدین و فراعنه و طواغیت از جمیع امم نیز، همین است که اختیار عباد و اقالهٔ حق تعالی ثابت است از برای ایشان در اعمال و عقائد باطله. و مقتضای رحمت الهی نیز همین است که طرد و منع ننماید عباد خود را از باب رحمت خود، بعد از رجوع ایشان از عُتوّ و سرکشی و انابهٔ ایشان به سوی حق تعالی.

و ادعیه و مناجات وارده از ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام نیز دلالت دارند بر این مدعی. و از ادعیه لیالی قدر است قولهم علیهم‌السلام: «وَإن کُنتُ مِنَ الأَشقِیاءِ فَامحني مِن الأَشقِیاءِ وَاکتُبني مِن السُّعَدَاء»[1].

و مقتضی تعمیم بداء فی کل شیء ـ چنانچه مقتضی اخبار بداء است من قولهم علیهم‌السلام: «ما بَعَثَ اللهُ نَبیّاً حَتّی یَقرَّلَهُ بِالبداء»[2] ـ نیز آن است که بداء در این امر ثابت باشد، که اگر کسی در آن عوالم، بِنا بر تحقّق اخبار اخذ میثاق و اخبار طینت، اختیار نمود به سوء اختیار خود عتوّ و سرکشی و کفران را، و محسوب شده است از عِداد اصحاب شِمال، آنکه اگر در این عالم تکلیفِ حسّی ظاهری توبه و انابه نماید به سوی حق تعالی به نحو صدق و واقعیت و ثباتِ قدم، و مراجعت نماید از جهل و عناد خود، آنکه حق تعالی از او قبول نماید توبه و انابهٔ او را و ملحق فرماید او را بعباده الصالحین، و محسوب فرماید او را از سعداء، إن شاء الله تعالی».

۸. کلام سید نعمة الله جزایری

سیّد سنَد، محدّث وجیه، العلامة الحجة، سید نعمت الله جزایری، در صفحه ۹۳

۱. زاد المعاد ج۱ ص۱۲۹.
۲. کافی، ج۸ (روضه)، ص ۱۶۵، حدیث ۱۷۷.

کتاب الأنوار النعمانیة[1] [چاپ قدیم] تحت عنوان «نورٌ میثاقیٌّ یشتمل علی التکلیفِ الاوّل» گوید:

«آگاه باش که اخبار به حدّ استفاضه بل تواتر رسیده که این ارواح، قبل از داخل شدن در این اجسام، هَنگامی که در عالَمِ مَلَکوت بودند، نوعی از تکلیف الهی در آنها حاصل شده، و خداوند سبحان به طور مکرّر، عهدها و پیمان‌های محکمی از آنها گرفته است به اینکه او خدای واحد و بدون هیچ شریکی است، که عموم هم به آن اقرار کردند. اما اقرار به ولایت علی و اهل بیت او علیهم‌السلام در یکی از پیمان‌ها و شاید در نخستین پیمان بوده باشد، در حالی که اینان اَرواح خالص بودند، و قبل از اینکه با ذرات روبرو شوند، اقرار و اذعان کرده‌اند. از اینجاست که ائمه علیهم‌السلام فرموده‌اند که خداوند ولایت امامان علیهم‌السلام را در همان عالم عهد و میثاق، از مردم گرفت. یکی از این پیمان‌ها را مردم منکِر شدند و نپذیرفتند، که سعادت و شقاوت از آنجا نمودار شد.

بدین روی، سیّد الموحّدین علیه‌السلام می‌فرماید:

«خدای سبحان اسامیِ شیعیان ما و اسامی پدران و مادران آنها را، چه آنها که تا کنون به دنیا آمده‌اند و چه کسانی را که هنوز نیامده‌اند، و تا روز قیامت می‌آیند، در صحیفه‌ای نوشته که آن صحیفه نزد ماست»[2].

این نوشته در آن میثاق بوده و این صحیفه را ائمه علیهم‌السلام به ارث برده‌اند تا این زمان که به مولای ما، صاحب الزمان علیه‌السلام رسیده، و اکنون نزد آن جَناب است.

گاهی فردی نزد امام علی علیه‌السلام می‌آمد و می‌گفت: من شیعهٔ تو هستم، اما آن امامِ هُمام او را دروغگو می‌شمرد و می‌فرمود: من نام تو را در صحیفهٔ شیعه نمی‌بینم. آنگاه مشخص می‌شد که سخن آن فرد، ادعایی بیش نبوده است.

---

۱. الأنوار النعمانیة في معرفة النشأة الإنسانیة تألیف محدث بزرگ سید نعمة الله بن عبدالله موسوی جزایری شوشتری (۱۰۵۰-۱۱۱۲ هـ.ق) است که از شاگردان علامه مجلسی طاب ثراه و از ملازمان ایشان بوده است و از سوی شاه سلیمان صفوی (درگذشته ۱۱۰۵ هـ.ق) شیخ الإسلام بوده است.

۲. مضمون احادیث متعدد بنگرید: بصائر الدرجات، ج۱، ص۱۷۳؛ من لا یحضره الفقیه، ج۴، ص۴۱۹؛ معانی الأخبار، ص۱۰۲؛ مناقب، ج۱، ص۲۵۳.

گاهی فردی از خواصّ شیعه، هَنگامی که خدمت امام صادق علیه‌السلام می‌رسید، حضرتش را می‌دید که کتابی را توزّق می‌کند. از او در باره آن می‌پرسید. امام می‌فرمودند: این کتابی است که نام‌های شیعیان تا روز قیامت در آن وجود دارد. سپس می‌فرمود: آیا دوست داری اسم خود و پدرت را در آن ببینی؟ و ایشان می‌گفت: بلی، سپس امام به او نشان می‌داد. این نمی‌تواند از ارواح باشد، مگر بعد از اینکه خداوند سبحان به آنها نوعی از فهم و شعور عطا کرده باشد که با آن معنی تکلیف و ثواب و عقاب را فهمیده باشد؛ زیرا آن تکلیف اول، مَناطی برای اکثر اَحکام در این تکلیف بعدی می‌شود.

شیخ صدوق طابَ ثَراه، به اِسنادش از ابن اُذَینَه روایت می‌کند:
«كُنَّا جُلوساً عِنْدَهُ، فَذَكَرْنَا رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا. فَقُلْنَا: فِيهِ حِدَّةٌ. فَقَالَ: مِنْ عَلَامَةِ الْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ فِيهِ حِدَّةٌ. فَقُلْنَا لَهُ: إِنَّ عَامَّةَ أَصْحَابِنَا فِيهِمْ حِدَّةٌ. فَقَالَ: إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي وَقْتِ مَا ذَرَأَهُمْ، أَمَرَ أَصْحَابَ الْيَمِينِ، وَأَنْتُمْ هُمْ، أَنْ يَدْخُلُوا النَّارَ، فَدَخَلُوهَا فَأَصَابَهُمْ وَهَجٌ، فَالْحِدَّةُ مِنْ ذَلِكَ الْوَهَجِ. وَأَمَرَ أَصْحَابَ الشِّمَالِ، وَهُمْ مُخَالِفُونا، أَنْ يَدْخُلُوا النَّارَ، فَلَمْ يَفْعَلُوا، فَمِنْ ثَمَّ لَهُمْ سَمْتٌ وَلَهُمْ وَقَار»[1].

ابن اُذَینَة نقل کرده که گفت: محضر امام صادق علیه‌السلام بودیم، نام یکی از اصحاب و یاران برده شد. گفتیم: در وی تندی و تیزی است. امام علیه‌السلام فرمودند: از علائم مؤمن این که در او تیزی و تندی است. عرضه داشتیم: در تمام اصحاب ما تندی و تیزی هست، سرّ آن چیست؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارك و تعالی، هنگامی که انسان را می‌آفرید به اصحاب یمین که شما همان گروه می‌باشید فرمود: داخل آتش شوید، پس اصحاب یمین داخل آتش شده، سوزش آتش به ایشان رسید، این حدّت و تیزی از اصابت همان سوزش آتش می‌باشد و از طرفی به اصحاب شمال که مخالفین ما هستند امر شد که آنها نیز به آتش وارد شوند ولی آنها وارد نشده قهراً سوزش آتش را لمس و حس نکردند لذا ایشان دارای وقار و سنگینی می‌باشند.

۱. علل الشرائع ج۱ ص۸۵ باب ۸۰.

روایات و اَخبار بر گرفتنِ میثاق در عالم نخست دلالت دارند. اما آیات:

خداوند می‌فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّما أَشْرَكَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنا بِما فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ»[۱].

بیشتر مفسّران می‌گویند: معنای آیه این است که خداوند متعال، دودمان آدم را به شکل موران ریز، از پشت او خارج ساخت و آنها را بر آدم عرضه کرد و فرمود: من از دودمان تو عهد می‌گیرم که مرا عبادت کنند و برایم شریکی نگیرند، پس رزق آنان بر عهده من خواهد بود. سپس فرمود: آیا من خدایتان نیستم؟ گفتند: بلی. شهادت می‌دهیم که تویی خدایمان. سپس به ملائکه فرمود: شهادت دهید. آنها گفتند: شهادت می‌دهیم. همچنین برخی مفسران گفته‌اند که خداوند متعال آنها را عاقل و فهیم قرار داد تا سخنان او را بشنوند و بفهمند. سپس آنان را به پشت آدم بازگرداند، در حالی که تمام مردم در آنجا محبوس بودند، تا این‌که هرکدام را که در آن زمان خارج ساخته بود، خارج کند. هرکسی که به دین اسلام ثابت بود، او به همان فطرت اولیه خود است و کسی که کافر و جاحد گشت، از فطرت اولیه خودش بازگشته است.

در بعضی از اخبار معتبره، آمده که خطاب اینگونه بود: «أَلَستُ بِرَبِّكُم وَمُحَمَّدٌ نَبيُّكُم وَعَليٌّ إمامُكُم؟، قالُوا بَلَى». پس این را از آیه حذف کردند، همچنان که در آیات دیگر دخل و تصرف کردند. پس در این میثاق به ولایت ائمه علیهم‌السلام نیز اقرار کردند، پس عدم قبول آن، باید در میثاقی دیگر باشد، تا بتوان بین تمام اَخبار، جمع کرد.

باید دانست که تأویل آیه بدین سان که ذکر شد، همان است که اخباری با سندهای پاکیزه بر آن دلالت می‌کنند، و جمع کثیری از مفسران نیز پذیرفته‌اند. ولی سید مرتضی طاب ثراه، و شیخ ما طبرسی رحمه الله، آن را رد کرده‌اند».

۱. اعراف: ۱۷۲ و ۱۷۳.

آنگاه محدث جزایری کلام سید مرتضی را اجمالاً ذکر کرده و بعد از آن می‌گوید:

«شگفتا از این تفسیر، با وجود احتیاجی که به تأویل در تمام ظواهر لفظ آیه دارد، و با آنکه هیچ خبری نیست که بر آن دلالت کند، چگونه عده‌ای بدان گرایش یافتند، و معنای اول را ـ که ما برگزیدیم ـ اِهمال کردند، با وجود اَخبار فراوان در بارهٔ آن و کلام مفسران که آن را پذیرفته‌اند!؟

به همین دلیل، اَبو هُذَیل در کتاب الحجة گوید که حسن بصری و یاران او عقیده داشتند که نعمتهای اطفال در بهشت به سبب ایمانی است که در عالم ذر داشتند. از سوی دیگر، اخباری هست مانند آنچه که شیخ ما کلینی طاب ثراه آورده؛ سپس اخبار اندکی در این باب ذکر می‌کند»[1].

همچنین سید جزایری در همان کتاب، تحت عنوان «نورٌ طینيٌّ» ـ که درتحقیق اخبار طینت است ـ بعد از ذکر اخبار و نقل اقوال در بارهٔ آنها می‌گوید:

«وجه پنجم، آن چیزی است که به نظر من می‌رسد، ولی با اقتباس از ائمه اطهار علیهم‌السلام. خلاصه اینکه: از انوار سابقه روشن شد که خلق ارواح قبل از آفرینش عالم ذرّ بوده است، و خداوند سبحان آتشی برافروخت و آن ارواح را به دخول به آتش مکلف نمود. آنگاه برخی از آن ارواح گردن نهادند و کسانی نیز، از آن دوری کرده و در آن وارد نشدند. از اینجا بود که ایمان و کفر پدید آمد، لکن با اختیار. هنگامی که خداوند می‌خواست برای آن ارواح، بدن خلق کند که به هر نوعی از روح، بدنی مناسب با آن تعلق گیرد، برای ارواح طیبه بدنی مانند آنها آفرید و برای ارواح خبیثه نیز جسم‌های خبیثه قرار داد. پس خداوند هر آنچه را که انجام داد پاداش یا کیفری در مقابل آن تکلیف سابق بود. البته هنگامی که آن دو گِل را در هم آمیخت، اثر آن اختلاط را در قبول اعمال حسنه و ضدّ آن قرار داد. انتَهی کلامُه رُفِعَ مَقامُه»[2].

۹. کلام علامه میرزا حبیب الله خویی

سید محقّق مدقّق، فقیه عصر و فرید دهر خویش، علّامه وجیه حاج میرزا حبیب الله

---

۱. الأنوار النعمانیة ج۱ ص۲۷۵-۲۷۸، تحقیق سید محمدعلی قاضی طباطبایی، چاپ تبریز.

۲. الانوارالنعمانیة ج۱ ص۲۹۴-۲۹۵.

علوی موسوی قدّس سرّه[1] در جلد اول [از چاپ قدیم] شرح نهج البلاغة کلام امام علیه‌السلام در خطبهٔ اول نهج البلاغة را آورده است:

«وَاصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وِلْدِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ وَاجْتَالَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ»

که حدیث را به تمامی در بخش اخبار آورده‌ایم.

سید خویی رحمه الله در شرح آن می‌گوید:

«امام علیه‌السلام فرمود: لما بدّل أکثر خلقه عهد الله إلیهم، یعنی: زمانی که بیشتر آفریدگان، عهد خداوند و میثاقِ گرفته شده از آنها در باب توحید و معرفت و نبوت و ولایت را عوض کردند. چنانکه در آیه شریفه و اخبار متواتره به آن اشاره شده است. خداوند سبحان می‌فرماید:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ...» تا آخر آیه[2].

بیشتر مفسّران و محدثان می‌گویند: خداوند، دودمان آدم را از پشت او و به شکل موران ریز خارج ساخت، سپس آنها را بر آدم عرضه داشت و فرمود: من از دودمان تو عهد و میثاق می‌گیرم که تنها مرا بپرستند و بر من شرک نورزند، و روزی آنها بر عهدهٔ من است. سپس می‌فرماید: آیا من خدای شما نیستم؟ آنها می‌گویند: آری شهادت می‌دهیم که تویی خدای ما. سپس به ملائکه می‌گوید: شهادت دهید، و آنها می‌گویند: شهادت می‌دهیم.

برخی گفته‌اند: خداوند متعال، آنها را فهمیده و عاقل گردانید که خطاب او را

---

۱. سید حبیب الله بن محمد بن هاشم بن عبدالحسین هاشمی علوی موسوی خویی (۱۲۶۸-۱۳۲۴ هـ.ق) شرحی مفصل بر نهج البلاغة دارد به نام منهاج البراعة که ناتمام مانده و بعضی از اَعلامِ معاصر، آن را کامل کرده‌اند و در ۲۱ جلد چاپ شده است. (الذریعة ج۲۳ ص۱۵۷، طبقات أعلام الشیعة ج۱۴ ص۳۶۲).

۲. اعراف: ۱۷۲.

بشنوند و آن را بفهمند، سپس آنها را به صلب آدم بازگرداند، در حالی که تمام مردم در آنجا محبوس بودند، تا هر که را در آن وقت خارج کرده بود، خارج گرداند. پس هر که بر دین اسلام ثابت ماند، بر فطرت اول خود مانده و هر که کافر و جاحد گشت، فطرت اولیه او تغییر یافته است. برخی از دانشوران، این تفسیر را با وجوه مختلف ـ که بالغ بر ده مورد است ـ ردّ کرده‌اند. یکی از آنها سیّد مرتضی رضي الله عنه، است که در کتاب الغرر والدرر به شدت مخالفت کرده است».

آنگاه شارح خویی کلام سید مرتَضی را نقل می‌کند. بعد از آن می‌گوید:

«سید مرتضی رحمه الله، از عدم انطباق ظاهرِ آیه، به آنچه آیه را بدان حمل کرده‌اند ـ از وجود عالم اخذ میثاق و اخراج دودمان آدم از پشت او مانند ذر ـ سخن می‌گوید که مسلّم است، لکن بر او اشکال می‌شود که دو وجهی که در تأویل آیه ذکر کرده نیز، مانند آن است، بلکه مخالفت با ظاهر در آن دو وجه، بیشتر است از آن وجهی که آنان ذکر کرده‌اند؛ بعلاوه بر هر یک از آنها در هیچ خبری، شاهدی وجود ندارد.

و اما انکار اصل این قضیه و حکم به محال بودن آن به دلیل عقل، که ذکر کرده‌اند، هیچ وجهی ندارد و با دلیل مذکور ـ در مقابل اخبار متواتری که وجود آن عالم را می‌رساند ـ به هیچ وجه پذیرفته نمی‌شود. بلکه اخبار زیادی در تفسیر آیه رسیده، که نقل تفصیلی آنها ملال‌آور است.

ما فقط برخی از آنها را برای تبرّک و توضیح و استشهاد می‌آوریم، مانند آنچه علی بن ابراهیم روایت کرده است.

آنگاه سید خویی شش حدیث از احادیث مسأله را نقل می‌کند. بعد از آن می‌گوید:

بالجمله خلاصهٔ آنچه ذکر کردیم، آنکه مراد از عهدِ گرفته شده از خلق، که آن را عوض کرده‌اند، همان میثاقِ گرفته شده از آنها به ربوبیت خدا و نبوت رسولش صلی الله علیه و آله و ولایت ائمه علیهم السلام است. این است مراد کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که در همین خطبه می‌فرماید: «فَجَهلوا حَقَّه»، یعنی همان حقِ لازم بر عِباد، از معرفت و توحید، چنانکه روایت معاذ بن جَبَل به آن گواهی می‌دهد که ذیل

فصل چهـارم خطبه گذشـت. معـاذ می‌گوید:

«قَالَ: كُنْتُ رِفقتُ النَّبِيّ صلی الله علیه و آله. فَقَالَ: يَا مُعَاذُ! هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ اللهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ؟ يَقُولُهَا ثَلَاثاً. قُلْتُ: اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ: حَقُّ اللهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ لَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً»[1] تا آخر.

همراه نبی اکرم صلی الله علیه و آله بودم. ایشان فرمودند: «ای معاذ! می‌دانی حقّ خداوند عزوجلّ بر بندگان چیست؟ این جمله را سه بار فرمود. گفتم: خدا و رسولش دانایند. پیامبر فرمود: حقّ خداوند عزوجل، بر بندگان، این است که به او شرک نیاورند» تا آخر، چنانکه پیشتر گذشت.

البته احتمال می‌رود که مراد حدیث، گسترده‌تر از آن باشد، و از فروعی که ذکر شد، به نظر می‌رسد این جملات نیز بر آن دلالت کند، یعنی: جملهٔ «واتّخذوا الأنداد» یعنی شریک‌ها را با او برگرفتند. تا آنجا که فرماید: «لیستأدوهم میثاق فطرته... ویروهم آیات القدرة»، که پنج هدف غایی از بعث رسل و ثمره‌هایی را که بر آن مترتّب است، بیان می‌دارد.

مراد از میثاق فطرت، همان میثاق توحید و نبوت و ولایت است، چنانکه گواه آن است حدیثی که شیخ صدوق در کتاب توحید به اِسنادش از عبدالرحمن بن کثیر آورده، که امام صادق علیه السلام ذیل آیهٔ «فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»[2] می‌فرماید: «التوحید، و محمد رسول الله، و عليّ امیرالمؤمنین»[3] صلوات الله علیهما و آلهما.

وی از ابن مسکان از زراره آورده که می‌گوید:

«قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام: أَصْلَحَكَ اللهُ، قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا. قَالَ: فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ عِنْدَ الْمِيثَاقِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ. قُلْتُ: وَخَاطَبُوهُ؟ قَالَ: فَطَأْطَأَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَلَا مَنْ رَازِقُهُم».

به امام باقر علیه السلام گفتم: اصلحک الله ! منظور از آیهٔ «فطرة الله التی فطر الناس

---

۱. توحید صدوق ص۲۸.

۲. روم: ۳۰.

۳. توحید صدوق ص۳۲۹.

علیها» چیست؟ فرمودند: آنها را در عالم میثاق بر توحید به معرفت خود سرشت که پروردگارشان است. گفتم: آیا با او به مخاطبه سخن گفتند؟ امام علیه‌السلام سری تکان داد و فرمود: اگر چنین نمی‌بود، نه می‌دانستند پروردگارشان کیست و نه می‌دانستند روزی‌رسان آنها کیست.[1]

نیز از عبدالله بن سنان آورده که از امام صادق علیه‌السلام پرسید: در آیهٔ «فطرة الله التی فطر الناس علیها» آن فطرت چیست؟ فرمود:

«هِيَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ فَقَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، وَفِيهِم الْمُؤْمِنُ وَالْكَافِر»[2].

همان اسلام است، هنگامی که از آنها برای توحید میثاق گرفت و پرسید: آیا پروردگار شما نیستم؟ و در بین آنها مومن و کافر بود».

شارح خویی می‌افزاید:

«مراد از نعمت در قول امام علیه‌السلام که فرمود: «ویذکّروهم منسیّ نعمته»، یا آن نعمتی است که در عالم ذرّ و میثاق بر عباد منت نهاد، همانگونه که گذشت، یا تمامی نعمتهایی که انسان از آنها غفلت می‌ورزد. ولی بر اساس ظاهر لفظ نسیان، معنای اول ظاهر است. انتهی».[3]

شارح خویی رحمه الله در فصل شانزدهم از شرح خطبه اول، در توضیح قول امام علیه‌السلام: «مأخوذاً عن النبیّین میثاقه» پس از اشاره‌ای بدانچه یاد شد، می‌گوید:

«در فصل چهاردهم در ضمن شرح قول امام علیه‌السلام: «لمّا بدّل... إلیهم» اشاره شد که خداوند بر تمامی خلق بر توحید خدای متعال و نبوت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامت ائمه علیهم‌السلام در روز میثاق پیمان گرفت. اینک شایسته است که در اینجا مواردی را ذکر کنیم که اخذ میثاق پیامبران سلام الله علیهم را به طور خاصّ برساند»[4].

سپس مواردی از اخبار را آورده که علاقمندان رجوع کنند.

---

۱. توحید صدوق ص۳۳۰.

۲. توحید صدوق ص۳۲۹.

۳. منهاج البراعة ج۲ ص۱۴۴-۱۵۰، نقل به تلخیص و اختصار.

۴. منهاج البراعة ج۲ ص۱۶۵.

۱۰. کلام سید شرف الدین نجفی

سید علّامه متبحّر نقّاد، سیّد شرف الدین نجفی قدّس سرّه در کتاب تأویل الآیات[۱] (بر اساس کنز جامع الفوائد که منتخب آن است) آورده است:

«امیرالمؤمنین علیه‌السلام از همه انبیاء و مرسلین برتراست، چنان که از طریق مؤالف و مخالف به اثبات رسیده است که خداوند سبحان او را امیرالمؤمنین نامید و بر دودمان آدم امیر گردانید، زمانی که ذرّ بودند. و آنان به این مطلب اقرار کردند. امیر افضل است از افراد تحت امر خود، و لام در "المؤمنین" برای استغراق است که شامل تمام مؤمنان، از جمله انبیاء و مرسلین می‌شود؛ به دلیل کلام الهی که در سورهٔ صافّات در مورد چندین پیامبر خود فرمود. در مورد نوح علیه‌السلام: «انه من عبادنا المؤمنین»، در مورد ابراهیم علیه‌السلام: «انه من عبادنا المؤمنین»، در مورد موسی و هارون علیهما‌السلام: «انهما من عبادنا المؤمنین»، و در مورد الیاس علیه‌السلام: «انه من عبادنا المؤمنین». و اینان از انبیاء مرسلین هستند که سه نفر آنها نوح و ابراهیم و موسی علیهم‌السلام اولوالعزم هستند. و هارون و الیاس از پیامبران مرسل هستند. پس امیرالمؤمنین علیه‌السلام از ایشان افضل است، زیرا که امیر، برتراست از مأمور علیه» تا آخر کلام او[۲].

۱۱. کلام شیخ حسن بن سلیمان حلی

فقیه وجیه فاضل جلیل متبحر شیخ حسن بن سلیمان حلی رحمه الله (زنده به سال ۸۰۲) شاگرد امام علامه شهید اول، در مختصر بصائر الدرجات (که اصل این بصائر نوشتهٔ سعد بن عبدالله قمی رحمه الله است)[۳] ذیل حدیث حلی که در همین کتاب در بخش

---

۱. کتاب تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة نوشته سید شرف الدین علی حسینی اِسترآبادی غروی شاگرد محقق کَرَکی متوفی ۹۴۰ که در آن آیاتی را که به اهل بیت علیهم‌السلام تأویل شده، بیان می‌دارد. (الذریعة ج۳ ص۳۰۴). علامه امینی در این کتاب، فراوان از آن یا منتخب آن (کنز جامع الفوائد) نقل کرده است. کتاب دو بار چاپ شده: یک بار به تحقیق حسین استادولی (قم: جامعه مدرّسین، ۱۴۰۹) و بار دیگر: به تحقیق مرحوم سید محمدباقر موحد ابطحی (قم: مؤسسة الامام المهدی علیه‌السلام، ۱۴۰۷). در این کتاب، به همین چاپ استناد شده.

۲. تأویل الآیات ج۱ ص۱۸۷.

۳. در این مورد که نویسندهٔ بصائر اصل که کتاب حلی مختصر آن است، چه کسی باشد، اختلاف

آیات مربوط به عالم ذر، ذیل آیه سیزدهم نقل شد، می‌گوید:

«بنده خدا و فقیر و مسکین او حسن بن سلیمان ـ که مدعی محبت خدا و محبت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت او علیهم‌السلام است، هرچند بیّنه‌ای برای این محبّت ندارد ـ دربارۀ کلام امام علیه‌السلام که فرمود: «فلن یستطیع هؤلاء ان یکونوا من هؤلاء و لا هؤلاء ان یکونوا من هؤلاء»[1]، می‌گوید:

ظاهر آن جبر است. در حالی که ثابت و محقَّق از مذهب آل محمد علیهم‌السلام آن است که جبر، مراد حضرتش نیست، زیرا با پاداش و کیفر منافات دارد.

به این برداشت ظاهری چنین پاسخ می‌دهیم: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، به امری باطنی اشاره دارد که در علم خداوند عزّوجل جریان یافته است که امر مخلوقاتش به او شروع و به او ختم می‌شود. سبب آن طاعتِ اطاعت‌کنندگان و معصیتِ معصیت‌کنندگان در بدو خلق و به صورت ذرّ بوده است، چنانکه امام علیه‌السلام خود در صدر حدیث شرح و بیان کرده است. در این عبارت، امام علیه‌السلام خبر می‌دهد از علمی که خداوند متعال به او آموخته و بر او اظهار کرده و درباره آن با امام علیه‌السلام گفتگو کرده و این علم از غیب به شهود و از سرّ به علانیه منتقل شده است. اما این، فقط خبر دادن است، نه اینکه با این کار، قدرت و اختیار را از مکلفین بردارد. پس تکلیف در ظاهر جریان دارد، نه در باطنی که در علم خداوند متعال قرار دارد. و ما باید این تکلیف را تصدیق کنیم و بپذیریم. انتهی»[2].

این شیخ بزرگوار در جای دیگر کتاب می‌نویسد:

«به من گفتند که بر این عبارت حدیث که می‌فرماید: «قبض قبضةً فقال إلی الجنّة ولاأبالي، ثم قبض قبضةً وقال إلی النار ولاأبالي»، اشکال گرفته‌اند و گفته‌اند:

نظر وجود دارد. نظر مصنف در متن آمده، ولی نظر علامه آقابزرگ تهرانی این است که این کتاب، مختصر بصائر صفار است و حلی احادیثی از منابع دیگر بر این مختصر افزوده است. (الذریعة ج۲۰ ص۱۸۲). [به هر حال، اعتبار کتاب محفوظ است و این اختلاف نظر، اعتبار کتاب حلی را کم نمی‌کند. ویراستار].

۱. مصنف گوید: در توضیح این حدیث به تفصیل در مطلب چهارم کتاب مطالبی خواهیم گفت.

۲. مختصر بصائر الدرجات ص۱۵۱.

آیا روا است که خداوند خلقی را برای دوزخ بیافریند، سپس آنها را مکلّف به طاعت و ترک معصیت کند؟ و آیا این با عدل او منافات ندارد در حالی که خداوند سبحان منزّه از آن است؟

(حسن بن سلیمان حلّی پاسخ می‌دهد:) آگاه باش که بر کلام آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم هیچ اعتراضی وارد نیست. ایراد فقط به سبب عدم فهم شنونده به مقصود و مراد گوینده پیش می‌آید. این مضامین در حدیث آمده است که ارواح دو هزار سال پیش از خلقت ابدان آفریده شدند، و خدای سبحان به آنها امر فرمود که به ربوبیّت خود و نبوّت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی و اهل بیت علیهم السلام اقرار کنند. برخی به قلب و زبان اقرار کردند و بعضی فقط به زبان. این است کلام الهی: «وله أسلم من في السماوات والأرض طوعاً وكرهاً وإليه ترجعون». سپس به هر دو گروه امر فرمود وارد آتش شوند. گروه اول که به قلب و زبان اقرار آورده بودند، وارد شدند. اما گروه دوم که فقط به زبان اقرار آورده بودند، گفتند: خدایا! ما را آفریدی تا به آتش بسوزانی؟ بدین روی اطاعت و معصیت ارواح، از آنجا استوار شد.

آنگاه که خدای سبحان دخول ارواح در اجساد را اراده کرد، طینت طیبه را آفرید و آب گوارای پاک را بر آن جریان داد، و از برگزیدهٔ آن بدن‌های محمد و آل محمد صلوات الله علیه و علیهم را آفرید. همچنین طینت خبیثه آفرید و آب شور پلید را بر آن جریان داد. آنگاه خداوند هر دو طینت را به مقتضای حکمت و لطفش در هم آمیخت... و این فقط در بدنها بود نه در ارواح.

پس قضیهٔ ذکر شده در حدیث، در مورد بدن‌هایی است که قالب ارواح مؤمن و کافر می‌شوند و در مورد خلقت و تکلیف و معاد، تابع ارواح‌اند. بدین ترتیب، اشکالی در حدیث وجود ندارد».

۱۲. کلام میرزا محمد قاسم اُردوبادی

فقیه وجیه، حجة‌الاسلام میرزا محمد قاسم بن محمد تقی اردوبادی قدس سرّه، مقیم نجف اشرف و مدفون در آن، متوفی سال ۱۳۳۳[۱] در تالیف خود به نام الشهاب المبین

۱. ابوالقاسم اُردوبادی (۱۲۷۴-۱۳۳۳) یعنی: محمدقاسم بن محمدتقی بن محمد قاسم بن عبدعلی

فی افناء الجاحدین و المارقین[۱] ـ که نسخه آن نزد ما موجود است ـ می‌گوید:

«ازجمله قصص قرآن عظیم الشأن، ذکرعالم ذرّ که عبارت از تکلیف ارواح است… و ایضاً در اثبات آن عالم، تقریب است به روز قیامت و سهولت آن در جنب قدرت خدای تعالی مثل:

«وإذ أخذنا من النبیّین میثاقهم ومنك ومن نوح وإبراهیم وموسی وعیسی ابن مریم وأخذنا منهم میثاقاً غلیظاً. لیسأل الصادقین عن صدقهم وأعدّ للکافرین عذاباً ألیماً» (احزاب / ۷ و ۸)

یاد کن ـ یا محمّد ـ وقتی را که گرفتیم از پیغمبران، عهد و پیمان آنها را، و از تو و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، و گرفتیم از آنها عهد مؤکّد شدید.

و علی بن ابراهیم گوید که خداوند عالم، اخذ عهد و پیمان فرمود، از همه انبیاء عهود دائمه برای خود، یعنی به عبادت خود، و دعوت نمودن خلق را به طرف خودش، عزّ جلاله.

بعد تصریح فرمود به خصوص این پنج نفررا که افضل انبیایند. و تقدیم حضرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به جهت افضلیّت آن سرور کائنات است به جهت اینکه از همه انبیاء سابقه میثاق را قبول نمود. و میثاق دومی مؤکّد ایمان به رسول خدا و امیرالمؤمنین ـ صلّی الله علیهما و آلهما المعصومین ـ است. و امیرالمؤمنین علیه‌السلام

بن حسن اردوبادی تبریزی نجفی مشهور به ابوالقاسم، منسوب به اُردوباد است، شهری در مرز فعلی بین ایران و قفقاز در آذربایجان ایران، نزدیک رود ارس. او فقیه بلندپایه، عالم والامقام، ادیب و شاعر و مرجع تقلید زمان خود بود. در تبریز زاده شد و در راه سفر زیارتی به مشهد الرضا علیه‌السلام، در همدان درگذشت. فرزند ادیب و دانشمندش میرزا محمدعلی پیکر او را به نجف اشرف منتقل کرد و در یکی از حجره‌های صحن شریف علوی دفن کرد. در اعیان الشیعة ج۲ ص۴۱۰ شرح حال او را آورده و ۵۲ تألیف او را نام می‌برد.

۱. این کتاب به زبان فارسی در بیان اعجاز قرآن و نبوت خاصه و ذکر معجزات رسول خدا است. که در پاسخ به شبهات زمان خودش نوشته است. (الذریعة ج۱۴ ص۲۵۵). [ویراستار این ترجمه بخشی از کتاب را در فصلنامه سفینه شماره۳۳ نقل کرده و مقاله‌ای در معرفی آن در یادنامه محقق طباطبایی نوشته است. باید دانست که علامه امینی متن منقول از مرحوم اردوبادی را به عربی ترجمه کرده و ما متن را که فارسی بود، از اصل مخطوط کتاب نقل کردیم.]

را نصرت کنند. شاهد این آیه دیگر است که می‌فرماید:
«وإذ أخذ الله میثاق النبيّين لمّا آتيتكم من كتاب وحكمة، ثم جاءكم رسول مصدّق لما معكم لتؤمننّ به ولتنصرنّه» (آل‌عمران / ۸۱)

یاد کن ـ یا محمّد ـ وقتی را که الله ـ سبحانه و تعالی ـ اخذ فرمود از پیغمبران میثاق به آنچه دادیم به شما از کتاب و حکمت الهیّه، بعد از آن رسول آید. علامتش آن است که تصدیق می‌نماید آنچه را با شماست. هرآینه به او ایمان بیاورید و البتّه به او نصرت نمایید...

و اظهر به حسب لفظ، عالم ذرّ است، زیرا ظاهر هر دو آیه مبارکه، اجتماع انبیاء است در مخاطب شدن به خطاب مستطاب حضرت اقدس الهی عزّ شأنه.

آخر آیه دوم هم شاهد است و می‌فرماید:
«قال أأقررتم وأخذتم على ذلكم إصرى، قالوا أقررنا قال فاشهدوا وأنا معكم من الشاهدين» (آل‌عمران / ۸۱)

خدای تعالی فرمود: آیا اقرار نمودید و عهد مرا گرفتید بر این امر؟ انبیاء گفتند: اقرار نمودیم. فرمود خداوند عالم: پس شاهد باشید، و من هم با شما از شاهدانم.

وجه شهادت، خطاب جمع است بر یکدیگر که ظاهرش اجتماع است، هرچند به اعتبار تعدّد هم جایز است که متفرّق را با صیغه جمع خطاب نمایند؛ امّا خلاف ظاهر است، خصوصاً شهادت بعضی به دیگری با اجتماع مناسب‌تر است...

و مثل: «وإذ اخذ ربّك من بني آدم من ظهورهم ذرّيّتهم وأشهدهم على أنفسهم ألست بربّكم قالوا بلى شهدنا، أن تقولوا يوم القيامة إنّا كنّا عن هذا غافلين أو تقولوا إنّما أشرك آباؤنا من قبل وكنّا ذرّيّتهم من بعدهم أفتهلكنا بما فعل المبطلون. وكذلك نفصّل الآيات ولعلّهم يرجعون» (اعراف / ۱۷۲-۱۷۴)

یاد کن ـ یا محمّد ـ وقتی را که اخذ نمودیم از بنی‌آدم ذرّیّه آنها را...
یعنی وقتی که اولاد آدم، ذریّه بودند که خود آنهاست. اضافه بیانیّه است. و مثل:
«و آية لهم أنّا حملنا ذرّيتهم في الفلك المشحون» (یس (۳۶) / ۴۱)

یعنی: آیه الهیه است برای آنها که حمل نمودیم ذرّیّه آنها را در کشتی که پُربود.

مراد از ذرّیّه، خود آنهاست؛ یعنی عهد از اولاد آدم، مشتمل به تمام مشخّصات نیست، بلکه از ارواح بنی‌آدم است که در صورت ذرّ بودند، از همه جمیعاً در یك‌جا، چنانکه ظاهر لفظ آیه شریفه است.

[ادامه ترجمه آیه شریفه]

و آنها را شاهد گرفت بر نفس خودشان. و عهد مأخوذ این بود که: من آیا نیستم پروردگار شما؟ گفتند: بلی، شاهد شدیم به جهت کریه شدنِ اینکه بگویند روز قیامت که غافل بودیم از این، یا اینکه بگویند این است و جز این نیست که پدران ما شریك قرار داده بودند تو را، ما اطفال کوچك بودیم، آیا ماها را هلاك می‌کنید به سبب افعال آنها که اهل باطل بودند؟

یعنی این اعلام و تکلیف را در عالم ارواح کردیم که معارف در فطرت بنی‌آدم بماند به فعل پدران و اجداد خودشان گردیده نبود و فریب نخورند. و هرکس مخالفت نماید دیگر جای عذر نداشته باشد؛ چنانکه خود پدران و اجداد آنها عذر ندارند، به سبب اینکه تکلیف به عموم اولاد آدم شد.

و آیه مبارکه صریح است در اخذ میثاق از همه ذریّه. پس لامحاله قبل از انتقال به ارحام و قبل از تولّد خواهد شد.

پس مقصود از لفظ «ظهورهم»، ارواح است. و مصداق خارجی او را خداوند تبارك و تعالی می‌داند. خداوند عالم به قدرت کامله خود در آنها قوه‌ای خلق نمود که خطاب مستطاب را شنیدند و فهمیدند و جواب دادند.

در خبر وارد است صراحتاً، و دلیل سماع و فهم است التزاماً. و اخبار موافق به این ظاهر است متواتر. همه صحیح است به اصطلاح قدما، و مقداری صحیح است به اصطلاح جدید...

[نقد برخی سخنان در باب آیه ذرّ]

مغرور به رأی کاسد خود، احادیث معتبره را انکار نموده، می‌گوید که قائلین به عالم ذرّ، آثاری بعضی مرفوع و بعضی موقوف نقل کرده‌اند و تأویل آیه کرده‌اند.

و ظاهر قرآن به این شهادت دارد. زیرا که بنا بر این باید خداوند عالم فرموده بود: «و إذ أخذ ربّك من آدم وذرّيّته من ظهره» پس اینکه فرمود: (من بني آدم ذرّيّتهم) و (من ظهورهم) منافی این است. و ایضاً سیاق آیه این است که این مخاطبین، پدران مشرك داشتند و همه انسان، اولاد آدم است، پدرشان آدم. و آدم را مشرك گفتن جایز نیست.

سپس مرحوم اردوبادی در جواب این سخنان از کلام سید مرتضی بهره برده که در اینجا به تلخیص می‌آوریم تا سخن به درازا نکشد. پس می‌گوید:

این ایراد کلام اهل تفریط بود. امّا اهل افراط گفته‌اند: مراد این است که خدای تعالی حقایق را نشر نمود در پیش علم خود، و آنها را استنطاق فرمود با زبان قابلیّت و استعداد و ذات، و او را در آنها دلائل نصب نمود. و در عقل آنها چیزی مرکب که آنها را داعی باشند به اقرار خدا؛ و این به منزله شاهد گرفتن بنی‌آدم به نفسهای خودشان [است] مثل «کُن» گفتن وقت خلقت اشیاء، و مثل گفتن آسمانها و زمین که آمدیم در حال طاعت، و معلوم است که اینجاها قول حقیقی نیست، بلکه تمثیل است وقتی که آنها در اصلاب آباء عقلیه و معدنهای اصلیّه بودند، در حالتی که آنها رقائق در حقائق مذکوره بودند. و از این آباء به «ظهور» تعبیر شد به جهت اینکه هریك ظهر است یا ظاهرکننده و یا ظاهر است نزد او، به جهت اینکه صور عقلیّه نوریّه بودند، ظاهرةً در حدّ ذات خود آنها را شاهد گرفت. یعنی آنها شهادت ذوات عقلیّه و هویّات نوریّه دادند.

پس به استعانت این قوّه، خطاب «ألست بربّكم» را شنیدند، چنانکه در دنیا با توالی بدنیّه می‌شنودند. و با زبان این عقول عرض نمودند در جواب خطاب حضرت ربّ الارباب: بلی، تویی خدای ما که بر ما وجود مقدّسه ربانیّه داده‌ای، کلام شریف تو را شنیدیم و جواب خطاب تو را عرض نمودیم.

دور نیست این جواب با لسان ملکوت که در عالم مثال باشد که پایین‌تر از عقل است و هر چیزی را ملکوتی هست چنانکه در آیات قرآنیّه توضیح به این بود. فرمود:

«فسبحان الذي بيده ملكوت كلّ شيء» (یس / ۸۳)

تسبیح و تنزیه است خدای متعال را که در دست قدرت اوست ملکوت هر شیء. و ملکوت، باطن ملك است. و این همه‌اش حیات است. و برای هر ذرّه از ذرّات، لسان ملکوتی هست که نطق می‌کند با تسبیح و تمجید و توحید خدای تعالی. و به این زبان، سنگ ریزه در دست مبارك حضرت رسول خدا ﷺ تسبیح نمود. و روز قیامت، زمین با این زبان، از اخبار خود خبر می‌دهد. با این زبان روز قیامت، جوارح واعضای بنی‌آدم نطق می‌کند، چنانکه هر دو فقره در قرآن مجید تصریح شده.

[پاسخ به توجیه عالم ذرّ]

مؤلّف گوید: در بطلان تأویلات آنها کفایت می‌کند اینکه... این تأویلات آنها، تکذیب ظاهر قرآن و حدیث است. زیرا که راه رفتن ذرّ و مخاطبه خدای تعالی با اصحاب یمین و شمال و مخاطبه با انبیای اولوالعزم و افروخته شدن و تکلیف به اصحاب یمین و شمال به دخول نار و اطاعت اصحاب یمین به دخول نار و ترسیدن اصحاب شمال و داخل نبودن به آتش و اعتذار اصحاب شمال ـ الی آخره ـ همه واضح و لایح است در حقیقت قول، نه در خیال... و مفاسد این جور کلمات به حصر نمی‌گنجد. و حقیقت این، استبداد و اطاعت نکردن به اهل عصمت سلام الله علیهم است... و حدّ وسط این است که در معنی آیه ذکر شد موافق ظاهر آیه و نصوص کثیره... و از جمله آیه «فما کانوا لیؤمنوا بما کذّبوا به من قبل» و معنی آن گذشت در ضمن آیه سابقه چنانکه بیان شد. ایمان نمی‌آورند. به چیزی که در سابق تکذیب نموده‌اند.»[1].

سپس وجه استدلال به این آیه را از آنچه از اخبار استفاده می‌شود ذکر کرد.

۱۳. کلام علامه قطب الدین اشکوری

علامه حجت، قطب الدین محمد بن شیخ علی بن عبدالوهاب اشکوری دیلمی

---

۱. توضیح ویراستار: کتاب الشهاب المبین مرحوم اردوبادی به زبان فارسی است. مرحوم علامه امینی در متن کتاب المقاصد العلیة گفتار علامه اردوبادی را به صورت ترجمه و تلخیص به عربی نقل کرده است. در اینجا، متن عبارات فارسی از اصل کتاب اردوبادی براساس نسخه خطی کتاب نقل شد که به شماره ۱۰۹۶۳ در کتابخانهٔ آیة الله مرعشی در قم موجود است.

لاهیجی[۱] در کتاب محبوب القلوب در ترجمه حکیم سقراطیس می‌گوید:

«ارواح بر بعضی از اشراقات شهودیه مطلع بوده و نسبت به مُبدِع آن در ربوبیت اقرار داشته است، چنانکه در این آیه شریفه آمده است: «الست بربکم قالوا بلی». اما با انس گرفتن به بدنهای ظلمانی و فرو رفتن در پرده‌های هیولایی، از مولی و مُبدع خود دور مانده است. حال، اگر با ریاضت، از اسارتِ دار غرور (دنیا) درآید و با مجاهدت از التفات به عالم زور ترقی یابد، دورهٔ گذشتهٔ خود را ـ که نزدیک بود به مرور اعصار و زمان، مندرس شود ـ بار دیگر باز خواهد یافت. این همان معرفتی است که «نور علی نور» است. و از اینجاست که شیخ گنجه (نظامی) در خمسه می‌گوید:

توآن بودی که پیش از صحبت خاک ولایت داشتی بر بام افلاک
ز تو گر باز پرسند آن نشانها نداری هیچ حرفی یاد از آنها
چو فردا بگذری زین محنت‌آباد یقین دارم کزین هم ناوری یاد
کسی کو یاد نارد قصهٔ دوش کند امروز را فردا فراموش»[۲]

وی در تفسیر آیهٔ شریفهٔ «و إذ أخذ....» (اعراف: ۱۷۲) می‌گوید:

«بدان که گاه "آدم" را به آدمِ ابوالبشر می‌گویند و گاهی بر هر بشری گفته می‌شود و شاید بر معنایی اعم از این معناها باشد، مثلاً گفته می‌شود: آدم مُلکی، آدم ملکوتی، آدم جبروتی و آدم لاهوتی. و به همین معنا در بعضی از خطبه‌های امیر مؤمنان علیه‌السلام آمده است: «أنا آدم الأول»[۳]، زیرا هر چه در عالم طبع و عالم کثرت وجود دارد، در عالم مثال، دارای تصویر و مثالی به نحو کثرت و تفصیل است،

---

۱. مولی قطب الدین محمد بن ملا شیخ علی شریف لاهیجی اشکوری، از شاگردان میرداماد (متوفی بعد از ۱۰۷۵)، کتاب او محبوب القلوب است که بخشی از آن در شرح حالات حکماء چاپ شده است، در سه بخش: بخش اول: فلاسفهٔ پیش از اسلام، بخش دوم: فلاسفهٔ اسلام، بخش سوم: ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام. در خاتمه، شرح حال خود را آورده است. کتاب دیگر او ثمرة الفؤاد است. نقل به تلخیص از: الذریعة ج۲۰ ص۱۴۱.

۲. منظومهٔ خسرو و شیرین نظامی گنجوی، بخش ۱۰۰ (در یاد کردن زندگیِ پس از مرگ).

۳. مشارق أنوار الیقین ص۲۶۸؛ منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة از میرزا حبیب الله خویی ج۱۹ ص۳۲۳.

به گونه‌ای که اگر او را ببینند، می‌گوید او بعینه همان است بدون هیچ اختلاف و تمییزی. او دارای حقیقتی در عالم عقول عرضیه و ارباب انواع است، و نیز حقایقی در عالم عقول طولیه دارد به نحو اتمّ و ابسط از آنچه که در این عالم است. از آن عوالم به ذر تعبیر می‌شود. و هر آنچه در ما فوق عالم طبع یافت شود، تمام آن علم و شعور و سمع و بصر و نطق است، بر خلاف آنچه در این عالم است که شعور و سمع و بصر و نطقش با ابزارهای متمایزه‌ای است که در موضع بصر سمع و نطق و... نیست».

تا آنجا که گوید:

بعد از آنکه دانستی که تمام اشیاء ـ خصوصاً ما فوق عالم طبع ـ نسبت به خداوند متعال، همگی علم و شعور و سمع و بصر و نطق‌اند، جای تأمّل نمی‌ماند که اِشهاد و اِسماع و اِقرار همگی بر حقیقت لغوی خود هستند، بلکه بیش از حقیقتشان در فوق عالم طبع حقیقت دارند. پس نیازی به تأویل مفسران و تکلّفات و مَجازهای آنها نیست تا از روی کراهت بگویید: «أَن تَقُولُوا يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنۡ هَٰذَا غَٰفِلِينَ ۝١٧٢ أَوۡ تَقُولُوٓاْ إِنَّمَآ أَشۡرَكَ ءَابَآؤُنَا مِن قَبۡلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةٗ مِّنۢ بَعۡدِهِمۡۖ أَفَتُهۡلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ». یعنی شما را در آنجا وادار به شهادت و اقرار کردیم تا در تکلیف خود مستقلّ باشید و نسبت به ربوبیت آگاه شوید، پس غافل و تابع دیگران نباشید و کردار زشت خود را بر دیگری معلق نکنید».

استفتائات از علما در خصوص عالم ذر[۱]

۱. میرزا محمد حسین نایینی

پرسش:

سخنِ شیخ و ملاذ ما آیة الله دامت برکاته السنیة در موضوع عالم ذرّ و میثاقِ گرفته شده از ذرّات بشری برای ربوبیت خداوند متعال و نبوت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و ولایت علی علیه‌السلام چیست؟ آیا ادلّهٔ منقوله از کتاب و سنت، عقیده به آن را تأیید

۱. آنچه در پی می‌آید، پرسشی است در باب عالم ذر، که مرحوم امینی از چهار تن از عالمان زمان خود (حدود سالهای ۱۳۵۳ قمری) پرسیده و اصل دستخطّ این بزرگان هم اکنون در کتابخانهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نجف اشرف نگاهداری می‌شود. (ویراستار)

می‌کند یا نه؟ و آیا شایسته است که بالجمله آن را انکار کنیم و حتی بالجمله به آن ملتزم نباشیم؟ با جواب دادن، بر ما منت گذارید. خداوند اجرتان دهاد و از اسلام و اهل آن بهترین پاداش را نصیب کناد.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحیم

آنچه را که در کتاب و سنت در این خصوص آمده، ردّ و انکار آن جایز نیست. و اگرچه عقل از ادراک آن قاصر باشد، باید علم آن را به خدا و رسول و آل طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین برگرداند. والله االعالم.

محمد حسین الغروی النائینی
۲۸ ذیحجه ۱۳۵۳

۲. شیخ محمد حسین اصفهانی

پرسش:

حجة الاسلام ادام الله تعالی برکاته،

چه می‌فرمایید در موضوع عالم ذر، آیا ادلهٔ موجود در کتاب و سنت، ما را در عقیده به آن یاری می‌کند یا نه؟ آن را بیان کنید. خداوند اجرتان دهاد و از اسلام و اهلش نیکو پاداش دهاد.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحیم

آری. ادلّهٔ کتاب و سنت بر این عقیده یاری می‌کند، و شاید ثبوت آن بالجمله از مسلّمات باشد، والله اعلم.

حرّره الجانی محمد حسین الاصبهانی

۳. میرزا علی شیرازی

پرسش:

حجة الاسلام، متع الله تعالی المسلمین بطول بقائکم،

چه می‌فرمایید در موضوع عالم ذر؟ آیا ادلّهٔ کتاب و سنت، ما را در اعتقاد به آن

یاری می‌کند یا خیر؟ برما، با جواب دادن، منت گذارید. خداوند شما را از اسلام و اهل آن نیکوپاداش دهاد.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحیم

آری ادله کتاب و سنت فی الجمله کمک می‌نماید، وشاید در این روزگار، از ضروریات باشد.

الاحقر علی الجنتی الشیرازی

۴. شیخ محمد حسین کاشف الغطاء

پرسش:

چه می‌فرماید شیخ اجلّ ما حجة الاسلام دامت برکات وجوده، در موضوع عالم ذرّ و میثاقی که خداوند با خطاب خود از ذرات بشری برای ربوبیت خداوند متعال و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام گرفته است؟ آیا ادلّهٔ نقلی از کتاب و سنت عقیده به آن را تأیید می‌کند یا نه؟ و آیا انکار و ردّ آن و عدم تصدیق آن بالجمله صحیح است؟ پاسخ دهید، مأجور باشید، خداوند از اسلام اهلش جزای نیکویتان دهاد.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحیم

ادلّهٔ نقلی از کتاب و سنت فی الجمله دلالت بر وجود عالم ذر دارد، وصحیح نیست که به طور کلی آن را انکار و بالجمله آن را رد کرد. خداوند سبحان بر حقایق مخلوقات و عوالم ابداعات و آیات متشابه خود آگاه است.

محمد حسین آل کاشف الغطاء

کلام برخی علما درباره عالم ذر به نظم

تا کنون برخی از اقوال منثور عالمان بزرگ نقل شد. اما آنچه به صورت نظم در این موضوع، از علمای امامیه رضوان الله علیهم رسیده و همچنین از سایر طبقات فریقین آمده، بسیار زیاد است که برای اختصار، تعدادی از آنها را ذکر می‌کنیم:

۱. سید صدرالدین عاملی

سید محقق جلیل فقیه وجیه، علامهٔ حجت، شیخ الأجلة سید صدر الدین محمد موسوی عاملی بغدادی اصفهانی نجفی قدّس الله سرّه[1] می‌گوید:

عَلـيٌّ بِشَـطرِ صِفـاتِ الإلٰـه حَبيـبٌ وَفيـكَ يَـدُورُ الفَلَـكْ
فَلَـولَا الغُلُـوُّ لَكُنـتُ أَقُـول جَميـعُ صِفـاتِ المُهَيمِـنِ لَـكْ
وَلَمّـا أرادَ الإلٰـهُ المِثـال لِنَفـيِ المَثيـلِ لَـهُ مَثَّلَـكْ
فَمِـن عالَـمِ الـذَّرِّ قَبـلَ الوُجـود لِقَـولِ «بَلَـى» اللهُ قَـد أَهَّلَـكْ
وَقَـد كُنـتَ عِلَّـةَ خَلـقِ الـوَرىٰ مِنَ الجِـنِّ وَالإنـسِ حَتَّـى المَلَكْ
وَعَلَّمـتَ جِبرِيـلَ رَدَّ الجَـواب وَلـولاكَ فـي بَحـرِ قَهـرٍ هَلَـكْ

علی در ناحیهٔ صفات الهی است. حبیبی و فلک گرد تو می‌گردد.
پس اگر غلو نبود می‌گفتم که همهٔ صفات خداوند مهیمن را داری.
ووقتی خداوند خواست تا برای نفی همانند خود، نمونه‌ای بیاورد تورا به تصویر کشید.
پس خداوند تورا در عالم ذر، قبل از وجود، چون «بلی» گفتی، شایسته این مقام کرد.
و تو علت آفرینش همگان از جن و انس و حتی ملائکه بوده‌ای.
و تو به جبرئیل پاسخ دادن را آموختی وگرنه در دریای قهر الهی هلاک می‌شد.

۲. میرزا حبیب خراسانی

علامهٔ نِحریر اَجَلِّ فقیه وجیه اصولی عارف حکیم، محقق نقّاد حاج میرزا حبیب الله ابن حاج میرزا هاشم موسوی اصفهانی خراسانی طیِّبَ الله مَضجَعَه در مدح مولایمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گوید:

چون خرد بر کف قلم در مکتب عالم گرفت دل رموزآموزی از اَسرارِ لایُعلَم گرفت

---

۱. سید صدرالدین موسوی عاملی (۱۱۹۳-۱۲۶۳) از اعلام بارز امامیه در فقه و حدیث و رجال و علوم عربیت، که علاوه بر این فنون، ادیبی شاعر بود که به زبان فارسی و عربی شعر می‌سرود و اشعارش در مجموعه‌ها فراوان است. (تراجم الرجال ج۱ ص۵۰). علامه آقابزرگ تهرانی در الکرام البررة ص۱۶۷ شرح حال او را گفته و در الذریعة ج۱۷ ص۸۷ به القصائد الکثیرة او اشاره می‌کند.

در معلّم‌خانهٔ تعلیمِ اَسما، عقلِ پیر کودک آسا بر دهان، انگشتِ «لا أعلَم» گرفت
بر سماوات و زمین حملِ امانت عرضه شد از گران باریِّ امرش پشتِ گردون خَم گرفت
از حجابِ قدس، نورش در سرای اُنس تافت دست فیضش دامن خاک از گِلِ آدم گرفت
صوتِ «إنّي جاعِلٌ» در هفت بندِ نایِ چرخ دم دمید و شش جهت آوازِ زیر و بم گرفت
نغمهٔ «قالوا بَلیٰ» رجعُ الصَدا شُد از اَلَست کوسِ وحدت از زمین تا قبّهٔ اعظم گرفت
داد منشور خلافت را چو توقیع وجود نامِ آدم زیبِ طُغرای «لَقَد كَرَّم» گرفت
دستِ عهدش عهد از موسَی بن عِمران می‌سِتَد پای امرش نغمه پر از عیسیِ مریم گرفت
اَلغَرَض از جمله ذرّاتِ جهان دستِ اَلَست عهدهٔ عهدِ تولّای علی محکم گرفت
با تمامِ انبیا همراه بود اما نهان شد عیان چون نور احمد در جهان پرچم گرفت

وی قصیدهٔ دیگری در مدح امام امیرالمومنین عليه السلام سروده که مطلع آن چنین است:

روی تو که قبلهٔ صلاة است مجموعهٔ عالم صفات است

ضمن آن می‌گوید:

نوشد ز لب تو کوثر آن کس کز خط تو در کفش برات است
عهدی ز الست با تو بستم آن عهد همیشه با ثبات است

دیوان این علامهٔ عارف را در نجف دیدم. شرح حال او را در کتابم صرعی الحقائق[1] آورده‌ام که در بارهٔ عالمان شهید شیعه نوشته‌ام. در آن منبع، گزیده‌ای مفید از اشعار نیکو و زیبای او را آورده‌ام.

۳. شیخ جابر کاظمی

شیخ فاضل ادیب اریب، شیخ جابر کاظمی ـ که خدای، او را در رحمت خود جای دهاد[2] ـ در تخمیس قصیدهٔ اُزریه می‌سراید:

---

۱. علامه امینی کتابی به این عنوان ندارد. ظاهراً مراد او کتاب شهداء الفضيلة باشد که این عنوان دیگر برای آن است.

۲. تخميس الأُزرية في مدح النبي والوصيّ والآل صلوات الله عليهم أجمعين. اصل قصیده از شیخ کاظم اُزری و تخمیس آن از شیخ جابر کاظمی است. قسمتهای مختلف آن در صفحات پیشین این کتاب

أَنَـا فـی جُنَّـةٍ تَحَصَّنـتُ فِـي الذَّر بِوِلائـي لِآلِ طٰـهٰ وَحَيـدَر
فَـإِذَا الكَـونُ كُلُّـهُ جٰـاشَ بِالشَّـر مٰـا أُبٰالـي وَلَـو أُهيلَـت عَلَـى الأَر
ضِ السَّـماواتُ بَعـدَ نَيـلِ وِلاهٰـا

من در سپری هستم که در عالم ذر، با ولایتم نسبت به آل طه و حیدر، در پناه آن درآمدم.

پس بعد از نیل این ولایت، اگر شر تمام عالم را فراگیرد و آسمان‌ها برزمین فروافکنده شود، هیچ باکی ندارم.

وی ضمن آن می‌گوید:

مُرسَـلٌ كُلُّ مُرسَـلٍ فيـهِ بَشَّـر وَبِـهِ بـارِئِ البَرِيَّـةِ أخبَـر
وَلَكُـم حيـنَ خَلـقِ آدَمَ وَالـذَّر نَوَّهَـت بِاسـمِهِ السَّـماواتُ وَالأَر
ضُ كَمٰـا نَوَّهَـت بِصُبـحِ ذُكاهٰـا

فرستاده‌ای که همه رسولان بشارتش را داده‌اند و آفریننده انسانها خبرش را داده است.

و هنگامی که خداوند آدم و ذر را آفرید، آسمانها و زمین نامش را آشکار کردند، همچنان که صبح روشنش را آشکار کرد.

نیز در ضمن آن گوید:

غَمَـرَت كَفُّـهُ العَوالِـمَ بِالـدُّر حَيـثُ عَمَّت بِجودِهَـا البَحرُوَالبَر
فَهيَ مَجـرَى النَداءِ مِـن عٰالَمِ الذَّر أنمُـلٌ عاشَـتِ السَّـماواتُ وَالأَر
ضُ وَمَـن فيهِمـا عَلـىٰ جَدواهٰـا

دست او همه عالَم‌ها را از گوهر پر کرد. چنان که بخشندگی خود را بر همه جا، دریا و خشکی، شامل کرد.

پس دست او، از عالم ذر، مجرای بخشش‌ند. سرانگشتانی که آسمانها و زمین و هر که در آنهاست در عطا و بخشش آنها به سر می‌برد.

نقل شد. کتاب به سال ۱۳۷۰ در نجف (مطبعه حیدریه) چاپ شده و شیخ محمدرضا مظفر شرح حال هر دو شاعر را در مقدمه کتاب آورده است.

۴. میرزا محمد علی اردوبادی

شیخ مفضال ما، دانشور اجلّ، پرچم علم و ادب، علامه میرزا محمدعلی فرزند شیخ میرزا قاسم اردوبادی این شعر خود را در تبریز برایم خواند:

أبـا حَسَـنٍ إن یَجحَـدوكَ فَطالَمـا بِمُنتَثَـرِ الحَصباءِ عیـضَ عَن الدُّرِّ
ألَـم یَكفِهِـم خُمُّ الغَدیـرِ مَنَصَّـةً عَلى سالِفِ المیثاقِ في عالَمِ الذَّرِّ

ای ابوالحسن، اگر تو را انکار می‌کنند، پس بسیار گذشته است که به جای در و گوهر، سنگریزه‌های پراکنده می‌خواهند.

آیا جایگاه غدیرخم، برای آنان کافی نبود که بر پیمان گذشته در عالم ذر دلالت کند؟

این عالم بزرگ قصیده‌ای سروده که در آن، عالمان شهید شیعه را ستوده. این عالمان شهید، همانهایند که در کتابمان شهداء الفضیلة یاد شده‌اند. این کتاب در تاریخ زندگانی عالمان شهید امامی، رضوان الله علیهم، نوشته شده است.

وی در این قصیده درازدامن گوید:

وَقُـل فِیهِمُ ما شِـئتَ مِـن فَخرٍ لَهُم وَما شِـئتَ مِن أمرٍ فَحَـدِّث عَنِ البَحرِ
وَمـا نَزَلـوا لِلمَـوتِ وَهنـاً وَإنَّمـا حَداهُـم لَهُ المیثاقُ فـي عالَمِ الذَّرِّ
هَنالِـكَ إذ جـاؤُوا بِعَهـدٍ مُؤَكَّـدٍ فَلَـم یُلـفَ مِنهُم بَعـدَهُ وَجهُ مُـزوَرِّ

برای ایشان هر فخری را که خواهی بگو، و اگر چیزی خواستی از دریا بگو.

آنان از روی ناتوانی به سوی مرگ نرفتند، بلکه پیمانشان در عالم ذر، آنان را به سوی مرگ برد.

آنجا که پیمان مؤکدی داشتند. پس هیچ چهرهٔ منحرفی با آنها مواجه نخواهد شد.

۵. شیخ صالح تمیمی

ادیب اریب، زمامدار بلاغت، شیخ صالح تمیمی[1] در ضمن قصیده‌ای در مدح

---

۱. صالح بن درویش بن علی کاظمی نجفی حلّی بغدادی معروف به شیخ صالح تمیمی ادیب و نگارندهٔ نظم و نثر، زاده و مدفون در کاظمین (متوفی به سال ۱۲۶۱). علامه شیخ آقابزرگ تهرانی در الکرام البررة ص۶۵۳، شرح حالش را آورده و در الذریعة جزء دوم از ج۹ ص۵۸۷ دیوانش را یاد می‌کند. شرح حالش را بنگرید: أعیان الشیعة ج۷ ص۳۶۹؛ شعراء الحلّة خاقانی ج۳ ص۱۴۲؛ المسك الأذفر آلوسی ص۱۴۸.

امیرالمؤمنین ﷺ می‌گوید:

نَبَأٌ وَالعَظیمُ قالَ عَظیمُ — وَیلَ قَومٍ لَم یُغنِهَا الإنباءُ
لَم تَکُن فِي العُمومِ مِن عالَمِ الذَّر — رِوَیَنهی عَنِ العُمومِ النِّهاءُ

۶. عبدالباقی موصلی

ادیب فاضل یگانه، عبدالباقی موصلی عمری اموی[1] در مدح پیامبر خاتم ﷺ می‌سراید:

کُنتَ شَیئاً وَآدَمُ لَم یَکُن شَي — فَحَوَیتَ الأسرارَ بِالنَّشرِ وَالطَّي
وَقَدیماً تَقَسَّمَت قِسمَةُ الفَی — لَكَ ذاتُ العُلُومِ مِن عالَمِ الغَیـ
ـبِ وَمِنها لِآدَمَ الأسماءُ
سِرُّ إیجادِ عالَمِ الذَّرِّ أنتا — مُضمَراً بَینَ الکافِ وَالنّونِ کُنتَا
مُنذُ قالُوا بَلیٰ إلیٰ أن وُلِدتا — لَمْ تَزَلْ فِي ضَمٰائِرِ الکَونِ تُختا
رُ لَكَ الأُمَّهاتُ وَالآباءُ

وی در قصیدهٔ دیگر گوید:

بٰاسِلٌ لِلهُدیٰ لَهُ وَثَباتُ — وَعَلَی الحَقِّ وَقفَةٌ وَثُباتُ
ظاهِراتٌ وَتارَةً مُضمَراتُ — خَلَواتٌ مِن بَعدِهٰا جَلَواتُ
علّمَته الإظهار و الإضمارا
عٰالَمُ الذَّرِّ إذْ أجٰابَ بِسُرعَهْ — مُلقیاً نَحوَ دَعوَةِ الرَّبِّ سَمعَه
ذلكَ الحِبرُ شَرَّفَ اللهُ وَضعَه — نُقطَةَ الباءِ مِن بَلیٰ کانَ في عَهـ
ـدِ أَلَستٍ فَأَیَّدَ الإقرارا
کَعبَةُ البَیت قابَلَتهُ بِلینٍ — إذ رَأَتهُ لَها أَجَلَّ قَرینٍ

---

۱. عبدالباقی بن سلیمان بن احمد عمری فاروقی موصلی بغدادی (۱۲۰۴-۱۲۷۸) ادیب شاعر مورخ، زادهٔ موصل که به بغداد رفت و در آنجا درگذشت. دیوان قصاید او التریاق الفاروقی یا الباقیات الصالحات نام دارد. اشعاری در مدح اهل بیت ﷺ در آن می‌توان یافت. علامه شیخ آقابزرگ تهرانی در الذریعة ج۳ ص۱۱ در ذیل دیوانش می‌گوید که از دیوانش خلوص ولای او آشکار است.

ذلكَ الرُّكـنُ ذُو المَقامِ المَكينِ المُنـادي يـا قِبلَتـي قابِلينـي
بِسـحورٍ فَقابَلتـهُ اختيـاراً

نیز سروده است:

بِمِرآةِ وَجهِ الحُبِّ لي قَد تَشَخَّصَت هَيـاكِلُ أفـرادِ الوُجـودِ بِأسـرِها
فَقَرَّت بِهاعَينَيَّ وَأَصبَحتَ شاخِصاً إلَيهـا وَقَـد عَـزَّ الْتِفاتـي لِغَيرِهـا
وَفيهـا تُراثـي مـا سِـواهُ لِناظِـري فَلَم أَرَ مِنهُ مَا انْطَوىٰ تَحتَ سَـترِها
تَجَلَّت بِهـا حَيثُ انجَلَت كُلُّ ذَرَّةٍ فَذَكَّـرَتِ الأَرواحُ عالَـمَ ذَرِّهـا
وَكَـم مِن هَيولاهـا بَدَت لِـيَ صورَةٌ جَعَلتُ عِقالَ العَقلِ طَوعاً لِنَحرِها
فَحَيَّـرَت الألبـابُ مِنهـا لُبابَـةً قَـد اتَّخَـذَت لُبّـي لِفافـاً لِقَسـرِها

و او راست:

مِن عالَمِ الذَّرِّطَرف العَين حينَ رَمىٰ وَمَـا انثَنىٰ عَنـهُ قَلبٌ غَيرُمَسـحورِ
أدارَ أقـدُحَ أحـداقٍ فَمٰـا تَرَكَـت شَـخصاً بمان ألسـت غير مخمورِ
وَقَـد عَـرَت نَسَـمات الـذَّرِّ عَربَدَةً لَم تَصحُ مِنها لِيَومِ النَّفخِ فِي الصّورِ

۷. صالح بن قاسم حویزی

فاضل بارع، صالح بن قاسم حویزی نجفی مشهور به صالح حجّی متوفای حدود ۱۲۷۵[1] می‌گوید:

يـا نَبِـيَّ الهُـدىٰ وَمَـا الأَنبِيٰـاءُ مِنـكَ إلّا أرضٌ وَأَنـتَ سَـمٰاءُ
إنَّمَـا الأَنبِيٰـاءُ مَبـدَأُ فَيـضٍ وَلَـكَ الإبتِـداءُ وَالإنتِهـاءُ
بَـل بِأَسـمٰاكَ سَـبَّحُوا اللهَ فـي الذَّرِ رِ وَفـي البَعثِ في صِفاتِـكَ جٰاؤُوا
عَرَفـوا فيـكَ بَعـضَ مَعنًـى فَتاهُوا فيـهِ لَـو لَـم يَكُـن بِـهِ الإهتِـداءُ

۱. شیخ صالح بن قاسم بن محمد بن احمد حویزی نجفی مشهور به شیخ صالح حجّی مدفون در نجف. ادیب فاضل بود که در علوم آلی و دینی مشارکت داشت. ضمناً شاعری است که در جلسات شعری با ادبای زمانش حضوری جدّی داشت. سید محسن امین در أعیان الشیعة ج۷ ص۳۷۶ شرح حال او و نمونه‌ای از شعرش را آورده است.

۸. سید محمد موسوی

وی قصیده‌ای در نظم حدیث کسا سروده، که آن را به غلط به علامه سید عدنان بحرینی رحمه الله مقیم مُحَمَّره (خرمشهر) نسبت داده‌اند. ولی از پایان چکامه برمی‌آید که نام ناظم، سید محمد موسوی است. در اواخر این قصیده گوید:

لا قَدَّسَ اللهُ أقواماً قَدِ انحَرَفُوا　　عَنِ الرَّشادِ وَضَلُّوا بَعدَ تِبيانِ
وَحُرمَةِ البَيتِ وَالهادي وَعِترَتِهِ　　وَتِلكَ غاياتُ أقسامي وَإيماني
لَو أَجمَعَ النّاسُ طُرّاً في مَحَبَّتِهِم　　فِي الذَّرِّ لَم يَختَلِف في ذٰلِكَ اثنانِ

۹. سید حِمیری

سید اسماعیل حِمیَری ـ از شاعران معاصر با امام صادق علیه‌السلام و راویان حضرتش متوفی ۱۷۳ ـ با اشاره به مضمون عالم ذر گوید:

طِبتَ كَهلاً وَغُلاماً وَرَضيعاً وَجَنينا　　وَلَدَى الميثاقِ طيناً يَومَ كانَ الخَلقُ طينا
كُنتَ مَأمُوناً وَجيهاً عِندَ ذِي العَرشِ مَكينا　　في حِجابِ النّورِ حَيّاً طَيِّباً لِلطّاهِرينا[۱]

۱۰. ابن حمّاد

وی در بیتی در مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام که ابن شهرآشوب نقل کرده، می‌سراید:

هُوَ الآيَةُ الكُبرىٰ هُوَ الحُجَّةُ الَّتي　　بِهَا احتَجَّ بارِيها عَلَى الخَلقِ فِي الظِّلِّ[۲]

او بزرگترین نشانه است و حجتی که خداوند در عالم ظل بدان احتجاج کرد.

۱۱. شیخ حر عاملی

محدث اجلّ شیخ الاجلّة علامه حجت، شیخ محمد بن حسن حرّعاملی در دیوان خود، ضمن قصیده‌ای طولانی در مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌سراید:

وَلَكُم نالَ سُؤدَداً لَم يُبِن كُنـ　　ـهَ عُلاهُ الإنشاءُ وَالإنشاءُ

---

۱. علامه امینی شرح حال گسترده‌ای از سید حمیری را در الغدیر ج۲ در شمار شاعران غدیریه‌سرا آورده و اشعار زیادی از او درباره غدیر نقل کرده از جمله، این دو بیت است. الغدیر ج۲ ص۲۷۷. دیوان سید حمیری ج۱ ص۲۶۵.

۲. درباره ابن حمّاد و اشعار علوی او بنگرید: الغدیر ج۴ ص۱۴۰.

وَالحُـروفُ الَّتـي تَرَكَّبَـتِ العَلـ ـيٰاءُ مِنهٰا عَيـنٌ وَلامٌ وَيـاءُ
كانَ نـوراً مَحَمَّـدٌ وَعَلـيٌّ فـي سَـنا آدَم لَـهُ لالاءُ
أخَـذَ اللهُ كُلَّ عَهـدٍ وَميثٰا قٍ لَّـهُ إذ بَـدٰا سَـناً وَسَـناءُ
أيُّ فَخـرٍ كَفَخـرِهِ وَالنَّبِيُّـو نَ عَلَيهِـم عَهـدٌ لَـهُ وَوِلاءُ[1]

۱۲. مظفر کرمانی

عالم محقق مدقق، دانشور بی‌مانند زمان خود، میرزا محمد تقی بن میرزا کاظم متخلص به مظفر کرمانی به فارسی سروده است:

عالَـمِ جـان را سـماواتیّ و آفاقـی جـدا بود پیش از این که این آفاق و این نُه طاق بود
پیش از این عهدِ اَلَستِ ربّ و میثاقِ بَلیٰ رَمزی از میثاقِ ما آن عهد و آن میثاق بود

۱۳. شیخ جواد شَبیبی

ادیبِ بارع، قبلهٔ اهل ادب، جواد بن محمد بن شَبیب نجفی معروف به شَبیبی[2] گوید:

کُنـتَ وَالـذَّرُّ عالَـمٌ مـا لَدَيـهِ جَسَـدٌ يُسـمِعُ النَّـدا أُذُنَيـهِ
قائِـلاً وَالمَقـالُ أصبُـو إلَيـهِ قَـد تَغَذَّيـتُ حُبَّكُـم وَعَلَيـهِ
شَـدَّ عَظمی وَابيَضَّ فِي الـرَّأسِ فُؤدي

۱۴. سید محمد بن فَلاح کاظمی

عالم بارع، سید شریف پسندیده، محمد بن فلاح کاظمی در قصیدهٔ کرّاریّة[3] گوید:

---

۱. دیوان شیخ حرّعاملی که به ترتیب قافیه مرتب شده به بیست هزار بیت می‌رسد و بیشتر آن در مدح اهل بیت علیهم‌السلام است. (الذریعة ج۹ جزء اول ص۲۳۳) [نسخه خطی آن که بخشی از نسخه به خط شیخ حرّ است، در کتابخانه مَلِک در تهران موجود است. ویراستار].

۲. جواد بن محمد بن شبیب اسدی بَطائحی نجفی بغدادی (۱۲۸۱-۱۳۶۳) عالم شاعر ادیب که در بغداد زاده شد و همانجا درگذشت و در نجف دفن شد. از آثارش: دیوان شعر، تعلیقه بر رسائل، و دیوان رسائل. بنگرید: معجم المؤلفین ج۳ ص۱۶۸؛ أعیان الشیعة ج۴ ص۲۸۲.

۳. مؤلف شرح حال او را در حاشیهٔ کتاب شهداء الفضیلة آورده و گوید: «ادیب شاعر مفلق، از بزرگواران هاشمی که قصیدهٔ کراریهٔ او در مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزدیک به چهارصد و سی بیت دارد و مشهور

لِلّهِ دَرُّ أبـي وَمَـن كَأَبـي وَمَـن / وُرِّثـتُ مَعرِفَتـي بِـهِ وَتَبَصُّـري
كَـم بٰاتَ يَـروي لي أحاديـثَ الوِلا / عَـن عالَـمِ الـذَّرِّ الَّـذي لَـم يُنكَـرِ
عَـن عالَـمِ الأرواحِ عَمَّـن فَوقَـهُ / مِمَّـن يُـرىٰ مِـن خَلقِـهِ المُتَكَثِّـرِ
كُلٌّ بِـهِ أخَـذَ العُهـودَ عَلَيـهِ وَالـ / ـميثاقِ مِـن مـاضٍ وَمِـن مُتَأَخِّـرِ

۱۵. سید حسین بحرالعلوم[۱]

علامهٔ کم‌نظیر، سید حسین بحرالعلوم در مواردِ بسیار، در اشعارش به عالم ذر اشاره می‌کند. از جمله:

یک. در قصیده‌ای در رثای امام سبط شهید علیه‌السلام:

قَضـىٰ سَـليلُ حَيـدَرِ الـ / ـكَرّارِ خِيـرَة الخِيَـرْ
قَضـىٰ وَطَـوعُ أَمـرِهِ / يُجـرِي القَضـاءَ وَالقَـدَرْ
قَضـىٰ... وَكَفُّـهُ / تـزري بِهَطّـالِ المَطَـرْ
شَـهادَةً مِـن عالَـمِ الـذ / ذَرِّ لَـهُ اللهُ ادَّخَـرْ

زادهٔ حیـدر کـرار، بهتریـن نیکویـان رفت. آنکـه قضا و قـدر در فرمان اوینـد. آنکه دسـتش ابـرپربـاران را کوچـک شـمرد. شـهادتی کـه خداونـد از عالم ذر بـرای او اندوخته بود.

است. بزرگان ادب بر این قصیده تقریظ‌هایی نوشته‌اند و نسخه‌ای از آن را در اختیار دارم. مطلع آن چنین است:

نَظَرَت فَأرزَت بِالغَزال الأحوَرِ / وَسَطَت فَأردَت كُلَّ لَيثٍ قَسوَرِ».

۱. در أعیان الشیعة ج۶ ص۱۸ گوید: سید حسین بن رضا بن مهدی بحرالعلوم نجفی (۱۲۲۱ ۱۳۰۶) فقیه اصولی ادیب شاعرکه در اواخر عمر، بینایی خود را از دست داد، به ایران برای درمان سفر کرد و به زیارت مشهد الرضا علیه‌السلام رفت. چون به حرم مطهر نزدیک شد، قصیده‌ای سرود با این مطلع:

كَم أنحَلَتكَ عَلىٰ رغمٍ يَدُ الغيَرِ / فَلَم تَدَع لَكَ مِن رَسمٍ وَلاأَثَرِ

علامه امینی در شهداء الفضیلة ضمن شرح حال سید علی نقی بحرالعلوم درباره سید حسین گوید: «یکی از نوابغ فقه و ادب از شاگردان صاحب جواهر، که سال ۱۳۰۶ از بالای بام خانه‌اش افتاد و درگذشت... از جمله آثارش، شرح الدرة الفقهیة که اصل آن را جدش علامه بحرالعلوم سروده است. دیوان شعر او معروف است که به خط نوه‌اش سید حسن همراه با دیوان علامه بحرالعلوم دیده‌ام».

دو. همچنین گوید:

مَلَکـتَ قَلبـي بِـلا مَـنٍّ وَلا ثَمَـنِ — فَمُـر أوانـه بمـا تهـواه يمتثـلِ
إن غِبـتَ مُرتَحِـلاً عَنّـي فَإنَّـكَ لَم — تَبرَح عَنِ القَلبِ فـي حِلٍّ وَمُرتَحَلِ
وَلَسـتُ أقطَـعُ كَلّا وَالهَـوىٰ قَسَـماً — حَبلَ المَـوَدَّةِ إن تَقطَـع وَإن تَصِلِ
وَهَل يَـزولُ هَوىٰ مَن وَجـدُهُ بِكَ لا — يَنفَـكُّ بَل لَـم يَزَل مِن عالَـمِ الأزَلِ

سه. در چکامه‌ای دراز دامن در ستایش خاندان نور علیهم‌السلام گوید:

هُـم عِلَّـةُ الأكـوانِ لَولاهُـم لَمٰـا — خَلَـقَ المُصَـوِّرُ مِـن مَـلاءٍ أو خَـلٰا
تِلـكَ الحَقيقَـةُ كُوِّنَـت مِـن نـورِهِ — فَأنارَتِ السَّـبع السَّـماواتِ العُلىٰ
فـي فَتـرَةٍ مِـن رُسـلِه بُعِثَـت لَنـا — تَحكـي طَوائِفُهـا الطِّـرازَ الأوَّلٰا
أسـماؤُهَا الحُسـنىٰ بِها قَد كَلَّلَ الـ — بـاري سُـرادِقَ عَرشِـهِ فَتَكَلَّـلٰا
وَعَلَى الـوَرىٰ فَرضُ الوَلايَـةِ عِندَمٰا — نـادىٰ: «أَلَسـتُ بِرَبِّكُم قالـوا بَلىٰ»
أَفَهَـل تَرىٰ فِي الكَـونِ مِن مِثلٍ لَهُم — وَلِنـورِهِ بِهِـمُ المُهَيمِـنُ مَثَّـلٰا

ایشان علت ایجاد عالم هستند، و اگر ایشان نبودند آفریننده هیچ نمی‌آفرید.
حقیقت از نور او آفریده شد و هفت آسمان بلند را روشن کرد.

خداوند، در زمان فترتی که رسولی نفرستاده بود، برای ما کسانی را فرستاد که نمونهٔ برترند.

خداوند با نام‌های نیکوشان سراپردهٔ عرش را آذین کرد.
هنگامی که خداوند ندا داد: «ألست بربکم» ولایت بر همه مردم واجب شد.

آیا مانند ایشان در همه خلقت، می‌شناسی؟ حال آنکه خداوند مهیمن، نور خود را با آنان به تصویر کشیده است.

چهار. در ضمن قصیده‌ای در رثای سبط شهید علیه‌السلام هم گوید:

لا تَحفَلي اليَومَ مِن خَطبٍ يَنوبُ فَلي — صَحبٌ لَدَى الخَطبِ تَفدي أنفُساً دوني
فَهَـل تُخاليـنَ خُلّانـاً لِـيَ ادَّخَـروا — مِن عالَـمِ الذَّرِّ حاشـاهُم يَخونوني

امروز اندوه هیچ مصیبتی را برای من نداشته باش که یارانی دارم که در هنگام سختی جانشان را برایم فدا می‌کنند.

آیا گمان می‌کنی یارانی که از عالم ذر برای من ذخیره شده‌اند، به من خیانت کنند؟

۱۶. سید حیدر حلّی

این شاعر نوآور فاضل در تخمیس قصیدهٔ عموی دانشور خود سید مهدی حلی، گوید:

فمُـذ کُنـتُ ذَرّاً قَد تَعَشَّـقتُ زَینَبا — وَفـي عالَـمِ الأصـلابِ زِدتُ تَعَذُّبا

وَکُنـتُ بِها في ظلّـةِ الرَّحـمِ مُطرِبا — تَعَشَّـقتُها طِفـلاً وَکَهـلاً وَأشـيَبا

و هِمـاً عَرَتـه رَعشَـة الـرّأس والقـدِ[1]

از هنگامی که ذره‌ای بودم عاشق زینب شدم و در هنگامی که در پشت پدرانم بودم عشقش مرا آشفته‌تر کرده بود.

و در تاریکی رحم به عشق او خرسند بودم. در کودکی و بزرگسالی و پیری که در سر و قامتم رعشه افتاد عاشقش بودم.

۱۷. شیخ حسین نجف

علامهٔ اکبر، شیخ حسین نجف[2]، قصیده‌ای سروده با مطلع:

بِكَ العيسُ قَد سارَت إلیٰ نَحوِمَن تَهویٰ — فَأضحیٰ بِســاطَ الأرضِ في سَيرِها يُطویٰ

شـترها تورا به سـوی معشـوقت می‌برند، چنان که گویی زمین از حرکت آنها درهم می‌پیچد.

در ضمن آن گوید:

تَـروحُ وَتَغـدو لا تَمـلُّ مِنَ السَّـریٰ — وَما سَـئِمَت یَومـاً وَلَا اتَّخَذَت لَهوا

۱. دیوان السید حیدر الحلّي، تحقيق علي الخاقاني، ج۱ ص۱۱۱

۲. شـیخ حسـین ابـن حـاج نجـف بـن محمـد تبریـزی الاصـل نجفـی (۱۱۵۹-۱۲۵۱)، مدفـون در یکی از حجره‌هـای صحـن شـریف علـوی، فقیـه و ادیـب و شـاعر و از عالمـان مهـم روزگارش بـود و در علوم مختلف دسـت داشـت. دیوانـی در مدح و رثای ائمـه علیهم‌السلام دارد و جز در بـاره خاندان نـور در باره احدی شـعری نسرود. شـرح حال او را بنگرید: الکرام البررة ج۱ ص۴۳۲؛ موسوعة طبقات الفقهاء ج۳ ص۲۴۰؛ معجم المؤلفیـن ج۴ ص۶۵.

وَحـقّ لَهـا أن تَقطَـعَ البيـدَ كُلَّهـا ... وَأن تَخـرقَ الآفـاقَ تَقطَعُهـا عَـدوا
تَـؤُمُّ حِمـىً فيـهِ مَنازِلُ قَد سَـمَت ... عُلُـواً وَتَشـريفاً عَلىٰ جنَّـة المَأوى
وَقَـد أَلِفَـت مِـن عالَـمِ الـذَّرِّ وُدَّها ... فَلَيسَ لَها عَنها اصطبارٌ وَلا سَلوىٰ

چه شبگیر و چه ایوار، از رفتن ملالی نخواهند یافت و هیچ روزی خسته نشده و به چیزی دیگر مشغول نمی‌شوند.

و حق دارند که همهٔ بیابان را طی کنند یا با سبکی و تیزی به نهایت آفاق برسند.

بـه سـوی موطنـی می‌روند کـه منزلگاه‌های بلنـدی دارد که بر بهشـت شـرافت و برتـری دارند.

از عالـم ذر بـا محبـت آن منازل الفـت گرفته‌اند، پـس صبر و قراری برای رسـیدن به آنهـا ندارند.

۱۸. سید مفتی عباس شوشتری

آیة الله سید عباس مفتی شوشتری[۱] درگذشتهٔ ۱۳۰۶، در قصیده‌ای طولانی ـ که در دیوان او صفحه ۶ آمده ـ می‌سراید:

فَاعمَل بِما قالَ الوَصِـيُّ المُرتَضىٰ ... «دَع ذِكرَهُـنَّ فَمـا لَهُـنَّ وَفـاءُ»
سَـقياً لِلَيـلاتٍ سُـقيتُ خِلالَهـا ... عَذبـاً وَسـاقِي الكَوثَـرِ المِسـقاءُ
يٰـا حُسـنَها مِن خَمـرَةٍ قَـد أترَعَت ... كاسـاتُها فَتَنـازَعَ الصُلَحـاءُ
عَرَضَت عَلـىٰ كُلِّ النُّفوسِ فَعافَهٰا ... أهـلُ الشِّـقاءِ وَذاقَهَـا السُّـعَداءُ
هٰـذا حَديـثُ الـذَّرِّ وَالعَهـدِ الَّذي ... قَـد كانَ فيـهِ سَـعادةٌ وَشِـقاءُ
حَتّـىٰ إذا مـا أُنزِلَـت أرواحُهُـم ... وَتَكَـوَّنَ الأبـدانُ وَالأعضـاءُ
فَالنّـاسُ فـي أمـرِ الوَصـيِّ تَخالَفوا ... وَلِكُلِّهِـم يَـومَ الجَـزاءِ جَـزاءُ

---

۱. مفتی سید عباس ـ یا: محمد عباس ـ ابن علی اکبر ابن سید محمد جعفر موسوی شوشتری از خاندان محدث سید نعمت الله جزایری مقیم لکهنو در هند (۱۲۱۴–۱۳۰۶) صاحب تألیفات فراوان که علامه طهرانی در الذریعه یاد کرده است. شرح حال گستردهٔ او در اعیان الشیعه ج۷ ص۴۱۱ به بعد آمده و مصنف در کتاب الغدیر ج۷ ص۴۰۲ او را در شمار شاعران غدیر یاد می‌کند.

به آنچه مرتضی گفته است عمل کن: یاد آنان را رها کن که آنان را وفایی نیست.

زنده باد آن شبهایی که در آن آبی گوارا به من نوشاندند و ساقی من، ساقی کوثر بود.

چه نیکو بود آن شرابی که جامهای آن پر می‌شد و صالحان آنها را به هم تعارف می‌کردند.

جام‌هایی که برهمه عرضه شد، اما شقاوتمندان نگرفتند و سعادتمندان از آنها چشیدند.

تا آنجا که جانهای ایشان فرود آمد و بدن‌ها و اعضا آفریده شدند.

پس مردم در مسألهٔ وصی اختلاف کردند و برای هر کدامشان در روز جزا، جزایی است.

وی در چکامه‌ای دیگر می‌سراید:

تَذَكَّرتُ عَهدي في «أَلَستُ بِرَبِّكُمْ» بِإِمرَتِهِ مِن بَعدِ ما كُنتُ ناسيا

أُحِبُّ عَلِيّاً وَالأئِمَّةَ بَعدَهُ وَما زِلتُ فيهِم لِلهُمومِ مُقاسيا

بُدورُ سَماءِ الغُرِّ ارفع بِشَأنِهِم وَهَل لَهُمُ نِدٌّ يَكونُ مُضاهيا

پیمانم را در «الست بربکم» پس از فراموشی فرایاد آوردم.

علی و امامان پس از او را دوست می‌دارم و همچنان در محبت ایشان، متحمل اندوه می‌شوم.

بدرهای روشن آسمانند و والا مقام. آیا همتایی دارند که خود را با ایشان برابر کند؟

۱۹. محمد باقر لاری

محمد باقر لاری متخلص به «صحبت»[۱] می‌گوید:

لَمَعاتُ وَجهِكَ أشرَقَت، وَشُعاعُ طَلعَتِكَ اعتَلىٰ

ز چه رو «ألستُ بِرَبِّكُم» نزنی؟ بزن، که: بلىٰ، بلىٰ

۱. مصنف در باره‌اش گوید: وی از اعلام سدهٔ سیزدهم است که در بلاغت و فصاحت زبانزد بود. علاوه بر داشتن منصب علمی و پیشوایی روحانی برمردم که در لارستان عهده‌دار بود. به سال ۱۳۵۱ درگذشت. شرح حال او در فارسنامهٔ ناصری ج۲ ص۲۸۵ آمده است.

به جوابِ طبلِ ألستِ او، ز ولا چه کوسِ بلیٰ زدم
همه خیمه زد به درِ دلم، سپهِ غم و حَشَمِ بلا
پی خوانِ دعوتِ عشق او، همه شب ز خیلِ کروبیان
رَسَد این سَفیرِ مهیمنی، که گروهِ غم زده: الصَّلا
من و مهرِ آن مهِ خوبرو، که چو زد صلای بلیٰ بر او
به نشاط و قهقهه شد فرو، که: أنَا الشَّهیدُ بِکربَلا

۲۰. ابن عَرَندَس

علامهٔ فقیهِ ناسک، ابن عرندس، شیخ صالح بن عبدالوهاب حلّی[1] در قصیده‌اش گوید:

هُـمُ النّـورُ نـورُ اللهِ جَـلَّ جَلالُـهُ — هُـمُ التّیـنُ وَالزَّیتونُ وَالشَّـفُع وَالوَترُ
فَلَولاهُـمُ لَـم یَخلُـقِ اللهُ آدَمـا — وَلا کانَ زَیـدٌ فـي الوُجـودِ وَلا بَکـرُ
وَلا سُـطِحَت أرضٌ وَلا رُفِعَت سَما — وَلا أشـرَقَت شَـمسٌ وَلا طَلَعَ البَدرُ
وَأسـماؤُهُم مَکتوبَـةٌ فَـوقَ عَرشِـهِ — وَمَکنونَـةٌ مِن قَبـلِ أن یُخلَـقَ الذَّرُّ
سَریٰ سِرُّهُم فِي الکائِناتِ وَفَضلُهُمْ — فَـکُلُّ نَبـيٍّ فیـهِ مِـن سِـرِّهِم سِـرُّ
سری سرّهم في الکائنات و فضلُهم

آنان نورند، نور خداوند جل جلاله، آنان انجیرند و زیتون و شفع و وتر.
اگر ایشان نبودند، خداوند آدم را نمی‌آفرید و زید و بکری در وجود نمی‌آمدند.

زمینی گسترده نمی‌شد و آسمانی برپا نمی‌شد و خورشیدی نمی‌تابید و ماهی طلوع نمی‌کرد.

بر عرش خداوند نام ایشان نوشته است و قبل از آنکه ذرات خلق شوند، نهفته بود.
سر ایشان و برتری ایشان در کائنات منتشر شد و در هر پیامبری از سر ایشان سری است.

---

۱. از عالمان شاعر سدهٔ نهم. مصنف، غدیریهٔ او را در الغدیر آورده، همراه با نکته‌ای در بارهٔ آن که از کتاب المنتخب طُرَیحی نقل کرده است.

۲۱. کاظم کویتی

وی در تخمیس شعری مشهور می‌سراید:

نَفسي بِحُبِّ عَليِّ المُرتَضَى افتَتَنَتْ فـي عالَـمِ الـذَّرِّ لَمّـا لِلـوِلا قَبِلَتْ
فَأَنشَـدَت طَرَباً مِن بَعدِ ما وُضِعَتْ لا عَـذَّبَ اللهُ أُمّـي إنَّهـا شَـرِبَتْ
حُـبَّ الوَصـيِّ وَغَذَّتنيـهِ بِاللَبَـنِ
فَأَرضَعَتنـي بِـهِ فـي عالَـمِ الزَّمَـنِ بِـدَرِّ إيمانِهـا عَطفـاً بِـلا مِنَـنِ
كانَـت تَهيـمُ بِـهِ سِـرّاً وَفـي عَلَـنٍ وَكانَ لـي والِـدٌ يَهـوىٰ أبـا حَسَـنٍ
فَصِـرتُ مِـن ذي وَذا أهـوىٰ أبا حَسَـنِ

جانم به محبت علی مرتضی گرفتار شده است، در آن هنگام که در عالم ذر ولایت را پذیرفت.

پس از خوشی پس از آنکه قرار یافت سرود: خداوند بیامرزاد مادرم را که محبت آن وصی را نوشید و با شیر آن را به من نوشاند.

و مرا از روی عطوفت، بی منتی با شیر ایمانش شیر داد.

و پدری داشتم که عاشق ابوالحسن بود.

پس این شد که از این پدر و آن مادر، عاشق ابوالحسن شدم.

۲۲. ابوالقاسم زاهی

ابوالقاسم زاهی، علی بن اسحاق بغدادی[۱] درگذشته به سال ۳۵۲، می‌سراید:

يـا سـادَتي يـا آلَ ياسـينَ فَقَـطْ عَلَيكُـمُ الوَحـيُ مِـنَ اللهِ هَبَـطْ
لَولاكُـمُ لَـم يُقبَـلِ الفَـرضُ وَلا رِحنـا لِبَحـرِ العَفـوِ مِن أكرَمِ شَـطْ
أنتُـمْ وُلاةُ العَهـدِ فِـي الـذَّرِّ وَمَـن هَواهُـمُ اللهُ عَلَينـا قَـد شَـرَطْ
مـا أحَـدٌ قايَسَـكُم بِغَيرِكُـم وَمـازَجَ السَلسَـلَ بِالشُّـربِ اللَّمَطْ
إلّا كَمَن ضاهَى الجِبالَ بِالحَصىٰ أو قايَـسَ الأبحُـرَ جَهـلاً بِالنُّقَـطْ

۱. مصنف در الغدیر ضمن شعرای غدیریه سرای سدهٔ چهارم، او را یاد کرده و همین اشعار او را نقل می‌کند. (الغدیر ج۳ ص۳۹۱).

ای سروران من، ای آل یاسین، وحی خداوند تنها بر شما فرود آمد.

اگر شما نبودید هیچ واجبی پذیرفته نمی‌شد، و از کریم‌ترین شط به دریای عفو نمی‌رفتیم.

شما در عالم ذر ولی‌عهد بودید که خداوند محبت ایشان را به ما شرط کرده است.

هیچ کس شما را با غیر شما مقایسه نکرده است و آب خوشگوار را با آب گل آلود نیامیخته است،

مگر آنکه از نادانی، سنگ ریزه‌ها را به کوه‌ها همانند کرده باشد یا دریاها را به نقطه‌ها!

۲۳. معتوق بن شهاب موسوی

وی در چکامه‌ای در مدح نبیّ اعظم ﷺ که در دیوان او ص ۱۰ آمده می‌سراید:

ذُرِيَّـةٌ مِثـلُ مـاءِ المُـزنِ قَـد طَهُرُوا   وَطُهِّـروا فَصَفَـت أوصـافُ ذاتِهِـمُ
أئِمَّـةٌ أخَـذَ اللهُ العُهُـودَ لَهُـمْ   عَلىٰ جَميعِ الوَرىٰ مِن قَبلِ خَلقِهِمُ
قَد حَقَّقَت سورَةُ الأحزابِ ما جَحَدَتْ   أعداؤُهُـم وَأبانَـت وَجـهَ فَضلِهِـمُ

ذریه‌ای که مانند باران پاکند و پاک گردانیده شدند، پس اوصاف ذات آیشان پاک و و روشن شد.

امامانی که خداوند پیمان‌ها را برایشان از همه مردم پیش از خلقتشان گرفت.

سورهٔ احزاب، انچه را دشمنانشان انکار می‌کردند روشن کرد و وجه برتری ایشان را آشکار کرد.

۲۴. ابن فارض

این بیتها سرودهٔ عمربن فارض یا نوادهٔ او شیخ علی است، چنانکه در دیوان ابن الفارض ص ۷۶۰ نقل شده است:

فَهٰـا أنـتَ نَفـسٌ بِالعُـلا مُطمَئِنَّـةٌ   وَسِـرُّكَ فـي أهـلِ الشَّـهادَةِ ذائِـعُ
لَقَد قُلتُ في مَبدىٰ أَلَسـتُ بِرَبِّكُم   بَلـىٰ قَـد شَـهِدنا وَالـوِلا مُتَتابِـعُ
فَيـا حَبَّـذا تِلـكَ الشَّـهادَةُ إنَّهـا   تُجـادِلُ عَنّـي سـائِلاً وَتُدافِـعُ

تو روحی هستی که در بالا آرام گرفته است و سر تو در میان آنان که شهادت دادند پراکنده است.

آنجا که الست بربکم آشکار شد، گفتم: آری به ربوبیت خدا شهادت می‌دهیم و به ولایت نیز.

خوشا آن شهادت که که در قیامت، از من در برابر پرسشگر دفاع خواهد کرد.

۲۵. ابن عربی

در قصیده‌ای منسوب به محیی الدین ابن عربی که در مدح معصومان است، می‌خوانیم:

وَقَعَ النِّداءُ لَهُم: أَلَستُ بِرَبِّكُمْ	قالوا بَلىٰ وَأجابَتِ الذَّرّاتُ

وَحَياتِكُم مَن فاتَهُ مِن أُنسِكُم	وَقتاً فَكُلُّ العُمرِ عَنهُ فَواتُ

ندایی برایشان آمد:آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، و ذرات پاسخ گفتند. قسم به زندگانی شما که هرکس در زمانی، انس با شما را از دست بدهد، همه عمرش را از دست داده است.

۲۶. ابوالمحاسن حائری

فاضل گرامی شیخ محمد حسن ابوالمحاسن حائری[1] قصیده‌ای طولانی در ستایش رسول خاتم دارد که در میلاد گرامی آن جناب سروده، با این مطلع:

حَبيبَ نَفسي وَمُناىَ وَالوَطَرْ	ذِكرُكَ أُنسي وَحَديثي وَالسَّمَرْ

ای محبوب من، آرزوی من، خواستهٔ من! یاد تو مونس من است و گفتار من و قصهٔ شبانهٔ من.

ضمن آن گوید:

مَدَحتُ في مَدحِ عَلِيٍّ أحمَدٰا	حَيثُ هُما نَفسٌ بِوَحيٍ وَأثَرْ

أُنظُر إلىٰ أُخُوَّةٍ بَينَهُمٰا	فَهْوَبَديعٌ مِن جِناسٍ ذي خَطَرْ

يا أيُّهَا النّورُ الَّذي قَد جاءَنا	بِالنّورِ مِن آياتِ وَحيٍ وَسُوَرْ

بِالوَحيِ وَالسُّنَّةِ قَد هَدَيتَنا	يا هادياً في سُوَرٍ وَفي سِيَرْ

۱. ادیب شاعر، محمدحسن بن حمادی بن محسن جناجی مالکی حائری ابوالمحاسن، درگذشته به سال ۱۳۴۴، مدتی وزارت معارف عراق را عهده‌دار بود. دیوان شعر بزرگی دارد. معجم المؤلفین ج۹ ص۱۸۸.

وَخاتِمـاً نُبُـوَّةً قَـد بَـدَأَتْ قَبـلَ الـوَرىٰ وَالخَلـقُ في عالَـمِ ذَرْ

در مدح علی، احمد را ثنا گفتم. چرا که ایشان بنا بر قرآن و روایت، یکی هستند.
به برادری ایشان نظر کن، که بدیع است و همتایی بزرگی است.

ای نوری که نور وحی و آیات و سوره‌ها را برای ما آوردی.
با وحی و سنت ما را هدایت کردی. ای که در سوره‌ها و سیره‌ها هادی هستی.
و نبوتی را که پیش از خلق همه، وقتی که همه در عالم ذر بودند آغاز شد، پایان دادی.

۲۷. شرع الاسلام

فاضل طالب، شرع الاسلام[۱] قصیده‌ای در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام دارد با مطلع:

إنَّ قَـدرَ الحَـقِّ فـی القَـولِ عَليْ هُـوَ صِدّيـقٌ وَمَعنـاهُ جَلـيْ

ضمن آن می‌گوید:

أُخِـذَ العَهـدُ مِـنَ الخَلـقِ لَـهُ قَبـلَ خَلقِ الكَـونِ عِنـدَ الظُّلَلِ
إنَّـهُ فـي عالَـمِ الـذَّرِّ بَـدٰا أخـذُ هٰـذَا العَهـدِ يَـومَ الأوَّلِ
أن يُوالُـوهُ وَيَرجُـوا نَصـرَهُ وَيُوالُـوا أُنسَـهُ فِـي العَمَـلِ
أثبـتَ النَّـصُّ بِهٰـذٰا وَكَـذا مُفـرَدُ الأخبـارِ بَعـدَ الجُمَـلِ
ثـمَّ إجمـاعُ الـوَرىٰ كُلِّهِـمُ ناشِـراً حَـقَّ إمـامٍ بَطَـلِ

از خلق، برای او پیمان گرفته شد، در عالم اظله، پیش از آنکه عالم خلق شود.
همانا او در عالم ذر آشکار شد. این عهد در روز اول گرفته شده است.
که ولایت او را بپذیرند و یاریش را بخواهند و در عمل از او تبعیت کنند.

نص قرآن، و همچنین روایات این را ثابت کرده است. و پس از آن نیز اجماع همه مردم که حق امام پهلوان را منتشر کرده است.

---

۱. شیخ طالب بن اسد بن جعفر معروف به شرع الاسلام، از همپیمانان امارت جزائر در جنوب عراق، فاضل شاعر، زاده نجف و درگذشته به سال ۱۳۴۶. بسیار شعر می‌سرود. حسین شاکری در کتابش علیّ فی الکتاب و السنة و الأدب ج۵ ص۶۳، شرح حال او را آورده و برخی از ابیاتش در مدح اهل بیت علیهم السلام و در باب غدیر را آورده است.

مطلب چهارم

در بیان آیه شریفه «وَكُنتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً، فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ، وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ، وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (واقعه: ۷ — ۱۱)

آگاه باش ـ خداوند ما را بر قول ثابت، استوار گرداناد و ما را از اصحاب یمین قرار دهاد ـ که خداوند، تبارك وتعالی، تمام بندگان خود را به اعتبار آنچه به سوی آن بازگردانده خواهند شد، به دو گروه اصحاب یمین و شِمال تقسیم کرده است. سپس اصحاب یمین را در دو قِسم قرار داده: جمعی از آنها را برگزیده و به عنوان «سبقت» شناسانده و به همین سبب آنها را امین خود بر آفریدگان قرار داد، آنها را با روح القدس بر دیگران برتری داد. پس سابقون گروهی از اصحاب یمین و طایفه‌ای از آنانند که از آنان بطور ویژه یاد کرده، زیرا در آن هنگام که خداوند آتش آزمون را در عالم ذر برافروخت، آنان در ورود به آن آتش بر دیگران سبقت گرفتند. این نکته را به تفصیل در مطلب سوم (آیهٔ هفدهم از سلسلهٔ آیات) تحت عنوان آیهٔ «والسابقون السابقون اولئك المقرّبون» آوردیم.

گواه بر حقیقت این تقسیم، روایت علی بن ابراهیم قمی رحمه الله، است به اِسنادش از حذیفة بن یَمان که گوید:

«عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ، أَرْسَلَ إِلَى بِلالٍ، فَأَمَرَهُ أن يُنادي بِالصَّلاةِ... إلى أن قال ﷺ:

أُخْبِرُكُمْ أَنَّ اللهَ خَلَقَ الْخَلْقَ قِسْمَيْنِ؛ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمَا قِسْماً، وَذَلِكَ قَوْلُهُ:

أَصْحابُ الْيَمِينِ وَأَصْحابُ الشِّمالِ. فَأَنَا مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَأَنَا خَيْرُ أَصْحَابِ الْيَمِينِ، ثُمَّ جَعَلَ الْقِسْمَيْنِ أَثْلَاثاً، فَجَعَلَنِي مِن خَيْرِهَا أَثْلَاثاً. وَذَلِكَ قَوْلُهُ: فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ، وَأَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ، وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، فَأَنَا مِنَ السَّابِقِينَ وَأَنَا خَيْرُ السَّابِقِينَ.

ثُمَّ جَعَلَ الْأَثْلَاثَ قَبَائِلَ، فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهَا قَبِيلَةً، وَذَلِكَ قَوْلُهُ: يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثى وَجَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَقَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقاكُمْ، إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ خَبِير، فَقَبِيلَتِي خَيْرُ القَبَائِلِ، وَأَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَأَكْرَمُكُمْ عَلَى اللهِ، وَلَافَخْرَ، ثُمَّ جَعَلَ القَبَائِلَ بُيُوتاً، فَجَعَلَنِي مِن خَيْرِهَا بَيْتاً. وَذَلِكَ قَوْلُهُ: إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» تا آخر حديث[۱].

حذیفۀ یمانی گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به بلال امر فرمود تا مردم را به نماز فراخواند... تا آنجا که گوید:

حضرتش فرمود: خدا خلق را دو قسمت آفرید و مرا در بهترین قسم نهاد. و این گفتار خدای، عزّوجل، است در ذکر اصحاب یمین و اصحاب شمال. من از اصحاب یمین هستم و این دو قسم را سه قسم فرمود، و مرا در بهترین آنها نهاد. و این گفتار خدای، عزوجل، است (در سوره واقعه): «اصحاب میمنه، کدامند اصحاب میمنت، اصحاب مشأمه، کدامند اصحاب مشأمه، و سابقون سابقون»، حضرت فرمود: من از سابقونم، من بهترینِ سابقونم. سپس همه این سه قسمت را قبیله قبیله ساخت و مرا در بهترین قبیله نهاد. و این گفتار خداست (در سوره حجرات) «ما شما را شعبه‌ها و قبیله‌ها ساختیم تا همدیگر را بشناسید. براستی گرامي‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است همانا خداوند علیم و خبیر است»، فرمود: پس قبیله من بهترین قبیله است و من سرور فرزندان آدمم، محترم‌ترینِ آنان نزد خدای، جل ثناؤه، و بر خود نبالم.

سپس قبائل را چندخاندان کرد و مرا در بهترین خاندان نهاد. و این گفته خدای،

۱. تفسیر قمی ج۲ ص۳۴۷؛ غاية المرام ج۴ ص۱۵۳؛ بحار الأنوار ج۱۶ ص۳۱۵. همچنین: المعرفة والتاریخ نوشته یعقوب فَسَوی و مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام ج۲ ص۱۴۵ رقم ۷۰ نوشته محمد بن سلیمان کوفی همین مضمون را از ابن عباس روایت کرده است.

عز و جل، است (در سوره احزاب): «همانا خدا می‌خواهد پلیدی را از شما خاندان ببرد و شما را خوب پاکیزه کند».

در چندین حدیث، از قول معصومین علیهم‌السلام آمده است:
«نحن السابقون السابقون و نحن الآخرون»[۱].
ماییم مراد از «السابقون السابقون» و ماییم مراد از «آخرون».

از برخی اخبار استفاده می‌شود که مراد از «سابقون» که در آیه آمده و مقربان و برگزیدگان از اصحاب یمین، علی علیه‌السلام و شیعیان او هستند، به سبب سبقتی که برای ورود به بهشت می‌گیرند و قربی که به خداوند متعال دارند. شیخ الطائفه طوسی رحمه الله در کتاب امالی به اسناد خویش از ابن عباس روایت کرده که گوید:

از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد آیه «والسابقون السابقون اولئك المقربون في جنات نعيم» پرسیدم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:
«قال لي جبرائيل: ذاك عليّ وشيعته، هم السّابقون إلى الجنّة، المقرّبون من الله بكرامته لهم»[۲].

جبرئیل به من گفت: اینان علی و شیعه‌اش هستند. اینانند پیشتازان به سوی بهشت، که به سبب کرامتی که خداوند بدانها داده، مقربان اویند.

پس مردم سه گروه‌اند، که تحت دو عنوان و دو قسمت یاد می‌شوند. و خداوند، آنها را در دو عالم تکلیف و دو نشأهٔ خلقت آفریده است. براساس این تقسیم، به خاک سپرده می‌شوند، و بر مراتب سه‌گانه برانگیخته می‌شوند، و هر صنفی در مرتبه‌ای محشور می‌شود، هرچند که هر کدام به تنهایی، با وجود کثرت، در هر مرتبه‌ای دیگر است. در آینده باز هم در این مورد سخن خواهیم گفت.

---

۱. مناقب ابن شهرآشوب ج۳ ص۴۰۳ از امام باقر علیه‌السلام؛ عیون أخبار الرضا علیه‌السلام ج۱ ص۷۱، به روایت از حضرت علی علیه‌السلام؛ نیز: الغدیر ج۲ ص۳۰۶، به نقل از محدثان و منابع سنی همچون: الرياض النضرة ج۱ ص۱۵۷؛ مجمع الزوائد ج۹ ص۱۰۲؛ كفاية الطالب ص۴۶؛ الدر المنثور ج۶ ص۱۵۴؛ الصواعق المحرقة ص۷۴؛ تذكرة الخواص ص۱۱.

۲. الأمالي طوسی ص۷۲.

بیان تقسیم سه‌گانه در بعضی از روایات

در چندین حدیث در باره این سه قِسم مطالبی آمده است، هرچند ـ چنان‌که دانستیم ـ در حقیقت آنان را در یک قسم جمع می‌کند. اکنون سه حدیث در این زمینه می خوانیم:

۱. ثقه جلیل، محمد بن حسن صفّار رحمه الله در بصائر الدرجات، از جابر، از امام باقر علیه‌السلام روایت می‌کند:

«عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه‌السلام، عَنِ الرُّوحِ. قَالَ: يَا جَابِرُ! إِنَّ اللهَ خَلَقَ الْخَلْقَ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ وَأَنْزَلَهُمْ ثَلَاثَ مَنَازِلَ وَبَيَّنَ ذَلِكَ فِي كِتَابِهِ، حَيْثُ قَالَ: فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. فَأَمَّا مَا ذَكَرَ مِنَ السَّابِقِينَ فَهُمْ أَنْبِيَاء مُرْسَلُونَ وَغَيْرُ مُرْسَلِينَ، جَعَلَ اللهُ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ، رُوحَ الْقُدُسِ وَرُوحَ الْإِيمَانِ وَرُوحَ الْقُوَّةِ وَرُوحَ الشَّهْوَةِ وَرُوحَ الْبَدَنِ... إلى أن قال: وَ أَمَّا مَا ذَكَرْت مِنْ أَصْحَابِ الْمَيْمَنَةِ فَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً... إلى أن قال: وَأَمَّا مَا ذَكَرْت مِن أَصْحَابَ الْمَشْئَمَةِ فَمِنْهُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ» تا آخر حدیث[1].

جابر جُعفی گوید: از امام باقر علیه‌السلام در بارۀ روح پرسیدم. فرمود: ای جابر! خداوند آفریدگان را بر سه طبقه آفرید و در سه جایگاه جای داد. و این را در کتابش آشکار ساخته آنجا که فرمود: «فأصحاب الميمنة... أولئك المقرّبون». در مورد سابقین، آنان انبیاء مرسل و غیر مرسل هستند که خداوند در آنها پنج روح نهاده است: روح القدس، روح الایمان، روح القوّة، روح الشهوة، روح البدن. تا آنجا که فرمود: اصحاب الميمنة مؤمنان راستین‌اند... اصحاب المشئمة اهل کتاب از ایشانند.

۲. صفار و کلینی رحمهما الله، به اسناد خود از جابر جُعفی از امام صادق علیه‌السلام گویند:

«عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام: يَا جَابِرُ إِنَّ اللهَ خَلَقَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ، وَهُوَ قَوْلُ اللهِ تَعَالَى: وَكُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ

---

۱. بصائر الدرجات ص ۴۶۷ ح ۵.

الْمُقَرَّبُونَ. فَالسَّابِقُونَ هُوَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَخَاصَّةُ اللهِ مِنْ خَلْقِهِ، جَعَلَ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ، أَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ، فَبِهِ بُعِثُوا أَنْبِيَاءَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الْإِيمَانِ... إلى أن قال: وَجَعَلَ فِي الْمُؤْمِنِينَ أَصْحَابَ الْمَيْمَنَةِ رُوحَ الْإِيمَان» تا آخر حديث[1].

جابر جعفی گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای جابر! خداوند مردم را سه گونه آفریده، این آیه اشاره به همان است: وَكُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ.

سابقون، پیامبر اکرم و برگزیدگان از میان مردمند که در آنها پنج روح قرار داده و به روح القدس ایشان را تأیید نموده، با روح القدس به مقام پیامبری مبعوث شده‌اند و به روح ایمان تأییدشان کرده... و در مؤمنین که اصحاب یمین هستند روح ایمان قرار داده است...

صفار رحمه الله به اِسناد خویش از امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی طولانی روایت کرده است:

«إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ وَهُوَ يَقُولُ: خَلَقَ اللهُ الْخَلْقَ وَهُوَ عَلَى ثَلَاثَةِ طَبَقَاتٍ، وَأَنْزَلَهُمْ ثَلَاثَ مَنَازِلَ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ: فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. فَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنَ السَّابِقِينَ فَأَنْبِيَاءُ مُرْسَلُونَ وَغَيْرُ مُرْسَلِينَ، جَعَلَ اللهُ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ... إلى أن قال: وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَيْمَنَةِ فَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً بِأَعْيَانِهِمْ... إلى أن قال: وَأَمَّا أَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ فَهُمُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى» تا آخر حدیث که طولانی است[2].

امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود: همانا من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: خداوند، عزوجل، مردم را سه طبقه آفرید و در سه درجه جای داد، و این همان قول خدا، عزوجل، است در قرآن: فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (که در سوره واقعه بیان می‌فرماید).

---

۱. بصائر الدرجات ص۴۶۹ ح ۶؛ [بحار الأنوار ج۲۵ ص۵۲ بنگرید: توضیح علامه مجلسی ذیل حدیث. ویراستار]

۲. بصائر الدرجات ص۴۴۹؛ الكافي ج۲ ص۲۸۱ ح ۱۶؛ بحار الأنوار ج۲۵ ص۶۴ [ویراستار].

اما آنچه درباره سابقون فرموده، آنها انبیاء هستند، مرسل و غیرمرسل، که خدا در آنها پنج روح قرار داده... سپس اصحاب میمنه را یاد فرموده و آنها همان مؤمنین حقیقی هستند... و اما اصحاب مشأمه یهود و نصارایند.

تفصیل کلام در وجه این تقسیم

این تقسیم الهی عوامل موجِبه‌ای دارد و بر سرنوشت هر فردی از آحاد فریقین، تأثیری ندارد. در توضیح این مطالب بیان نِکاتی لازم است.

باید بدانیم از آنجا که خداوند، تبارك وتعالی، عمل هیچ عمل‌کننده‌ای را ـ مرد باشد یا زن ـ تباه نمی‌سازد و اطاعت و سرکشی، حتماً اثری در پیشگاه او خواهد داشت و هرعمل کننده‌ای با طاعت و معصیت خویش، به اقتضای فعلش مستحقّ قرب و بعد و شرافت و ذلت و علوّ منزلت و انحطاط و کرامت و اهانت می‌شود، پس هر که به قدر ذره‌ای کار نیک کرده باشد یا قدر ذره‌ای بدی کرده باشد، جزای آن را خواهد دید.[1]

و این امر به عالَم خاصی اختصاص دارد. پس اطاعت‌کنندگان درگاه الهی، و اقرارکنندگان به ربوبیتش و اهل ولایت نسبت به شناسندگان خدا در خلقت اول، با انقیاد و طاعت خود در عالم اظلهف مستحقّ کرامت و تفضیل و تشریف شدند، و به تبجیل و تجلیل از سوی خداوند متعال شایستگی یافتند؛ همچنانکه انکار منکران و سرکشی مستکبران موجب اهانت و خفّت آنان شد.

در مطلب سوم هم دانستیم که برتری انبیاء و اوصیاء بر دیگران، و تفضیل بعضی از آنان بر یکدیگر، و این گونه فضائل وتشریفات الهی بر آنان، همگی از جهت عمل و شایستگی به دست آمدهٔ آنان در عالَم ذرّ اول، بوده است.

پوشیده نماند که همانطور که بعد از محقق شدن اعمال در خارج، آثاری بر آنها مترتب می‌شود، می‌توان قبل از تحقق آن اعمال نیز ـ چنانچه علم به تحقق آن اعمال در آینده داشته باشیم ـ آثاری بر آن اعمال مترتب کرد.

این مطلب، معهود و متعارَف بین مردم است که هر عقل سلیمی آن را می‌پذیرد.

۱. زلزلة: ۷ و ۸.

مثلاً پدری بداند ـ یا گمان برد یا حتی احتمال بدهد ـ که یکی از فرزندانش، قابلیت و استعداد آن را دارد که در آینده او را به خواسته و آرزویش برساند. در این حالت، او را بر دیگر فرزندان ترجیح داده و او را نسبت به فرزندان دیگر امتیاز می‌دهد و بطور ویژه عزیز می‌دارد و برمی‌گزیند، به اعتبار آینده‌ای که خواهد داشت. و همین گونه است عکس قضیه.

پس اینکه خداوند، اهل طاعت را بر دیگران برتری می‌دهد و آنان را به تشریف و تکریم خود امتیاز می‌دهد، و اینکه اهل معصیت را کوچک و خوار می‌دارد، همه اینها، همان طور که می‌تواند بعد از تحقق طاعت و معصیت باشد، می‌تواند قبل از تحقق طاعت و معصیت ایشان و براساس علم ازلی خداوند باشد که پیشاپیش می‌داند که سرنوشت هر یک از بندگانش چه خواهد بود و چه خواهند کرد.

آثار انقیاد و طاعت یا استکبار و معصیت انسان در خلقت اول و روز الست ـ چنانکه در مطلب سوم دانستیم ـ بعد از تحقّق آنها مترتّب شده است. إن شاء الله در آینده در این زمینه بیشتر توضیح خواهیم داد. اما باید دانست که گاه، ترتّبِ آثار بر طاعت و معصیت مکلّفین، قبل از تحقق یافتن‌شان است به سبب علم باری تعالی به جایگاهی که بندگان بدان خواهند رسید. و از جمله آثار مترتبه بر عمل قبل از تحقّق آن، ـ به سبب علم باری تعالی بدان ـ امر آفرینش روحی و اختلاف افراد بشر در آن است. خداوند از میان بندگانش صاحبان ولایت مطلقه را به نبوت و وصایت برگزید، و ارواحشان را از کلمه الهیه ثانویه، هزاران سال قبل از همگان آفرید و بدین سان برتر و شریفتر از دیگران قرار داد. آنگاه این ارواح را در اشباح قدسی جای داد و بر مرکب‌های نوری سوار کرد؛ اشباح نوری که مخزون و مکنون در علم سابق او بود و هیچ نبیّ مرسل و فرشته مقربی را از آن آگاه نکرد، آنان که از کلمهٔ الهیهٔ اولیه آفریده شده بودند، چنان که در اخبار زیادی وارد شده است و برخی از آنها پیش از این یاد شد.

خداوند چنین شرافتی به آنها داد، زیرا علوّ همت آنان را در اطاعت می‌دانست، و سبقت آنها را نسبت به دیگران در عبودیت می‌دانست. همین سان است برتری که به انبیاء داد در خلقت ارواحشان داد، و هم اینچنین پیروان آنان را که مطیع خداوند در ولایت بودند برتری داد. و هر کسی را که خداوند کرامت او را خواست، روحش را از طینت

علّیّین آفرید، همه اینها به خاطر این است که از طاعت و ایمان و انقیاد آنان خبر داشته است. برعکس آن، ارواح مستکبران و جباران و کسانی که از ولایت او خارج می‌شوند و هر آنکس را که خواری او را اراده کند، از طینت سجین آفرید چون به سرنوشت آنان که سرکشی و استکبار و عصیان بود آگاهی داشت.

و این تشریف و تکریم و اهنت و تحقیر، مقتضای شأن هریک از افراد بشر بر اساس طاعت یا عصیانی است که در پیش می‌گیرد.

این مطلب از حدیثی برمی‌آید که امام اصحاب حدیث وشیخ آنان جناب صدوق قدّس سرّه در علل الشرایع به اسناد خویش از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است:

«إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، خَلَقَ بَحْرَيْنِ: بَحْراً عَذْباً وَبَحْراً أُجَاجاً. فَخَلَقَ تُرْبَةَ آدَمَ مِنَ الْبَحْرِ الْعَذْبِ، وَشَنَّ عَلَيْهَا مِنَ الْبَحْرِ الْأُجَاجِ. ثُمَّ جَبَّلَ آدَمَ فَعَرَكَ عَرْكَ الْأَدِيمِ، فَتَرَكَهُ مَا شَاءَ اللهُ. فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَنْفُخَ فِيهِ الرُّوحَ، أَقَامَهُ شَبَحاً فَقَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَتِفِهِ الْأَيْمَنِ، فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ، فَقَالَ: هَؤُلَاءِ إِلَى الْجَنَّةِ. وَقَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَتِفِهِ الْأَيْسَرِ، وَقَالَ: هَؤُلَاءِ إِلَى النَّارِ. فَأَنْطَقَ اللهُ تَعَالَى أَصْحَابَ الْيَمِينِ وَأَصْحَابَ الْيَسَارِ، فَقَالَ أَهْلُ الْيَسَارِ: يَا رَبِّ لِمَ خَلَقْتَ لَنَا النَّارَ وَلَمْ تُبَيِّنْ لَنَا وَلَمْ تَبْعَثْ إِلَيْنَا رَسُولًا؟ فَقَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُمْ: ذَلِكَ لِعِلْمِي بِمَا أَنْتُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ وَإِنِّي سَأُبْلِيكُم» تا آخر حدیث[1].

وقتی حق تعالی آسمانها و زمین را آفرید، دو دریا پدید آورد: یکی شیرین و دیگری تلخ. خاک آدم علیه‌السلام را از دریای شیرین آفرید. سپس از دریای تلخ بر آن پاشید. بعد آدم را از آن آفرید. آنگاه آن را همچون چرم مالید. سپس رهایش نمود. و وقتی خواست در آن روح بدمد، او را به صورت شبح و تمثالی برپا داشت. بعد یک مشت از کتف راستش برداشت. اجزاء ریزی از آن خارج شدند. پس فرمود: اینها اهل بهشت هستند. یک مشت هم از کتف چپش برداشت و فرمود: اینها اهل جهنّم هستند. بعد حق تعالی اصحاب یمین (ذرّاتی را که از راست بیرون آمده بودند)، و اصحاب یسار (ذرّاتی را که از چپ خارج گشتند)، به سخن درآورد.

---

۱. علل الشرائع ج۲ ص۴۲۵ ح ۶؛ بحار الأنوار ج۵ ص۲۴۵ و ج۹۶ ص۲۱۷.

اصحاب یسار عرضه داشتند: پروردگارا، چرا آتش را برای ما آفریدی، و حق را برای ما روشن نکردی و به سوی ما رسولی مبعوث نداشتی؟

خداوند عزّ و جلّ به آنها فرمود: به خاطر آنکه سرنوشت شما را می‌دانم و من شما را به می‌آزمایم.

پیش از این نیز، اخبار دیگری را که به همین مطلب دلالت دارند، آوردیم[1].

چون خداوند متعال می‌دانست که بعضی از بندگان او با طاعت خویش خواهان تقرب به او هستند، و تن به انجام اعمالی می‌دهند که پسندیدهٔ او باشد و سرانجام آن اعمال رسیدن به بهشت است و همچنین می‌دانست که بعضی دیگر، گردن به عبادت او نمی‌نهند، ولایت او را انکار می‌کنند و به گردنکشی روزگار می‌گذرانند و سرانجامی جز آتش نخواهند داشت، برای همین، هر کسی را از جایی آفرید که لیاقت و شایستگی‌اش را داشت و منتهای امرش و بازگشتنش به همانجاست.

پس هنگامی که بندگان به اعتبار اعمال اختیاری خود گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ قرار می‌گیرند، خداوند متعال با علم به اینکه گروهی براساس این اختیار، به کجا خواهند رسید و هر فرقه‌ای به کجا برمی‌گردد، آنها را همان گونه آفرید و همان را اصلشان قرار داد.

اشاره به این مطلب در علل الشرایع و بصائر الدرجات است که به اسناد خود آورده‌اند که امام باقر عليه‌السلام می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ، خَلَقَ الْخَلْقَ، فَخَلَقَ مَنْ أَحَبَّ مِمَّا أَحَبَّ وَكَانَ أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَهُ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ، وَخَلَقَ مَنْ أَبْغَضَ مِمَّا أَبْغَضَ، وَكَانَ مَا أَبْغَضَ أَنْ يَخْلُقَهُ مِنْ طِينَةِ النَّارِ» تا آخر حدیث[2].

خداوند، عزّوجلّ، آفریدگان را آفرید، پس آنچه را دوست می‌داشت، از آنچه

---

۱. بنگرید به مطلب سوم در همین کتاب.

۲. الكافي ج۲ ص۱۰ ح ۳؛ بحار الأنوار ج۶۴ ص۹۹ ح ۱۶؛ علل الشرائع ج۱ ص۱۱۸ ح ۳؛ بصائر الدرجات ص۸۰ ح ۱؛ مختصر البصائر ص۱۶۴ و ۲۱۶. شرح این حدیث را در منابع زیر ببینید: شرح کافی مازندرانی ج۸ ص۲۶؛ بحار الأنوار ج۶۲ ص۹۹؛ مجمع البحرین ج۳ ص۹۲.

دوست می‌داشت آفرید. و دوست داشت آنان را از گل بهشت بیافرینند. و آنچه را دشمن داشت، از آنچه دشمن می‌داشت آفرید. و آنچه آفریدنش را دشمن می‌داشت، از گل دوزخ آفرید.

توضیح آن چنین است: انسان‌ها ـ مِن حیث هو، به اعتبار ذاتشان، قطع نظر از صفات و شؤون هر فرد و مزایای شخصی او که کسب کرده است ـ هیچ یک از آنان برتری و مزیّت و ترجیحی بر همدیگر ندارند و همه در برابر آفریدگار خود یکسانند. برتری و مزیّت و ترجیح و محبوبیت و مبغوض بودن نزد پروردگار، امری است که فقط براساس طاعت و معصیت آنان معتبر است. یعنی اهل طاعت را به سبب طاعاتشان دوست می‌دارد، و اهل معصیت را به سبب عصیانشان دشمن می‌دارد. هرگاه خداوند بداند کسی او را اطاعت خواهد کرد، هرگز او را دشمن نمی‌دارد. و هرکه را عاصی و شقی بشناسد، هرگز او را دوست نخواهد داشت.

برقی و کلینی و صدوق، رحمهم الله، در محاسن و توحید و کافی، در «باب السعادة والشقاوة» با اِسناد از امام صادق عليه‌السلام، روایت کرده‌اند که می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ السَّعَادَةَ وَالشَّقَاوَةَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقَهُ؛ فَمَنْ عَلِمَهُ اللهُ سَعِيداً لَمْ يُبْغِضْهُ أَبَداً، وَإِنْ عَمِلَ شَرّاً أَبْغَضَ عَمَلَهُ وَلَمْ يُبْغِضْهُ، وَإِنْ كَانَ عَلِمَهُ شَقِيّاً لَمْ يُحِبَّهُ أَبَداً، وَإِنْ عَمِلَ صَالِحاً أَحَبَّ عَمَلَهُ وَأَبْغَضَهُ لِمَا يَصِيرُإِلَيْهِ. فَإِذَا أَحَبَّ اللهُ شَيْئاً لَمْ يُبْغِضْهُ أَبَداً وَإِذَا أَبْغَضَ شَيْئاً لَمْ يُحِبَّهُ أَبَداً» تا آخر حدیث [1].

امام صادق عليه‌السلام فرمود: به راستی خدا سعادت و شقاوت را آفرید، پیش از آنکه آفریدگان را بیافرینند. هرکه را خدا با سعادت آفرید، هیچ گاه او را دشمن ندارد

۱. محاسن ج۱ ص۲۷۹؛ توحید ص۳۵۷ ح ۵؛ الكافي ج۱ ص۱۵۲ ح ۱. علامه امینی می‌نویسد: مراد از آفرینش سعادت و شقاوت در این گونه احادیث، «خلق تقدیری» است نه «خلق تکوینی». چنانکه در باب افعال عباد آمده که مخلوق خداست. یعنی قبل از آفرینش آفریدگان مقدّر شده و نزد خدای تعالی معلوم است. در چندین حدیث به این مطلب تصریح شده که برخی از آنها در آینده یاد خواهد شد. مراد از سعید و شقیّ کسی است که فرجام امرش به سعادت یا شقاوت پایان پذیرد. در حدیثی که شیخ حافظان حدیث رئیس المحدثین شیخ صدوق در علل الشرائع از امیرالمؤمنین عليه‌السلام روایت کرده، به این نکته اشاره شده است. حضرتش می‌فرماید: «إنّ حقيقة السعادة أن يختم المرء بالسعادة، وإنّ حقيقة الشقاوة أن يختم المرء عمله بالشقاء» [معاني الأخبار ص۳۴۵].

و اگر کار از او سر زد، کردارش را دشمن دارد، ولی خودش را دشمن ندارد. اما اگر شقی بوده باشد، او را هرگز دوست ندارد، و اگر عمل صالحی از او سر زد، کردارش را دوست دارد و خودش را دشمن دارد، به خاطر سرانجامی که به سوی آن می رود.

پس چون خدا چیزی را دوست دارد، دیگر هرگز آن را دشمن ندارد. و چون چیزی را دشمن دارد، دیگر هرگز آن را دوست ندارد.

خداوند با داشتن علم ازلی به آنچه هر فرد بشر، چه چیزی برمی‌گزینند تا به آن برسد، و با شناختی پیشینی، از محبوبان و مبغضان خود، برای هر کدام از دو گروه جایگاهی قرار داد به آنچه شایسته آن است ولیاقت دارد. و خواست که اهل طاعتش را بزرگ دارد و شرافت بخشد و بر دیگران برتری دهد. همچنین واجب گردانید که کسانی که او را دوست ندارند، از آنچه دوست ندارد آفریده شوند.

در سطور پیش دیدیم که امام باقر عليه‌السلام فرمود: «فخلق ما احبّ...» خداوند، عزوجل، اهل طاعت خود را از طینت بهشت و اهل معصیتش را از طینت دوزخ آفرید.

همچنین اشاره می‌کند به این که طاعت و معصیت است که علت اختلاف در خلقت آدمیان و علت ایجاد آنها به نحو مخصوص از محلی معلوم است، نه برعکس. به این معنی که هریک از افراد بشر، با انتخاب طاعت یا معصیت، موجب خلقتشان از محلی مخصوص از علیّین یا سفلیّین شده‌اند که شایستگی آنان بر اساس اختیارشان در آینده بوده است. نه اینکه آفرینش آنها از آن جای مخصوص در افعال عباد مؤثر باشد و خلقت هر فرد او را مجبور به ارتکاب معصیت یا طاعت کند.

اینچنین بود که خدای تعالی انسانها را به دو صنف تقسیم کرده است: اصحاب یمین و اصحاب شِمال. و سرنوشت انسان‌ها بر اساس طاعت و معصیت، موجب این تقسیم بندی شده و به دو گروه اصحاب یمین و اصحاب شمال تقسیم کرده است. پس جایگاهی که انسان مطیع به آن می‌رسد و کارهای نیکو که برمی‌گزیند، سبب شرافت او شده و او را در گروه اصحاب یمین قرار داده و در همه عوالم به آن شناخته می‌شود. وهمچنین است استکبار انسان عاصی از عبادت و آنچه که به سبب اعمال زشتش به

آن می‌رسد باعث اهانت او شده و او را از اصحاب شمال قرار داده و در همه عوالم به آن شناخته می‌شود.

این تقسیم بندی الهی، هیچ تأثیری برافعال عباد ندارد و به اندازه ذره‌ای در انجام اعمال اثر نمی‌کند، چه رسد به اینکه تمام اعمال برآن مترتّب شود و جنبهٔ علّیت در کارهای بندگان داشته باشد و اختیار را از مکلّف سلب کند و تأثیری در کارهای او داشته از او سلب اختیار کند.

به عبارت روشن‌تر: خداوند، تبارك وتعالی، به علم سابق ازلیش نسبت به فرجام امور بندگان ـ از نزدیکی و دوری به خود ـ و همچنین آگاهی او از انتخاب هر فرد نسبت به پیمودن آن دو مسلک و تبعیت از آنها، بندگان شریف و سعادتمندان را گرد آورد و در جهت یمین قرار داد، یعنی کسانی را که طاعت و انقیاد و فوزِ رسیدن به سعادت عبودیت را در آنها دید.

از سوی دیگر، کسانی را که پَست و شقیّ بودند گرد آورد، یعنی کسانی را که استکبار و سرکشی را در آنها دید، در سمت چپ (شِمال) قرار داد. آنگاه این دو گروه را نشانه و علامتی داد که اهل ایمان از اهل کفر و مردان والا از دون صفتان در ملکوت شناخته شوند و آنها را با همین نشانه‌ها به اهل خلافت و اولیاء ولایت و امناء دولت خود معرفی کرد.

این مسأله به خداوند متعال برمی‌گردد و فعلی از افعال اوست، که بنا بر مصالح کون و خارج از عالم مکلّفین است و هیچ ارتباطی به افعال بندگان ندارد تا شک یا احتمال تأثیر برآن برود.

حقیقت این امر را با مثالی در خارج درخواهیم یافت. مثلاً: اگر پادشاهی تمام رعایای خود را برای آزمایش، یک جا برای گرفتن بیعت جمع کند، در حالی‌که از قبل به حالات آنان آگاهی دارد که در مسیر قبول یا انکار قرار می‌گیرند. آنگاه بر اساس همین آگاهی و گرفتن بیعت، آنها را در دو صف و دو گروه قرار دهد. در نتیجه آنان را که از اطاعت‌کنندگان می‌داند در راست، و آنان را که از سرکشان می‌داند در چپ قرار دهد، و هرکدام از آنان را به اولیاء امور و حافظان و حکّام و خدمتکاران خود معرفی کند. وقتی پادشاه آنان را همانگونه یافت که فکر می‌کرد و برآن اساس تقسیم کرده بود. پس از گذشت زمانی، تمام آنانی که

در راست او بودند با او بیعت کردند و تمامی آنانی که در چپ او قرار داشتند، از او سر پیچیدند. آیا می‌شود گمان کرد یا احتمال داد که کار این پادشاه ـ که رعایای خود را به مقتضای علم خود در دو گروه قرار داده ـ بر فرجام امورشان اثر کند؟ و آیا آنان را از اختیاری که باید داشته باشند، خارج می‌سازد؟

تقسیم الهی چیزی جز این نیست. خداوند، بندگانش را به دو صنف تقسیم کرده و آنان را در دو گروه تحت عناوین اصحاب یمین و اصحاب شِمال قرار داده است. این کار که در مقام اخذ بیعت و میثاق بوده، هیچگونه تأثیری بر اعمال بندگان و افعال آنها ندارد؛ بلکه فقط نشانه و علامتی است که خداوند متعال به وسیلهٔ آن اهل طاعت و معصیت خود را به اهل ملکوت و حافظان سِر و خلفاء و اولیای امر خویش معرفی کرد. خداوند بدین سان اهل طاعت خود را به عنوان «هؤلاء إلی الجنة» و اهل معصیت را با عنوان «هؤلاء إلی النار» شناساند، همانگونه که در حدیث صادق اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم أجمعین دیدیم که اندکی پیش از این گذشت.

دلیل عقلی و نقلی بر این مطلب

روشن است که عقل، این امر را می‌ستاید و آن را از لوازم تعریف الهی و مقتضای شؤون ربوبیت و مقامات الهی می‌داند. اگر این تقسیم در میان نمی‌بود و خداوند، بندگان را به اعتبار حالات و فرجام خود، در دو گروه جای نمی‌داد و اهل طاعت خود را تحت یک عنوان و اهل معصیت را تحت عنوانی دیگر گِرد نمی‌آورد و اهل هر فرقه را با عنوانی جامع با کلمه‌ای واحد به اهل ملکوت و ملائکه خویش نمی‌شناساند، و هر که از این دو گروه را که خواستار شناسایی‌اش باشد همراه با هر کسی که می‌خواست گرد نمی‌آورد؛ در آن حال بر خداوند متعال لازم می‌شد که در مقام شناساندن اهل طاعت و معصیتش برای هر کسی که خواهان معرفی ایشان بود، فرد فرد افراد بشر را بشناساند و از حالات آنها خبر دهد و حقیقت فرد فردِ هر گروه را اعلام کند، به اینکه «این شخص به سوی بهشت است» و «این شخص به سمت دوزخ است». اگر این نحو از شناساندن نمی‌بود، می‌بایست هر یک از مردم، شناساندنی خاص به خود، به عدد تمامی افراد مردم دارا باشد.

پس شناساندنی را که خداوند برگزید، از بهترین تعاریف و دارای کاملترین علامات و

نشانه‌ها بوده است. با این نشانه و علامت، حقیقت امر بندگان او در تمام عوالم‌شان از خلقت اول و نشأهٔ حاضره و قیامت کبری و غیر آنها شناخته می‌شوند، چنانکه پوشیده نیست. پس هر کس که خداوند بندگانش را به او شناساند، از اهل ملک و ملکوت و غیب و شهود، آنان را با این علامت و نشانه می‌شناساند.

یازده وجه در بیان مراد از یمین و شِمال

خداوند متعال بندگان خود را به دو گروه اصحاب الیمین و اصحاب الشمال تقسیم نمود، و با آنها گروه بهشت و دوزخ را معیّن ساخت، و به وسیلهٔ آنها اهل طاعت و معصیت را در عوالم و نشآت به فرشتگان و آدمیان شناساند. در مورد این دو گروه، یازده وجه مطرح است از آنچه گفته شده و می‌توان گفت:

وجه اول: مراد از اصحاب یمین و شمال، «اصحاب برکت و شومی» است، زیرا سعدا به سبب طاعت خود خوشبخت و اشقیا به سبب معصیت خود شوم هستند. به همین دلیل، اعراب دست چپ را «شومی» و سمت چپ را «الاشأم» می‌نامند. «یُمن» گویی از یمین می‌آید، و «شوم» چیزی است که از جانب چپ (شِمال) می‌آید. گفته‌اند: منطقهٔ یمن و شام را بدین نامها نامیدند، زیرا در سمت راست و چپ کعبه قرار گرفته‌اند.

این وجه به قرینهٔ آیه شریفه: «وأصحاب المیمنة»، «واصحاب المشئمة» به موضوع ما نزدیک است.

وجه دوم: مراد، جهت والایی و پَستی است به صورت تمثیل؛ زیرا عُلوّ برتر از سِفل است، همان‌گونه که یمین برتر از شمال است. اهل شِمال کسانی‌اند که به سمت سفل (پستی) می‌روند، و اهل یمین آنان‌اند که به سمت علو (بالا) می‌روند. می‌توان از این وجه به اصحاب ملک و ملکوت، یا اصحاب روح و جسم تعبیر کرد.

وجه سوم: اصحاب یمین کسانی‌اند که نامهٔ اعمال آنها را به دست راست آنها می‌دهند، و اصحاب شمال کسانی‌اند که نامهٔ اعمال‌شان به دست چپ آنها داده می‌شود. پس هر آن کس که نامه‌اش به دست راستش داده شود، مؤمن است و بهشت مأوای اوست. و هر آن کس که کارنامه‌اش به دست چپ او داده شود، دوزخ موعد و جایگاه اوست.

وجه چهارم: اصحاب یمین آنانند که از سمت راست به سوی بهشت برده می‌شوند. و اصحاب شمال آنانند که از سمت چپ به سوی آتش جهنم برده می‌شوند.

بیشتر مفسران این وجه را ذکر کرده‌اند. یکی از مفسّران در این زمینه گفته است:

«تمامی عالم مانند شخص واحدی است، زیرا وجودش در سایهٔ وجود حق است، که وحدت طبعی و جمعی دارد که همان سایهٔ وجود حقهٔ الهیه است. او دارای روحی واحد است که همان روح اعظم و عقل اول است و مشتمل است بر مجموع ارواح کلیهٔ عقلیهٔ به صورت اشتمالی عقلی؛ و مانند انسان دارای دو جانب است:

یکی: سمت یمین، که ملکوت اعلی در آن است، که همان مدبّرات عُلوی متعلق به برازخ نوری است. در آن بهشت، سعداء هستند. برخی از فرشتگان آنجا، برخی بندگان خدا را به سوی رضوان او سوق می‌دهند، و برخی از آنان نویسندگان حسنات‌اند که نامه‌های اعمال حسنه‌مان را می‌نویسند که همان ملائکهٔ علیّیون هستند و نامه‌های اَبرار بدست آنان است. [در قرآن می‌فرماید:] إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ[1]. کتابت در اینجا عبارت است از تصویر حقایق. نویسندگان همان تصویرگران و نقش‌بندان هستند. نامهٔ عمل، همان محلّ تصویر و نقش است. قلم واسطه‌ای است بین دست راست نویسنده و نوشته. در اینجا مراد از کاتب، همان جوهر ملکوتی فعّال عُلوی است، مراد از قلم همان نیروی علمی تصویرگر اوست و مراد از صحیفه، نفوس ناطقهٔ خالی از نقوش در ابتدای فطرت است. شکّ نیست که هیچ کس نمی‌تواند این کتابت آسمانی را با این حواس کدر و خاکی ببیند، زیرا این نوشته‌های غیبی در عالم غیب اتفاق افتاده‌اند، در حالی که بیشتر مردم اعتقادی به عالم غیب ندارند و تنها به محسوسات اعتماد و اطمینان دارند.

دوم: سمت شِمال، که ملکوت سفلی در آن است، یعنی همان مدبّرات سفلیه که برازخ ظلمانیه آنها را پوشانده است. و جحیم اشقیا در آن است. و مانند گروه قبلی دو گروه از ملائکه دارد: گروهی اهل دوزخ را به سمت آتش می‌کشانند و گروه دیگر

---

۱. مطففین: ۱۸.

نویسندگان اعمال زشت فجّارند، به دلیل آیهٔ شریفهٔ وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ[۱]. گروه اول، ملائکهٔ غِلاظ شِداد هستند که نسبت به اوامر پروردگار خویش عصیان نمی‌کنند و فقط فرمان خداوند را انجام می‌دهند. و گروه دوم، ملائکه‌ای هستند که قلمهایی از آتش به دست دارند و گناهان و شرور و اقوال دروغگویان و ستمگران را در صحیفه‌هایی می‌نویسند که سزاوار سوختن است، به دلیل اخبار دروغ و کلمات واهیه که در آن است، چنانکه در این آیه آمده است: إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ، كِتَابٌ مَّرْقُومٌ، وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ[۲].

این وجه به آنچه ابتدا یاد شد، به هم نزدیک‌اند؛ زیرا مراد از اصحاب یمین و اصحاب شمال در وجه اول، همان گیرندگانِ نامه‌های اعمال به یمین و شمال هستند. مراد از آنها در وجه اخیر، دو گروهند: هر آن کسی که آرزو و مقصدش رسیدن به ملکوت اعلی و بهشت سعادتمندان با علّیّین باشد، و نیز هر آن کسی که آرزو و مقصدش رسیدن به ملکوت سفلی و دوزخ اشقیا با اهل سجّین باشد. شکّ نیست که هر کس نامهٔ اعمالش را با دست راست بگیرد، با ملائکه سمت راست و علیین محشور می‌شود. اما هر کسی که نامه اعمالش را به دست چپ یا از پشت بگیرد، مورد شکنجهٔ مسئولانِ آتش و زبانیة الجحیم، یعنی شکنجه‌کنندگان اهل نَکال و اصحاب شِمال خواهند بود و در طبقهٔ سِجّین و در زمرهٔ شیاطین خواهد بود.

پس نتیجه در این دو وجه ـ یعنی وجه اول و چهارم ـ یکی است». پایان کلامی که نقل شد.

روشن است که باید در این مورد تأمّل بیشتری کرد.

وجه پنجم: اصحاب یمین کسانی هستند که حسنات انجام می‌دهند. و اصحاب شِمال اهل سیئات هستند. حسنات انسان را مَلَکی می‌نویسد که در سمتِ راست او قرار می‌گیرد و سیئات را مَلَکی که در سمت چپ او جای دارد. پس فعل نیک و محمود به یمین نسبت می‌گیرد و فعل بد و مذموم به شِمال منسوب می‌شود.

---

۱. ق: ۲۱.

۲. مطففین: ۷–۱۰.

وجه ششم: اصحاب یمین و شمال، اصحاب سمت راست و سمت چپِ آدم ابو البشر علیه‌السلام ـ به اعتبار خلقت ـ هستند. این وجه از حدیثی استفاده می‌شود که در روایت کافی از امام باقر علیه‌السلام آورده که می‌فرماید:

«فَلَمّا اختَمَرَت الطينَةُ أخَذَها فعَرَكَها عَركاً شَديداً فَخَرَجوا كالذَّرِ مِن يَمينِه وَشِمالِه»[1] تا آخر حدیث.

پس آنگاه که گل تخمیر شد، آن را گرفت و سخت مالید، پس مانند ذرات ریز از راست و چپش خارج شدند.

ضمیر به آدم علیه‌السلام برمی‌گردد که در متن حدیث ذکر شده است.

در علل الشرایع از امام صادق علیه‌السلام آورده است:

«فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَنْفُخَ فِيهِ الرُّوحَ، أَقَامَهُ شَبَحاً. فَقَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَتِفِهِ الْأَيْمَنِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ، فَقَالَ: هَؤُلَاءِ إِلَى الْجَنَّةِ. وَقَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَتِفِهِ الْأَيْسَرِ، وَقَالَ: هَؤُلَاءِ إِلَى النَّارِ. فَأَنْطَقَ اللهُ تَعَالَى أَصْحَابَ الْيَمِينِ وَأَصْحَابَ الْيَسَار»[2] تا آخر حدیث.

وقتی خواست در آن روح بدمد، او را به صورت شبح و تمثالی برپا داشت. بعد یک مشت از کتف راستش برداشت. بلا فاصله اجزاء ریزی از آن خارج شدند. پس فرمود: اینها اهل بهشت هستند. یک مشت هم از کتف چپش برداشت و فرمود: اینها اهل جهنّم هستند. بعد حق تعالی اصحاب یمین و ذرّاتی را که از کتف راست بیرون آمده بودند و اصحاب یسار یعنی ذرّاتی را که از کتف چپ خارج گشتند، به سخن در آورد.

عیاشی در حدیثی طولانی از همان امام علیه‌السلام ـ که در جای خود ذکر خواهد شد ـ آورده است:

«ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَتِفِ آدَمَ الْأَيْمَنِ فَذَرَأَهَا فِي صُلْبِ آدَمَ فَقَالَ هَؤُلَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَلاأُبَالِي...»[3] تا آخر حدیث.

سپس مشتی از کتف راست آدم برگرفت و آن را در پشت آدم قرار داد و گفت: اینان در بهشتند و باکی ندارم...

---

۱. الكافي ج۲ ص۷؛ بحار الأنوار ج۶۴ ص۱۱۱ ح ۲۲.
۲. علل الشرائع ج۲ ص۴۲۵ ح ۶؛ بحار الأنوار ج۵ ص۲۴۵ ح ۳۵.
۳. تفسیر عیاشی ج۱ ص۱۸۲ ح ۷۸.

وجه هفتم: مراد از آنان، اصحاب سمت راست و چپِ جبرئیل ـ به اعتبار وصف خلقت ـ است. هرآن کسی که از طینت سمت راست او آفریده شده، اهل بهشت است و آن کسی که از طینت سمت چپ او آفریده شده، اهل دوزخ است.

این وجه از حدیثی برگرفته شده که در کافی از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ علیه‌السلام، بَعَثَ جَبْرَئِيلَ علیه‌السلام فِي أَوَّلِ سَاعَةٍ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ. فَقَبَضَ بِيَمِينِهِ قَبْضَةً بَلَغَتْ قَبْضَتُهُ مِنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا. وَأَخَذَ مِنْ كُلِّ سَمَاءٍ تُرْبَةً. وَقَبَضَ قَبْضَةً أُخْرَى مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ الْعُلْيَا إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ الْقُصْوَى. فَأَمَرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ كَلِمَتَهُ، فَأَمْسَكَ الْقَبْضَةَ الْأُولَى بِيَمِينِهِ وَالْقَبْضَةَ الْأُخْرَى بِشِمَالِهِ. فَفَلَقَ الطِّينَ فِلْقَتَيْنِ، فَذَرَا مِنَ الْأَرْضِ ذَرْواً وَمِنَ السَّمَاوَاتِ ذَرْواً. فَقَالَ لِلَّذِي بِيَمِينِهِ: مِنْكَ الرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ وَالصِّدِّيقُونَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالسُّعَدَاءُ وَمَنْ أُرِيدُ كَرَامَتَهُ، فَوَجَبَ لَهُمْ مَا قَالَ كَمَا قَالَ. وَقَالَ لِلَّذِي بِشِمَالِهِ: مِنْكَ الْجَبَّارُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْكَافِرُونَ وَالطَّوَاغِيتُ وَمَنْ أُرِيدُ هَوَانَهُ وَشِقْوَتَهُ، فَوَجَبَ لَهُمْ مَا قَالَ كَمَا قَال»[1] تا آخر حديث.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: به راستی خدا عزو جل، چون خواست آدم علیه‌السلام را بیافریند، در ساعت اول روز جمعه جبرئیل را فرستاد تا با دست راستش مشتی برگرفت که از آسمان هفتم به آسمان دنیا می‌رسید، و از هرآسمان خاکی برداشت، و مشت دیگری از زمین هفتم برین تا زمین هفتم فرودین برگرفت. سپس خدا عزوجل کلمه خود (جبرئیل) را دستور داد تا مشت اول را به دست راست و مشت دوم را به دست چپ خود نگاه داشت، سپس آن گِل را به دو قسمت شکافت: آنچه از زمین بود، به نوعی درپاشید و آنچه از آسمانها بود به نوعی درپاشید. آنگاه خدای تعالی نسبت به آنچه در دست راستش بود، فرمود: رسولان و پیغمبران و اوصیاء و صدیقان و مؤمنان و سعادتمندان و هرکه ارجمندی‌اش را خواستم، از توست. پس آنچه درباره آنها فرمود، چنان که فرمود ثابت و لازم شد. نیزنسبت به آنچه در دست چپش بود، فرمود: ستمگران و مشرکان و کفار و طغیانگران و هر که

۱. الکافي ج۲ ص۵. محدث مجلسی در بحار الأنوارج۶۴ ص۸۷ توضیحی ذیل حدیث دارد.

خواری و شقاوتش را خواستم از توست. پس آنچه در باره آنها فرمود، چنان که فرمود، ثابت و لازم شد.

وجه هشتم: مراد از اصحاب یمین، اصحاب و شیعیان حضرت علی علیه السلام هستند.

محدث کاشانی در تفسیر الصافی ذیل آیۀ «وأصحاب الیمین ما أصحاب الیمین» (واقعه: ۲۷) گوید:

«قمی رحمه‌الله می‌گوید: یمین امیرالمؤمنین علیه السلام است، و اصحاب یمین، شیعیان او هستند»[۱].

کاشانی ذیل آیۀ شریفۀ «وأما إن كان من أصحاب اليمين» گوید:

«پس سلام برتو باد، از صاحب یمین. یعنی: از جانب برادران تو، که برتو سلام می‌کنند. این چنین گفته شده است.

قمی می‌گوید: یعنی هرکس که از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام باشد. سلام باد بر تو، ای محمد، از اصحاب یمین، که عذاب نخواهند شد»[۲].

در کافی از امام صادق علیه السلام آمده است که می‌فرماید:

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعليٍّ علیه السلام: يا عليّ هم شيعتك فسلم ولدك منهم أن يقتلوهم»[۳].

رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای علی! آنها شیعیان تو هستند و فرزندان تو از ایشان به سلامت هستند (یعنی) از اینکه آنان را بکشند..

فیض کاشانی ذیل آیۀ «کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین» (مدثر: ۳۸ ۳۹) آورده که علی بن ابراهیم قمی گوید: یمین امیرمؤمنان علیه السلام است و اصحاب الیمین شیعیان او هستند.[۴]

مرحوم فیض همچنین در ذیل آیۀ «وأصحاب الشمال ما أصحاب الشمال» می‌فرماید:

---

۱. صافی ج۵ ص۱۲۲.
۲. صافی ج۵ ص۱۳۰ و ۱۳۱.
۳. الکافي ج۸ ص۲۶۰ ح ۳۷۳؛ برهان ج۴ ص۲۸۵؛ نور الثقلین ج۵ ص۲۲۹؛ تفسیر اصفی ج۲ ص۱۲۶۱.
۴. صافی ج۵ ص۱۲۵.

قمی گفته است: اصحاب شمال دشمنان آل محمد صلوات الله علیهم و یاران ایشانند که در سَموم و حَمیم هستند.[1]

فیض کاشانی ذیل آیهٔ شریفهٔ «وأما إن كان من المكذّبين الضالّين» به نقل از قمی گوید:

مکذبین ضالّین یعنی اصحاب شِمال، همانها هستند که آنها را با افعالشان توصیف نمود تا از افعال آنها برحذر دارد، و خبر دهد از وعیدی که به آنها داده است.

کاشانی از کافی آورده که در حدیثی از امام محمد باقر علیه‌السلام آورده است: اینان مشرک‌اند. و قمی گوید: «آنان دشمنان آل محمدند صلی‌الله‌علیه‌وآله»[2].

فرات بن ابراهیم ذیل آیهٔ «كلُّ نَفسٍ بِما كَسَبَت رَهينَة...» آورده که امام باقر علیه‌السلام فرمودند: «اینان شیعیان ما اهل بیت هستند»[3].

در همان کتاب به سند خویش آورده که امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «شیعه علی بن ابی طالب، به خدا سوگند، اصحاب یمین هستند»[4].

وجه اینکه یمین، علی علیه‌السلام باشد و دشمنان او از اصحاب شِمال باشند، روشن است و برکسی پوشیده نیست و از وجوهی که در صفحات پیش گذشت، مشخص می‌شود[5].

وجه نهم: مراد از یمین، سمت راست علی علیه‌السلام و مراد از شِمال، سمت چپِ اوست، برای این که او دارنده و صاحب بهشت و جهنم و تقسیم‌کنندهٔ آنهاست که مُنادی بهشت در روز قیامت از سمت راست و منادیِ جهنم از سمت چپش ندا می‌کند.

این مضمون را صفّار، قدّس سرُّه، در بصائر الدرجات به سند خویش از امام صادق علیه‌السلام

---

۱. صافی ج۵ ص۲۵۰. در نور الثقلین ج۵ ص۴۵۸ ذیل آیهٔ «کل نفس بما کسبت رهینة إلّا أصحاب الیمین» (سوره مدثر) همین مطلب را از تفسیر قمی نقل می‌کند.

۲. صافی ج۵ ص۱۳۱؛ اصفی ج۲ ص۱۲۶۱؛ قمی ج۲ ص۳۵۰؛ الکافي ج۲ ص۳۰.

۳. تفسیر فرات کوفی ص۵۱۳؛ شواهد التنزیل ج۲ ص۳۸۹؛ بحار الأنوار ج۷ ص۱۹۳.

۴. تفسیر فرات کوفی ص۵۱۴.

۵. در این مورد همچنین بنگرید: مرآة الأنوار (مشهور به مقدمه تفسیر برهان) ذیل مادهٔ «یمن».

روایت کرده است که فرمودند:

«قَالَ أَبُوعَبْدِ اللهِ عليه السلام: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، وُضِعَ مِنْبَرٌ يَرَاهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ، يَصْعَدُهُ رَجُلٌ يَقُومُ مَلَكٌ عَنْ يَمِينِهِ وَمَلَكٌ عَنْ يَسارِهِ. يُنَادِي الَّذِي عَنْ يَمِينِهِ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ! هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام صَاحِبُ الْجَنَّةِ، يُدْخِلُهَا مَنْ يَشَاءُ. وَيُنَادِي الَّذِي عَنْ يَسَارِهِ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ! هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام صَاحِبُ النَّارِ، يُدْخِلُهَا مَنْ يَشَاءُ»[1].

روز قیامت منبری را که تمام خلائق می‌بینند، قرار می‌دهند و مردی بر بالای آن ایستاده و فرشته‌ای در سمت راست و فرشته دیگر در سمت چپش ایستاده‌اند. فرشته سمت راست ندا می‌کند: ای خلائق! این مرد، علی بن ابی طالب عليه السلام است، صاحب بهشت که هر که را بخواهد داخل آن می‌نماید. سپس فرشته سمت چپ ندا نموده و می‌گوید: مردم! این علی بن ابی طالب عليه السلام است، صاحب دوزخ که هر که را بخواهد، داخل آن می‌کند.

وجه دهم: مراد، اصحابِ سمت راست و چپِ رسول الله صلی الله علیه و آله هستند، زیرا هنگامی که خداوند، تبارك وتعالی، کتاب الکلّ و دیوان الکلّ را به او داد، دیوان اهل بهشت و کتاب اَسماء و معرّف‌های آنان را سمت راست او نهاد و کتاب دوزخیان و کارنامهٔ مشخصات آنها را سمت چپ او قرار داد، چرا که او نبیّ کلّ و امام کلّ است.

این مضمون در حدیثی آمده که شیخ وجیه، صفّار، رحمه الله، در باب پنجم از جزء چهارم بصائر الدرجات به اِسنادِ خویش از عبدالصمد بن بشیر آورده که می‌گوید:

«ذُكِرَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام بُدُوُّ الْأَذَانِ وَقِصَّةُ الْأَذَانِ فِي إِسْرَاءِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله حَتَّى انْتَهَى إِلَى السِّدْرَةِ. قَالَ: فَقَالَتِ السِّدْرَةُ الْمُنْتَهَى: مَا جَاوَزَنِي مَخْلُوقٌ قَبْلَكَ. قَالَ: ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّى فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى فَأَوْحى إِلى عَبْدِهِ ما أَوْحى.[2] قَالَ: فَدَفَعَ إِلَيْهِ كِتَابَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَأَصْحَابِ الشِّمَالِ. قَالَ: وَأَخَذَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ بِيَمِينِهِ، فَفَتَحَهُ فَنَظَرَ إِلَيْهِ. فَإِذَا فِيهِ أَسْمَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ. قَالَ: فَقَالَ لَهُ: آمَنَ

---

۱. بصائر الدرجات ص۴۳۵؛ علل الشرائع صدوق ج۱ ص۱۶۴.

۲. النجم: ۸-۱۰.

الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ.[۱] قالَ: فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللهِ وَمَلائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ. قالَ: فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا.[۲] قالَ: فَقالَ اللهُ: قَدْ فَعَلْتُ. قالَ: رَبَّنا وَلا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ وَاعْفُ عَنّا، إِلَى آخِرِ السُّورَةِ، وَكُلُّ ذٰلِكَ يَقُولُ اللهُ: قَدْ فَعَلْتُ. قالَ: ثُمَّ طَوَى الصَّحِيفَةَ، فَأَمْسَكَها بِيَمِينِهِ. وَفَتَحَ صَحِيفَةَ أَصْحابِ الشِّمالِ، فَإِذا فِيها أَسْماءُ أَهْلِ النّارِ وَأَسْماءُ آبائِهِمْ وَقَبائِلِهِمْ. قالَ: فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: رَبِّ إِنَّ هٰؤُلاءِ قَوْمٌ لا يُؤْمِنُونَ. قالَ: فَقالَ اللهُ: فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ. قالَ: فَلَمّا فَرَغَ مِنْ مُناجاتِ رَبِّهِ، رُدَّ إِلَى بَيْتِ الْمَعْمُورِ، ثُمَّ قَصَّ قِصَّةَ الْبَيْتِ وَالصَّلاةِ فِيهِ، ثُمَّ نَزَلَ وَمَعَهُ الصَّحِيفَتانِ، فَدَفَعَهُما إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ ؑ»[۳].

نزد امام صادق ؑ آغاز اذان و داتسان اذان در اسراء پیامبر ﷺ تا آنجا که به سدره رسید یاد شد. امام فرمود: سدرۀ منتهی گفت: هیچ مخلوقی قبل از تو از کنار من نگذشته است. فرمود: آنگاه نزدیک آمد و براو نازل گردید، بدان نزدیکی که با او به قدر دو کمان یا نزدیکتر از آن شد. پس به بنده خد وحی کرد آنچه را که وحی کرد. فرمود: پس کتاب اصحاب یمین و اصحاب شمال را به او داد. فرمود: کتاب اصحاب یمین را به دست راست گرفت و آن را باز کرد و در آن نظر افکند و دید که در آن نام‌های اهل بهشت است و نام پدرانشان و قبائلشان. پس به او گفت: پیامبر به آنچه از پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورد. پس رسول خدا ﷺ گفت: ومؤمنان همه به خداوند و ملائکه و کتابهایش و پیامبرانش ایمان آوردند، خداوندا ما را به سبب فراموشی و خطا مؤاخذه نفرما. پس خدا فرمود: اجابت کردم. پروردگارا، بار تکلیفی فوق طاقت ما بر دوش ما منه، و بیامرز و ببخش گناه ما را... تا آخر سوره. در هر بار خدا می‌فرمود: اجابت کردم. پس آن صحیفه را در پیچید و در دست راست نگاه داشت. و صحیفۀ اصحاب شمال را گشود پس در آن نام‌های اهل دوزخ و نام پدرانشان و قبائلشان بود. پس رسول

۱. البقرة: ۲۸۵.
۲. البقرة: ۲۸۶.
۳. بصائر الدرجات ص۲۱۰، ح۱.

خدا ﷺ فرمود: پروردگارا، همانا اینان گروهی هستند که کایمان نیاورند. پس خدا فرمود: پس روی از آنها بگردان و بگو به سلامت (تا بروند در ضلالت) که به زودی (بر کیفر کفر و عصیانشان) آگاه می‌شوند.

پس هنگامی که پیامبر از مناجات خود با پروردگارش فارغ شد به بیت المعمور بازگردانده شد. سپس داستان بیت و نماز در آن را بازگو کرد. سپس فورد آمد در حالی که دو صحیفه با او بود. پس آنها را به علی بن ابی طالب علیه‌السلام داد.

در همان کتاب، به اسناد از ابی الصباح کِنانی آورده که امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

«عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَمَّنْ ذَكَرَهُ قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللهِ ﷺ، وَفِي يَدِهِ الْيُمْنَى كِتَابٌ وَفِي يَدِهِ الْيُسْرَى كِتَابٌ. فَنَشَرَ الْكِتَابَ الَّذِي فِي يَدِهِ الْيُمْنَى، فَقَرَأَ: بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، كِتَابٌ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ، لَا يُزَادُ فِيهِمْ وَاحِدٌ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُمْ وَاحِدٌ. قَالَ: ثُمَّ نَشَرَ الَّذِي بِيَدِهِ الْيُسْرَى، فَقَرَأَ: كِتَابٌ مِنَ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِأَهْلِ النَّارِ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ، لَا يُزَادُ فِيهِمْ وَاحِدٌ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُمْ وَاحِدٌ.»[1].

پیامبر اکرم بیرون آمد، در حالی که در دست راستش نوشتاری و در دست چپش نوشتاری بود. نوشتاری را که در دست راست داشت، گشود و خواند: بسم الله الرحمن الرحیم، کتاب اهل بهشت به نام‌هاشان و نام پدرانشان، یک نفر در ایشان کم یا زیاد نمی‌شود. بعد نوشتار دست چپ خود را گشود و خواند: نوشته‌ای از خداوند رحمن رحیم، کتاب اهل دوزخ با نام‌هاشان و نام پدرانشان و قبایلشان، یك نفر در ایشان کم یا زیاد نمی‌شود.

نیز در همان کتاب، به اِسناد از محمد بن عبدالله آورده که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«خَطَبَ رَسُولُ اللهِ ﷺ، النَّاسَ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى قَابِضاً عَلَى كَفِّهِ، قَالَ: أَتَدْرُونَ مَا فِي كَفِّي؟ قَالُوا: اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. فَقَالَ: فِيهَا أَسْمَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ الْيُسْرَى، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! أَتَدْرُونَ مَا فِي كفّي؟ قَالُوا: اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. فَقَالَ: فِيهَا أَسْمَاءُ أَهْلِ النَّارِ وَأَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ

---

۱. بصائر الدرجات ص۲۱۱ باب ۵ ح ۲؛ بحار الأنوار ج۱۷ ص۱۴۶ ح ۴۰، و ج۱۶ ص۱۲۵ ح ۲۱.

إِلَـى يَـوْمِ الْقِيَامَـةِ. ثُمَّ قَالَ: حَكَـمَ اللهُ وَعَدَلَ، حَكَـمَ اللهُ وَعَدَلَ، فَرِيقٌ فِـي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّـعِيرِ»[۱].

امام صادق علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای مردم خطبه خواند، سپس دست راست خود را مشت بسته بلند کرد، و فرمود: ای مردم! می‌دانید در مشت من چیست؟ گفتند: خدا و پیغمبرش داناترند. فرمود: در آن است نامهای اهل بهشت و نامهای پدران و قبایل آنها تا روز قیامت.

سپس دست چپش را بلند کرد و فرمود: ای مردم! می‌دانید در این مشتم چیست؟ گفتند: خدا و پیغمبرش داناترند. فرمود: نامهای دوزخیان و نامهای پدران و قبایل آنهاست تا روز قیامت.

سپس فرمود: خدا حکم فرموده و عدالت نموده، خدا حکم فرموده و عدالت نموده، گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ‌اند.

وجه یازدهم: مراد، اصحاب نفس و عقل هستند که در سمت راست و چپ قلب انسان قرار دارند، و می‌توان گفت: «اصحاب الرحمن و الشیطان».

توضیح این که انسان در اصل فطرت خود از جانب خداوند متعال، به نام‌های متقابله ممزوج است از دو جهت نور و ظلمت، و مرکّب است از روح و بدن و سرّ و علن. روح او جوهری است لطیف، نوری علوی و سماوی که حاصل دمیدن خداوند متعال است. و بدن او جوهری کدر و ظلمانی و زمینی و سفلی است که حاصل ترکیب اجساد و امتزاج اضداد است. هرکدام از آنان شوق و رغبت نسبت به عالم خویش دارند که به سوی مبدأ ابدی خویش مایل می‌شوند.

قلب ملکوتی، امری است انسانی که بین دو طرف و میان دو نشأه واقع شده است، رویی به سمت بدن و قوای جسمانی دارد و وجهی به سمت روح و قوای روحانی.

قلب سرّی ملکوتی دو قوه علمی دارد که خود مانند آیینه‌ای بین آن دو نصب شده

---

۱. بصائر الدرجات ص۲۱۲؛ الكافي ج۱ ص۴۴۴؛ مولی محمد اردبیلی در جامع الرواة ج۱ ص۳۹۶ درباره «حسن بن سیف» که در طریق حدیث آمده، نکته‌ای دارد که برای اهل تحقیق مفید است. در ادامهٔ آن نیز نکته‌ای از محقق متن عربی کتاب بیان شده است. بنگرید: متن عربی کتاب، حاشیهٔ ص۳۵۶.

است: یکی از آنان در سمت راست و دیگری در چپ او قرار دارند، یکی مانند ملک که به همین نام و قوه عاقله نامیده می‌شود و دیگری مانند شیطان که به همین نام و قوه وهمیه نامیده می‌شود. در آنها دو معلّم و مدبّر وجود دارد؛ یکی از آنان انسان را امر به خیر و نهی از شرّ می‌کند، و دیگری امر به شرّ و دوری از خیر می‌کند. این دو، در قلبهای آدمیان تأثیر می‌گذارند، یکی با سعادت و خیر، و دیگری با شقاوت و شرّ. قلب از دو سوی، مورد تأثیر متضادّ آنها قرار می‌گیرد که شایسته است به یکی لفظ نور و بر دیگری لفظ تاریکی اطلاق شود؛ هر کدام شاخه‌هایی و خادمان فراوانی دارد که قابل شمارش نیستند.

اشاره به دو قوهٔ موجود در انسان، در اخبار وارده

در اخبار زیادی با عبارات مختلف در مورد این دو قوه اشاره شده است. مانند این احادیث:

۱. شیخ قمیّین، فقیه ثقه، حِمیَری، در قُرب الإسناد به اِسناد خویش آورده که امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند:

«إن للقلب اُذُنَين: روح الإيمان، يسارّه بالخير، والشيطان يسارّه بالشّرّ، فأيُّهُما ظَهَر على صاحِبِه غَلَبَه»[۱].

قلب دو گوش دارد: روح ایمان که خیر را در گوش انسان نجوا می‌کند، و شیطان که شرّ را در گوشش نجوا می‌کند. هر یک بر دیگری غلبه کرد، بر انسان غالب می‌شود.

۲. شیخ ثقه، جناب صدوق به اِسناد خویش از ابی عبدالرحمن روایت کرده که گوید:
«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام: إِنِّي رُبَّمَا حَزِنْتُ، فَلَا أَعْرِفُ فِي أَهْلٍ وَلَا مَالٍ وَلَا وَلَدٍ. وَرُبَّمَا فَرِحْتُ فَلَا أَعْرِفُ فِي أَهْلٍ وَلَا مَالٍ وَلَا وَلَدٍ. فَقَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَمَعَهُ مَلَكٌ وَشَيْطَانٌ. فَإِذَا كَانَ فَرَحُهُ كَانَ مِنْ دُنُوِّ الْمَلَكِ مِنْهُ. فَإِذَا كَانَ حُزْنُهُ كَانَ مِنْ دُنُوِّ الشَّيْطَانِ مِنْهُ. وَذَلِكَ قَوْلُ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللهُ واسِعٌ عَلِيم»[۲].

---

۱. قرب الإسناد ص۳۳ ح ۱۰۸؛ وسائل الشیعة ج۲۰ ص۳۱۳.

۲. علل الشرائع ج۱ ص۹۳؛ مشکاة الأنوار ص۴۹۰؛ آیه در سوره بقره: ۲۶۸.

به امام صادق عليه‌السلام گفتم: بسا من محزون یا مسرور می‌گردم و منشأ آن نه اهل و نه مال و نه فرزند است و هیچ سببی برایش نمی‌بینم، جهت آن چیست؟

حضرت فرمودند: سبب آن هیچ کس نیست. جهتش صرفاً همین است که با انسان، فرشته و شیطانی می‌باشند. هرگاه سرور و نشاط بر انسان عارض شود، از ناحیه نزدیک شدن فرشته به او است. و هرزمان که حزن و غم او را فرا گیرد، به خاطر نزدیک شدن شیطان به اوست. و دلیل برآن کلام حقّ، تبارك وتعالی، است: «شیطان به شما وعده فقر می‌دهد و وادارتان می‌کند به اعمال زشت، ولی خدا به شما وعده آمرزش و احسان می‌دهد و او صاحب رحمت بی‌منتهاست و به همه امور داناست».

۳. از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله:

«عن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله أنه قال: إنّ للشيطان لمّةً بابن آدم وللملَكِ لَمّة. فأما لمّة الشيطان، فإيعادٌ بالشرّ وتكذيبٌ بالحقّ. وأما لمّة الملَك، فإيعاد بالخير وتصديق بالحق. فمن وجد ذلك، فليعلم بأنه مِن الله وليحمد الله. ومن وجد الأخرى، فليتعوّذ بالله من الشيطان الرجيم. ثمّ قرأ: الشَّيْطانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا»[1].

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله روایت شده که فرمود: همانا شیطان خطوری در قلب انسان دارد و فرشته نیز خطوری دارد. آنچه شیطان در خاطر انسان می‌اندازد وعدهٔ شر و تکذیب حق است. و آنچه فرشته در خاطر انسان می‌اندازد وعدهٔ خیر و تصدیق حق است. هر که آن را در خود یافت، بداند که از سوی خداوند است و خدا را شکر کند. وهر که دیگری را یافت از شر شیطان رجیم به خدا پناه برد. سپس قرائت فرمود: شیطان شما را وعده فقر دهد و به کارهای زشت وادارد، و خدا به شما وعده آمرزش دهد، و خدا را رحمت بی‌منتهاست.

---

۱. در شرح کافی مازندرانی ج۵ ص۷۰ از طریق عامّه نقل کرده است. نیز: سنن ترمذی ج۵ ص۲۱۹ ح۲۹۸۸، که حدیث را حَسَن می‌داند؛ مسند ابویَعلی ج۸ ص۴۱۷ ح ۴۹۹۹؛ صحیح ابن حبّان ص۴۰؛ تحفة الاشراف مزّی ج۷ ص۳۳۹؛ ابن اثیر ذیل مادهٔ «لمّة» به مضمون حدیث اشاره کرده است. آیهٔ قرآن در سورهٔ بقره: ۲۶۸.

۴. از امام صادق علیه السلام است که می‌فرماید:

«لِلشَّيْطَانِ لَمَّةٌ وَلِلْمَلَكِ لَمَّةٌ. فَلَمَّةُ الشَّيْطَانِ وَعْدُهُ بِالْفَقْرِ وَأَمْرُهُ بِالْفَاحِشَةِ، وَلَمَّةُ الْمَلَكِ أَمْرُهُ بِالْإِنْفَاقِ وَنَهْيُهُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ»[1].

شیطان خطوری در قلب دارد و ملک، خطوری. خطور شیطان انسان را به فقر وعده می‌دهد و به کار زشت امر می‌کند. اما خطور ملک او را به انفاق امر می‌کند و از معصیت باز می‌دارد.

۴. در حدیث دیگر است:

«لابن آدم لمّتان، لمّة من الملك ولمّة من الشيطان»[2].

فرزند آدم را دو گونه خطورات قلبی است: خطوری از ملک و خطوری از شیطان.

۵. در کافی به اِسناد خویش از امام صادق علیه السلام روایت کرده:

«قال اميرالمؤمنين علیه السلام: لَمَّتَانِ: لَمَّةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَلَمَّةٌ مِنَ الْمَلَكِ. فَلَمَّةُ الْمَلَكِ الرِّقَّةُ وَالْفَهْمُ، وَلَمَّةُ الشَّيْطَانِ السَّهْوُ وَالْقَسْوَةُ»[3].

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دو گونه خطور وجود دارد: خطوری از شیطان و خطوری از ملک. خطور شیطان، نازکدلی و فهم است. و خطور شیطان، سهو و قساوت است.

۶. در همان کتاب، به اِسناد از امام صادق علیه السلام روایت کردهه که می‌فرماید:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ: مَا مِنْ قَلْبٍ إِلَّا وَلَهُ أُذُنَانِ. عَلَى إِحْدَاهُمَا مَلَكٌ مُرْشِدٌ وَعَلَى الْأُخْرَى شَيْطَانٌ مُفْتِنٌ. هَذَا يَأْمُرُهُ وَهَذَا يَزْجُرُهُ. الشَّيْطَانُ يَأْمُرُهُ بِالْمَعَاصِي وَالْمَلَكُ يَزْجُرُهُ عَنْهَا. وَهُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَ: عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمالِ قَعِيدٌ، ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»[4].

حضرت ابوعبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: هر دلی دو گوش دارد: بر گوش راست،

---

۱. فقه القرآن راوندی ج۱ ص۲۳۳. [ویراستار]

۲. النهایة ج۴ ص۲۷۳؛ بحار الأنوار ج۶۷ ص۵۰؛ مجمع البحرین ج۴ ص۱۴۲.

۳. الکافي ج۲ ص۳۳۰ باب القسوة ح ۳؛ بنگرید: تعلیقهٔ علامه طباطبایی ذیل حدیث.

۴. الکافي ج۲ ص۲۶۶ باب «أن للقلب أذنين...» ح ۱؛ آیه یاد شده در سوره ق: ۱۷ و ۱۸؛ بنگرید: تعلیقه فیض کاشانی و علامه طباطبایی بر حدیث؛ المیزان ج۳ ص۱۸۵.

فرشته راهبرو برگوش چپ، شیطان فتنه‌گراست. آن یک امر می‌کند و این یک باز می‌دارد. شیطان به گناهان وسوسه می‌کند. وفرشته او را از آن گناهان بازمی‌دارد. این است کلام خدا که می‌گوید: «برچپ و راست او دو نگهبان نشسته. سخنی برزبان نیاورد جزاین که در برابرش محافظی مهیا ایستاده».

۷. در همان کتاب، به اِسناد از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که می‌فرماید:

«إِنَّ لِلْقَلْبِ أُذُنَيْنِ. فَإِذَا هَمَّ الْعَبْدُ بِذَنْبٍ، قَالَ لَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ: لَا تَفْعَلْ، وَقَالَ لَهُ الشَّيْطَانُ: افْعَلْ. وَإِذَا كَانَ عَلَى بَطْنِهَا، نُزِعَ مِنْهُ رُوحُ الْإِيمَانِ»[۱].

حضرت ابوعبد الله امام صادق علیه‌السلام فرمود: همانا قلب انسان دو گوش دارد. هر گاه انسان خواهش گناه در دل بپروراند، سروش ایمان برگوش راست او ندا دهد که مکن. و آواز شیطان برگوش چپ گوید که بکن. و اگر آن انسان در دل گناه رفت، سروش ایمان از او رخت برمی‌بندد.

۸. در همان کتاب، به اسناد از از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است:

«مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلِقَلْبِهِ أُذُنَانِ: فِي جَوْفِهِ أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْوَسْوَاسُ الْخَنَّاسُ، وَأُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْمَلَكُ. فَيُؤَيِّدُ اللهُ الْمُؤْمِنَ بِالْمَلَكِ. فَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»[۲].

قلب مؤمن دو گوش دارد: بریکی شیطان وسوسه‌گربه کمین نشسته، بردیگری فرشته الهام به ارشاد او همت بسته. خداوند بنده مؤمن را با همین فرشته تأیید و تقویت می‌کند. این است کلام خدا که می‌گوید: «مؤمنان را با روح خود تقویت کرد».

۹. امام الموحّدین امیرالمؤمنین علیه‌السلام این معنی را اینگونه تعبیر نمود:

«إنَّ لِلقُلُوبِ خَواطِرسوءٍ وَالعُقُولُ تَزجُرُعَنها»[۳].

خطورهای زشتی به دلها می‌رسد که عقل از آنها باز می‌دارد.

توضیح حدیث

خواطری که قلب انسان را، به افعال و اعمال تحریک می‌کند، به دو گروه نیک و بد

---

۱. الکافي ج۲ ص۲۶۷ همان باب ح ۲؛ بحار الأنوارج۶۰ ص۲۰۶ ح ۳۵ و ج۶۷ ص۴۴ ح ۲.
۲. الکافي ج۲ ص۲۶۷؛ مجمع البیان ج۱۰ ص۴۹۹، نقل از عیاشی.
۳. عیون الحکم ص۱۵۷.

تقسیم می‌شوند. یعنی: عواملی که به سوی خیرفرامی‌خواند و نفعش به آخرت برمی‌گردد و خیرش به خودش بازمی‌گردد، و عواملی که به شرّفرامی‌خواند و سرانجام، آدمی را به ضرر می‌کشاند. این دو خاطرمتضادّ هستند. خاطرِپسندیده را «الهام» و خاطرنکوهیده را «وسواس» می‌نامند.

خواطرتماماً رویدادهایی هستند که خود، ناگزیرمبدأ و سبب دارند. سبب خواطرِ نیکوکه به سمت نیکی‌ها فرامی‌خواند، در لسان شرع مَلَک نامیده می‌شود، که در سمت راست قلب است. نیکی‌ها حاصل فرمان اوست، و لطفی که قلب برای پذیرش الهام و دعوت مَلَک پیدا می‌کند، «توفیق» نام دارد. اما سبب خواطرزشت که به سمت شرّ فرامی‌خواند، شیطان نام دارد که سمت چپ قلب است، و بدیها حاصل فرمان اوست و پذیرش قلب برای وسوسه شیطان، «اِغواء» و «خذلان» نامیده می‌شود.

در کلام امیرمؤمنان علیه‌السلام، کلمهٔ «خواطر» تعبیراز سبب به مسبَّب است.

این دو قوهٔ علمیه، دو جوهرند که در برابرقدرت خداوند متعال برای دگرگون کردن قلوب و شناساندن آن، مسخّرشده‌اند، مانند انگشتان آدمی که در تسخیرقدرت انسانند، تا اجسام را بگردانند.

در حدیث پیامبراکرم ـ درود خدا براو و خاندانش باد ـ اشاره به همین مطلب دارد که می‌فرماید:

«قَلبُ المُؤمِنِ بَينَ إصبَعَينِ مِن أصابِعِ الرَّحمنِ يُقَلِّبُهُ كَيفَ يَشاءُ»[1].

قلب مؤمن بین دو انگشت از انگشتان خدای رحمان است، هرطور مشیّت کند، آن را می‌گرداند.

خداوند متعال، برتراست از اینکه دارای انگشتی جسمانی مرکّب از گوشت و استخوان

---

۱. صدوق در علل الشرائع ج۲ ص۶۰۵ آن را نقل کرده با توضیح مفیدی که برای اهل تحقیق مغتنم است. از طریق اهل سنت: المستدرك على الصحيحين حاكم نیشابوری ج۴ ص۳۲۱؛ سنن ابن ماجه رقم ۳۸۳۴؛ کنز العُمّال ج۱ ص۲۴۲ رقم ۱۲۱۶؛ السنة نوشته ابن ابی عاصم ص۹۸ باب ۳۹ (باب أن القلوب بين إصبعين من أصابع الرحمن)؛ امالی مرتضی ج۲ ص۲؛ در تأویل خبر، سید مرتضی در امالی و علامه طباطبایی در المیزان ج۹ ص۴۸ مطالبی گفته‌اند.

و خون یا دیگر اشیاء مُلکی و ملکوتی باشد، بلکه روح انگشتان و معنای آن، واسطهٔ تحریک و دگرگونی و قدرتی بر تغییر و تصریف است. انسان هر آنچه را که بخواهد، با انگشتان انجام می‌دهد. خداوند، تبارك وتعالی، نیز مَلَک و شیطان را به تسخیر خود می‌گیرد تا هر آنچه را که بخواهد، انجام بدهد. حکمت و سنّتتش بدین سان جریان و استمرار دارد.

البته این حدیث نبوی وجوه دیگری نیز دارد که در اینجا نمی‌گنجد.

تقابل بین دوقوه و نیروهای آنها در انسان

این دو قوه، سپاهیان و یاران و خدمتکاران و نیروهایی دارند که در قلب انسان همواره باهم در داد و ستدند. هرکدام از این دو قوّه، دافعه و جاذبه‌ای بر خاطر دارند. هر کدام از آنان خواهان تسخیر دیگری است تا دیگری را به خدمت و بردگی بگیرد. دریچه قلب، بر هرکدام از آنان که گشوده شود و دعوت او را پاسخ گوید و خطورات او غلبه پیدا کند، حکم و غلبه و امارت برای اوست، و برای او تمکّن بر قلب حاصل می‌شود. بر این قلب مُلکیِ بشریِ خلقی، احاطه می‌یابد که منبع روح بخاری است، و آثار امارت و حکومت او در تمامی اجزاء مملکت بدن و رگهای این عالَم کوچک نمایان می‌شود و حکمش جریان می‌یابد و تمامی رعایای او تحت سلطنتش خواهند بود.

قلبِ امری، به سبب داشتن لطافت و صفای روحی و نورانیتِ فطری و ذاتی، به یک اندازه شایستهٔ پذیرایی هر دو گروه آثار مَلَکی و شیطانی است، مانند آیینه‌ای است که همه گونه نوری بر آن وارد شده و تصویرهای مختلف و متضادی ـ به سبب آن دو نیرویی که در سمت چپ و راست او قرار دارند ـ در آن نمایان می‌شود. به سبب ورود خواطر پسندیده و ناپسند از طرف ملک و شیطان، دائماً در حالت تغییر و انتقال و شکل‌پذیری و انفعال است. پس آنچه از حسنات دیده می‌شود، از سوی خدا است، ولی سیئات از جانب شیطان است.

حدیثی از امام باقر علیه السلام که کلینی رحمه الله به اِسنادِ خویش روایت کرده، در اینجا مفید است. می‌فرماید:

«یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا هُوَ اللهُ وَالشَّیْطَانُ، وَالْحَقُّ وَالْبَاطِلُ، وَالْهُدَى وَالضَّلَالَةُ، وَالرُّشْدُ

وَالْغَيُّ، وَالْعَاجِلَةُ وَالْآجِلَةُ وَالْعَاقِبَةُ، وَالْحَسَنَاتُ وَالسَّيِّئَاتُ. فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنَاتٍ فَلِلَّهِ، وَمَا كَانَ مِنْ سَيِّئَاتٍ فَلِلشَّيْطَانِ لَعَنَهُ اللهُ» تا آخر حديث[1].

همانا خداست و شیطان، حق است و باطل، هدایت است و گمراهی، راه راست است و گمراهی، دنیاست و آخرت، حسنات است و سیئات، پس هرچه حسنات است از خداست. و هرچه سیئات است از شیطان، لعنه الله.

اگر قلب به سمت مَلَک گشوده شود و دعوت او را پاسخ گوید و خطورات نیک بر او مستولی و خطورات بد شیطانی از او دور شود، و ملک بر او غلبه کند و بر این مملکت بدنی مستولی و حکومتش مستقر شود و مجال را بر شیطان تنگ کند و آثار حکومت عقلی و ملکی و رحمانی در آیینه قلب نمودار شود و به وسیلهٔ نور علم و معرفت و یقین متجلی شود، دارندهٔ این قلب، بشری مَلَکی است که حقیقتِ مَلَکی را به تن کرده و خود را به حکومت عقل هیکل‌های ملکوتی قدسی همانند کرده، بلکه او از آنها هم والاتر است و آنان خادمان اویند.

اما اگر آدمی به جایی رسید که شیطان بر قلب او غلبه کند و خواطر سیئه در آن راه یابد و آن را استقرار و مأوای خویش قرار دهد، سربازان و حزبش مملکت او را تحت تسخیر و تسلط خود گیرند و پر از وسوسه‌هایی باشد که او را به سمت دنیا و نابودی آخرت بکشاند، و شهوات شیطانی با گوشت و خون او آمیخته شود و آثار سلطه شیطانی در تمامی اَجزای مملکت بدنی او همچون خون در رگ‌ها جریان یابد. همچنانکه در این حدیث شریف نبوی صلی الله علیه وآله آمده است:

«إن الشيطان ليجري من ابن آدم مجرى الدم»[2].

همانا شیطان در فرزند آدم، به سان خون، جریان دارد.

همانگونه که در احادیث شریفه آمده است، چنین فردی، بشری شیطانی است که در شکل حقیقت شیطانی و صورتی حیوانی در آمده و همانند میمون‌ها و خوک‌ها محشور خواهد گشت.

---

۱. الكافي ج۲ ص۱۵ ح ۲؛ محاسن ص۲۵۱؛ بحار الأنوار ج۶۷ ص۲۲۸ ح ۳ و ۴.

۲. عوالي اللئالي ج۱ ص۳۲۵ ح ۶۶؛ بنگرید: مسند احمد بن حنبل ج۳ ص۱۵۶؛ صحیح بخاری، کتاب الاحکام، باب ۲۱.

نتیجه کلام

از مطالب پیشین نتیجه گرفتیم که انسان‌ها به سبب فرجام خود که به وسیلۀ دو نیروی علمی عقلی و وهمی بدان می‌رسند ـ که در لسان شرع به ملک و شیطان تعبیر می‌شود ـ به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروه بهشتیان و گروه دوزخیان، یا اصحاب یمین و شِمال. اینان به این اعتبار که در سمت راست و چپ قلب قرار دارند، یمینی و شِمالی می‌شوند، و اختلاف مراتب هرکدام از دو گروه بهشت و دوزخ برحسب پیروی از این دو نیرو است؛ انسان با پیروی از قوه عقلیۀ مَلَکی آنچه را باید، به دست می‌آورد و با حکومت کردن قوۀ عقلیه و دستیابی به معارف الهیه، مظهری از حقیقتِ ربوبی خواهد شد. پس بدین روی، او بهتراز فرشتگان می‌شود و رسیدن به عالَمِ قُدسِ او برای فرشتگان ممکن نخواهد بود.

همین گونه است پیروی از قوۀ وهمیۀ شیطانی، که مورد پیروی اصحاب شِمال و امیر آنها و لبّیک گفتن به دعوت شیطان است؛ همان که انسان را از حقیقت خویش خارج ساخته و او را به پَستی می‌کشاند تا به جایی می‌رسد که پست‌تر و فرومایه‌تر از چارپایان خواهد شد.

در این مورد روایتی که شیخِ اصحابِ حدیث، جَنابِ صدوق رحمه الله در علل الشرایع به اِسنادِ خویش روایت کرده، مفید است. عبدالله بن سنان گوید:

«عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ جَعْفَرَبْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ عليه السلام، فَقُلْتُ: الْمَلَائِكَةُ أَفْضَلُ أم بَنُوآدَمَ؟ فَقَالَ: قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلَا شَهْوَةٍ، وَرَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلَا عَقْلٍ، وَرَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلَيْهِمَا. فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَمَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ»[1].

از امام صادق عليه السلام پرسیدم: آیا فرشتگان برترند یا فرزندان آدم؟ حضرت فرمودند: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام فرمودند: خداوند، عزّوجلّ، در فرشتگان، عقل را بدون شهوت؛ و در چهارپایان، شهوت را بدون عقل؛ و در فرزندان آدم هر دو

---

۱. علل الشرائع ج۱ ص۴ ح ۱؛ بحار الأنوارج۵۷ ص۲۹۹ ح ۵؛ وسائل الشیعة ج۱۵ ص۲۰۹.

را قرار داد. حال، کسی که عقلش بر شهوتش غالب گردد، به یقین از فرشتگان بهتر است. و آن که شهوتش بر عقلش غلبه کند، حتماً از چهارپایان بدتر می‌باشد.

این خلاصهٔ مطلب و اِجمالِ کلام است که برتری بعضی از افراد بشر بر بعضی دیگر در خلقت اول، و تشریفِ بعضی بر بعضی دیگر در آفرینش ارواح آنها را می‌رساند، که چگونه بعضی را بر بعضی دیگر تکریم کردند، آنها را در اصحاب یمین و دیگران را در اصحاب شِمال جای دادند، و این قبل از آزمایش آنها با تکلیف بود و قبل از صدور آنچه موجب تفضیل و تشریف می‌شود، بر اساس علم خداوند متعال بود به فرجامی که به آن می‌رسند.

و اما برتری بعضی بر بعض دیگر در آفرینشِ دوم، و برتری‌دادن به جمعی نسبت به دیگران در آفرینش ـ که اجسام انبیاء را از طینت علّیّین و بدن‌های مؤمنان را از مرتبهٔ پایین‌ترِ از آن آفرید، و بدن‌های کفّار و مُعانِدان را از طینت سجّین آفرید ـ به سبب استحقاق و شایستگیِ هر فرد است و اهلیّتِ او در آنچه روز تکلیف اول، با گردن نهادن یا گردنکشیِ خود، بدان رسیده است.

بدین روی به لحاظ طینت، مختلف آفریده شدند، به حسب فرجام خود، که در روز میثاق به اختیار خود برگزیدند و به اقتضای آنچه که هر فرد در زمان آزمونش در عالم ذرّ انتخاب کرد. با این وجود، علم خداوند متعال، در بارهٔ فرجام امر آنها در این نشأه نیز موجب آن می‌شود.

پس هر آنچه کسی در تکلیفِ اول برگزید، یعنی سلوک و پیروی یکی از این دو راه، که در تکلیف دوم هم به آن می‌رسد، همان، موجب آفرینش او از محلّ مخصوص به خودش، و با خلقت ویژهٔ خودش، از علّیّین یا از سجّین می‌شود.

خداوند متعال، هر کسی را نسبت به استحقاقِ عملی و قابلیتِ ذاتیِ ثابت او، به اعمالش و آنچه را که شایستهٔ اوست و به آن برمی‌گردد و پایانش به آن می‌رسد آفرید، و آفرینشِ خاصّ هر کس از علّیین یا سفلیّین هیچ تأثیری بر کارها و اختیارات او ندارد.

پس همانطور که دانستیم، کیفیت آفرینش اول و خصوصیات آن، نه در عالمِ تکلیفِ اول بر فرجام امورِ بندگان اثر می‌گذارد، و نه در آفرینشِ دوم. زیرا خصوصیت

آفرینش در خلقت دوم و کیفیت جِبلّت آن، نه تأثیری در اَفعال بندگان و فرجامشان در این عالم دارد، نه مستلزمِ فَساد می‌شود، نه با اختیار منافات دارد، و نه موجب جَبر در اَفعال آنها می‌شود.

دفع توهّم

اشکال

شاید گفته شود: بعضی از احادیث مأثوره از اهل بیت عصمت و طهارت که در این مورد آمده است، تأثیرِ خصوصیتِ طینتِ آفرینش بر عمل را می‌رساند، و از آنها چنین برداشت می‌شود که کیفیتِ آفرینش از علیّین و سفلیّین در اَفعالِ بندگان دخالت دارد. لذا نه فقط در سعادت و شقاوت و هدایت و ضلالت آدمی تأثیر دارد، بلکه در تمامیِ اَفعالِ جزئی بشری، چه حسنات و چه سیّئات مؤثر است.

در این زمینه به ده حدیث اشاره می‌کنیم:

۱. در بصائر و کافی و علل الشرایع به اِسنادشان از ابوحمزه ثمالی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند:

«إِنَّ اللهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَى عِلِّيِّينَ، وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقَنَا مِنْهُ، وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ؛ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْنَا لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقْنَا. ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَما أَدْراكَ ما عِلِّيُّونَ كِتابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ.[۱]

وَخَلَقَ عَدُوَّنَا مِنْ سِجِّينٍ، وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِهِمْ مِمَّا خَلَقَهُمْ مِنْهُ، وَأَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ؛ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْهِمْ لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقُوا مِنْهُ. ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ وَما أَدْراكَ ما سِجِّينٌ كِتابٌ مَرْقُومٌ[۲]»[۳].

خدا ما را از أعلی علیین آفرید، و دلهای شیعیان ما را از همانی آفرید که ما را

۱. المطففين: ۱۸-۲۱.

۲. المطففين: ۷-۹.

۳. علل الشرائع ج۱ ص۱۱۶؛ بصائر الدرجات ص۳۵؛ الكافي ج۱ ص۳۸۹؛ تفسیر قمی ص۷۱۷؛ بحار الأنوار ج۵ ص۲۳۵ ح ۱۰.

آفریده است. و پیکرهایشان را از درجه پایینش آفرید. از این رو دلهای شیعیان به ما متوجه است، زیرا از آنچه ما آفریده شده‌ایم، آفریده شده‌اند. سپس این آیه را قرائت فرمود: «هرگز! نامه نیکان در علیین است، تو چه دانی علیین چیست؟ کتابی است نوشته که مقربان شاهد آنند».

و دشمن ما را از سجّین آفرید، و دلهای پیروانشان را از همانی آفرید که آنها را آفریده است. و پیکرهایشان را از پایین‌ترِ آن آفرید. از این رو دلهای پیروانشان به آنها متوجه است، زیرا اینها آفریده شدند از آنچه آنها آفریده شدند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «اصلاً نامه بدکاران در سجین است، تو چه دانی سجین چیست؟ کتابی است نوشته شده».

۲. در بصائر الدرجات و علل الشرایع به اِسنادشان از امام سجاد علی بن الحسین صلوات الله علیهما روایت کرده‌اند که می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ تَعَالَى خَلَقَ النَّبِيِّينَ مِنْ طِينَةِ عِلِّيِّينَ، قُلُوبَهُمْ وَأَبْدَانَهُمْ. وَخَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تِلْكَ الطِّينَةِ، وَخَلَقَ أَبْدَانَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ. وَخَلَقَ الْكُفَّارَ مِنْ طِينَةِ سِجِّينٍ، قُلُوبَهُمْ وَأَبْدَانَهُمْ. فَخَلَطَ بَيْنَ الطِّينَتَيْنِ. فَمِنْ هَذَا يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ وَيَلِدُ الْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ. وَمِنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنُ السَّيِّئَةَ، وَمِنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْكَافِرُ الْحَسَنَةَ. فَقُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ تَحِنُّ إِلَى مَا خُلِقُوا مِنْهُ، وَقُلُوبُ الْكَافِرِينَ تَحِنُّ إِلَى مَا خُلِقُوا مِنْهُ»[1].

خداوند، عزَّوجلّ، دلها و پیکرهای پیغمبران را از طینت (گِل و سرشت) علیّین آفرید و دلهای مؤمنان را هم از آن طینت آفرید، و پیکرهای مؤمنان را از پایین‌تر از آن آفرید. و کافران را از طینتِ سِجّین آفرید، هم دلها و هم پیکرهایشان را. آنگاه این دو طینت را در هم آمیخت. به همین جهت، از مؤمن کافر متولد می‌شود و از کافر، مؤمن. و نیز به همین سبب مؤمن به گناه و بدی می‌رسد و کافر ثواب و نیکی می‌کند (زیرا طینت هر یک از آنها به طینت دیگری آمیخته است). پس دلهای مؤمنان، بدانچه از آن آفریده شده، می‌گرایند و دلهای کافران بدانچه از آن آفریده شده تمایل یابند.

۱. بصائر الدرجات ص۳۵ باب ۹ ح ۵؛ علل الشرائع ج۱ ص۸۲؛ الكافي ج۲ ص۲.

۳. در بصائر، علل و کافی به اِسنادشان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند:

«إن اللهَ خَلَقَنَا مِنْ عِلّيِّينَ وخَلق أرْوَاحُنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ، وَخَلَقَ أَرْوَاحُ شِيعَتِنَا مِنْ عِلّيِّينَ وَخُلِقَ أَجْسَادُهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ. فَمِنْ أَجْلِ تِلْكَ الْقَرَابَةِ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ، قُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا»[۱].

خداوند، ما را از علیّین آفرید و روح ما را از فوق آن، و روح شیعیان ما را از علیّین آفرید و بدن آنها را از پایین‌تر از آن. به دلیل این خویشاوندی میان ما و آنهاست که دلهایشان به سوی ما گرایش می‌یابد.

۴. در بصائر از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ جَعَلَنَا مِنْ عِلّيِّينَ، وَجَعَلَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِمَّا جَعَلَنَا مِنْهُ. وَمِنْ ثَمَّ تَحِنُّ أَرْوَاحُهُمْ إِلَيْنَا، وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ. وَخَلَقَ عَدُوَّنَا مِنْ سِجِّينٍ، وَخَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِهِمْ مِمَّا خَلَقَهُمْ مِنْهُ، وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ، وَمِنْ ثَمَّ تَهْوِي أَرْوَاحُهُمْ إِلَيْهِمْ»[۲].

خداوند، ما را از علیّین قرار داد، و روح شیعهٔ ما را از همان آفرید که ما را از آن قرار داد. بدین روی، روح آنها به سوی ما تمایل دارد، و بدن آنها را از پایین‌تر از آن آفرید. دشمن ما را از سجّین آفرید و ارواح پیروان آنها را از همان آفرید که روح آنها را. و بدنهایشان را از پایین‌تر از آن آفرید. بدین روی، ارواح پیروانشان به سوی ایشان تمایل دارد.

۵. در همان کتاب از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَنَا مِنْ عِلّيِّينَ، وَخَلَقَ مُحِبِّينَا مِنْ دُونِ مَا خَلَقَنَا مِنْهُ. وَخَلَقَ عَدُوَّنَا مِنْ سِجِّينٍ، وَخَلَقَ مُحِبِّيهِمْ مِمَّا خَلَقَهُمْ مِنْهُ. فَلِذَلِكَ يَهْوَى كُلٌّ إِلَى كُلٍّ»[۳].

خداوند، عزّوجلّ، ما را از علیّین آفرید و محبّان ما را از پایین‌تر از آنچه ما را آفرید، خلق کرد. دشمن ما را از سجّین آفرید و دوستداران آنها را از همان آفرید که آنها را خلق کرد. بدین روی هر گروه به اصل خود گرایش می‌یابند.

۱. بصائر ص۳۹ ح ۱؛ علل الشرائع ج۱ ص۱۱۷ ح ۱۵؛ بحار الأنوار ج۵ ص۲۴۳ ح ۳۱؛ الكافي ج۱ ص۳۸۹ ح ۱؛ بحار الأنوار ج۵۸ ص۴۴ ح ۲۱.
۲. بصائر ص۴۰ باب ۱۰ ح ۲؛ بحار الأنوار ج۲۵ ص۱۲ ح ۲۵.
۳. بصائر ص۳۶ باب ۹ ح ۹؛ بحار الأنوار ج۲۵ ص۱۱ ح ۱۸.

۶. در همان کتاب از امام سجاد علی بن الحسین علیهما السلام روایت شده است:

«إِنَّ اللهَ بَعَثَ جَبْرَئِيلَ إِلَى الْجَنَّةِ، فَأَتَاهُ بِطِينَةٍ مِنْ طِينَتِهَا. وَبَعَثَ مَلَكَ الْمَوْتِ إِلَى الْأَرْضِ، فَجَاءَهُ بِطِينَةٍ مِنْ طِينَتِهَا. فَجَمَعَ الطِّينَتَيْنِ، ثُمَّ قَسَمَهَا نِصْفَيْنِ. فَجَعَلَنَا مِنْ خَيْرِ الْقِسْمَيْنِ، وَجَعَلَ شِيعَتَنَا مِنْ طِينَتِنَا. فَمَا كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا مِمَّا يُرْغَبُ بِهِمْ عَنْهُ مِنَ الْأَعْمَالِ الْقَبِيحَةِ، فَذَاكَ مِمَّا خَالَطَهُمْ مِنَ الطِّينَةِ الْخَبِيثَةِ، وَمَصِيرُهَا إِلَى الْجَنَّةِ. وَمَا كَانَ فِي عَدُوِّنَا مِنْ بِرٍّ وَصَلَاةٍ وَصَوْمٍ وَمِنَ الْأَعْمَالِ الْحَسَنَةِ، فَذَاكَ لِمَا خَالَطَهُمْ مِنْ طِينَتِنَا الطَّيِّبَةِ، وَمَصِيرُهُمْ إِلَى النَّارِ»[۱].

همانا خداوند جبرئیل را به بهشت فرستاد پس برای او گِلی از گِلِ بهشت آورد. و فرشتهٔ مرگ را به زمین فرستاد پس برای او گِلی از گِل زمین آورد. پس هر دو گل را روی هم آورد، سپس به دو نیمه کرد. پس ما را از نیمهٔ بهتر قرار داد و پیروان ما را از گِل ما قرار داد. پس رغبتی که پیروان ما به اعمال زشت دارندن از آن آمیختگی به گل خبیث است، و سرنوشتشان بهشت است. و اگر دشمن ما کار نیکو و نماز و روزه و اعمال حسنه انجام دهد از آمیختگی است که با گل پاک ما دارد و سرنوشتشان به سوی آتش است.

۷. در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«إِنَّ اللهَ خَلَقَنَا مِنْ طِينَةِ عِلِّيِّينَ، وَخَلَقَ قُلُوبَنَا مِنْ طِينَةٍ فَوْقِ عِلِّيِّينَ، وَخَلَقَ شِيعَتَنَا مِنْ طِينَةٍ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ. وَخَلَقَ قُلُوبَهُمْ مِنْ طِينَةِ عِلِّيِّينَ، فَصَارَتْ قُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا لِأَنَّهَا مِنَّا» تا آخر حدیث[۲].

خداوند، (بدن) ما را از طینت علیّین و دلهایمان را از طینت فوق علیّین و شیعیان ما را از طینت پایین‌تر از آن آفرید، و دلهایشان را از طینت علّیین آفرید. بدین جهت دلهایشان به ما گرایش می‌یابد که آنها از ما هستند.

۸. در محاسن و کافی از عبدالله بن کَیسان روایت است که به امام صادق علیه السلام گفت:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ علیه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَا مَوْلَاكَ عَبْدُ اللهِ بْنُ كَيْسَانَ. فَقَالَ: أَمَّا النَّسَبُ فَأَعْرِفُهُ، وَأَمَّا أَنْتَ فَلَسْتُ أَعْرِفُكَ. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي وُلِدْتُ بِالْجَبَلِ

---

۱. بصائر ص ۳۷ باب ۹ ح ۱۰.

۲. بصائر ص ۴۴ ح ۱۸؛ بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۴۹ ح ۴۰.

وَنَشَأْتُ بِأَرْضِ فَارِسَ، وَأَنَا أُخَالِطُ النَّاسَ فِي التِّجَارَاتِ وَغَيْرِ ذَلِكَ. فَأَرَى الرَّجُلَ حَسَنَ السَّمْتِ وَحَسَنَ الْخُلُقِ وَالْأَمَانَةِ، ثُمَّ أُفَتِّشُهُ، فَأَتَبَيَّنُهُ عَنْ عَدَاوَتِكُمْ. وَأُخَالِطُ الرَّجُلَ، فَأَرَى فِيهِ سُوءَ الْخُلُقِ وَقِلَّةَ أَمَانَةٍ وَزَعَارَةً، ثُمَّ أُفَتِّشُهُ، فَأَتَبَيَّنُهُ عَنْ وَلَايَتِكُمْ. فَكَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: أَمَا عَلِمْتَ يَا ابْنَ كَيْسَانَ! أَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخَذَ طِينَةً مِنَ الْجَنَّةِ وَطِينَةً مِنَ النَّارِ، فَخَلَطَهُمَا جَمِيعاً، ثُمَّ نَزَعَ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ. فَمَا رَأَيْتَ مِنْ أُولَئِكَ مِنَ الْأَمَانَةِ وَحُسْنِ السَّمْتِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ، فَمِمَّا مَسَّتْهُمْ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ، وَهُمْ يَعُودُونَ إِلَى مَا خُلِقُوا مِنْهُ. وَمَا رَأَيْتَ مِنْ هَؤُلَاءِ مِنْ قِلَّةِ الْأَمَانَةِ وَسُوءِ الْخُلُقِ وَالزَّعَارَةِ، فَمِمَّا مَسَّتْهُمْ مِنْ طِينَةِ النَّارِ. وَهُمْ يَعُودُونَ إِلَى مَا خُلِقُوا مِنْهُ»[1].

عبد الله بن کیسان گوید: به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: قربانت گردم، من عبد الله بن کیسان چاکر شما هستم. فرمود: تبارت را می‌شناسم، اما تو را نمی‌شناسم.

عرض کردم: من در منطقهٔ جَبَل زاده شده و در سرزمین فارس بزرگ شده‌ام، و در امر تجارت و کارهای دیگر با مردم معاشرت دارم. گاهی با شخصی معاشرت می‌کنم و از او خوش‌رفتاری و حُسن خُلق و امانت‌داری می‌بینم، سپس مذهبش را بررسی می‌کنم، معلوم می‌شود با شما دشمن است. از سوی دیگر، با مرد دیگری معاشرت می‌کنم و از او بدخُلقی و کمی امانت و ناپاکی می‌بینم، سپس بررسی می‌کنم، معلوم می‌شود ولایت شما را دارد، این چگونه است؟

فرمود: ابن کیسان! مگر نمی‌دانی که خداوند، عزّوجلّ، گِلی از بهشت برگرفت و گِلی از دوزخ، سپس آن دو را به هم آمیخت، آنگاه این را از آن، و آن را از این جدا ساخت. (آنها را از هم جدا ساخت و مؤمنان را از گل بهشت و کفار را از گل دوزخ آفرید). پس آنچه از امانت‌داری و حسن خلق و خوش‌رفتاری در دشمنان ما بینی، از جهت تماس آنها با طینت بهشتی (پیش از جدا کردن آنها از یك دیگر) است، و ایشان عاقبت به اصل خلقت خود برگردند (و یکسره دوزخی شوند). و آنچه از بی‌امانتی و بدخُلقی و آلودگی در دوستان ما می‌بینی،

---

۱. محاسن ج۱ ص۱۳۶ باب ۷ ح ۲۰؛ الكافي ج۲ ص۴ ح ۵؛ شرح کافی مازندرانی ج۸ ص۹؛ بحار الأنوار ج۵ ص۲۵۱ ح ۴۵ و ج۶۴ ص۸۶ ح ۹.

در اثـر تمـاس آنها با طینت دوزخی اسـت، و بالاخره به اصل خلقـت خود برگردند (و یکسره بهشتی شوند).

۹. در کافی و علل الشرایع از امام صادق علیه‌السلام حدیثی طولانی روایت شده که در آخر آن می‌فرماید:

«وَمَا رَأَيْتَ مِنْ نَزَقِ أَصْحَابِكَ وَخَرقِهِمْ، فَمِمَّا أَصَابَهُمْ مِنْ لَطْخِ أَصْحَابِ الشِّمَالِ. وَمَا رَأَيْتَ مِنْ حُسْنِ سِيمَاءِ مَنْ خَالَفَكُمْ وَوَقَارِهِمْ، فَمِمَّا أَصَابَهُمْ مِنْ لَطْخِ أَصْحَابِ الْيَمِينِ»[1].

آنچه از سبکسری و ضعف رأی یارانت می‌بینی، به دلیل آمیختگی است که از اصحاب شِمال به آنها رسیده است. و آنچه از حُسن سیما و وقار مخالفان می‌بینی، از آمیختگی اصحاب یَمین است.

۱۰. در علل الشرایع از زید شَحّام، از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است:

«إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ مُبْتَدَعٍ مِنْ نُورٍ، رَسَخَ ذَلِكَ النُّورُ فِي طِينَةٍ مِنْ أَعْلَى عِلِّيِّينَ، وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقَ مِنْهُ أَبْدَانَنَا، وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ دُونَ ذَلِكَ. فَقُلُوبُهُمْ تَهْوَى إِلَيْنَا لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقْنَا مِنْهُ. ثُمَّ قَرَأَ: كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَما أَدْراكَ ما عِلِّيُّونَ كِتابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ. وَإِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ قُلُوبَ أَعْدَائِنَا مِنْ طِينَةٍ مِنْ سِجِّينٍ، وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ مِنْ دُونِ ذَلِكَ، وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِهِمْ مِمَّا خَلَقَ مِنْهُ أَبْدَانَهُمْ. فَقُلُوبُهُمْ تَهْوَى إِلَيْهِمْ. ثُمَّ قَرَأَ: إِنَّ كِتابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ وَما أَدْراكَ ما سِجِّينٌ كِتابٌ مَرْقُومٌ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»[2].

خداوند، تبارك وتعالی، ما را از نوری که از نور آفرید، خلق کرد. آن نور در طینتی از اعلی علیّین رسوخ نموده آفرید، و قلوب پیروانمان را از آنچه بدنهای ما را از آن آفرید ایجاد کرد، و بدنهایشان را از طینتی پایین‌تر از آن خلق نمود. لذا دلهایشان به ما مایل است. زیرا از آن چیزی آفریده شدند که ما آفریده شدیم. سپس این

۱. الکافي ج۲ ص۱۱ ح ۲؛ علل الشرائع ج۱ باب ۷۶ ص۸۳ ح ۵؛ بحار الأنوار ج۵ ص۲۴۰ ح ۲۲ و ج۶۴ ص۱۲۲ ح ۲۵.

۲. علل الشرائع ج۱ ص۱۱۷ ح ۱۴؛ بحار الأنوار ج۵ ص۲۴۳ ح ۳۰؛ با اشاره به آیات مطففین: ۱۸-۲۱ و ۷-۹.

آیات را تلاوت فرمودند: كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ، وَما أَدْراكَ ما عِلِّيُّونَ كِتابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ.

پس از آن فرمودند: حقّ تبارك و تعالی قلوب دشمنان ما را از طینت سجّین و بدن‌هاشان را از طینت دیگری آفرید و دلهای پیروانشان را از آنچه بدن‌های ایشان را خلق کرد آفرید. از این رو دلهای پیروانشان به ایشان مایل است. سپس این آیات را قرائت فرمود: كَلَّا إِنَّ كِتابَ الفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ وَما أَدْراكَ ما سِجِّينٌ كِتابٌ مَرْقُومٌ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (البته روز قیامت بدکاران با نامه عمل سیاهشان در عذاب سجّینند و چگونه به حقیقت سجّین آگاه توانی شد، کتابی است نوشته شده، وای به حال منکران).

این احادیث همگی مُسنَد است و علاقمندان می‌توانند به سند آنها در منابع یادشده رجوع کنند.

پاسخ

در این مورد اخبار دیگری نیزوجود دارد که تأثیرخصوصیت خلقت درافعال بندگان و تأثیرطینت درفرجام انسان را می‌رساند؛ لیکن این اخبار باز هم چیزی بیش از ایجاب خصوصیت طینت بر اعمال مناسب آن، و سببیت کیفیت جبلّت نسبت به افعال مقتضی را نشان نمی‌دهد؛ و مجرد آن، موجب فساد نمی‌شود زیرا علیت را نمی‌رساند.

در توضیح آن می‌گوییم: فسادی که تأثیرطینت و خلقت برافعال بشری ایجاد می‌کند، در موردی است که منافی با اختیار باشد و این اختیار را از بندگان در مقام عمل بگیرد. به طوری‌که اراده فقط تابع آثار طینت و خصوصیت خلقت و جبلّت شود. این ممکن نیست مگراینکه کیفیت خلقت و خصوصیت طینت، مؤثردر افعال عباد باشد، اما به نحوعلیّت نه اقتضا.

اما اگرتأثیرو سببیّت و ایجاب آن بروجه اقتضا باشد نه علیّت، هرگزفساد نمی‌آورد. زیرا سبب اقتضایی و مؤثری که بروجه علیت نباشد، تأثیرآن وابسته است به عدم وجود مانع و وجود شرطِ آن. این شرطِ تأثیرمقتضی، در تمام اسباب اقتضایی است. پس براین وجه، تأثیرخصوصیتِ طینت و کیفیتِ جبلّت وخلقت، وابسته است به عدمِ ارادهٔ فردِ مکلف

بر خلاف مقتضای آن؛ زیرا اراده مکلف بر خلاف آنچه طینت اقتضا می‌کند، مانع تأثیر و تحقق آثار آن می‌شود، بلکه اگر مکلف، مقتضای طینت و کارهای مناسب آن را اراده نکند، مانع ترتّبِ آثار و مقتضیات آن می‌شود. پس تا زمانی‌که مکلف، خلاف مقتضای طینت را اراده کند، هیچ اثری بر افعال او نمی‌گذارد، و تأثیر آن وابسته به ارادهٔ مکلف است. و آنچه فرد مکلف با اختیار می‌خواهد، سازگار است با آنچه طینت اقتضا و استدعا دارد.

خلاصه اینکه سبب اقتضایی و مؤثر بر وجه اقتضاء، تأثیر آن و تحقق اثر آن تابع اراده مکلف است، و تاثیر و ایجابش مشروط به آن است؛ و این نه با اختیار منافات دارد، و نه موجب جبر و فساد می‌شود.

اشکال

اگر گفته شود: دانستیم که خصوصیت طینت و خلقت و جبلّت، فساد نمی‌آورد، زیرا سببیت و ایجاب آن در افعال عباد، بر وجه اقتضاء است نه علیت. نیز پذیرفتیم که اخبار ده‌گانهٔ یادشده، علیت را نمی‌رساند، بلکه نتیجه‌ای بیش از اقتضاء ندارد. اینک معنای این سه حدیث چه می‌شود؟

یک. در کافی به اِسناد خویش از زُراره آورده که امام باقر﵇ می‌فرماید:

«لَوْعَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ ابْتِدَاءُ الْخَلْقِ مَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ. إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ قَالَ: كُنْ مَاءً عَذْباً أَخْلُقْ مِنْكَ جَنَّتِي وَأَهْلَ طَاعَتِي. وَكُنْ مِلْحاً أُجَاجاً أَخْلُقْ مِنْكَ نَارِي وَأَهْلَ مَعْصِيَتِي. ثُمَّ أَمَرَهُمَا فَامْتَزَجَا. فَمِنْ ذَلِكَ صَارَ يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ وَالْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ... إلى أن قال: فَلَا يَسْتَطِيعُ هَؤُلَاءِ أَنْ يَكُونُوا مِنْ هَؤُلَاءِ، وَلَا هَؤُلَاءِ مِنْ هَؤُلَاءِ»[1].

امام باقر﵇ فرمود: اگر مردم بدانند آغاز آفرینش چگونه بوده، دو تن با یکدیگر (در امر دین) اختلاف نمی‌کردند. خداوند، عزوجل، پیش از آنکه خلق را بیافریند، فرمود: آبی گوارا باش، تا از تو بهشت و اهل طاعت خود را بیافرینم، و آبی شور و تلخ باش تا از تو دوزخ و اهل معصیتم را بیافرینم. سپس به آن دو آب دستور فرمود

۱. الكافي ج۲ ص۶ ح۱. علامه مجلسی می‌نویسد: «ما اختلف اثنان» یعنی در مورد بحث قضاء و قدر با هم اختلاف نمی‌کردند، یا در مورد امر دین بطور کلی. (بحار الأنوار ج۵ ص۲۵۳).

تا آمیخته شدند. از این جهت است که مؤمن کافر را زاید و کافر مؤمن را... تا آنجا که فرمود: پس نه این دسته توانند از آنها باشند و نه آنها توانند از اینها باشند.

دو. در همان کتاب به اسناد خویش از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است:

«إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ علیه‌السلام، أَرْسَلَ الْمَاءَ عَلَى الطِّينِ. ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً فَعَرَكَهَا، ثُمَّ فَرَّقَهَا فِرْقَتَيْنِ بِيَدِهِ... إلى أن قال: فَلَنْ يَسْتَطِيعَ هَؤُلَاءِ أَنْ يَكُونُوا مِنْ هَؤُلَاءِ وَلَا هَؤُلَاءِ أَنْ يَكُونُوا مِنْ هَؤُلَاءِ» تا آخر حدیث[1].

امام صادق علیه‌السلام فرمود: چون خداوند، عزوجل، اراده فرمود آدم را بیافریند، آب را بسوی خاک روان کرد، سپس مشتی برگرفت و آن را بمالید، آنگاه آن را با دست قدرت خود، دو نیمه ساخت... تا آنجا که فرمود: از این رو اینها نتوانند از آن‌ها شوند و آن‌ها نتوانند از اینها گردند.

سه. در بصائر به اِسناد خود، از فضیل بن زبیر، از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که می‌فرماید:

«يَا فُضَيْلُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله قَالَ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ خُلِقْنَا مِنْ عِلِّيِّينَ وَخُلِقَ قُلُوبُنَا مِنَ الَّذِي خُلِقْنَا مِنْهُ، وَخُلِقَ شِيعَتُنَا مِنْ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ، وَخُلِقَ قُلُوبُ شِيعَتِنَا مِنْهُ. وَإِنَّ عَدُوَّنَا خُلِقُوا مِنْ سِجِّينٍ، وَخُلِقَ قُلُوبُهُمْ مِنَ الَّذِي خُلِقُوا مِنْهُ، وَخُلِقَ شِيعَتُهُمْ مِنْ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ، وَخُلِقَ قُلُوبُ شِيعَتِهِمْ مِمَّا خُلِقُوا مِنْهُ. فَهَلْ يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ عِلِّيِّينَ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَهْلِ سِجِّينٍ؟ وَهَلْ يَسْتَطِيعُ أَهْلُ سِجِّينٍ أَنْ يَكُونُوا مِنْ أَهْلِ عِلِّيِّينَ؟» تا آخر حدیث[2].

ای فضیل، آیا ندانستی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ما اهل بیتی هستیم که از علیین آفریده شدیم، و قلوب ما از همان که آفریده شدیم خلق شده. و پیروان ما از پایین‌تر از آن، و قلوب پیروان ما از آن آفریده شد. و همانا دشمنان ما از سجّین آفریده شدند، و قلوب ایشان از همان که خودشان آفریده شدند، پیروان آنان از پایین‌تر از آن آفریده شدند، و قلوب پیروانشان از آنچه آفریده شدند خلق شده. پس آیا هیچ یک از اهل علیین می‌تواند که از اهل سجّین گردد؟! و آیا اهل سجّین می‌توانند از اهل علیّن باشند؟!

---

۱. الكافي ج۲ ص۷ ح ۳.

۲. بصائر الدرجات ص۳۸ ح ۱۶.

پس عدم توانایی مکلف بر خِلافِ مقتضای جِبِلّت و خصوصیتِ طینتِ او ـ چُنان که این اخبار و دیگر احادیث به مضمون آن می‌رساند ـ ظاهر آن، معنای علیت می‌دهد!

پاسخ

گفتیم که عدم تواناییِ بندگان بر خِلافِ مُقتضای جِبِلّت و طینت، که از این اخبار نتیجه گرفته‌اند، موجب علیتِ خصوصیتِ طینت و خلقت در افعالِ بندگان نمی‌شود، و منافیِ با اختیار نیست. زیرا عدم توانایی نسبت به یک فعل، می‌تواند صورت‌های مختلف داشته باشد. و می‌توانیم برای آن سه وجه تصور کنیم:

وجه اول: اینکه فعل، ذاتاً مُحال و مُمتنعُ الوقوع باشد. و عدم توانایی در انجام آن، شاید از این جهت باشد. همانگونه که در این آیات شریفه آمده است:

«وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ»[1].

در صورتی که آنها نه هرگز به مشرکان و نه به خود یاری توانند کرد.

«وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ»[2].

و آنهایی را که شما خدا می‌خوانید جز خدای یکتا هیچ یک قدرت بریاری شما بلکه بریاری خود ندارند.

«أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُم مِّن دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَلَا هُم مِّنَّا يُصْحَبُونَ»[3].

آیا برای این مشرکان غیر ما خدایانی هست که بتوانند عذاب ما را از اینان منع کنند، در صورتی که نه آن خدایان قدرت بر دفاع از خود دارند و نه آنها از سوی ما همراهی و حمایت شوند؟

«وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ»[4].

و بت‌پرستان خدا را نمی‌پرستند و به جای او بت‌هایی را پرستش می‌کنند که از

۱. اعراف: ۱۹۲.

۲. اعراف: ۱۹۷.

۳. انبیاء: ۴۳.

۴. نحل: ۷۳.

آسمان و زمین مالک چیزی که روزی به مشرکان دهند نیستند و توانایی (بر هیچ کار) ندارند.

«وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَّعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ، لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُندٌ مُّحْضَرُونَ» تا آخر آیه [۱].

و به جای خدا، خدایانی دیگر گرفتند، تا مگر یاری شوند. هرگز آن خدایان کمترین نصرتی به آنها نتوانند کرد.

وجه دوم: اینکه به سبب کوتاهی یکی از مقدّمات خارجی باشد که شرط فعل باشد و فعل، متوقف بر آن باشد. نمونهٔ آن در این آیات است:

«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» [۲].

و مردم را حجّ و زیارت آن خانه به امر خدا واجب است بر هر کسی که توانایی برای رسیدن به آنجا دارد.

«فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا» [۳].

پس اگر نتواند، باید شصت مسکین را طعام دهد.

«وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلًا» [۴].

و هر که را توانایی آن نباشد که زن گیرد.

«إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» [۵].

مگر آن گروه از مردان و زنان و کودکان که ناتوان بودند و گریز و چاره‌ای برایشان میسّر نبود و راهی نمی‌یافتند.

این قسم از استطاعت را «استطاعت ظاهری عملی» نام می‌نهیم. و این، مَناطِ تکلیف

---

۱. یس: ۷۴–۷۵.

۲. آل عمران: ۹۷.

۳. مجادله: ۴.

۴. نساء: ۲۵.

۵. نساء: ۹۸.

و شرطِ عامّ آن است که تمام تکالیف ـ چه جزئی و چه کلّی ـ وابسته بدان است. و بر مبنای عقل، تکلیف بدون آن قبیح است.

وجه سوم: اینکه تحقّق فعل و عدم توانایی مکلف به آن مُحال باشد، بدان سبب که بروقوعِ فعل و تحققِ آن در خارج، اراده‌ای نداشته باشد، در نتیجه، با وجود تمکّن بر انجام آن، به اختیارِ خود آن کار را انجام ندهد. یعنی انسان ـ با وجود تمامیّت مقدمات خارجی که تکلیف وابسته بدان است و با وجود گرد آمدن تمام آن مقدمات ـ خود را از کاری بازدارد و آن بار را برندارد، و خود را نسبت به آن ملزم نکند، به هر هدفِ دینی یا دنیوی، و هر انگیزهٔ عقلی یا نفسی.

این قسم از استطاعت را «استطاعت ارادیِ باطنی» می‌نامیم که در شرع و عرف بسیار کاربرد دارد و متعارف است. مثلاً اگر شخصی تمام موارد استطاعتِ مالی و جسمی و مقدمات حجّ را دارا باشد، ولی خود را برای رفتن به حج و انجام اعمال آن آماده نکند، بلکه ترک حج را برگزیند، به او عدم استطاعت نسبت می‌دهند و می‌گویند: «فلانی نمی‌تواند حج برود» (یعنی اصلاً نمی‌خواهد). یا مثلاً می‌گویند: «فلانی نمی‌تواند فلانی را ببیند».

این بدان رو است که انسان اراده دارد و ممکن نیست عملی از او سربزند که خواهان آن نباشد. پس تا زمانی که خواهان نباشد، غیر مستطیع است.

این معنی در شعر و نثر بسیار استعمال شده است، مانند قول علامه نحریر شیخ عیسی بن شجاع نجفی قدس سره:

فَلَم أَستَطِع خُلفاً لِأمرِكَ إنَّهُ   لَأمرٌ عَلى كُلِّ البَرِيَّةِ واجِبُ

پس من توانایی مخالفت امر تو را ندارم، همان امر تو امری است که بر همگان واجب است.

شیخ طبرِسی رحمه الله، در مورد این گونه ناتوانی، به شیوهٔ تمثیل می‌گوید:

«امیر، مرا در این مورد امر نمود، ولی استطاعت انجام امر او را ندارم؛ یعنی: خود را مجبور به اطاعت از امیر نمی‌کنم». انتهی[1].

---

۱. مجمع البیان ج۲ ص۲۰۲.

همچنین سیّد مرتضی رحمه الله در امالی خود (صفحه ۷۲ از جزء ۴) در تأویل آیهٔ شریفهٔ «انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ»[۱] بعد از ذکر کلامی طولانی می‌گوید:

عـادتِ اهـلِ لغـت در مـورد کسـی کـه کاری را بـرای خـود سـنگین می‌دانـد، ایـن است کـه بگوینـد: او قـادر بـه انجام آن نیسـت و توانایـی و قـدرت آن را نـدارد. مثلاً می‌گوینـد: فلانـی قـادر بـه سـخن گفتـن بـا فـلان شـخص نیسـت، و حتـی تـاب دیـدن او را نـدارد. ومانند آن. کـه هـدف آنهـا سـنگین‌پنداری و شـدت زحمـت و مشـقت اسـت.[۲]

این مطلب در آیات و احادیث متعدد آمده است.

آیهٔ اول:

«لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ»[۳].

مخصـوص فقیرانـی اسـت کـه در راه خـدا بازمانـده و ناتـوان شـده‌اند و توانایـی آنکـه در زمیـن بگردنـد ندارنـد.

و آیات مکرّری در مورد عالِمی که موسی عليه‌السلام از او تبعیت نمود:

«إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»[۴].

تو نمی‌توانی که با من صبر پیشه کنی.

شیخ فقیه متکلم، ابوالفتح کَراجَکی، در کنزالفوائد می‌گوید:

فصل

بـدان، أیـدك الله تعالـی، نفیِ فعـل ـ توسُّـعاً و مَجـازاً ـ به نفـیِ اسـتطاعت تعبیر می‌شـود. مثلاً با اینکه می‌دانیم شـخصی به خاطر سـنگینی و منزجـر بودن فعل، آن را انجـام نمی‌دهـد، بـه او می‌گوییـم: تـو توانایـی انجـام آن را نـداری. هر چند

۱. فرقان: ۹؛ اسراء: ۴۸.

۲. امالی شریف مرتضی ج ۴ ص ۷۲، علامه مجلسی هم د بحار الأنوارج ۵ ص ۶۲ سخن سید مرتضی را نقل کرده.

۳. بقره: ۲۷۳.

۴. کهف: ۶۷، ۷۲ و ۷۵.

که در حقیقت توانایی داشته باشد. و کسی به شخصی که از او متنفّر است می‌گوید: تو نمی‌توانی مرا ببینی. به این معنی که دیدن من برای تو سنگین است. یا به بیماری که روزه او را اذیت می‌کند، می‌گوییم: تو قادر به روزه گرفتن نیستی، با اینکه در حقیقت او می‌تواند روزه بگیرد، لکن به او زیان می‌رساند و او را به مشقت می‌اندازد.

آیه شریفه در مورد عالِمی که حضرت موسی علیه‌السلام او را پیروی نمود، بر همین مبنا تأویل می‌شود. خداوند در این آیه می‌فرماید: «قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا قَالَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»[1] به این معنی که تو صبر نخواهی کرد و بر تو آسان نیست، و کار من بر طبعِ تو سنگین است. در اینجا نداشتن صبر را به عدم استطاعت تعبیر کرده است، وگرنه او هم قادر است و هم استطاعت دارد. جواب موسی علیه‌السلام که می‌فرماید: «سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا»[2] بر این قول دلالت دارد. نمی‌گوید: «إن شاء الله مُستطیعاً». با آنکه جواب باید با سؤال مطابقت داشته باشد. لذا جواب حضرت موسی علیه‌السلام، همانگونه که ذکر کردیم، دلالت بر این دارد که استطاعت یادشده در ابتدا، عبارت است از توانایی انجام فعل مجازاً. مردم هم آن را بسیار به کار می‌برند. و این شعر هم به این مناسبت سروده شده است:

أَرَى شَهَواتٍ لَستُ استَطيعُ تَرکَها   وَأَحذَرُ أن وَاقَعتُها ضَرَرَ الإثمِ
فَلَا النَّفسُ تَنهانِي وَتُبصِرُ رُشدَها   وَأکرَهُ إتيانَ العِتابِ عَلى عِلمِ

شهوت‌هایی را می‌بینم که توانایی ترکشان را ندارم. و نمی‌خواهم آنها را مرتکب شوم و گناه کنم.

نفس من مرا نهی نمی‌کند و مسیر هدایت خود را نمی‌بیند. نمی‌خواهم از روی آگاهی سرزنش شوم.

شک نداریم که قصد شاعر در عبارت «لَستُ استَطيعُ تَرکَها»، آن است که اگر آن را ترک کند، برایش سنگین خواهد بود و او این را نمی‌خواهد. او استطاعت را در

---

۱. کهف: ۶۶ و ۶۷.
۲. کهف: ۶۹.

حقیقت، از خود نفی نمی‌کند، زیرا اگر چنین می‌کرد، عبارت «وأحذَرُ أن واقَعتُها الإثم» و همچنین عبارت «وَأکرَهُ إتیانَ العِقابِ عَلی عِلم» معنایی نداشت.

نیزبرهمین معناست که این آیه شریفه تأویل می‌شود: «مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ»[1]. گوش دادن به آیات الهی برای اینان سنگین بود و تأمّل و تدبّر در آیات را ناخوش می‌داشتند، لذا خود را ناتوان از شنیدن جلوه دادند. مانند انسان لجباز که حاضر به شنیدن براهین و بیّنات نیست. اعشی گوید:

وَدِّع هُرَيرَةَ إنَّ الرَّكبَ مُرتَحِلُ وَهَل تُطيقُ وَداعاً أيُّهَا الرَّجُلُ[2]

هریره را وداع کن که سواران در حال رفتنند. ای مرد، آیا توانایی وداع داری؟
می‌دانیم که او قادر به وداع کردن است، ولی شاعر قدرت را از او سلب کرده، به سبب کراهیت و سنگینی کار.[3]

آیه دوم

«مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ»[4].
و هرگز توانایی شنیدن نداشتند و نمی‌دیدند.

سید شریف مرتضی قدّس سرّه، در أمالي خود (ج ۳ ص ۱۵)، در بیان وجوه تأویل این آیه می‌فرماید:

آنان بخاطر کراهیت و سنگینی که از استماع آیات الهی دارند، خود را به نشنیدن می‌زنند، همچنانکه می‌گوییم فلانی ـ از شدت عداوتی که به فلان فرد دارد ـ نمی‌تواند او را ببیند و با او سخن بگوید و سخنانش را بشنود. همین گونه به کسی که نسبت به شنیدن برهان‌ها و بیّنات الهی عِناد دارد، می‌گوییم: «او برای شنیدن حق، استطاعت ندارد و حتی نمی‌توان به او یادآوری کرد». همچنانکه اعشی می‌گوید:

---

۱. هود: ۲۰.
۲. بیت از اعشی است و مَطلَع چکامهٔ نام‌آور او است که به ضمیمهٔ معلّقات سبع منتشر شده است. خزانة الأدب ج۸ ص۳۹۵.
۳. کنز الفوائد ص۴۶ و ۴۷ (چاپ مصطفوی قم ۱۴۱۰، ط ۲).
۴. هود: ۲۰ .

وَدِّع هُرَيرَةَ إنَّ الرَّكبَ مُرتَحِلُ   وَهَل تُطيقُ وَداعاً أَيُّهَا الرَّجُلُ

هریره را وداع کن که سواران در حال رفتنند. ای مرد، آیا توانایی وداع داری؟ می‌دانیم که او قادر به وداع است، ولی نفی قدرت از او، به سبب کراهیت و سنگینی نسبت به این کار است.

عبارت «وَما كانوا يُبصِرون» یعنی: بیناییِ آنها کاری برایشان انجام نمی‌دهد و آنها را سود نرساند، زیرا از تأمّل و تدبّر در آیاتِ الهی روی می‌گردانند. هنگامی‌که سود بینایی از آنها گرفته شد، می‌توان خود دیدن را هم از آنها نفی کرد؛ همچنانکه به کسی که از حق و تأمّل در آن روی‌گردان باشد، گفته می‌شود: چرا نمی‌شنوی و نمی‌بینی و تعقّل نمی‌کنی؟ و مانند اینها.[1]

آیه سوم

«الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا»[2].

کسانی که بر چشم‌شان پرده بود، و از یاد من غافل بودند، و هیچ توانایی بر شنیدن نداشتند.

امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

«قُلْتُ: قَوْلُهُ: الَّذِينَ كانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطاءٍ عَنْ ذِكْرِي. قالَ: يَعْنِي بِالذِّكْرِ وَلايَةِ عَلِيٍّ علیه‌السلام، وَهُوَ قَوْلُهُ: ذِكْرِي. قُلْتُ: قَوْلُهُ: لا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً. قالَ: كَانُوا لا يَسْتَطِيعُونَ إِذَا ذُكِرَ عَلِيٌّ عِنْدَهُمْ أَنْ يَسْمَعُوا ذِكْرَهُ، لِشِدَّةِ بُغْضٍ لَهُ وَعَداوَةٍ مِنْهُمْ لَهُ وَلِأَهْلِ بَيْتِه»[3].

گفتم: الَّذِينَ كانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطاءٍ عَنْ ذِكْرِي. فرمود: منظور از ذکر، ولایت علي علیه‌السلام است. گفتم: لا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً. فرمود: وقتی سخن از علي علیه‌السلام پیش آنها می‌شد، تاب شنیدن آن را نداشتند، به واسطه شدت کینه و دشمنی با او و خاندانش.

---

۱. امالی مرتضی ج۳ ص۱۵.

۲. کهف: ۱۰۱.

۳. تفسیر قمی ص۴۰۷ و ۴۰۸؛ بحار الأنوار ج۲۴ ص۳۷۷ ح ۱۰۴.

در کتاب عیون أخبار الرضا علیه‌السلام و توحید، از هروی نقل است که می‌گوید:

«سَأَلَ الْمَأْمُونُ الرِّضَا علیه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: الَّذِينَ كانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكانُوا لا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً، فَقَالَ علیه‌السلام: إِنَّ غِطَاءَ الْعَيْنِ لَا يَمْنَعُ مِنَ الذِّكْرِ، وَالذِّكْرُ لَا يُرَى بِالْعُيُونِ، وَلَكِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ شَبَّهَ الْكَافِرِينَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام بِالْعُمْيَانِ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَسْتَثْقِلُونَ قَوْلَ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله فِيهِ، وَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً» تا آخر حدیث[1].

مأمون از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام در بارهٔ کلام خداوند، عزّ وجلّ، دربارهٔ این آیه پرسید که: الَّذِينَ كانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكانُوا لا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً. حضرت فرمود: پوشش چشم از ذکر منع نمی‌کند، و ذکر به چشمها دیده نمی‌شود، ولیکن خداوند، عزوجل، کسانی را که به ولایت علی بن ابی طالب علیه‌السلام کافر شده‌اند به کوران تشبیه فرموده، زیرا که ایشان گفتار پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در شأن او گران می‌شمردند و نمی‌توانستند که آن را بشنوند.

آیه چهارم

«إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ»[2].

هنگامی که حواریّون گفتند: ای عیسی بن مریم، آیا خدای تو می‌تواند که برای ما از آسمان مائده‌ای فرستد؟

در تفسیر صافی ذیل آیه می‌گوید:

گفته‌اند: این استطاعت، مقتضای حکمت و اراده الهی است، نه مقتضای قدرت.[3]

در مجمع البیان گوید:

دیدگاه ابوعلی فارسی در مورد معنای آیه این است که: آیا خداوند این کار را در حق تو انجام می‌دهد که دلیلی برای راستگویی تو باشد؟ چون برای آنان جایز نیست که شکّی در آن نسبت به قدرت خداوند متعال داشته باشند، زیرا آنها

---

۱. عیون أخبار الرضا ج۲ ص۱۲۳؛ توحید ص۳۵۳؛ احتجاج ج۲ ص۱۹۶.

۲. مائده: ۱۱۲.

۳. تفسیر صافی ج۲ ص۹۷؛ اقوال در این زمینه را بنگرید: بحار الأنوار ج۱۴ ص۲۶۰.

مؤمن و عارف به مسئله بودند. گویی از او پرسیدند تا راستگویی و صحّت امر او را بدانند تا اشکال و شبهه‌ای برای او باقی نگذارند. بدین روی بعد از آن گفتند: «وَتَطمئِنَّ قُلُوبُنا»، چُنانکه ابراهیم علیه‌السلام گفت: «لِيَطمَئِنَّ قَلبي»[۱].

آیه پنجم

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَّا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ...»[۲].

خدا مثلی زده: بندهٔ مملوکی که قادر بر هیچ چیز نیست...

این برخی از آیات بود که دلالت بر استطاعت و عدم آن در معنای سوم می‌کرد، یعنی فعل و عدم آن.

یازده حدیث در این زمینه

اخباری که دلالت بر این معنی می‌کند، بسیار زیاد است که اختصار، امکان نقل همه آنها را نمی‌دهد. لذا به نقل ده حدیث برای اثبات دعوی خود اکتفا می‌کنیم:

۱. در خصال، با اِسناد، از امام جعفر صادق، از پدرش، علیهماالسلام آمده است که می‌فرماید: «لَا تُسَلِّمُوا عَلَى... إلى أن قال: وَلَا عَلَى الْمُصَلِّي، وَذَلِكَ لِأَنَّ الْمُصَلِّيَ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَرُدَّ السَّلَام...». تا آخر حدیث[۳].

سلام مدهید... بر نماز گزار، زیرا نمازگزار نمی‌تواند جواب سلام دهد.

۲. در عقاب الأعمال به اِسنادِ خویش از ابوحمزه ثمالی، از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده: «كَفَى بِالْمَرْءِ عَيْباً أَنْ يُبْصِرَ مِنْ عُيُوبِ النَّاسِ مَا يَعْمَى عَنْهُ مِنْ نَفْسِهِ، وَأَنْ يُعَيِّرَ النَّاسَ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ تَرْكَه» تا آخرحدیث[۴].

---

۱. مجمع البیان ج۳ ص۴۵۲.

۲. نحل: ۷۵. این آیه دلالت دارد که مملوک تا زمانی که در قید بردگی است، چیزی از اموال را مالک نمی‌شود. پس عبارت «لا يقدر علی شیء» به معنای نفی قدرت از او نیست، بلکه نفی تصرف در اموال است. قطب راوندی می‌نویسد: «هر بخش از اموال را که مولایش به او اجازهٔ تصرف دهد، برایش مباح است». فقه القرآن قطب راوندی ح ۲ ص۲۱۵. به هر حال، عدم امکان تصرف به عنوان نفی قدرت تعبیر شده است. بنگرید: المیزان ج۶ ص۳۳۹-۳۵۸ و ج۱۲ ص۲۹۹ و ۳۰۹.

۳. خصال ج۲ ص۷۵۱؛ بحار الأنوار ج۷۶ ص۹.

۴. عقاب الأعمال ص۱۶۶؛ بحار الأنوار ج۷۲ ص۴۷، به نقل از الأمالي طوسی و مجالس مفید.

برای عیب انسان کافی است که عیب دیگران را ببیند و از خود غافل باشد و مردم را به عیبی سرزنش کند که خود هم دارد و توان ترک آن را ندارد.

۳. در تهذیب الأحکام، کتاب التجاره، از معاویة بن عمّار روایت کرده که می‌گوید:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام: يَجِيئُنِي الرَّجُلُ يَطْلُبُ منّي بَيْعَ الْحَرِيرِ، وَلَيْسَ عِنْدِي مِنْهُ شَيْءٌ، فَيُقَاوِلُنِي عَلَيْهِ وَأُقَاوِلُهُ فِي الرِّبْحِ وَالْأَجَلِ، حَتَّى نَجْتَمِعَ عَلَى شَيْءٍ، ثُمَّ أَذْهَبُ فَأَشْتَرِي لَهُ الْحَرِيرَ فَأَدْعُوهُ إِلَيْهِ. فَقَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ وَجَدَ بَيْعاً هُوَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِمَّا عِنْدَكَ، أَيَسْتَطِيعُ أَنْ يَنْصَرِفَ إِلَيْهِ وَيَدَعَكَ، أَوْ وَجَدْتَ أَنْتَ ذَلِكَ، أَتَسْتَطِيعُ أَنْ تَنْصَرِفَ عَنْهُ وَتَدَعَهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَلَا بَأْسَ»[1].

معاویه بن عمار می‌گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: شخصی نزد من می‌آید و درخواست پارچه حریر از من می‌کند که چیزی از آن نزد من موجود نیست. پس درباره سررسید و سود آن با هم گفتگو می‌کنیم تا به توافق می‌رسیم. سپس حریر را می‌خرم و او را فرامی‌خوانم.

امام عليه السلام فرمود: به من بگو که اگر کالایی بهتر از آنچه تو داری بیابد، آیا می‌تواند تو را رها کند و به سوی آن برود؟ یا اگر تو خریدار بهتری یافتی، می‌توانی به سوی او بروی و شخص اول را ترک کنی؟ گفتم: آری! امام عليه السلام فرمود: پس اشکال ندارد!

۴. در اصول کافی به اِسنادِ خویش از امام صادق عليه السلام روایت کرده است که می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تِبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ، حَتَّى وَاللهِ مَا تَرَكَ اللهُ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ، حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ: لَوْ كَانَ هَذَا أُنْزِلَ فِي الْقُرْآنِ، إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللهُ فِيهِ»[2].

خداوند، تبارك وتعالی، در قرآن، تبیان هر شیئی را فرستاده. تا آنجا که ـ به خدا سوگند ـ هیچ چیزی را که مورد نیاز مردم باشد، رها نکرده است. برای اینکه کسی نتواند بگوید: «کاش این مطلب در قرآن نازل شده بود»، مگر آنکه خداوند آن را فروفرستاده است.

---

۱. تهذیب الأحکام ج۷ ص۵۰ ح ۲۱۹؛ الکافي ج۵ ص۲۰۰ ح ۵؛ بحار الأنوار ج۱۰۰ ص۱۳۷؛ وسائل الشیعة ج۱۲ ص۳۷۷ ح ۷.

۲. الکافي ج۱ ص۵۹ ح ۱؛ بحار الأنوار ج۱۰۳ ص۱۳۸.

۴. نیز در اصول کافی به اسناد خود روایت کرده که امام باقر علیه‌السلام به کسی در باب شب قدر پاسخ می‌دهد:

«قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ لَا تَغْضَب عَلَيَّ. قَالَ: لِمَاذَا؟ قَالَ: لِمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ... إلى أن قال: وَإِنَّمَا تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَالرُّوحُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، بِالْحُكْمِ الَّذِي يَحْكُمُ بِهِ بَيْنَ الْعِبَادِ. قَالَ السَّائِلُ: وَمَا كَانُوا عَلِمُوا ذَلِكَ الْحُكْمَ؟ قَالَ: بَلَى قَدْ عَلِمُوهُ، وَلَكِنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ إِمْضَاءَ شَيْءٍ مِنْهُ حَتَّى يُؤْمَرُوا فِي لَيَالِي الْقَدْرِ، كَيْفَ يَصْنَعُونَ إِلَى السَّنَةِ الْمُقْبِلَةِ. قَالَ السَّائِلُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ لَا أَسْتَطِيعُ إِنْكَارَ هَذَا. قَالَ أَبُوجَعْفَرٍ علیه‌السلام: مَنْ أَنْكَرَهُ فَلَيْسَ مِنَّا» تا آخر حدیث.[1]

مردی به امام باقر علیه‌السلام گفت: ای فرزند رسول خدا، از من خشمگین مباش. فرمود: چرا؟ گفت: برای آن چیزی که می‌خواهم از شما بپرسم... تا آنجا که فرمود: ملائکه و روح در شب قدر با حکمی که برای بندگان مقرر کرده نازل می‌شوند. پرسید: مگر آن حکم را نمی‌دانستند؟ فرمود: آری، می‌دانند ولی نمی‌توانند مطلبی را امضاء کنند تا در شب‌های قدر دستور یابند که تا سال آینده چگونه رفتار کنند. مرد سائل گفت: من نمی‌توانم این موضوع را انکار کنم. امام فرمود: هر که انکار آن کند، از ما نیست.

۵. در کتاب النکاح کافی (ص۴)، به اِسنادِ خود از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود:

«لَمَّا لَقِيَ يُوسُفُ علیه‌السلام، أَخَاهُ، قَالَ: يَا أَخِي كَيْفَ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَتَزَوَّجَ النِّسَاءَ بَعْدِي؟ فَقَالَ: إِنَّ أَبِي أَمَرَنِي قَالَ: إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ لَكَ ذُرِّيَّةٌ تُثْقِلُ الْأَرْضَ بِالتَّسْبِيحِ فَافْعَلْ».[2]

وقتی یوسف علیه‌السلام با برادرش ملاقات کرد، پرسید: برادر! چگونه توانستی پس از من ازدواج کنی؟ پاسخ داد: پدرم به من امر فرمود که اگر بتوانی دودمانی داشته باشی که زمین را با تسبیح خداوند سنگین کند، چنین کن.

---

۱. الكافي ج۱ ص۲۵۲ و ۲۵۳.

۲. الكافي ج۵ ص۳۲۹ ح ۴؛ ج۵ ص۳۳۳؛ ج۶ ص۲ ح ۴.

۶. نیز در کتاب الطهاره کافی (ص ۳۰) به اسناد خویش از زُراره، از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده است:

«عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ كَيْفَ صَارَتِ الْحَائِضُ تَأْخُذُ مَا فِي الْمَسْجِدِ وَلَاتَضَعُ فِيهِ؟ فَقَالَ: لِأَنَّ الْحَائِضَ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَضَعَ مَا فِي يَدِهَا فِي غَيْرِهِ، وَلَاتَسْتَطِيعُ أَنْ تَأْخُذَ مَا فِيهِ إِلَّا مِنْه»[1].

زراره از امام باقر علیه‌السلام پرسید: چگونه حائض می‌تواند چیزی از مسجد بردارد، ولی نمی‌تواند چیزی در مسجد بگذارد؟ فرمود: چون حائض می‌تواند آنچه را در دست دارد، در جایی بگذارد، ولی نمی‌تواند چیزی را که در آن است بردارد مگر از همان جا.

۷. در اصول کافی باب «ما نص الله عزّوجلّ ورسولُه علی الائمة علیهم‌السلام» در حدیثی طولانی از امام صادق علیه‌السلام روایت است:

«فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله، كَانَ عَلِيٌّ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ لِكَثْرَةِ مَا بَلَّغَ فِيهِ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَإِقَامَتِهِ لِلنَّاسِ وَأَخْذِهِ بِيَدِهِ. فَلَمَّا مَضَى عَلِيٌّ لَمْ يَكُنْ يَسْتَطِيعُ عَلِيٌّ وَلَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ أَنْ يُدْخِلَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَلَاالْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ وَلَاوَاحِداً مِنْ وُلْدِهِ؛ إِذاً لَقَالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِينَا كَمَا أَنْزَلَ فِيكَ، فَأَمَرَ بِطَاعَتِنَا كَمَا أَمَرَ بِطَاعَتِكَ وَبَلَّغَ فِينَا رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله كَمَا بَلَّغَ فِيكَ، وَأَذْهَبَ عَنَّا الرِّجْسَ كَمَا أَذْهَبَهُ عَنْكَ. فَلَمَّا مَضَى عَلِيٌّ علیه‌السلام كَانَ الْحَسَنُ علیه‌السلام أَوْلَى بِهَا لِكِبَرِهِ. فَلَمَّا تُوُفِّيَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُدْخِلَ وُلْدَهُ وَلَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ ذَلِكَ. وَاللهُ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ»، فَيَجْعَلَهَا فِي وُلْدِهِ، إِذاً لَقَالَ الْحُسَيْنُ: أَمَرَ اللهُ بِطَاعَتِي كَمَا أَمَرَ بِطَاعَتِكَ وَطَاعَةِ أَبِيكَ، وَبَلَّغَ فِيَّ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله كَمَا بَلَّغَ فِيكَ وَفِي أَبِيكَ، وَأَذْهَبَ اللهُ عَنِّي الرِّجْسَ كَمَا أَذْهَبَ عَنْكَ وَعَنْ أَبِيكَ. فَلَمَّا صَارَتْ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه‌السلام لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَدَّعِيَ عَلَيْهِ كَمَا كَانَ هُوَ يَدَّعِي عَلَى أَخِيهِ وَعَلَى أَبِيهِ لَوْأَرَادَا أَنْ يَصْرِفَا الْأَمْرَ عَنْهُ، وَلَمْ يَكُونَا لِيَفْعَلا» تا آخر حدیث[2].

---

۱. الکافي ج۳ ص۱۰۶ ح ۱.

۲. الکافي ج۱ ص۲۸۶ ح ۱.

چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات یافت، برای پیشوایی مردم، علی علیه السلام از همه مردم سزاوارتر بود، به جهت آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به او فرموده بود، و دست او را گرفته و در میان مردم به پا داشته بود. و چون علی درگذشت، نمی‌توانست و اقدام هم نمی‌کرد که محمد بن علی و نه عباس بن علی و نه هیچ یك از پسران دیگرش را (غیر از حسنین علیهما السلام) در اهل پیغمبر داخل کند، زیرا در آن صورت حسن و حسین می‌گفتند: خداوند، تبارك وتعالی، آیه اهل بیت را در باره ما نازل فرمود، چنان که در باره تو نازل کرد و مردم را به اطاعت ما امر کرد، چنان که به اطاعت تو امر فرمود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به ما تبلیغ کرد، چنان که نسبت به تو، تبلیغ فرمود و خدا ناپاکی را از ما برد چنان که از تو برد.

و چون علی علیه السلام درگذشت، حسن علیه السلام به امامت سزاوارتر بود برای بزرگسالی‌اش. و چون وفات نمود، نمی‌توانست و اقدام هم نمی‌کرد که فرزندان خودش را در امر امامت داخل کند و در میان آنها قرار دهد، در صورتی که خداوند، عزّ وجلّ، می‌فرماید: «خویشاوندان در کتاب خدا به یکدیگر سزاوارترند»، زیرا در آن صورت حسین علیه السلام می‌گفت: خدا مردم را به اطاعت من امر نمود، چنان که به اطاعت تو و اطاعت پدرت امر فرموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره من هم فرموده، چنان که در باره تو و پدرت فرموده و خدا ناپاکی را از من برده، چنان که از تو و پدرت برده است.

پس چون امامت به حسین رسید، هیچ یک از اهل بیت او نمی‌توانست در برابرش ادعا (یعنی ادعای امامت) کنند، همچنان که اگر برادرش و پدرش (یعنی امام حسن و امام علی علیهما السلام) می‌خواستند از او امامت را بگیرند (یعنی به دیگری بسپارند) می‌توانست ادعا کند. و ایشان نیز چنین نکردند.

۸. کتاب الوصایا از فروع کافی (ص ۲۵۱) به اِسناد خود از خالد الطویل روایت می‌کند: «دَعَانِي أَبِي حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ اقْبِضْ مَالَ إِخْوَتِكَ الصِّغَارِ، فَاعْمَلْ بِهِ وَخُذْ نِصْفَ الرِّبْحِ وَأَعْطِهِمُ النِّصْفَ، وَلَيْسَ عَلَيْكَ ضَمَانٌ. فَقَدَّمَتْنِي أُمّ وَلَدٍ لِأَبِي بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي، إِلَى ابْنِ أَبِي لَيْلَى، فَقَالَتْ لَهُ: إِنَّ هَذَا يَأْكُلُ أَمْوَالَ وُلْدِي. قَالَ: فَقَصَصْتُ عَلَيْهِ مَا أَمَرَنِي بِهِ أَبِي. فَقَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى: إِنْ كَانَ أَبُوكَ أَمَرَكَ بِالْبَاطِلِ لَمْ

أُجِزْهُ، ثُمَّ أَشْهَدَ عَلَيَّ ابْنُ أَبِي لَيْلَى إِنْ أَنَا حَرَّكْتُهُ فَأَنَا لَهُ ضَامِنٌ.

فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه‌السلام بَعْدُ، فَقَصَصْتُ عَلَيْهِ قِصَّتِي، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: مَا تَرَى؟ فَقَالَ: أَمَّا قَوْلُ ابْنِ أَبِي لَيْلَى فَلَا أَسْتَطِيعُ رَدَّهُ، وَأَمَّا فِي مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَلَيْسَ عَلَيْكَ ضَمَانٌ»[1].

ابن أبی عمیر، از عبد الرّحمن بن حجّاج، از خالد الطّویل روایت کرده است که گفت: پدرم به هنگام احتضارش مرا فراخواند، و گفت: فرزند عزیزم مال برادران کوچکت را بگیر، و آن را سرمایه کار قرار ده، و نصف سود را خود بردار و نیم دیگر را به ایشان واگذار، و تو ضامن نیستی. بعد از وفات پدرم، مادر یکی از فرزندان پدرم، مرا به نزد [قاضی] ابن ابی لیلی برد و گفت: این مرد اموال فرزند مرا می‌خورد. من داستان مأموریتم از سوی پدرم را برای او بازگفتم. ولی ابن أبی لیلی گفت: اگر پدرت تو را به کار باطلی امر کرده باشد، من آن را تجویز نمی‌کنم. سپس ابن أبی لیلی، شُهودی بر من گرفت که اگر در آن مال تصرّفی کنم ضامن باشم.

من نزد امام صادق عليه‌السلام رفتم، و داستان خود را به آن حضرت عرض کردم. و از آن حضرت کسب تکلیف کردم. امام عليه‌السلام فرمود: قول ابن أبی لیلی را، من نمی‌توانم ردّ کنم، امّا در رابطه میان تو و خداوند، عزّوجلّ، ضمانی بر عهده تو نیست.

۹. در کتاب الزهد نوشته حسین بن سعید کوفی اهوازی به اِسنادِ خویش از امام باقر عليه‌السلام روایت کرده است:

«كَفَى بِالْمَرْءِ عَيْباً أَنْ يَعِيبَ عَلَى النَّاسِ أَمْراً هُوَ فِيهِ لَا يَسْتَطِيعُ التَّحَوُّلَ عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ»[2].

برای عیب انسان کافی است که مردم را بر مطلبی عیب کند که خود نیز دارد و نمی‌تواند به حالت خوبی تغییر کند.

اینها شماری از اخباری است که بر استطاعت در معنای سوم دلالت دارند.

---

۱. الکافي ج۷ ص۶۲ ح ۱۶.

۲. الزهد ص۳ باب ۱ ح ۱. [این همان مضمون حدیث دوم در همین بخش است. ویراستار].

نتیجه کلام

دانستیم که استطاعت و عدم آن، بر سه وجه قابل تصور است: گاهی نسبت به ذات شیء، و گاهی به اعتبار مقدّمات خارجی آن، و گاه نسبت به ارادهٔ مکلف و فعل او که خود را از آن عمل بازدارد. پس استطاعت و عدم استطاعت انسان، در هر یک از وجوه سه‌گانه، از جهتی تصور می‌شود و از جهتی قابل اعتبار خواهد بود. اما وجه سوم ـ یعنی استطاعت ارادی باطنی ـ مانند دو قسم دیگر، مَناطِ تکلیف نیست، و تکلیف مشترط و متوقّف بر آن نمی‌شود.

با علم نسبت به عدم این استطاعت، تکلیف خواستن از مکلف زشت نیست، و این عدم استطاعت، اختیار را نفی نمی‌کند و قدرت مکلف را سلب نمی‌کند. بلکه عمل و تحققِ عمل، موقوف به آن است. و وجود استطاعت و عدم آن، در عمل، به همین نحو ملاحظه می‌گردد. و به همین شکل، با فعل و عدمِ آن، تصور می‌شود؛ به این معنا که اگر انسان، فعلی را که به آن امر شده بود انجام دهد، خود را ملزم به انجام آن می‌کند، پس استطاعت آن کار را دارد. ولی اگر انجام ندهد، مستطیع نخواهد بود، زیرا تحقق اعمال در خارج بدان متوقف است و وجود آن تابع اراده است و بدون آن غیر ممکن و ممتنع خواهد بود.

پس احادیث یادشده ـ که بر عدم استطاعت بندگان نسبت به مخالفت با مقتضای طینت و جبلّت دلالت دارد ـ بر همین وجه آخرِ استطاعت نظر دارد و مراد از عدم استطاعت در آن، همین وجه سوم است. پس عدم استطاعت بندگان به استطاعت ارادیِ باطنی برای دستیابی به مخالف مقتضای طینت، بدان سبب است که آن را اراده نکرده‌اند و بر آنها سنگین آمده و به اختیار خود، از شهوات نفس تبعیت کرده و به سوء اختیار، خود را از آن کار خیر، بازداشته‌اند وهوای نفس را معبود خود گرفته‌اند. و اینها فسادی ایجاد نمی‌کند (یعنی باعث عقیده به جبر نمی‌شود) و این مطالب، علیتِ خصوصیتِ طینت را در پی ندارد، و منافی با اختیار نیست و موجب جبر باطل و فاسد هم نمی‌شود.

خلاصه اینکه خداوند، تبارك وتعالی، فرجام هر فردی را ـ که آن فرجام را خود فرد به

اختیار برمی‌گزیند ـ می‌داند، پس روح او را از هرآنجا که شایستهٔ اوست و به آن بازمی‌گردد، خلق می‌کند. و هر فرد را نسبت به عمل اختیاری او و انتخاب سعادت یا شقاوت در تکلیف اول، نسبت به قرب و بُعد از حضرت الهی شایستگی می‌دهد. خداوند در علم ازلی خود، سازگاری انتخاب هرشخصی را با انتخاب او در دنیا و آخرت دانسته؛ که آنان که در خلقت اول سعیدند، در دنیا نیز به اختیار خود سعید خواهند بود، و اشقیاء هم همانگونه‌اند. لذا هر فردی را از طینت شایسته‌اش آفرید و آن را نشانه و علامتی قرار داد برای شناساندن او.

پس در وجه سوم از استطاعت، هیچ احدی مستطیع نخواهد بود و هیچ کاری انجام نمی‌دهد بر خلاف آنچه طینتش اقتضا کند. و خداوند بر خلاف آنچه علمش ایجاب می‌کند و بر خلاف آنچه به ملائکه و پیامبران و خلفای خود خبر داده، چیزی را اراده نمی‌کند.

استطاعت در احادیث یادشده به همین معنی است. و مراد از عدم استطاعت در آن، همان عدم فعل و اراده است، که فسادی ایجاد نمی‌کند و منافی با اختیار بندگان نیست.

بیان روایات دیگری در این باره

اخبار فراوان دیگری هم این را بیان می‌کند که به چهار مورد از آنها اشاره می‌شود:

۱. در کافی و توحید به اسناد خود از علی بن اسباط آورده‌اند که می‌گوید:

«سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه‌السلام عَنِ الِاسْتِطَاعَةِ. فَقَالَ: يَسْتَطِيعُ الْعَبْدُ بَعْدَ أَرْبَعِ خِصَالٍ أَنْ يَكُونَ مُخَلَّى السَّرْبِ صَحِيحَ الْجِسْمِ سَلِيمَ الْجَوَارِحِ، لَهُ سَبَبٌ وَارِدٌ مِنَ اللهِ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَسِّرْلِي هَذَا. قَالَ: أَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ مُخَلَّى السَّرْبِ صَحِيحَ الْجِسْمِ سَلِيمَ الْجَوَارِحِ، يُرِيدُ أَنْ يَزْنِيَ فَلَا يَجِدُ امْرَأَةً، ثُمَّ يَجِدُهَا، فَإِمَّا أَنْ يَعْصِمَ نَفْسَهُ فَيَمْتَنِعَ كَمَا امْتَنَعَ يُوسُفُ عليه‌السلام، أَوْ يُخَلِّيَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ إِرَادَتِهِ فَيَزْنِيَ فَيُسَمَّى زَانِياً. وَلَمْ يُطِعِ اللهَ بِإِكْرَاهٍ وَلَمْ يَعْصِهِ بِغَلَبَةٍ»[۱].

علی بن اسباط گوید: از حضرت رضا عليه‌السلام دربارهٔ استطاعت پرسیدم. فرمود:

---

۱. الکافي ج۱ ص۱۶۰ ح۱؛ توحید ص۳۵۸؛ بحار الأنوار ج۵ ص۳۷.

استطاعت بنده پس از چهار خصلت حاصل می‌شود: ۱ـ اینکه راهش باز باشد ۲ـ تندرست باشد ۳ـ اعضائش سالم باشد ۴ـ برای او سببی از جانب خدا برسد.

گفتم: قربانت گردم: سبب از جانب خدا را برایم توضیح دهید. فرمود: بعد از آنکه بنده راهش باز باشد، تندرست باشد، اعضایش سالم باشد، می‌خواهد زنا کند، زنی را پیدا نمی‌کند و سپس پیدا می‌کند، آنگاه یا خود را نگاه می‌دارد و خودداری می‌کند، چنان که حضرت یوسف علیه‌السلام خودداری کرد، یا خود را تسلیمِ خواست خویش می‌کند و زنا می‌کند و زانی نامیده می‌شود. نه (آنکه سر باززند) خدا را به زور اطاعت کرده و نه (آنکه زنا کند) با اجبار معصیت کرده.

۲. در کافی به اِسناد خویش از فردی از اهل بصره آورده که می‌گوید:

«عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام عَنِ الِاسْتِطَاعَةِ. فَقَالَ: أَتَسْتَطِيعُ أَنْ تَعْمَلَ مَا لَمْ يُكَوَّنْ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَتَسْتَطِيعُ أَنْ تَنْتَهِيَ عَمَّا قَدْ كُوِّنَ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَبُوعَبْدِ اللهِ علیه‌السلام: فَمَتَى أَنْتَ مُسْتَطِيعٌ؟ قَالَ: لَا أَدْرِي.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَبُوعَبْدِ اللهِ علیه‌السلام: إِنَّ اللهَ خَلَقَ خَلْقاً فَجَعَلَ فِيهِمْ آلَةَ الِاسْتِطَاعَةِ، ثُمَّ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِمْ، فَهُمْ مُسْتَطِيعُونَ لِلْفِعْلِ وَقْتَ الْفِعْلِ مَعَ الْفِعْلِ إِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ الْفِعْلَ. فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوهُ فِي مُلْكِهِ لَمْ يَكُونُوا مُسْتَطِيعِينَ أَنْ يَفْعَلُوا فِعْلًا لَمْ يَفْعَلُوهُ؛ لِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يُضَادَّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ.

قَالَ الْبَصْرِيُّ: فَالنَّاسُ مَجْبُورُونَ؟ قَالَ: لَوْ كَانُوا مَجْبُورِينَ كَانُوا مَعْذُورِينَ.

قَالَ: فَفَوَّضَ إِلَيْهِمْ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَمَا هُمْ؟

قَالَ: عَلِمَ مِنْهُمْ فِعْلًا، فَجَعَلَ فِيهِمْ آلَةَ الْفِعْلِ. فَإِذَا فَعَلُوهُ كَانُوا مَعَ الْفِعْلِ مُسْتَطِيعِينَ.

قَالَ الْبَصْرِيُّ: أَشْهَدُ أَنَّهُ الْحَقُّ وَأَنَّكُمْ أَهْلُ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَالرِّسَالَةِ»[۱].

مردی بصری گوید: از حضرت صادق علیه‌السلام درباره استطاعت پرسیدم. حضرت فرمود: تو می‌توانی کاری انجام دهی که به وجود نیامده باشد؟ گفت: نه، فرمود: می‌توانی از کاری که انجام یافته، بازایستی؟ گفت: نه. فرمود: پس تو کی استطاعت داری؟ گفت: نمی‌دانم.

---

۱. الکافي ج۱ ص۱۶۱ باب الاستطاعة ح ۲.

حضرت به او فرمود: خدا خلق را آفرید و ابزار استطاعت را در آنها قرار داد، ولی کار را به ایشان واگذار نفرمود. پس ایشان چون کار را انجام دهند، هنگام کار و همراه کار، استطاعت بر آن کار دارند. اگر کاری را در ملک خدا انجام ندادند، استطاعت نداشته‌اند آن کارِ نشده را انجام دهند، زیرا خداوند عزّوجلّ مقتدرتر از آن است که کسی در مُلك او با او ضدیت کند.

مرد بصری گفت: پس مردم مجبورند؟ فرمود: اگر مجبور بودند معذور بودند (و نمی‌بایست کیفر ببینند). گفت: پس به ایشان واگذار شده است؟ فرمود: نه. گفت: پس در چه حالند؟

فرمود: (پیش از آنکه خدا آنها را بیافریند) کار و وضع آنها را دانست، پس ابزار همان کار را در وجودشان قرار داد. و چون انجام دهند مقارن عمل استطاعت دارند.

مرد بصری گفت: گواهی دهم که حق همین است، و شما خاندان نبوت و رسالت هستید.

۳. در کافی به اِسناد از صالح نیلی روایت است که گفت:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه‌السلام: هَلْ لِلْعِبَادِ مِنَ الِاسْتِطَاعَةِ شَيْءٌ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: إِذَا فَعَلُوا الْفِعْلَ كَانُوا مُسْتَطِيعِينَ، بِالِاسْتِطَاعَةِ الَّتِي جَعَلَهَا اللهُ فِيهِمْ.

قَالَ: قُلْتُ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: الْآلَةُ مِثْلُ الزَّانِي إِذَا زَنَى كَانَ مُسْتَطِيعاً لِلزِّنَا حِينَ زَنَى، وَلَوْأَنَّهُ تَرَكَ الزِّنَا وَلَمْ يَزْنِ كَانَ مُسْتَطِيعاً لِتَرْكِهِ إِذَا تَرَكَ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ: لَيْسَ لَهُ مِنَ الِاسْتِطَاعَةِ قَبْلَ الْفِعْلِ قَلِيلٌ وَلَاكَثِيرٌ، وَلَكِنْ مَعَ الْفِعْلِ وَالتَّرْكِ كَانَ مُسْتَطِيعاً.

قُلْتُ: فَعَلَى مَاذَا يُعَذِّبُهُ؟ قَالَ: بِالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ وَالْآلَةِ الَّتِي رَكَّبَ فِيهِمْ. إِنَّ اللهَ لَمْ يُجْبِرْأَحَداً عَلَى مَعْصِيَتِهِ وَلَاأَرَادَ إِرَادَةَ حَتْمٍ الْكُفْرَمِنْ أَحَدٍ، وَلَكِنْ حِينَ كَفَرَ كَانَ فِي إِرَادَةِ اللهِ أَنْ يَكْفُرَوَهُمْ فِي إِرَادَةِ اللهِ وَفِي عِلْمِهِ أَنْ لَا يَصِيرُوا إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ.

قُلْتُ: أَرَادَ مِنْهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا؟ قَالَ: لَيْسَ هَكَذَا أَقُولُ، وَلَكِنِّي أَقُولُ: عَلِمَ أَنَّهُمْ سَيَكْفُرُونَ،

فَأَرَادَ الْكُفْرَ لِعِلْمِهِ فِيهِمْ، وَلَيْسَتْ هِيَ إِرَادَةَ حَتْمٍ، إِنَّمَا هِيَ إِرَادَةُ اخْتِيَارٍ»[۱].

صالح نیلی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم، آیا بندگان از استطاعت بهره‌ای دارند؟ حضرت به من فرمود: زمانی که کار را انجام دادند، استطاعت دارند، با استطاعتی که خدا در آنها نهاده است. پرسیدم: آن چیست؟ فرمود: آلت و ابزار است. مانند زناکار، که چون زنا کند در زمان زنا استطاعت آن را داشته است. و اگر ترک زنا کند و مرتکب آن نشود استطاعت ترک زنا داشته است. سپس فرمود: برای او پیش از عمل، هیچ گونه استطاعتی، نه کم و نه زیادش، نیست، بلکه در صورت انجام دادن یا ترک کردن، مستطیع می‌شود. گفتم: (اگر آلت و ابزار معصیت هم از خداست) پس چرا زناکار را عذاب می‌کنند؟ فرمود: به سبب حجت رسا (که عقل او و بیان پیمبران است) و ابزاری که در بندگان جای داده (و آن قدرت و اختیار ایشان است). خدا هیچ کس را بر نافرمانی خود مجبور نسازد و از هیچ کس کفر را به اراده حتمی خود نخواسته است. ولی هنگامی که کافر شود (کشف می‌کنیم) که کفر او در اراده خدا بوده است. و نیز در اراده و علم خداست که کفار به سوی خیر نمی‌گرایند.

عرض کردم: خدا نسبت به ایشان اراده کرد که کافر شوند؟!! فرمود: من چنین نمی‌گویم بلکه من می‌گویم: خدا دانست که ایشان کافر می‌شوند، پس کفر آنها را اراده نمود، به سبب آنچه نسبت به ایشان می‌دانست، این اراده خدا اراده حتم نیست، بلکه اراده اختیار است.

۴. در کافی به اِسناد از ابوبصیر روایت است که می‌گوید:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: كُنْتُ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه السلام جَالِساً وَقَدْ سَأَلَهُ سَائِلٌ، فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ. مِنْ أَيْنَ لَحِقَ الشَّقَاءُ أَهْلَ الْمَعْصِيَةِ حَتَّى حَكَمَ اللهُ لَهُمْ فِي عِلْمِهِ بِالْعَذَابِ عَلَى عَمَلِهِمْ؟ فَقَالَ أَبُوعَبْدِ اللهِ علیه السلام: أَيُّهَا السَّائِلُ حُكْمُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ لَا يَقُومُ لَهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ بِحَقِّهِ. فَلَمَّا حَكَمَ بِذَلِكَ، وَهَبَ لِأَهْلِ مَحَبَّتِهِ الْقُوَّةَ عَلَى مَعْرِفَتِهِ، وَوَضَعَ عَنْهُمْ ثِقْلَ الْعَمَلِ بِحَقِيقَةِ مَا هُمْ أَهْلُهُ، وَوَهَبَ لِأَهْلِ الْمَعْصِيَةِ الْقُوَّةَ عَلَى مَعْصِيَتِهِمْ، لِسَبْقِ عِلْمِهِ فِيهِمْ. وَمَنَعَهُمْ إِطَاقَةَ الْقَبُولِ

۱. الكافي ج۱ ص۱۶۲ ح ۳.

مِنْهُ، فَوَافَقُوا مَا سَبَقَ لَهُمْ فِي عِلْمِهِ، وَلَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يَأْتُوا ما لا تُنْجِيهِمْ مِنْ عَذَابِهِ، لِأَنَّ عِلْمَهُ أَوْلَى بِحَقِيقَةِ التَّصْدِيقِ. وَهُوَ مَعْنَى شَاءَ مَا شَاءَ وَهُوَ سِرُّهُ».[۱]

ابوبصیر گوید: خدمت امام صادق علیه‌السلام نشسته بودم که شخصی از او پرسید و گفت: قربانت گردم ای پسر پیغمبر! از چه جهت شقاوت به گنهکاران رسید تا خدا در علم خود بر عمل ایشان حکم به عذاب کرد؟

امام علیه‌السلام فرمود: ای سؤال‌کننده، هیچ یک از خلق خدا نتواند بحق او قیام کند (و چنان که شایسته اوست انجام وظیفه نماید). و چون این مطلب را دانست، به اهل محبت خویش نیروی معرفتش را عطا فرمود و سنگینی عمل (و اطاعت خویش) را از ایشان برداشت، به طوری که سزاوار آن بودند. و به اهل معصیت نیروی معصیت بخشید برای آنچه از پیش نسبت به ایشان می‌دانست و ایشان را از توانایی پذیرش از خود بازداشت و حال آنها با آنچه از پیش نسبت به ایشان می‌دانست موافق گشت و نتوانستند آنچه را از عذاب او نجات می‌دهد انجام دهند. زیرا علم خدا را به حقیقت تصدیق سزاوارتر است. این است معنی این جمله که: «خدا خواست هر چه را خواست» و این است راز آن.

نقدی بر کلام علامه مجلسی

شیخ بزرگوار ما علامه محدث مجلسی قدّس سرُّه، در مجلد سوم بحار صفحه ۱۳ [چاپ قدیم] حدیثی از فقه الرضا علیه‌السلام ذکر می‌کند که ـ با اندکی تغییر ـ مانند خبر مَردِ بصری است که ما از شیخ المحدّثین آوردیم، آنگاه می‌نویسد:

در این خبر سخن ازعدم تقدم استطاعت بر فعل به میان آمده است، که موافق بر اخباری است که کلینی آورده است. این خبر، چند وجه دارد:

اول: تقیه‌ای باشد، زیرا موافق است با آنچه اشاعره می‌گویند که بندگان قدرت و اکتساب دارند، که مقارن با فعل است و در آن اثر نمی‌گذارد؛ برخلاف اخبار زیادی که تقدم استطاعت را می‌رسانند، که هر کس به آن معتقد نشود، مشرک است.

---

۱. الکافي ج۱ ص۱۵۳ باب السعادة و الشقاوة ح ۲.

دوم: شاید مراد از استطاعت در چنین اخباری، استقلال در فعل باشد، به گونه‌ای که هیچ مانعی جلوراه او قرار نگیرد. و این ممکن نمی‌شود مگر در حال فعل، زیرا ممکن است که قبل از انجام فعل، خداوند آن را ـ با نابودی یا ازاله عقل یا عاملی دیگر که فعل بر آن متوقف باشد ـ زایل کند.

سوم: شاید بدان معنا باشد که در حین انجام فعل، استطاعت ظاهر شود، و شخص بداند که پیش از آن مستطیع بوده که خداوند به او اجازه انجام فعل را داده است، همچنانکه آمده است که پس از قضاء، بداء نخواهد بود.

البته وجه اول روشن‌تر به نظر می‌رسد.[1]

حقاً اینگونه بیان به دور از ساحت ایشان است. گویا ایشان از معانی دقیق استطاعت غافل شده تا جایی که حدیث شریف را موافق با مذهب اشاعره می‌داند! فقط از این روی که این حدیث استطاعت را همزمان با عمل می‌داند و تحقق آن را همراه با فعل می‌شمارد. به همین روی پنداشته که این خبر، با اخبار پیشین که در مورد استطاعت تکلیفیّهٔ ظاهریه در معنای اول و دوم آوردیم، تعارض دارد. به گمان او، مفاد این حدیث، با احادیثی که تقدّمِ استطاعت بر عمل را ـ به دو معنای اول و دوم ـ می‌رساند، در تضاد است. اما این نکته بر او پوشیده مانده که استطاعت در معنای سوم ـ که هیچ تکلیفی بر آن متوقف نیست ـ قبل از فعل اصلاً وجود ندارد، چه کم چه زیاد؛ بلکه همراه با فعل و ترک است، زیرا چنانکه روشن شد، مَناطِ اراده و عمل می‌شود.

ایشان به دلیل عدم توجه به این مطلب، برای تصحیح معنای حدیث شریف، به چنین وجوه فاسدی پناه برد است. خصوصاً وجه اول که آن را آشکارتر از بقیه می‌داند و برمی‌گزینند.

بازگشت به بحث پیشین

از مطالب پیشین نتیجه گرفتیم که خداوند بندگان را در خلقت اول و میثاق و عوالم بعد از آن، در دو گروه اصحاب بهشت و دوزخ، و اصحاب یمین و شمال، قرار داده است.

---

۱. بحار الأنوار ج۵ ص۴۳.

همچنین طینت هر گروه را بر اساس فرجامِ امورشان، با خود انتخاب نموده‌اند، به آنان اختصاص داد. بعضی را بر بعض دیگر در خلقت ملکوتیهٔ اولیه و مُلکیهٔ ثانویه برتری داد، و هر کدام از آنها را از ارواح بشری و اجسام آنها، نسبت به آنچه شایستگی و استحقاق آن را در بازگشت و رجوع خود دارد، آفرید و کسانی را با این خصوصیات و جهات، به مَلَک و بَشَر شناساند.

مهم اینکه این امور، هیچ تأثیری به شکل علیت، در هدایت و ضلالت و سعادت و شقاوت بندگان و در اعمال حسنه و سیئه آنان ـ چه کلی باشد چه جزئی ـ ندارد. و هیچ دخالتی در فرجام امورشان نیز نخواهد داشت. و این عقیده فَساد برنمی‌انگیزد، و هیچ اثری بر آن مترتّب نخواهد شد، مگر با ارادهٔ فرد مکلّف و انتخاب مقتضای آن.

برخی از احادیث اهل بیت علیهم‌السلام که این مطلب را می‌رساند

همچنان که عوالم پیشین اثری بر افعال بندگان و فرجام آنها در این حیات دنیوی ندارد، باید دانست: سرنوشتی که هر فردی از دو گروه، در تکلیف خود می‌یابد، بر قلب او نوشته می‌شود، و انتخاب هر کدام از آنها بر پیشانی او ثبت می‌گردد. خداوند آن را به عنوان نشانه و علامت قرار می‌دهد تا به بندگان خاصّ ـ از ملائکه و رسل و خلفای خود ـ که شناساندن آنها را به بندگانش اراده کرده باشد، بنمایاند. این حقیقت در روایات فراوانی از اهل بیت عصمت و طهارت آمده است.

۱. در بصائر الدرجات، از امام باقر علیه‌السلام روایت است:

«لَيْسَ مَخْلُوقٌ إِلَّا وَبَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ. وَذَلِكَ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ وَلَيْسَ بِمَحْجُوبٍ مِنَ الْأَئِمَّةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيهِم. لَيْسَ يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ إِلَّا عَرَفُوهُ هُوَ مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ. ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ. فَهُمُ الْمُتَوَسِّمُونَ»[۱].

در پیشانی هر انسانی نوشته شده که مؤمن است یا کافر. این مطلب از دیده شما پنهان است، ولی ائمه آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را می‌بینند. هر کس وارد بر آنها شود،

---

۱. بصائر الدرجات ص۳۷۴ ح ۱؛ اختصاص ص۳۰۲؛ بحار الأنوار ج۲۴ ص۱۳۰ ح ۱۶؛ آیه در حجر: ۷۵.

می‌شناسند که مؤمن است یا کافر. بعد این آیه را خواند: إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ (همانا در آن برای اشارت‌دانان نشانه‌هایی هست). و فرمود: ائمه علیهم‌السلام متوسمین هستند.

۲. در همان کتاب، از امام باقر علیه‌السلام روایت است:

«إنّ اللهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِأَلْفَيْ عَامٍ. فَلَمَّا رَكَّبَ الْأَرْوَاحَ فِي أَبْدَانِهَا، كَتَبَ بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ مُؤْمِنٌ أَم كَافِرٌ، وَمَا هُمْ بِهِ مُبْتَلَوْنَ، وَمَا هُمْ عَلَيْهِ مِنْ سَيِّئٍ مِنْ أَعْمَالِهِمْ وَحُسْنِهِ فِي قَدْرِ أُذُنِ الْفَأْرَةِ. ثُمَّ أَنْزَلَ بِذَلِكَ قُرْآناً عَلَى نَبِيِّهِ فَقَالَ: إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ. وَكَانَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله هُوَ الْمُتَوَسِّمَ، ثُمَّ أَنَا مِنْ بَعْدِهِ وَالْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِي مِنْ بَعْدِي هُمُ الْمُتَوَسِّمُون»[1].

خداوند، ارواح را دو هزار سال قبل از بدنها آفرید. وقتی روح‌ها را در بدن‌ها جای داد، در پیشانی آنها رقم زد که مؤمن است یا کافر. و آنچه گرفتار خواهند شد، و هر کار خوب یا بدی که انجام می‌دهند، در اندازه گوش موشی نوشت. آنگاه در این مورد، آیه بر پیامبر اکرم نازل کرد: إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ. پیامبر اکرم متوسّم بود. من نیز بعد از او متوسّم هستم و ائمه از فرزندان من متوسّمین هستند.

صفّار، همین حدیث را ذیل حدیثی طولانی در جای دیگر کتاب روایت کرده است.[2] و فرات بن ابراهیم نیز آن را با تغییر اندکی روایت کرده است.[3]

۳. در حدیث طولانی دیگری به اسناد از محمد بن مسلم، از امام باقر از امیرالمؤمنین علیهما‌السلام آمده است:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام: إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِأَلْفَيْ عَامٍ. فَلَمَّا رَكَّبَ الْأَرْوَاحَ فِي أَبْدَانِهَا، كَتَبَ بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ... ثُمَّ أَنْزَلَ بِذَلِكَ قُرْآناً عَلَى نَبِيِّهِ، فَقَالَ: إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ. وَكَانَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله هُوَ الْمُتَوَسِّمَ وَأَنَا بَعْدَهُ، وَالْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِي هُمُ الْمُتَوَسِّمُونَ»[4].

---

۱. بصائر الدرجات ص۳۷۷ ح ۹؛ بحار الأنوار ج۵۷ ص۱۳۳ ح ۵.

۲. بصائر ص۳۷۵ ح ۲.

۳. تفسیر فرات کوفی ص۲۲۸.

۴. بصائر الدرجات ص۳۷۶ ح ۹.

خداوند، تبارك وتعالی، ارواح را دو هزار سال پیش از بدن‌ها آفرید. آنگاه در پیشانی هرکدام نوشت: مؤمن یا کافر... سپس در قرآن بر محمد ﷺ فروفرستاد: «إنّ في ذلك لآيات للمتوسّمين». رسول خدا از متوسّمین بود و پس از او من و امامان بعدی از دودمانش نیز چنین هستیم.

۴. در همان کتاب، از عبدالرحمن بن بشر بن کثیر:

«حَجَجْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه‌السلام. فَلَمَّا صِرْنَا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، صَعدَ عَلَى جَبَلٍ فَأَشْرَفَ فَنَظَرَ إِلَى النَّاسِ، فَقَالَ: مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَأَقَلَّ الْحَجِيجَ.

فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ الرَّقِّيُّ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! هَلْ يَسْتَجِيبُ اللهُ دُعَاءَ هَذَا الْجَمْعِ الَّذِي أَرَى؟ قَالَ: وَيْحَكَ يَا أَبَا سُلَيْمَانَ! إِنَّ اللهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ؛ الْجَاحِدُ لِوَلَايَةِ عَلِيٍّ كَعَابِدِ وَثَنٍ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَلْ تَعْرِفُونَ مُحِبَّكُمْ وَمُبْغِضَكُمْ؟ قَالَ: وَيْحَكَ يَا بَا سُلَيْمَانَ! إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يُولَدُ إِلَّا كُتِبَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ. إِنَّ الرَّجُلَ لَيَدْخُلُ إِلَيْنَا بِوَلَايَتِنَا وَبِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِنَا، فَتَرَى مَكْتُوباً بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ. وَقَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَ: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ، نَعْرِفُ عَدُوَّنَا مِنْ وَلِيِّنَا»[1].

ابن کثیر گفت: در خدمت حضرت صادق عليه‌السلام به حج رفتم. در بین راه برفراز کوه رفت و به مردم نگریست و فرمود: چقدر داد و فریاد زیاد است، ولی حاجی کم است!

داود رقی عرض کرد: یا ابن رسول الله! آیا دعای این جمعیت که می‌بینم مستجاب می‌شود؟ فرمود: وای بر تو ای اَبو سلیمان! خداوند نمی‌آمرزد کسی را که شریک برایش قرار دهد، منکر ولایت علي عليه‌السلام مانند بت‌پرست است.

گفت: فدایت شوم! آیا شما دوستان و دشمنان خود را می‌شناسید؟ فرمود: ای ابوسلیمان! هر بنده‌ای که متولد شود در پیشانی او نوشته است مؤمن است یا کافر. شخص پیش ما می‌آید مدعی ولایت ما و بیزاری از دشمنانمان است و در پیشانی او نوشته که مؤمن است یا کافر. خداوند در این آیه می‌فرماید: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ. ما دوست را از دشمن تشخیص می‌دهیم.

---

۱. بصائر الدرجات ص۳۷۸؛ بحار الأنوار ج۲۴ ص۱۲۳ ح۱.

۵. در همان کتاب، از معاویهٔ دُهنی از امام صادق علیه‌السلام ذیل آیهٔ «يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ»[1].

گناهکاران با نشانه‌هایشان شناخته شوند، آنگاه از موهای پیشانی و پاهایشان گرفته شوند.

فرمود:

«فَقَالَ: يَا مُعَاوِيَةُ! مَا يَقُولُونَ فِي هَذَا؟ قُلْتُ: يَزْعُمُونَ أَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَعْرِفُ الْمُجْرِمِينَ بِسِيمَاهُمْ فِي الْقِيَامَةِ، فَيَأْمُرُ بِهِمْ فَيُؤْخَذُ بِنَوَاصِيهِمْ وَأَقْدَامِهِمْ، فَيُلْقَوْنَ فِي النَّارِ. فَقَالَ لِي: وَكَيْفَ يَحْتَاجُ الْجَبَّارُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى مَعْرِفَةِ خَلْقٍ أَنْشَأَهُمْ وَهُمْ خَلْقُهُ؟ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا ذَلِكَ؟ قَالَ: لَوْ قَامَ قَائِمُنَا أَعْطَاهُ اللهُ السِّيمَاءَ، فَيَأْمُرُ بِالْكَافِرِ فَيُؤْخَذُ بِنَوَاصِيهِمْ وَأَقْدَامِهِمْ...» تا آخر حدیث[2].

امام صادق علیه‌السلام در بارهٔ آیهٔ «يُعرَف المجرمون بسيماهم فيُؤخَذ بالنّواصي والأقدام» به معاویهٔ دُهنی فرمود: ای معاویه! در بارهٔ این موضوع چه می‌گویند؟ گفت: می‌پندارند که خداوند، تبارك وتعالی، مجرمان را در قیامت به سیمایشان می‌شناسد و امر می‌فرماید که پیشانی و پای آنان را بگیرند و به آتش درافکنند.

فرمود: چگونه خداوند، تبارك وتعالی، به شناخت آفریدگانی نیازمند شود که خود آنان را ساخته و مخلوقان او هستند؟ گفتم: فدایت شوم، مطلب چیست؟

فرمود: مطلب این است که وقتی قائم ما قیام کند، خداوند سیما را به حضرتش می‌بخشد. آنگاه امر می‌فرماید که کافر را با پیشانی و پاهایش بگیرند...

۶. در تفسیر برهان، از محمد بن حنفیه روایت شده است:

«إِنَّمَا حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ شَيْءٌ يَكْتُبُهُ اللهُ فِي أَيْمَنِ قَلْبِ الْعَبْدِ الْمُؤمِنِ. وَمَنْ كَتَبَهُ اللهُ فِي قَلْبِهِ لَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ مَحْوَهُ. أَمَا سَمِعْتَ اللهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ. فَحُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ الْإِيمَانُ»[3].

---

۱. الرحمن: ۴۱.

۲. بصائر الدرجات ص۳۷۶ باب ۱۷ ح ۸؛ اختصاص ص۳۰۴؛ بحار الأنوارج۵۲ ص۳۲۰ ح ۲۶.

۳. البرهان ج۴ ص۳۱۲ ح ۸؛ تأویل الآیات ج۲ ص۶۷۶؛ کنز جمع الفوائد: ۳۳۵؛ آیه در مجادله: ۲۲.

محبت ما اهل بیت، چیزی است که خداوند در سمت راست قلب بنده مؤمن می‌نویسد. کسی که خداوند در قلبش چیزی بنویسد، هیچ کس نمی‌تواند آن را محو و پاک کند. آیا نشنیده‌ای که خدای سبحان می‌فرماید: «آنان‌اند که در دلهاشان ایمان نوشته است و آن را به روحی از جانب خودش آراسته است». محبت ما اهل بیت، همان ایمان است.

پس این حقیقت است که ایمان و کفر بندگان در زمانی پیش از این دنیا ثبت شده و انتخاب سعادت یا شقاوت، در صحیفهٔ دل به قلم الهی و خطی سرّی قبل از جای دادن ارواح در ابدان و امتزاج آنها باهم، و قبل از هبوط آن ارواح از عوالم علوی ملکوتی ثبت شده است. و این، بر کارهایشان در این دنیا اثری نمی‌گذارد.

انتخاب هر فرد بشر، در تکلیف اول و فرجامی که در این دنیا خواهد داشت در چهرهٔ او نوشته می‌شود، و شأن هر هدایت و ضلالتی، پیش از آفرینش و پیش از سفر او به عالم سفلی، تعیین شده است. خداوند تعالی، حالات بندگانش را با این نشان و علامت به جانشینان خود در زمینش شناسانده است، و این عقیده، فساد نمی‌آورد و منافاتی با اختیار ندارد و اختیار را از مکلّفان نمی‌گیرد. واقعیت یادشده اثری بر اعمال بشر ندارد. آنچه بر دلهایشان نوشته شده، نقش و اثری بر بندگان ندارد که در انتخاب عمل و فرجام امورشان اثر کند.

پیشتر گفتیم که آنچه بر دلهای بشر ثبت شده و مواردی مانند معرفت، انکار، ایمان و کفر که در عالم میثاق به دست آورده‌اند، فقط نشانه و علامتی است. مانند بذرهایی که در زمینِ قلب، کاشته می‌شوند، در نسبت به این عالم. پس خداوند بر اساس آزمونها و مشاهدات حالات افراد و اقرار یا استکباری که در فرجامشان دید، و بر اساس ایمان و کفری که از برای هر کسی حاصل شد، و آنچه که از ایمان ملکی آنان دانست و آنچه در ملکوت انتخاب کرده بودند، و دانست که مؤمن در عالم اول، مؤمن در عالم ملکی است و شقی عالم اول، شقی در عالم ملکی است، آنان را در خلق دوم، در دو گروه آفرید. گروهی به سوی بهشت و گروهی به سوی جهنم.

چنانکه به پیامبر خود خبر داده بود:

«فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِن قَبْلُ»[۱].

برآن نبودند که به آنچه پیش از آن تکذیب کرده بودند ایمان بیاورند.

و فرمود:

«فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ»[۲].

گروهی در بهشت خواهند بود و گروهی در دوزخ.

پس تمام آفریدگان به اعتبار حالت سابق میثاقی خود پیش از آمدن به این عالم عنصری، به سعادت یا شقاوت موصوف شده بودند. هرفردی یا سعید است یا شقیّ. سعید به این اعتبار، سعید آفریده شده و شقی نیزبه همین اعتبار، شقی آفریده شد.

این است معنای حدیث شریفی که به روایت ابوالجارود در تفسیرقمی آمده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ: «كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ، فَرِيقاً هَدى وَفَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلالَةُ». قَالَ: خَلَقَهُمْ حِينَ خَلَقَهُمْ مُؤْمِناً وَكَافِراً وَشَقِيّاً وَسَعِيداً، وَكَذَلِكَ يَعُودُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُهْتَدِياً وَضَالًّا. يَقُولُ: إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ، وَهُمُ الْقَدَرِيَّةُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا قَدَرَ، وَيَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَى الْهُدَى وَالضَّلَالَةِ، وَذَلِكَ إِلَيْهِمْ إِنْ شَاؤوا اهْتَدَوْا وَإِنْ شَاؤوا ضَلُّوا. وَهُمْ مَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّةِ.

وَكَذَبَ أَعْدَاءُ اللهِ؛ الْمَشِيَّةُ وَالْقُدْرَةُ لِلَّهِ «كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ» مَنْ خَلَقَهُ اللهُ شَقِيّاً يَوْمَ خَلَقَهُ كَذَلِكَ يَعُودُ إِلَيْهِ شَقِيّاً، وَمَنْ خَلَقَهُ سَعِيداً يَوْمَ خَلَقَهُ كَذَلِكَ يَعُودُ إِلَيْهِ سَعِيداً. قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ... تا پایان حدیث[۳].

امام باقر عليه السلام در بیان آیهٔ «كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ، فَرِيقاً هَدى وَفَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلالَةُ» (همچنانکه شما را آفرید، باز خواهید گشت، گروهی را هدایت و گروهی

---

۱. یونس: ۷۴.

۲. شوری: ۷.

۳. تفسیر قمی ج۱ ص۲۲۶ ذیل آیات ۲۹ و ۳۰ سوره اعراف؛ بحار الأنوار ج۵ ص۹ ح ۱۳؛ نور الثقلین ج۲ ص۱۸.

را گمراهی سزاوار است) فرمود: خداوند خلق را در هنگام آفرینش مؤمن و کافر و سعید و شقی آفرید، و همان گونه در روز قیامت هدایت شده و گمراه باز خواهند گشت. خداوند می‌فرماید: «إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّياطِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» (اینان ولایت شیطانها را به جای خدا پذیرفتند و می‌پندارند که هدایت یافته‌اند). و اینان قَدَریه هستند که می‌گویند قَدَری در کار نیست. گمان دارند که خودشان بر هدایت و گمراهی قادرند، و به دست آنان است اگر خواستند هدایت شوند و اگر خواستند گمراه شوند. آنان مجوسان این امتند. دشمنان خدا دروغ می‌گویند. مشیت و قدرت از آن خداست، همچنانکه شما را آفرید باز خواهید گشت. آن را که در روز خلقت، شقی آفرید، شقی باز خواهد گشت و آن را که هنگام آفرینش سعید آفرید، به سوی خدا سعید باز خواهد گشت. رسول خدا ﷺ، فرمود: شقی در شکم مادرش شقی است و سعید در شکم مادرش سعید است.

و شاید کلام پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «الشقيُّ مَن شَقيَ في بطن أُمِّهِ وَالسَّعيدُ مَن سعد في بَطن أُمّه»[1]، خبر دادن و آگاه کردن باشد به اینکه پایانی که آنان در این دنیا به آن می‌رسند، براساس آنچه خود در این دنیا برگزیده‌اند، با وضعیتی که در میثاق به آن رسیده‌اند، توافق دارد. و شاید مراد از «أُمّ» همان طینت و خاک آنها باشد؛ زیرا اصل انسان و آنچه انسان از آن زاده می‌شود، یا آنچه در بدایت و نهایت گرد می‌آورد، همان خاک و گِل است. همچنانکه لوح محفوظ و فاتحة الکتاب و محکمات قرآن را «أُمّ الکتاب» و مکه معظمه را «أُمّ القُری» و توده شامل مغز و حواسّ انسان را «أُمّ الرأس» می‌گویند.

پس معنای حدیث چنین می‌شود: سعید در این دنیا آن کسی است که در گل و طینت سعید شد، و شقی آن است که در آنجا شقی شد.

این در صورتی است که مراد از خلق، در حدیث ابی جارود، «خلق تکوین» باشد.

---

۱. الزهد ص۱۴ ح ۲۸؛ بحار الأنوارج۵ ص۱۵۳؛ عوالي اللئالي ج۱ ص۳۵؛ در منابع اهل سنت: المعجم الکبیرج۹ ص۱۰۰؛ المعجم الأوسط ج۳ ص۱۰۷؛ المعجم الصغیرج۲ ص۵؛ فیض القدیرج۴ ص۱۸۴ رقم ۴۸۰۹؛ کشف الخفاء عجلونی ج۱ ص۴۵۲.

و شـاید مـراد از آن «خلـق تقدیـر» باشـد. آنچـه امـام علیه‌السلام در ردّ دیـدگاه قدریـه فرمـود، ایـن را تأییـد می‌کنـد.

پس توجیـه حدیث ایـن می‌شـود کـه: آن کسـی را کـه خداونـد متعـال بـا «علـم ازلـی خـود» در اصل خلقـت، شـقی مقـدّر نمـود، شـقی اسـت. و آن کـه سـعادت او را مقـدّر نمـود، سـعید خواهـد شـد.

معنای حدیث در بیان علامه طُرَیحی

شیخ ما علامه طریحی نجفی، در معنای حدیث شریف گوید:

بهتریـن سـخنی کـه در معنـای حدیـث می‌تـوان گفـت، آن اسـت کـه گفته‌انـد: شـقیّ کـه بـه نهایـت شـقاوت رسـیده، کسـی اسـت کـه خداونـد علـم دارد کـه او در فعلـش شـقی خواهـد شـد، بـه سـبب انتخـاب کفـر و معصیتـی کـه «فی بطـن امه (در شـکم مـادرش)» کـرده بـود. گویـی کـه از همـان هنـگام شـقیّ بـوده و خداونـد ایـن را می‌دانسـته. و معلـوم قابـل تغییـر نیسـت. زیـرا علـم بـه معلـوم ـ همچنـان کـه هسـت (علـی مـا هـو علیـه) ـ تعلـق می‌گیـرد. و معلـوم از علـم تبعیـت نمی‌کنـد. مثـلاً اگـر زیـد در علـم خداونـد سـیاه بـوده اسـت، پـس ایـن علـم الهـی او را سـیاه نمی‌کنـد. نـام نهـادن او بـه شـقی در شـکم مـادر، نوعـی مبالغـه اسـت. یعنـی: حتمـاً آنگونـه خواهـد شـد. ماننـد ایـن آیـه شـریفه کـه می‌فرمایـد: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ»[1]، یعنـی اینکـه تـو خواهـی مُـرد (نـه اینکـه الآن مـرده هسـتی).[2]

ایـن توجیـه، از صریـح روایتـی کـه رئیـس اصحـاب حدیـث، شـیخ مـا، صـدوق قُدِّس سِرُّه، در کتـاب توحیـد روایـت کـرده، اسـتفاده می‌گـردد. وی از ابن ابـی عمیـر روایـت می‌کنـد:

سَـأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَـى بْنَ جَعْفَرٍ علیه‌السلام عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُـولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: الشَّقِيُّ مَنْ شَـقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّـعِيدُ مَنْ سَـعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ. فَقَالَ: الشَّـقِيُّ مَنْ عَلِمَ اللهُ وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَـيَعْمَلُ أَعْمَالَ الْأَشْـقِيَاءِ، وَالسَّـعِيدُ مَنْ عَلِمَ اللهُ وَهُـوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّـهُ سَـيَعْمَلُ أَعْمَالَ السُّـعَدَاءِ. قُلْتُ لَهُ: فَمَـا مَعْنَى قَوْلِـهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّـرٌ

---

۱. زمر: ۳۰.

۲. مجمع البحرین ج۱ ص۲۴۹ (ماده شقق).

لِمَـا خُلِقَ لَهُ؟ فَقَـالَ: إِنَّ اللهَ عَـزَّوَجَلَّ، خَلَـقَ الْجِنَّ وَالْإِنْـسَ لِيَعْبُدُوهُ وَلَـمْ يَخْلُقْهُمْ لِيَعْصُـوهُ. وَذَلِـكَ قَوْلُـهُ عَزَّوَجَـلَّ: وَما خَلَقْـتُ الْجِـنَّ وَالْإِنْـسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. فَيَسَّـرَ كُلًّا لِمَا خُلِقَ لَهُ، فَالْوَيْلُ لِمَنِ اسْتَحَبَّ الْعَمَى عَلَى الْهُدَى[1].

محمد بن ابی عمیر گفت: أبوالحسن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را پرسیدم از معنی قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «شقی در شکم مادرش شقی شده و سعید در شکم مادرش سعید شده».

امام علیه السلام فرمود: شقی کسی است که خدا دانسته که او به زودی اعمال اشقیا را به عمل آورد، و حال آنکه او در شکم مادرش باشد. و سعید کسی است که خدا دانسته که او به زودی اعمال نیکبختان را به عمل آورد، و حال آنکه او را در شکم مادرش باشد.

گفتم: پس معنی کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله چیست که فرمود: «عمل کنید، که هرکس برای آنچه به جهت آن آفریده شده است، توفیق یافته است و برای او آسان شده است».

فرمود: خداوند، عزّوَجلّ، جنّ و اِنس را آفرید برای آنکه او را بپرستند، و ایشان را نیافرید برای آنکه او را نافرمانی کنند. و این است معنی قول خداوند عزّوجلّ، که فرمود: وَما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، یعنی: نیافریدم پریان و آدمیان را مگر برای آنکه بپرستند مرا. بروجه اختیار، نه به طریق اجبار. پس هریک را توفیق داده برای آنچه او را به جهت آن آفریده است. پس وای برکسی که کوریِ ضلالت و گمراهی را برراه راست برگزینند.

این مطلب را از روایتی که پیش از این، از کتاب کافی و توحید، از امام صادق علیه السلام آوردیم، نیزفهمیده می‌شود، که فرمودند:

إِنَّ اللهَ خَلَـقَ السَّـعَادَةَ وَالشَّـقَاءَ قَبْـلَ أَنْ يَخْلُـقَ خَلْقَـهُ. فَمَـنْ عَلِمَهُ اللهُ سَـعِيداً لَمْ يُبْغِضْـهُ أَبَـداً. وَإِنْ عَمِلَ شَـرّاً أَبْغَضَ عَمَلَهُ وَلَـمْ يُبْغِضْهُ. وَإِنْ عَلِمَهُ شَـقِيّاً لَمْ يُحِبَّهُ اللهُ أَبَـداً...» تـا آخر حديث[2].

---

۱. توحید ص۳۵۶ ح ۳؛ بحار الأنوار ج۵ ص۱۵۷.

۲. الکافي ج۱ ص۱۵۲ ح ۱؛ توحید ص۳۵۷ ح ۵.

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: همانا خداوند عزّوجلّ، نیکبختی و بدبختی را آفرید پیش از آنکه خلق خود را بیافریند. پس هرکه خدا او را نیکبخت دانست، هرگز او را دشمن ندارد، حتی اگر کار بدی را انجام دهد، عملش را دشمن دارد و شخص او را دشمن ندارد. اما اگر او را بدبخت دانسته باشد، هرگز او را دوست ندارد...

پس هرگاه خدا چیزی را دوست داشت، هرگز آن را دشمن ندارد. و هرگاه چیزی را دشمن داشت، هرگز آن را دوست ندارد. با این وجه، مراد از آفرینش انسان به صورت شقیّ و سعید، همان آفرینش تقدیری است، نه آفرینش تکوینی. و این معنی از خلقت، در احادیثی که در مورد آفرینش افعال بندگان وارد شده، بیان شده است.

به عنوان نمونه به این چهار حدیث توجه شود:

۱. در عیون أخبار الرضا علیه‌السلام به اسناد خویش از عبدالسلام بن صالح هِرَوی آورده که می‌گوید:

سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا علیه‌السلام يَقُولُ: أَفْعَالُ الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ. قُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! مَا مَعْنَى مَخْلُوقَةٌ؟ قَالَ: مُقَدَّرَةٌ.[1]

هروی گوید: امام رضا علیه‌السلام فرمود: کارهای بندگان مخلوقند. گفتم ای فرزند رسول خدا، یعنی چه مخلوقند؟ فرمود: یعنی مقدّرند.

۲. در همان کتاب به اِسنادِ خود آورده که امام رضا علیه‌السلام در ضمن نوشتار خود برای مأمون در مورد «محض الإسلام» نوشت:

«أَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها، وَأَنَّ أَفْعَالَ الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ لِلّٰهِ تَعَالَى، خَلْقَ تَقْدِيرٍ لَا خَلْقَ تَكْوِينٍ، وَاللهُ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» تا پایان حدیث[2].

خداوند، تبارکَ وَتعالی، هیچ کس را جز به اندازهٔ توانش تکلیف نمی‌کند. و کارهای بندگان مخلوق است، به خلق تقدیر، نه به خلق تکوین. و خداوند خالق هر چیز است.

۳. در کتاب توحید، به اسناد از امام صادق علیه‌السلام آمده است:

«إِنَّ أَفْعَالَ الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ خَلْقَ تَقْدِيرٍ لَا خَلْقَ تَكْوِينٍ» ومعنى ذلك أنّ الله تبارك

---

۱. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام ج۲ ص۱۲۵؛ معاني الأخبار ص۳۹ ح ۵۲.

۲. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام ج۱ ص۱۳۲ باب ۳۵.

وتعالـی لـم یـزل عالمـاً بمقادیرهـا قبـل کونهـا»[1].

امـام صـادق علیه‌السلام فرمـود: کارهـای مـردم، خلـق تقدیـر اسـت نـه خلـق تکویـن. (شـیخ صـدوق مـی‌نویسـد) بدیـن معنـا کـه خداونـد تبـارك وتعالـی پیـش از تکویـن آنهـا، نسـبت بـه مقـدّرات آنهـا دانـا بـوده اسـت.

۴. در همان کتاب، از حمدان بن سلیمان آورده که می‌گوید:

«عَـنْ حَمْـدَانَ بْـنِ سُـلَيْمَانَ قَـالَ: كَتَبْـتُ إِلَـى الرِّضَـا علیه‌السلام أَسْـأَلُهُ عَـنْ أَفْعَـالِ الْعِبَـادِ، أَمَخْلُوقَـةٌ هِـيَ أَمْ غَيْـرُ مَخْلُوقَـةٍ؟ فَكَتَـبَ علیه‌السلام: أَفْعَـالُ الْعِبَـادِ مُقَـدَّرَةٌ فِـي عِلْـمِ اللهِ عَـزَّ وَجَـلَّ، قَبْـلَ خَلْـقِ الْعِبَـادِ بِأَلْفَـيْ عَـامٍ» تـا آخـر حدیـث[2].

حمـدان بـن سـلیمان گویـد: بـه محضـر امـام رضـا علیه‌السلام نوشـتم و دربـارۀ کارهـای بنـدگان پرسـیدم کـه آیـا مخلـوق اسـت یـا غیـر مخلـوق؟ امـام در پاسـخ نوشـت: کارهـای مـردم در علـم خداونـد عـزّوجـلّ، دو هـزار سـال پیـش از آفرینـش بنـدگان، مقـدر بـوده اسـت.

نقدی برکلام طُرَیحی در معنای حدیث: استعمال، حقیقی است نه مجاز

شیخ اجـل طریحی قُـدّس سرُّه، در باب کلام رسـول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله کـه فرمـود: «شـقی در شـکم مادر شـقی شـده اسـت» مجاز را فهمیده، که خطا اسـت و حدیث شـریف در این وجه به کار نرفتـه اسـت. آیۀ شـریفۀ «إِنَّكَ مَيِّـتٌ وَإِنَّهُم مَيِّتُونَ» نیزفقـط بروجه حقیقت اسـت، نه مجاز.

در مورد وجهـی کـه در معنـای حدیـث یاد شـد، امر کاملاً آشـکار اسـت. در مورد آنچـه در وجه اخیر ذکر شـد، بـرای ایـن اسـت کـه هیئـت فاعـل نشـان می‌دهـد کـه ذات، متصـف بـه مـاده اسـت و مـاده وصفـی عنوانـی بـرای آن اسـت. و نسـبت دادن و متّصـف نمـودن امـری اسـت کـه وجود دخلـی در شـکل‌گیری آن نـدارد و فرض آن کافـی اسـت، و زمان هـم داخـل در مدلـول هیئـت مشـتق و مـادۀ آن نیسـت.

امـا نسـبت، گاهـی بـا قطـع نظـر از وجـود ملاحظـه می‌گـردد، ماننـد اینکـه بگوییـم: «الانسـان ناطـقٌ» یـا: «العـدم سـابقٌ».

---

۱. توحید ص۴۱۶ ح ۱۵.

۲. توحید ص۴۱۶ ح ۱۶.

و گاهی به اعتبار وجود ملاحظه می‌شود، یا در زمان حال مانند: «زید ایستاده است»، یا در گذشته مانند: «زید دیروز زد»، یا در آینده قبل از تحقق مبدأ و فاعلیت آن، مانند آیهٔ شریفهٔ:

«إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ»[۱].

تو مرده‌ای و آنها مرده‌اند (یعنی تو خواهی مرد و آنها خواهند مرد).

و آیهٔ شریفهٔ:

«إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ»[۲].

تو مردم را برای روزی گرد آورده‌ای (یعنی گرد خواهی آورد).

و کلام امیرالمؤمنین عليه‌السلام که در مورد ابن ملجم لعنة الله علیه فرمود:

«هو قاتلی»[۳].

او قاتل من است (یعنی من به دست او کشته خواهم شد).

و یا قول صحابه قبل از واقعهٔ طَفّ (کربلا) که در مورد ابن سعد لعنة الله علیه می‌گفتند: «این قاتل حسین عليه‌السلام است»[۴]. و این سخن نزد آنان معروف بود. و مانند اینکه ما خطاب به امام زمان عليه‌السلام می‌گوییم:

«یا رافع الظلم! یا باسط العدل! یا ممیت الفتن! و یا محیی السنن».[۵]

ای بردارندهٔ ستم، ای گسترانندهٔ عدل، ای میرانندهٔ فتنه‌ها، و ای احیا کنندهٔ سنت ها.

و مانند آنها.

---

۱. زمر: ۳۰.

۲. آل عمران: ۹.

۳. بنگرید: مقتل امیرالمؤمنین عليه‌السلام نوشته ابن ابی الدنیا، به تحقیق علامه سید عبدالعزیز طباطبائی، در نشریه تراثنا شماره ۱۲ ص۱۱۳ ح ۷۵.

۴. ارشاد شیخ مفید ج۲ ص۱۳۱؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ج۴۵ ص۴۸.

۵. این مضامین در زیارتنامه‌های حضرت بقیة الله أرواحنا فداه آمده است. بنگرید: بحار الأنوار ج۱۰۰، کتاب المزار.

پس مفهوم مشتق، جهت عامّی دارد که بر تمامی این موارد و امثال آنها منطبق می‌شود و هیچکدام از آنها مَجاز نیست. صِدق و اِطلاق بر تمامیِ آنها حقیقی است، و سازگار با وجود موضوعٌ له، و تحقّق آن در تمامیِ آنها است.

خلاصه چیزی دارای مبدأ باشد، آن چیز ـ از حیث ذات ـ اعم است از اینکه با آن مبدأ باشد یا نباشد، و اعم است از اینکه آن مبدأ در زمان حال موجود باشد یا پیش از این موجود بوده یا بعد از این تحقق خواهد یافت. پس اطلاق این خصوصیات، مربوط به موارد اطلاق هستند، و داخل در وضع نیستند. پس کاربرد لفظ روایت، بر وجه حقیقی است نه مجازی.

نتیجه بحث

برگردیم به بحث اصلی. نتیجه آنکه انسان به اعتبار اتّصاف به سعادت یا شقاوت، با اقرار به ولایت یا استکبار از قبول آن در خلقتِ اول، و توافق آن با فرجام سعادت یا شقاوتش در دنیا و تطابق آن با اختیار و انتخابش که در میثاق به آن متّصف شده است، سعید یا شقیّ آفریده شده است. این وصف برای هر فرد و ایمان یا کفری که انتخاب کرده و در خلقت اول برگزیده، بر قلب او حکّ شده است، و بر پیشانی هر شخص مؤمن یا کافر نگاشته شده است.

و این معنی می‌تواند منظور اخباری باشد که معرفت و انکار را از صُنع خداوند متعال می‌داند، و می‌گوید که بندگان در پدید آمدن آنها هیچ نقشی ندارند، ولی با این همه نسبت به قبول آنها اختیار دارند. مانند حدیثی که شیخ رئیس اصحاب حدیث، جناب صدوق رحمه الله در توحید به اِسناد خویش آورده که عبدالرحیم قصیر می‌گوید:

«كَتَبْتُ عَلَى يَدَيْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه‌السلام:... إلى أن قال: اخْتَلَفَ النَّاسُ جُعِلْتُ فِدَاكَ بِالْعِرَاقِ فِي الْمَعْرِفَةِ وَالْجُحُودِ، فَأَخْبِرْنِي، جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَهُمَا مَخْلُوقَانِ... فَكَتَبَ عليه‌السلام عَلَى يَدَيْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ: سَأَلْتَ عَنِ الْمَعْرِفَةِ مَا هِيَ. فَاعْلَمْ رَحِمَكَ اللهُ أَنَّ الْمَعْرِفَةَ مِنْ صُنْعِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْقَلْبِ مَخْلُوقَةٌ، وَالْجُحُودَ صُنْعُ اللهِ فِي الْقَلْبِ مَخْلُوقٌ، وَلَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهِمَا مِنْ صُنْعٍ، وَلَهُمْ فِيهِمَا الاِخْتِيَارُ مِنَ الاِكْتِسَابِ. فَبِشَهْوَتِهِمُ الْإِيمَانَ اخْتَارُوا الْمَعْرِفَةَ،

فَكَانُوا بِذَلِكَ مُؤْمِنِينَ عَارِفِينَ. وَبِشَهْوَتِهِمُ الْكُفْرَ اخْتَارُوا الْجُحُودَ، فَكَانُوا بِذَلِكَ كَافِرِينَ جَاحِدِينَ ضُلَّالًا. وَذَلِكَ بِتَوْفِيقِ اللهِ لَهُمْ وَخِذْلَانِ مَنْ خَذَلَهُ اللهُ، فَبِالاخْتِيَارِ وَالِاكْتِسَابِ عَاقَبَهُمُ اللهُ وَأَثَابَهُمْ» تا آخر حدیث[1].

عبد الرحیم قصیر گفت: عریضه‌ای به خدمت امام جعفر صادق علیه‌السلام نوشتم و به دست عبد الملك بن اَعیَن دادم که به آن حضرت برساند به این مضمون که مردم در چند مورد اختلاف کرده‌اند... مردم در عراق در باب معرفت و جحود که شناخت و انکار است اختلاف کرده‌اند، پس مرا خبر ده که آیا این دو امر مخلوقند؟... امام علیه‌السلام در پاسخ نوشت: سؤال کردی در بارهٔ معرفت که آن چیست. پس بدان ـ خدا تو را رحمت کند ـ که معرفت از صنع خداوند، عزّ وجلّ، در دل است، که مخلوق است، و جحود نیز صنع خدا است که در دل است و مخلوق است، و بندگان را در این دو امر صُنعی نیست، و ایشان را در اکتسابِ اینها اختیار است. پس بدان سبب که ایشان ایمان را خواهش داشتند، معرفت را برگزیدند و به این واسطه مؤمن و عارف شدند. و بدان سبب که ایشان کفر را خواهش داشتند، جحود را برگزیدند و به این واسطه کافر جاحد گمراه شدند. و این به توفیقِ خداوند است که ایشان را توفیق داده و آنان را واگذاشته است. پس خدا به اختیار و اکتساب، ایشان را کیفر یا پاداش می‌دهد.

چهار وجه در توضیح و معنای حدیث

این حدیث چهار وجه دارد.

وجه اول: اینکه معرفت و انکار، هریک، به اعتبار افراد و صاحبانشان ملاحظه شود. به اینکه از معرفت، معرفتِ دارندگان آن اراده شود، و از انکار، انکارِ منکران خواسته شود. با این همه، از مراد از خلق، خلق تکوین است.

پس مراد از معرفت و انکار، که دو آفریدهٔ خداوند متعال است، همان معرفت و انکار فطری اصلی است که در دلها به ودیعت نهاده و ثبت شده است و در عالم میثاق به دست آمده است. پس بندگان بر همان معرفت و انکار آفریده شده‌اند که بر قلب‌های

---

۱. توحید ص۲۲۶ ح ۷.

دارندگان آنها نگاشته شده است. و در این دنیا بندگان را صنعی برای آنها نیست، بلکه در خلق اول کسب شده‌اند. پس سعید، کسی است که بر سعادت اصلی میثاقی خود خلق شده است، و شقیّ کسی است که بر شقاوت فطری که در سابق بر او محقق شده بود، خلق شده است. و بندگان در این دنیا برای کسب معرفت و انکاری که در همین دنیا خواهند داشت مختارند (نه آن معرفت و انکاری که در عالم میثاق کسب کرده بودند).

همچنین ممکن است که معرفت و انکار، نسبت به آنچه دو گروه در این دنیا به آن خواهند رسید، لحاظ شود. زیرا معرفت وانکار هر فردی، بر قلب او نوشته و ثبت شده است، همانگونه که ادله آن را سابقاً خواندیم.[1]

وجه دوم: معرفت و انکار، به تنهایی، به اعتبار اشخاص در این عالم موجود ملاحظه گردد. لکن مراد از «خلق الله» را خلق تقدیر بدانیم، نه خلق تکوین. پس معنی چنین می‌شود که معرفت و انکار، در علمِ خداوند متعال، مانند سایر افعال بندگان، مخلوقِ تقدیریِ خداوند متعال است. یعنی: مقدّر است و به اعتبار تقدیر، آنها صُنعی در آن ندارند، ولی اختیارِ اکتساب دارند.

وجه سوم: معرفت و انکار با هم، نسبت به هر فردی از جمیع افراد بشر ملاحظه گردد، و مراد از خلق را خلق تکوین بدانیم، و مقصود از معرفت و انکار را شناخت این دنیا و انکار آن بدانیم که بندگان کسب می‌کنند. پس در این حال، منظور از آفرینش آنها، آفرینش موجِب و مادهٔ آنهاست، که همان عقل و نفس است. زیرا قلب ملکوتی انسانی، در اصل فطرتش، که از خداوند متعال حاصل شده است ـ چنانکه سابقاً به تفصیل در این باره گفته‌ایم ـ مانند آیینه‌ای است که بین دو قوهٔ علمی نصب شده باشد. یکی از آنها در سمت راست و دیگری در سمت چپ او قرار دارند، که در اخبار به مَلَک و شیطان نامگذاری شده‌اند و ما آنها را به قوه عاقله و وهمیه می‌شناسیم و تمامی افراد بشر در این دو قوه در یک مسیر هستند. آنان به نور عقل، به سوی خدا روی می‌آورند، او را می‌شناسند و واحد می‌دانند. و به تعلیم او، شناخت حاصل می‌کنند و هرچه به او اضافه شود، به

---

۱. مصنف در حاشیه این موضع از کتاب برای بحث «کفر اصلی و جحود فطری» به حدیثی از کافی استناد کرده که از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است (کافی، ج۲، باب القسوة، ص۳۳۰، ح ۱).

خدا اضافه شده و به او نسبت داده می‌شود. از سویی به تعلیم نفس و قوهٔ وهمیّه، انسان پروردگار خود را انکار می‌کند و در فراموشی قرار می‌گیرد و افعال مضاف به او، به شیطان اضافه می‌گردد و به او نسبت داده می‌شود، چنانکه در روایتی از امام باقر علیه‌السلام آمده است:

«فما کان من حسنات فللّه وما کان من سیئات فللشیطان»[۱].

پس هرچه کار نیک است برای خداست و هرچه کار زشت است برای شیطان است.

بنا بر این، مراد از خلقِ معرفت و انکار، عبارت است از خلقِ عقل و نفس. و این گونه تعبیر، تعبیر از سبب به مسبّب است.

نیز ممکن است مراد از خلق معرفت و انکار در هر شخصی به خلق تکوینی، آفرینش خود آنها باشد، نه خلقت موجب آنها با ارادهٔ ثبت و کتابت از خلق نسبت به لحاظ عالَم تکلیف که هر فردی دارد.

وجه چهارم: معرفت و انکار، هر دو با هم از هر کسی لحاظ شود، و مراد از خلق، خلق تقدیری باشد نه خلق تکوینی. پس این دو، نسبت به دو عالم تکلیف ملاحظه می‌شوند: تکلیف ذرّی و تکلیف مُلکیِ شهودی.

معنای حدیث این چهار وجه را دارد، که به اعتباری می‌توان آنها را شش وجه دانست. بهترین وجه در این میان، وجه اول و پس از آن وجه دوم است.

به هر حال، خلق معرفت و انکار در دلهای بشر، اثری در فرجام امور انسان ندارد و کار را به جبرِ فاسد نمی‌کشاند و اختیار را از انسان نمی‌گیرد. به این یافته‌ها در حدیث عبدالرحیم قصیر اشاره شده که در آن، امام علیه‌السلام فرمود:

«وَلَهُم فِيهِمَا الاختيار مِن الاكتساب، فَبِشَهوَتِهِم الإيمان اختاروا المَعرِفَة فَكانُوا بِذلِكَ مؤمنينَ عارِفين، وَبِشَهوَتِهِم الكُفرَ اختارُوا الجُحُودَ فَكانُوا بِذلِكَ كافِرينَ جاحِدينَ ضُلّالاً»[۲].

و برای آنان در به دست آوردن این دو، اختیار است. با خواهش ایمان، معرفت را انتخاب می‌کنند و بدان سبب مؤمن و عارف شوند. و با خواهش کفر، انکار را

---

۱. محاسن ص۲۵۱؛ بحار الأنوار ج۷۰ ص۲۲۸ ح ۳.

۲. توحید ص۲۲۶ ح ۷.

انتخاب می‌کنند و بدان سبب کافر و جاحد و گمراه می‌گردند.

این کلام امام علیه السلام می‌رساند که معرفت و انکار یعنی ایمان و کفر، که در دلهای بشر خلق شده‌اند، با اختیار منافات ندارد. معنای این حدیث، با اکتساب ایمان و کفر به اختیار انسان و پیروی آنها به ارادهٔ انسانِ مکلّف، تضادّی ندارد. چرا که پاداش و کیفر الهی فقط براساس اختیار و اکتساب است.

آنگاه امام علیه السلام فرمود:

«وَذلِكَ بِتَوفيقِ اللهِ تَعالى لَهُم وَخِذلانِ مَن خَذَلَهُ، فَبِالاختيارِ وَالاكتِسابِ عاقَبَهُمُ اللهُ وَأثابَهُم...» تا آخر حدیث.

و این به سبب توفیق خداوند تعالی است برای ایشان و خذلان کسی که او را خذلان داده است. پس با اختیار و اکتساب آنان را عقاب و ثواب کند...

و این اشاره است به اینکه بازگشت توفیق و خذلان به این دنیاست، و این دو، مدخلیتی در این اکتساب دارند، و این دو، تابعِ اراده و اختیار مکلّف هستند. هرکس هدایت را برگزید، خداوند توفیقش می‌دهد. و هرکه حیات دنیا را برآخرت ترجیح داد، خداوند او را گرفتار خذلان می‌کند و ضلالت را برایش اراده می‌کند. با پیروی از ارادهٔ اختیاری نه ارادهٔ حتمیِ ناگزیر و جبری.

توضیح این مطلب، إن شاء الله ذیل آیهٔ «فَمَنْ يُرِدِ اللهُ اَنْ يَهْدِيَهُ‌و يَشْرَحْ صَدْرَهُ‌و...»[۱] خواهد آمد.

بیان علامه مجلسی

شیخ محدث مجلسی در توضیح کلام امام علیه السلام: «إنّ المَعرِفَةَ مِن صُنعِ الله» گوید:

یعنی اصل معرفت یا کمال آن، بعد از اکتساب و تفکر انسان، از طرف خداوند متعال است. افاضه‌کنندهٔ معارف، خداوند متعال است، و تفکر در آن نقش دارد. و پاداش و کیفر، فقط براساس انجام آن مبادی یا ترک آنها است.

شاید معنی این باشد که معرفت فقط از طرف باری تعالی است؛ یا به باقی گذاردن

۱. انعام: ۱۲۵. مصنف به بحثی در این مورد ارجاع داده ولی ظاهراً موفق به نوشتن آن نشده است.

آن در دلهای مردم، یا به بیان انبیاء و حجج الهی علیهم‌السلام. اما مردم مکلّفند که آن را بپذیرند و به زبان خود بدان اقرار آورند. مردم باید درون خود را پیش از این قبول و اقرار، برای حق‌جویی، از عصبیت و عناد و دیگر عوامل محرومیت از حق، مانند تقلید اهل فَساد خالی کنند تا بتوانند حق را بپذیرند.

این است مراد از «اختیار از اکتساب». سپس امام علیه‌السلام توضیح می‌دهد که توفیق و خذلان الهی نیز دخلی در این اکتساب دارد.[1]

برهیچ متأمّلی پوشیده نماند، که این توضیح، با قطع نظر از صحت و سقم آن، غیر تامّ است و در توجیه روایت، قاصر. زیرا در آن، انکار از مخلوقات خداوند محسوب می‌شود و بندگان هیچ دخالتی در آفرینش آن ندارند. پس این بیان در صورتی تامّ خواهد بود که معرفت با جحود، مقرون و شریک در حکم نباشد.

از این بیان که در توضیح نامهٔ عبدالرحمن قصیر گفته شد، معنای چند حدیث روشن می‌شود:

۱. در کافی از فضیل آورده که می‌گوید:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام: أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ. هَلْ لَهُمْ فِيمَا كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمْ صُنْعٌ؟ قَالَ: لا».[2]

فضیل از امام صادق علیه‌السلام در مورد آیهٔ «اولئک کتب في قلوبهم الإيمان» پرسید که آیا در بارهٔ آنچه در دلهاشان نوشته، صنعی دارند؟ فرمود: نه.

۲. در محاسن به اِسناد از حسن بن زیاد آمده است که می‌گوید:

«عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ: حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ. هَلْ لِلْعِبَادِ بِمَا حَبَّبَ، صُنْعٌ؟ قَالَ: لَا وَلَاكَرَامَةَ»[3].

حسن بن زیاد گفت: از امام صادق علیه‌السلام در مورد آیهٔ «حبّب إليكم الإيمان وزيّنه في قلوبكم» پرسیدم که آیا بندگان را در بارهٔ آنچه محبوبشان گردانیده، صنعی

---

۱. بحار الأنوار ج۵ ص۳۲.

۲. الكافي ج۲ ص۱۵ ح ۲، با اشاره به آیه ۲۲ سوره مجادله.

۳. محاسن ج۱ ص۱۹۹؛ بحار الأنوار ج۵ ص۲۲۲ ح ۶، با اشاره به آیه ۷ سوره حجرات.

هست؟ فرمود: نه. کرامتی هم نیست.

۳. در همان کتاب، از ابوبصیر، از امام باقر عليه السلام روایت است که می‌فرماید:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْحُبَّ الَّذِي تُحِبُّونا لَيْسَ بِشَيْءٍ صَنَعْتُمُوهُ، وَلَكِنَّ اللهَ صَنَعَهُ»[1].

امام باقر عليه السلام فرمود: من به خوبی می‌دانم که این محبت به ما دارید، ساختهٔ شما نیست، بلکه خداوند آن را ساخته است.

۴. در همان کتاب، از امام صادق عليه السلام روایت است که می‌فرماید:

«لَمْ يُكَلِّفِ اللهُ الْعِبَادَ الْمَعْرِفَةَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِلَيْهَا سَبِيلًا»[2].

خداوند، بندگان را به معرفت تکلیف نکرده، و راهی برای آنها قرار نداده که بدان دست یابند.

۵. در همان کتاب، از صفوان آمده است:

«عَنْ صَفْوَانَ قَالَ: قُلْتُ لِعَبْدٍ صَالِحٍ: هَلْ فِي النَّاسِ اسْتِطَاعَةٌ يَتَعَاطَوْنَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: لَا، إِنَّمَا هُوَ تَطَوُّلٌ مِنَ اللهِ. قُلْتُ: أَفَلَهُمْ عَلَى الْمَعْرِفَةِ ثَوَابٌ إِذَا كَانُوا لَيْسَ فِيهِمْ مَا يَتَعَاطَوْنَهُ بِمَنْزِلَةِ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ والَّذِي أُمِرُوا بِهِ فَفَعَلُوهُ؟ قَالَ: لَا، إِنَّمَا هُوَ تَطَوُّلٌ مِنَ اللهِ عَلَيْهِمْ وَتَطَوُّلٌ بِالثَّوَابِ»[3].

صفوان گوید: از امام کاظم عليه السلام پرسیدم: آیا مردم برای دستیابی به معرفت استطاعت دارند؟ فرمود: نه، این موهبتی از جانب خداست. گفتم: حال که در این موهبت نقشی ندارند مانند رکوع و سجده که بدان امر شدند و انجام دادند، آیا بر این معرفت ثوابی دارند؟ فرمود: نه، این موهبتی از خداوند بر آنهاست و موهبتی دیگر ثواب آن است.

۶. در قرب الإسناد، از بَزَنطی روایت است که می‌گوید:

«عَنِ الْبَزَنْطِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: لِلنَّاسِ فِي الْمَعْرِفَةِ صُنْعٌ؟ قَالَ: لَا.

۱. محاسن ج۱ ص۱۴۹؛ بحار الأنوار ج۵ ص۲۲۲ ح ۴.
۲. محاسن ج۱ ص۱۹۸؛ بحار الأنوار ج۵ ص۲۲۲ ح ۵.
۳. محاسن ج۱ ص۲۸۱.

قُلْتُ: لَهُمْ عَلَيْهَا ثَوَابٌ؟ قَالَ: يَتَطَوَّلُ عَلَيْهِمْ بِالثَّوَابِ كَمَا يَتَطَوَّلُ عَلَيْهِمْ بِالْمَعْرِفَةِ»[1].

بَزَنطی گوید از امام رضا علیه‌السلام پرسیدم: آیا مردم در معرفت نقشی دارند؟ فرمود: نه. گفتم: آیا ثوابی بر آن دارند؟ پاسخ داد: خداوند ثواب را موهبت می‌فرماید، چنانکه معرفت را به آنان بخشیده بود.

از آنچه ذکر شده، معنی این احادیث و مانند آنها، و عدم تعارض بین آنها، برای ما روشن می‌شود و مشخص می‌شود که هرکدام از آنها به یک معنا برمی‌گردد؛ بعضی به معرفت فطری اصلی، که مردم با آن آفریده شده‌اند: «ولئن سألتهم من خلق السماوات و الأرض ليقولنّ الله»[2]، و بعضی به کمال آنها اشاره می‌کند، و بعضی دیگر به معرفتِ آفریده شده در قلوب بشر به خلقت تکوینی و تقدیری برمی‌گردد.

حدیثی که در کتاب احتجاج آمده، در فهم این احادیث کمک می‌کند. از جمله حدیث احتجاج امام صادق علیه‌السلام بر زندیق که مسائل بسیاری را از حضرتش پرسید.:

«قَالَ: فَمَنْ خَلَقَهُ اللهُ كَافِراً أَيَسْتَطِيعُ الْإِيمَانَ وَلَهُ عَلَيْهِ بِتَرْكِهِ الْإِيمَانَ حُجَّةٌ؟ قَالَ علیه‌السلام: إِنَّ اللهَ خَلَقَ خَلْقَهُ جَمِيعاً مُسْلِمِينَ، أَمَرَهُمْ وَنَهَاهُمْ. وَالْكُفْرُ اسْمٌ يَلْحَقُ الْفاعِلَ حِينَ يَفْعَلُهُ الْعَبْدُ. وَلَمْ يَخْلُقِ اللهُ الْعَبْدَ حِينَ خَلَقَهُ كَافِراً. إِنَّهُ إِنَّمَا كَفَرَ مِنْ بَعْدِ أَنْ بَلَغَ وَقْتاً لَزِمَتْهُ الْحُجَّةُ مِنَ اللهِ، فَعَرَضَ عَلَيْهِ الْحَقَّ، فَجَحَدَهُ، فَبِإِنْكَارِهِ الْحَقَ صَارَ كَافِراً» تا آخر حدیث که طولانی است[3].

پرسید: آیا بنده‌ای که خدا کافرش آفریده، توان ایمان را دارد؟ با اینکه او را در ترک ایمان بهانه دارد (یعنی خداوند خودش او را کافر آفریده است).

امام صادق علیه‌السلام فرمود: خداوند همه خلق را مسلمان آفرید و آنان را امر و نهی فرمود. کفر اسمی است که هنگام ارتکاب به فاعلش می‌رسد، و خداوند در ابتدا هیچ بنده‌ای را کافر نیافرید، و فقط وقتی کافر شود که حجّت بر او تمام شده باشد، پس حقّ بر او عرضه می‌شود و در صورت انکار کافر می‌گردد.

---

۱. قرب الإسناد ص۱۵۱.

۲. لقمان: ۲۵.

۳. احتجاج ج۲ ص۸۴؛ بحار الأنوار ج۵ ص۱۹. در احتجاج: «مکملین» به جای «مسلمین».

پیوست‌ها

پیوست اول: معانی رؤیت خداوند

پیوست دوم: مراد از بعثت در حدیث نبوی

پیوست اول: معانی رؤیت خداوند

باید دانست که رؤیت خدا به چهار معنی قابل بحث است و نفی و اثباتی که در اخبار اهل بیت علم و حکمت علیهم‌السلام وارد شده، هرکدام به یکی از این معانی آمده است.

معنی اول: رؤیت خداوند متعال به دیدهٔ ناتوان جسم و درک خداوند با حواسّ ظاهری عنصری.

بی تردید، هرکس کمترین آشنایی با فرهنگ دینی دارد، این دیدن را در تمام عوالم مُلکی و ملکوتی در دنیا و آخرت محال و ممتنع می‌داند. زیرا احساس یک شیء، حالتی وضعی است برای جوهر حساس، در نسبت با محسوس وضعی. پس اینکه ما چیزی را که وضع و جهت ندارد، محسوس بدانیم، مانند آن است که چیزی بی‌جهت را در جهت فرض کنیم یا چیزی را که وضعیت ندارد را در وضعیتی بپنداریم. و این فرض دو امر متناقض است. پس این فرض محال است.

این مطلب از نامه‌ای برمی‌آید که احمد بن اسحاق به حضور امام هادی علیه‌السلام نوشت، که کلینی و صدوق رحمهما الله روایت کرده‌اند:

«كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عليه‌السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الرُّؤْيَةِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ النَّاسُ. فَكَتَبَ: لَا تَجُوزُ الرُّؤْيَةُ مَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الرَّائِي وَالْمَرْئِيِّ هَوَاءٌ لَمْ يَنْفُذْهُ الْبَصَرُ. فَإِذَا انْقَطَعَ الْهَوَاءُ عَنِ الرَّائِي وَالْمَرْئِيِّ لَمْ تَصِحَّ الرُّؤْيَةُ، وَكَانَ فِي ذَلِكَ الِاشْتِبَاهُ، لِأَنَّ الرَّائِيَ مَتَى سَاوَى الْمَرْئِيَّ فِي السَّبَبِ الْمُوجِبِ بَيْنَهُمَا فِي الرُّؤْيَةِ وَجَبَ الِاشْتِبَاهُ، وَكَانَ ذَلِكَ التَّشْبِيهُ لِأَنَّ الْأَسْبَابَ لَا بُدَّ مِنِ اتِّصَالِهَا بِالْمُسَبَّبَاتِ»[1].

---

۱. الكافي ج۱ ص۹۷ ح ۴، توحيد ص۱۰۹ ح ۷، بحار الأنوار ج۴ ص۳۴ ح ۱۳.

احمد بن اسحاق گوید: به امام هادی علیه‌السلام نامه نوشتم و دربارهٔ دیدن خدا و اختلاف مردم در آن، پرسیدم. پس آن حضرت نوشت: تا وقتی که میان بیننده و دیده شده (هدف دید) هوایی (فضایی) نباشد که دید در آن نفوذ کند، دیدن صورت نگیرد، پس اگر چنین فضایی از میان بیننده و هدف قطع شود، دیدن درست نشود و در آن اشتباه خواهد بود. چون وقتی بیننده در سبب موجب در بین آنها، مساوی آن چیز باشد، اشتباه حاصل می‌شود. و این تشبیه است. زیرا اسباب باید به مسببات متصل باشند.

این قسم رؤیت، همان است که در اخبار مربوطه محال دانسته‌اند، مانند حدیث محمد بن عبید از امام رضا علیه‌السلام، که در کافی و توحید به اسناد روایت شده است:

«كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه‌السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الرُّؤْيَةِ وَمَا تَرْوِيهِ الْعَامَّةُ وَالْخَاصَّةُ، وَسَأَلْتُهُ أَنْ يَشْرَحَ لِي ذَلِكَ. فَكَتَبَ بِخَطِّهِ:

اتَّفَقَ الْجَمِيعُ لَا تَمَانُعَ بَيْنَهُمْ، أَنَّ الْمَعْرِفَةَ مِنْ جِهَةِ الرُّؤْيَةِ ضَرُورَةٌ. فَإِذَا جَازَ أَنْ يُرَى اللهُ بِالْعَيْنِ، وَقَعَتِ الْمَعْرِفَةُ ضَرُورَة. ثُمَّ لَمْ تَخْلُ تِلْكَ الْمَعْرِفَةُ مِنْ أَنْ تَكُونَ إِيمَاناً أَوْ لَيْسَتْ بِإِيمَانٍ. فَإِنْ كَانَتْ تِلْكَ الْمَعْرِفَةُ مِنْ جِهَةِ الرُّؤْيَةِ إِيمَاناً، فَالْمَعْرِفَةُ الَّتِي فِي دَارِ الدُّنْيَا مِنْ جِهَةِ الِاكْتِسَابِ لَيْسَتْ بِإِيمَانٍ، لِأَنَّهَا ضِدُّهُ. فَلَا يَكُونُ فِي الدُّنْيَا مُؤْمِنٌ، لِأَنَّهُمْ لَمْ يَرَوُا اللهَ عَزَّ ذِكْرُهُ. وَإِنْ لَمْ تَكُنْ تِلْكَ الْمَعْرِفَةُ الَّتِي مِنْ جِهَةِ الرُّؤْيَةِ إِيمَاناً، لَمْ تَخْلُ هَذِهِ الْمَعْرِفَةُ الَّتِي مِنْ جِهَةِ الِاكْتِسَابِ أَنْ تَزُولَ وَلَاتَزُولُ فِي الْمَعَادِ. فَهَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يُرَى بِالْعَيْنِ، إِذِ الْعَيْنُ تُؤَدِّي إِلَى مَا وَصَفْنَاهُ»[1].

محمد بن عبید گوید: به حضرت رضا علیه‌السلام نامه نوشتم و در باره دیدن خدا و آنچه عامه و خاصه روایت کرده‌اند، پرسیدم و خواستم که این مطلب را برایم شرح دهد.

حضرت به خطّ خود نوشت: همه اتفاق دارند و اختلافی میان آنها نیست که شناسایی از راه دیدن، ضروری و قطعی است، پس اگر درست باشد که خدا به

---

۱. الكافي ج۱ ص۹۶ ح ۳، توحید ص۱۰۹ ح ۸.

چشم دیده شود، قطعاً شناختن او حاصل شود. آنگاه این شناختن بیرون از این نیست که یا این دیدن همان ایمان است و یا ایمان نیست.

اگر این شناسایی از راه دیدن، همان ایمان باشد، پس معرفت خداوند در دنیا که از راه کسب است، ایمان نباشد، زیرا این معرفت خلاف آن است و باید در دنیا مؤمنی وجود نداشته باشد، زیرا ایشان خداوند ـ عَزَّ ذکرُه ـ را ندیده‌اند. و اگر شناسایی از راه دیدن ایمان نباشد، شناسایی از راه کسب، در معاد نابود نمی‌شود و این چشم نابود می‌شود.

این دلیل است براینکه خداوند ـ عزَّوَجَلَّ ـ به چشم دیده نشود، زیرا دیدن به چشم به آنچه گفتیم می‌رسد.

همچنین حدیث یعقوب بن اسحاق از امام عسکری علیه‌السلام:

«كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ علیه‌السلام، أَسْأَلُهُ كَيْفَ يَعْبُدُ الْعَبْدُ رَبَّهُ وَهُوَلَا يَرَاهُ. فَوَقَّعَ علیه‌السلام: يَا أَبَا يُوسُفَ! جَلَّ سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَالْمُنْعِمُ عَلَيَّ وَعَلَى آبَائِي أَنْ يُرَى. قَالَ: وَسَأَلْتُهُ هَلْ رَأَى رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله رَبَّهُ؟ فَوَقَّعَ علیه‌السلام: إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرَى رَسُولَهُ بِقَلْبِهِ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ مَا أَحَبَّ»[1].

یعقوب بن اسحاق گوید: به امام حسن عسکری علیه‌السلام نوشتم که: چگونه بنده پروردگارش را بپرستد، در صورتی که او را نمی‌بیند؟ آن حضرت نوشت: ای ابو یوسف! آقا و مولا و ولیّ نعمت من و پدرانم بزرگتر از آن است که دیده شود. گفت: از آن حضرت پرسیدم: آیا پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پروردگارش را دیده است؟ در جواب نوشت: خداوند تبارك و تعالی از نور عظمتش به قلب پیغمبرش، آنچه دوست داشت نشان داد.

معنی دوم: رؤیت خداوند به چشم دل و بصیرت باطن و حواسّ روحی قلبی، با حقایق ایمان نه با اعضای بدن.

رؤیت با این معنی در هردو عالم (دنیا و آخرت) جایزاست، ولی چنین دیدنی ویژۀ جانشینان خداوند است، یعنی پیامبران و امامان صلوات الله علیهم، و در درجۀ بعد،

---

۱. الكافي ج۱ باب في إبطال الرؤية ص۹۵ ح ۱، توحيد ص۱۰۸ ح ۲.

عالمان استواری که پیرو آن گرامیان شده و در پرتو نور علمشان راه پیموده‌اند.

به این قسم از رؤیت در چندین حدیث اشاره شده است، از جمله:

۱. در کافی و توحید از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است:

«جَاءَ حَبْرٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبَدْتَهُ؟ قَالَ: فَقَالَ: وَيْلَكَ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَهُ. قَالَ: وَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: وَيْلَكَ، لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ، وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ»[1].

یکی از احبار نزد امیر مؤمنان صلوات الله علیه آمد و گفت: ای امیر مؤمنان آیا هنگامی که پروردگارت را عبادت کرده‌ای، او را دیده‌ای؟ فرمود: وای بر تو، پروردگاری را که نبینم عبادت نمی‌کنم. گفت: چگونه او را دیده‌ای؟ فرمود: وای بر تو، چشم‌ها در مشاهدهٔ دیدگان او را درک نمی‌کنند، بلکه دلها با حقایق ایمان او را می‌بینند.

از این حدیث برمی‌آید که حق عبودیت آن است که براساس رؤیت قلبی حاصل از حقایق ایمان باشد.

۲. در توحید، از مرازم از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است:

«رَأَى رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِقَلْبِهِ»[2].

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، پروردگارش را عزوجل، با قلبِ خود دید.

۳. در توحید از امام ابی الحسن علیه‌السلام روایت شده است:

«سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه‌السلام: هَلْ رَأَى رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، بِقَلْبِهِ رَآهُ. أَمَا سَمِعْتَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى؟ أَيْ لَمْ يَرَهُ بِالْبَصَرِ وَلَكِنْ رَآهُ بِالْفُؤَادِ»[3].

از امام ابوالحسین علیه‌السلام پرسیدم: آیا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، پروردگارش عز وجل را دید؟

۱. الکافي ج۱ ص۹۷ ح۶، بحار الأنوار ج۴ ص۴۴ ح۲۳ به نقل از توحید.

۲. توحید ص۱۱۶، و نقل آن در بحار الأنوار ج۴ ص۴۳ ح۱۹.

۳. توحید ص۱۱۶ ذیل ح۱۹. آیه در سورهٔ نجم: ۱۱.

فرمود: آری. به قلب خود او را دید. آیا نشنیدی که خداوند فرمود: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ» (قلب انچه را دید دروغ نشمرد)؟ یعنی با چشم او را ندید، بلکه با قلب دید.

۴. در کافی از عبدالله بن سنان از پدرش از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده است:

«حَضَرْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه‌السلام، فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ. فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ! أَيَّ شَيْءٍ تَعْبُدُ؟ قَالَ: اللهَ. قَالَ: رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ، وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَان»[۱] تا آخر حدیث.

نزد امام باقر علیه‌السلام بودم. یکی از خوارج آمد و از ایشان پرسید: ای ابوجعفر، چه چیزی را می‌پرستی؟ فرمود: الله. گفت: آیا او را دیده‌ای؟ فرمود: چشم‌ها او را به مشاهدهٔ آشکار نمی‌بینند، ولی دلها او را به حقائق ایمان می‌بینند.

معنی سوم: دیدن مظهری از مظاهر صفات الهی به همین چشم سر

چه علم به مظهریت آن مظهر داشته باشد یا نه. این امر، جایز است و در همه عوالم روی می‌دهد، بدون اختصاص به یک عالَم یا انحصار به یک شخص. بلکه برای تمام افراد می‌تواند روی دهد. این است معنیی کلام امام حسین علیه‌السلام در دعای عرفه:

«عَمِيَت عَينٌ لا تَراكَ».

کور است چشمی که تورا نبیند.

همچنین:

«أنتَ الَّذي تَعَرَّفتَ إليّ في كُلِّ شَيءٍ فَرَأَيتُكَ ظاهِراً في كُلِّ شَيءٍ وَأَنتَ الظّاهِرُ لِكُلِّ شَيءٍ».

توهمانی که در همه چیزاو را شناختم، تورا در هرچیزآشکار دیدم و توبرای همه آشکاری.

و در حدیث امیرالمؤمنین علیه‌السلام:

«ما رَأَيتُ شَيئاً إلّا وَرَأَيتُ اللهَ فِيهِ»[۲].

چیزی ندیدم مگر آنکه خدا را در آن دیدم.

در این موضوع در آغاز مطلب دوم کتاب سخن گفتیم.

---

۱. کافی ج۱ ص۹۷ ح۵؛ و به نقل آن در بحار الأنوار ج۴ ص۲۶ ح۱؛ توحید ص۱۰۸ ح۵.

۲. بحار الأنوار ج۹۸ ص۲۷؛ المیزان ص۸ ح۲۶۳.

معنی چهارم: دیدن مظهر مثالی خدا، با چشم دل و چشم امری ملکوتی.

این دیدن، از اینکه بیننده بداند آن مظهر، مثالی برای خداوند جلّ ذکره باشد، جدا نیست.

وقوع این مطلب در دنیا ممکن نیست. ولی آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر هیاکل قدسی و خلفای الهی روایت شده که خدا را در این دنیا دیدند، به این معنی است و اینکه آنان پروردگارشان را به صورت چنین و چنان دیده‌اند به علت ظهور سلطان آخرت در ایشان و تجرد روحشان است از دنیا و آنچه در دنیاست، و به سبب خالص شدن حواس ایشان از حجاب‌ها و پوشش‌های بشری با قوای ملکوتی روحانی است.

پس اشکالی بر نمونه‌هایی از این گونه رؤیت که در برخی روایات آمده است وارد نیست. از جمله شیخ ثقه جلیل، جناب ابوالقاسم ابن قولویه در باب ۲۱ کامل الزیارات، از ابن ابی یَعفور از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند:

«بَيْنَمَا رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ علیها السلام، وَالْحُسَيْنُ فِي حِجْرِهِ، إِذْ بَكَى وَخَرَّ سَاجِداً. ثُمَّ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ! إِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى تَرَاءَى لِي فِي بَيْتِكِ هَذَا فِي سَاعَتِي هَذِهِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَأَهْيَإِ هَيْئَةٍ، وَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ! أَتُحِبُّ الْحُسَيْنَ علیه السلام؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ قُرَّةُ عَيْنِي وَرَيْحَانَتِي وَثَمَرَةُ فُؤَادِي وَجِلْدَةُ مَا بَيْنَ عَيْنَيَّ. فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ! ـ وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ علیه السلام ـ بُورِكَ مِنْ مَوْلُودٍ عَلَيْهِ بَرَكَاتِي وَصَلَوَاتِي وَرَحْمَتِي وَرِضْوَانِي. وَلَعْنَتِي وَسَخَطِي وَعَذَابِي وَخِزْيِي وَنَكَالِي عَلَى مَنْ قَتَلَهُ وَنَاصَبَهُ وَنَاوَاهُ وَنَازَعَهُ. أَمَا إِنَّهُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَة» تا آخر حدیث.

ابن ابی یعفور آورده که حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام فرمودند: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در منزل حضرت فاطمه علیها السلام، بود، در حالی که حضرت امام حسین علیه السلام در دامن آن جناب بودند. حضرت گریسته و به سجده رفت، سپس فرمودند: ای فاطمه، ای دختر محمّد! در این ساعت و در همین مکان، خداوند علیّ اعلی در بهترین صورت و زیباترین شکل، خود را به من نشان داد و گفت: ای محمّد آیا حسین را دوست داری؟ گفتم: آری، نور دیده و گل خوشبو و میوه

دل و پرده ما بین دیدگان من است. خداوند در حالی که دست بر سر حسین علیه‌السلام نهاده بود، به من فرمود: ای محمّد! برکت حاصل می‌شود از مولودی که بر او برکات و رحمت و رضوان من می‌رسد. و لعنت و غضب و عذاب و ذلّت و عقوبت من بر کسی است که او را بکشد و نصب عداوتش کند و با او دشمنی آورد و با وی به جنگ برخیزد. بطور حتم و قطع، او سرور شهیدان است از پیشینیان و پسینیان در دنیا و آخرت.

ظاهر این گونه اخبار شریف که فراوان است، خالی از اشکال نیست. اما نمی‌توان منحصراً به سبب معنای ظاهری، آنها را ردّ کرد، چنانکه بعضی از معاصران ما ـ گرچه به ناروا جامهٔ عالمان پوشیده و بدون شایستگی خود را در شمار اهل فضل جای داده‌اند ـ چنین می‌کنند. آنان هر مطلبی را که اندیشهٔ کوتاهشان بدان نمی‌رسد، نمی‌پذیرند و نفایس اخبار را به محض اینکه نمی‌فهمند، ردّ می‌کنند. این کار، چیزی جز جسارت بر کتاب خدا و کلام اوصیای رسول خدا علیهم‌السلام نیست. چرا چنین می‌کنند؟ چون دستشان در علم الحدیث کوتاه است و در این میدان، ناتوانند. خداوند کریم به ما و آنها عقلی کامل و خردی برتر روزی کند و ما را از شرور نفس باز دارد.

متن حدیثِ یادشدهٔ کامل الزیارات، معنایی نیکو و توجیهی زیبا دارد، گرچه سندش در اصطلاح برخی دانشوران، ضعیف باشد.

باید دانست که مراد از «مظهر مثالی» که گفته شد، این نیست که چیزی در نوع با خداوند متعال برابری کند؛ زیرا «مثال» مترادف با «مِثل» نیست[1]. بلکه مراد از آن، مظهر حقیقت مقدسهٔ الوهیت است. یعنی: کسانی که خدای بزرگ را شناخته‌اند به حقیقت و شؤونش، چنانکه گویی او را دیده‌اند، اگر امکان دیدنش می‌بود. البته ذات الهی منزّه از شبیه و نظیر و شکل و صورت و ماهیت است.

البته روشن است که این مظاهر الهی، درجاتی دارند و در یک درجه نیستند. رؤیت مثالی بر اساس این تفاوت و تفاضل برای این ذوات مقدسه، متفاوت خواهد بود.

---

۱. خداوند در قرآن، مَثَل را برای خود پذیرفته است: «وَلَهُ المَثَلُ الأعلی». ولی مِثل را از خود نفی کرده است: «لیس کمثله شیء». تفاوت میان این دو، گفتاری مفصل و مستقل می‌طلبد. [ویراستار]

این اجمال کلام در این زمینه است و در اینجا مجال تفصیل نیست. در این موضوع، فوائد فراوانی است که شیخ صدوق رحمه الله در توحید و عیون به اِسنادش از عبدالسلام بن صالح هروی آورده است.

«قُلْتُ لِعَلِيّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرْوِيهِ أَهْلُ الْحَدِيثِ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَزُورُونَ رَبَّهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فِي الْجَنَّةِ؟ فَقَالَ عليه السلام: يَا أَبَا الصَّلْتِ! إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ نَبِيَّهُ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمَلَائِكَةِ، وَجَعَلَ طَاعَتَهُ طَاعَتَهُ وَمُتَابَعَتَهُ مُتَابَعَتَهُ وَزِيَارَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ زِيَارَتَهُ. فَقَالَ عَزَّ وَجَلَ: مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ. وَقَالَ: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللهَ يَدُ اللهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ. وَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللهَ. دَرَجَةُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي الْجَنَّةِ أَرْفَعُ الدَّرَجَاتِ. فَمَنْ زَارَهُ إِلَى دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ مِنْ مَنْزِلِهِ فَقَدْ زَارَ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! فَمَا مَعْنَى الْخَبَرِ الَّذِي رَوَوْهُ أَنَّ ثَوَابَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ اللهِ؟ فَقَالَ عليه السلام: يَا أَبَا الصَّلْتِ! مَنْ وَصَفَ اللهَ بِوَجْهٍ كَالْوُجُوهِ فَقَدْ كَفَر، وَلَكِنْ وَجْهُ اللهِ أَنْبِيَاؤُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ صلوات الله عليهم. هُمُ الَّذِينَ بِهِمْ يُتَوَجَّهُ إِلَى اللهِ وَإِلَى دِينِهِ وَمَعْرِفَتِهِ. وَقَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَ: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ. وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ. وَقَالَ عَزَّوَجَلَ: كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ.[1] فَالنَّظَرُ إِلَى أَنْبِيَاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ وَحُجَجِهِ علیهم السلام فِي دَرَجَاتِهِمْ ثَوَابٌ عَظِيمٌ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: مَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ بَيْتِي وَعِتْرَتِي لَمْ يَرَنِي وَلَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَقَالَ عليه وآله السلام: إِنَّ فِيكُمْ مَنْ لَا يَرَانِي بَعْدَ أَنْ يُفَارِقَنِي. يَا أَبَا الصَّلْتِ! إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ، وَلا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَالْأَوْهَامُ»[2] تا آخر حديث.

ابوالصّلت هروی گوید: از امام رضا عليه السلام پرسیدم: نظر شما درباره این حدیث چیست که اهل حدیث روایت می‌کنند: «مؤمنان از منازل و جایگاه‌های خود در بهشت، خدا را زیارت می‌کنند»؟ حضرت فرمودند: ای ابوالصلت! خداوند تبارك وتعالی، حضرت

١. القصص: ٨٨.
٢. عيون أخبار الرضا: ج١، ص١١٥، باب ١١؛ التوحيد، ص١١٧، باب٨.

محمّد ﷺ را بر تمام آفریدگان، حتّی فرشتگان و انبیاء عظام، برتری داده است؛ اطاعت و پیروی از او را به منزله اطاعت و پیروی از خود قرار داده است و زیارت و دیدار پیامبر را در دنیا و آخرت به منزله زیارت و دیدار خود شمرده است. دلیل بر این مدّعی آن است که خداوند می‌فرماید: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ»[۱] (هر کس از پیامبر پیروی کند، از خدا پیروی کرده است). و نیز فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»[۲] (کسانی که با تو بیعت می‌کنند، در واقع با خدا بیعت می‌کنند، دست خداوند بالای دست آنهاست). همچنین حضرت رسول ﷺ فرموده‌اند: «هر کس در زمان حیات من یا بعد از مرگم به دیدار و زیارت من بیاید خداوند را زیارت نموده است»، و درجه و مقام پیامبر ﷺ در بهشت از تمام درجات بالاتر است. پس هر کس از درجه و مقام خود در بهشت، حضرت رسول ﷺ را زیارت کند، خداوند تبارك وتعالی را زیارت کرده است.
ابوالصلت گوید: پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! معنی این روایت چیست: «ثوابِ گفتنِ «لا إِلهَ إِلَّا اللهُ» نظر به وجه خدا است»؟ حضرت فرمودند: ای ابوالصّلت! هر کس خداوند را دارای وجه و صورت و چهره‌ای همانند صورت و چهره آفریدگان بداند، کافر است. وجه خدا، انبیاء و پیامبران و حجّت‌های او هستند. آنها کسانی هستند که مردم به توسّط آنها به سوی خداوند و دین و معرفت او رو می‌آورند. خداوند می‌فرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ وَيَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَالْإِكْرامِ»[۳] (هر کس که برروی زمین است، از بین خواهد رفت، و وجه با عظمت و کریم پروردگارت باقی می‌ماند). نیز می‌فرماید «كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»[۴] (همه چیز از بین می‌رود جز وجه خداوند). پس نگاه کردن به پیامبران الهی و حجّت‌های خداوند علیهم‌السلام در مقامات و درجاتشان برای مؤمنان، ثواب بزرگی است در روز قیامت. حضرت رسول ﷺ فرموده‌اند: «هر کس اهل بیت و خاندان مرا دوست نداشته باشد، در قیامت نه او مرا می‌بیند و نه من او را»، و فرموده‌اند: «در میان شما کسانی هستند که بعد

۱. نساء: ۸۰.
۲. فتح: ۱۰.
۳. الرّحمن: ۲۷ و ۲۶.
۴. قصص: ۸۸

از اینکه از من جدا شدند، دیگر مرا نخواهند دید». ای ابا صلت! خداوند، تبارك وتعالی، جا و مکان ندارد، و با چشم دیده نمی‌شود و افکار و عقول نمی‌تواند کُنه او را درک کند.

این حقیقت بر افراد ژرف‌نگر پوشیده نیست، چنانکه در معنای آیهٔ «وُجوهٌ يَومَئِذٍ ناضِرةٌ إلی رَبِّها ناظِرةٌ» بیان شده است.

شیخ فقیه وجیه عبدالحسین شوشتری کاظمی شارح کفایة، بیتهای مولانا الجلیل سید صدرالدین عاملی را تشطیر کرده و گوید:

عَلِيٌّ بِشَطرِ صِفاتِ الإلٰه   حَبيبٌ وَفيكَ يَدُورُ الفَلَكْ
فَلَولَا الغُلُوُّ لَكُنتُ أَقُول   جَميعُ صِفاتِ المُهَيمِنِ لَكْ
وَلَمّا أرادَ الإلٰهُ المِثال   لِنَفيِ المَثيلِ لَهُ مَثَّلَكْ
فَمِن عالَمِ الذَّرِّ قَبلَ الوُجود   لِقَولِ «بَلَى» اللهُ قَد أَهَّلَكْ
وَقَد كُنتَ عِلَّةَ خَلقِ الوَرىٰ   مِنَ الجِنّ وَالإنسِ حَتَّى المَلَكْ
وَعَلَّمتَ جِبرِيلَ رَدَّ الجَواب   وَلولاكَ في بَحرِ قَهرٍ هَلَكْ

علی در ناحیهٔ صفات الهی است. حبیبی و فلک گرد تو می‌گردد.
پس اگر غلو نبود می‌گفتم که همهٔ صفات خداوند مهیمن را داری.
ووقتی خداوند خواست تا برای نفی همانند خود، نمونه‌ای بیاورد تو را به تصویر کشید.
پس خداوند تو را در عالم ذر، قبل از وجود، چون «بلی» گفتی، شایسته این مقام کرد.
و تو علت آفرینش همگان از جن و انس و حتی ملائکه بوده‌ای.
و تو به جبرئیل پاسخ دادن را آموختی وگرنه در دریای قهر الهی هلاک می‌شد.

پیوست دوم: توضیحی در مورد حدیث کتاب الیقین

«إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ، لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَى الْإِيمَانِ بِي أَحَدٌ، وَالَّذِي فَدَا رَسُولَ اللهِ بِنَفْسِهِ، وَالَّذِي كَانَ مَعَ رَسُولِ اللهِ، وَلَاأَحَدَ يَعْبُدُ اللهَ مَعَ رَسُولِ اللهِ مِنَ الرِّجَالِ غَيْرُهُ. ...» تا آخر حدیث[1].

همانا او (علی بن ابی طالب علیه‌السلام) نخستین کسی است که به خدا و رسولش ایمان آورد، هیچ کس در ایمان براو سبقت نگرفته است. او کسی است که جان خود را فدای رسول خدا کرد، و همراه حضرتش بود در زمانی که هیچ مردی همراه پیامبر نبود که خدا را عبادت کند.

مراد از مبعث در این حدیث شریف، مبعث اول از دو مبعث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است، چنانکه از همین حدیث فهمیده می‌شود. روشن است که این مقتضای اطلاق منصب آن حضرت است. استدعای اطلاق نبوتش و عمومیت امرش ضرورتاً وجود مبعثی دیگر برای اوست که بر تمام آفریدگان برانگیخته شده، بجز بعثتی که در این دنیا داشته است.

به این مبعث اول (پیش از این دنیا) در چندین حدیث اشاره شده است، از جمله:

۱. در کفایة الطالب مسندا از ابن عباس روایت شده است:

«قالَ رَسولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: خَلَقَ اللهُ قَضيباً مِن نورٍ قَبلَ أن يَخلُقَ الدُّنيا بِأَربَعينَ ألف عامٍ، فَجَعَلَهُ أَمامَ العَرشِ كانَ أَوَّلُ مَبعَثي فَشَقَّ مِنهُ نِصفاً فَخَلَقَ مِنهُ نَبِيَّكُم وَالنِّصفُ الآخَر عَليّ بنُ أبي طالِبٍ علیه‌السلام».

---

۱. الیقین ص۳۵۰.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خداوند شاخه‌ای از نور را چهل هزار سال پیش از آن که این دنیا را خلق کند، آفرید و آن را مقابل عرش قرار داد. این مبعث اول من بود. پس آن را دو نیم کرد. پس پیامبر شما را از نیمی از آن آفرید و از نیم دیگر علی بن ابی طالب علیه‌السلام را[1].

۲. در بصائر الدرجات، به إسنادش از معمر آمده است:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: هذا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولى.[2] [قال:] يَعْنِي مُحَمَّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله حَيْثُ دَعَاهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللهِ فِي الذَّرِّ الْأَوَّل»[3].

از امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ کلام خداوند تبارك وتعالی پرسیدم که فرموده است: این نذیری است از نذیران اول. فرمود: یعنی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله چنانکه آنان را به اقرار به خداوندی خدا در ذرّ اول دعوت کرد.

۳. در حدیثی طولانی شیخ صدوق از مفضّل روایت کرده که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«يَا مُفَضَّلُ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَهُوَ رُوحٌ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ علیهم‌السلام وَهُمْ أَرْوَاحٌ، قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَلْفَيْ عَامٍ؟ فَقُلْتُ: بَلَى. قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ دَعَاهُمْ إِلَى تَوْحِيدِ اللهِ وَطَاعَتِهِ وَاتِّبَاعِ أَمْرِهِ، وَوَعَدَهُمُ الْجَنَّةَ عَلَى ذَلِكَ، وَأَوْعَدَ مَنْ خَالَفَ مَا أَجَابُوا إِلَيْهِ وَأَنْكَرَهُ النَّارَ؟ فقلت: بلى»[4].

ای مفضل، آیا ندانستی که خداوند، تبارك وتعالی، دو هزار سال پیش از آفرینش خلق، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در حالی که روح بود بر انبیا علیهم‌السلام که روح بودند مبعوث کرد؟ گفتم: آری. فرمود: آیا ندانستی که ایشان را به توحید خدا و اطاعت از او و تبعیت از اوامر او دعوت کرد و برای این به آنان وعدهٔ بهشت داد و آنان را که مخالفت ورزیدند و انکار کردند وعید جهنم داد؟ گفتم: آری.

۱. کفایت الطالب، باب ۸۴.
۲. النجم: ۵۶.
۳. بصائر الدرجات: ۸۳.
۴. الصافي فيض كاشانی ج۱ ص۲۷.

این مطلب همان است که در حدیث نبوی ـ که در مقام مفاخره فرمود مورد نظر بود. فرمود:

«کُنتُ نَبیّاً وَآدَمُ بَینَ المَاءِ وَالطّین»[1].

پیامبر بودم وقتی که آدم بین آب و گِل بود.

«نُبّئتُ وَآدَمُ بَینَ الرُّوحِ وَالجَسَدِ»[2].

پیامبر شدم در حالی که آدم بین روح و جسد بود.

بیان عالمان شیعی در این زمینه

۱. رئیس المحدّثین، شیخِ حافظان حدیث، بزرگ مردی که به دعای مولایمان امام غائب منتظَر زاده شد و در زبان عالمان «صدوق» نام گرفت، در کتاب عقاید [ص ۹۵] گوید:

«وَیَجِبُ أن نَعتَقِدَ أنَّ اللهَ تَعالی لَم یَخلُق خَلقاً أفضَلَ مِن مُحَمَّدٍ وَالأئِمَّةِ، وَأنَّهُم أحَبُّ الخَلقِ إلَی اللهِ وَأکرَمُهُم عَلَیهِ، وَأوَّلُهُم إقراراً بِهِ لَمّا أخَذَ اللهُ میثاقَ النَبیّینَ وَأَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی، وَأنَّ اللهَ تَعالی بَعَثَ نَبیَّهُ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله و سلم إلَی الأنبیاءِ فِي الذَّرّ، وَأنَّ اللهَ تَعالی أعطی ما أعطی کُلَّ نَبيّ عَلی قَدرِ مَعرِفَتِهِ نَبیَّنا وَسَبقِهِ إلَی الإقرارِ بِه، وَأنَّ اللهَ تَعالی خَلَقَ جَمیعَ ما خَلَقَ لَه وَلِأهلِ بَیتِهِ علیهم السلام».

و واجب است اعتقاد داشته باشیم که خداوند هیچ کسی را برتر از محمد و ائمه نیافرید و ایشان محبوب‌ترینخ لق خداوند و مکرّم ترین آنان نزد خداوند هستند و اول کسانی هستند که وقتی خداوند از پیامبران پیمان گرفت اقرار کردند پس آنان را بر خود گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند آری. و اینکه خداوند تعالی پامبرش محمد صلی الله علیه و آله را در عالم ذر برا نبیاء مبعوث کرد و اینکه خداوند هر چه هر پیامبری دارد به اندازۀ معرفتی بود که به پیامبر ما داشت و به میزان سبقتی بود که در اقرار به او داشت، و اینکه خداوند هر چه آفریده است برای او اهل بیتش علیهم السلام آفرید.[3]

---

۱. عوالی اللئالی ج۴ ص۱۲۱.

۲. بحار الأنوارج۱۳ ص۳۵۳.

۳. عقاید، ص۹۵.

در این کلام، فوائد فراوان هست برای کسی که به دیدهٔ دقت بنگرد.

۲. شیخ محدث مجدِّد، احیا کنندهٔ سنت، ابن شهرآشوب، به این مطلب اشاره کرده و می‌گوید:

«وَإن کانَ آدَمُ أوّلَ الأنبیاءِ فَنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ أقدَمُ مِنهُ، قَولُهُ ﷺ: کُنتُ نَبیّاً وَآدَمُ مَنخولٌ في طینَتِهِ».

هرچند آدم اولین پیامبر بوده است، اما نبوت محمد ﷺ از آن پیشتر بوده است. پیامبر ﷺ فرمود: من پیامبر بودم در حالی که آدم در گِلِ خود بود.[1]

۳. اِربِلی در کتاب کشف الغُمة [ج۱ ص۲۳] گوید:

«قالَ ﷺ: أَنَا الأَوَّلُ وَالآخِرُ، لِأَنَّهُ أوّلٌ فِي النُّبُوَّةِ وَآخِرٌ فِي البِعثَة».

پیامبر ﷺ فرمود: من اولم و آخرم. چون او در نبوت اول بود و در بعثت آخر.[2]

فیض کاشانی ذیل آیهٔ دوم سوره فتح گوید:

لِیَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ.[3]

تا خدا گناه تورا آنچه پیش از این بوده و آنچه پس از این باشد برای تو بیامرزد.

«یکی از اهل معرفت گفته است: عصمت رسول خدا ثابت است و هیچ گناهی بر حضرتش نیست. پس دلیلی نیست که گناهی به او نسبت داده شود، مگر از این باب که حضرتش مخاطب باشد ولی مراد، امت باشد، از باب إیاك أدعو واسمعي یا جارة (به در بگویم تا دیوار بشنود). گویی می‌فرماید: «ما تقدم من ذنبك» یعنی از زمان آدم علیه‌السلام تا زمان او، «وما تأخّر» یعنی از زمان او تا قیامت، زیرا همگان، امت حضرتش بوده‌اند. زیرا هیچ امتی نیست که تحت شرع رسول خاتم نبوده باشد. آن گرامی، خود فرمود: «پیامبر بودم در حالی که آدم بین آب و گِل بود». اوست سرور تمام انبیاء و مرسلین و سرور تمام مردمان. لذا خداوند به او بشارت داد و فرمود: «لیغفر لك الله ما تقدّم من ذنبك وما تأخّر». چرا که

---

۱. مناقب، ج۱، ص۲۱۴.

۲. کشف الغمة، ج۱، ص۲۳.

۳. فتح: ۲.

رسالتش برای عموم مردم بود، (حتی افراد پیش از میلاد حضرتش در دنیا) از آن روی که برای این رسالت، دیدن شخص آن گرامی ضرورت نداشت. پیامبر در زمان حیات خود، امام علی علیه‌السلام را برای تبلیغِ دعوتش به یمن فرستاد (بدون اینکه مردم یمن او را دیده باشند). به همین سان از آغاز نبوتش ـ یعنی زمانی که حضرت آدم هنوز بین آب و گِل بود ـ رسولان و پیامبرانی به امتها فرستاد، و بدین سان همه امتها را به سوی خداوند فراخواند. پس تمام آنها امتِ اویند، از آدمِ ابو البشر، تا روز جزا. بدین روی خداوند به او بشارت داده که گناه همه را می‌آمرزد، چه متقدّمان و چه متأخّران. در این آیه، مخاطب، رسول الله است و مقصود، مردمند که خداوند همه را می‌آمرزد و به سعادت می‌رساند. این است شایستهٔ گستردگیِ رحمتش که بر همه چیز وسعت دارد، رحمتی که به عمومیت رتبهٔ حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله شایسته باشد. چنانکه حضرتش به نصّ قرآن، برتمام مردم برانگیخته شد نه فقط بر این امت. وقتی می‌فرماید که «برتمام مردم»، همگان را دربر می‌گیرد، از آدم تا روز قیامت را. اینان مخاطبند به خطاب آمرزش الهی که گناه متقدم و متأخرشان را بیامرزد».[1]

---

۱. تفسیر صافی، ج۵، ص۳۷-۳۸.